



مرکز تحقیقات ایران

اصفهان

گامی



ارشد علی محمد صالح

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir



کتابخانه ملی و اسنادخانه ایران

۴۲۵

روضنا الجناتی اوصا مکتبہ ہذا

آیت

مفتی الزین محمد علی اعظمی

۱۳۳۵ - ۱۳۳۶

یہ کتاب ہے جو کہ اس آیت کے تحت لکھی گئی ہے اور اس میں
 آیت کے تحت لکھی گئی ہے اور اس میں آیت کے تحت لکھی گئی ہے
 اور اس میں آیت کے تحت لکھی گئی ہے اور اس میں آیت کے تحت لکھی گئی ہے
 اور اس میں آیت کے تحت لکھی گئی ہے اور اس میں آیت کے تحت لکھی گئی ہے

مفتی الزین محمد علی اعظمی

یہ کتاب ہے جو کہ اس آیت کے تحت لکھی گئی ہے اور اس میں

یہ کتاب ہے جو کہ اس آیت کے تحت لکھی گئی ہے اور اس میں

یہ کتاب ہے جو کہ اس آیت کے تحت لکھی گئی ہے اور اس میں

۱۳۳۵

۱۳۳۶

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات

نویسنده:

معین الدین محمد زمچی اسفزاری

ناشر چاپی:

دانشگاه تهران

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

فهرست	۵
روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات جلد ۱	۱۲
مشخصات کتاب	۱۲
مقدمه مصحح	۱۲
اشاره	۱۲
معین الدین محمد زمچی اسفزاری	۱۲
۱- معین الدین محمد زمچی اسفزاری مؤلف کتاب:	۱۲
۲- اسفزاری زمچی:	۱۸
دعا و القاب حضرت اعلی سلطانی «۱»	۲۸
دعای دولت و جاننداری «۱» حضرات شاهزادگان کامکار	۳۲
دعای دوله امرای عالی‌رأی ملک‌آرای	۳۴
صفه بلده طیبیه هرات صانها اله تعالی عن الآفات و الحادثات «۱»	۳۵
مدح حضرت حقایق‌پناهی مولانا نور الدین عبد الرحمن جامی «۱»	۳۹
صفه مسجد جامع هرات خصه اله بمیامن البرکات	۴۲
سبب «۱» تالیف کتاب موشح بذکر دعا و القاب حضرت امیر آصف صفات کیوان جناب	۴۵
صفه قلعه اختیار الدین صینت عن تعرض الظالمین	۴۸
اشاره	۴۸
شعر:	۵۰
روضه اول «۱»	۵۷
روضه دوم مشتمل بر دو چمن	۷۲
چمن اول: در کیفیت اوضاع این بلده فلک ارتفاع	۷۳
چمن دوم در ذکر بعضی مضافات	۷۴
اشاره	۷۵

- و توابع بلده بر نه بلوک منقسم است: ۷۷
- اشاره ۷۷
- بیت «۵»: ۷۸
- روضه سوّم مشتمل بر دو چمن ۷۹
- چمن اوّل: در شرف خراسان عموماً ۷۹
- چمن دوّم از روضه سیم در فضیلت هرات خصوصاً ۸۴
- روضه چهارم در ذکر قصبات و ولایات و توابع و مضافات این مدینه الاسلام پاکیزه صفات ۸۹
- اشاره ۸۹
- چمن اوّل در بیان بعضی خصایص هراترود و شاقلان و غیره «۱» ۸۹
- چمن دوّم در ذکر ولایت اسفزار و بیان بعضی خصائص آن دیار «۱» ۹۳
- چمن سوّم در ذکر مزایای «فوشنج» و «شکدمان» «۱» و قصبه «کوسویه» و مزرعه «قلبدان» ۱۰۱
- چمن چهارم از روضه چهارم در ذکر «بادغیس» و «لنگر میر غیاث» و «قلعه نرتو» و «ولایت کرخ» و بعضی از احوال و خصایص و اوصاف او «۱» ۱۱۰
- روضه پنجم در ذکر بعضی ولایات که از مدینه الاسلام هرات دورتر ازین ولایاتست ۱۲۴
- اشاره ۱۲۴
- چمن اوّل در بیان بعضی خصائص «۱» قبه الاسلام «بلخ» و «اندخود» و «شبرغان» «۲» و «مروشاهجان» و «ابیورد» و «تسا» و ضمائم آن ۱۲۴
- اشاره ۱۲۴
- حکایت: ۱۳۴
- ل فردوسی: ۱۴۱
- چمن دوّم «۱» از روضه پنجم در ذکر «مشهد مقدس رضوی» علیه السلام ۱۴۳
- اشاره ۱۴۳
- حکایت منظومه: «۴» ۱۶۴
- واقعه بر مقتضای «۲» مقوله ۲۰۱
- چمن سیوّم از روضه پنجم در ذکر «ترشیز» و «جوین» و «بحرآباد» و «اسفراین» و «جرجان» و «طبرستان» ۲۱۰
- چمن چهارم از روضه پنجم در ذکر: «قهبستان» و «سجستان» و «فراه» و «قندهار» و «گرمسیر» و «غور» و «غرجستان» ۲۲۹

قهستان ولایتی است وسیع با توابع بسیار و منافع بیشمار، و اهل آنجا مردم کافی و با تربیت باشند، و بعضی از ایشان را بالحد متهم میدارند خصوص

ولایت قهستان نه سر کار است و نه بلوک ۲۴۳

دیگر: از عجایب بلاد و ولایات خطه قندهار ست ۲۵۳

مکتوب حضرت اعلی «۱» در جواب سلطان یعقوب «۲» متضمن فتح هزاره: ۲۵۷

ولایت غور ۲۶۲

دیگر: «غرجستان» ۲۶۹

روضه ششم در ذکر سلاطین ایام، و ولادت و حکام که از زمان اشاعت دین اسلام الی هذا الایام آمر و عامل و والی و حاکم هرات بوده‌اند ۲۷۹

اشاره ۲۷۹

چمن اول ۲۷۹

چمن دوم از روضه ششم در ذکر بعض احوال سامانیان و داعیه ایشان ب هرات ۲۸۳

روضه هفتم در ذکر سلاطین غور «۱» و ملوک کرت ۲۹۰

اشاره ۲۹۰

چمن اول در ذکر سلاطین غور «۲» ۲۹۰

چمن دوم از روضه هفتم در ذکر «۱» ملوک کرت که والی هرات بوده‌اند ۲۹۵

اشاره ۲۹۵

ذکر ملک رکن الدین کرت که «۱» بملک شمس الدین کهین شهرت یافته بود. ۳۱۰

ذکر ملک فخر الدین کرت پسر ملک شمس الدین کهین ۳۱۴

چمن سوم از روضه هفتم در ذکر واقعه امیر دانشمند بهادر «۱» ۳۲۳

چمن چهارم از روضه هفتم در ذکر ملک غیاث الدین و بعضی «۱» دیگر از آل کرت ۳۳۲

اشاره ۳۳۲

اللیل داج و الکباش تنطح ۸ ۳۴۱

چمن پنجم از روضه هفتم در وقایعی که میان ملک غیاث الدین و ملک قطب الدین اسفزاری و ملک ینالتکین حادث «۱» شد ۳۵۸

چمن ششم از روضه هفتم در ذکر عمارات «۱» ملک غیاث الدین و رفتن او ب مکه مبارکه «۲» زاده‌ها اله شرفا و بعضی حالات دیگر ۳۷۱

چمن هفتم از روضه هفتم در ذکر حکومت ملک شمس الدین محمد در هرات بعد از توجه ملک اسلام بجانب مکه مبارکه «۱» ۳۸۱

فائت حواشی	۳۸۴
فهرست اعلام	۳۹۳
آ	۳۹۳
ا	۳۹۳
ب	۴۰۳
پ	۴۰۵
ت	۴۰۵
ث	۴۰۶
ج	۴۰۶
چ	۴۰۷
ح	۴۰۸
خ	۴۰۹
د	۴۱۰
ذ	۴۱۱
ر	۴۱۱
ز	۴۱۲
ژ	۴۱۳
س	۴۱۳
ش	۴۱۵
ص	۴۱۷
ض	۴۱۸
ط	۴۱۸
ظ	۴۱۸
ع	۴۱۹

غ ۴۲۳

ف ۴۲۴

ق ۴۲۵

ک ۴۲۶

گ ۴۲۷

ل ۴۲۸

م ۴۲۸

ن ۴۳۲

و ۴۳۴

ه ۴۳۵

ی ۴۳۵

فهرست جایها ۴۳۶

آ ۴۳۶

ا ۴۳۷

ب ۴۳۸

پ ۴۴۰

ت ۴۴۱

ج ۴۴۲

چ ۴۴۲

ح ۴۴۳

خ ۴۴۴

د ۴۴۵

ر ۴۴۶

ز ۴۴۷

س	۴۴۷
ش	۴۴۹
ص	۴۴۹
ط	۴۴۹
ع	۴۵۰
غ	۴۵۰
ف	۴۵۰
ق	۴۵۱
ک	۴۵۲
گ	۴۵۴
ل	۴۵۴
م	۴۵۴
ن	۴۵۷
و	۴۵۷
ه	۴۵۷
ی	۴۵۸
فهرست کتب	۴۵۸
آ	۴۵۸
ا	۴۵۹
ب	۴۶۰
پ	۴۶۰
ت	۴۶۰
ج	۴۶۲
چ	۴۶۲

۴۶۲	ح
۴۶۳	خ
۴۶۳	د
۴۶۳	ذ
۴۶۴	ر
۴۶۴	ز
۴۶۴	س
۴۶۴	ش
۴۶۵	ص
۴۶۵	ط
۴۶۵	ظ
۴۶۵	ع
۴۶۶	غ
۴۶۶	ف
۴۶۶	ق
۴۶۷	ک
۴۶۷	گ
۴۶۷	ل
۴۶۷	م
۴۶۹	ن
۴۶۹	ه
۴۶۹	و
۴۷۰	ی
۴۷۰	درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات جلد ۱

مشخصات کتاب

سرشناسه : اسفزاری، معین‌الدین محمد، قرن ۹

عنوان و نام پدیدآور : روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات / تألیف معین‌الدین محمد زمچی اسفزاری؛ با تصحیح و حواشی و تعلیقات محمد کاظم امام
مشخصات نشر : تهران.

مشخصات ظاهری : ج.مصور، نمونه

فروست : (انتشارات دانشگاه تهران ۵۷۴)

وضعیت فهرست نویسی : فهرست‌نویسی قبلی

یادداشت : فهرست‌نویسی براساس جلد ۲، ۱۳۳۹

یادداشت : ص.ع. به انگلیسی: -Nuin – nod Din muhammad zamch. Esfazari. Ruzat al Jannat fi owsaf
e madinat-e Herat

یادداشت : کتابنامه

شماره کتابشناسی ملی : ۷۷۳۹

مقدمه مصحح

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم هست کلید در گنج حکیم «نظامی»

معین‌الدین محمد زمچی اسفزاری

۱- معین‌الدین محمد زمچی اسفزاری مؤلف کتاب:

«روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات» یکی از افاضل نویسندگان نامدار خراسان در سده نهم، و از سخندانان و منشیان زبردست دربار سلطان حسین میرزا بایقرا، و از استادان مدرسه هرات در فنون ادبی بشمار میرفت.

اسفزاری از جمله چند تن مورخین بااطلاع هرات است که تاریخ آنشهر را نوشته‌اند، و تاریخ او یعنی همین کتاب حاضر کامل‌ترین و جامع‌ترین تواریخ هرات می‌باشد، و این کتاب با تصنیف دیگر او که ترسلی در فن انشاء و نثرنویسی است در آن عصر در معاهد و محافل ادبی شهر هرات و در سایر بلاد خراسان مشهور و مورد استفاده پژوهندگان فضل و طلاب ادب بوده است.

سده نهم یکی از ادوار مشعشع تاریخ فکری و ادبی ایران می‌باشد، درین روزگار فرخنده درخت گشن بیخ و بسیار شاخ زبان شیرین پارسی دری بار دیگر در سرزمین خراسان (ایران شرقی) بارور گردیده و آن استان پرستان کهن سال را- که از دیرباز مهد دلاوران میدانهای رزم و بزم و سخن‌آرا بوده است- گلزار ادبیات دلکش دری و سرابستان فرهنگ و هنرهای زیبای ایران ساخته است.

شهر زیبای هرات در آن عصر در وسط سرزمین مقدس و مردخیز خراسان- علاوه بر مقام ارجمند اجتماعی و سیاسی که داشته و پای‌تخت و مقر شهریاران خراسان بوده است- کانون این جنبش فرهنگی و ادبی عظیم بوده و بزرگترین مدرسه ادبیات زبان پارسی

دری بشمار است.

دربار باشکوه شهر عظیم هرات در آن روزگار بخت یار مجمع: شعراء، سخندانان، نویسندگان، هنرمندان، نقاشان، تذهیب‌کاران، نوازندگان، موسیقی‌دانان، معمائیان و دیگر دانشمندان علوم عربی از: فقها، مفسرین، فلاسفه، متکلمین و اهل تصوف و عرفان بوده است.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، مقدمه ج ۱، ص: ۴

مدارس هرات مشحون از دانشجویان، گنجینه‌های کتابخانه‌ها مملو از نفایس کتب، حلقات درس استادان بزرگ در زیر گنبدهای مرتفع و در کنار صفه‌های دلگشای مساجد و مدارس دائر، و هزاران دانشجویان که از اطراف و اکناف جهان برای تحصیل علم و ادب بدان شهر روی آورده بوده‌اند با کسب معارف و آداب سرگرم، و اهل تصوف و عرفان در خانقاه‌ها و لنگرها برهبری و هدایت مشایخ و اقطاب بزرگ به پوئیدن مراحل مجازی ناسوتی برای وصول بعوالم حقیقی لاهوتی سری پرشور و سینه از جذبات عشق روحانی سوزان و لبی بذکر خدا مشغول داشته‌اند.

گنجینه بزرگی سرشار از محصولات فکری و آثار بدیعه ادبی و هنری آن دوران- که شاید با تمامی آثار دیگر ادوار تاریخ ادبی ایران برابری میکند- برای ما بر جای مانده است. و تاریخ خراسان درین عصر یکی از فصول درخشان و مبسوط و مجموعه زیادی از صفحات کتاب قطور تاریخ ادبیات زبان پارسی دری را تشکیل میدهد و شرح آن در کتابی علیحده باید. اسفزاری یکی از استادان نامدار مدرسه هرات در این دوره بوده و از جمله معاصرین و هم‌مسلمانان او از نویسندگان و استادان مدرسه هرات:

مولانا معین الدین محمد فراهی که از اعظام دانشمندان مفسرین، نویسندگان زبردست، شعراء عرفاء، و وعاظ مشهور هرات بوده و مجالس درس عرفان، ادب، تفسیر، و وعظ و تذکیر او در آنشهر و بلکه در همه دیار خراسان صیت و آوازه عظیم داشته است، و از تصانیف او:

کتاب «حدایق الحقایق»، «بحر الدرر» در تفسیر فارسی، و «روضه الواعظین» و «معارج النبوة فی مدارج الفتوة» در وعظ و تذکیر و سیره مشهور است. «۱»

محمد خاوند شاه (خواندمیر) مصنف تاریخ جامع «روضه الصفا».

غیاث الدین (میرخواند) مصنف: «حبیب السیر»، «دستورالوزراء»، «خلاصه الاخبار فی احوال الاخیار»، «نامه نامی» و غیره.

(۱)- نسخه از تفسیر حدائق الحقایق در کتابخانه ملی ملک موجود است، این نسخه عبارت از جزواتی است که بخط شکسته تعلیق منشیانه و زیبایی بر روی کاغذ بخارائی نخودی رنگ نوشته شده و پیاره قرائن مشهوده بخط خود معین الدین فراهی میباشد، ظاهراً این جزوات بقیه السیف نسخه کامل این تفسیر بوده که بدست یکی از مالکین رسیده و آنها را در یک جا بدون ترتیب مجلد ساخته است.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، مقدمه ج ۱، ص: ۵

کمال الدین حسین خوارزمی- که قریب العصر با مؤلف بوده- مصنف:

«مقصد الاسنی»، «شرح مثنوی»، «کنوز الحقایق فی رموز الدقایق» و «نصیحت نامه شاهی».

خواجه عبد الله مروارید که از وزراء و منشیان دربار سلطان حسین میرزا باقرا بوده و مجموعه منشآت و مکاتیب او اکنون موجود است.

کمال الدین حسین کاشفی مصنف: «انوار السهیلی»، «اخلاق محسنی»، «جامع الستین» و غیره.

و فخر الدین علی فرزند او که نیز از مشاهیر نویسندگان و وعاظ هرات و از مریدان خواجه عیید اله نقشبندی- خواجه احرار- و سرسلسله نقشبندیه بخارا بوده و کتاب (رشحات عین الحیوة) را در ذکر احوال و مقامات خواجه عیید اله مذکور و سایر خواجهگان نقشبندیه و شاگردان و پیروان ایشان در سال ۸۸۹ در هرات تألیف کرده است.

و کمال الدین حسین گازرگاهی مصنف «مجالس العشاق» (۱) را باید نام برد.

اسفزاری علاوه بر مقام ارجمند نویسنده‌گی مانند سایر معاصرین و همقطاران زمان خود امثال: کاشفی، فراهی، گازرگاهی و غیره که علاوه بر تخصصی که در فن نثرنویسی داشته کم یا بیش در شعر و شاعری نیز یدی داشته‌اند او نیز از جمله شعراء عصر خود بشمار بوده و بقول میرخواند «و بنظم اشعار نیز مشغولی مینمود».

و همچنانکه در هنر خطاطی و خوشنویسی از استادان مدرسه هرات بشمار میرفته و در ساختن «ترانه»- صوت- نیز شهرتی داشته است، و بدین جهت در سلک شعرا و هنروران و اصحاب فنون جمیله معاصر خود نیز منخرط و منسلک بوده است. و از معاصرین او از شعراء:

(۱)- در تذکره تحفه سامی از سام میرزا صفوی این کتاب را تألیف سلطان حسین میرزا بایقرا دانسته اما در بابرنامه بر این انتساب اعتراض نموده میگوید: «و این عجب گولانه امری است که در دیباچه سلطان حسین میرزا بایقرا میگوید این کتاب تصنیف من است و در اثنای کتاب گازرگاهی اشعار خود را گنجانیده و در صدر آن نوشته «المؤلفه».

(ترجمه فارسی بابرنامه هندوستان)

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، مقدمه ج ۱، ص: ۶

مولانا عبد الرحمن جامی- که از فحول شعراء عرفاء آنعصر بوده و اسفزاری نسبت باو ارادت می‌ورزیده و جامی او را در تصنیف این کتاب ترغیب نموده و پاداش داده است- شیخ احمد سهیلی، و نظام الدین هلالی.

و از هنرمندان: استاد کمال الدین بهزاد نقاش نامی و کلانتر (رئیس) کتابخانه سلطنتی هرات «۱»، و حسین معمائی.

و از خطاطان نامدار: سلطانعلی مشهدی، کمال الدین محمود رفیعی، و حاجی محمد نقاش،

و از استادان علم ادوار و موسیقی: خواجه عبد القادر بن حافظ عینی، خواجه رضوانشاه، حسین عودی، قول محمد، و شیخ نائی را باید یاد کرد.

با اینکه از آثار ادبی و محصولات فکری صنادید خراسان و استادان دربار هرات مجموعه هنگفتی بدست ما رسیده است، معذک بواسطه توارد نکبات و تعاقب سوانح و حوادثی که بر بلاد خراسان عموماً و شهر دار العلم هرات خصوصاً در طی چند قرن اخیر وارد گردیده، و در آن میانه کرارا گنجینه ادبیات و خزائن محصولات دماغی نوابغ و ناموران خراسان مره بعد اولی و کره بعد آخری دستخوش یغماگری و چپاول و وحشیگری ایادی عادیه غارتگران ازبک و افغان و غیره واقع شده و بباد نهب و نابودی رفته است. بدین جهت تاریخچه زندگانی و شرح احوال و آثار گروهی از استادان

(۱)- استاد کمال الدین بهزاد در سال ۹۲۸ ه. بموجب فرمان همایون سلطان حسین میرزا بایقرا به سمت کلانتر (رئیس) کتابخانه سلطنتی هرات منصوب گردید، و متن این فرمان بقلم شیوای غیاث الدین میرخواند نوشته شده و نسخه آن عیناً در کتاب او موسوم به «نامه نامی» مندرج است. اینک قسمتی از آغاز و انجام آن: «نشان کلانتری کتابخانه هرات باسم استاد کمال الدین بهزاد: چون ارادت مصور کارخانه ایجاد و تکوین و مشیت محرر نگارخانه آسمان و زمین ... درین ولا نادر العصر قدوه المصورین ... استاد کمال الدین بهزاد ... حکم فرمودیم که منصب استیفاء کلانتری مردم کتابخانه همایون و کاتبان و نقاشان و مذهبیان و جدول کشان و

حل کاران و زرکوبان و سایر جماعتی که بامور مذکوره منسوب باشند در ممالک محروسه مفوض ... بدو باشد تحریرا فی ۲۷ جمادی الاولی سنه ۹۲۷هـ» (نامه نامی - نسخه کتابخانه ملی پاریس) - ظاهرا این تاریخ درست نباشد و نسخا در آن تصرفاتی کرده‌اند و درست آن ظاهرا ۸۸۹ است.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، مقدمه ج ۱، ص: ۷

و مشعله داران علم و ادب و هنر این دوره که هریک در عهد خود نبراس فروزانی بوده‌اند یا بکلی در طاق نسیان و زاویه گم گشتگی افتاده و نامشان از میان نامها گم گشته، و یا اندکی جسته و گریخته اینجا و آنجا در اطراف و جوانب و گوشه و کنار تاریخ از آن نامداران یاد شده است.

اسفزاری یکی از اعلام این دوره است که با همه صیت و آوازه که در دوره و کوره خود داشته و گروهی از ادب پژوهان خوشه چینان خرمن دانش و ادب او بوده‌اند در طی زمان و تضاعیف دوران چهره صفحات تاریخچه زندگانی او غبار آلود و تیره گردیده است، چه از خصوصیات زندگانی این استاد ادب و هنر اطلاعات جامع و کاملی در صفحات تاریخ رجال آن عهد ثبت نگردیده، یا اگر ثبت بوده بواسطه کثرت ضایعات ادبی از میان رفته است، و جز چند سطر مختصری که یکی از معاصرین او اعنی غیاث الدین خواندمیر در دو کتاب خود درباره او نوشته دیگر اطلاع بیشتری از او در دست نداریم.

خواندمیر در کتاب خود «حبیب السیر فی اخبار افراد البشر» درباره او مینویسد:

«مولانا معین الدین محمد اسفزاری عمده مترسلان زمان خود بوده، و بنظم اشعار نیز مشغولی مینمود، از حسن خط تعلیق بهره تمام داشت، و اکثر اوقات همت بر تعلیم قواعد آن فن میگماشت، از جمله مؤلفاتش تاریخ بلده هرات و ترسلی مشتمل بر منشآت مناشیر و مکتوبات در میان مردم مشهور است، و از اشعارش این مطلع بر السنه و افواه مذکور:

نه سرمه است آنکه می بینی بچشم هربری پیکر که از غوغای چشمش میکند خاک سیه بر سر «۱» و همو در کتاب دیگر خود موسوم به: «خلاصه الاخبار فی بیان احوال الاخیار» در خاتمه آنکتاب که در ذکر اوصاف شهر هرات است مینویسد:

مسجد جامع هرات در ایام دولت و در اوان سلطنت ابو الغازی سلطان حسین میرزا بایقرا طاق مقصوره و اطراف قبه شکست تمام یافته روی بخرابی نهاد و امیر علیشیر نوائی صدر بزرگ و وزیر والا مقام آن پادشاه همت بتعمیر آن گماشته و پس از

(۱) - حبیب السیر جزء سوم - از مجلد سوم ص ۳۴۲.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، مقدمه ج ۱، ص: ۸

تکمیل بنا و انجام تعمیرات، (فضلا و شعراء در تاریخ تجدید آن بنا ابیات فصاحت آیات در سلک نظم کشیده عالیحضرت خداوندی مقرب الحضرت السلطانی لفظ: «مرمت کرد» را جهت ضبط آن تاریخ سال یافته بودند. و بحسب توارد جناب مولوی مخدومی مولانا معین المله و الدین الاسفزاری را نیز همین لفظ بخاطر آمده بدین گونه نظم نموده:

نظام دولت و دین میر پادشاه نشان که دولت دو جهانش حق کرامت کرد

مرمتی که ز اصل بنا فزون تر بود درین مقام شریف از علو همت کرد

تو اتفاق حسن بین و اقتضای قضا که چون موافق تاریخ شد «مرمت کرد» «۱» جامع ترین تذکره که از زمان معاصر اسفزاری اکنون در دست داریم کتاب تذکره الشعراء موسوم به «مجالس النفائس» تألیف میرعلیشیر نوائی میباشد تدوین و نگارش این کتاب قریب بدو سال پیش از آغاز تألیف کتاب «روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات» پایان یافته است، و درست در همان اوقات اسفزاری در فنون ادبی از استادان مدرسه هرات بشمار میرفته و در هنر نثرنویسی و انشاء و ترسل که از مهم ترین فنون ادبی آن عصر بشمار است استادی مسلم و مبرز بوده است و بعلاوه از جمله منشیان و دبیران زبردست دربار هرات بوده و در هنر خطاطی و خوشنویسی

در خط زیبای تعلیق و در شعر و شاعری و ساختن ترانه «صوت» در مدرسه هرات مشهور و مشار بالبنان بوده است. معذلک امیر علیشیر در کتاب مجالس النفائس مذکور بهیچ وجه نامی از او و از پدرش که از طبقه شعراء آندوره- لااقل از طبقه سوم- محسوب بود نبرده است با اینکه درین کتاب امیر از فلاّن رند یا فلاّن لوند که تمام محصولات دوران حیوّه ادبی او یک مصرع یا یک بیت سست بیش نیست بسیار یاد کرده است.

گویا علت این امر نقاضت و رقابت سیاسی بوده که میانه میر علیشیر و خواجه قوام الدین نظام الملک وجود داشته است، و چون اسفزاری از بستگان و اصحاب خواجه نظام الملک بوده امیر علیشیر او را منفور میداشته و از او و از پدرش ذکر نکرده است.

(۱)- خلاصه الاخبار- نسخه مخطوطه کتابخانه مجلس شورای ملی.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، مقدمه ج ۱، ص: ۹

امیر دولتشاه سمرقندی نیز که از معاصرین و هم‌مسلمانان اسفزاری بوده و تذکره الشعراء خود را در سال ۸۹۲ ه تألیف کرده از اسفزاری ذکر نکرده است، زیرا دولتشاه از فحول شعراء سلف از هر طبقه بیست تن را نام برده و از معاصرین خود فقط بذکر سه تن- امیر شیخوم سهیلی، مولا- عبد الرحمن جامی، و امیر علیشیر نوائی- آنها در خاتمه کتاب اقتصار کرده است، و بهمین دلیل بسیاری از شعراء، و فضلا، و نویسندگان خراسان را که در دربار هرات میزیسته و معاصر او بوده‌اند در تذکره خود نام نبرده است. امین احمد رازی که در راس سده دهم یعنی در سال هزار هجری تذکره الشعراء جامع و مبسوط خود را موسوم به «هفت اقلیم» نگاشته است در تضعیف آنکتاب از معین الدین اسفزاری و تاریخ هرات او بسیار یاد کرده و مطالب بسیاری از آنکتاب را نقل و اقتباس کرده است، از جمله در ذیل کلمه «سبزوار» و در ذیل کلمه «خواف» در شرح اوضاع جغرافیائی و شرح احوال رجال آن خطه مطالب زیادی از تاریخ هرات نقل کرده است.

اندکی بعد ازین تاریخ یعنی در سال ۱۰۰۸ ه نویسنده دیگری در اصفهان تقی الدین محمد بن سعد الدین محمد الحسینی الاوحدی الدقاقی البلیانی الاصفهانی- متولد در ۳۰ محرم سال ۹۷۳- در تذکره مبسوط و مفصل خود موسوم به: «عرفات العاشقین و عرفات العارفين» ترجمه احوال معین الدین اسفزاری را نوشته است اما او عین ترجمه و شرحی را که میرخواند در حبیب السیر مرقوم داشته بدون کم و کاست اقتباس و نقل کرده و چیزی بر آن نیفزوده است.

و از متاخرین مورخین و اصحاب کتب رجال اسماعیل پاشا البغدادی در کتاب خود «هدیه العارفين اسماء المؤلفين و آثار المصنفين»- ترجمه احوال و نام پدر و فهرست تصانیف اسفزاری را چنین نگاشته است:

«الهروی: معین الدین محمد بن عبد اله الزمچی الاسفزاری المورخ الهروی المتوفی سنه ۹۱۵ خمس عشره و تسعمایه، له:

روضات الجنات فی اوصاف مدینه الهرات، روضات العلماء العرفاء فی التراجم، (؟) شرح الکافیة فی النحو فارسی» (هدیه العارفين- ج ۲ ص ۲۲۵ چاپ استانبول)

اما این اسمعیل پاشا با اینکه معلوم میشود در هنگام جمع و تدوین این کتاب

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، مقدمه ج ۱، ص: ۱۰

منابع و کتابخانه‌های زیادی در جلو نظر و در اختیار داشته، معذلک چون مراجع و مدارک خود را در ذکر تراجم رجال بدست نداده نمیتوان بر گفته‌های او اعتماد کرد. چنانکه در همین ترجمه اسفزاری معلوم نیست نام پدر او «عبد اله» و تاریخ وفات و فهرست تصانیف او را از کجا بدست آورده و از چه مصادر و مآخذی گرفته است.

و این فهرست بدون تردید مبنی بر اشتباه است زیرا کتابی بنام «روضات العلماء العرفاء» معروف نمیشد، بلی در کشف الظنون در حرف راء کتابی را قریب باین نام بدون ذکر نام مؤلف معرفی کرده گوید: «روضات العلماء و جنات العرفاء- اوله الحمد لله الذی

کرم بنی آدم بالعلماء، جمع فيه النصائح و منازل العارفين و آداب الصالحين من التفاسير المعبره و الاحاديث المشتهره من مصنفات الائمة، و رتبه على اربعين بابا ليكون موافقا لعدد الرجال (؟)، لا- يحتاج الناصح في ترتيب موعظه الى تتبع كتب اخرى» (كشف الظنون ج را ص ۹۲۲).

و اما شرح كافيه ابن الحاجب بفارسی «۱» که باسفراری نسبت داده است.

از جمله شروح كافيه بفارسی این چهار شرح را باید نام برد:

۱- شرح الکافیه بفارسی از حکیم شاه محمد ابن مبارک قزوینی موسوم به «کشف الحقایق».

۲- شرح الکافیه بفارسی- از میرسید شریف جرجانی

۳- شرح الکافیه بفارسی از مولی عصام الدین ابراهیم بن محمد الاسفرایینی المتوفی سنه ۹۴۳.

۴- شرح الکافیه بفارسی از معین الدین محمد امین الهروی، آغاز آن: «ای از کلمات آرایش هر کلام» (كشف الظنون ج را ص ۱۳۷۵-۱۳۷۰).

شاید نویسنده هدیة العارفين دو کتاب اخیر یعنی شرح اسفرایینی یا شرح معین الدین محمد امین الهروی را باسفراری اشتباه کرده است؟ و شاید هم حقیقه اسفراری شرحی بر کافیه بفارسی داشته که بدست ما نرسیده است.

مع الوصف باز هم ممکن است که اسمعیل پاشا مدارک و منابع و تذکره‌هایی در

(۱)- ابن الحاجب- جمال الدین ابی عمرو عثمان بن عمر المعروف بابن الحاجب المالکی النحوی المتوفی سنه ۶۴۶ ه از جمله تصانیف او است الکافیه فی النحو.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، مقدمه ج ۱، ص: ۱۱

اختیار داشته که اکنون ما بدانها دست‌رسی نداریم.

حاجی خلیفه «۱» در کتاب خود (كشف الظنون عن اسامی الكتب و الفنون) در تعریف کتاب (روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات) و شرح احوال مصنف آن میگوید: «روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات- فارسی است تألیف معین الدین الزمچی الاسفراری این کتاب را اسفراری در سال ۸۹۷ ه تألیف نموده است، و آنرا بر چند روضه و هر روضه مشتمل بر چند چمن مبوب ساخته است، و در آن از کتبی که در تاریخ هرات پیش ازو تألیف شده است یاد نموده از جمله کتاب امام ابو اسحق احمد بن یاسین، و کتاب شیخ ثقه الدین عبد الرحمن الفامی- که نخستین کسی است که تاریخ هرات را نوشته است- و ربیعی پوشنگی «کرت‌نامه» را که منظومه‌ایست بر وزن مثنوی نگاشته، و سیف هروی تاریخی در احوال بعضی از ملوک کرت نوشته است!»

(كشف الظنون- ج را ص ۹۲۲-۹۲۱) «۱»

صاحب «قاموس الاعلام»- که موسوعه و دائره المعارف مبسوطی است در تراجم اعلام و ناموران عصور اسلامی در زبان ترکی تألیف ش. سامی یکی از افاضل عصر توسعه و ترقی معارف در عهد خلافت آل عثمان و از مشاهیر شرق در قرن ۱۹ بوده و در نزد خاورشناسان شهرت زیادی دارد- نیز با همه تحقیق و تتبع که در جمع آوری و شرح احوال رجال بعمل آورده معذلک معین الدین اسفراری را با مولانا معین الدین فراهی- که از معاصرین اسفراری بوده- اشتباه کرده و برای هر دو تن یک ترجمه تحت عنوان «مولانا معین الدین هراتی» با اشتباهات دیگری نوشته است، میگوید: «معین الدین هراتی- از تصانیف او است:

(معارج النبوة)، (روضه الواعظین)، (روضه الجنة در تاریخ هرات) و (تاریخ مولوی) و این غزل را نیز باو نسبت داده است:

چو من ز باده شوق تو مست و بی‌خبرم همه جمال تو بینم بهره می‌نگرم

تو هر حجاب که خواهی فرو گذار که من بنجره که ز من صد حجاب را بدرم

(۱) - کاتب چلبی: یا حاجی خلیفه متولد بسال ۱۰۱۷ ه. و متوفی در سال ۱۰۶۸ ه در قسطنطنیه کتاب کشف الظنون را مابین سنوات ۱۰۴۷ - ۱۰۶۷ تألیف نموده است، و از تصانیف اوست (تقویم التواریخ) که در عهد ناصر الدین شاه بنام (جهانما) بفارسی ترجمه شده است.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، مقدمه ج ۱، ص: ۱۲

(قاموس الاعلام - ش. سامی - ج - ۶ - ص ۴۳۳۶)

دو کتاب (معارج النبوة) و (روضه الواعظین) از جمله تصانیف مولانا معین الدین فراهی است و نسخه‌های آنها موجود و مشهور است، و اما کتاب (روضه الجنة در تاریخ هرات) گویا مراد او همین تاریخ روضات الجنات تألیف اسفزاری است که نام آنرا اشتباها بدین صورت تحریف کرده است. و (تاریخ مولوی) نیز ندانستم چه کتابی مقصود است؟

این بود آنچه که درباره زندگانی و احوال مصنف این کتاب معاصرین او و افاضل متاخرین در آثار و تصانیف خود ثبت کرده‌اند. اما برحسب حسن اتفاق در تضاعیف صفحات خود این کتاب حاضر مطالب بسیاری تصریحا یا تلویحا درباره مصنف و شخصیت ادبی و اجتماعی او بدست می‌آید که بسیاری از نواحی مجهول و تاریک تاریخچه زندگانی ادبی و چگونگی و زمان تألیف کتاب را بخوبی روشن می‌سازد. «۱»

۲- اسفزاری زمجی:

مؤلف از مردم دهستان (بلوک) اسفزار بوده و اسفزار ناحیه و دهستان پهناوری است از توابع هرات، این بلوک مشتمل بر چندین شهرچه (قصبه) و دهکده بوده است. اصطخری در وصف آن گوید: «و باسفزار: ادرسکر، کواران، کوشک و کواشان، و اسفزار اسم للکوره لا- اسم مدینه و مدنها هذه الاربعة التي ذكرناها» (المسالک و الممالک- اصطخری ص ۲۶۴ لیدن) و یاقوت می‌نویسد: «اسفزار: بفتح الهمزة و سکون السين و الفاء تضم و تکسر و زاء و الف و راء مدینه من نواحی سجستان من جهة هراء...» (معجم البلدان)

(۱) - تاریخچه زندگانی. و معرفی شخصیت ادبی و نویسندگی اسفزاری مقتبس از تضاعیف مطالب کتاب روضات الجنات حاضر، و آثار شعری و هنری او، و بعضی قطعات شعری پدرش، و تاریخ قطعی تألیف این کتاب، و منابع و مصادری که مصنف از تواریخ قدیمه هرات و خراسان در دست داشته، و سبک نثرنویسی و ارزش ادبی و تاریخی آن کتاب، و تاریخچه شهر هرات در قرون ۷-۹، با فرهنگ جامعی در شرح و تفسیر لغات مغولی مستعمله در این کتاب، و معرفی نسخه‌های مورد استناد به پیوست مجلد دوم چاپ و منتشر خواهد شد.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، مقدمه ج ۱، ص: ۱۳

ج - ۱ - ص ۲۴۸ لیزیک).

مؤلف خودش چمن دوم از روضه چهارم این کتاب را در ذکر و وصف ناحیه اسفزار اختصاص داده و می‌گوید «از قدیم الایام شهرت تمام دارد که اسفزار را باغچه هرات گویند» (متن کتاب ص ۱۰۷ ص ۱۱۸).

دهستانهای اسفزار و اسفراین از جمله دهستانهای ناحیه: پهناور (جام) است، و (جام) معرب کلمه (زام) می‌باشد که نام فارسی و اصلی این ناحیه بوده است. یاقوت گوید: «زام: احدی کور نیسابور المشهورة و قصبته البوزجان و هی التي يقال لها جام بالجیم سمیت بذلك لانها خضراء مدورة شبهت بالجام الزجاج، تشتمل علی مائة و ثمانین قرية» (معجم البلدان - ج ۲ - ص ۹۰۹ لیزیک،

فتوح البلدان - بلاذری - ص ۴۰۳

و اما کلمه (زمچی) بجیم عربی ممکن است مخفف کلمه (زامچی) بآلف بوده که یک نسبت غیر قیاسی است بجام یا بزام - باضافه جیم باصل کلمه - نظیر نسبت رازی باضافه زاء باصل کلمه - و چون مصنف از مردم اسفزار که از دهستانهای ناحیه جام یعنی زام بوده بدین جهت او را زامچی، و با تخفیف زمچی گفته‌اند.

چنانکه دولتشاه میگوید: «نسب شیخ آذری طوسی اسفراینی به معین صاحب الدعوه احمد بن محمد الزمچی الهاشمی المروزی میرسد» (تذکره دولتشاه سمرقندی ص ۳۹۸ - ۳۹۹).

و احتمال می‌رود «زمچی» بجیم پارسی یک نسبت ترکی است به زام نظیر (قوشچی)، (یساقچی) و امثال آن؟ و شاید درست این کلمه (زمیخی) بیاء مثناة تحتانی و خاء معجمه باشد یاقوت میگوید: «زمیخ: بضم اوله و تشدید ثانیه و یاء و خاء کوره من بیهق من اعمال نیشابور» (معجم البلدان - حرف زاء)

و صاحب فرهنگ برهان قاطع و به پیروی او در فرهنگ آندراج مینویسد: «زمچی: بفتح اول و سکون ثانی و جیم فارسی ... نام موضعی هم هست در خراسان و احمد زمچی منسوب به آنجا است» (برهان قاطع. فرهنگ آندراج حرف زاء).

و در فرهنگ جهانگیری مینویسد: زمچ با اول مفتوح بثنائی زده و جیم فارسی مفتوح نام پرنده‌ایست. و باین معنی گویا «زمچی» یک نسبت خانوادگی بوده

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، مقدمه ج ۱، ص: ۱۴

و شاید در اصل «زامینجی» بوده «زامین بعد المیم المکسوره یاء ساکنه و نون من قری بخارا و قال ابو سعد زامین بلیده من نواحی سمرقند و ربما زید فیها عند النسبه جیم فقیل زامینجی» (معجم البلدان - ج ۲ ص ۹۱۰ - ۹۰۹)

۳- کتاب روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات:

یگانه تصنیف مشهور و موجود اسفزاری همین کتاب حاضر است که اکنون نسخه‌هایی از آن در کتابخانه‌های عمومی و شخصی تهران، آستان قدس رضوی، بریتیش میوزیم، کتابخانه ملی پاریس و اندین افس موجود میباشد. گرچه از نام و عنوان این کتاب چنین متبادر بذهن و فهمیده میشود که این کتاب از آغاز تا انجام در وصف شهر هرات است، اما: در حقیقت این یک کتاب جامعی است مشتمل بر:

شرح مبسوطی در ذکر محاسن و فضائل خراسان عموماً و ذکر محاسن و فضائل شهر هرات خصوصاً

وصف معرفه الارضی بلاد مشهوره و نواحی مختلفه خراسان از جمله شهر هرات و توابع آن.

جغرافیای تاریخی سرزمین خراسان و شهرهای بزرگ و نواحی نامور آن دیار مانند: نیشابور، هرات، مرو شاهجان، بلخ، غزنین، قهستان، سبختان، بیهق و سبزوار، جوین، اسفراین، اسفزار و غیره،

وصف زراعت، اشجار و میوه‌ها و سایر محصولات کشاورزی، معادن، صنایع، بازرگانی، آب و هوای نواحی مختلفه، احوال، اخلاق، اوضاع، هنرها، و مذاهب سکنه،

شرح احوال رجال از: صدور، امراء، وزراء، ملوک، شعراء، دانشمندان، افاضل، اقطاب و مشایخ صوفیه،

وصف: مدارس، کتابخانه‌ها، مساجد، خانقاه‌ها، لنگرها، مزارات بزرگان، عمارات، قصور، حدائق، قلاع، حصون، پلها، کاریزها، مراتع، چمن‌زارها، چشمه‌سارها، و بعضی عجایب و غرایب و خواص اماکن مختلفه آن دیار.

شرح وقایع و حوادث و تاریخ سیاسی خراسان و ولات هرات از مهاجمات

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، مقدمه ج ۱، ص: ۱۵

اعراب (۳۲ هـ). تا سال بیست و پنجم از سلطنت ابو الغازی سلطان حسین میرزا بایقرا (سال ۸۹۹ هـ) که سال پایان تألیف این کتاب است.

حکایات تاریخی و ذکر وقایع و حوادثی که در زمان مؤلف و در اثناء تألیف این کتاب در شهر هرات و دیگر اماکن خراسان اتفاق افتاده شده است.

تاریخ ملوک غور و آل کرت و شرح وقایع ایام سلطنت امیر تیمور گورگانی و اخلاف او تا سال پایان تألیف این کتاب (۸۹۹ هـ). عظمت و جلال تختگاه هرات در عهد سلطنت آل کرت، سلطان شاهرخ میرزا، و سلطان حسین میرزا بایقرا، و تفصیل جنگها و کشمکشهای شاهزادگان گورگانی بر سر تاج و تخت خراسان پس از مرگ شاهرخ میرزا.

هیمنه و شکوه دربار هرات و عظمت و آبادانی آنشهر در عهد سلطان حسین میرزا بایقرا و اجتماع امراء و ملوک صاحبان طبل و علم، و سخندانان شعراء، نویسندگان، هنرمندان در دربار آن پادشاه هنرپرور دانشگستر.

۴- سرزمین مقدس، پربرکت، پرجمعیت، آبادان و مردخیز خراسان در تاریخ عمومی ایران دارای مقامی بس بلند و پایگاهی ارجمند میباشد.

این سرزمین در روزگار کهن مهد دانشمندان خردمندان و رهبران اجتماعی سترگ و شهریاران و جهانداران و کشورگشایان بزرگ بوده، و میدان دلاوران و تهمتانی است که صفحات تاریخ ایران باستان را زینت میدهند.

در نامه سالخورده باستانی (اوستا) خراسان یا ایران شرقی بنام (ایران ویج) یا (ایران وئجه) نامیده شده است، و کلمه (ویج یا وئجه) با قطع نظر از هر تفسیری که از آن شده تا هم اکنون در زبانهای بومی بسیاری از نواحی قدیمه ایران مانند: خوزستان لرستان و بعضی نواحی فارس بشکل (وج) بمعنی (اصلی و طبیعی) استعمال میشود، بنابراین خراسان یا ایران شرقی را ایران اصلی و طبیعی میدانسته‌اند.

در آغاز تاریخ ایران اسلامی کلمه (ایران شهر) بر خراسان (ایران شرقی) بیشتر تبادر و انصراف داشته و اطلاق میگرددیده است، و غالباً ایران جنوبی (کنونی) را بنام ایالات: فارس، خوزستان، طبرستان، و عراق مینامیده‌اند.

ابو شکور شاعر ماوراء النهری خراسانی قصیده را که هزار و اند سال پیش در مدح و ستایش پادشاه خراسان نوح سامانی - که قلمرو فرمانروایش فقط شهر بخارا

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، مقدمه ج ۱، ص: ۱۶

و ناحیه ماوراء النهر خراسان است - سروده با این مطلع آغاز مینماید:

خداوند ما نوح فرخ نژاد که بر شهر ایران بگستر داد حماسه ملی و دینی ابو منصور دقیقی که در پیدایش دین زرتشت سروده فصلی از تاریخ خراسان بوده، و حوادث آن درین سرزمین و قهرمانان آن از مردم این مرزوبوم بوده‌اند.

پرچم شیر و خورشید ایران که از دولتهای خراسان برای ما میراث مانده است نشانه و رمز این معنی است چه خورشید رمز کشور آفتاب تابان (خراسان) و شیر با شمشیر آخته رمز شهریار کشورگشا و سپاه شکست‌ناپذیر ایران میباشد.

و بعد از اسلام تمدن عظیم و محیر العقول و پرشکوه و نهضت معارفی و فرهنگی وسیع اسلامی بجمع فروع آن در سرزمین خراسان و با اندیشه و خرد ناموران این دیار شالوده‌گذاری و پی‌ریزی شده و نواغ و صنایع این خطه عجیب مشعله‌داران و پیشتازان و بنیادگذارندگان تمدن و فرهنگ عظیم اسلامی بوده‌اند.

خراسان سرچشمه و کانون ادبیات زبان شیرین پارسی دری و مهد سخنوران و حماسه‌سرایان ملی و موجدین ادبیات جدید ایران میباشد.

و تاریخ شهر هرات از میان بلاد خراسان مخصوصاً در قرون ۹-۸ یکی از فصول مبسوط تاریخ ادبیات زبان پارسی می‌باشد.

و کتاب حاضر که شمه از تاریخ و جغرافیای تاریخی خراسان عموماً و شهر هرات خصوصاً در دوران مذکور در آن ثبت و درج شده بی‌تردید واجد اهمیت بسزائی می‌باشد.

درست است که امروزه شهر هرات و بعضی بلدان دیگر تابعه آن در نقشه جغرافیای سیاسی جهانی جزء خاک ایران نبوده و کلمه (خراسان) امروزه فقط بر قطعه خاک کوچکی که از بقیه السیف خاک خراسان بزرگ برای ما باقی مانده اطلاق می‌گردد، اما: اما: تاریخ، افتخارات تاریخی و ملی، جغرافیای طبیعی، نژادی و تاریخی ایران هرگز و با هیچ نیروئی فراموش شدنی نبوده و تغییرپذیر نمی‌باشد، و تمامیت ارضی سرزمین نژادی طبیعی و تاریخی هرملت از جمله ایران پیوسته از هردست‌برد مصون روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، مقدمه ج ۱، ص: ۱۷

بوده و خریطه آن با مرزهای مشخصه و طبیعی و تاریخی خود پایدار و جاویدان است، و آنچه که متغیر و ناپایدار است نقشه‌های سیاسی و پیمانهای کتبی است که با اندک گذشت زمان همگی نقش بر آب می‌گردد. و این نکته را نیز نباید فراموش کرد که اهمیت علم تاریخ که در آن حوادث و سوانح ادوار گذشته مندرج می‌باشد تا بدان پایه است که نیاگان ما پس از انقراض دولت ساسانی و انهدام استقلال ایران مبارزات خود را برای بدست آوردن استقلال مجدد ایران نخست با حفظ و نگارش و نشر تاریخ باستانی ایران شروع نموده‌اند، عبداله بن المقفع میهن‌پرست مبارز مشهور ترجمه و نشر کتاب خدای‌نامه (تاریخ ایران باستان) را سرلوحه و فاتحه مبارزات خود قرار داده است. امیر ابو منصور عبد الرزاق طوسی باشاره دربار سامانیان- که یک شاخه از شجره طیبه خاندان ساسانیان بوده و بتازگی برای بدست آوردن استقلال ایران شرقی در قبال امپراطوری آل عباس قد علم کرده و در آستانه یک جنبش ملی بوده‌اند- برای نگارش تاریخ ایران کهن هیئتی از موبدان خراسان را در شهر طوس گردآورده تا شاهنامه را نوشتند.

۵- اهمیت این کتاب در نظر خاورشناسان:

در عصر حاضر اهمیت این کتاب نظر خاورشناسان را جلب نموده است و باریبه دومینارد نخستین کسی است که با اهمیت این کتاب پی برده و آنرا در مجله آسیائی معرفی نموده «۱» و سپس بعضی مطالب آنرا بزبان فرانسه ترجمه نموده و در ضمن دو فصل در کتابی بنام (مطالعات درباره هرات ایران) بچاپ رسانیده است. «۲»

چارلز ریو نیز در فهرست مخطوطات فارسی موزه بریطانی شرحی در معرفی این کتاب و شمه در احوال مؤلف آن اسفزاری نوشته که مطالب آنرا از حبیب السیر و دیباچه خود این کتاب اقتباس نموده است. «۳» ادوارد براون نیز در کتاب تاریخ ادبیات زبان پارسی شمه در وصف این کتاب و مؤلف آن نگاشته است، «۴»

-(۱)-

-barbier de meynard: Journal asiaticqu, ۵۶ serie vol. xvi ۴۶۱

.۵۲۰

-(۲)-

La Chronique Persane D, Herat Barbier de Meynard. ۱۸۹۱ Paris

-(۳)-

Catalogue of the persian manuscripts in the british museum by charlse Rieu vol. I. p. ۲۰۶-
۱۸۷۹ london ۲۰۷.

-(۴)-

A literary history of persia by. Browne vol: A History of Persian Literature Under Tartar

Dominian. Combridge ۱۹۲۰ روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، مقدمه ج ۱، ص: ۱۸

۶- تصحیح و چاپ این کتاب:

چند سال پیش هنگامی که نگارنده مشغول تدوین و تألیف کتاب مبسوطی در تاریخ خراسان بودم و اوقات عمر را بر آن کار صرف مینمودم از جمله مصادر و منابع مهمه که از آنها توشه‌ها و بهره‌های بسیار میگرفتم چند نسخه مخطوطه نفیس بوده که یکی از آنها نسخه از همین کتاب روضات الجنات است، در اثناء مطالعات گاهی بخاطرم خطور میکرد که یکاش این نسخه‌ها بچاپ میرسید و مورد استفاده عموم قرار میگرفت، تا اینکه بر آن شدم این کار را هم خودم ضمن کار تألیف کتاب تاریخ خراسان انجام دهم، بلافاصله باستنساخ و تصحیح نسخه این کتاب مشغول شدم بتصور اینکه کاری سهل و مختصر مییابد اما هراندازه پیش میرفتم و به نسخه‌های دیگر و اختلافات فاحش و اغلاط بسیار آنها برخورد میکردم بیشتر باهمیت و صعوبت این کار واقف میشدم تا اینکه بکلی فرع بر اصل چیره شده و از نگارش تاریخ خراسان بازمانده و به تصحیح و تهیه یک نسخه صحیح و کامل ازین کتاب مشغول شدم. اختلافات فاحش و مغلوط و محرف بودن نسخه‌ها، کثرت اسامی اعلام و اماکن مغلوطه و محرفه درین کتاب موجب گردید که این کار چند سالی بطول انجامد، تا اینکه در اواخر سال ۳۶ پس از چندین سال رنج و زحمت و شب‌زنده‌داری با تشتت بال، و ملال حال و فقدان اسباب- کار تهیه یک نسخه منقح با حواشی و تعلیقات پایان رسید ولی افسوس میداشتم که تهیه نسخه ازین کتاب نفیس با این همه رنج و زحمت بی‌فایده ماند زیرا چاپ کتابی در حدود یکهزار صفحه بکلی از قدرت اینجانب خارج بوده، اما این نگرانی دیر نپائید زیرا این موضوع را با استاد علامه جناب آقای فروزانفر در میان نهادم معظم الیه که الحق عماد و رکن رکن و مفخر دانشگاه تهران هستند بواسطه عشق و علاقه که در نشر آثار صنادید فرس و ترویج دانش و توسعه ادبیات زبان پارسی دارند و باقتضای ملکات فاضله و سجایای کریمانه و جلی که دارا میباشند نگارنده را در انجام این خدمت ادبی بسی تشویق و ترغیب فرموده و بذل مساعدتهای لازمه را دریغ نداشته و بی‌درنگ وسائل چاپ آنرا بهزینه دانشگاه فراهم ساخته و اینک چاپ جلد اول آن پایان رسیده و بزودی بقیه آن نیز طبع و نشر خواهد شد.

۷- نسخه‌های مورد استناد:

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، مقدمه ج ۱، ص: ۱۹

وصف و معرفی نسخه‌های مورد استناد و علت اختلافات فاحش آنها در دیباچه مفصلی- که در ترجمه احوال مؤلف و اوضاع ادبی عصر او و تاریخچه هرات در قرون ۸-۹ نگاشته شده- مذکور گردیده و ضمیمه مجلد دوم طبع و نشر خواهد شد.

ولی در اینجا از تذکر این نکته ناگزیر است:

نسخه‌های موجوده این کتاب از چهار نوع خارج نیست:

۱- نسخه کامل و جامع و مبسوط- نسخه (مج)

۲- نسخه متوسط- نسخه (پا) و (س)

۳- نسخه مختصر- نسخه (مک)

۴- نسخه ناقص- نسخه (مد)

شالوده چاپ این کتاب بر نسخه مج نهاده شد اما چون هریک از نسخه‌های موجوده و مورد استناد دارای نواقص، اغلاط، سقطات، محذوفات و جای کلمات نانویس و یا لا یقرئی است هریک را مکمل دیگری قرار داده در موارد لزوم از نسخه‌های دیگر نواقص را تکمیل نموده است. و این نکته در موارد خود در متن بوسیله علامات هلال و غیره نموده شده، و در حواشی و نسخه بدلها نیز تذکر داده شده است.

۸- رسم الخط این کتاب:

چون نسخه‌های مورد استناد اعنی نسخه‌های: مج، مک، پا در زمانهائی متقارب و در حدود یکصد سال پس از تاریخ اتمام تألیف کتاب «۱» در خود شهر هرات ما بین پنج تا هیجده سال فاصله نوشته شده و دارای رسم الخط مشابهی میباشند و بطور قطع همان رسم الخطی است که در زمان مؤلف در مکتب ادبی هرات معمول و متداول بوده لذا کتاب مطابق رسم الخط نسخه‌های مذکوره نوشته شده است.

۹- سبک نثر کتاب:

چنانکه پیش ازین گفته شد تاریخ خراسان در قرون ۹-۸ یکی از ادوار درخشان تاریخ ادبیات زبان دری می باشد، و مرکز این نهضت ادبی عظیم شهر دار العلم

(۱)- نسخه مج در تاریخ ۹ ذی الحجه سال ۹۹۹. نسخه پا در تاریخ ۲۷ رجب سال ۹۹۴. نسخه مک در تاریخ ۹۸۹ در هرات نوشته شده است.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، مقدمه ج ۱، ص: ۲۰

هرات بوده و مجموعه بزرگی از آثار منظوم و منثور و هنری و محصولات ادبی این دوره هم اکنون موجود و در دسترس ما می باشد. اما مع الوصف نظم و نثر فارسی درین عصر باخرین درجات انحطاط و فساد رسیده بود، زیرا منشیان این دوره زبان پارسی را بازچه فضیلت نمائی خویش ساخته و آنقدر این زبان شیرین را با کلمات، اصطلاحات، امثال، و عبارات عربی و لغات مغولی آمیخته‌اند که چهره زیبا و آهنگ موزون و نوای دلکش آنرا- که در پایان قرن ششم به بلندترین مراحل تکامل رسیده بود- بصورت یک معجون مهوع و گوش خراش و ناموزون بدر آورده بوده‌اند، چنانکه آثار: حافظ ابرو، و صاف الحضرة، معین الدین فراهی، کاشفی و غیره گواه این مطلب می باشد.

مع الوصف جای بسی شگفتی است که اسفزاری در یک چنین مکتب ادبی و با چنان همکاران این کتاب را با نثر و انشائی بسیار ساده و بکلی عاری از تکلفات و تصنیفات منشیانه نوشته است.

در حالیکه آنچه از آثار قلمی اساتید آن عصر اکنون باقی است تماماً مصنوع و متکلفانه است، و بعقیده من آنها را (ملمع)- یعنی مخلوط از عربی و فارسی- نام دادن شایسته تر است تا (نثر فارسی).

اسفزاری خود نیز در دیباچه باین نکته اشاره نموده میگوید: «تصنیفی ساخته آید و تالیفی پرداخته گردد از تکلف اغراق عبارات خالی و از تصنع اغلاق استعارات عاری و برحسب مطاوعت امر و متابعت فرمان بتحریر این اوراق اقدام نمود، و بموجب فرموده کتابی اتمام یافت صفحه عذار الفاظش از خطوخال تکلف بسادگی ممتاز، و جمال چهره بیانش از دستکاری مشاطه و پایمردی دلاله بی نیاز، عارض خطوطش از عوارض رنگ آمیزی غازه صنایع دور، و ابروی حروفش از تعرض آرایش و سمه رعونت مسطور.

ع: برنگ و بوی و خال و خط چه حاجت روی زیبا را.

ترصیعات کلامش از کسوت تصنع معرا، و تجنیسات بیانش از وصمت ترقع مبرا، تا استفاده آن عالم و عامی را یکسان، و استفاضه آن مبتدی و منتهی را آسان، بیت:

عروسی را که برقع کرده‌ام باز ندارد و سمه بر ابروی طناز»

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، مقدمه ج ۱، ص: ۲۱

با این همه چون اسفزاری از نویسندگان چیره دست عصر خود بوده، برحسب صنعت نثر نویسی، و سخن پردازی، و صحنه سازی، هرجا که سخن بوصف: بهار، خزان، گرمای تابستان، سرمای زمستان، وصف جنگها، دلاوران، حصانت یک قلعه، نیرومندی و

عظمت یا وهن و سستی و ضعف یک سپاه، نمایش میدان جنگ، پیروزی یا شکست یک لشکر و امثال آن رسیده است راه تصنع و تکلف و اغراق گوئی را پیموده و قدرت قلم و نیروی خارق العاده خامه سحر و منشیانه و عبارت پردازی خویش را بمنصه ظهور و بروز رسانیده داد سخنوری داده و مرغ سخن را بال و پری گشاده است.

و همچنین مانند سایر نویسندگان آن عصر و بخصوص سلف خود سیفی هروی جابجا نثر و عبارات کتاب را بذکر اشعار آبدار اساتید، و امثال و حکم و آیات و احادیث زینت داده است.

۱۰- تاریخ تألیف این کتاب:

اگرچه مؤلف تاریخ تألیف کتاب را تصریح ننموده اما از تضعیف مطالب کتاب معلوم میگردد که مصنف تألیف این کتاب را در روز چهارشنبه در ماه محرم از سال ۸۹۷ آغاز و نگارش آنرا در آخر سال ۸۹۹ پایان رسانیده است. «۱»

اینک این نسخه را با دستی لرزان پیشگاه اهل علم و ادب عرضه مینماید، امید است که اصحاب فضل و ارباب دانش و بینش بکرم بی نهایت خود اصلاح هفوات آن فرموده و:

خرده نگیرند و بزرگی کنند.

و خطا و خلل را- که در آن نامحصور است- بعین عنایت اغماض فرموده و نادیده انگارند، زیرا:

عیب یکی نیست که جویند باز چون همه عیب است نگویند باز و از راهنمایی و ارشادات لازمه دریغ نفرمایند.

سید محمد کاظم امام- تهران

۵ تیرماه ۱۳۳۸

(۱)- راجع به تاریخ تألیف کتاب در دیباچه مجلد دوم به تفصیل سخن رانده خواهد شد.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۱

[بسم الله الكريم المجيب، عليه توكلت، و اليه انيب] «۱»

سپاس و ستایش مالک الملکی را سزااست، که شهر بند بدن انسانرا که تختگاه پادشاه عرفانست بچهار بازار عناصر، و پنج دروازه حواس بیاراست. و چون اقطار «۲» امطار قدرتش از سحاب نیسان اراده باران گشت. قباب حباب سان افلاک از روی بحار فطرت بهوای مشیت او برخاست «۳».

لامیر خسرو الدهلوی ۱ قدس سره «۴»:

ز بحر صنع حبابیست چند سست بقا که پیش دیده ما نه سپهر دوار است

ز آب و گل تن مردم چو قلعه آراست بشکل تنگ و بمعنی جهان اسرار است

درو کشیده ز عنصر چهار بازاری که رخت هردو جهانش بچار بازار است «۵» دانائی که معمار تدبیرش در میان خطه «۶» وجود و عدم فصیل امکان برکشید، توانائی که دست تقدیرش بزور بازوی قدرت چهار ارکان عالم را بی پنجه و ساعد

(۱)- این عبارت از زیادات نسخه میج است.

(۲)- قطر بفتح اول و سکون باقی باران و المژه منه قطره جمع: قطرات و قطر بضم اول و سکون باقی ناحیه یا اقلیم جمع آن اقطار و ممکن است اقطار بکسر همزه مصدر باب افعال از اقطر اقطار الماء: اساله قطره قطره. یا اقطر اقطارا الابل: قرب بعضها الی بعض علی نسق. حافظ ابرو نیز در کتاب جغرافی و دیگر آثار خود کلمه اقطار را بجای قطرات در چند جا استعمال کرده است؟.

(۳) - مک: مشیت برخواست.

(۴) - مک: امیر خسرو.

(۵) - در مک این قطعه بتقدیم مصراع سوم بر دوم و پنجم بر سوم است.

(۶) - مح. س: خطه. مک: خط.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۲

و مددگار و مساعد برهم پیچید، یگانه که از دو حرف کاف و نون سه موالید:

جماد و نبات و حیوان «۱» آفرید، و از امتزاج چهار امهات که پنجم ندارند شش جهت و هفت اقلیم را چون هشت بهشت آراسته گردانید و رأیت رفعت قدر خاک نشینان مرکز سفلی را از فرازنه طارم علوی بده مرتبه بگذرانید.

و ایضا له نور مرقدہ «۲»:

زهی عجایب صنعش که در روایح کن ولد سه پشت نه مرد هفت و زن چارست

فنا چگونه برد ره بسوی آن ذاتی که آفرینش جانهاش کمترین کارست ذات پاکش در پرده اسما و صفات بر وجهی جلوه گر آمده که «۳» لمعات بارقات ظهورش دیده تیزبین روشن عالم عرفان را بغشاوه نور پوشیده، و آیات با هرات صفاتش در استار حجب ذات بنوعی مستور مانده که بصر بصیرت عقول از انوار ساطعات او پرتوی ندیده.

(لعلی المرتضی ۲ رضی الله تعالی) «۴»:

کیفیة النفس لیس المرء یدرکها فکیف کیفیة الجبار فی القدم

هو الذی انشاء الاشیاء مبتدعافکیف یدرکه مستحدث القدم «۵» لواحد من الشعراء «۶»:

با صفتش پرده نشینده تر کورتران دیده که بیننده تر حکیمی که نی شکر فشان و طوطی شیرین زبان قلم را که نخستین نبات بوستان

(۱) - مک: حیوانات.

(۲) - مح: و ایضا له. مک: و له نور مرقدہ.

(۳) - مک: جلوه گر آمده. لمعات.

(۴) - کذا بحذف جار و مجرور «عنه».

(۵) - عبارت: [لعلی المرتضی مستحدث القدم] از زیادات نسخه مح است.

(۶) - مک: لواحد من الشعراء. مح. س: مثنوی.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۳

قدم است بر کنار جویبار چشمه سار عین عقل اول که منبع زلال فطره است پرورش داده و بوساطت آن کلک بدایع نگار معجز آثار باصابع تقدیر و انامل تدبیر رقوم عموم انام و نقوش نفوس خواص و عوام بر لوح تکوین و صفحه ایجاد رقم نهاد. «۱» فتبارک اله احسن - الخالقین.

لعماد الشہریاری «۲»:

سبحان خالق که بیاراست از دو حرف این هفت قبه را که بشش روز برکشید

حکمش فکند بر سر شام اطلس شفق و اکسون «۳» لیل را ز سر صبح در کشید پادشاهی که منابر جواهر ملکوت و صوامع حظایر جبروت خطبه بلیغ:

قل اللهم مالک الملک بنام نامی او میخوانند. جهاننداری که در دار الملک: يفعل اله ما یشاء و یحکم ما یرید. سکه سبیکه توتی

الملک من تشاء مخصوص باسم سامی او میدانند. مقدری که در ممالک هستی پادشاهی از دولت و امیری از تیغ و وزیری از قلم قائم داشت، و از عقل مدبر که کارفرمای ممالک تکوین است جهت قوام دین و دانش و نظام ملک آفرینش مشرفی بر ایشان گماشت.

لامیر خسرو الدهلوی رح «۴»:

(۱) - مک: قلم نهاد

(۲) - عماد شهریاری. در میان سخنوران و شعرای نامدار ایران چند تن بنام: عمادی، عماد شهریاری، عماد غزنوی. عماد کرمانی بوده‌اند. تذکره‌نویسان در احوال این چند تن اختلاف کرده‌اند، تقی اوحدی بلیانی دقاقی در تذکره خود: (عرفات العاشقین) گوید: حکیم عماد الدین الغزنوی السلطانی المشهور شهریاری ... بسبب نسبت عماد الدوله دیلمی بدین تخلص مشهور گشته ... و چون مرقد و مدفن او در شهریار ری واقع است به شهریاری مشهور گشته. (نقل باختصار از تذکره عرفات نسخه خطی کتابخانه ملی ملک)

(۳) - اکسون: بضم اول و ثالث جامه سیاه گرانبهاست که اکابر جهت تفاخر پوشند و بکسر اول هم آمده بمعنی نوعی از دیبای سیاه شیخ عطار گوید:

اطلس و اکسون مجنون پوست است پوست پوشد هر که لیلی دوست است و قطران گوید:

شکوفد ریخته از باد در بنفشه ستان چنانکه، تافته لولوی از بر اکسون فرهنگ برهان قاطع و آندراج / ج ۱.

(۴) - مک: امیر خسرو طاب ثراه.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۴ نیست خدائی بجز آن بی نیاز کوست خداوند خداوند ساز

سکه حکمش ز تغیر برون عرصه ملکش ز تصوّر برون

از دو رقم هفت و چهار آفرین یک رقمش راست هزار آفرین صانعی که از رشحات چشمه میم محمّد مواضع مزارع دو گیتی را آبادان ساخته و از باقی نامش لوای احمد بر فراز معراج نه پایه گردون که قرارگاه اجسام پاک و نشیمن اجرام تابناک است برافراشت.

و له ایضا «۱»:

احمد مرسل که نوشته قلم حمد بنام وی و حم «۱» هم

کیسو و رو نور و دخانست وی ابروی او بامر نون و القلم «۲» الف احمد نیزه خطن قلم است که نی سان از رشحات «۳» باران نیسان حکمت بر کنار دریای رحمت سر برآورده «۴»، یا نخل امنیتی است چون لوای نور بر سر حم دخان سایه گسترده.

و له ایضا نور مرقد «۵»:

آنکه همه لوح کن یک خط فرمان اوست سوره نور و دخان شمع شبستان اوست فرماندهی که هیچ جاننداری بی جایزه «۶» امر نافذ او از صحرای عدم قدم

(۱) - مک جمله: «و له ایضا» را ندارد.

(۲) - این دو بیت از جمله قطعه ایست در مدح پیامبر از کتاب مطلع الانوار از خمسه امیر خسرو دهلوی مطلع آن این است:

احمد مرسل که نوشته قلم حمد بنام وی حم هم

نه فلک از نام محمد مقیم هر دو جهان در حد نامش دو میم

گوی زمین برده بچوگان خود عرصه میداننش ازل تا ابد
از عرق افشان بناگوش وی چشمه خورشید یکی قطره خوی
گیسو و رو نور دخانش بهم ابروی او با مژه نون و القلم
ار لب او نیم نمی سلسبیل بر شکر او مگسی جبرئیل
(۳) - مک: از رشح باران نیسان.

(۴) - مک: سر بر آورد.

(۵) - مج: و له ایضا. مک: س: و له نور مرقد.

(۶) - در نسخه مک پس از کلمه (جایزه) جای یک کلمه سفید و نانویس است و در نسخه مج: (بی جایزه امر نافذ).

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۵

بر دروازه وجود نهاد، و نقد هستی هیچ فردی بی سکه فرمانروای او در چهار سوی بازار کن فکان رایج نگشت. معموره خاک را
آبادانی از جویبار رافت و عطای اوست، و مطموره افلاک را سرگردانی در جست و جوی خاک پای او، واسطه ایجاد عالم هستی،
رابطه اسباب حق شناسی و خداپرستی، شهر آرائی که مرویه: انا مدینه العلم ۳، کتابه ایوان بارگاه اقتدار اوست [کشور گشائی که
قضیه مرضیه: انا نبی السیف جوهر صفحه شمشیر آبدار او.

للسیخ النظامی قدس سره] «۱»:

طراز خاتمت نقش نگینش کلید نه فلک در آستینش

گهش آهو سخن گوید گهی شیر گهش حجت زبان و گاه شمشیر

شکوه آفتاب از پایه اوبجز وی هر که باشد سایه او چهار حرف نام «۲» احمد چهار عنصر است که مقتضی آفرینش دو گیتی آمده:
الف اقتضای وجود عقل مجرد نموده، و حا ایجاد متضمن جنت هشت در گشته، میم از حکمت خمرت طینه آدم بیدی اربعین
صباحا «۳» خبر داده و دال چهار بالش عناصر در زیر سر اجسام نهاد.

و له ایضا «۴»:

رسولی کازل تا ابد هر چه هست بآرایش نام او نقش بست

چراغی که انوار بینش بدوست «۵» فروغ همه آفرینش بدوست

فلک بر زمین چار طاق افکنش زمین بر فلک پنج نوبت زنش «۶»

(۱) - عبارت میان دو قلاب: [کشور گشایی که قضیه ... للسیخ النظامی قدس سره] از زیادات نسخه مج است.

(۲) - مج: چهار حرف احمد. مک: س: چهار حرف نام احمد.

(۳) - برای مصادر این حدیث و حدیث انا نبی السیف به تعلیقات مراجعه شود.

(۴) - مک: «و له ایضا» ندارد.

(۵) - مک: چراغی که پرواز بینش بدوست.

(۶) - این قطعه از اسکندرنامه از خمسه نظامی گنجوی است در نعت پیامبر و مطلع آن این است:

محمد کازل تا ابد هر چه هست بآرایش نام او نقش بست

چراغیکه پرواز بینش بدوست نظام همه آفرینش بدوست

ضماندار عالم سیه تا سپید شفاعت کن روز بیم و امید

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۶

لصاحب رح ۴ «۱»

صلی الاله علی ابن آمنه الذی جائت به سبط البنان کریم

قل للذین رجوا شفاعه احمداصلوا علیه و سلموا تسلیما و چهار یارش که چهار جویبار بحر آثارند که معموری مزارع دین بافاضت
اجتهاد و اهتمام ایشان دایم قایم است. «۲»

[للنظری:

خیار الناس بالاجماع بعد المصطفی المدنی ابو بکر ابو حفص ابو عمرو ابو الحسن علیهم سلام اله و تحیاته و غفرانه و رضوانه و
رحمته و برکاته]. «۳»

_____فلک بر زمین چار طاق افکنش زمین بر فلک پنج نوبت زنش چارطاق:

خیمه که آنرا در عراق شروانی گویند. عبد الرزاق فیاض گوید:

چو قطع گردد میخ و طناب دهر دو رنگ چهار طاق عناصر شود شکسته ستون و پنج نوبت: پنج وقت شبانه روزی که بر در پادشاهان
زند. فرهنگ آندراج.

(۱) - اسماعیل بن عباد بن العباس بن عباد الوزير الملقب بالصاحب کافی الکفاه ابو القاسم.

(۲) - در نسخه مک بجای: (و چهار یارش که چهار جویبار بحر آثارند که معموری) عبارت چنین است. (و اصحاب باوقارش چهار
جویبار بحر آثارند که معموری).

(۳) - عبارت: [للنظری. خیار الناس و رضوانه و رحمته و برکاته] از زیادات نسخه مج است.

نظری: ابو عبد اله الحسین بن ابراهیم بن احمد النظری از علماء مذهب شافعی و ادیب و شاعر ذو اللسانین اصفهانی ساکن محله
(ازرونه) در (جویبار) اصفهان وفات او در سال ۴۹۷ ه در دو زبان تازی و پارسی استادی ماهر و شاعری میّز بوده است از تصانیف
او است (دستور اللغه) یا (کتاب الخلاص تازی پیارسی) از اشعار عربی او مقداری موجود است اما اشعار فارسی او بکلی از میان
رفته و فقط ابیات متفرقه بندرت از او در المعجم شمس قیس. حقائق السحر رشید و طواط و در خود کتاب دستور اللغه ذکر شده
است نگارنده تنها قطعه شعری که از او بدست آورده ام غزلی است بر سبک غزلسرائی قدما مانند ابو منصور دقیقی. شهید بلخی و
غیره و غزل این است:

نظری:

ز من بیدل تر و زو دلربا تر نه بیدل در جهان آمد نه دلبر

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۷

دعا و القاب حضرت اعلی سلطانی «۱»

بنام شاهنشاه دانشمند، دانشگستر، و هنرپرور ایران اعلیحضرت همایون محمد رضا شاه پهلوی بیاری خداوند توانا دیر سال زنده و
پاینده و جاوید باد

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، مقدمه ج ۱، ص: ۳

چون مصوّر کارگاه: و صوّر کم فاحسن صور کم و محرّر رقوم یمحو اله ما یشاء و یثبت بقلم اصطناع چهره گشای صور ابداع مینمود.
و بخامه اعجاز بر صفحه ایجاد انشاء طبقات موجودات میفرمود. جمیل ترین صورتی که بخجسته ترین سیرتی و فرخنده ترین سریرتی
از طوایف سلاطین انام در زایجه: لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم بصفت کریمه «۲»: ما هذا بشرا ان هذا الا ملک کریم رقم ثبت

یافت. ذات همایون صفات «۳» پادشاه اسلام پناهی است. که طینت پاکش که مظهر رحمت الهی است بآب حلم و خاک تواضع و باد لطف و آتش شجاعت ترکیب یافته. اعنی سیمای محیای خلافت و پادشاهی طغرای غرای منشور «۴» خبرت و آگاهی بانی مبانی جهانبانی. ناصب رایات فرماندهی و کشورستانی. سکندر دولتی که اگر خضر خجسته قدم در صحرای عدم از جان بخشی آب حیات الفاظ عذب و کلام روح پرور او شمه دیدی یا شنیدی هرگز سرگردانی ظلمات وجود نکشیدی. دارا درایتی که اگر سکندر فرخنده مخبر از صفای رای ملک آرای صوابنمای او پرتوی مشاهده نمودی بجام جمشیدی التفات نکردی. و بگوشه چشم جانب «۵» آینه جهاننمای ندیدی.

یکی آهو پی آهو (کذا) که از طبع غزل نیکو نیامد جز بدو در

اگر سالار بودی کس بخوبی سزا بودی مر او را بر سر افسر

ستم خواهی بمن کرد ای بهشتی بهشتی دیده هرگز ستمگر [۱]

[۱] نقل از یک مجموعه شعری مخطوط متعلق باقای حسینعلی باستانی راد.

(۱) - نسخه میج سلطانی ندارد.

(۲) - مک: صفت کریمه.

(۳) - مک: همایون صفات پادشاه. میج: همایون پادشاه.

(۴) - مک: طغرای غرای خبرت. میج: طغرای غرای منشور خبرت.

(۵) - مک: چشم جانب آینه. میج: چشم آینه.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۸

[لامیر خسرو الدهلوی رح:

آنکه ز گنج مرحمت راتبه جهان دهد هرچه بخواهد آن کند هرچه بخواهد آن دهد

قلبه (کذا) زمان چرخ را رشته بگردن آورد چون ز طناب بارگه رابطه جهان دهد

صیتش اگر ز معدلت بانگ زند زمانه راباز بجانب عدم حادثه را عنان دهد [«۱» انجم سپاهی که از شعله شهاب ثاقب رمح عفريت شکارش شیاطین ملاعین اشرار سوخته نایره ملتهب و یقذفون من کل جانب دحورا و لهم عذاب واصب گشته.

اسلام پناهی که از پیکر شمشیر آبدار آتش بار پیش یاجوج و ماجوج حوادث فصیل آهنین:

اجعل بینکم و بینهم ردما آتونی زبر الحديد چون سد سکندر کشیده. در زمان امان افاضت معدلتش قصاص بچه گنجشک از باشه

«۲» باز میجوید و در روزگار خجسته آثار اشاعت مرحمتش خرگوش در گوش شیر شیرزه راز میگوید. آفتاب جهانتاب فلک اقتدار

سایه مرحمت حضرت پروردگار، [وقتی قصیده در نعت و صفت این پادشاه کریم الاخلاق محرر این اوراق را اتفاق افتاده این چند

نگین قیمتی که در حلقه صرافان سخن آورده از آن قصیده است

لمولفه [«۳»:

شاه ابو الغازی معز ملک دین سلطان حسین آنکه دارد خاتم اقبالش از اختر نگین

نام او بر خاتمی گر عکس اندازد شود معنی اسرار ظل اله را مظهر نگین

مهر میسازد در دولت قضا بر دشمنش از نگین چرخ کالوده بخاکستر نگین

[نام میمونش اگر بر خاتمی سازند نقش از طرب بیرون جهد هر ساعت از چنبر نگین]

(۱) - عبارت: [لامیر خسرو الدهلوی رح آنکه ز گنج مرحمت ... حادثه را عنان دهد] تماماً از زیادات نسخه مج است.

(۲) - باشد: وزن ماشه جانوریست شکاری کوچکتر از باز معرب آن باشق است.

برهان قاطع

(۳) - عبارات: [وقتی قصیده در نعت و صفت این پادشاه از آن قصیده است.

لمولفه] از زیادات نسخه مج میباشد.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۹ خاتم او ملک معنی در نگین آورد و بس کی خواص خاتم جم آید از دیگر نگین

[گر قضا سازد دمی انگشت قدرش خاتمی حلقه سازد چنبر گردون و جرم خور نگین

جمله عالم را در انگشت وقارش خاتمی است حلقه آن کوه قاف عرصه اغبر نگین

از برای خاتم انگشت قدر اوست آنکه هاله حلقه گردد و در وی مه انور نگین

در صمیم کان بیاد خاتم اقبال اواز طرب پیوسته خندان باشد و از هر نگین

روز و شب در حسرت انگشتین دولتش در معادن میزند بر سنگ خارا سر نگین

ای که بهر خاتم اقبال تو هر بامداد آورد از کان مشرق خسرو خاور نگین

گر ز روی دشمنت عکسی فند بر کان لعل زو برون ناید مگر چون کهر با اصفر نگین

ور فند برقی ز شمشیر تو بر کان بلور چون زمرد آید از کان بلور اخضر نگین

روز رزم و معرکه آنجا مرو آنرا بجنگ (کذا) حلقه گردد قامت و آن حلقه را استر نگین

زر گران خیل تو سازند جمع خصم راحلقه‌های دیده‌ها از مهره ششتر نگین

مهر مهرت خصم را نقش نگین دل نشد زانکه نیکو نیست از هر سنگ بد گوهر نگین

خاک راه و نعل اسبت گر رسد در چین و روم سرمه سازد ز آن یکی فغفور و زین قیصر نگین

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۱۰ تا بدوران فلک در مجلس عیش و نشاط حلقه باده پرستان را بود ساغر نگین

ساقی بزم ترا بادا در انگشت طرب حلقه از دور پیاله وز می احمر نگین] «۱» خسروی که در آئین مرحمت و قوانین مکرمت «۲» و

اسالیب ملک‌داری و قوالب شهریاری و امور دین‌پروری و رموز دادگستری و قواعد سیاسی و عقاید حق‌شناسی قبله احرار و قدوه

ابرار و زبده سلاطین و عمده خواقین و صفوة ولأه و اسوة ثقات آمده، و از غلغله صدای نوبت دولت استوار و طنطنه صیت سیاست

«۳» نصفت شعارش دیده‌بخت پایدارش «۴» بیدار گشته، و چشم خیره تیره فتنه نابکار در خواب ادبار رفته. صفدری که در زمان

سطوت دلاوری و صولت بهادری او هفت‌خوان آسمان «۵» داستان هفت‌خوان رستم «۶» دست‌انرا خوار و مبتذل ساخته، پاکیزه

محضرری که در دور اشاعت مواید کرم و محامد شیم او دست تصرف روزگار طومار اشتها خاقان و اخلاق قآن را «۷» در مدرج

«۸» نسیان انداخته.

(۱) - از این قصیده در نسخه مک چهار بیت ۱ و ۳ با ۲ و ۵ مذکور است و در نسخه مج ۱۹ بیت: ۴ و ۶-۱۹ نوشته شده است.

(۲) - مک: خسروی که در آئین مکرمت و اسالیب ملک‌داری و قوالب شهریاری.

(۳) - مک: طنطنه سیاست.

(۴) - مک: دیده بخت پایدار بیدار گشته.

(۵) - هفت‌خوان آسمان: شاید هفت سبعة سیاره یا هفت آسمان چه هفت طارم و هفت سقف هفت آسمان است.

(۶) - هفت‌خوان رستم دستان: هفت عقبه که در سر راه رستم بود در مازندران.

(۷) - مک: خاقان و اوراق اخلاق قآن را.

(۸) - این کلمه در نسخه‌های مج. مک. س (مدح) نوشته است که ظاهراً اصل آن مدرج یا ازج بوده و بدست نساخ تحریف شده.

و المدرج: الكتاب المطوی. و مدرج النمل: مدبه - سوراخ مورچه و جمع آن مدارج.

و المدرج و المدرجه: الكتاب الملفوف و الرقعة الملفوفه و جمع آن نیز مدارج.

و ازج بفتح اول و دوّم و سکون جیم معرب ازک پارسی نوعی از عمارت کوتاه و طولانی. و نیز بمعنی گور و دخمه مردگان.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۱۱

شعر «۱»

ان لاح فهو الصبح من انواره و فاح فهو الروض من ازهاره لابی الفرج رح «۲»:

پیچیدن افعی بکمندش ماند آتش بستان دیو بندش ماند

اندیشه برفتن سمندش ماند خورشید بهمت بلندش ماند همای چتر همایونش ابر رحمتی است سایه بر سر عالمیان گسترده، و ماهچه

«۳» لوای سلطنتش آفتاب سعادتست عرصه آفاق را منور کرده. اگر سامعان این کلام و مطالعان این اوراق بعضی از این اوصاف و

اخلاق را از قبیل اغراق شعر دارند ع:

کز اکذب اوست احسن او «۴»، یا از قسم مبالغه اصحاب لسان شمارند که، ع: هر لحظه فسانه سرایند، هر گاه بمطالعه مجموعه معانی

اعنی «جامع البدایع السلطانی» که مبنی است

(۱) - در نسخه مک کلمه (شعر) ندارد.

(۲) - در نسخه مک جمله: (لابی الفرج رح) ندارد و این عبارت از زیادات نسخه مج است.

ابو الفرج: در میان سخنوران و شعراء ایران چند تن ابو الفرج نام وجود دارد:

استاد ابو الفرج سجزی. العمید الاجل الکافی ابو الفرج بن مسعود رونی، و ابو الفرج بلخی از بلخی و سجزی دیوان و آثار شعری

دیگری در دست نیست اما دیوان ابو الفرج رونی موجود است.

رونی از شعراء عصر غزنویان و مداح سلطان ابو المظفر ظهیر الدوله رضی الدین ابراهیم بن مسعود بن محمود غزنوی (سال ۴۵۰

۴۹۲) و پسرش مسعود بن ابراهیم (۴۹۲-۵۰۸) غزنوی و از مردم نیشابور بوده است.

دهکده رونه از دهستانهای خاوران نیشابور یا بقول نور الدین محمد عوفی از توابع شهر لاهور هندوستان است. اما رباعی مذکور در

متن در نسخه مخطوطه دیوان او متعلق بکتابخانه ملی ملک دیده نشد.

(۳) - ماهچه: وزن باغچه: آنکه از زر و سیم شکلی مانند ماه ساخته بر سر علم نصب کنند. فرهنگ برهان قاطع و آندراج.

(۴) - این مصراع از جمله ابیاتی است از مثنوی خسرو و شیرین نظامی گنجوی در پند و اندرز فرزند خود گوید و مطلع آن این

است:

آن روز که هفت ساله بودی چون گل بچمن نواله بودی

در شعر میبچ و در فن او چون اکذب اوست احسن او

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۱۲

از بعضی محاسن خصایل و مکارم «۱» شمایل این سلطان خسرو نشان. یا استقراء «کتاب منصورنامه» که مبنی است بر صادرات احوال

و نادرآت افعال «۲» این پادشاه سلیمان مکان فایز گردند هرآینه از راه انصاف درآمده و انحراف از طریق اعتساف لازم خواهند

داشت.

لمولفه عفی عنه:

برد آب خضر خجلت از رشحه کلک من در حسن خصال او چون خامه همی رانم
صدق است مقال من در وصف کمال اوافسانه نمیگویم یا قصه نمیخوانم «۳» حضرت کردگار بیچون ذات میمون و عنصر همایونش
را که سبب امن و امان «۴» اهل ایمان و واسطه رفاهیت عالم و عالمیان است «۵» از آفات و مخافات گردون دون و حوادث و نوایب
روزگار بوقلمون همیشه محفوظ و مامون دارد.

للاسدی رح «۶»:

بهر جانب که رو آرد بتقدیر رکابش باد چون دوران جهانگیر
شهنشاهی و عمرش جاودان بادتنش آسوده و دل شادمان باد
لواش بر همه آفاق منصور سپاهش قاهر و اعداش مقهور
سرش زیر کلاه خسروی بادبخسروزادگان پشتش قوی باد «۷»

(۱)- مک: خصایل و مکارم شمایل این سلطان خسرو نشان. مج: خصایل شمایل این سلطان نشان.

(۲)- مک: بر صادرات احوال پادشاه. مج: بر صادرات احوال و نادرآت افعال این پادشاه.

(۳)- عبارت: [لمولفه عفی عنه. برد آب خضر ... یا قصه نمیخوانم] از زیادات نسخه مک است و در مج تماماً محذوف است و جمله
دعائیه، «عفی عنه» قطعاً از اضافات نساخ است.

(۴)- مک که سبب امان اهل.

(۵)- مک: و عالمیان از آفات.

(۶)- در مک رمز رح ندارد.

(۷)- این اشعار در «گرساسب نامه» اسدی بنظر نرسید.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۱۳

دعای دولت و جاننداری «۱» حضرات شاهزادگان کامکار

فاضلترین موهبتی و کاملترین مکرمتی که از مخزن:

المال و البنون زینة الحیوة الدنیا و ممکن: و الباقیات الصالحات خیر عند ربک ثواباً و خیر املاً، زینت روزگار همایون این پادشاه
کامکار عالمقدار آمده آنست که از امتزاج ارکان سلطنت و ازدواج عناصر خلافت چهارده ماه چهارده، انعی شاهزاده‌های
جوان بخت سعادت یار که هریک چون بدر کامل منیر بلکه چون خورشید عالم تاب جهانگیرند و حالا ساحت با سماحت ملک و
دین و بساط بسیط روی زمین بفرّ ذوات خجسته آئین ایشان بر اطباق چرخ برین سمت تقدم و تفوق دارد نتیجه صلب همایون این
خسرو جمشیدجاء است که حضرت سلیمان نبی را علی نبینا و علیه السلام با وجود هزار حرم و قوت نبوت یکی بیش نبود آن نیز در
تسویه اعضای کامل نه «۲». و این شاهزاده‌ها هریک در سعادت منظر روی لشگری و هر کدام در میدان جلادت و بهادری صفدری.

(۱)- جاندار: سلاح دارو نگهبان. پاسبان و نگهبان جان پادشاهان که همیشه با شمشیر در خدمت ایستد. و بمعنی دوست و مددکار
نیز آمده است.

شرف شفروه گوید:

کی تواند کرد جاننداری او هر جانور حافظ و جاندار او ایزد تعالی بس بود فرهنگ آندراج.

(۲) - مک: یکی بیش نبود آن نیز در تسویه اعضاء کامل نه. مج یکی بیش و آن نیز در تسویه اعضای کامل نبود.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۱۴

لمولفه رح «۱»:

بگاه سخا هریکی حاتمی بروز و غا هریکی رستمی

همه شیرمردان روز مصاف بطبع و به پیکان همه موشکاف

زبون شیر افلاک در جنگشان سپهر برین زبید اورنگشان

گه بزم از بخشش بی دریغ دل و دست هریک چو دریا و میغ

[گه رزم از تیغ خارا شکاف دو نیمه زده قاف را همچو کاف] «۲»

هلاکست و خور گوی و چو گانشان زمین و زمان زیر فرمانشان همه کامکاران ارائک دانش و فرزاندگی، و شیرشکاران معارک

مردمی و مردانگی، هریک بر آسمان دولت آفتابی، و هریک در میدان صولت افراسیابی، ریاحین بساتین عاطفت و کامکاری، و

ثمرات شجرات خلافت و شهریاری، طوابع مطالع الطاف الهی، کواکب ثواب جهاننداری و پادشاهی.

لواحد من الشعراء:

شهزادگان نجوم سپهر خلافت اندما هست در میانه شان شاه کامکار «۳»

خلق حمیدشان همه پیرایه شرف ذات شریفشان همه سرمایه وقار

(۱) - عبارت: (لمولفه رح) از زیادات نسخه مج است و کلمه (رح) نیز بدون تردید از اضافات نساخ است.

(۲) - بیت ما قبل آخر این قطعه:

گه رزم از تیغ خارا شکاف ...

از زیادات نسخه مک است.

(۳) - مک: ماهست در میانه شاه کامکار.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۱۵ نی فتنه سرکشیده در ایامشان چو مورنی گنج خاک خورده ز انعامشان چو

مار «۱»

هریک پی صلاح ممالک بروی و رای ماه شب حوادث و خورشید روز بار

باغی است مهرشان که معالی دهد ثمرباز است جودشان که محامد کند شکار [چون بعضی از صوادر] «۲» احوال هریک علی حده

در محل خود استقلال ذکر خواهد یافت در این مقام ع «۳»: بر دعا اختتام اولیتر. حضرت الهی بکمال عواطف نامتناهی این در

دانهای صدف پادشاهی را از وصمت تباهی و تناهی «۴» در ضمان امان دارد.

لمخدوم نامی جامی قدس سره «۵»

من نگویم عمرشان جاوید بادا تا ابدزانکه جاویدان نماند غیر حی لا ینام

این همی گویم که این اقبال وین دولت مدام «۶» متصل بادا بغز آنجهانی و السلام

(۱) - مک: نه فتنه نه گنج خاک

(۲) - عبارت: [چون بعضی از صوادر] از زیادات نسخه مج است.

(۳) - کلمه: (ع) در مک ندارد.

(۴) - کلمه: (و تناهی) از زیادات مج است.

(۵) - عنوان این دو بیت در نسخه مج: لغیره و در نسخه مک: (لمخدوم نامی جامی قدس سره). بخش اول کتاب را اسفزاری در زمان حیوای مولی عبد الرحمن جامی نگاشته پس جمله دعائیه «قدس سره» که در مورد اموات گفته میشود از الحاقات و تصرفات نسخا میباشد.

(۶) - مک: وین همی گویم که این اقبال دولت بر مدام.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۱۶

دعای دوله امرای عالی‌رأی ملک آرای

دیگر از اتفاقات حسنه این دولت که: ما الدوله الا بالاتفاقات الحسنه، وجود با فیض وجود «۱» ارکان رفیع البیان دولت قاهره است از امرای عالی‌رأی ملک آرای، و اعیان هنرهای عدوبند کشور گشای؛ جان‌بخشان مجلس بزم، و جانستنان عرصه رزم، حامیان حوزه اسلام، ماحیان آثار بغی و آثام، بانیان مبانی امن و امان، هادمان قواعد بدعت و ظلم و عدوان «۲».

انوری رح:

جهان مسخر فرمانشان به نیک و به بدفلک متابع پیمانشان بخیر و بشر
یکی بمدحتشان روز و شب گشاده زبان یکی بخدمتشان سال و ماه بسته کمر
سپهر قدر و زمین حلم و آفتاب لقاسحاب جود و فلک همت ملک مخیر «۳»

(۱) - وجود اول بضم واو جزء کلمه از وجد، وجود دوم بفتح واو عاطفه از جود.

(۲) - مک: در متن - و عدوان - و نسخه بدل آن - و طغیان - است.

(۳) - مج: مخیر - بخاء معجمه و یاء مثناة تحتانی: صاحب الخیر - مصدر میمی از:

خار خیرا صار ذا خیر. مک. س: مخیر - بخاء معجمه و باء موحد تحتانی:

العلم بالشیء عن تجربه و اختبار. او العلم بحقیقه الشیء و کنهه - مصدر میمی از:

خبر خبر او خبره الشیء: علمه بالاخبار او علمه بحقیقه و کنهه.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۱۷ زمام خویش بتوفیقشان سپرده قضاغان خویش بتدبیرشان بداده قدر
نه از موافقتشان قضا بتابد روی نه از متابعتشان قدر بیچد سر هریک بهنروزی و فضایل پروری «۱» شهره جهانی، و هرکدام در
بزرگی و عواطف گستری نادره دورانی، از هیبت سموم سطوت ایشان (بهرام در شکم گور خزیده، و از خجالت تکلفات بزم ایشان)
«۲» خسرو پرویز سر در نقاب تراب تیره کشیده، همای معدلتشان در هر بوم که پرباز کرده آن بوم را همایون گردانیده، و سحاب
عاطفت ایشان بر هرزمین باران مرحمت بارانیده «۳» باغ و بساتین شده گل «۴» و ریاحین رویانیده، چنانکه «۵» آثار عمارات و
امارات مبرات هریک بحکم ع «۶»: آن آثارنا تدل علینا، بزبان حال که: لسان الحال اصدق من لسان المقال «۷»، شرح همت علیا و
رتب اسناء ایشان بیان مینماید: الشرف بالهمم العالیه لا بالرمم البالیه. حق تعالی ذوات ملایک «۸» صفات ایشان را که این «۹»
مدینه الاسلام پاکیزه نهاد بمیامن برکات اهتمام «۱۰» و اجتهاد ایشان زینت نعم المقام و رتبت دار السلام یافته از مکاره زمان در
ضمان امان دارد.

- (۱) - مک: هریک بهنرپروری شهره جهانی.
- (۲) - عبارت: بین الهلالین: (بهرام در شکم گور خزیده و از خجالت تکلفات بزم ایشان) از زیادات نسخه مک است.
- (۳) - میج: و سحاب مرحمت ایشان بر هرزمین که باران عاطفت بارانیده. مک: و سحاب عاطفت ایشان بر هرزمین باران مرحمت بارانیده.
- (۴) - مک: و گل و ریاحین.
- (۵) - مک: چنانکه از آثار عمارات.
- (۶) - مک: (ع) ندارد
- (۷) - این عبارت از امثال سائر تازی است در مجمع الامثال میدانی نیشابوری و جمهره الامثال ابو هلال العسکری: (لسان الحال ابین من لسان المقال) و (لسان تجربه اصدق).
- (۸) - مک: ملک صفات.
- (۹) - میج: که این مدینه. مک: که مدینه
- (۱۰) - میج: برکات و اجتهاد. مک: برکات اهتمام و اجتهاد.
- روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۱۸
- لواحد من الشعراء «۱»:

تا نباشد آسمانرا هیچ مانع از مدارتا نباشد اختران را هیچ قاطع از مسیر
در بدو نیک آسمانرا باد باب‌شان مشاردر کم‌ویش اخترانرا بادرای‌شان مشیر «۲»

(۱) - میج: (لغیره). مک: لواحد من الشعراء.

(۲) - مک:

در بدو نیک آسمانرا باد باب و شان مشاردر کم‌ویش اخترانرا مادرای ایشان مشار
روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۱۹

صفه بلده طیه هرات صانها اله تعالی عن الآفات و الحادثات «۱»

بر بصر «۲» بصیرت اولی الابصار و دیده سریرت ذوی الاختبار «۳» مخفی و مستور نخواهد بود که بلده فاخره هرات حرسها اله تعالی عن الحادثات از سوابق دهور و سواف «۴» شهر همیشه نزهتگاه طوایف امم، و زینت بلاد و بقاع اقالیم عالم «۵» بوده و هست، آب زلالش خاک غیرت در عین تسنیم و چشم چشمه ماء معین زده، و باد شمالش آتش خجلت «۶» در جان ریاح بهشت و نسایم اردی بهشت انداخته، مجمع علمای اعلام، و مربع فضلالی ایام، مقصد سلاطین نامدار، و معهد «۷» خواقین رفیع مقدار، مرجع اصحاب معارف، و منزل ارباب عواطف، مأمن زهاد و عباد، و مسکن اهل رشاد و ارشاد، محط رحال رجال اله، مهبط آیات حقایق و انتباه، مطاف طواف قدم‌داران جهان‌پیمای، وجهه قصد شهریاران کشورگشای، مورد افاضات الهی، موبل «۸» برکات نامتناهی، مشرق

(۱) - کلمه: (و الحادثات) از زیادات مک است.

(۲) - میج: بر بصیرت. مک: بر بصر بصیرت.

(۳) - در اصل ذوی الاختیار.

(۴) - مک: از سوابق و سواف شهر.

(۵) - مک: اقلیم عالم بوده. مج: اقلیم بوده.

(۶) - مک: خجالت.

(۷) - مک: معهد خواقین. مج: مهد خواقین.

(۸) - این کلمه در نسخه‌ها مخدوش است، و بقرینه سجعه‌های قبل و بعد آن اعنی:

مرجع، مقصد، مورد، بایستی آنرا موئل یا موئل خوانند.

و الموئل: الملجاء از وال و الا- فلانا: اتخذه موئلا ای ملجاء، و الموئل: اسم مکان من و بلت السماء امطرت الوبل. و الوبل و الوابل المطر الشدید. او من و بله: ضربه ضربا متتابعاً. و الموئل ایضا: الحزمه من الحطب. یعنی: هرات ملجاء یا مکان امطار و تابع یا حزمه و مجموعه برکات نامتناهی.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۲۰

انوار آیات ربانی «۱»، مطلع شوارق عنایات و مواهب سبحانی.

لعبد الواسع الجبلی رح «۲»:

تبارک اله از این بقعه که پنداری ز بس تکلف کاندرا عماره آنست

خلاصه خر دست و دقیقه شرفست لطیفه هنرست و نتیجه جانست

هوای او بلاطفت چو عین تسنیم است زمین او بنظافت چو باغ رضوانست سواد دلگشایش مردم چشم هفت اقلیم آمده، یا خود چون ظلمات خضرست که «۳» آب حیوان درو مقیم گشته، دایره ربض سور آیتش قافیت بر گرد عالم محیط شده، رسته «۴» اسواق نزهت وفاقش خط تزئیف «۵» بر چهار سوی هفت اقلیم آفاق کشیده ایضا له:

از خرمی چو طبع حریفان هممنفس وز نیکوئی چو روی ظریفان دلربای

هستند متفق همه عالم که هیچکس زین گونه جایگاه ندید است هیچ جای غبار توتیا آثارش کحل دیده‌وران محیط افلاک، و زلال کوثر مثالش آب روی ساکنان مرکز خاک، ساحت با سماحتش طیره گر «۶» چرخ برین، و بقاع گردون

(۱) - مک: انوار آیات ربانی. مج: انوار هدایت ربانی.

(۲) - عبارت: لعبد الواسع الجبلی رح. از زیادات مج است و در نسخه مک ندارد.

(۳) - مک: خضرست آب حیوان.

(۴) - مک: (رسته) بسین مهمله. مج: (رشته) بشین نقطه‌دار

(۵) - مک: خط ترهف از ترهف عنه: اعرض مج: خط تزئیف از زافت الدراهم:

صارت مردوده.

(۶) - طیره بالفتح عربی: خشم و غضب و بالکسر خفت و سبکی و خجالت و عیب.

سعدی گوید:

دو چیز طیره عقل است دم فروبستن - فرهنگ آندراج.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۲۱

ارتفاعش آرایش ارباع روی زمین، شرفات بروج فلک عروجش زبان طعن بر معارج مدارج علوی دراز کرده، و لب ساکنان سطوح

عرش اشتباهش در گوش معتکفان صوامع سموات راز گفته، کتابه ایوان پنج دروازه‌اش که در شش جهت هفت اقلیم جهان طاق است بفحواى: هذه جنات عدن فادخلوها خالدین موشح، و صفحات باغ و راغ روح‌فزایش که رشک هشت بهشت مینا و غیرت نه طارم خضر است بر قوم:

مثل الجنة التي وعد المتقون محشی. این ابیات که «۱» آب حیات معانی از ظلمات حروف و کلمات او ترشح مینماید جهت ترشیح اوصاف این خطّه جنت آئین از رشحات کلک سحر آیات خواجه تاج سلمانی «۲» رح که عالمیانرا از خطّ روحانی او حظّ «۳» روحانی حاصل است رقم اعجاز یافت:

هرات چشم و چراغ جمیع بلدانست جهان تنی است بنسبت هرات چون جانست
شده است سینه روی زمین خراسان لیک هرات از ره معنی دل خراسانست
چو هست مسکن معمور اولیاء اله مقام قاطبه علم و دین دیانست

(۱) - مک: ابیات که آب. مج: ابیات آب.

(۲) - خواجه تاج سلمانی از افاضل شعراء و سخندانان هرات در قرن نهم است برای ترجمه احوال او به تعلیقات مراجعه شود.

(۳) - الرّوح بفتح راء: الفرح، یوم روح: طیب. الروح بضم راء: النفس و النسبه الیهما: روحانی (بفتح الراء فی الاول، و ضمها فی الثانی علی غیر قیاس) [*] و (از خطّ روحانی او حظّ روحانی حاصل است) یعنی: از خطّ خوش و زیبای او حظّ و بهجت روحانی و نفسانی حاصل است.

[*] - صاحب (لسان العرب) نسبت غیرقیاسی روحانی را فقط در یک مورد دانسته گوید:

«و الروحا: موضع و النسبه الیه روحانی علی غیر قیاس» ماده - روح -

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۲۲ نسیم خلد ز باد مرو حش مظهر بخاک طیبیت او مضمّر آب حیوانست «۱»

صفای او بصفت غیره جمال بهشت‌هوی او بفرح رشک روح و ریحانست

بسان روضه بنایش ممهّد الارکان مثال سدّره اساسش رفیع بنیانست

نعیم و ناز بهشت است سر بسر آنجام‌جاورش بمثل نیز مثل رضوانست

از آن گذشته برفعت ز آسمان که کنون مقام سلطنت آفتاب تابانست «۲» (و در کلام واجب النظام حضرت عارف نامی النحر التامی

و البحر الطامی «۲» مولانا نور الدین عبد الرحمن جامی مدّ ظله السامی این مقطع در وصف خیابان واقع شد:

حدیث روضه مکن جای این نه بس ما راکه در سواد هری ساکن خیابانیم «۳» و این اوصاف و مثل این آلف آلف شمه از اوضاع

و آثار سابقه این بلده فائقه است. اما در روزگار خجسته آثار این پادشاه عالیمقدار از اشاعت معدلت و افاضت

(۱) - خلاصه الاخبار فی احوال الاخیار - غیاث الدین خواندمیر: «بخاک طینت او مضمّر آب حیوانست».

(۲) - عبارت «النحر التامی» در اصل مخدوش است و البحر التامی و السحر التامی خوانده میشود و قیاسا اصلاح شد. النحر بکسر نون

و حاء مهمله: الحاذق الماهر و البصیر الفطن.

و التحریر کذلک جمع نحاریر و التامی فاعل من تم تماما الکامل. و البحر بفتح الباء و الطامی بالتخفیف فاعل من: طما طموا و طمی

طمیا: الماء: ارتفع و ملاء النهر، او من طمّ طما الاناء ملاء و طمّ الماء غمر الشی. و علیه الطامی بالتشدید فاعل منه و معنی البحر الطامی

البحر یغرق فیه ما حوله او کل شی - او الطامی منسوب بالطامه و هی الداهیه تفوق ما سواها.

(۳) - عبارت. (و در کلام واجب النظام) تا آخر (ساکن خیابانیم) از زیادات نسخه مک است و نسخه مج ندارد.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۲۳

نصفت، و کثرت عمارات، و احداث بقاع خیرات، و وفور زینت، و علو رتبت، و ازدحام خلایق، و التیام مرافق، و سعت مداخل، و نزهت منازل، و احداث انهار، و اصناف اثمار، و غرایب ریاحین، و غرایب بساتین، و وفور ربوع، و صنوف زروع، بمرتبه رسیده که طیار اندیشه را در مضمار تعریف، و سمند فکرت را در میدان توصیف آن مجال طیران و قدرت جولان محال مینماید، از غلبه مردم مرور «۱» در اسواق و شوارع «۲» آن متعسر، و در بیشتر اوقات از ترصیص مناكب و تعریک «۳» مراکب دخول و خروج از دروب او متعذر. از انواع ظرایف که در اطراف اقالیم عالم حاصل میشود آنچه خواهند، و چندانکه خواهند بی تردّد در وی مهیا، «۴» و از اصناف هنرمندان و اهل حرف و مستعدان که در جمیع مداین روی زمین یکی نتوان یافت در وی متعدد پیدا.

لامیر خسرو الدهلوی:

تختگاه تاجوران بلندگشته ز اقبال شهان ارجمند

دورش از آن گاه که بر کار شد دایره چرخ ز پرگار شد

تا که بنا یافت نگنجید بیش در همه عالم ز بزرگی خویش

درج بیرجش درجات سپهر گشته بگرد سر او ماه و مهر «۵» سبحان الله زهی خطه که هرسال قریب به بیست هزار برده از ترکستان

(۱) - مک: مردم در اسواق. مج: مردم مرور در اسواق.

(۲) - مک: و شوارع آن متعسر. مج: و شوارع او متعسر

(۳) - رصّ رصّا و رصّص ترصیصا الشیء: الصق بعضه ببعض و ضمّه.

و مناكب جمع منكب: مجتمع راس الكتف و العضد بفارسی (دوش. شانه). و عزك تعریكا بمعنی اعترک اعتراكا الابل فی الورد: ازدحمت و الرجال فی المعركه: ازدحموا:

(۴) - س: در وی پیدا و مهیا. مج. مک: در وی متعدد و پیدا.

(۵) - بعضی مصارع این قطعه در مک مقدم و مآخر نوشته است:

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۲۴

و هندوستان و غیرهما بدین مدینه دین پناه می آورند و همه بیهای تمام فروخته میشود که نه قیمت برده ارزان میشود و نه نرخ نان گران. و اگر لشگری دویست و سیصد هزار مردم در وی درآیند و بیرون روند نه زیادتی پیدا و نه نقصان «۱». گوش هوش سامعان آثار امصار و اخبار بلدان از استماع نظیر آن اصمّ. و زبان بیان واصفان اصقاع و ارباع گیتی در شرح جمعیت و جامعیت آن ابکم. ایضا له «۲»:

مردم او جمله فرشته سرشت خوشدل و خوشخوی چو اهل بهشت

هرسر مو بر سر «۳» ایشان هنرو آمده در موی شکافی بسر

بیشتر از علم و ادب بهره مندو اهل قلم خود که شمارد که چند از امارات عمارات او فحوای: جتّه عرضها السموات، بظهور آمده، و ارتفاع بقاع دلپذیرش که صفت: لم یخلق مثلها فی البلاد، دارد خورنق و سدیر عرضه خجالت و تشویر «۴» گشته. بلدة طیّبه و رب غفور.

(۱) - س: نه زیادتی گیرد و نه نقصانی پذیرد.

(۲) - مک: و له ایضا نور مرقده. س: لامیر خسرو. مج: ایضا له.

(۳) - مک: س: هرسر مو بر تن ایشان.

(۴) - شوره تشویرا: اخجله.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۲۵

مدح حضرت حقایق‌پناهی مولانا نور الدین عبد الرحمن جامی «۱»

از احسن صفات و ایمن برکات این سواد نورانی و خطّه مسلمانی که عقل از آن اعراض نمی‌نماید و هیچکس را بر آن اعتراض نمیرسد آنست که چون طارم چهارم مقام مسیح وقت و منزل خورشید حقایق است. اعنی حضرت ارشادپناه مرجع طوایف اهل اله سرحلقه اصحاب سلسله: یحشر المتقین الی الرحمن وفدا، صاحب اسرار الّا من اتخذ عند الرحمن عهدا. غوث الانامی ملاذ الاسلامی «۲» مولانا نور الحق و الحقیقه و الدین عبد الرحمن الجامی اسبغ الله تعالى ظله الوارق علی مفارق اصحاب المعارف و العوارف، که از رشک آب حیات معانی رنگینش که در ظلمات خطوط حروفش «۳» مندرج است.

زالال خضر سر در بیابان نهاده، بر خاک سیاه «۴» میغلطد، و در جست‌وجوی جرعه از بحر بسیط ضمیر «۵» برجیس تاثیرش دریای محیط چون متعشان بادی بال لب خشک و دهان تلخ گرد عالم میگردد. لامیر خسرو رح «۶»:

اگر نه بیم قیامت بود فروافتد عشق بوسه پای وی از سپهر اجرام
شود سیاهی دلها زدوده از نظرش چنانکه حک شود از تیغ آفتاب ظلام

(۱) - مک: مدح حقایق‌پناه المخدوم النامی مولانا الجامی مدّ ظله.

(۲) - مک: ملاذ الاسلامی. مج: مرشد الاسلامی.

(۳) - مج: خطوط حروفش مندرج است. مک: س: خطوط مندرج است.

(۴) - س: بر خاک میغلطد.

(۵) - مک: بحر بسیط برجیس. مج: س: بحر بسیط ضمیر برجیس.

(۶) - مک: امیر خسرو. مج: لامیر خسرو.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۲۶ نماند بر صفحات قضاش مشکل هیچ از آن علوم که علامه ساختش علّام ز عشق عهد وی ایام رفته پس ماند «۱» که باز گردد و داخل شود در این ایام نسایم نفحات انس از بهارستان کمالاتش در وزیدن، و لوامع انوار خورشید هدایت از لوايح مقاماتش در درخشیدن، سبحة الابرار «۲» معارفش تحفه احرار روزگار شده، و سلسله الذهب حقایقش که بشواهد نبوت ترتیب «۳» یافته و شاح گردن ابرار ادوار آمده «۴». از کمال کلام حکمت انجامش خردنامه اسکندری کنایتی، و از جمال عرایس ابکار معانی الفاظ معجز نظامش قصه یوسف و زلیخا حکایتی. لمؤلفه «۵»:

عروسان معانی چون زلیخا عاشق رویش جوانان امل یوسف صفت محبوس زندانش

ید الله تا کند نقل کلام وحی آثارش فلک چون صفحه کاغذ شد و انجم زرافشان

قضا بر آتش خورشید سوزد بهر چشم بدز انجم هرسحر در مجمر گردون سپندانش صاحب ولایتی که گردنکشان اقالیم علم و

عرفان از اقصی بلاد هند تا انتهای ممالک روم و فلسطین و از سرحد خطای «۶» و چین و ماچین تا نواحی بلغار و سقسن «۷»

(۱) - مک: ز عشق عهد وی ایام رفته سر پس ماند.

(۲) - مک: سبحة الابرار. مج سبحة الاوراد.

(۳) - مک: بشواهد نبوت تربیت یافته.

(۴) - س: گردن ابرار آمده.

(۵) - مک: س کلمه: (لمولفه) ندارد.

(۶) - خطای: شهر و ناحیه از ترکستان و ختانیز گفته میشود- فرهنگ آندراج.

(۷) - سقسین بر وزن قزوین ولایتی است در ترکستان. نظامی گوید:

طرفداران ز سقسین تا سمرقند نبوت گاه در گاهش کمر بند فرهنگ آندراج

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۲۷

سر بر خط ارادتش نهاده‌اند، و در تمامی اقسام علوم و حقایق و جمیع قوانین و آداب و فضایل و اسالیب معارف و عوارف حضرتش

را امام و پیشوا و مقدم و مقتدا میدانند و میدارند «۱»

شعر «۲»:

لیس من الله بمستکران یجمع العالم فی واحد «۳» عیسی نفسی که از «۴» دم جان بخش: و ابری ألامه و الابرص و احی الموتی.

روح در عظام افاضل عظام «۵» میدمد، موسی کفی که قلم سحر آثار ثعبان کردارش بمعجز:

فاذا هی حیه تسعی، سامری را کوشمال: لامساس میدهد. جواهر منظوماتش:

کانهن الیاقوت و المرجان و شاح صباح ملاح حور مقصورات فی الخیام میساید.

و لطایف منشور آتش: کامثال اللؤلؤ المکنون زیور گوش و گردن: ولدان مخلصون اذا رایتهم حسبتهم لؤلؤا منشورا مزید.

شعر لا ادری قائله «۶»:

الا یا ثالث العمرین قدراو یا من ما له فی الناس ثانی

فما اثنی علیک و لیس لفظی یقوم بما حویت من المعانی قائد الطالبین الی منهاج الهدایه. جامع فصول العلم من البدایه الی النهایه.

مبین النظریات بالبدیهه الکافیة و الفطنه الشافیة، مطالع کلامه شمسیه الشعاع. و طوالع بیانه بدریه الائتماع «۷» الفایق علی مواقف

التجريد، ملاذ اهل التوحید «۸»، الواقف

(۱) - مک و مقتدا میدانند و میدارند. مج: (و میدارند) ندارد.

(۲) - مک: کلمه (شعر) ندارد.

(۳) - س: کلمه شعر و بیت عربی را تماما ندارد.

(۴) - س: عیسی نفسی که دم.

(۵) - عظام در هردو مورد بکسر عین اولی جمع عظم: استخوان. دومی جمع عظیم.

(۶) - مج: شعر. مک: لا ادری قائله.

(۷) - این کلمه در نسخه‌ها: التماع. لَماع و النفع خوانده میشود.

شاید درست آن: اللَّماع یا الائتماع و اللماع باشد بمعنی: ضیاء- درخشنده‌گی از: لمع التمع المع لمعا و التماع و الماعا و لماعا البرق:

اضاء و لَماع مبالغة لامع:

بسیار درخشنده.

و: النفع و التّفاع (بتخفیف و تشدید): المنفعه. الفائده.

و با کلمه النفع ممکن است کلمه بدریّه مؤنث بدری منسوبه به بدر ماه شب چهارده باشد.

یا- البدری: المطر قبیل الشتاء (باران پیش از زمستان و فصل سرمای شدید که برای کشت بسیار سودمند است)

(۸)- عبارت: ملاذ اهل توحید. از زیادات مک است.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۲۸

على اسرار التنزيل و انوار التاويل، حاوی کلیات الاغراض على قانون الشفاء. طایف منازل المروء و الصفا بقدم المروء و الصفا «۱»

زایر بیت اله تعالی و روضه المصطفی صلی اله علیه و سلم.

لامیر خسرو رح «۲»:

روشن اندر دل چو مصباحش کشف کشف و فتح مفتاحش

آن شهاب تن و دل اختیارنیرین مشارق الانوار «۳»

راستی ساکن اندرو بصواب راستی چون الف میان شهاب «۴»

چون ازو موج زد کلام احدنقد البحر قبل آن تنفد

گاه تحریر اگر به بیت عتیق یافت اشعار تازیان تعلیق

(۱)- عبارت: بقدم المروء و الصفا از زیادات مک است.

و مروء و صفا اولی: دو جایگاه- در مناسک حج- و دومی دو صفت: از اوصاف حسنه.

و مروء اول بفتح میم و تخفیف و مروء دوم بضم میم و تشدید.

(۲)- مک: خسرو.

(۳)- بیت دوم این قطعه یعنی: آن شهاب تن از زیادات مج است.

(۴)- مک: راست همچون الف میان شهاب.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۲۹ شعر او را که مطلع نور است جای تعلیق بیت معمور است انوار مصابیح

کلامش مشکوه صدور عارفان را «۱» منور ساخته، و منبع خاطر دریا مآثرش مشرع قلوب طالبانرا از زلال حقایق مالا مال گردانیده،

هرچند ایراد این کلمات کمال نقصان این بی بضاعت و نقصان کمال ذات با برکات آنحضرتست، اما برای زینت کتاب و اظهار

حسن عقیده بملازمان سده فردوس جناب طوبی لهم و حسن مآب این چند کلمه که از دریا قطره و از آفتاب ذره ایست بقلم انکسار

رقم زده صحیفه مسکنت و افتقار گشت:

لابن الرومی رح «۲»:

و لست احب المديح یخشی حصوله لقول علی قدر العقیده زاید

و لا- المدح الا- بالقلوب و ائمانیتم حسن القول حسن العقاید ذات مطهرش که مظهر جمیع کمالاتست کمالات یخفی لا یزال سبب

رحمت عالمیان و واسطه هدایه آدمیان باد، آنه رؤف بالعباد.

(۱)- مج: صدور عارفان منور.

(۲)- مک عبارت: (لابن الرومی رح) ندار.

ابن الرومی: ابو الحسن علی بن عباس بن جورجیس معروف بابن الرومی از شعراء نامداری است که در زبان عربی شعر گفته است. ولادت او در سال ۲۲۱ و وفات او در سال ۲۷۶ ه در بغداد بوده. و ابو الحسن قاسم بن عبد اله از وزراء معتضد (خلیفه عباسی) او را بوسیله خوراندن خشکناچ (نان روغنی) مسموم و بهلاکت رسانید. و سببش این بود که این رومی غالباً او را هجو می‌گفته است و فیات الاعیان- ابن خلکان ج ۲ ر ص ۳۸۵- هدیة العارفین- اسماعیل پاشا البغدادی. ج ۱- ص ۶۷۴-

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۳۰

صفه مسجد جامع هرات خصه اله بمیامن البرکات

دیگری از آیات باهره و آثار ظاهره این بلده فاخره که بر اکثر بقاع جهان شرف مزیت و زینت رجحان «۱» دارد مسجد جامع اوست که بکرات از السنه ثقات نقات «۲» استماع افتاده که جناب جنات مآب قدسی مستطاب غوث الزمان مالک ممالک العلم و العرفان «۳» مولانا سعد المله و الدین الکاشغری قدس اله روحه العزیز میفرموده‌اند که در شان «۴» مسجد حرام نص کلام «۵» واردست، و الا فیض این مقام خجسته فرجام کم از آن نیست، و الحق بقعه‌ایست بوضع غریب و طرح عجیب ساخته، و بعظم شان و رفعت مکان و فسحت ساحت و نزاهت اطراف و غرابت اوصاف و صفای ظاهر «۶» و ذکاء مظاهر پرداخته.

لامیر خسرو دهلوی «۷»:

مسجد او جامع فیض الله زمزمه خطبه او تا بماه

(۱)- مج: بقاع جهان شرف دارد. مک: بقاع جهان شرف مزیت و زینت رجحان دارد.

(۲)- این کلمه در نسخه‌ها مخدوش است، در مج نقطه ندارد و در مک بعد از کلمه ثقات کلمه دیگری بوده که آنرا محو کرده‌اند و جای آن سفید است. ظاهراً بقرینه کلمه «ثقات» درست این عبارت: «ثقات نقات» یا «ثقات و نقات» بوده است. و متن قیاساً اصلاح شد.

و ثقات جمع ثقه: من یعتمد علیه و یوء تمن به

و النقه: اتباع للثقه، یقال: «فلان ثقه نقه»: یعتمد علیه خالص حسن، و الجمع:

«ثقات نقات». از نقی، نقاوه و نقاء: حسن و خلص. (لسان العرب).

(۳)- مک: غوث الزمان مالک ممالک العلم و العرفان مولانا.

مج: غوث الزمان مولانا.

(۴)- مک: میفرموده‌اند که در شان. مج: میفرموده که در شان.

(۵)- مک نص کلام واردست. مج: نص وارد است.

(۶)- مک: و صفای و ذکاء. مج: و صفای ظاهر و ذکاء.

(۷)- مک: لامیر خسرو دهلوی. مج: لامیر خسرو.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۳۱ بر سر نه تخت گرفته شهی منبرش از خطبه بیت الهی «۱»

غلغل تسبیح بگنبد درون «۲» رفته زنه گنبد والا برون

طاق بلندش بفلک گشته جفت‌حامل او گشته فلک در نهفت

[قبه او برشده بالای چرخ‌فرش نهش اطلس والای چرخ] «۳» ابواب پنجگانه‌اش غیرت هفت طاق مینافام و چهار صفه اطرافش نمودار هشت روضه دار السلام. کمند اوهام از رفعت طاق رواق مقصوره‌اش مقصور، و ظل ظلیل ایوان کیوان رفعتش مظلله سقف مرفوع و

بیت معمور، از زمزمه ذکر معتکفان زوایای کعبه آسایش ارکان عرش رحمان در اهتزاز، و غلغله تسییح و اذان مؤذنان پشت طاق گردون نطاقش گوش مسبحان ملاء اعلی پر آواز.

(۱) - مک: س: این بیت را ندارد و از زیادات مج میباشد.

(۲) - س: غلغل تسییح بگردون درون.

(۳) - بیت اخیر: (قبه او بر شده بالای ...) از زیادات نسخه مج است.

و بعد از بیت: (طاق بلندش ..) و پیش از بیت (قبه او بر شده ...) در نسخه س عبارت: (لامیر خسرو) نوشته است. این قطعه در کتاب (قران السعدین) امیر خسرو دهلوی چنین است:

مسجد او جامع فیض الله زمزمه خطبه او تا بماه

بر سر نه تخت گرفته شهی منبرش از خطبه بیت الهی

آمده در وی ز سپهر کبود فیض بیک خواندن قران فرود

غلغل تسییح بگنبد درون رفته زنه گنبد والا برون

گنبد او سلسله پیوند راز سلسله چون کعبه شده خانه ساز

خوانده امم کعبه دین خودش پیش نشسته حجر الاسودش

بنده سنگش در و لعل و عقیق زو همه آزادی بیت العتیق

هر که سعادت بودش رهنما بر در او سر نهد آنگاه پای

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۳۲

ایضا له «۱»:

با فلک هفت سرش سر یکی با چمن هشت درش در یکی

بنده خاکش در و لعل و عقیق زو همه آزادی بیت العتیق

گشت چو جاروب در آن خاکروب کرد ز سیخش همه کس سر مه چوب «۲»

هر که سعادت بودش رهنمای بر در او سر نهد آنگاه پای اساس بنیان گردون مساسش «۳» بمثابتی که خلال خلل را در دندانهای

دیوارش مجال مداخلت نیست، و رفعت ارکان سما انتهایش بمتانتی «۴» که ایوان کیوان را با او یارای مقابله نی «۵» طیور او کار او

چون کبوتران حرم از کمان گروهه «۶» قسی «۷» افلاک محفوظ و مصون، وز ایران حریم با تعظیمش چون طایفان حطیم «۸»: و من

دخل کان امنا از عقاب عقوبت معصوم و مأمون.

ظاهرا این همه برکت و جمعیت و آبادانی و رفاهیت درین خطه مبارکه از میامن افاضت این بقعه متبرکه است که از زمان سلطان

مرحوم غیاث الدین محمد سام اعلی اله مکانه فی دار السلام از سلاطین غور که بانی این مقام با احترام است

(۱) - س: و له ایضا. مک: و له طاب ثراه و جعل الجنة مثواه. مج ایضا له.

(۲) - مک:

کرده ز سیخش همه کس سر مه چوب گشت چو جاروب در آن خاکروب س:

گشت چو جاروب در آن خاکروب کرده ز بیخش همه کس سر مه چوب مج:

گشت چو جاروب. در آن خاکروب کرد ز سیخش همه کس سر مه چوب

(۳) - س: اساس گردون مسامش.

(۴) - س: ارکان سما انتمایش بمتانتی که ایوان.

(۵) - مک: س: یارای مقابله نه.

(۶) - کمان گروهه: بضم کاف (کاف گروهه) پارسی: گلوله کمان است چه گروهه بمعنی گلوله است که مهره روئین یا گلین بوده باشد - فرهنگ آندحاج.

(۷) - قوس: کمان، جمع آن قسی و اقواس.

(۸) - حطیم بحاء و طاء مهملتان: مابین رکن و مقام. کعبه.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۳۳

و عظم‌شان این مکان رفیع البیان «۱» بحکم:

شعر «۲»:

انّ البنا اذا تعاضم شانه اضحی تدل علی عظیم الشان بر علو همت و سمو رتبت او از زبان حال باواز بلند گواهی میدهد «۳».

و تاریخ بنای این بقعه معموره که بر روی ایوان مقصوره بخط کوفی مثبت شده که سنه سبع و تسعین و خمسیه است تا اکنون که سنه: سبع «۴» و تسعین و ثمانمیه میگذرد روز بروز آثار معموری و آبادانی و رواج امور شریعت و مسلمانی در تضاعف و تزايد است.

ع: چنین خود هست و تا بادا چنین باد «۵». روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات ج ۱ ص ۳۳ صفه مسجد جامع هرات خصه اله

بمیان البرکات ص: ۳۰

بد الواسع الجبلی رحمه الله علیه «۶»:

فرخنده بقعه و مبارک عمارتی در نیکوئی بدیع و بپاکیزگی سمر

با سقف او سپهر بلند است بی محل با صحن او بهشت برین است بی خطر «۷»

(۱) - مک: رفیع البیان.

(۲) - مک: س: کلمه: (شعر) ندارد.

(۳) - س: گواهی میدهند.

(۴) - مک: خمسیه است تاکنون. س: خمسیه تا اکنون سنه سبع.

(۵) - س: در تزايد و تضاعف است. چنین خود هست تا بادا چنین بادا: در تضاعف و تزايد است. ع: چنین خود هست ...

مک: ع- ندارد.

(۶) - س: مک: لعبد الواسع الجبلی رحمه الله علیه. مج: (رحمه الله علیه) ندارد.

(۷) - این دو بیت از جمله قصیده‌ایست در دیوان عبد الواسع الجبلی در وصف یکی از کاخهای سلطنتی و مطلع آن این است:

فرخنده بقعه و مبارک عمارتی در نیکوئی بدیع و در تازگی سمر

در روشنی چو رای لطیف تو نادره وز خرمی چو طبع لطیف تو مشتهر

با سقف آن سپهر بلندست بی محل با صحن آن بهشت برینست بی خطر (دیوان عبد الواسع الجبلی نسخه خطی کتابخانه ملی ملک)

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۳۴

و یکی از دلائل این قول اینست «۱» که در زمان سابق در تمام سواد این بلده «۲» فاخره همین یک مسجد جامع بوده که شمه از

آیات برکات و آثار افاضات آن مرقوم گشت تا بزمان حضرت «۳» خاقان مغفور شاهرخ سلطان انار الله مرقدہ بمشاعل الغفران، که موفقه الخیرات گوهرشاد بیگم حصّه‌ها اله بمزید الدرجات جامع دیگر در بیرون شهر بند در غایت نزاهت و نظافت و نهایت عظمت و لطافت «۴» چون: سبع شداد و:

ارم ذات العماد التی لم یخلق مثلها فی البلاد- بنا نهاد، و بعد از اقامت ارکان و ارتفاع بنیان و اتمام سقوف و پیش از تکمیل بنائی «۵» و تکلفات رخت اقامت بجمع «۶»

ع: «۷» القبر باب و کل الناس داخله. فرستاد.

للشیخ سعدی شیرازی «۸»:

هر که آمد عمارتی نو ساخت رفت و منزل بدیگری پرداخت

و آن دگر پخت همچنان هوسی وین عمارت بسر نبرد کسی و حالا بمیان عواطف و مرحمت و محاسن معدلت و مکرمت «۹» این پادشاه دین

(۱)- س. مک: این قول آنست. مج: این قول اینست.

(۲)- مک: در تمام این بلده فاخره. س: در تمام این سواد بلده. مج: در تمام سواد این بلده.

(۳)- س: تا زمان حضرت.

(۴)- س. مک: در بیرون شهر بند در غایت لطافت و نظافت. مج: در بیرون شهر در غایت نزاهت و نظافت و نهایت عظمت و لطافت.

(۵)- س: بنائی. مک. مج: بنای.

(۶)- س: بمجمع .. مک .. مج: بجمع.

(۷)- مک. س: ع ندارد.

(۸)- مک. س: شیخ سعدی. مج: للشیخ سعدی شیرازی.

(۹)- عبارت: (و محاسن معدلت و مکرمت) از زیادات مک است. و در نسخه مج: و حالا بمیان عواطف و مرحمت این پادشاه.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۳۵

پناه ده مسجد جامع که هریک مجمع مصر جامعی «۱» میتواند بود در سواد این خطّه پاکیزه احداث یافته که نماز جمعه میگذارند. و شرایط وجوب و ادای او بجا «۲» می آرند.

حرّسها الله تعالی «۳» عن البلیات.

(۱)- س: مسجد جامع هریک مجمع جامعی. مک: مسجد جامع که هریک مجمع مصر جامعی.

(۲)- س: وجوب و ادای آن بجای می آرند. مک. مج: وجوب و ادای او بجا می آرند.

(۳)- س. مک: حرّسها عن البلیات. مج: حرّسها اله تعالی عن البلیات.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۳۶

سبب «۱» تألیف کتاب موشح بذکر دعا و القاب حضرت امیر آصف صفات کیوان جناب

غرض آنکه چون این مدینه السلام «۲» با احترام و قبه بالاسلام عالیقام را در این ایام افاضت «۳» انجام جمعیت تمام و جامعیت لا کلام حاصل گشت بنده ظلوم جهول معتکف گوشه خفا و خمول الملتجی بجوار رحمۀ ربّه الباری معین الدین الزمچی الاسفزاری

تاب اله «۴» و لَوَا لدیه و غفر له و لوالدیه را همیشه در خاطر میگذشت که بعضی از آثار و اوصاف و احوال و اوضاع این مدینه باسکینه را که قبله اقبال مقبلان اطراف عالم و وجهه عالم و وجهه آمال صاحب‌دلان اولاد آدم است «۵» در قید تالیف و سلک تحریر کشد چه در ایام سالفه «۶» و ازمنه «۷» ماضیه که در جمعیت و معموری و غلبه

(۱)- س: در سبب. مک: سبب.

(۲)- مک: مدینه الاسلام. س: مدینه السلام.

(۳)- س: را در ایام افاضت. مک: مک: را در این ایام افاضت.

(۴)- مک: (بجوار رحمۃ ربّه الباری معین الزمّی الاسفزاری تاب له و لوالدیه و غفر له و لوالدیه).

س: (بجوار رحمت رب الباری معین الزمّی الاسفزاری تاب اله له) این عبارت مطابق نسخه مک و مک بواسطه تکرار جمله (و لوالدیه)- اندنکی نادرست و دور از فصاحت به نظر میرسد. شاید جمله (و لوالدیه) اول را نساخ الحاق کرده‌اند و اصل عبارت: «تاب اله و غفر له و لوالدیه» بوده است. اما اگر عبارت را صحیح و از قلم مصنف بدانیم بایستی کلمه (لوالدیه) اول را بفتح هردو لام و تشدید اوّ خواند از فعل: لَوَا: عطفه. اخفاء.

ستره. و لدیه: عنده- الیه المرجع و المآب یا و ستر عیوبه و این تکلفات- در صورت صحت عبارت نسخه مک و مک- برای رعایت قافیه سجع و صنعت تجنیس لَوَا لدیه اولی است بالوالدیه دوم.

(۵)- مک: س: اولاد آدم در قید. مک: اولاد آدم است در قید.

(۶)- مک: در ایام سالفه. س: مک: در ایام سابقه.

(۷)- مک: و ازمان ماضیه. مک: س: و ازمنه ماضیه.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۳۷

[هیچ فکر دقیق غرقاب خندق عمیقش را بایاب نکرده. و هیچ پادشاه شدید البطش عظیم القدر بر فتح باب او کامیاب نگشته] «۱»، (بلندی باروی او بمرتبه که پاسبانش اگر بکنگره برآید از آسیب شیر فلک در خطر بود، و ژرفی خندقش بحیثیتی که اگر در جنبش سبزه دمد از تعرض گاو زمین امان نیابد، از پهنای خندقش عقاب نیک پرواز «۲» نتواند گذشت، و مرغ بر کنگره‌اش اگر تواند رسید از شدت حرارت آفتاب نتواند نشست) «۳»، قلعه افلاک را از رشک رفعت خاک‌ریز او خاک بر سر «۴»، و دایره دیوار چون کوه قافش را با منطقه البروج دست تعصب در کمر. ید تعرض برق آتش‌بار و دست تصرف ابر رعدانداز از شرفات و غرفات او کوتاه، و حبوب ذخایر اخیر «۵» ساکنان زوایای او از خوشه پروین و خرمن ماه. قرآن السعدین «۶»:

هردم ازین قلعه میمون سرشت قلعه فیروزه شده خشت خشت

(۱)- عبارت، [هیچ فکر دقیق غرقاب خندقش را بر فتح باب او کامیاب نگشته] تماماً از زیادات نسخه مک است و در نسخه مک ندارد.

(۲)- س: عقاب سبک پرواز نتواند. مک: عقاب نیک پرواز.

(۳)- عبارت میانه دو هلال: (بلندی باروی او بمرتبه که پاسبانش اگر بکنگره)

از شدت حرارت آفتاب نتواند نشست) از زیادات نسخه مک و س است و در نسخه مک ندارد.

(۴)- مک: خاک‌ریز او بر سر. مک: خاک بر سر.

(پایاب) وزن شاداب: آبی که پای بر زمین آن برسد و از آنجا توان گذاشت. ته استخر و دریا را نیز گویند.

فرهنگ برهان قاطع

(غرقاب) خلاف پایاب- فرهنگ برهان قاطع.

(شیر گردون). (شیر فلک): کنایه از برج اسد است. برهان.

(گاو زمین) در افسانه‌های کهن و اساطیر باستانی گاو نیست که زمین بر شاخ آن استوار است.

(خاک ریز) شیب کرانه گودالیکه گرداگرد بارو کشند.

(۵)- مج: ذخایر ساکنان. مک: ذخایر اخیر ساکنان. و اخیر جمع اخیر اسم تفضیل خیر ضد شر.

(۶)- مج: قرآن السعدین. مک: عبارت (قرآن السعدین) ندارد. در نسخه س: بجای (قرآن السعدین) (شعر) نوشته شده.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۳۸ کنگر او گشته زبان جمله تنو آمده با ماه و سما در سخن «۱» وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ آیتی است درباره او نازل شده، و کریمه: وَبَنَيْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعًا شِدَادًا معنی رفعت و متانت و مناعت و حصانت او در بیان آورده. از فراز ارگ «۲» او سنبله گردون بتوان چید. و در حسیض خندق او شکم گاو و پشت ماهی بتوان دید. نسر طایر گردون بواقعی در سوراخهای مقاتلاتش «۳» آشیانه گرفته. و مرغزار آسمان اخضر از رشحات حفره خندقش خرم و سیراب گشته. مرغان اندیشه را در وی «۴» مدخل و منفذ نی، و محبوسان مجالس او را کس منجی و منقذنی. «۵»

مثنوی لا ادری قائله «۶»:

بیخش بنشیب برده آهنگ ز آن سو بسمک هزار فرسنگ

(۱)- این دو بیت در مثنوی (قرآن السعدین) امیر خسرو دهلوی از جمله ابیات قصیده‌ایست که در مدح حضرت دهلوی گفته است:

هردم از آن قلعه میمون سرشت قلعه فیروزه شده خشت خشت

چون فلک ثابته ثابت صفات نی چو فلکهای دگر بی صفات

کنگر او گشته زبان جمله تنو آمده با ماه و سما در سخن

(۲)- ارگ: هرقله که در اندرون شهر باشد. فرهنگ اندراج.

(۳)- س: مقابلاتش. مک: مقاتلاتش. مج: مقاتلاتش.

(۴)- مج: مرغان اندیشه را در وی. مک: مسرعان اندیشه در وی. س: مسرعان اندیشه را در وی.

(۵)- مج: و محبوسان مجالس او را کس منجی و منقذنی.

مک: و محبوسان او را منجی و منقذنه.

س: و محبوسان مجالس او را راه نجات منجی و منقذنه. و منجی: بضم میم و کسر جیم اسم فاعل از انجی الرجل: خلصه. و منقذ بضم میم و کسر قاف و ذال نقطه دار اسم فاعل از انقذ فلانا: نجاه و خلصه و منجی بفتح میم و حاء بی نقطه: اسم مکان از نحی: الشئی:

ازاله و منفذ بفتح میم و فاء و دال بی نقطه: اسم مکان از نقد. الشئی: فرغ. انقطع و فنی.

(۶)- مج: مثنوی. س. مک: لا ادری قائله.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۳۹ سقفش بفراز برده خرگاه زان سوی فلک بسالها را

سیمرغ بدامنش فرودید سیمرغ دگر چو خود برو دید

قافی بدهان گرفته هریک صد سال بلند رفته هریک و غرایب و رغایب دیگر ارباع گردون ارتفاع. و اوصاف و اوضاع باقی بقاع نفاع

«۱» این بلده مبارکه چون در محل خود تفصیل «۲» دیگر خواهد یافت در این مقام اطناب کلام را در توقف میدارد.

(۱) - در مج بعد از کلمه بقاع. کلمه بفاع - با باء و فاء یک نقطه نوشته شده و مک و س این کلمه را ندارد ظاهراً این کلمه را برای زینت کلام با کلمه - بقاع - تجنیس آورده و نسخ آنرا حذف یا تحریف کرده‌اند، اما اصل آن: احتمال می‌رود: (بقاع) بکسر باء خافض یعنی در قاع (در ساحت) بوده است چه (القاع: الساحة) و شاید (نفاع) بتشدید و نون و فاء باشد یعنی بقاع کثیر النفع این بلده، در دستور الوزراء خواندمیر و آثار حافظابرو عبارت «بقاع نفاع» بسیار آمده است.

(۲) - س: در محل خود تفصیل خواهد یافت.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۴۰

صفة قلعه اختیار الدین صینت عن تعرض الظالمین

اشاره

دیگر از مستغربات بقاع. و مستبدعات قلاع قلعه محروسه معموره اختیار الدین است «۱» که در جانب شمال این بلده جنت مثال سر باوج قلال قلاع افلاک کشیده، و دندانه‌های شرفات بروجش که با کوتوال «۲» قلعه هفتم زبان یکی دارد از مائده:

وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ. بکام رسیده. در جنب دیوار استوارش معراج نه پایه گردون پست آمده. و حارسان بروج او را ساکنان قله قلعه سما زیر دست «۳» گشته.

جاسوس خیال را اندیشه راه بردن بوی محال، «۴» و وهاق «۵» و هم را «۶» توهم رسیدن بکنگره فلک فرسایش عین خیال.

للمؤلف «۷»:

بنش رسیده بماه‌های سرش گذشته ز ماه رسیده است بجائی که نیست آنسو راه
طناب فکر ز اغراق خندش قاصر کمند و هم ز الصاق کنگرش کوتاه

(۱) - مج: مک: اختیار الدین است که. س: اختیار الدین که.

(۲) - کوتوال: فارسی مفّرّس لفظ هندی است بمعنی: صاحب قلعه چه در اصل - کوٹوال. بوده بتای ثقیل هندی - فرهنگ آنندراج. و پیارسی (کوتوال): (دژبان).

(۳) - مک: مج: قلعه قلعه سما زیر دست. س: قلعه قلعه پیمای سما زیر دست.

(۴) - س: بوی فکر محال. مج: مک: بوی محال.

(۵) - الوهق وزان جبل و جمع آن وهاق وزان جبال: ریسمان که سر آن گره خورده و با آن چارپایان سرکش را رام کنند. و ممکن است وهاق بکسر واو مصدر واهق البعیر البعیر مواهقه و وهاقا مدّ کل واحد عنقه فی السیر و باری الاخر. و معنی عبارت (وهاق و هم را) کمند و حبال اندیشه را تو هم.

یا: (و مبارات و پیشی جستن اندیشه مر کنگره فلک فرسایش را)

(۶) - مج: وهاق و هم توهم. مک: وهاق و هم را توهم.

(۷) - مج: للمؤلف: س: للمؤلفه. مک: این کلمه را ندارد.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۴۱

و ازدحام این خاک پاک نسبت بدین زمان از هزار یکی و از بسیار اندکی «۱» بوده سلف در باب این بلده خلد آئین کتب ساخته «۲» و از کیفیت قضایا و وقایع تالیفات مشتمل بر ذکر هرگونه عجایب و بدایع پرداخته مثل: «۳» امام ابو اسحق احمد بن یاسین.

(۱) - س: از هزار یکی و بسیار اندکی. مع. س: از هزار یکی و از بسیار اندکی.

(۲) - س: ساخته‌اند و از. مع. مک: ساخته و از.

(۳) - الامام ابو اسحق احمد بن یاسین الحداد، از مشاهیر علما و محدثین و یکی از استادان ابو عبیده هروی نویسنده کتاب معروف (الغریبین) میباشد. حداد در تاریخ هرات کتاب تالیف نموده و کتاب او قدیم‌ترین تواریخ هرات میباشد.

ابو نصر عبد الرحمن بن عثمان بن منصور الهروی الفامی مورخ هرات. ولادت او در ذی الحجه سال ۴۷۲. ه در هرات و وفات او در لیلہ پنجشنبه ۲۵ ذی الحجه سال ۵۴۶. ه نیز در هرات بوده است. «طبقات الشافعیة الکبری» ابن سبکی - ج ۴ / ص ۲۴۵ - ۲۴۶. یافعی مینویسد: (سنه ست و اربعین و خمس مایه. فیها توفی الحافظ ابو نصر عبد الرحمن بن عبد الجبار الفامی و کان صالحا فاضلا)- مرات الجنان یافعی - ج ۳ / ص ۲۸۴.

و ابو سعد سمعانی در تفسیر نسبت فامی میگوید: (الفامی - بفتح الفاء و فی اخرها المیم هذه النسبه الى الحرفه و هو لمن یبیع الاشياء من الفواکه الیابسه و یقال لها - البغال -) انساب - سمعانی - نسخه خطی کتابخانه ملی ملک. و خواندمیر او را، (مولانا شهاب الدین عبد الله فامی) نوشته و میگوید معاصر و مداح سلطان عز الدین عمر مرغنی (جد پادشاه کرات) بوده است.

صدر الدین ربیعی پسر خطیب قصبه پوشنگ (فوشنج) هرات صدر شعراء دربار هرات در عصر ملوک کرات. ولادت او در ۶۷۱. ه در پوشنگ هرات و وفات او در سال ۷۰۲. ه در قلعه (خیسار) اتفاق شده است.

ربیعی در دربار ملک فخر الدین کرات مقام ارجمندی یافته و بامر او مثنوی در تاریخ هرات و ملوک کرات بر منوال شاهنامه فردوسی در شش هزار بیت برشته نظم کشیده و آنرا (کرت‌نامه) نامیده است.

از جمله آن حماسه تاریخی در وصف بنیاد پوشنگ هرات میگوید:

شنیدم ز دانش‌پژوهی براز که بد موبد و بخرد و کارساز

که هوشنگ پوشنگ را ساختست چو خرّم بهشتش بر آراستست

همه باغ و راغش پر از بوی و رنگ بآرایش او را ز فردوس ننگ

بهر گوشه کاخی و کاشانه بهشت برین پیشش افسانه

در و دشت او سبز و آب روان بهرسوی سرو و گل و ارغوان

چپ و راستش باغ و بستان و کشت بصد پایه بهتر ز خرم بهشت سیفی هروی: سیف بن محمد بن یعقوب الهروی مولف (تاریخ‌نامه هرات) در احوال بعضی از ملوک کرات

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۴۲

و ثقة الدین شیخ عبد الرحمن فامی «۱» که تاریخ قدیم هرات نوشته. و ربیعی فوشنجی که کرت‌نامه نظم کرده. و سیفی هروی که احوال بعضی از ملوک کرات در قلم آورده. در خلال این احوال اقبال فرخنده فال بشارت حصول آمال مژده رسانیده گفت: لخواجه حافظ شیرازی رح «۲»:

دوش از جناب آصف پیک بشارت آمدکز حضرت سلیمان عشرت اشارت آمد

دریاب مجلس او دریاب وقت دریاب‌هان ای زبان کشیده وقت تجارت آمد امتثال فرمان را بقلم اذعان استقبال نموده با دل فسیح و امل وسیع و خاطر صافی و امید وافی پای از سر ساخته براه افتار از روی انکسار روان شد تا بمرافقت اقبال بشرف ملازمت آستان

سعادت مآل حضرت امیر آصف‌رای صف‌آرای عز اختصاص یافت. که ضمیر منیرش بر دقایق اشغال ملکی و مالی مشرف و خاطر برجیس تأثیرش از سرایر امور حالی و مالی واقف است. مشتری طلعتی که نجوم سعود آسمانی انوار سعادت از پرتو لمعات نورانی او اقتباس مینماید. عطار فطنتی که وزیر دبیر عقل پیر آثار کفایت از خاطر تیزبین او التماس میفرماید. لاوحد الدین انوری رح «۳»:

رای وی از ورای ورقهای آسمان تکرار کرده دفتر اسرار روزگار کریم الاخلاقی که با وجود غایت ابرام عوام هرگز کس «۴» چین بر جبین مبین و گره بر ابروی با تمکینش ندیده، و با نهایت عظمت و جاه «۵» و جلال و کمال

(۱) - س: شیخ ابو عبد الرحمن. مک: مج: شیخ عبد الرحمن.

(۲) - س: خواجه حافظ. مک: حافظ شیرازی. مج: خواجه حافظ شیرازی رح.

(۳) - مج: لاوحد الدین انوری رح. مک: انوری.

(۴) - مج: عوام هرکس. مک: عوام هرگز کس.

(۵) - مج: عظمت جاه. مک: عظمت و جاه.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۴۳

مکنت و استقلال هیچ دادخواه بر درگاه مرحمت پناهش منت نواب و زحمت بواب نکشیده.

شعر:

مدبران قدر را ز رویش استمداد منجمان قضا را ز رأیش اسطرلاب

بز ایران جنانش (ظ: جنابش) ز ساکنان سپهر رسید مژده طوبی لهم و حسن مآب «۱» گوئی فحوای کلام بلاغت نظام حضرت شاه اولیاء علیه التحیه و الدعاء که:

الادب خلیل الرجل. و العقل دلیله. و الحلم وزیره. و الصبر امیر جنوده. و الرفق والده. و البراخوه. «۲» شیوه شیمه اوست. و مقالات حکمت آیات پیر هرات «۳» قدس اله سرّه که موصل نجات و درجات دنیا و عقبی است که: با حق بصدق. با خلق بانصاف. با بزرگان بحرمت. با زیردستان بشفقت. با نفس بقهر. با دشمن بحلم. با دوست

(۱) - بیت: (بز ایران جنانش ز ساکنان ... و حسن مآب) از زیادات نسخه مک است.

(۲) - از جمله (جوامع الکلم) امیر المؤمنین علی علیه السلام: «العقل خلیل المؤمن.

و الحلم وزیره. و الرفق والده. و اللین اخوه. و لا بد للعاقل من ثلث: ان ينظر فی شانه.

و يحفظ لسانه. و يعرف زمانه. الا: و ان البلاء الفاقه. و اشد من الفاقه مرض البدن. و اشد من مرض البدن مرض القلب. الا: و ان من النعم سعة المال. و افضل المال صحة البدن و افضل من صحة البدن تقوى القلب» (بحار الانوار - مجلسی ج - ۱۷ - ص ۱۲۷) از کتاب (عیون الحكم و المواعظ) لعلی بن محمد الواسطی و (تحف العقول) و (الغرر و الدرر).

(۳) - پیر هرات: شیخ الاسلام ابو اسمعیل عبد اله ابن ابی منصور الانصاری الهروی (خواجه عبد الله انصاری). در کتب اهل عرفان و اصطلاحات صوفیه (شیخ الاسلام) مطلق. یا (پیر هرات) هرجا که گویند مراد اوست. ولادتش در روز آدینه دوم شعبان سال ۳۹۶ ه در کهندهز هرات بوده. وفاتش روز آدینه ۲۲ ذیحجه سال ۴۸۱ ه اتفاق شده و تربت او اکنون در گازرگاه هرات مزار است.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۴۴

به نصیحه. با علما بتواضع. با درویشان بسخاوت. با جاهلان بخاموشی. «۱» قاید اخلاق کریمه او. مستخدم اعظم الوری. مرجع صنادید الامراء. کما قال لسان الارتجال فی بیان هذا الحال.

ل مؤلفه:

ممالک را بحسن رای از سر ساخت آبادان قوام الدین نظام الملک «۲» عالی رای جم فرمان
بتدبیر و باخلاق بقدر و رتبت او را شد جهان تابع ملک طالع فلک در گه زحل دربان
بدور لطف و قهر رفت و انصاف او گشته فرح بسیار و محنت کم دوا پیدا الم پنهان
ندیده کس چو چشم دشمنان و روی احبابش نه ابروی مه گریان و نی برق یمان خندان
الهی جاودان بادا بعز و دولت و مکنت بدو فرزند شایسته دو سرو باغ چار ارکان
«کمال الدین حسین» آن دیده اقبال را مردم «رشید الدین عمید الملک» آن چشم جهان را کان
یکی تابنده ماهی بر سپهر فوز و فیروزی یکی بالنده سروی در ریاض رأفت و احسان

(۱) - رساله کوچکی مشتمل بر مقالات اخلاقی و عرفانی از خواجه عبد اله انصاری در دست می باشد. مقالات آن بسبک خاصی به
نثر مسجع فارسی نگاشته شده است.

عبارات مذکوره در متن از جمله یکی از مقالات آن رساله است که با این جملات آغاز میگردد:

«بدانکه هر که ده خصلت شعار خود سازد در دنیا و آخرت کار خود سازد: با حق بصدق. با خلق بانصاف. با نفس بقهر. با بزرگان
بخدمت. با خوردان بشفقت. با دوستان بنصیحت. با درویشان بسخاوت. با دشمنان بحلم. با جاهلان بخاموشی. با عالمان بتواضع ...»
(از نسخه منطبقه بمبئی ۱۳۰۷ هـ)

(۲) - خواجه قوام الدین نظام الملک از مشاهیر وزراء و صدور و الاتبار دربار هرات.

و از بقایای خاندانهای قدیمی خراسان بوده و به شهریاران سیستان و بدخشان و پادشاهان زوزن انتساب داشته است. پدرش خواجه
شهاب الدین اسمعیل خوافی از قضات خواف بود و خودش دو بار بوزارت و صدارت سلطان حسین میرزا بایقرا رسیده و در مرتبه
دوم درجه او از وزارت بالاتر رفته و بمنصب (مشرف دیوان وزراء) نایل شده و حکم همایون صادر گردیده که: خواجه در جرگه
امر او نوئینان نشیند و بین الامراء و الوزراء مهر زند و در فرامین مطاعه او را «امین الدوله القاهره» نویسند- بدین سبب جمعی از وزراء
مانند:

خواجه مجد الدین محمد صانعی. امیر علیشیر نوائی و دیگران بعلو مرتبه و سمو مقام او رشک برده باو دشمنی ورزیدند. و عاقبت
بسعایت میر علیشیر خواجه را به تهمت همدستی با شاهزاده بدیع الزمان میرزا که بر سلطان حسین میرزا بایقرا عصیان ورزیده بود. در
روز ۲۵ ماه رمضان سال ۹۰۳ هـ با دو فرزندش خواجه کمال الدین حسین و خواجه رشید الدین عمید الملک- که دو جوان نورسیده
و تربیت یافته نیکو صورت خجسته سیرت بودند- دستگیر و در قلعه اختیار الدین زندانی ساختند، و در ذیقعد همان سال- ۹۰۳-
هرسه تن را بقتل آوردند.

خواجه قوام الدین نظام الملک بواسطه اصالت خانوادگی صدری دانش پرور ادب دوست بوده و جناب او مقصد و ملجاء دانشمندان
و افاضل و حضرت او محط رحال شعرا و هنروران و محفل اهل دل بوده است و اسفزاری (مصنف) نیز از ملازمان جناب او بوده و
این کتاب را بامر او تألیف کرده است.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۴۵

[«۱» عالی همتی که بکفایت رأی و تدبیر ضمیر مشکل گشای پایه وزارت را بمرتبه امارت رسانیده، و سروران ملک و گردنکشان

عصر را باصالت رای و فطانت خاطر صواب نمای مطیع فرمان گردانیده، و مصداق این تقریر آنست که این امیر خجسته صورت فرخنده سیرت در مبدء حال از اثر تربیت حضرت خلافت مآل بمنصب وزارت اختصاص یافت و در آن شغل از مقتضیات حسن سجیت و کمال اریحیت «۲» نظر سعادت محبر «۳»

(۱) - عبارت: [عالی همتی که بکفایت رای و تدبیر ضمیر ... در محل خود رقم ثبت خواهد یافت. القصه] از زیادات نسخه میج است و در مک ندارد. (- س ۱ ص ۴۵ تا س ۷ ص ۴۷)

(۲) - اریحیت: از راح. یراح رواحا. راحا و راحه و اریحیه للامر: فرح به و اقبل علیه.

و الاریحیه: خصله یرتاح الی الافعال الحمیده و بذل العطا. و الاریحی. الواسع الخلق.

(۳). محبر: بحاء مهمله و باء یک نقطه تحتانی: مصدر از حبر الشئی: زینه.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۴۶

از مطامع دنیه و دنیویه برداشته دواعی همت بلند بر ارتقاء بمعارج ارجمند گماشت، و آثار حمیده و خدمات پسندیده بنوعی اظهار فرمود که روزبروز عنایت سلطانی و وثوق اعتقاد و اعتماد حضرت خلافت مکانی در تزايد میبود. تا بمرتبۀ اشراف دیوان انتما یافت و محل توقیع رفیعش بالاتر از صدور وزراء و فروتر از شاهزاده‌ها و امرا معین گشت. چون اعتلاء بدین درجه و ارتقاء بدین مرتبه بغایت قصوی و حد استقصا رسید بحکم مقوله:

لامیر خسرو الدهلوی:

چون ز بلندی نگری سوی پست‌خورد نماید بنظر هرچه هست تمامی این اشغال صوری و امور ظاهری دنیوی در نظر همت علیا خوار و بیمقدار نموده توجه بدرگاه سبحانی و تقرب بمراتب علیه جاودانی که مطمحن نظر شاهبازان طریقت و وجهه قصد سالکان طریق حقیقت است پیشنهاد ضمیر منیر گردانید و در مقام استعفا آمده انواع وسایل انگیخت که حضرت اعلی که ولی النعم است بحکم: و ما الانعام الا لتمام، اتمام فواضل انعام و تکمیل عظیم اکرام فرموده بصفای خاطر اشرف اجازت سلوک طریق تجرد از ماسوای ارزانی فرماید، چون میل رای ملک آرای بخدمات مقبول و ملکات مطبوع آن یگانه ربع مسکون از قیاس چند و چون بیرون بود بهیچوجه از اخلاق خسروانه رخصت نیافت که مصالح امور ملکی و مالی و منازم اسباب مالی و حالی از اصابت تدبیر و وساطت قدم و قلم امیر روشن ضمیر خالی ماند.

لانوری رح:

کی رسد کار عالمی بنظام گرنه پای تو در میان باشد

در جهانی و از جهان بیشی همچو معنی که در میان باشد لاجرم در علو مراتبش افزوده حکم فرمود که در جرگه «۱» امرا و نوئیان «۲»

(۱) - جرگه: حلقه. صف. مجلس - فرهنگ آندراج.

(۲) - نوئیان: جمع نوئین در زبان ترکی: شاهزاده و امیر اعظم - فرهنگ آندراج.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۴۷

مهر زند و در جمیع امور مالی و ملکی مشارالیه و مدارعلیه باشد، چون رعایت فرمان اولیاء نعم شرعا و عرفا از لوازم است به ضرورت سر عالی بدین درجات متعالی فرود آورد. امید که آن مقصود حقیقی در لباس این اشغال مجازی بر وجه احسن و طریق اجمل میسر گردد.

ع: کمر بخدمت سلطان ببند و صوفی باش.

بعضی از حسن مکارم اعراق «۱» این حمیده اخلاق در خلال این اوراق در محل خود رقم ثبت خواهد یافت. القصه: لا میر خسرو رح:

دید چو دستور عنایت مراخواند بصد گونه رعایت مرا

در تنق محرمیم بار دادبی ادبی را ادبی کار داد

گفت بدانسان که دلم زنده گشت سینه تاریک فروزنده گشت که در زمان خلافت همایون و ایام دولت روزافزون بمیامن تربیت وظایف عاطفت و مرحمت این پادشاه کیوان بارگاه همیشه بمراتب علیه و مناصب سینه سرافراز بوده ایم، و بحصول مآرب و انجاح مطالب از تمامی اقران ممتاز گشته. نقد کدام آرزو بود که روزگار بوسیله ملازمت این آستان خلافت مآل در دامن آمال مانده نهاده؟

و باب کدام مقصود بود که بسبب تشبث باذیال این دولت ابدی الاتصال دست سعادت بمفتاح نجاج بر چهره اقبال ما نگشاد؟ لانوری رح:

بحمد الله درین خدمت همه اغراض ما حاصل اگر مالی و جاهی اگر دینی و دنیائی

(۱) - اعراق: جمع عرق: اصل کل شئی.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۴۸ مرا هم کام و هم نام است و هم شغلست و هم دولت خدای از من همی داند که شکر است این نه رعنائی «۱» مدت‌ها است که بمواید نعم و فواید کرم و میامن همم و محاسن شیم این حضرت علیا ایام و لیالی باصناف مواهب متوالی گذرانیده ایم، و ابواب نعمت و نعمت و اسباب رحمت و زحمت بر دوست و دشمن و نیک و بد و موافق و منافق مفتوح و متصل داشته، و بحکم: اعملوا آل داود شکرا، شکر اولیای نعم بر ذمه طوایف امم از مجرم و محسن و کافر و مؤمن امریست لازم و حقی است متحتم.

لخواجه عماد رح «۲»:

ولی نعمتانرا ثنائی بگوجوان دولتانرا دعائی بگو

می تلخ خواری کسی نوش کرد که حق عزیزان فراموش کرد و بر اقصای و ادانی ظاهر است که حقوق نعمت حضرت سلطانی درباره ما از مالی و جاهی و جانی از آن مرتبه متجاوز است که بشکر کمی از بسیار و عذر یکی از صد هزار قیام توان نمود، اما در مقام عجز و نقصان در ادای آنچه [توان اهمال جایز نتوان داشت و از روی عجز و انکسار و قصور آنچه] «۳» در وسع گنجد از ذکر ایادی حضرت ولی النعمی بر لوح بیان باید نگاشت. اکنون دواعی خاطر بر آن متوجه است که در شرح بعضی اوضاع و اوصاف بلده قدس مطاف هرات صینت عن الحوادث و النکبات که

(۱) - رعنائی: از رعن. رعنا و رعونه: حمق. استرخا. کان اعوج فی کلامه. و در فارسی بمعنی سست عنصری و سبکی یا بگفته فرهنگ آنندراج خودآرائی.

(۲) - خواجه عماد: شاید مراد عماد زوزنی است که از ملوک زوزن از توابع خواف بوده از مشاهیر شعرای خراسان است معاصر ابو حامد زین الدین محمد طوسی الغزالی الشافعی (۵۰۵ - ۴۵۰ ه) بوده و باو ارادت میورزیده است. و شاید مراد عماد فقیه کرمانی باشد که در زمان آل مظفر در آندیار بشعر و عرفان شهرت داشته و در سال ۷۷۳ ه در کرمان وفات یافته است. یا خواجه عماد الدین لاری و خواجه عماد یزدی باشد که از سخندانان خطه فارس بوده اند؟ تذکره «فردوس خیال» و «عرفات العاشقین».

(۳) - عبارت: [توان اجمال جایز نتوان داشت و از روی عجز و انکسار و قصور آنچه] از زیادات مچ است. مک: در ادای آنچه در وسع گنجد از ذکر.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۴۹

رشک هفت طارم مینا «۱» و طیره گر هشت باغ جنه الماوی است:

للسبانی رح «۲»:

از تجلیش تیره دیده تیروز تجلیش طیره توده طور «۳»

صفت صورتش که ادراک «۴» برتر از گوش روح و دیده حور تصنیفی ساخته‌اید و تألیفی پرداخته گردد از تکلف «۵» اغراق عبارات خالی و از تصنع اغلاق استعارات عاری مشتمل بر بیان بعضی آثار خیرات سلطانی و محتوی

(۱) - هفت طارم مینا: هفت طارم اخضر: هفت آسمان.

(۲) - مچ: للسهانی و للسهابی و للسهانی نیز خوانده میشود -

مک: این کلمه را ندارد. س: سنائی.

شاعری شبانی نام در تاریخ شعراء ایران معروف نمیشد احتمال می‌رود این کلمه (لبنانی) باشد. یعنی: رفیع الدین عبد العزیز بن مسعود لبنانی که از شعراء اصفهان و از معاصرین شرف الدین شفروه و جمال الدین عبد الرزاق است.

و: «لبنان از دهستانهای اصفهان است بدر دروازه و موضعی نزه و جای دلگشا است» لبنانی در زمان سلطان ابو سعید میرزا الغبک گورگانی میزیسته و کمال الدین اسمعیل - که نیز از شعرا اصفهان است - پسر اوست.

(تذکره دولتشاه سمرقندی. عرفات العاشقین - و تذکره کعبه عرفان از تقی الدین اوحدی.

آثار البلاد - از زکریا بن محمود قزوینی نسخه خطی کتابخانه ملی ملک.

اما: (شهابی) یا (سهائی) هردو مراد عبد الوهاب سهائی است. ترجمه او در مجالس النفائس امیر علیشیر نوائی آمده که در متن ترکی جغتائی آنکتاب او را شهابی و در ترجمه فارسی فخری هراتی او را سهائی نوشته است میگوید: سهائی در دیوان علاء الدوله میرزا گورگانی مهردار بوده. و بعدها تخلص خود را (واهبی) نموده است.

(مجالس النفائس - نوائی ص ۱۰۹)

(۳) - مک: ... تیره دیده تر ... طوره دیده توده طور.

س: ... و از تجلیش طوره توده طور

مچ: از تجلیش تیره دیده تیر. وز تجلیش طیره توده طور

(۴) - مچ: ... صورتش گهی ادراک.

س: ... صورتش که در ادراک.

(۵) - مچ: مک: از تکلف اغراق. س: از تکلفات اغراق.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۵۰

بر شرح معموری و آبادانی این بلده طیه بمیامن مراحم «۱» حضرت خلافت مکانی تا بوسیله آن تالیف ذکر بعضی از مکارم احسان بی‌کم و کیف حضرت پادشاه ولی النعم خلد الله ملکه و سلطانه بر صفحات روزگار و سواد و بیاض لیل و نهار مثبت گردد، و مرا «۲» توفیق شکر شمه از انعام عام و ایادی متمادی آن حضرت فایز گشته باشد، و از تو نیز بر بساط روزگار «۳» تذکاری یادگار ماند، از استماع این بشارت چون گل بشگفتم، و از ایصال «۴» این اشارت سوسن «۵» صفت ده زبان شده گفتم،

لخواجه حافظ الشیرازی رح «۶»:

راست چون سوسن و گل از اثر یاطن «۷» پاک بر زبان بود مرا هرچه ترا در دل بود «۸» و بر حسب مطاوعت امر و متابعت «۹» فرمان بتحریر این اوراق اقدام نمود «۱۰» و بموجب فرموده کتابی اتمام و اختتام یافت صفحه عذار الفاظش از خطوخال تکلف

(۱) - مج. مک: بمیامن مراحم حضرت. س: بمیامن مراحم و عواطف حضرت

(۲) - مج. مک: گردد. و مرا توفیق. س: گردد. و ما بتوفیق.

(۳) - مج. مک: بساط روزگار. س: بساط ادوار.

(۴) - مج. مک: ایصال. س: اتصال.

(۵) - مج. مک: سوسن صفت. س: سوسن ده زبان.

(۶) - مج: لخواجه حافظ رح. مک: لحافظ الشیرازی.

س: نظم.

(۷) - مج. مک: از اثر باطن پاک. س: از اثر صحبت پاک.

(۸) - مج. مرا هرچه ترا در دل بود.

س: مرا آنچه ترا در دل بود.

(۹) - مج. مک: و متابعت فرمان. س: و متاوعت فرمان.

(۱۰) - مج. مک: اقدام نمود. و - س: اقدام نموده. و.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۵۱

بسادگی ممتاز و جمال چهره بیانش از دستکاری مشاطه و پای مردی «۱» دلاله بی نیاز عارض خطوطش از عوارض رنگ آمیزی غازه «۲» صنایع دور. و ابروی حروفش از تعرض آرایش وسمه رعونت «۳» مستور.

«ع» «۴»:

برنگ و بوی و خال و خط چه حاجت روی زیبا را

،

ترصیعات کلامش از کسوت تصنع معرا و تجنیسات بیانش از وصمت ترقع مبرا تا «۵» استفاده آن عالم و عامی را یکسان و استفاضه آن مبتدی و منتهی را آسان «۶».

«بیت» «۷»

عروسی را که برقع کرده‌ام باز ندارد وسمه بر ابروی طنّاز و ترتیب این کتاب بر: بیست و شش روضه هرروضه مشتمل بر چند چمن نهاده آمد «۸».

(۱) - پای مرد: یاری دهنده. دستگیر

(۲) - غازه: گلگونه (- سرخاب) فرهنگ جهانگیری.

(۳) - مک: وسمه رعونت مستور. مج. س: وسمه مستور.

(۴) - مج. ع. س: بیت. مک: هیچکدام را ندارد

این مصراع بیتی است از «فتاحی» - مولانا یحی شیبک نیشابوری که «اسراری» هم تخلص میکند. و تمام آن این است:

مکن اسرار خالص را بقند و زعفران معجون برنگ و بوی و خال و خط چه حاجت روی زیبا را

(۵) - مج: مبرا استفاده. مک: س: مبرا تا استفاده.

(۶) - عبارت: (و استفاضه آن مبتدی و منتهی را آسان) در نسخه س ندارد.

(۷) - مج: س: بیت. مک: ندارد.

(۸) - مج: بیست و شش روضه. س: بیست و پنج روضه.

مک: جای عدد روضه‌ها سفید و نانویس است. اما نسخه مک مشتمل بر بیست و شش روضه است و نسخه مج با این که در اینجا عدد روضه‌ها را بیست و شش نوشته است کتاب بروضه بیست و پنجم ختم میشود اما از حیث مطالب چیزی از نسخه مک کم ندارد زیرا در نسخه مک قسمت اخیر روضه بیست و پنجم بعنوان روضه بیست و ششم نوشته شده. و اول و آخر نسخه س ناقص است.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۵۲

امیدواری این بی بضاعت بکرم بی نهایت اصحاب براعت و ارباب یراعت «۱» آنست که بقلم بلاغت رقم اصلاح هفوات این کلمات فرمایند.

للشیخ آذری رح «۲»:

غلام همت آن عارفان با کرم که یک ثواب نه بینند و صد خطا بخشند و نقصان و خلل و خطا و زلل او را که درو نامحصور است «۳» بعین عنایه و اغماض ملحوظ و منظور دارند. و ذیل عاطفت بر عیوب مشاطر کلام او پوشیده از دیده عیب جویان و نکته گیران مستور سازند

لامیر خسرو رح:

چون منم از بی زری کان خویش معترف عجز بنقصان خویش

هست امیدم که سخن پروران چون نگرند از ره بینش در آن

خرده نگیرند و بزرگی کنند دنیه چنان نیست که گرگی کنند

عیب یکی نیست که جویند باز «۴» چون همه عیب است نگویند باز

(۱) - مج: مک: و ارباب براعت آنست که بقلم بلاغت. و (یراع) بتازی قلم و استعمال یراعت از آن غریب است؟.

س: و ارباب بلاغت آنست که بقلم فصاحت رقم.

(۲) - مج: للشیخ آذری رح. مک: س: شیخ آذری

(۳) - س: و نقصان و ذلل و خطا و زلل او را که درو نامحصور است بعین. مک:

و نقصان و خلل او را که درو نامحصور است.

(۴) - مک: عیب یکی نیست که جویند باز.

مج: ... که گویند باز.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۵۳

و از القای لسان الغیب این کتاب به:

«روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات» «۱»

موسوم گشت. امل بکرم حق عز و جل واثق «۲» که بر حضرت همایون و سکنه ربع مسکون خجسته و میمون گردد. و اله علی ما یشاء قدیر.

(۱) - مج: روضات الجنات فی اوصاف الهرات.

س: روضات الجنات فی اوصاف مدینه الهرات.

(۲) - س: جل و علا واثق. مج - مک: حق عز و جل واثق.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۵۴

روضه اول «۱»

بر رای قویم و خاطر مستقیم ارباب عقول و اصحاب علوم مستور و مکتوم نماند که اقلیم فردوس نسیم کوثر تسنیم چهارم که بعضی از آن بخراسان موسوم گشته اوسط هفت اقلیم است و از اقالیم دیگر بخط استوا نزدیکتر «۲» لاجرم بحکم: خیر الامور اوسطها، بر تمامی ممالک آفاق شرف تفوق «۳» و تقدّم دارد و باعتدال آب و هوا و سماحت ساحت و نظافت «۴» فضا و صلاح سکنه و صلاحیت متوطنه و رغایب اثمار و غرایب اشجار و جمعیت دین متین و حمایت شرع مبین از جمیع بلاد روی زمین ممتازست و بکثره بدایع بقاع و عجایب ارباع و فسحت و نزهت اماکن و مساکن «۵» و خضارت و غزارت گیاه و میاه و طراوت و نصارت ریاحین و بساتین از شرح و بیان ممتاز و باتفاق رواه اخبار و ثقات اخیار اول خطه که درین زمین خلد آئین بنا یافته «۶» قصبه فوشنج است که پشنگ ابن افراسیاب بن نمرود بن کنعان ساخته و بشهر پشنگ مشهور بوده و قاعده عرب آنست که چون لفظ فارسی را در کلام خود استعمال کنند پای فارسی را بفاو کاف فارسی را بجیم مبدل سازند چنانکه پارس را فارس «۷» و گرگان را جرجان «۸» گویند پس در کلام

(۱) - نسخه‌های: س و مک عنوان: «روضه اول» را ندارد و بلافاصله پس از پایان دیباچه عبارت: بر رای قویم و خاطر، آغاز میگردد.

(۲) - عبارت: «و از اقالیم دیگر بخط استوا نزدیکتر» از زیادات مج است و س و مک ندارد

س. مک: اوسط هفت اقلیم است لا جرم بحکم خیر الامور.

(۳) - مج. س: شرف تفوق. مک: شرف و تفوق.

(۴) - مج: و نضافت فضا. س: و لطافت فضا.

(۵) - مج. مک: اماکن و مساکن. س: اماکن مساکن.

(۶) - مج. مک: بنا یافته. س بنا یافت.

(۷) - مج. مک: پارس را فارس. س: پارس را بفارس.

(۸) - مج: و گرگان را جرجان. مک: و گرگان جرجان.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۵۵

ایشان بشهر فوشنج اشتهار یافته بعد از آن بتمادی ایام و غلط مردم عام که در لفظ چیزی کم و چیزی زیاد میکنند «۱» واوی اضافه شده و بفوشنج شهرت یافته «۲» و بعضی گفته‌اند که بانی او هوشنگ «۳» بوده است و بختنصر «۴» شهر قهندز که حالا بمصرخ مشهور است بنا کرده پیش از بناء شهر هرات «۵» پانصد سال و شیخ مرحوم ثقة الدین عبد الرحمن فامی که تاریخ قدیم هرات نوشته اسباب بنای بلده «۶» هرات را بر هشت وجه بیان کرده:

وجه اول: آنکه بنای هرات در عهد طهمورث بن هوشنگ این فرسب بن کیومرث بوده، چون طهمورث دعوی باطل ربوبیت آغاز نهاد و دست تعدی باذیال عروض و اموال خلاق دراز کرد پریشانی تمام بجمع رعایا راه یافت «۷»

لسلمان رح «۸»:

همچو آتش چوب میخوردند و میدادند ز روانگه از بیطاقتی بر خاک می‌مردند زار
هر شبی کردی بجای بلبان فریاد بوم کالفرار ای عاقلان «۹» زین وحشت آباد الفرار چون بسبب سورت ظلم و کثرت بیراهی آن ظالم
زبردست مظلومان زیر دست پایمال نکال و اذلال شدند و از محنت فاقه و گرسنگی از عمرو زندگانی سیر آمدند

(۱) - میج: چیزی کم و چیزی زیاده. س: چیزی زیاد و چیزی کم.

مک: چیزی زیاده و چیزی کم.

(۲) - میج: مک: و بفوشنج شهرت یافته. س: بشهر فشنج اشتها یافته.

(۳) - میج: مک: هوشنگ. س: هوشنج.

(۴) - میج: مک: بختنصر. س: بختنصر بابلی.

(۵) - میج: هرات پانصد سال. مک: هرات پانصد سال.

(۶) - میج: مک: اسباب بلده. س: اسباب بنای بلده.

(۷) - میج: بجمع رعایا راه یافت. مک: بجمع رعایا و عوام راه یافت.

(۸) - میج: لسلیمان رح. مک: سلمان. س: سلیمان

(۹) - میج: مک: عاقلان. س: غافلان.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۵۶

دل بر جلا و سرگردانی نهادند.

شیخ سعدی «۱»:

بهیچ یار مده خاطر و بهیچ دیار که برّ و بحر فراخست و آدمی بسیار

از این درخت چو بلبل بدان درخت نشین بدام دل چه فرومانده چو بو تیمار

زمین لگد خورد از گاو خر بعلت آن که ساکن است نه مانند آسمان دوار پس باتفاق یکدیگر خاطر «۲» برخلاف آن ظالم قرار
دادند و دل «۳» از وطن برداشتند و منازل و مراتع و مواضع و مزارع که از دل ایشان ویران تر و از خاطر ایشان پریشان تر بود بر جای
گذاشت.

و بحکم شعر «۴»:

إذا ضاقت بکم ارض فسیحوافارض الله واسعه فسیح

همچو احرار سوی دولت پوی همچو بدبخت سوی زادوبوم مجوی بیشتر خدم و حشم و اکثر طوایف امم از مملکت او در اطراف و
اکناف عالم متفرق شده قرب پنج هزار خانوار از صحرائنشینان قندهار بحدود «۵» کابل افتادند چون در آن موضع مشرب مسرت
ایشان صفای نیافت و عسرت عسرت از پیرامن احوال «۶» ایشان روی نتافت بولایت «غور» آمدند. چون در نجد و غور عوراء از
لباس عافیت

(۱) - مک: شیخ سعدی. س: نظم. میج: ندارد.

(۲) - میج: یکدیگر خاطر بر. مک: یکدیگر دل بر.

(۳) - میج: قرار دادند و دل از. مک: قرار داده و دل از.

(۴) - مج: و بحکم. مک: شعر. س: نظم.

(۵) - مج: قندهار بحدود کابل. مک: قندهار بسرحد کابل.

(۶) - مج: پیرامن احوال ایشان. مک: پیرامن ایشان.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۵۷

و خصب معیشت عور «۱» مانند.

بموضع «۲» که حالا قصبه «اوبه» است وطن ساختند و عمارات رفیع و بناهای سریعوق برافراخت تا بعد از مدتی «۳» بحکم مفهوم منظوم:

للشیخ النظامی رح «۴»:

از آن سرد آمد این کاخ دل آویز که تا جا گرم کردی گویدت خیز بشومی دختری که شخصی بکارتش بسفاح زایل کرده بود «۵» و حامله شده میان ایشان نزاع و نقار و کدورت و غبار عظیم حادث شده اعیان و اشراف و مشاهیر و اعراف آن «۶» امر قبیح را مستکره شمرده جهت صلاح جانبین و اصلاح ذات بین حدیث که «۷»: سر میلا و عد مریضا، و سر میلین و اصلح بین اثنین. خواستند که آن سفاح

(۱) - مج. چون در نجد و عور عورا از عافیت و خصب معیشت غور مانند.

مک: چون در نجد و غور عورا از لباس عافیت و خصب معیشت غور مانند.

در بعضی کلمات این عبارت نساخ تحریفاتی کرده اند و کلمات تحریف شده به: نجد.

غور عوراء و عور - قیاسا اصلاح گردید.

النجد: بفتح النون. ما اشرف من الارض و ارتفع. المكان لا شجر فيه. الكرب و الغم.

الطريق المرتفع.

الغور: بفتح الغین: ما انحدروا طمان من الارض. القعر من کل شیء.

العوراء: مؤنث الاعور و جمعه عور. فلاة عوراء: لاماء فیها. و العوراء: الردی من کل شیء من: عاره عورا: ذهب به و اتلفه.

العور: بفتح العین و کسر الواو: الردی. شیء عور: لا - حافظ له. یا بضم عین و سکون واو: جمع اعور یعنی: (چون در نجد و غور

عوراء) چون در کوه و دشت یا در ماهور و دره سخت و بی آب و گیاه در سختی بوده پناهی نداشتند.

(۲) - مج: بموضع که. مک: بموضع که.

(۳) - مج: بعد از مدته. مک: بعد از مدتی.

(۴) - مج: بحکم مفهوم منظوم. للشیخ النظامی رح.

مک: بحکم مفهوم. شیخ نظامی.

(۵) - مج: بشومی دختری که شخصی بکارتش بسفاح زایل کرده بود.

مک: بشومی دختری که شخصی دختری که بکارتش بسفاح ...

(۶) - مج: و اعراف آن امر قبیح را. مک: و اعراف قوم آن امر قبیح را.

(۷) - مج: و اصلاح ذات بین حدیث که: سر میلا.

مک: و اصلاح ذات بین کلامی که: سر میلا.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۵۸

بنکاح پیوندد «۱» و مکاوحت بمصالحه مبدل گردد. و «۲» بواسطه عدم کفویت اقربای مرد بدان وصلت رضا ندادند. تا بشومی مخالفت کار ایشان بمشالقت «۳» کشیده، و میان ایشان حال از معارضه بمجادله و کار از مقابله بمقاتله انجامید، و بسیار مردم از طرفین بقتل رسیدند، آخر الامر چنانچه از لوازم جنگ و وغا و آشوب فتنه و غوغاست یک جماعت غالب و یکی مغلوب گشتند و قوم مغلوب منهزم شده از او به بیرون آمدند.

لفردوسی رح «۴»:

ستیزه بجائی رساند سخن که ویران کند خاندان کهن

نکو گفت دانا که دختر مبادچو باشد بجز خاکش افسر مباد و بر شط وادی که حالا برود مالان مشهورست بموضعی که «کواشان علویان» «۵» میگفتند ساکن شدند، و چند سال در آن مقام می‌بودند، و آنجماعت که غلبه یافته بودند بریشان دست تحکم و تطاول داشتند، هرچند گاه می‌آمدند و از حوالی و حواشی ایشان [از مراعی و مواشی] آنچه بهی «۶» و بهین و سمین و ثمین بود برسم باج و اسم خراج

(۱) - میج: خواستند بنکاح پیوندد. مک: خواستند که آن سفاح بنکاح پیوندد.

(۲) - میج: گردد و بواسطه. مک: گردد بواسطه.

(۳) - بمشالقت: در اصل بمشالفت بفاء یک نقطه. این کلمه محرف مشالقت - بقاف - یا: مشالغت - بغین - است. از شلغ. شلغا: الرأس - شدخه. - سر شکستن یا از: شلقه شلقا. بالسوط: ضربه. شقه او خرقة طولا (-) او را بتازیانه زد یا بدو نیم کرد مصنف این عبارت را از کتاب تاریخ هرات تالیف ابو عبد الرحمن فامی نقل کرده و سیفی هروی نیز هشت وجه اسباب بنای بلده هرات را از کتاب مزبور نقل کرده است عبارات اسفزاری با سیفی هروی اندکی تفاوت دارد اما مطالب عینا یکی است و یکی از این دو مورخ و یا هر دو تن در عبارات فامی تصرفاتی نموده و تغییراتی داده‌اند و این کلمه در متن تاریخ‌نامه سیفی هروی - مقاتلت - نوشته است. و متن قیاسا اصلاح شد.

(۴) - میج: رح. مک: رحمه الله علیه.

(۵) - میج: علویان. مک: علیان.

(۶) - میج: و حواشی ایشان از مراعی و مواشی آنچه بهی.

مک: و حواشی ایشان آنچه بهی.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۵۹

می‌بردند. و چون ایشان را حصن حصین و ملجای متین نبود از روی عجز و اضطراب و مذلت و احتقار بخواری و خاکساری تن «۱» می‌نهادند، تا اعقاب و اولاد ایشان موفور، و اتباع و اشیاع ایشان نامحصور گشت، در میان ایشان زنی بود مردصفت در غایت جمال و کمال معرفت، جفت ابروی او در دلبری طاق، و حسن روی او در جان‌پروری شهره آفاق، لعل او بشیرینی بر تنگ شکر خندیده، و زلف او در عیاری و شب‌روی گردن‌ماه در کمند کشیده.

لامیر خسرو نور مرقد «۲»:

کجا خیزد چنان سروی جوان و نازک و نوبرشکر گفتار و شیرین کار و گل رخسار و مه پیکر

نباشد چون لب و اندام و گیسو و برش هرگز شکر شیرین و گل رنگین و شب مشگین و صبح انور و با این حسن صورت بصفای سیرت و زکای «۳» سریرت موصوف و بطهارت ذیل و عفت حال و طینت پاک و صفوت ملکات مشهور و معروف نام او شمیره بنت جمان افریدون از فرزندان «۴» کیومرث، و این قوم مأمور و محکوم او بودند، و پیوسته بنظر رأفت و عنایت ملحوظ و از فواید

عاطفت و مواید عنایت او محظوظ، روزی مجمعی ساخته با قوم گفت: تا چند خواری بریم، محنت باج‌دهی و مذلت خراج‌گذاری کشیم.

للشیخ نظامی رح «۵»:

خواری خلل درونی آردیداد کشی زبونی آرد

(۱) - میج: و خاکسار می‌نهادند.

مک: و خاکساری تن می‌نهادند.

(۲) - میج: لامیر خسرو. مک: لخسرو نور مرقد.

(۳) - زکا. یزکو. زکاء الرجل: صلح. الارض. طابت. و الزکاء: الصلاح.

و الزکی: الطیب. الصالح جمع: از کیا

(۴) - نام این زن در تاریخ‌نامه هرات از سیفی هروی نیز: (شمیره بنت جمان افریدون) نوشته شده.

(۵) - میج: للشیخ نظامی رح. مک: شیخ نظامی.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۶۰ نیرو شکنست جور و بیداد از حیف بمیرد آدمی زاد اگر شما فرمان من برید و از رای و تدبیر من نگردید «۱» باندک روزگاری شما را از منزل مذلت و مسکن مسکنت بیرون آرم، و حق حمایت و حراست شما بواجبی بگذارم، تمام قوم از پیر و جوان یکدل و یک‌زبان گفتند بهرچه حکم کنی حاکمی و ما محکوم:

قَالُوا نَحْنُ أَوْلُوا قُوَّةً وَأَوْلُوا بِأَسْ شَدِيدٍ وَالْأَمْرُ إِلَيْكِ فَانْظُرِي مَاذَا تَأْمُرِينَ.

شمیره گفت: مصلحت آنست که چهار سال آینده را وجوه قراری را بدان قوم رسانیم تا ایشان در این چهار سال چون بطلب باج و «۲» مال نیایند ما را فرصت و مجال آن «۳» شود که جهت خود حصنی نامدار و قلعه استوار بسازیم، «۴» چون بر این اندیشه متفق گشتند شمیره مکتوبی بهیاطله که نام «۵» والی آن قوم بود نوشت. مضمون آنکه: عاملان و محصلان شما سال بسال جهت تحصیل مال و منال «۶» می‌آیند و از آن تردد و زحمت «۷» می‌بینند، و ما نیز بسبب حقارت تحف و قلت هدایا شرمندگی داریم، اکنون داعیه «۸» آنستکه چهار سال مال «۹» قراری بخدمت فرستیم تا عاملان شما را سرگردانی و فقیران ما را دل‌نگرانی کمتر باشد. هیاطله این نعمت غیر مترقب را غنیمت شمرده ملک

(۱) - میج: نگردید. مک: نگذرید.

(۲) - میج: چون بطلب باج و مال. مک: چون بطلب مال.

(۳) - میج: ما را فرصت آن شود. مک: ما را فرصت و مجال او شود.

(۴) - میج: جهت خود حصنی نامدار و قلعه استوار بسازیم.

مک: جهت خود حصنی در کمال نامداری و قلعه در نهایت: استواری - بسازیم.

(۵) - میج: بهیاطله نام که والی آن قوم. مک: بهیاطله که نام والی او قوم.

(۶) - منال: اسم از نال. ینول نوالا فلانا العطیه و بالعطیه و نال له العطیه:

اعطاء ایاها. و النوال: العطاء. النصیب. یقول ابو الطیب المتنبی:

ما نوال الغمام یوم ربیع کنوال الامیر یوم سخاء

فنوال الامیر بدره عین و نوال الغمام قطره ماء

(۷) - مج: و از آن تردد و زحمت. مک: و ازو تردد و زحمت.

(۸) - مج داعیه آنست که. مک: داعیه ما آنستکه.

(۹) - مج. چهار سال مال قراری. مک: چهار سال قراری.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۶۱

فرحون بن کونان «۱» را که از ابنای هوشنگ بود بتحصیل آن مال فرستاد تا بخزانہ هیاطله رسانید. شمیره چون از تسلیم مال فراغت یافت.

ع «۲»: بساعتی که تولا بدو کنند نجوم.

قلعه شمیران را که در جانب شمال هرات است بنا کرد و با روی چون کوه و فصیل باشکوه برآورد، و دیوار شایگان «۳» بسه فرسنگ طول بساخت، و بقرب هر فرسنگی دروازه از آهن پرداخت و بر هردری حارس و بوابی با ده نفر مرد نصب فرمود، و آنچه از لوازم حصانت و متانت بود رعایت نمود، بعد از چهار سال که نواب و عمال هیاطله بطلب مال آمدند چون آن دیوار شایگان و حصار بلند مکان مشاهده نمودند بازگشته هیاطله را از آنچه دیده بودند اعلام دادند دیگر کس بطلب مال و باج و تحصیل وجوه خراج پیش ایشان نفرستاد، و آن طایفه در قلعه شمیران مدتها فارغ البال و آسوده حال بماندند.

ظہیر الدین فاریابی «۴»:

آرام یافت در کنف امن وحش و طیرو آسوده گشت در حرم انس انس و جان تا «۵» در عهد منوچهر که اولاد ایشان بسیار شد «۶» و اعداد ایشان بیشمار گشت

(۱) - در تاریخ‌نامه هرات از سیفی هروی: فرحون بن کوفان نون.

(۲) - مک. س: ع- ندارد.

(۳) - شایگان: بزرگ و محکم- فرهنگ آندراج.

(۴) - ظہیر الدین طاهر بن محمد فاریابی: از مردم شهر فاریاب خراسان مشرقی و از نامداران سخنوران خراسان و از استادان سخن پارسی بشمار است. با جمعی از شعرا.

مانند: مجیر الدین بیلقانی. کمال نخجوانی. جوهری زرگر و شرف الدین شفروه معاصر بوده است. ظہیر فاریابی مدت ده سال در شهر تبریز ملازم اتابک قزل ارسلان بن ایلدگز فرمانروای عراق و آذربایجان بوده و در تاریخ ۵۹۸ ه در تبریز وفات یافت و در جنب قبر خاقانی در سرخاب تبریز بخاک سپرده شده است. («عرفات العاشقین و عرصات العارفین» و «تذکره کعبه عرفان» از تقی الدین اوحدی دقاقی لبنانی اصفهانی. تذکره دولتشاه سمرقندی ص ۱۰۹- ص ۱۱۴ لیدن- هفت اقلیم. امین احمد رازی)

(۵) - مج: تا در عهد. مک. س: در عهد.

(۶) - مج: بسیار شد و اعداد. مک: بسیار و اعداد.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۶۲

و ملک ایشان که «۱» در آن ایام خرنوش «۲» نام داشت از فرزندان سهم نریمان بعضی از ایشان بنزدیک ملک آمده عرضه داشتند که امیدواریم که «۳» ملک ملک عدل و احسان و مالک اذمه فضل و امتنان از راه مرحمت مکتوبی بشهنشاه نوشته اجازتی حاصل نماید که شهری بنا کنیم که ما را درین مکان امکان «۴» مکان متعذر گشته.

ملک خرنوش برحسب التماس ایشان نامه مشتمل بر استجازہ عمارت شهر «۵» بخدمت شهنشاه منوچهر فرستاد، و بعد از چند روز جواب نامه متضمن ایجاب ملتمس ایشان باز «۶» رسید، و این حال در زمان حضرت موسی کلیم علیه و علی نبینا التحیه و السلام بود

که از آن عهد تاکنون که «۷» سنه: سبع و تسعين و ثمانمائه هجریست دو هزار و هفتصد و بیست و هفت سال میشود «۸»، و خرنوش تصمیم عزیمت بنای شهر نموده ابواب خزاین بگشاد و معماران و استادان رازه «۹» ۵ «۹» را جمع ساخته مال و نعمت بی‌اندازه داد. از هشت بهشت خسرو «۱۰»:

خواند معمار و کاردانرا پیش‌باز گفتش خیال خاطر خویش

- (۱) - میج: ایشان که در آن. مک: ایشان در آن.
- (۲) - در عبارات فامی منقوله در تاریخ‌نامه سیفی هروی این کلمه چندین جا - خرنوس - بسین بی نقطه نوشته شده است.
- (۳) - میج: امیدواریم که ملک. مک: امیدواریم ملک.
- (۴) - میج: مکان امکان مکان. مک: مکان مکان.
- (۵) - میج: عمارت شهر بخدمت. مک: عمارت بخدمت.
- (۶) - میج: ایشان رسید. مک: ایشان باز رسید.
- (۷) - میج: تاکنون سنه. تاکنون که سنه:
- (۸) - در عبارات منقوله از فامی در تاریخ‌نامه هرات تالیف سیفی هروی این تواریخ و ارقام مذکور نمیباشد.
- (۹) - استادان رازه: کذا؟ در متن تاریخ‌نامه سیفی این کلمه نیز عینا: - استادان رازه - نوشته است معلوم نشد (رازه) چه کلمه‌ایست. در فرهنگها دیده نشد؟

(۱۰) - هشت بهشت: نام یکی از مثنویهای خمسه امیر خسرو دهلوی است.

مطلعش این است: ای گشاینده خزائن جود.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۶۳ هرچه سرمایه عمارت بودهمه ترتیب کرد زودا زود

پس طلب کرد روز از پی کارفرخ از سیر اختران بشمار و بطالع خجسته و ساعت فرخنده شهر قهندز را بنا کردند و باره بر صفت کوه قاف «۱» گرد او برآوردند. و چهار قصر رفیع بر چهار طرف او بساختند، و دو دروازه یکی از جانب شمال و یکی از جانب جنوب در غایت محکمی پرداخت چنانکه حصار شمیران داخل شده رکن رکن و سدّ اسدّ قهندز شد و عرض دیوار سی گز و بالای او «۲» پنجاه گز نهادند و برجها نصب کرده خندق عمیق کردند و دوازده سال و نیم را باتمام رسید. شهری «۳» آمد در غایت مناعت و متانت و بروج و ارکان او در نهایت محکم و حصانت.

لعبد الواسع الجبلی رح «۴»:

چشم جهان ندیده نه گوش فلک شنید این خوبتر مکان و پسندیده‌تر مقر و رعایا از حصار شمیران در عهد دولت بهمن بن «۵» اسفندیار بن گشتاسف بقهندز منتقل شدند. و روزگار دراز بسر بردند. پس بمرور ایام از کثرت اقوام و وفور ازدحام قهندز نیز بریشان تنگ آمد تا در وقتی که ملک ایشان ارغاغوش نام بود ازو درخواستند که از پادشاه عصر استجازه نماید که شهری «۶» وسیع‌تر از قهندز بسازند.

ارغاغوش از پادشاه اجازت طلبید و گویند پادشاه بهمن بود، فرمود که اموال بیت المال بعمارت چنین شهری «۷» وفا نمیکند، اگر رعیت بکوچ خود میسازند مانعی نیست، چون سکنه قهندز این رخصت یافتند پیش ارغاغوش آمده گفتند ما از مال خود میسازیم.

(۱) - میج: بر صفت کوه گرد او. مک: بر صفت کوه قاف گرد او.

(۲) - میج: و بالای پنجاه گز. مک: و بالای او پنجاه گز.

(۳) - مج: باتمام رسید شهر آمد. مک: باتمام رسید شهری آمد.

(۴) - مج: لعبد الواسع الجبلی رح. مک: لعبد الواسع رح.

(۵) - مج: بهمن اسفندیار. مک: بهمن بن اسفندیار.

(۶) - مج: که شهری وسیع. مک: که شهر وسیع.

(۷) - مج: چنین شهر وفا نمیکند. مک: چنین شهری وفا نمیکند.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۶۴

پس مهندسانرا و معمارانرا جمع کرده بر آن قرار دادند که شانزده هزار مرد بکار مشغول باشند، و چهار صد استاد مذهب العمل، و جهت اختیار سعادت وقت و احتیاط فیروزی ساعت، منجمان که راویان آیات سماوی و واقفان آثار اجرام علوی در مهابط و مهاوی بودند حاضر ساختند تا بعد از تحقیق «۱» دقایق نجوم و تعمق در غوامض و حقایق علوم ساعتی اختیار نمودند از مناقص مناحس «۲» مفروق و منفصل و بسعاده صعود صعود مقرون و متصل، لامیر خسرو رح «۳»:

سطرلاب سنجان موزون قیاس باندیشه گشتند ساعت شناس

بوقتی که با خرّمی یار بودنظرها بطالع سزاوار بود اسطرلاب و تقویمها در دست حاضر و ناظر و خلائق «۴» خشتها و گلها برداشته موقوف و منتظر که هرگاه اهل نجوم گویند وقت رسید بیکبار از چهار طرف خشت بنیاد شهر بیندازند، در خلال ابن احوال «۵» عورتی نان می‌پخته ناگاه کودکی چند نان او را ربوده و گریخته «۶»، آن عورت از بیطاقتی آواز برآورده که نانها را «۷» بینداز معماران تصور کردند که آواز منجمان «۸» است که میگویند خشت بینداز، بیکبار شانزده هزار خلائق پیش از درآمدن ساعتی که اختیار افتاده بود بطالع ثور خشتها بینداختند، ارغاغوش از آن معنی اندیشناک گشت از منجمان استفسار طالع وقت نمود گفتند چون صاحب خانه طالع زهره است و مریخ ناظر او از دلائل احکام انجم: مردم این شهر عشره دوست و خوش الحان و دلیر و جنگجوی و پهلوان صفت و خوبخوی باشند. و ابنای ایشان از هنگام طفلی باز پردل و قوی زهره، و بسیاری از ملوک و گردنکشان درین شهر بقتل

(۱) - مج: تحقیق دقایق نجوم، مک: تحقیق نجوم.

(۲) - المنقصه: النقص جمع مناقص. و المناحس: المشائم و الامور التي تجلب النحس.

و هو جمع (او اسم جمع) لا واحد له من لفظه مثل: محاسن. معارف.

(۳) - مج: لامیر خسرو رح. مک: امیر خسرو.

(۴) - مج: و ناظر خلائق خشتها. مک: و ناظر خشتها.

(۵) - مج: در خلال این عورتی. مک: در خلال این احوال عورتی.

(۶) - مج: او را ربوده گریخته. مک: او را ربوده و گریخته.

(۷) - مج: نانها را بینداز. مک: نانها بینداز.

(۸) - مج: منجمان است. مک: منجم است.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۶۵

رسند. و چون خانه دوم طالع که بیت المال است برج جوزا است و بادی، مال در دست ساکنان این مکان قرار نگیرد و اکثر منقلب الحال و باسخاوت و مهمان دوست باشند، و این خطه میمون مأمن غرباء و فقراء [و زهاد و مسکن اولیاء و علما و عباد شود، و بسبب عذوبت آب و رقت هوا وسعت ساحت] «۱» و نظافت فضا هرکس بنیت عبور بدین بلده موفور السرور درآید.

(نظم: هرسو که بگذرد ندهد دل که بگذرد) «۲»،

و مدتها در وی سکون گیرد و توطن نماید.

و هرکس در خرابی و ویرانی این بلده و تفرقه و پریشانی جمع اهالی و سکنه او کوشد زود برافتد و دولتش بنکبت مبدل گردد. ارغاغوش ازین سخنان تسلی یافته فرمود تا خلق بکار عمارت قیام نمایند. پس شانزده هزار مرد هشت سال دیگر در عمارت بنای او کار کردند تا ببالا- برآوردند و چهار سال بگذاشتند تا بنا نشست خود تمام کرد. هشت سال دیگر عمارت بالای دیوار کردند و عرصه بر هزار گزی و باره او بر دویست و پانزده گزی نهادند. و دیواری که محیط بقهندوز هرات بود دوازده هزار و صد و هشتاد و سه گزی آمد. و بلندی دیوار باره چهل و پنج گز و عرض دیوار صد و ده گز کردند. و برجهای «۳» چهارسوی نصب کرده «۴»، چون پادشاه آن وقت ترسا بود بر هر برجی صورت صلیبی ساختند، و دو دیوار دیگر از درون و بیرون برافراشتند، عرض هریک بیست گز و فرجه میان هردو دیوار ده گز گذاشتند، و خاک‌ریزی «۵» بس عظیم برآوردند، و خندقی بغایت عمیق فرو بردند، و شهری «۶» تمام شد که گردون پیر

(۱)- عبارت: [و زهاد و مسکن اولیاء و علماء و عباد شود و بسبب عذوبت آب و رقت هوا وسعت ساحت] از زیادات میج است. مک: مأمن غربا و فقرا و نظافت.

(۲)- مک: موقور السرور درآید. نظم، هرسو که بگذرد، ندهد دل که بگذرد، و مدتها در وی سکون.

میج: موفور السرور درآید و مدتها در وی سکون.

(۳)- میج: و بر جها چهارسوی. مک: و برجهای چهارسوی.

(۴)- مک: نصب کرده چون. میج: نصب کرد چون.

(۵)- مک: خاک‌ریزی بس. میج: خاک‌ریز بس.

(۶)- میج: فروبردند و شهر تمام شد. فروبردند شهری تمام شد.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۶۶

با هزاران «۱» دیده هرچند گرد عالم گردید خطه بدین عظمت و حصانت «۲» ندیده، للطیان البمی نور مرقد «۳»:

قبه افلاک پیش طارمش نامرتفع روضه فردوس پیش ساختش نادلپذیر

آسمانرا از فرود سقف مرفوعش مداراخرانرا بر حریم صحن میمونش مسیر

(۱)- میج: با هزاران. مک: با هزار دیده.

(۲)- میج: عظمت ندیده. مک: عظمت و حصانت بدید.

(۳)- للطیان البمی: طیان یکی از شعراء قدیم بوده که مجموعه اشعار او از میان رفته است.

در فرهنگهای اسدی. جهانگیری. رشیدی اشعار او را باستشهاد ذکر کرده‌اند. اسدی گاهی او را طیان مرغزی و جائی «طیان» نامیده و قریب ۶۰-۵۰ بیت او را در تضاعیف کتاب ذکر کرده است. و تقی اوحدی لبنانی ترجمه احوال او را در تذکره «عرفات العاشقین» و تذکره «کعبه عرفان» و «فردوس خیال» بعنوان «حکیم طیان البمی» ذکر کرده و قریب هشتاد بیت از او نقل کرده است. در مجمع الفصحاء ترجمه احوال او را بعنوان: «طیان بمی کرمانی» ذکر نموده گوید: شاعر فصیح و شیرین‌زبان بوده از بم است که نام قلعه‌ایست در حدود کرمان و سجستان و او را «ژاژخا» ملقب کرده و «ژاژطیان» مشهور است و این قطعه را نیز ذکر کرده است و مطلعش این است:

ای چو گردون سقف تو در شکل و هیئت مستدیر چشم گردونت نخواهد دید در عالم نظیر
 قبه افلاک نزد طارمت نامرتفع روضه فردوس پیش ساحت نادلپذیر
 آسمانرا از فروغ قصر مرفوع مداراخرانرا در حریم صحن میمونت مسیر
 از تمایل تو نقاش طبیعت منفعل وز تصاویر تو گردون ثوابت بانفیر
 دور نبود کز خجالت با علو سدهات روی چرخ لاژوردی زرد گردد چونزیر
 پر عجایب چون سپهری پر بدایع چون بهشت بلکه باشند این و آن با نسبت قصرت حقیر
 آن هوای معتدل داری که هستی جاودان چون بهشت ایمن ز سردی دی و گرمی تیر
 روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۶۷ پر عجایب چون سپهر پر بدایع چون بهشت بلکه آمد این و آن با نسبت
 قدرش حقیر

ز آن هوای معتدل دارد که آمد جاودان چون بهشت ایمن ز سرمای دی و گرمای تیر
 واضع تقدیر اسلمش را مگر ترتیب دادورنه وضعی این چنین هرگز که آرد در ضمیر و این عمارت در زمان مبارک عیسی علی نبینا
 علیه الصلوٰه و الدعاء بود که از وقت عروج او بآسمان تا این زمان هزار و دویست و پنجاه و هفت سالست.
 وجه دوم: نقلست که موضع شهر هرات و قهندز در ابتدای گذر آبی بود و ممر آینده و رونده و مقر صادر و وارد «۱»، و اطراف و
 اکناف ارباع و اصقاع آن چراگاه و قرارگاه وحوش و سباع.
 بیت «۲»:

گسسته شیر در اکناف او زد هشت پی فکنده مرغ در اطراف او ز هیبت پر
 هزار خوف بهر کنج او شده مقرون هزار فتنه بهر گوشه اش گرفته مقر و «۳» کاروانی که از دره دو برادران بیرون آمدی منزل «۴»
 بنخچیرستان ساختی

(۱) - س: گذرایی بوده و هم آینده و رونده و ممر صادر وارد و اطراف.

مج: گذرایی بود و ممر آینده و رونده و صادر و وارد و اطراف.

مک: و رونده و مقر صادر و وارد و اطراف.

(۲) - س: و اصقاع آن. شعر: گسسته شیر.

مج: و اصقاع آن چراگاه و قرارگاه وحوش و سباع بیت گسسته شیر ...

(۳) - مج: س: و کاروانی. مک: کاروانی که.

(۴) - س: منازل. مج: مک: منزل.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۶۸

که هیچ جا در نواحی هراء معمور «۱» نبود الا قصبه «اوبه» چنانچه ذکر او «۲» گذشت، و جمعی که در آنجا «۳» ساکن بودند بواسطه
 مخالفتی از آنجا روگردان شده ب «کواشان» وطن ساختند و بعد از چند سال از «کواشان» «۴» ب «دره دو برادران» تحویل کرده در
 «خیابان» مقام کردند. و کاروانی که از دره مذکور بیرون آمدی ایشان پیش میرفتند «۵» و طعام و قماش بدیشان میفروختند و آنچه
 میخواستند میخریدند. چون اولاد و اعقاب ایشان بسیار شد «۶» جهت ساختن حصاری «۷» متفق شده کس پیش همای «۸» چهارآزاد
 دختر بهمن بن اسفندیار که او را شمیران میخواندند و تختگاه او بلخ بود «۹» فرستادند و او «۱۰» اجازت فرمود بدان قرار که چون
 حصار تمام شود موسوم بنام او باشد، «۱۱» پس حصار «۱۲» شمیرانرا بساختند و دوازده سال در عمارت او بسر «۱۳» بردند. و بعد از

قهندز بچند سال داربن دارا بنای هرات نهاد و هنوز باره او تمام نشده بود که دارا بر دست سکندر کشته شد و ملک و کشور سکندر را مسلم و مسخر گشت «۱۴» و عمارت هرات او باتمام رسانید. «۱۵» و بعد از آن اشک بن دارا که از «۱۶» ملوک طوایف بود- و هرات مسکن و دروازه

(۱)- مج. مک: معمور. س: معموره.

(۲)- مج. مک: ذکر او. س: ذکر آن.

(۳)- مج. مک: در آنجا. س: در آن مکان.

(۴)- مج: و بعد از چند سال از کواشان بدره س: و بعد از آن بدره.

(۵)- مج. مک: پیش میرفتند. س: پیش میرفته.

(۶)- مج. مک: بسیار شد. س: بسیار شدند.

(۷)- مج. س: حصار متفق. مک: حصاری متفق.

(۸)- مج: متفق شده کس پیش همای جهر آزاد. س: متفق شدند و پیش همای جهر آزاد.

مک: متفق شده س پیش جهر آزاد.

(۹)- مج. مک: و تختگاه او بلخ بود. س: و تختگاه او در بلخ بود.

(۱۰)- مج. س: و او اجازت فرمود.

مک: و اجازت فرمود.

(۱۱)- مج. مک: باشد. س: شود.

(۱۲)- مج. مک: پس حصار شمیران. س: پس شمیران.

(۱۳)- مج. مک: او بسر. س: آن بسر.

(۱۴)- مج. مک: مسلم و مسخر گشت. س: مسلم شد.

(۱۵)- مج. مک: و عمارت هرات او باتمام رسانید. س: و او عمارت هرات باتمام رسانید.

(۱۶)- مج. مک: که از ملوک. س: که ملوک.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۶۹

خوش مخیم او- و برجها را «۱» که سکندر ساخته بود پیوشانید «۲» و بر روی هربرجی برج دیگر مدور بساخت «۳» تا آثار عمارت سکندر مدروس و مطموس گشت و دروازه‌ها را از سمت راس تحویل نموده تغییر داد «۴».

وجه سوّم «۵»: آنکه «۶» بعد از طوفان نوح علیه السلام اول بقعه که در خراسان ساختند «۷» قلعه شمیرانست. و هرات نام دختر ضحاک است «۸» و شهر هرات او بنا کرده است «۹» و اول قصبه «اوبه» را ساخته، بعد از آن شهر هرات را. و جوغن «۱۰» نام از اولاد فرود بن سیاوش بن کیکاوس بادغیس معمور گردانیده.

لرضی الدین رحمه اله «۱۱»:

در جهان هیچکس ندید چنان منزل دل فروز جان افزای

عرصه خرمش جهان افروز ساحت فرخش جهان آرای

(۱)- مک. س: برجها را که. مج: برجها که.

(۲) - مج: مک: بیوشانید.

(۳) - مج: مک: و بر روی هر برجی برج دیگر مدور ساخت. س: و بر روی برجی برجی دیگر افزود.

(۴) - مج: مک: و دروازه‌ها را از سمت راس تحویل نموده تغییر داد.

س: و دروازه‌ها را نیز تحویل نموده و تغییر داد.

(۵) - مج: مک: وجه سوم. س: وجه سیم.

(۶) - مج: مک: آنکه بعد از. س: بعد از.

(۷) - مج: مک: اول بقعه که در خراسان ساختند. س: اول بقعه در خراسان احداث شده.

(۸) - مج: س: ضحاک و شهر. مک: ضحاک است و شهر.

(۹) - مج: و شهر هرات او بنا کرده است. مک: و شهر هرات او بنا کرده. س: و شهر هرات را او بنا کرده.

(۱۰) - مج: مک: هرات را و جوغن. س: هرات را جوغن.

(۱۱) - مج: لرزی الدین رحمه اله. مک: رضی الدین. س: بیت. مد: ندارد.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۷۰

وجه چهارم: گویند سکندر با مادر خود جهت بنای هرات مشورت کرد و در آن وقت غیر از قهندز آبادان نبوده. دایم ترکان اهل «۱» قهندز را ایذا کردند و جهات ایشان «۲» بیردندی و دست تطاول و تعدی ترکان ازیشان کوتاه نمیشد، چه ترکان با وجود کثرت اعداد جلادت و تهوّر تمام داشتند. سکندر را «۳» مادر رخصت داد «۴» که برود بشرط آنکه زیاده از یکسال در هرات توقف «۵» و مقام نکند. چون سکندر آغاز بنای هرات «۶» نهاد خلق

در میان سخنوران و اهل عرفان ایران چند تن رضی الدین نام میباشند. اعی:

(رضی الدین نیشابوری) که از افاضل شعراء خراسان است، و در قصیده سرائی ید طولائی داشته، و مدّاح ملوک خانیه سمرقند قلج طمغاج خان ابراهیم بن الحسین و پسرش قلج ارسلان خان عثمان - که در سال ۶۰۹ ه کشته شد - بوده است، ظاهراً دیوان اشعار او از میان رفته، ترجمه احوال با منتخباتی از اشعار او در تذکره: «هفت اقلیم»، «عرفات العاشقین»، «کعبه عرفان» - تقی اوحدی دقاقی لبنانی - «باب الالباب» محمد عوفی ج ۱۱ ص ۲۲۸ - ۲۲۹ لیدن. «مجمع الفصحا» ج ۱ ص ۲۳۱ مذکور است.

(ملک رضی الدین بابا قزوینی) که مردی شاعرانديشه و سخن پیشه. و از طرف ایلخان مغول ابقا خان حاکم دیاربکر بوده. و اشعار بسیار داشته است.

(رضی الدین خشاب) که معاصر کمال اسماعیل بوده است.

(رضی الدین علی بن سعید لالا غزنوی) عم زاده حکیم سنائی غزنوی که از اخلاف و مریدان شیخ سعد الدین حموی بوده است.

(نفحات الانس - جامی. عرفات العاشقین و مجالس النفاث ص ۳۳۸).

(۱) - مج: نبوده دایم ترکان اهل قهندز. مک: نبود دایم ترکان قهندز.

س: نبوده ترکان اهل قهندز را.

(۲) - مج: مک: ایشان بیردندی. س: ایشان را بیردندی.

(۳) - مج: مک: کوتاه نمی شد چه ترکان با وجود کثرت اعداد جلادت و تهوّر تمام داشتند سکندر را مادر.

س: کوتاه نمیشد سکندر را مادر.

(۴) - مج: مک: رخصت داد بشرط. س: رخصت داد که برود بشرط.

(۵) - مج: در هرات توقف و مقام. س. مک: در هرات مقام.

(۶) - مج. مک: چون سکندر آغاز بنای هرات.

س: چون سکندر رومی از جهت بنای هرات آغاز نهاد.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۷۱

قهندز پیش او آمده عرضه داشتند که «۱» ما «۲» بساختن این شهر رضا نداریم و امداد نخواهیم کرد، سکندر از آن حالت ملول شد و توقف او بدو سال رسید، مادر او مکتوبی نوشته بازش طلبید، گویند در وقتی که شادروان جلال او «۳» بر دروازه خوش افراشته «۴» بود نامه مادر در رسید و از جهت آنکه در مراجعت او مبالغه نموده بود «۵» ناخوش گشت، آنرا «۶» دروازه خشک نام نهاد- و این معنی زیاده مناسبتی ندارد. چه در پیش سلاطین و اکابر تفاءول بالفاظ میمون اعتبار عظیم دارد. خاصه در میان عرب که بیابان مهلک را مفازه «۷» یعنی: جای رستگاری. و مارگزیده را: سلیم. و نابینا را: بصیر گویند. پس اگر گوئیم چون ناخوشش آمد از جهت تفاءول او را خوش نام نهاد وجهی دارد- پس سکندر در جواب مادر نوشت.

بیت. سعدی «۸»:

همایون‌نامه او نقش ما نیست جواب او نوشتن حدّ ما نیست اما پوشیده نماند که توقف من جهت آنست که خلق این دیار فرمان من نمیکند «۹» و بعمارت هرات «۱۰» راضی نمیشوند و اگر این مردم را بقهر و زجر کار فرمایم نام

(۱) - مج. مک: خلق قهندز پیش او آمده عرضه داشتند که.

س: و خلق قهندز عرضه داشتند که.

(۲) - مک. س: که ما بساختن: مج: که بساختن.

(۳) - مج: جلال او بر. مک. س: جلال بر.

(۴) - مج. مک: افراشته س: افراخته.

(۵) - س. مک: نموده بود ناخوش. مج: نمود ناخوش.

(۶) - مج. مک: آنرا. س: و آنرا.

(۷) - مج. مک: مفازه یعنی. س: مفازه خوانند یعنی.

(۸) - مج. س: بیت. مک: سعدی.

(۹) - مج. مک: نمیکند س: نمی‌برند.

(۱۰) - مج. س: و بعمارت هرات راضی. مک: و بعمارت راضی.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۷۲

سینه «۱» و سیر مرضیه من بجور و تعدی شهرت یابد.

للشیخ سعدی «۲»:

ظالم نماند و قاعده ظلم ازو بماند عادل برفت و نام نکو یادگار ماند مادر نوشته که: از رهگذر «۳» آن ناحیت قدر خاک پیش من فرست تا از حال آن خاک استدلالی کنم، سکندر انبان خاک پیش مادر فرستاد، چون بنظر او رسید خاکی دید منقش و ملون بعضی درشت و بعضی نرم، فرمود تا آن خاک را «۴» در زیر بساط و فراش گستردی تنگ کردند (کذا؟) و مشاهیر روم را طلب فرموده بر آن بساط نشاند بعد از سکندر «۵» و بنا کردن هرات سخن راند و گفت سکندر از شما مدد خواسته شما چه میگوئید، ساختن این شهر مصلحت هست یا نه؟ طایفه گفتند: ای ملکه ملوک و ای مالکه ممالک؟ عمارت این شهر از حکمت دور مینماید،

چه آن ولایت سرحد پرآفت و بلاست، و بجهه «۶» بادغیس که در جوار دارد از کثرت عبور و مرور عساکر همیشه محل حوادث و مخاطرات و طایفه دیگر گفتند: آنچه بر صفحه آینه رأی ملک آرای اسکندری عکس پذیر گشته محض حکمت و حداست و کمال مصلحت و فراست تواند بود چه در جمع احوال سعادت و اقبال قرین حال و رفیق آمال ان پادشاه صاحب کمالست. «۷»

(۱) - مج: فرمایم نام سنیّه. مک: فرمایم سنیّه (کذا فی الاصول و قیاسا اصلاح و سنیّه نوشته شد) و: السنین المسنون. و مؤنثه سنیّه بنونین. و المسنون مفعول من: سنّ. سنّا الامر: یثنه. سهله و اجراه. و سنّ علیهم السنّه: وضعها. و سنّ الامیر رعیت: احسن سیاستها. یا از: سنی. یسنی. سناء: صار ذا سناء و رفعة. و السنّی:

الرفیع. مؤنثه. سنیّه. گویا جمله (نام سنیّه و سیر مرضیه) را بجای عبارت (اوصاف سنیّه و سیر مرضیه) استعمال کرده و لذا کلمه «سنیّه» را مطابقا للاوصاف مؤنث آورده است.

(۲) - مج: للشیخ سعدی. مک: ندارد.

(۳) - مج: از ره گزاری آن. مک: از ره گذران.

(۴) - مج: آن خاک در. مک: آن خاک را در.

(۵) - مج: بعد از سکندر. مک: بعد از حال سکندر.

(۶) - مج: و بجهه بادغیس. مک: و بواسطه بادغیس.

(۷) - مج: صاحب کمال. مک: صاحب کمالست.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۷۳

لابی الفتح البستی «۱»:

کظلمه اللیل سخطا کالنهاری رضی کالشمس ریا و رایا کالحیا کرما

کالیمن و الامن و الایمان منبلجا کاللیث و الغیث طبعان سمنی و حمی بهرچه اشارت مطاعه نافذ گردد قیام و اقدام لازم میدانیم، مادر سکندر گفت امروز توقف نمائید و فردا باز آئید تا بآنچه خاطر قرار گیرد بتقدیم افتد، روز دیگر فرمود تا آن خاکها را برداشتند و چون مردم حاضر شدند ایشان را «۲» بر همان بساط نشانده سخن روز گذشته را باز راند همه از روی وفاق بی نفاق باتفاق «۳» گفتند سکندر ستوده کاری پیش گرفته و ما همه مددکار و فرمان برداریم، پس مادر مکتوبی باسکندر نوشت که ای فرزند از آن خاک که بمن فرستادی بوی آن می آید که مردم آن زمین منقلب خاطر و متلون رای باشند، باید که با ایشاق مشورت نکنی و سخن ایشان را معتبر نداری که من از آن خاک که فرستادی معلوم کردم که در ایشان موافقت و استواری نیست، چون نامه باسکندر رسید خوش دل گشت و عمارت هرات «۴» باتمام رسانید.

(۱) - مج: لابی الفتح البستی. مک: ندارد.

(ابو الفتح بستی): ابو الفتح علی بن محمد الکاتب البستی الشاعر المشهور. از شعراء و نویسندگان نامدار خراسان بوده و در زمان سلطنت محمود غزنوی میزیسته است. او ذو اللسانین بوده در هردو زبان - پارسی و تازی - شعر سروده و مخصوصا در صنعت بدیع «تجنیس» مهارت خاصی داشته و آنرا در اشعار خود بسیار بکار برده است. «و اشعار فارسی را هم بغایت مصنوع و متین میگوید» وفات او در سال ۴۰۰ یا ۴۰۱ ه در شهر بخارا اتفاق شده است. و «بست» بالضم مدینه بخراسان بین سجستان و غزنین و هرات و يقال لناحيتها اليوم «گرم سیر» معناه النواحي الحارة المزاج.

(وفیات الاعیان - ابن خلکان - ج ۱ - ص ۱۸۴ و ص ۳۹۲. یتیمه الدهر - ثعالبی تذکره. دولتشاه سمرقندی ص ۲۶ لیدن. معجم

البلدان- یاقوت حموی- ج- اول ص ۶۱۲ چاپ لپیژیک).

(۲)- مج: شدند ایشان را بر همان. مک: شدند بر همان.

(۳)- مج: از روی نفاق بی نفاق. مک: از روی وفاق بی نفاق.

(۴)- مج: هرات باتمام. مک: هرات را باتمام.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۷۴

وجه پنجم: آنکه منقولست که اسکندر مدرجی «۱» یافت در آنجا خطوطی مشتمل بر کیفیت بنای هرات که حواریان عیسی «۲» (علی نبینا و علیه الصلوٰه و الدعاء) ساخته بودند بعد از بنای اول بر آنجمله که: چون حواریان متفرق گشتند چهار کس از ایشان بهرات افتادند و برخلاف مستولی شدند و داعیه نمودند که هرات را که در آن وقت ویران بود آبادان سازند و بواسطه کمی بضاعت و قلت استعداد میسر نمیشد تا سکندر چون بهرات آمد ایشان را نوازش فرموده خطوطی «۳» که یافته بودند بدیشان نمود و هرات را عمارت فرمود.

وجه ششم: آنست که هرات را آن ذو القرنین ساخته که ذکر او در کلام مجید آمده «۴»

وجه هفتم: آنکه باره هرات را سه کس ساخته: سیاوش ابن کیکاوس دیوار اندرون برکشید. و اسکندر دیوار بیرون ساخته «۵» و دارا بن دارا برجها را مدور

(۱)- المدرج- بفتح المیم: الكتاب المطوی. و المدرج بضم المیم- الكتاب الملفوف.

و الرقعة الملفوفة. جمع: مدرج.

(۲)- مج: عیسی عم. مک: عیسی علی نبینا و علیه الصلوٰه و الدعاء.

(۳)- مج: خطوط. مک: س: خطوطی.

(۴)- مج: وجه ششم: آنست که هرات را سه کس ساخته است که ذکر او در کلام مجید آمده؟

مک: وجه ششم که هرات را آن ذو القرنین ساخته که ذکر او در کلام مجید آمده.

سیفی هروی در تاریخ‌نامه خود اسباب بناء بلده هرات را- منقول از کتاب فامی هشت وجه ذکر کرده گوید: «پنجم آنکه روایتیست که شهر هرات را در عهد نمرود بن کنعان ساخته‌اند و هرات نام ملکیست از ملوک خراسان. ششم روایتیست که اسکندر صندوقی یافت ... هفتم روایتیست که هرات را آن ذو القرنین ساخته است که حق تعالی او را در کلام مجید خود یاد فرموده است هشتم روایتیست که دیوار باره هرات را سه کس ساخته است سیاوش بن کیکاوس ...» تاریخ‌نامه هرات- سیفی هروی ص ۳۵-۲۶. و چنانچه ملاحظه میشود وجه هشتم یا از مصنف سهوا فوت شده و یا از قلم نساخ حذف شده است. و در بیان وجوه هشتگانه نیز در نسخه‌ها تخیلاتی واقع شده که ظاهرا از آثار نساخ است.

(۵)- مج: سه کس ساخته و دارا بن دارا برجها مدور ساختند چیزی در دیوار باره.

مک: سه کس ساخته سیاوش ابن کیکاوس دیوار اندرون برکشید. و اسکندر دیوار بیرون ساختند و دارا بن دارا برجها را مدور ساخته و جز وی دیواری باره. (کذا)

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۷۵

ساخته و چیزی در دیوار باره افزود و خندق را عمیق‌تر ساخته.

و سیفی هروی در کتاب خود نقل کرده که از مولانا ناصر الدین چشتی شنیدم که میگفت «۱»: که در یکی از تواریخ خراسان یافته‌ام که هرات را پیغامبری بوحی ساخته بتعلیم جبرئیل عم و این رباعی نیز در باب بنای شهر هرات مشهورست:

لهراسب نهادست هری را بنیاد گشتاسب درو بنای دیگر بنهاد

بهمن پس از آن عمارتی از نو کرد اسکندر رومیش همه داد بباد «۲» و ابو الحسین صفوانی روایت کرده است از ابو العباس انصاری و او از ابو الحسن شیبانی و او از جدّ خود و او از ابو منصور بن عبد الحمید و او از ابو امامه باهلی که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم فرمود که بدرستی که حضرت حق سبحانه و تعالی را در خراسان شهریست که آن را هرات «۳» خوانند و خضر و الیاس و ذو القرنین او را بنا کرده‌اند. و آنحضرت بر آن شهر برکت خواسته «۴».

و نقلست که شیخ ابو المظفر مالینی زاهد رح «۵» گفت: که روزی من بر «۶» باره هرات رفته بودم و نشسته متفکروار بر حالهای «۷» گذشته تامل میکردم از روی اعتبار ناگاه خضر را عم دیدم که مرا گفت «۸» در چکاری؟ گفتم در اندیشه روزگار و گردش

(۱) - مج: که میگفت. مک: که او گفت.

(۲) - این رباعی را حافظ ابرو نیز در کتاب جغرافی خود آورده است.

(۳) - مج: سبحانه و تعالی در خراسان شهری آفریده که او را هرات.

مک: سبحانه و تعالی را در خراسان شهریست که آنرا هرات خوانند. روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات ج ۱ ۷۵ روضه اول ص: ۵۴

(۴) - مج: و آنحضرت بر آن شهر برکت خواسته. مک: و از حضرت الهی بر آن شهر برکت خواسته.

(۵) - مج: مالینی الزاهد رح گفت. مک: مالینی زاهد رحمه اله گفت.

(۶) - مج: گفت: روزی من باره هرات.

مک: گفت: که روزی من بر باره هرات

(۷) - مج: و نشسته و از دیر حالها گذشته. مک: و نشسته متفکروار بر حالهای گذشته.

(۸) - مج: خضر را عم دیدم که مرا گفت.

مک: خضر را علیه الصلوٰه و السلام دیدم مرا گفت.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۷۶

لیل و نهار و طول مدت بنای این باره پایدار. گفت: ای محمد؟ من این موضع را دریای آب «۱» یاد دارم. بعد از آن دیدم خشک شده و خارزار گشته، باز دیدم ضیاعی شده و تخمها کشته، آنگاه چنین شهری «۲» شده که می‌بینی.

و نیز از خواجه خضر علیه السلام نقل میکنند که فرمود که موضع شهر هرات دریای زخاری «۳» بوده و آن زمینی که حالا- چهار سوی هرات است در هرسالی چندین مردم بی گناه و گناه کار در وی غریق لجه فنا میگردیدند جای خطرناک بود که هرکشتی که بدانجا رسیدی غرق گشتی.

ع: بود خاصیتی در هرزمینی.

(۱) - مج: دریا آب. مک: دریای آب.

(۲) - مج: چنین شهر شده. مک: س: چنین شهری شده

(۳) - مج: زخار. مک: س: زخاری. وزخاز: فعال للمبالغه من زخر زخورا البحر طما و تملاء.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۷۷

روضه دوم مشتمل بر دو چمن

چمن اول: در کیفیت اوضاع این بلده فلک ارتفاع

چمن دوم: در ذکر بعضی مضافات چمن اول شهربندی که اکنون معمورست در جانب جنوبی شمیران و قهندز افتاده چنانچه قهندز و شمیران در طرف شمال از بیرون شهربندند «۱» و داخل شهربندیست که ملک مغفور «۲» معز الدین حسین کرت ساخته بوده «۳» و حالا- ویرانست و قلعه اختیار الدین که ذکر آن گذشت داخل شهربند درونی است «۴» متصل باره شمالی. و این شهربند که قبه الاسلام است بحکم بنی الاسلام علی خمس مشتمل بر پنج دروازه است:

اول: «دروازه ملک» از طرف شمال.

دوم: «دروازه عراق» از سوی مغرب.

سوم: «درب فیروزآباد» از جانب جنوب.

چهارم: «درب خوش» از حد شرقی.

پنجم: «دروازه قیچاق» از جهت شمال نزدیک بطرف شرقی.

(۱)- مج: از بیرون شهربندند و داخل.

مک: از بیرون شهر افتاده و داخل.

(۲)- مج: ملک معز الدین. مک: ملک مغفور معز الدین.

(۳)- مج: ساخته بود و حالا.

مک: ساخته و حالا.

(۴)- مج: شهربند درویش.

مک: شهربند درونی است.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۷۸

و بر سر هر دروازه سه در نشاندند الا «درب ملک» که دو باب دارد.

و قلعه اختیار الدین را «۱» نیز دو در است:

یکی از سوی شمال که «بازار اسب» «۲» است.

و یکی از جانب جنوب که طرف شورست. و در اندرون شهربند «۳» چهار بازار است که از هر در آن تا به چهار سو «۴» یک بازار است که بنام همان دروازه منسوبست.

الا «دروازه قیچاق» که تا به چهار سو رسته «۵» بازار ندارد. و «بازار ملک» را از پای حصار تا چهار «۶» سو بخش پخته ساخته‌اند. و چندین تیمها دارد که هریک موازی یک بازار دیگر «۷» است. و از بیرون هر دروازه نیز بازاریست که تا انتهای سواد شهر میکشد که قریب بیک فرسنگ است، و در سر هر کوی و محله بازارچه دیگر است مشتمل بر انواع دکانین. و مشتمل است این شهربند بر دو فصیل میان هر دو ده گز فرجه.

و در وقت تحریر مؤلف بعضی از تلامذه را فرستاد که تقدیر و تخمین و تحقیق و تعیین دور شهربند و بروج و اقطاران نمایند چنین تقریر کردند که:

بروج صد و چهل و نه است. و دور شهربند هفت هزار و سیصد قدم، و قطر شهر از «درب ملک» تا «فیروزآباد» و از «درب خوش» تا

«درب عراق» «۸» هزار و نهصد «۹» در هزار و

- (۱) - مج: اختیار الدین نیز. مک: اختیار الدین را نیز.
- (۲) - مج: که بازار اسب است. مک: که بازار است.
- (۳) - مج: س: و در اندرون چهار بازار.
- مک: و در اندرون شهر بند چهار بازار.
- (۴) - مج: که از هر در آن تا به چهار سو.
- مک: که از هر دروازه تا چهار سو.
- (۵) - مج: بچهار سو رسته بازار.
- مک: بچهار سو بازار.
- (۶) - مج: تا چهار سو. مک: س: تا بچهار سو.
- (۷) - مج: بازار دیگرست. مک: بازار است.
- (۸) - مج: تا عراق. مک: س: تا درب عراق.
- (۹) - مج: هزار و نهصد قدم.
- مک: هزار و نهصد در هزار و نهصد قدم.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۷۹

نهصد قدم پیموده‌اند. و خندق گرد شهر بند بیست گز عرض دارد [اما چون مدتی است که آنرا حفر نکرده‌اند حالا عمق چندان ندارد «۱»] و مسجد جامع که شمه از میامن و برکات او مذکور شد در ما بین دروازه خوش و قیچاقست و چنان مسموع شده که آن «۲» موضع در آن محل جهت آن «۳» اتفاق افتاده که بسبب آب روان و لطف هوا بهترین مواضع درون بلده است. و چنان بامتحان معلوم کرده‌اند که در هر جانب شهر یک کله گذاشته بودند و در موضع چهار سوی و در مقامی که حالا مسجد جامع است کله دیگر کلهای «۴» مواضع دیگر بچهار روز پیشتر از کله موضع مسجد جامع منتن و ضایع شده «۵»، و الا مناسب آن بود که جامع در میان شهر بودی و آب جوجه نیز در جوار مسجد است. و در اندرون شهر جای دیگر آب روان نیست.

- (۱) - عبارت: [اما چون مدتی است که آنرا حفر نکرده‌اند حالا عمق چندان ندارد] از زیادات نسخه مج است و مک و س ندارد.
- (۲) - مج: س: مسموع شد که موضع در.
- مک: مسموع شده که آن موضوع در.
- (۳) - مج: جهت آن. مک: س: جهت او.
- (۴) - مج: کلهاء. مک: س: کلهای.

(۵) - ابن ابی اصیبعه در کتاب (عیون الانباء فی طبقات الاطباء) در ترجمه زندگانی پزشک نامی ایران ابو بکر محمد بن زکریا الرازی میگوید رازی در هنگام بنای بیمارستان بغداد برای اختیار بهترین نقطه خوش آب و هوای شهر چهار قطعه گوشت در چهار طرف شهر نهاد ... و نظامی عروض سمرقندی در (مجمع النوادر) نیز این داستان را در احوال محمد زکریای رازی در وقت بنای بیمارستان شهر ری نوشته است.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۸۰

اشاره

و از بدایع عمارات جنت امارات که درین ایام خجسته فرجام درین مدینه الاسلام با نور و نظام از مستبدعات معمار عالی همت معالی رتبت «۱» حضرت سلطنت شعاری عاطفت آثاری مرحمت دثاری «۲» معدلت پناهی. شعر «۳»:

اجل ملوک الملک قدرا و رتبه مبید الاعادی بالحسام المهند
سمی حیب اله ناصر دینه ملیک عظیم القدر یدعی باحمد زبده سلاطین نامدار. عمده خواقین عالی تبار. نظام السلطنه و الدنیا و الدین.

سلطان احمد مرزا. احداث یافته منزلیست که بر بالای «برج علی اسد» که ما بین درب قیچاق و دروازه خوش است با تمام رسیده. و الحق آن بقعه‌ایست که در رفعت شان و علو مکان زبان شرفات آن از فحوای: وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْجُورِ، خبر میدهد «۴»، و ساکنان حوالی فردوس آیینش از مضمون: وَهُمْ فِي الْعُرْفَاتِ آمْنُونَ، نشان میدهد.

(۱) - مج: عالی همت معالی رتبت حضرت.

مک: همت حضرت.

(۲) - مج: عاطفت آثاری مرحمت دثاری.

مک: عاطفت دثاری مرحمت آثاری.

(۳) - مج: شعر. مک: ندارد.

(۴) - مج: میدهد. مک: س: میگوید.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۸۱

لانوری رح:

اوجش فلکیست کز بلندی معمار عیار آسمانست

در حافظه از خیال نقشش بشکفته هزار بوستانست هرکس را سعادت «۱» رفیق گشته بعروج آن منزل عالی مشرف شود «۲» بر تمامی ریاض و حیاض بیرون و درون شهر بلک بر ملک و ملکوت مشرف گردد.

و ذکر بعضی دیگر «۳» از بقاع فردوس اثر و مبانی خیرات و معالم مبررات این سلطان فرشته مخبر در روضه دیگر مذکور خواهد شد. و شهربندی که ملک معز الدین حسین کرت «۴» ساخته بوده بغایت وسیع است، چنانکه قطر او از سر پل (جوی) انجیل «۵» است تا «دربند شیخ حرم» و از نواحی «۶» ملاسیان تاسر «پل خیمه دوزان» که قریب بیک فرسنگ «۷» در دو فرسنگ است که حضرت «۸» امیر بزرگ قطب السلطنه و الدین امیر تیمور گورگانی «۹» نور الله مضجعه بمشاعل الغفران بعد از فتح هرات آنرا ویران ساخته، چه از غایت سعت ضبط و محافظت او متعذر

(۱) - مج: سعاده. مک: سعادت.

(۲) - مج: منزل عالی مشرف شود بر تمامی.

مک: منزل عالی بر تمامی.

(۳) - مج: بعضی دیگر از. مک: بعضی از.

(۴) - مج: و شهربندی که معز الدین حسین کرت.

مک: و شهربندی که ملک معز الدین کرت.

(۵) - مج: قطر او از سر پل انجیل.

مک: قطر او از سر پل جوی انجیل.

(۶) - مج: از نواحی. مک: و از نواحی.

(۷) - مج: بیک فرسنگ در دو فرسنگ است.

مک: بیک فرسنگ است.

(۸) - مج: که امیر بزرگ. مک: حضرت امیر بزرگ.

(۹) - مج: گورگانی. مک: س: گورگان.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۸۲

بوده، و «۱» حالا سعت شهر بمراتب زیاده از آن شده چرا که در عرض از دره «۲» دو برادران تا پل مالان که دو فرسنگ مسافت دارد تأسیس بقاع و ترصیص عمارات و ارباع است، بلکه از دره مذکوره تا «کوه اسکلجه» «۳» و «کلبرخان» که چهار فرسخ است و از «اوبه» تا «کوسویه» که سی فرسخ است عمارات و باغات و قری و بلوکات هرات است که به یکدیگر «۴» اتصال دارد. و بنده از «۵» جناب مغفر تماب سلطنت پناه غیاث السلطنه و الدین ابو الفتح محمد سلطان انار الله مرقد که بکجیک مرزا مشهور بود و در سفر مبارک مک «۶» دو نوبت بمصر رسیده شنیدم که فرمود که مصر که آوازه وسعت و عظمت او در همه «۷» اقطار ربع مسکون سایر است ربع هرات باشد اما ضمایم مصر «۸» بیشتر است.

و رود هرات که برود مالان اشتها دارد در میان قری و بلوکات می‌رود و از دو طرف خود تمامی مواضع و مزارع را آب می‌دهد «۹» و در ایام بهار دو هزار و سه هزار سنگ آب سیل در این رود می‌آید و تمام بیاعات و مزروعات می‌رود. چنانکه از سرخس و خاشاک می‌گذرد و از سرخس نمی‌گذرد و از قرای این شهر چندین قریه هست که با شهرها و ولایتها برابری میکند و از آنجمله دار العباده «زیارتگاه» است که همیشه

(۱) - مج: بوده حالا. مک: بوده و حالا.

(۲) - مج: عرض درّه برادران. مک: عرض از درّه دو برادران.

(۳) - این کلمه در نسخه‌های مج، مک، س (اسلجه) نوشته شده است. اما ظاهراً صحیح آن (اسکلجه) باشد چه حافظ ابرو در جغرافی، و زبده التواریخ و ذیل جامع التواریخ خود همه‌جا آنرا:

«اسکلجه» نوشته است. و خود اسفزاری نیز در شرح سلطنت ملوک کرت در همین کتاب می‌گوید:

«امان کوه- که ملوک کرت بر فراز آن قلعه مستحکمی داشته‌اند- در این ایام- عهد مصنف- قرن ۹- به: کوه اسکلجه مشهور است». حمد الله مستوفی گوید: «بر دو فرسنگی هرات بر کوه آتشخانه (آتشکده) بوده است آنرا (ارشک) گفته‌اند، و این زمان قلعه (اسکلجه) می‌گویند». - نزهة القلوب- ص ۱۵۲ لیدن.

(۴) - مج: که بیکدیگر. مک: که بیکدیگر.

(۵) - مج: و بنده جناب. مک: و بنده از جناب.

(۶) - مج: مبارک مک دو. مک: مبارک دو.

(۷) - مج: او را در اقطار. مک: او در همه اقطار.

(۸) - مج: ضمایم بیشتر. مک: ضمایم مصر بیشتر.
 (۹) - مج: آب و در ایام. مک: آب میدهد و در ایام.
 روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۸۳
 مجمع اولیای عظام، و منشاء علمای اعلام بوده و هست، در وی قریب دو هزار دکانست از همه نوع «۱» و اکثر ساکنان او اصحاب علم و انتباه‌اند، و: اهل القرى «۲» اهل الله. چنانچه شنوده میشود که در هر شبانروزی هفتصد ختم کلام الله در آن بقعه مدینه اشتباه از زن و مرد آنجا خوانده میشود، و روزهای جمعه «۳» که مردم اجتماع مینمایند از غلبه و ازدحام حکم مصر جامع میکرد و بیشتر چنان بود که مردم در مسجد نمیگنجیدند و در میان کوی و بازار صفوف جماعت متصل بصف مسجد می‌آراستند. تا در این فرصت از فواضل مبرّات حضرت «۴» سلطانی مسجد جامعی «۵» در غایت سعت و نراحت ساخته و پرداخته‌اند.
 و دیگر از قرای «سیاوشان» است که در بعضی از سنوات سی هزار خروار انگور در وی بتحریر آمده «۶» و سایر الاجناس علی هذا القیاس.

(۱) - ج: قریب هزار دوکانست از همه نوع.
 مک: قریب بهزار دوکانست همه نوعی.
 (۲) - مج: اهل القرى. مک: اهل القران.
 (۳) - مج: و روزهای جمعه که مردم اجتماع مینمایند از غلبه و ازدحام حکم مصر جامع میکرد و بیشتر چنان بوده که مردم در مسجد نمیگنجیدند.
 مک: و روزهای جمعه که مردم در مسجد نمی‌گنجد.
 (۴) - مج: مبرّات حضرت سلطانی. مک: مبرّات سلطانی.
 (۵) - مج: جامع. مک: جامعی.
 (۶) - مج: انگور بتحریر آمد. مک: انگور در وی بتحریر آمده.
 روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۸۴

و توابع بلده بر نه بلوک منقسم است:

اشاره

- ۱- توران و تونیان،
- ۲- غوروان و باستان،
- ۳- کمیران،
- ۴- سیقر،
- ۵- خیابان،
- ۶- گذاره،
- ۷- انجیل.
- ۸- النجان.

۹- ادوان و تیران. «۱»

و چون در اندرون بلده غیر از جویچه آب روان نیست باغچه و اشجار کم است. اما باغات و بساتین و چمنهای فردوس آئین در بیرون شهر بند درون از حدّ عدّ «۲»

(۱)- اسامی این بلوک، دهکده‌ها، مزارع، مراتع، کاریزها و انهار آنها در کتاب جغرافی حافظ ابرو به تفصیل مذکور است، و بر بلوکات نه گانه مزبور بلوک «پروانه و هوردشنگ»- کذا- را افزوده گوید: این بلوک بر شمال شهر واقع است و کوهی در میان است که آنرا «گازرگاه» خوانند و مزار خواجه عبد الله در آنجا است.

و در ضبط نام بلوک انجیل گوید: «این بلوک را انجیل بلام و انجیر براء هردو نویسند املا م اصح است» و بلوک کمیران بر جنوب رود هراتست و درین بلوک هم باغ باشد و هم مزارع، و آب رود و کاریز هردو دارد، و دهکده‌های مشهوره این بلوک: دشت بام، میان دو جوی عز الدین، لکلکخانه، آسیاچه و غیره، و بلوک «غوروان» بر شمال رود است و بر شمال شهر متصل بلوک انجیل و «خیابان» که مزارات بزرگان است در آن واقع است. (کتاب جغرافی حافظ ابرو). و در نسخه مج اسامی بلوک مزبوره با ارقام هندی از ۱- ۹ دارای شماره میباشد و در مک، س، و مد شماره ندارد.

(۲)- مج: درون از حدّ حصر. مک: درون از حدّ عدّ و حصر.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۸۵

و حصر بیرونست، خصوصا در جانب گازرگاه که از میامن مراحم این «۱» پادشاه اسلام پناه احداث یافته و پیش از جلوس میمون حضرت سلطانی در طرف شمال (نهر انجیل) عماره نبود مگر در جوار (سر پل انجیل) اندکی. حالا از نهر مذکور تا پای (کوه زنجیرگاه) و (درّه دو برادران) متصل یکدیگر عمارات ارجمند و باغات و بساتین بهشت مانند است. لانوری:

همه در خرمی بسان بهار گشته در دیده‌ها بهار نگار

از سپهرش برفعت آمده ننگ‌وز بهشتش بنزعت آمده عار و سبب جوی سلطانی که از مستحدثات سلطان سعید شهید «۲» سلطان ابو سعید که از رود باستان برداشته‌اند و در کمر کوه زنجیرگاه روانست و مساعی معمار بدایع نگار این پادشاه جم جاه از نواحی گازرگاه تا «چشمه ماهیان» که قریب بیک فرسخ است بلکه از دهن «باستان» تا قریه «سقلمان» که شش فرسنگ «۳» باشد تمام دشت و دامن کوه «۴» باغ و چمن و حظیره و گلشن شده.

بیت «۵»:

نگویم که عین بهشت است لیکن بهشت است «۶» اندر سرای مکدر
درختانش از عود و برگ از زمردنباتش ز مینا و خاکش ز عنبر
تماثیل او دهشت طبع مانی تصاویر او حیرت جان آذر

(۱)- مج: مراحم پادشاه. مک: مراحم این پادشاه.

(۲)- مج: سلطان سعید سلطان ابو سعید. مک: سلطان سعید شهید سلطان ابو سعید.

(۳)- مج: فرسنگ تمام باشد. مک: فرسنگ باشد.

(۴)- مج: دشت دامن کوه باغ. مک: دشت و دامن کوه و باغ.

(۵) - مج: بیت. مک: س: نظم.

(۶) - مج: بهشت است. مک: بهشتی است.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۸۶

و از مواضع میمون که بمبارکی آن زمینی «۱» در ربع مسکون نشان نمیدهند «خیابان» هرات است که بلطافت «۲» هوا و عجایب حظایر و غرایب بنا ممتاز است و در بزرگی مزارات و لطایف عمارات و مقابر و بقاع متبرکه که در یمین و یسار آن «۳» واقع است از شرح و بیان بی نیاز است، و آن جایی است که از قدیم «۴» الایام چه در وقت جاهلیت و چه در روزگار اسلام همیشه میمون و مبارک و قبله دعوات و کعبه حاجات خلایق بوده و همه مردم از اصاغر و اکابر و مقیم و مسافر بدان مقام شریف تیمن و تبرک جستند، و در همه زمان و ادیان معابد و عیدگاه و مقابر و نزهتگاه خواص و عوام بوده، چنانکه حالا «۵» مصلی و گشت جای مسلمانانست، و در زمان سابق او را «کوی خدایگان» میگفته‌اند. و بعبارة فرس خدایگان پادشاه را گویند. «۶»

(۱) - مج: میمون که بمبارکی رمینی. مک: میمون که آن زمینی.

(۲) - مج: که لطافت. مک: که بلطافت.

(۳) - مج: و یساران واقع. مک: و یسار او واقع.

(۴) - مج: که از قدیم. مک: که در قدیم.

(۵) - مج: چنانکه مصلی. مک: چنانکه حالا مصلی.

(۶) - مج: س: گویند. مک: میگویند.

مزارات بسیاری از بزرگان عرفا، مشایخ، سخنوران، و دانشمندان خراسان در خیابان هرات واقع است مانند: آرامگاه امام فخر الدین رازی. و شاعر و عارف مشهور مولانا عبد الرحمن جامی.

تفصیل مزارات «خیابان» هرات در کتاب «مرصد الاقبال السلطانی» یا «مزارات هرات» تألیف مولی عبد الله بن عبد الرحمن الحسینی المشتهر بالاصیل الواعظ الهروی، و خاتمه «روضه الضفا» از محمد خاوندشاه، و خاتمه «خلاصة الاخبار» از خواندمیر.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۸۷

روضه سوّم مشتمل بر دو چمن

چمن اول: در شرف خراسان عموما

و احادیثی «۱» که در آن باب وارد است.

چمن دوم: در فضیلت هرات خصوصا و روایاتی «۲» که درباره او منقول است.

چمن اوّل: در شرف خراسان عموما «۳».

شیخ مرحوم ثقة الدین عبد الرحمن القامی رحمه الله در کتاب خود که بتاریخ هرات موسوم است چنین آورده بروایت امام احمد بن الحسین البیهقی باسناد خود تا بابو هریره رضی اله عنه «۴» که او گفت: چون آیت کریمه: وَ آخِرِينَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ نَازِل، شد هرکس در آن معنی سخنی میگفت «۵» که آنها کدام کسانند. حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم روی «۶» بسلامان فارسی کرد و فرمود اینها یعنی فارسیان گروهی‌اند که اگر دین و سنت بر آسمان از ثریا معلق آویخته «۷» بودی این مردمان بدان رسیدندی

- (۱) - مج: احادیثی. مک: احادیث.
- (۲) - مج: روایاتی: مک: روایات.
- (۳) - عبارت: (چمن اول- در شرف خراسان عموماً) از زیادات نسخه مک است و در مج و س ندارد.
- (۴) - ابو هریره: عبد الرحمن بن صخر الدوسی از نامداران صحابه است.
- (۵) - مج: سخن گفتند. مک: سخنی میگفت.
- (۶) - مج: صلی اله علیه و سلم بسلامان فارسی کرد
- مک: صلی اله علیه و سلم روی بسلامان فارسی کرد.
- (۷) - مک: از ثریا معلق آویخته بودی. مک: از ثریا بودی.
- (۸) - مج: رسیدی. مک: رسیدند.
- روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۸۸
- و قتیبه از عبد العزیز ابن محمد «۱» نیز این حدیث در وقت نزول آیت و اشاره «۲» حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم بجانب سلمان روایت کرده است. «۳»
- و بعضی گفته‌اند که این اشاره بجمیع فارسیان است تا نهایت خراسان و این بیانی است روشن و هویدا «۴»
- [و روایت کرده است ابو عبد اله بن یوسف الحافظ باسناد خود متصل بانس مالک رضی اله عنه که حضرت نبوی صلی اله علیه و سلم چنین فرمود که آفتاب بهشت است و بهشت مشرق. و ابو صالح شلویه روایت کرده است باسناد خود متصل با بریده که حضرت مصطفی صلی اله علیه و سلم فرمود که هرگاه جمعی را بمهم فرستند جهد کنید تا از زمره خراسان باشید (کذا؟). و اوس بن عبد اله روایت کرد از ابی بریده که حضرت رسول ثقلین صلی اله علیه و سلم برید، را فرمود که بعد از این طوایف که بموضع فرستند تو جهد کن تا در فوج اهل خراسان باشی (کذا؟).
- و مؤلف این کتاب گوید که [«۵» در کتاب عجایب المخلوقات «۶» و بعضی کتب
-
- (۱) - مج: عبد العزیز بن محمد. مک: عبد العزیز ابن محمد.
- (۲) - مج: نزول این آیه و اشاره. مک: نزول آیت و اشارت.
- (۳) - و آخرین منهم لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ: «ابو هریره روایت کرد که چون این آیه آمد صحابه درو سخن گفتند تا این دیگران کیستند؟ رسول ص روی بمسلمانان کرد و گفت: اگر دین آنجا باشد که ثریاست جماعتی از پارسیان دست باو زنند». (تفسیر ابو الفتوح رازی- ج ۲ / ص ۳۱۷-۳۱۶، و امین الدین الطبرسی گوید: «ان النبی قرء هذه الآية فقیل له من هولاء؟ فوضع یده علی کتف سلمان و قال: لو کان الایمان فی الثریا لنالہ رجال من هولاء (ای الفرس)» (مجمع البیان- ج ۲ / ص ۵۰۱).
- (۴) - متن این حدیث «لو تعلق العلم (یا- الایمان) بالثریا لنالہ رجال من فارس».
- (۵) - عبارت: [و روایت کرده است ابو عبد اله بن یوسف الحافظ ... در فوج اهل خراسان باشی.
- و مؤلف این کتاب گوید که]. تماماً از زیادات مج میباشد. و در نسخه مک ندارد.
- (۶) - کتاب: «عجایب المخلوقات و غرائب الموجودات» تالیف ابو عبد اله زکریا بن محمود قزوینی الشافعی و تالیف دیگر قزوینی کتاب: «آثار البلاد و اخبار العباد» میباشد.
- و این دو کتاب با مقدمه تاریخی درباره قزوینی در یک مجموعه در سال ۱۸۴۹ - ۱۸۴۸ - میلادی توسط خاورشناس آلمانی و

ستینفیلد در شهر لیزیک بطبع رسیده است.

اما مطالبی را که اسفزاری در اینجا و در موارد دیگر در تضاعیف کتاب از عجایب المخلوقات نقل میکند در دو کتاب مذکور دیده نمیشوند.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۸۹

دیگر این حدیث دیده‌ام که حضرت نبوت صلی اله علیه و سلم فرموده‌اند که هیچ علم از خراسان بیرون نیامد چه در جاهلیت و چه در اسلام که بازگشته باشد تا بمنتهای مقصد نرسیده باشد.

[و بخط خواجه تاج السلمانی- از اولاد و احفاد سلمان فارسی است- این حدیث دیده‌ام که ابن مسعود رضی اله عنه روایت کرده است که حضرت خاتم انبیاء علیه التحیه و الدعا فرمود: که در شب معراج در آسمان چهارم کوشکی دیدم در گرد او قنادیل نور جبرئیل را پرسیدم که چیست این قصر مزخرف؟ گفت یا محمد این رباطی است که امت تو فتح خواهند کرد در زمین خراسان] «۱».

و گویند در آن روزی که ابو مسلم را کشته بودند و در گلیمی پیچیده در گوشه خانه نهاده و انگشتین او را منصور خلیفه در دست داشت دبیر ابو مسلم در پیش خلیفه درآمد منصور او را گفت از زبان ابو مسلم نامه بعمل او بنویس و پیشم آور تا مهر کنم دبیر نشست «۲» و نامه نوشت از زبان عبد الرحمن مسلم بفلان و فلان که باید آنچه در تصرف تست «۳» فی الحال بعامل امیر المؤمنین تسلیم نمائی «۴» چون نامه پیش منصور برد بخواند گفت تو چه دانستی که مقصود من از نامه این معنی «۵» بود بی آنکه من بتو بگویم؟ دبیر گفت ای امیر المؤمنین؟ ابو مسلم کشته شد «۶» و در کلیم پیچیده از

(۱)- عبارت: [و بخط خواجه تاج السلمانی از اولاد و احفاد ... که امت تو فتح خواهند کرد در زمین خراسان]. تماما از زیادات نسخه مج است و در نسخه مک ندارد.

خواجه تاج سلمانی: یکی از افاضل شعراء و نویسندگان هرات و معاصر سلطان حسین میرزا بایقرا و از هم‌مسلمانان مصنف بوده است. اسفزاری در تضاعیف این کتاب از اشعار او بسیار آورده. و در این جا نیز عبارت: «از اولاد و احفاد سلمان فارسی است» را بر نام او افزوده است و گویا وجه تخلص او به «سلمان» یا «سلمانی» هم بهمین مناسبت است. کاتب چلبی میگوید: خواجه تاج سلمانی بر کتاب ظفرنامه شرف الدین علی یزدی ذیلی نوشته است شامل احوال سلطان شاهرخ و الغبیک میرزا از سال ۸۰۷ ه تا ۸۱۳ ه. خلاصه الاخبار- خواند میر: نسخه مخطوطه کتابخانه ملی ملک. کشف الظنون. ج ۲ ص ۱۱۲۰

(۲)- مج: نشست. مک: بنشست.

(۳)- مج: تست. مک: اوست.

(۴)- مج: نمای. مک: نمائی.

(۵)- مج: این معنی بود. مک: این بود.

(۶)- مج: کشته شد. مک: کشته و در.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۹۰

زبان او بعاملان او غیر ازین چه توان نوشت، خلیفه گفت: که چه عاقل مردمانید شما ای اهل خراسان؟ «۱»

و شیخ مرحوم مذکور آورده است که: در کتابی که بکسی منسوب نبود دیدم که یکی از فضایل خراسان آنست که طلوع آفتاب «۲» که سبب روشنی عالم، و واسطه نظام و قوام عناصر و طوایف بنی آدم است از آن جانب است، و آثار آفتاب از آن روشن ترست که بیانی «۳» حاجت افتد، که چون وقت ارتفاع او شود که اول بهارست همه اشیاء را خاصه نباتات و اشجار را به تبعیت او

آغاز رفعت و بلندی شود، و حیوانات را قوتها در جنبش آید، و آبها در مجاری روان گردد، و هوا معتدل شود، و قوت طبیعت از گرمی و نرمی که ماده حیاست بسیار گردد، و باز در خزان که میل انحطاط کند همه اشیا را تنزل پیدا آید و نباتات و اشجار پژمرده و طبایع افسرده گردد، و ماده مرگ که سردی و خشکی است قوه گیرند «۴»، و نیز در اول روز که طلوع میکند اندیشه‌ها خلایق برانگیخته شود، و مردم باشغال و مهمات خود قیام نمایند، تا آنگاه که میل زوال کند «۵» و روی بغروب نهد قبضی در دلها و سستی در نشاطها و دشواری در کارها پدید آید، و ازین سبب پادشاهان در آخر روزها شراب و لهو مشغول شوند تا غم و اندیشه را کم کند. و حق تعالی مخلوقی از آفتاب عظیم‌تر و نورانی‌تر نیافریده است پس محل طلوع و ظهور او را مفاخرت رسد بر محل غروب و افول او. پس همچنانکه روز بر شب و نور بر ظلمت شرف دارد مشرق را بر مغرب فضیلت و مزیت است و برین معنی که شرف آفتاب خراسان است نام خراسان دلیل روشنی است جهت آنکه فرس آفتاب را «خور» گویند و جانب را «سان» «۶». و با آنکه خراسان مشرق آفتاب بدین بزرگی است

(۱)- مج: مردمانید شما ای اهل خراسان.

مک: مردمانید شما اهل خراسان.

(۲)- مک: طلوع آفتاب که سبب روشنی.

مج: طلوع آفتاب سبب روشنی.

(۳)- مج: که بیانی. مک: که بیانی.

(۴)- مج: گیرند. مک: گیرد.

(۵)- مج: و روی. مک: روی.

(۶)- ابن رسته میگوید:

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۹۱

اوسط اقالیم عالم نیز هست که خیر الامور اوسطها. و بواسطه آنکه زمین گوی شکل است هرآینه اوسط او بلندتر خواهد بود از آن سبب بآسمان نزدیکتر است. لا- جرم مردم او تمام خلقت و سلیم الاعضاء و معتدل المزاج و عاقل «۱» و دانااند. و در روایت آمده است که «۲» محمد بن علی بن عبد اله بن عباس رضی اله عنهم در وقتی که داعیان خود را باطراف میفرستاد گفت: اهل کوفه شیعه علی‌اند. و خلق بصره عثمانی. و مردم جزیره اعراب جلفند. و اهالی شام تبع آل ابی سفیان. و اصحاب مکه و مدینه از آن ابو بکر و عمرند. بر شما باد باهل خراسان. که عدد بسیارند. و دلها از بدی فارغ دارند. و رجولیت و شجاعت ایشان فراوان است. و سینه‌های ایشان صافی است و بهوا منقسم نشده و ببخل متفرق نگشته. و ایشان لشگری‌اند که تنها قوی، و دوشهای افراشته، و سرها بزرگ، و آوازاها بیمناک دارند، و من تفائل میگیرم بلفظ مشرق که مطلع چراغ زمین و شمع خلایق است. «۳»

(صفه ایران شهر و السواد- کانت ایران شهر مقسومه باقسام منها: ما بین مطلع اطول النهار الی مطلع اقصر النهار و تسمی «خراسان» تفسیره مطلع الشمس، و قسمه منها ما بین مغیب اطول النهار الی مغیب اقصر النهار و تسمی «خربران» تفسیره مغرب الشمس، و قسمه منها ما بین مطلع النهار الاقصر الی مغیب النهار الاقصر و تسمی «نیمروز» و تفسیره الجنوب، و قسمه منها ما بین مطلع النهار الاطول الی مغیب النهار الاطول و تسمی «باختر» و تفسیره الشمال، و قسمه منها متوسطه لهذه الاقسام و تسمی «سورستان» و هی السواد- بین النهرین- ... فکان یسمی ارض سورستان فی الدهر الاول «دل ایران شهر»
الاعلاق النفیسه- ابی علی احمد بن عمر بن رسته ص ۱۰۳-۱۰۴ لیدن.

(۱) - مج: المزاج و عاقل و دانا. مک: المزاج و دانا.

(۲) - مج: و در روایت آمده که. مک: و آمده است که.

(۳) - «و يقال ان محمد بن عبد اله قال لدعائه اما الكوفه و سوادها فشيعة على، و اما البصره فعثمانية تدین بالكف، و اما لجزیره فحرورية صادقه و اعراب كاعلاج و مسلمون فی اخلاق النصاری، و اما اهل الشام فلا يعرفون غیر معاویه و طاعة بنی امیه و عداوة راسخه و جهل متراکم، و اما مكه و المدینه فقد غلب علیهم ابو بكر و عمر، و لكن علیكم بخراسان فان هناك العدد الكثير و الجلد الظاهر و هناك صدور سلیمه و قلوب فارغه لم تنقسمها الاهواء و لم تتوزعها النحل و لم یقدح فیها فساد و هم جند لهم ابدان و اجسام و مناكب و كواهل و هامات و لحی و شوارب و اصوات هائله و لغات فخمه یخرج من اجواف منكره، و بعد فانی اتفائل الى المشرق

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۹۲

و دیگر از فضایل خراسان آنست که در همه روی زمین عرصه از آن وسیع تر نیست و عمارتی از آن بیشتر نی «۱»، و هیچ مملکت و ناحیت بطول و عرض خراسان نیست.

و روم را در عهد مامون خلیفه پیموده‌اند بثلاث خراسان برنیامده «۲».

و دیگر از مزیت و فضیلت خراسان آنست که بیشتر شهرهای او بصلح گشاده شده

والی مطلع سراج الدنيا و مصباح الخلق. فلما تمهّد له الامر اقامتهم مع خلفائهم علی اسكن ریح و احسن همه و اشدّ طاعه و اجمل سیره فی رعيه تترین بالحسن و لا تعرف القبیح» (احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم - ص ۲۹۴ - ۲۹۳ لیدن)

(۱) - مج: بیشتر نی. مک: بیشتر نه.

(۲) - مج: بر آمده. مک: بر نیامده.

احمد بن یحیی البلاذری مینویسد: «خراسان چهار بخش است:

بخش یکم: قهستان، طبان، هرات پوشنگ، بادغیس، طوس - که طابران نام دارد -.

بخش دوم: مرو شاهجان، سرخس، نسا، ابیورد، مرو رود، طالقان، آمل - که بر کرانه رود آمویه است.

بخش سوم: فاریاب، کوزکنان - جوزجانان - تخارستان علیا. خست. اندرابه.

بامیان، بغلان، بدخشان، ترمذ، چغانیان، تخارستان سفلی. سنجان - این بخش در غربی رودخانه آمویه واقع است.

بخش چهارم: ماوراء النهر، بخارا چاچ، سغد - یا سغد یا نه. نسف، سنم.

فرغانه سمرقند»

یاقوت گوید: (خراسان زمین پهناوری است و شهرهای عمده و بزرگ آن عبارتند از:

هرات، نیشابور، مرو، بلخ، طالقان، نساء، ابیورد، سرخس و غیره) قزوینی شافعی در توصیف خراسان گوید:

«خراسان سرزمینی است مشهور شهرستان شرقی آن ماوراء النهر و شهرستان غربی آن قهستان و شهرهای عمده آن: مرو، هرات، بلخ و نیشابور میباشد و خراسان یکی از بهترین، زیباترین آبادان، زرخیز و مردخیزترین سرزمینهایی است که خدا آفریده است مردم خراسان زیباترین، نیکوروی‌ترین خردمندترین و تهمتن و برومندترین مردم روی زمین میباشند. و بیش از همه جهانیان به علم و فرهنگ و دین‌داری آراسته‌اند» (فتوح البلدان).

بلاذری لیزیکی - معجم البلدان. یاقوت ج ۳ ص ۴۱۱ لیزیکی - آثار البلاد. زکریای قزوینی نسخه خطی کتابخانه ملی ملک - جغرافی حافظ ابرو).

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۹۳

نه بجنگ. و مردم او آزاده و با همت و مالک نفس خود باشند. نه چون اهل عراق و شام که همه آن بلاد بجنگ فتح شده [و اگر رای امیر المؤمنین عمر خطاب رضی اله عنه و مخالفت او با بعضی اصحاب دستگیری و پای مردی ایشان نکردی اهل آن دیار همه برده و بنده بودند] (۱). و مثل اشجار و اثمار و ریاحین و انهار خراسان در هیچ اقلیمی نشان نمیدهند. و در تمامی سال از انواع فواکه آنچه طلبند از میوه زمستانی و تابستانی درو (۲) پیدا میشود. و سکنه آن در حمیت (۳) و عقیده پاک و شرایط دین داری بر همه طوایف امم ترجیح دارند. (۴)

(۱) - عبارت: [و اگر رای امیر المؤمنین عمر خطاب رضی اله عنه ... برده و بنده بودند] از زیادات نسخه مع میباشد.

(۲) - مع: در وی پیدا. مک: درو پیدا.

(۳) - مع: و سکنه آن در حمیت و عقیده. مک: و سکنه او در حمیت دین و عقیده.

(۴) - این مطلب اقتباس و ترجمه‌ایست از عبارت ابن قتیبه که میگوید: «خراسان اهل الدعوة و انصار الدولة لما اتی اله بالاسلام کانوا فیه احسن الامم رغبه و اشد هم الیه مسارعه من اله علیهم اسلموا طوعا و دخلوا فیه افواجا و صلحوا عن بلادهم صلحا فحفف خراجهم و قلت نوائبهم و لم یجب علیهم سبی و لم یسفک فیما بینهم دم مع قدرتهم علی القتال و و کثرة العدد و شدة الباس فلما رای اله سبحانه سیره بنی امیه و ظلمهم و تعدیهم علی عتره نییه عم بعث الیهم جنود امنها جمعهم من اقطارها و الفهم من نواحیها فساروا نحوهم کقطع اللیل المظلم و ما یرتقب منهم عند خروج المهدي اکثر فهم اهل الدولة و الظفر و انصار الحق اذا ما ظهر». (احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم. شمس الدین ابی عبد اله محمد بن ابی بکر الشامی المقدس ص ۲۹۳ لیدن)

مسعودی در ستایش سرزمین خراسان و مردمش گوید:

«مردم خراسان دارای عقول بزرگ. تنهای نیرومند، اندیشه‌های لطیف، دل‌های پاک. همت‌های عالی. بلندپروازیهای عظیم میباشند. خراسانیان مردمی متفکر مدبر.

صاحب تعمق و صاحب آراء صحیح و دوراندیش و تیزهوش میباشند. کدامین سرزمین است که مردانی چون برمکیان، طاهریان، سامانیان، که در سیاست و تدبیر و خردمندی شهره جهان بوده‌اند در دامان خود پرورانیده است؟ کدام کشور نامداران و دانشورانی مانند: ابو علی بن سینا، ابو ریحان بیرونی ابو حنیفه نعمان بن ثابت. احمد بن حنبل مروزی و امثال اوشان بوجود آورده است؟ (فتوح البلدان. بلاذری - معجم البلدان. یاقوت ج/ ۳ ص ۴۱۱ لپیژیک - آثار البلاد. زکریای قزوینی. مروج الذهب - مسعودی - پاریس)

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۹۴

چمن دویم از روضه سیم در فضیلت هرات خصوصا

شیخ عبد الرحمن فامی چنین آورده است که [و هب منبه القرشی روایت میکند باسناد خود که حضرت خاتم الانبیاء محمد مصطفی علیه التحیه و الدعاء فرمود که:

بدرستی که حق تعالی را شهریست در خراسان که او را هرات گویند، میوهای آن شهر فراوان و جویها پر آب بخیر و برکت روان، و بر هر دری از درهای فرشته است تیغ برهنه در دست که بلا را از اهل آن دیار باز میدارد تا بروز قیامت، مردان ایشان مؤمنان اند و زنان ایشان مؤمنه. دعای برکت کرده است بر آن شهر ابراهیم و اسمعیل و اسحاق و خضر و الیاس عم و ذو القرنین آنرا بنا کرده تا اهل او را ثغری باشد. هر که از آن شهر در راه حق تعالی رحلت کند یا به نیت غزا بیرون آید همچنان باشد که هر روز حج پذیرفته میگذارد. و چون روز قیامت شود از شهیدان برانگیخته شود و مزاحمت کند با شهیدان بدر. و بحق آنکه تن من بفرمان اوست که

یک نماز در آن شهر بهتر از هزار نماز که در آن شهر نباشد.

و [۱] ابو العباس المعمری روایت کرده است باسناد خود تا حدیقه الیمان که حضرت خواجه کاینات علیه افضل الصلوات فرمود که بهتر خراسان هرات است.

میوه‌های او خوش و آب‌وهوای او بابرکت. و هفتاد پیغامبر بر وی دعای خیر و برکت [۲] کرده‌اند.

(۱) - تمام عبارت میان دو قلاب:

[و هب بن منبه القرشی روایت میکند باسناد خود که حضرت خاتم ... بهتر از هزار نماز که در آن شهر نباشد.

و] ابو العباس ...

از زیادات نسخه مج است و در مک ندارد.

مک: شیخ عبد الرحمن فامی چنین آورده است که ابو العباس المعمری روایت کرده است.

(۲) - مج: دعای خیر و برکت کرده‌اند.

مک: دعاء خیر کرده‌اند.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۹۵

و روایت کرده است ابو علی بن رزین متصل باسناد خود تا انس بن مالک رضی اله عنه که حضرت خاتم المرسلین علیه صلوة رب العالمین گفت [۱]: که بهترین خراسان هرات است و بدترین او سجستان.

[۲] [و مرویست از محمد بن عبد الله متصلا با عبد اله بن عباس رضی اله عنه که حضرت ختم رسالت صلی اله علیه و سلم فرمود که چون مرا با آسمانها بردند جبرئیل عم بقاع روی زمین را از مشرق تا بمغرب بمن مینمود بقعه دیدم در وی عمود از نور گفتم ای جبرئیل این چه بقعه‌ایست؟ گفت شهر هرات و آن نور موضع است بعضی از فرزندان ترا دفن خواهند کرد یعنی «مصرخ» [۳]. و روایت کرده‌اند از علی بن عاصم و او از عطا بن السایب و او از وهب بن منبه که او گفت: چنین خواندم در کتاب محکم که تغییر و تبدیل را در آن راه نیست که بزمین خراسان شهریست که او را هرات گویند روز محشر هفتاد هزار شهید از آن برانگیزانند که با شهدای بدر برابری کند که نه در راه خدا تیغ زده باشند و نه نیزه و تبر در روی کفار انداخته بیرون آیند از مقابر شهید و پاکان. و بدان ولایت رودخانه‌ایست که معرکه است - یعنی کارزارگاه - و در آن معرکه اهل آن شهر را واقعه افتد با قومی که ایشانرا خوارج گویند و هزار کس در آن معرکه کشته شوند و از آن خاک زود باشد که نوری ظاهر شود و بجانب آسمان مرتفع گردد که همه اهل ولایت آنرا بینند هرکه در آن معرکه دو رکعت نماز گذارد در قیامت با شهدای بدر برانگیخته شود.

و روایت است از ابو صالح که او گفت که با عبد اله بن عباسی رضی اله عنه بودم

(۱) - مج: که حضرت خاتم المرسلین علیه صلوة رب العالمین گفت.

مک: که حضرت ختم المرسلین علیه صلوة رب العالمین فرمود.

(۲) - عبارت: [و مرویست از محمد بن عبد اله متصلا با عبد اله ... و هرات در زیر بهشت است] از زیادات نسخه مج میباشد.

(۳) - حدیث مذکور این است:

«لما عرج بی الی السماء ارانی جبرئیل بقاع الارض شهرها و غربها فرایت بقعه عمود من نور فقلت یا جبرئیل ما هذه البقعه؟ فقال هذا البلد هرات و النور فی موضع یدفن فیه بعض اولادک»

رواه احمد بن عبد اله عن کلبی عن ابی عباس نقل از تاریخ‌نامه سیف بن محمد بن یعقوب الهروی. ص ۴۷.

و: «مصرخ» نام بقعه‌ایست در هرات که مدفن بعضی از اولیاء اله می‌باشد.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۹۶

که او مردی دید با جامه‌های سفر و علامات مسافران بر وی ظاهر ابن عباس از وی پرسید که از کجا می‌آئی؟ گفت: از خراسان، گفت از کدام شهر؟ گفت: از هرات گفت از کدام ولایت هرات؟ گفت از فوشنج، ابن عباس گفت از حضرت خواجه کاینات علیه التحیه و الصلوٰه شنیدم که گفت ابراهیم خلیل را غم دو مسجد بود یکی مسجد حرام و دیگر مسجد فوشنج هرات یعنی به «رباط پی» پس ابن عباس پرسید که آن درخت چگونه است؟ گفت بر حال خویش است، گفت پدر من عباس بن عبد المطلب حکایت کرد که من در سایه آن درخت بسیار قیلوله کرده‌ام.

«۱» و نیز روایت کرده‌اند از ابو علی رزین باسناد متصل بانس مالک رضی اله عنه که گفت چون خراسان فتح شد لشگرها آغاز گردن کشی کردند و بنزدیک عمر گرد آمدند که ما چنین کاری کردیم عمر رضی اله عنه گفت مرا با خراسان چکار کاشکی میان من و خراسان کوه‌های آهنین بودی و هزار سد چون سد یاجوج و ماجوج، علی ابن ابی طالب رضی اله عنه حاضر بود گفت مهلا یا عمر این سخن بگذار بتو نرسیده است که مهتر عالم صلی اله علیه و سلم فرموده است که بدرستی که حضرت حق تعالی را در خراسان شهریست که آنرا هرات خوانند برادر من ذوالقرنین او را بنا کرده است و اساس نهاده و در وی نماز گزارده. عرصه فراخ دارد و جویهای آب روان بر هردری از درهای او فرشته است تیغ برهنه در دست که بلا و رنج از اهل او دور میکند تا بروز قیامت.

و بدرستی که خدای تعالی را در خراسان شهریست که او را هرات گویند با هوای خوش و جویهای آب روان، و بر وی درود و تحیت گفت ذوالقرنین و الیاس و خضر هیچکس بر انشهر قادر نگردد. و هرگز فتح نشود مگر باشتی هرروز خدای تعالی بنظر رحمت بدان شهر نگرند و بیامرزند هرکرا خواهد و عفو کند از هر که خواهد.

و گفت هیچ میدانی ای عمر که میان هرات و فوشنج چند راه است گفت فرسنگها باشد گفت هفت فرسنگ است که میل کم و بیش نیست و این معنی حضرت مصطفی

(۱) - حدیث مبسوطی است در مناقب بلدان خراسان «اللالی» المصنوعه فی الاحادیث الموضوعه «جلال الدین السیوطی - ج را ص ۴۶۸-۴۶۶.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۹۷

صلی الله علیه و سلم با من گفته است. «۱»

دیگر نقل است از ابو علی رزین که گفت از پدر خود شنیده‌ام که چون آفتاب برآید اول موضعی که بر وی تابد شهر هرات است و آن باآسمان نزدیکتر است و شملب (کذا؟) در زیر عرش است و هرات در زیر بهشت [۲].

و خالد بن الهیاج روایت کند باسناد خود از ابو امامه که حضرت خواجه انبیاء علیه افضل «۳» التحیه و الدعاء بعایشه رضی الله عنها گفت که اگر «۴» روزی رحلت کنی و بسفر محتاج شوی بر تو باد که بخراسان روی و در خراسان بشهری که آنرا هرات گویند مقام کنی که آن بهتر خراسان «۵» است و او را قبه الاسلام خوانند «۶» و مردم ایشان رقیق القلب‌اند.

و امثال این احادیث و اخبار بسیار است اما حال راویان خدا داند «۷».

و نیز روایت است از ابو بکر عیاش شعبی که او گفت هرات را بنزدیک ابی بریده یاد کردند، گفت آن شاه خراسانست. و از ابن حیان و غیران و کلیبی «۸» روایت کند از ابو صالح که او گفت چنین شنیدم از اصحاب ابی بریده که هرچیزی را رفعت و بلندیت، و رفعت و بلندی خراسان هرات است. و روایت کرده‌اند از زهیر بن «۹»

(۱) - و ابو علی بن رزین از علی امیر المؤمنین گفت از رسول خدا شنیدم که: (ان لله بخراسان مدینه یقال لها هرات طیبه هواءها مترعه اثمارها صلی علیها اخی ذو القرنین و الیاس و الخضر لا یقدر علیها احد الا بالسلم ابدأ ینظر الیه تعالی الیها کل یوم نظره ینظر بها من یرید و یعفو عن یشاء).

(۲) - تا اینجا از زیادات نسخه مج است.

(۳) - مج: علیه التحیه. مک: علیه افضل التحیه.

(۴) - مج: بعایشه گفت اگر روزی رحلت.

مک: بعایشه رضی اله عنه گفت که روزی رحلت.

س: بیکی از زوجات مطهرات خود گفت اگر روزی رحلت.

(۵) - مج: مقام کنی آن بهتر است. مک: مقام کنی که آن بهتر خراسان است.

(۶) - مج: واو را قبه الاسلام خوانند. مک و س: ندارند.

(۷) - احادیث مذکوره علاوه بر ضعف اسناد غالباً با عباراتی سست، ناقص و مبهم ترجمه شده است؟

(۸) - مج: شاه خراسانست و ازاده‌ها و عراق و کلین روایت کند؟

مک: شاه خراسانست و از آن خیال و عراق و کلبی روایت کند؟

س: شاه خراسان است و از ابن حیان و غیر آن و کلیمی روایت کند.

(۹) - مج: مک: زهیر بن اسحق. س: ظهیر الدین اسحق.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۹۸

اسحق از شقیق بن سلمه «۱» که او گفت عبد اله بن فضله دو بار بغز و خراسان آمده بود است او چنین گفت: که در خراسان هیچ مقام و مستقری نیافتم مثل شاه. او را گفتند. شاه کدام است؟ عبد اله گفت: درین خراسان یعنی هرات. او را گفتند بهرات کس باشد که سخن دریابد؟ گفت: کس باشد که دریابد و چون هرات شهری نیست از جمله شهرها «۲»؟

و چنین گوید عبد الرزاق که نزدیکترین شهرهای خراسان «۳» بآسمان هرات است و از آن سبب هوای آن معتدل است و عفونت او کم. و میوه‌های او خوش و آبهای او گوارنده و درختان او بیخ‌آور و بالنده «۴». و روایت کرد ابو الحسن «۵» بن عیسی بن الحسین بن موسی بن خالد برمکی که او گفت از جد خود حسین بن موسی شنیدم که او گفت: به نزدیک امیر المؤمنین رفع کردند که اهل هرات عصیان آوردند و این در اوائل زمانی بود که خراسان بفضل بن یحیی برمکی تفویض شده بود بغایت اندوهگین گشت. فضل بن یحیی ابو ابراهیم اسمعیل غزوانرا فرمود که بهرات آمد و ما با او بودیم. منذر بن اسد که والی هرات بود پناه بحصار شمیران برد و با خواص خویش، بجنگ مشغول شدیم و او را از حصار بعنف بیرون آورده بکشتند. و فرمود تا بخراب کردن شمیران «۶» مشغول شدند در وی حوضی سنگین یافتند لوحی از سنگ بر وی افکنده بجهد و حیات بسیار آن لوح را دور کردند صندوقی یافتند آهنین قفلی بر وی نهاده گمان بردند که در آن صندوق جواهر گران‌بها خواهد بود. همچنان ناگشاده بنزدیک

(۱) - مج: مک: مد: سلمه. س: مسلمه.

(۲) - مج: گفت کس باشد و چون هرات شهری نیست.

مک: گفت کس باشد که دریابد و چون هرات شهری نیست از جمله شهرها.

س: گفت نباشد که دریابد و چون هرات شهری نیست از جمله شهرها

(۳) - مج: نزدیکترین شهرهای خراسان بآسمان هرات. مک: نزدیکترین شهرهای خراسان بآسمان هرات.

س: نزدیکتر شهرها بآسمان هرات.

(۴) - مج: مک: بیخ آور و بالنده. س: بیخ آور.

(۵) - مج: مک: ابو الحسن. س: ابو الحسین.

(۶) - مج: بخراب کردن شمیران مشغول. مک: بخراب کردن مشغول.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۹۹

اسمعیل غزوان بردند [او نیز نگشاد و مهر دیگر کرد و نزدیک فضل بن یحیی فرستاد] «۱» او نیز ناگشوده بحضرت امیر المؤمنین ارسال نمود. فرمود «۲» تا قفل باز کردند و پیش تخت آوردند آنجا لوحی یافتند آهنین بخط سریانی قدیم بر آنجا چیزی نوشته، جاثلیق و قسیس را فرمود که آن خط را ترجمه کنند. بعد از تأمل بسیار جاثلیق بر قسیس املا کرد: که چون سکندر بر شمیران رفت تا بتقدیر بنای «۳» شهر هرات گیرد چنانچه مادر او ملکه الحلیمه از «رومه» «۴» فرموده بود آن موضع او را خوش آمد حاضرانرا گفت شما میدانید که چهل درجه بآسمان نزدیک شده‌اید. گفتند این حال چگونه تواند بود. گفت: هرات نزدیکترین شهرهای خراسانست بآسمان بچهل درجه.

آنگاه جاثلیق بنالید و اظهار تأسف و تلهف نمود بر ویران شدن شمیران و بیتهای عربی از روی تأسف برخواند. پس گفت اعزّ الله «۵» امیر المومنین تا اینجا بیش نتوانم خواند.

دیگر حلقها و طلسمهاست که اینجا کرده‌اند جهت هلاک آنکس که قصد ویرانی این حصار کند و در ابطال آن کوشد. در حال امیر المؤمنین فرمود تا آن لوح را در صندوق نهاده سر بیستند و قفل بر نهاده پیش اسماعیل فرستاد تا در آن موضع نهد که بود و صورت حال باسمعیل نوشت در آخر این معنی را بخط خود توقیع فرمود که:

مجوی ویرانی این موضع را «۶» و در خرابی آن مکوش، و آنچه از وی عمارت پذیر است معمور گردان و باصلاح آور بعمارت تمام. تا بیتهای ما بدان معمور ماند و بزرگ داشتی باشد از ما کار بنده شایسته ذو القرنین را و شفقتی که او دانسته و داشته بر بندگان حق تعالی و رعیت.

و حالا شرف و مزیت این شهر که برهان او بر همه عالم روشن است آنست

(۱) - مج: غزوان بردند او نیز نگشاد و مهر دیگر کرد و نزدیک فضل بن یحیی فرستاد او نیز ناگشوده.

مک: غزوان بردند او نیز ناگشوده.

(۲) - مج: ارسال نمود تا قفل. مک: ارسال نمود فرمود تا قفل.

(۳) - مج: رفت تا بتقدیر بنای شهر. مک: رفت تا تقدیر شهر.

(۴) - از رومه: این کلمه در اصل «ارومه» نوشته شده که باحتمال قوی درست آن «از رومه» بوده.

(۵) - مج: اعز امیر المؤمنین. مک: اعز اله امیر المؤمنین.

(۶) - مج: موضع را در خرابی. مک: موضع را و در خرابی.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۱۰۰

که منبع علوم دینی و محل ظهور و استکشاف قوانین یقینیّه است. چنانکه از تمامی روی زمین طلاب «۱» علم و حقایق و صیاد فنون و فضایل روی بدین نقطه پاکیزه دارند.

و چندان هزارند ازین طایفه درین بلده طیبه که بمیامن صدقات و مبرات ارباب خیرات همه اسباب آماده دارند و شبانروزی بجد و اجتهاد تمام بر سر مطالعه و «۲» تکرارند و بمطلوب خود فایز گشته باطراف عالم میروند و نشر قواعد علم و قوانین دین اسلام

میکنند. اللهم «۳» اید ذواتهم و اید برکاتهم. «۴»

(۱)- مج: روی زمین علم و حقایق و قضا و فنون. مک: روی زمین طلاب علم و صیاد فنون.

(۲)- مج: بر سر مطالعه و تکرارند. مک: بر سر تکرارند.

(۳)- مج: میکنند. اید ذواتهم و اید برکاتهم. اید و اید هردو بصیغه مجهول.

مک: میکنند. اللهم اید ذواتهم و اید برکاتهم. هردو بصیغه امر.

(۴)- در سده نهم شهر هرات دار العلم بزرگ خراسان بلکه مرکز معارف و فرهنگ و ادبیات ایران بزرگ بوده و دانشمندان شعراء

و اهل عرفان و هنرمندان و دانشجویان در آن شهر مجتمع. مدارس دائر و کتابخانه‌ها مشحون از نفایس کتب بوده. و از مدارس

مشهوره آن عصر، مدرسه غیاثیه، خواجه کمال الدین. بدیعیه. خواجه اسمعیل حصاری.

صیحیه. نظامیه. و مدرسه و خانقاه و مسجد گوهرشاد بیگم را باید یاد کرد.

حافظ ابرو: در وصف هرات گوید:

اگر کسی پرسد ز تو از شهرها خوشتر کدام گر جواب راست خواهی داد او را گوهری

این جهان چون بحر دان در وی خراسان چون صدف در میان آنصدف شهر هری چون گوهری ظهیر ای هروی در وصف هرات

قصیده شیوائی دارد که مطلعش این است:

دو کلکم را هوای سرافرازی است دماغم را سر معنی نوازی است

بتوصیف گل و گلزار ایران سواد اعظم و چشم خراسان

هرات آئینه رخسار عالم گلی بر گوشه دستار عالم

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۱۰۱

روضه چهارم در ذکر قصبات و ولایات و توابع و مضافات این مدینه الاسلام پاکیزه صفات

اشاره

مشمتمل بر چهار چمن که حدود اربعه آنست

چمن اول در بیان بعضی خصایص هراترود و شاقلان و غیره «۱»

از ولایات آنچه بدین بلده طیبه جنت آئین قرب جوار بلکه اتصال دیار دارد ولایت:

«هراترود» و «اوبه» است که از صفوت میاه کوثر اشتباه و انواع فواکه که هریک از دیگری به است که صفت: و ماء مسکوب و

فاکهه کثیره لا مقطوعه و لا ممنوعه، دارد. و آن ولایتی است در غایت عذوبت آب. و رقت هواء. و فسحت ساحت. و نراحت فضاء.

و کثرت ضمایم و توابع. وسعت مزارع و مواضع و مراع و از بدایع منازل آن «۲» ولایت چشمه آب گرم است در دامن کوه که به

چشمه:

«کوبان» اشتهار یافته. آب آن «۳» در زمستان و تابستان حرارت تمام دارد. و چنانچه اگر کسی خواهد که در آن آب درآید بیکبار

غوص کردن متعذر است.

[اول پایها را در آب میباید نهاد و بتدریج آهسته آهسته فرو رفت] «۴» و در جنب همین جوی آبیست در عین عذوبت و سردی که

گوئی فحوای: هذا مغتسل بارد و شراب، در باب آن نازل شده و مردم بسیار از هرناحیت و دیار بدان چشمه آمد و شد میکنند و از بعضی امراض و اسقام و اوجاع و آلام خفت و صحت می‌یابند.

- (۱) - مج و س جمله: و غیره ندارند و از زیادات نسخه مک است.
 (۲) - مج: آن ولایت. مک: او ولایت.
 (۳) - مج: آب آن. مک: س: آب او.
 (۴) - عبارت: [اول پایها در آب میباید نهاد و بتدریج آهسته آهسته فرورفت] از زیادات نسخه مج است و در مک ندارد.
 روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۱۰۲

و سلطان شهید «۱» سلطان ابو سعید بر سر آن چشمه عمارتی ساخته بود مختصر «۲» اما حضرت اعلی این پادشاه دین‌پناه [را بدان سرمنزل توجه خاطریست که اکثر اوقات هر سال یکنوبت یا دو نوبت پرتو التفات و سایه چتر همایون صفات بدان بقعه می‌اندازند و از آب و هوای آن سرچشمه اثر صحت ذات ملکی صفات و استقامت مزاج عظیم البرکات ملاحظه میفرمایند و بیمن آن مقام مبارک تفاءول فرموده] «۳» بقعه عالی و عمارات متعالی با باغات «۴» و ریاحین و اشجار و بساتین ابداع نموده‌اند «۵» و بتأثیر توجه حضرتش یمن و برکت آن موضع اضعافا مضاعفه شده [و حالا بحکم: شرب العذب مزدحم، از اجتماع ز ایران و ازدحام مجاوران غلبه تمام و کثرت لا کلام، و لاف مضایحجسته مقام حاصل است. و اکثر مردم هرات در فصل خزان که وقت رسیدن فواکه‌تر «اوبه» است برسم گشت و تفرج بچشمه کوبان میروند و از آب و هوا و لطایف میوه‌ها آنجا محظوظ میگردند.

للمؤلف:

تا نگویم باغ جنت «اوبه» است ز آنکه از صد باغ جنت او به است
 نیست چون «اوبه» سمرقند ارز لطف بهترین میوه‌های او به است و دوشاب. و منقی طایفی آنجا که بگل می‌پرورند- و کمال تکلف است- و جوز پرمغز تنک‌پوست. و بادامهای دستمال او نقل مجلسهاست [«۶»].

- (۱) - مج: می‌یابند و سلطان ابو سعید. مک: می‌یابند و سلطان شهید سلطان ابو سعید.
 (۲) - مج: عمارتی ساخته بود مختصر اما حضرت. مک: عمارتی فرموده بود اما حضرت.
 (۳) - عبارت: [را بدان سرمنزل توجه خاطریست که اکثر اوقات ... ملاحظه میفرمایند و بیمن آن مقام مبارک تفاءل فرموده]. تماما از زیادات نسخه مج است و در مک ندارد.
 مک: پادشاه دین‌پناه بقعه عالی.
 (۴) - مج متعالی با باغات. مک: متعالی باغات.
 (۵) - مج: ابداع نموده. مک: ابداع نموده‌اند.
 (۶) - عبارت: [و حالا بحکم: شرب العذب مزدحم. از اجتماع ز ایران ... و بادامهای روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۱۰۳
 و در یک حد او «۱» کوهی است معدن سنگهای سفید بتکلف که قرینه مرمرست.

و از آن سنگ ازارهای «۲» سنگین میسازند و ستونها و کرسیها و الواح و صندوقهای مقابر می‌پردازند و منافع آن سنگ بسیارست. و عجایب آلات آن در هرات بیشمار. از جمله لوح و میلی متصل یکدیگر تراشیده در سر مرقد منور [پاک و مدفن عطرناک سرور اهل عرفان سالک مسالک شهود و ایقان «۳» مقرب حضرت باری] «۴» قطب الاولیاء خواجه ابو اسمعیل «۵» عبد اله انصاری قدس

الله «۶» سره است که در هیچ جا مثل آن نشان نمیدهند.

و اکثر میوه‌های هراترود بهرات می‌آید و در بیشتر سال می‌ماند. خصوصا سیب آنجا که برسیدن سیب دیگر می‌پاید. و در اطراف او «۷» چندین قری و مواضع و انهار و مزارع است «۸» که چون ریاض بهشت لطافت «۹» آب و هوایش تسنیم «۱۰» و نسیم اردی بهشت

دستمال او نقل مجلسهاست] تماما از زیادات نسخه مج می‌باشد. و در نسخه مک ندارد.

و «منقی»: مغز بادام که همه پوستهای آنرا گرفته باشند از کلمه: نقا. ینقی. تنقیه الطعام: نظفه و اختاره. و استخراج نقاوت‌های: خیاره و خلاصه. و «بادام دستمال» بادام نازک پوست که اکنون آنرا بادام کاغذی نامند. و کلمه: «اوبه» در مصراع اول نام بلوک مذکور و «اوبه» در مصراع دوم مرکب از (او)- ضمیر غائب. و (به)- بهتر.

و در مصراع سوم نیز نام بلوک مذکور و در مصراع چهارم مرکب از (او) ضمیر و (به) نام نوعی میوه. و «نقل» بفتح و ضم نون: آنچه که از شیرینی و پسته می‌گساران در پس نوشیدن باده خورند.

(۱)- مج: حد او. مک: حد آن.

(۲)- مج: ازارها. مک: ازرها.

ازارهای سنگین: هزاره عمارات که از ازار خرگاه. گرفته شده است.

(۳)- در اصل (و اتقان).

(۴)- عبارت: [پاک و مدفن عطرناک سرور اهل عرفان سالک مسالک شهود و ایقان مقرب حضرت باری]. تماما از زیادات نسخه مج است و در نسخه مک ندارد.

(۵)- مج: خواجه عبد اله. مک: خواجه ابو اسمعیل عبد الله.

(۶)- مج: قدس سره. مک: قدس اله سره.

(۷)- مج: اطراف او. مک: اطراف آن.

(۸)- مج: و انهارست. مک: و انهار و مزارعست.

(۹)- مج: لطایف. مک: لطافت.

(۱۰)- تسنیم: نام آبی است در بهشت.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۱۰۴

للسلمان رح «۱»:

بحر مسجورست «۲» آبش یا زلال سلسبیل عرصه چرخ است صحنش یا بهشت جاودان

سبزه‌زارش را ثمرهای زمرد برکنار کوهسارش را کمرهای مرصع بر «۳» میان

آب و باد اوست چون باد مسیح و آب خضر باد جان بخشش چو جان و آب دلجویش روان یکی از آن مواضع روضه متبرکه «چشت» «۴» است که از برکات مزارات مشایخ «۵» عالی درجات، مصعد دعوات مستمندان و کعبه حاجات نیازمندان است.

اگر بتمامی خصال آن اشتغال بنماید اطناب سخن باطناب «۶» میکشد.

بعد از هراترود کوه پایه «شاقلاق» «۷» ولایتی است در غایت سعت و نهایت فسحت. مداخل بسیار. و مرافق بیشمار یکی از قصبات او «کروخه» «۸» است شهرچه

(۱)- مج: للسلمان رح. مک: سلمان. و سلمان از افاضل سخندانان هرات در سده نهم معاصر مؤلف بوده و در این کتاب نام او را

گاهی «خواجه تاج سلمانی» و گاهی «سلمانی» یا «سلمانی» بسیار یاد کرده است و شاید مراد سلمان ساوجی باشد؟.

(۲) - مسجور: بسین بی نقطه و جیم و راء مهمله از. سجر البحر. فاض - دریای مالا مال.

(۳) - مج: بر میان. مک: در میان.

(۴) - روضه چشت: چشت بر وزن خشت نام دهکده‌ایست نزدیک بهرات خوش آب و هوا بزرگان سلسله چشتیه از آنجا بوده‌اند

مانند: خواجه ابو احمد ابدال. خواجه معین الدین و خواجه نجیب الدین شیخ المشایخ چشتی که سلسله درویشان چشتی باو منسوب میباشند. (نفحات الانس - جامی. فرهنگ آندراج. مطلع السعدین و مجمع البحرین - عبد الرزاق سمرقندی).

(۵) - مج: مزارات مشایخ عالی.

مک: مزارات عالی.

(۶) - اطناب نخست بفتح همزه جمع طنب: جبل یشد به سرداق البیت.

و اطناب دوّم بکسر همزه مصدر اطنب اطنابا الابل تبع بعضها بعضا. و اطنب فی الوصف او العدو: بالغ.

(۷) - مج: مک: شافلان ولایتی است. س: شافلان است ولایتی است.

(۸) - «کروخه» و «کروخ» بضم کاف و راء نام دهکده‌ایست نزدیک شهر هرات.

(جغرافی حافظ ابرو. فرهنگ آندراج).

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۱۰۵

بر سر سنگی در حد معموری و کمال آبادانی، بازاری «۱» بجمعیت تمام و دکانین بسیار.

و منافع لا کلام، معادن آهن و اسرب در آن ولایت است، بیشتر آهنی که در هرات بخرج میرود دخل آنجاست و در آن ناحیت نیز میوه‌های لطیف از: سیب و زردآلو و ناشپاتی و امرود «۲» و شفتالو بسیار حاصل میشود، و «۳» مزارع خوب، و مراتع مرغوب دارد. و در آن ولایت نیز چشمه آب گرم «۴» مشهور بچشمه سفیدکوه آب آن در غایت منفعت است منزلی بس خرم و خوش با هوای روح‌پرور و فضای دلکش. «۵»

و از بدایع آثار معمار همت رفیع مقدار حضرت سلطانی عماره دلپذیر که رشک خورنق و سدیر است در آن سرچشمه اتمام یافته و خلائق بسیار از نواحی بلاد و دیار بعضی بتفرج ریاض و حیاض و بعضی بجهت ازاله علل و امراض بدانجا می‌آیند خاصه در خلال فصل بهار که بحد وفور «۶» آن دیار از سبزه و ریاحین غیرت بساتین بهشت برین میگردد.

(۱) - مج: س: بازاری بجمعیت. مک: بازار بجمعیت.

(۲) - مج: زردآلو و ناشپاتی و شفتالو.

مک: زردآلو و ناشپاتی و امرود و شفتالو. س: زردآلو و امرود و شفتالو.

(ناشپاتی): بسکون شین معجمه و پای فارسی بالف کشیده و کسر تای فوقانی - فارسی است - نام میوه‌ایست همانند امرود در زردی. فرهنگ آندراج.

(۳) - مج: میشود و مزارع. مک: میشود مزارع.

(۴) - مج: مک: آب گرم مشهور بچشمه. س: آب گرم است بچشمه.

(۵) - ولایت «شافلان» و «ازاب»: شافلان. و ازاب در دامن کوه «یحیی آباد» بر جانب شرقی و جنوبی هراتست و از طرف دیگر متصل بغور میشود، و باغستان بسیار دارد و بتخصیص درخت سیب و جوز و از همه نوع میوه. و هوای آن سردسیر است، و در یحیی آباد غله بسیار میشود و «شافلان» سی چهل مزرعه دارد، «ازاب» هفت هشت دیه دارد، «پوران» چند دیه و چند مزرعه و «کروخه» مزارع

بسیار دارد. (جغرافی حافظ ابرو ورق ۱۷۰)

(۶) - مج: مک: فصل بهار که بحدّ وفور.

س: فصل بهار که نجد و غور و (نجد) مرتفع و (غور): گودال - دره و ماهور

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۱۰۶

لغریب شیرازی رح «۱»:

از سبزه در هر گوشه تخت زمرد ساخته‌وز لاله در هرجانبی فرش عقیق انداخته.

(۱) - مج: لغریب شیرازی رح.

مک: دلفریب شیرازی.

س: شیرازی.

مد: ندارد.

(غریب) یا (دلفریب) شیرازی کیست؟

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۱۰۷

چمن دوم در ذکر ولایت اسفزار و بیان بعضی خصائص آن دیار «۱»

دیگر از لطایف قصبات و بدایع ولایات خطّه اسفزار است که مولد و منشأ مؤلف است. اگر تمامی خصائص او را گاهی تحریر نماید بعضی مطالعان که ندیده باشند تصور کنند که چون مسقط راس و مقام استیناس مصنف است در اوصاف آن مبالغه مینماید که:

لامیر خسرو دهلوی «۲»:

ویرانه من اگرچه زشت است چون خوی گرفته‌ام بهشت است اما از بیان بعضی چاره نیست. از قدیم الایام شهرت تمام دارد که آنرا باغچه هرات گویند هرچند حالا بسبب حوادث و فترات روزگار در نهایت «۳» ویرانی و پریشانی است. از آثار باقیه قدیمه آن «۴» معلوم میشود که بس جای معتبر و خطه عظیم نامور بوده. از آنجمله در یکطرف سواد او قلعه‌ایست که مشهور است: بحصار مظفر کوه

(۱) - اصطخری مینویسد: «و باسفزار. ادرسکر. کواران. کرشک و کواشان. و اسفزار اسم للکوره لا اسم مدینه و مدنها هذه الاربعه التي ذكرناها» (المسالک و الممالک - اصطخری لیدن. ص ۲۶۴). حمد الله مستوفی وضع اسفزار را در زمان خودش (۷۳۰ ه) نوشته گوید: «اسفزار: شهری وسط است و چند پاره دیه و توابع دارد و باغستان بسیار و میوه و انگور و انار فراوان باشد. و اهل آنجا شافعی مذهب‌اند». نزهة القلوب - ص ۱۵۲ لیدن.

(۲) - مج: مینماید که، لامیر خسرو.

مک: مینماید: لامیر خسرو: س: مینماید، امیر خسرو.

(۳) - مج: روزگار در ویرانی.

مک: س: روزگار در نهایت ویرانی.

(۴) - مج: قدیمه معلوم. مک: س: قدیمه آن معلوم.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۱۰۸

از خشت و گل ساخته‌اند بر سر «۱» پاره کوه از سنگ خارا در غایت عظمت «۲» و رفعت.

دور آن قریب بیک فرسنگ. یک در آن در پای کوه بر کنار رود اسفزار و ارگ آن بر قله کوه در غایت بلندی و در درون آن مسجد جامع و بازار و حمام و عمارات عالی و سراهای بتکلف بگچ و ساروج اندوده بوده، و پهنای سر دیوار او چنان بوده که هفت سوار در پهلوی یکدیگر میرفته‌اند. و در وسط قلعه چشمه آب عذب بوده که از در قلعه بیرون می‌آمده و در رود میریخته که حالا انباشته و ناپیدا گشته. و در ارگ او حوضهای عظیم بخش پخته و آهک ساخته بوده‌اند که بآب باران پر میشد و از هیچ طرف این قلعه سوار پپای دیوار نمی‌تواند آمد غیر از دری که بر کنار رودست و از دو طرف بعضی مواضع چنانست که پیاده پپای فصیل نمیتواند آمد و از دو طرف دیگر او مرغ را مجال طیران نیست. و از دری قلعه تا ارگ یک میل بلکه بیشتر باشد که سوار از درون قلعه تا نیمه راه او می‌تواند رفت، و سر دیوار قلعه را چنان ساخته‌اند که بر اکثر دور آن سواران دوران و سیران میکرده‌اند. و از مواضعی که جهت آن قلعه خشت و گل می‌برده‌اند تا پپای قلعه یک فرسخ نزدیک خواهد بود. و چنین گویند که آنرا الپ غازی بنا کرده است. و از بسیاری مردم آن ولایت مسموع شده که از شکاف دیواری در آن قلعه کاغذی یافته بودند که مزد عمارت آن قلعه را بر اهل بغداد توجیه کرده بودند.

شعر «۳»:

چه قلعه‌ایست که هرروز بامداد پگاه‌درآید از کمرش پای آفتاب بسنگ
باحتیاط رود از حواشی کمرش غزاله «۴» فلک تیزپای همچون زنگ «۵»

(۱) - مج: ساخته‌اند بر سر پاره کوه. مک: ساخته بر سر پاره کوه. س: ساخته بر سر کوه.

(۲) - مج. س: در غایت عظمت و رفعت. مک: در غایت رفعت.

(۳) - مج. س. توجیه کرده بودند. شعر.

مک: کلمه. شعر ندارد.

(۴) - (غزاله فلک): کنایه از آفتاب جهانتاب. فرهنگ آندراج.

(۵) - زنگ: بگاف پارسی بر وزن رنگ چرکی که بر روی آهن و مس و مانند آنها نشیند. فرهنگ آندراج.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۱۰۹

[و از غرایب حالات آنست که بعضی حکام جهت نشاط شکار مردم آنولایت را میفرمایند تا آن کوه را که این قلعه بر کناره اوست میرانند و وحوش و سباع آن کوه درین قلعه درمی‌آیند و راه بیرون رفتن بریشان متعسر میگردد. بعد از آنکه چابک‌سواران و قاپوچیان «۱» در میان قلعه بنشاط تمام شکار می‌افکنند و صید می‌اندازند و تفرج عجیب واقع میشود] «۲».

و هنوز دیوارهای این حصار در حد محکمی و استواری است. اما چون آب چشمه آن بحکم کریمه: *إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيَكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ*. معدوم گشته در وی آبادانی نمانده.

دیگر از قلعه‌های آن ولایت که مشهورست و رسوم و اطلال آن باقی مانده حصار شارستانست که در محاذی قلعه مظفرکوه بوده در میان صحرا چنانکه هردو فاصله میان این دو قلعه رود اسفزار است و آن مأمنی بوده در کمال نراحت فضا و لطافت آب و هوا از همه اطراف او مرغزارهای خرم که رشک سبزه‌زار افلاک و غیرت‌فرای ریاض بهشت تابناکست هوایش صحیح و نسیمش سقیم؟ و زلال کوثر مثالش طیره‌گر عین تسنیم، و کرسی این قلعه سنگی است مدور و استوار که دور قلعه بر بالای آنست و میان قلعه زمین نرم چنانکه هر جا یک گز زمین را «۳» میکنند آب بیرون می‌آید و از بیرون قلعه تا آنجا که مدّ بصر است همه سبز و اولنگ «۴» است و

همه جا یک گز بآب میرسد و بسبب این دو مانع یکی سنگ و دیگری آب نقب بردن بدان قلعه ممتنع است و پیش مردم آنجا چنان شهرت «۵» دارد که آن قلعه از بناهای بلقیس بوده و بعضی آنرا شهرستان بلقیس میگویند. و مشهورست که آن موضع مهب نسیم صباست

(۱) - قاپوچیان: قاپوچی دالاندار - دربان. فرهنگ آندراج. فرهنگ و صاف.

(۲) - عبارت: [و از غرایب حالات آنست که بعضی حکام ... و تفرج عجیب واقع می شود].

از زیادات نسخه مک است. و در نسخهای مج. س. مد. ندارد.

(۳) - مج: زمین را میکنند. مک. مد: زمین میکنند.

(۴) - اولنگ: بضم واو مجهول و فتح لام و سکون نون و گاف - پارسی است - بمعنی سبزه زار و مرغزار. فرهنگ آندراج. فرهنگ جهانگیری.

(۵) - مج: مردم آنجا شهرت دارد. مک: مردم آنجا چنان دارد. مد: مردم آنجا چنان شهرت دارد.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۱۱۰

و چندین از مریضان مزمن «۱» و مدقوقان «۲» از آن هوا اثر روح و راحت بلکه علامت «۳» صحت و سلامت یافته اند. لانوری رح «۴»:

فضای او بمثل چون سپهر مینا رنگ هوای او بصفه چون نسیم جان پرور

صبا سرشته بخاکش طراوه طوبی هوا نهفته در آتش حلاوه شکر و از بدایع امور آنکه محمود امیر خواجگی نام از اصیل زادهای آنولایت که آبا و اجداد او را با اهل این قلعه نسبتی می بوده مرد ابدالوش بود و جغدوار در ویرانهای این حصار ساکن شده کلاغی را تربیت مینمود و تعلیم میفرمود چنانچه بکرات دیده ام که کلاغ را بمسجد جامع «۵» می آورد و در مقصوره او را بر جقه «۶» می نشاند.

و در وقت نماز بانگ میکرد و مردم متاذی میشدند. القصه بمیامن تعلیم این «۷» کلاغ چنان شد که کلنگ را صید میکرد. و شنودم «۸» که آهو را نیز گرفت. «۹»

(۱) - مج: مریضان و مدقوقان. مک: مریضان مزمن و مدقوقان. مد: مریضان مزمن متیقن.

(۲) - مدقوقان: جمع فارسی کلمه عربی: مدقوق: کسیکه به تب دق گرفتار باشد.

و بعد از کلمه (مدقوقان) در نسخه مک کلمه: (مستعین) را اضافه دارد و گویا اصل این کلمه (مستعین) بوده که بدست نساخ باین صورت تحریف شده و در نسخه مد: متیقن.

(۳) - مج: بلکه علامت صحت. مک. مد. س: بلکه صحت.

(۴) - مج: لانوری رح. مک: لانوری. مد: ندارد.

(۵) - مج: دیده ام که کلاغ را بمسجد جامع می آورد. مک: دیده که کلاغ بمسجد می آورد.

مد: دیده ایم که کلاغ بمسجد جامع می آورد.

(۶) - جقه: و جیغه بغین کلاه مرصع که پادشاهان بر سر نهند «مجازا کلاه درویشان.

(۷) - مج: این. مک: آن.

(۸) - مج: شنودم. مک: شنیدم.

(۹) - میج: نیز گرفت. مک: نیز صید میکرده.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۱۱۱
مثنوی مولوی نور الله (کذا) «۱»:

ای بسا کوردل که از تعلیم گشت قاضی القضاء هفت اقلیم
نیم خورد سگان صید سکا بهر تعلیم علم گشت حلال

سگ چو از علم راست رسته شود آدمی شاید از فرشته شود و در نظر همیون [پادشاه مبرور بابر سلطان نور الله مرقدہ بمشاعل الغفران
این کلاغ بر کلنگ انداخت و کلنگ را گرفته منظور نظر آن شاهباز بلند پرواز فضای سلطنت گشت] «۲» پادشاه گفت که «۳» چه
مدعا داری؟ گفت:

شهرستان خود را برسم هودبری «۴» میخوام پادشاه را تصور آنکه شهرستان او قریه یا مزرعه گرامندیست بمدعاء او حکم فرمود و
حال آنکه این شهرستان او صحن درون قلعه بوده که دو سه جریب از آن مزروع میشد.

(۱) - میج: مثنوی. مک: لمثنوی مولوی نور الله (کذا). مد: ندارد.

(۲) - عبارت: [پادشاه. مبرور بابر سلطان نور الله مرقدہ بمشاعل الغفران ... فضای سلطنت گشت] تماما از زیادات نسخه مک است و
در نسخه میج ندارد.

(۳) - میج: پادشاه گفت چه.

مک: پادشاه فرمود که چه.

(۴) - میج برسم هودبری. مک: بهودبری.

(هودبری): این کلمه درین کتاب مکرر آمده حافظ ابرو در زبده التواریخ و دیگر آثار خود. و عبد الرزاق سمرقندی نیز آنرا بکار
برده‌اند. چنانکه عبد الرزاق در ذکر احوال امیر صاحب قران گوید: «و تمامی سیور غالات را در دیوان هر سال حکم مجدد طلیدی
مگر آنکه بقید هودبری مقید بودی» (مطلع السعدین و مجمع البحرین - ج ۱ / اول - نسخه مخطوطه کتابخانه ملی ملک) گویا از
اصطلاحات دیوانی و معمولی آن عصر بوده - در فرهنگها دیده نشد. اما از سیاق عبارت و قرائن حالیه موارد استعمال این کلمه
معلوم میشود بمعنی اقطاعی است یعنی منافع ملکی را بکسی بخشودن. و گویا از کلمه: (هوده) پارسی که اکنون فقط با پیشوند نفی
(- بی هوده: بی فایده) مستعمل است گرفته شده یعنی فائده بری، و در مجموعه مکاتیب خواجه عبد الله مروارید که از وزراء و
نویسندگان نامدار خراسان در سده نهم بوده (نشانی) - فرمانی - از سلطان حسین میرزا بایقرا مذکور است. این

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۱۱۲

«۱» [و دیگر از آن قلعه‌های آنولایت که مشهورست و ذکر آن در کتاب ظفرنامه «۲» مسطور حصار بدرآبادست که شیخ علی
خططای باستظهار آن حصار در زمان حضرت امیر بزرگ اظهار عصیان و طغیان نمود و حضرت امیر بنفس خود متوجه فتح آن شده
بعد از شش شبانه‌روز که جنگ کردند گشاده شد شش هزار و کسری از مردم آن قلعه بقتل آمدند.

و دیگر قلعه فرمان مکان «۳» بوده که عمارت بسطون مسعود غزنوی منسوبست آن نیز از عجایب قلاع و غرایب بقاع بوده و اکثر آثار آن
ظاهرست و تابان بهار را از اعیان حضرت امیر بزرگ درین قلعه تیر زدند و مقتول گشت و سبب طغیان شیخ علی خططای آن بود
که او را بدان فعل متهم داشتند.

و فی الواقع در هردیار که مثل این قلاع یکی باشد بر عظم آن مکان و دیار بزبان شرفات عالیمقدار گواهی میدهد].

نشان مورخ بتاریخ ۲۵ جمادی الاول سنه ۸۹۶ و بنام استاد قل محمد میچکی - که از نوازندگان و موسیقی‌دانان نامدار هرات بوده - است و در آن کلمه «هودبری» آمده، و از سیاق عبارت و مندرجات آن تفسیر کلمه معلوم می‌گردد که بمعنی «سیورغال» و اقطاعی است. در آن (نشان) استاد قل محمد استدعا نموده که: «موضع چهارباغ را از ولایت شبرغان که مولد و موطن اصلی اوست بدو ارزانی داشته مثال نافذ گردد که اعمال و متصدیان بعثت مال و متوجهات و مؤنات دیوانی تعرض نرسانند و ایجابا لمسنوله حکم جهانمطاع عَزَّ صدور یافت که موضع مذکور را سیورغال و هذبری مشارالیه دانسته مال و اخراجات نطلبند و از کل تکالیف دیوانی معاف و مسلم ... و مرفوع القلم دانسته بهیچ وجه من الوجوه حواله و مطالبتی ننمایند.»

(نسخه مخطوطه مکاتیب خواجه عبد اله مروارید - که در سال ۹۸۵ در هرات نوشته شده متعلق بکتابخانه ملی ملک.)

(۱) - عبارت:

[و دیگر از آن قلعه‌های آنولایت که مشهور است و ذکر آن ... شرفات عالی مقدار گواهی میدهد] تماما از زیادات نسخه مج است و در نسخه‌های مک. س و مد ندارد.

(۲) - ظفرنامه: در تاریخ حوادث ایام تیمور از شرف الدین علی یزدی که در سال ۸۲۸ آنرا باتمام رسانیده.

(۳) - قلعه فرمکان: در اصل (فرامکان) نوشته است اما اندکی پس از این نام این قلعه را در جای دیگر (فرمکان) نوشته است ضبط درست این کلمه در هیچیک از منابع دیده نشد.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۱۱۳

دیگر قلاع و آثار بسیارست که لسان بیان از ذکر تفصیل او اعراض مینماید.

و رود نور غافان. و رود ادراسکن «۱» بهم آمیخته در سه «۲» حد اسفزار محیط است و عذوبت آب و لطافت مشارب و مواضع نزه و مزارع عجایب و رقت هوا و فسحت فضا و رغایب اشجار و غرایب قنوات و انهار آن دیار از باغ ارم آیتی و از روضه رضوان کنایتیست چنانکه پوربهای جامی «۳» در باب آب و هوای آنجا تضمین کرده است «۴»:

هوای خطه سبزار و آب رود ادرسکن غنیمت دان که در جنت مگر یابی چنین جا را «۵» و در زمان سلطان شهید «۶» سلطان ابو سعید بواسطه فترات و انقلاب که واقع بود مردم هرات متفرق شدند مولانا شرف الدین عبد القهار که از فحول فضلائی روزگار بود و تخلص او بشریف مشهور تشریف حضور بدان ولایت آوردند «۷» چون مرا شرف مصافحه و ملاقاتش دست داد در وصف حال و لطافت ظلال و زلال آنجا این مصرع بدیهه انشا کرد. ع:

دارد نشانی از بهشت آب و هوای اسفزار.

(۱) - مج: نور غافان و رود ادرسکن. مک: نورغاپان و رود ادرسکن.

س: ثورغایان و رود ادرسکن.

(۲) - مج: درسه. مک: برسه.

(۳) - مج: پوربهای. مک. س: پوربهای جامی.

(۴) - مج: کرده است. مک: کرده. س: کرده است نظم.

(۵) - پوربهای جامی: از سخنوران خراسان است در سده هفتم می‌زیسته. نیاکانش از قضات جام بوده‌اند. خودش در هرات توطن داشته و شاگرد رکن الدین قبائی بوده.

با همام تبریزی. مصلح الدین سعدی. علامه قطب الدین شیرازی معاصر بوده است.

و نخست مدّاح خواجه وجیه الدین زنگی بود. و بعد مدّاح طاهر فریومدی گردید. و عاقبت بخدمت صاحب دیوان پیوست. (تذکره

دولتشاه سمرقندی ص ۱۸۵-۱۸۱ لیدن. آتشکده آذر. هفت اقلیم امین احمد رازی).

(۶)- مج: سلطان شهید سلطان ابو سعید. مک: سلطان ابو سعید.

(۷)- مج: بدان ولایت آوردند. مک. مد. س: بآن ولایت آورد.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۱۱۴

این مصرع دیگر «۱» مرا اتفاق افتاد مطابقه مقتضی حال را که.

ع: که اکنون ز یمن قدمت دارد بجنت افتخار.

و امیر جلال الدین «۲» فرخ زاد طبسی- که ارشد احفاد عظام امیر نور الدین جلال الاسلام است که از اعیان دولت حضرت امیر بزرگ تیمور گورگان «۳» بوده- در خلال همین سال که بتحریر این اوراق مؤلف را اشتغال می بود بطریق عبور بدان ولایت رسیده بود، و در ظلال اشجار او آسوده «۴» و از زلال آن انهار او تجرع نموده و ریاض و حیاض او را دیده «۵» و از اطراف نزه و اصناف فواکه او مستفیض گشته، این رباعی بنظم آورده بود و پیش من فرستاد.

رباعیه:

سبزار ز روضه یاد گاری بودست «۶» سبزار مخوان که سبزه زاری بوده است

صحراش که رشک مرغزار ارم است در فصل خزان تازه بهاری بوده است من نیز این دو بیت بهمان قافیه و ردیف آن رباعی ساختم. رباعیه:

سبزار که خرم چو بهاری بودست از ره گذری شاه سواری بوده است

هر لاله و سبزه که آنجا بینی روی بتی و خطنگاری بوده است

(۱)- مج: این مصرع دیگر. مک: این مصرع مرا.

(۲)- مج: جلال الدین فرخ. مک: جلال فرخ.

(۳)- مج: امیر بزرگ بوده. مک. س: امیر بزرگ تیمور گورگان بوده.

(۴)- مج: او آسوده مک: اشجار او و از زلال.

(۵)- مج. س: تجرع نموده و ریاض و حیاض او را دیده و از. مک: تجرع نموده و از.

(۶)- سبزار: اسفزار را گاهی سبزار و گاهی سبزوار نیز می گفته اند: امین احمد رازی گوید:

«اسفزار: الحال بسبزار اشتها دارد و در زمان سابق قلعه در آن ناحیه بوده موسوم بحصار مظفرکوه» (هفت اقلیم امین احمد رازی نسخه کتابخانه ملی ملک).

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۱۱۵

و مرا بر خاطر است که در بازار قصبه او میگفتند که هزار و دویست دکانست «۱» بعد آنچه در محلات و بلوکات آن بوده. «۲» [و قلعه میان قصبه او نیز حصار حصین و قلعه متین است، و در مسجد جامع قصبه در اندرون قلعه است، و دایم این حصار معمور می بود تا وقتی که خلیل هندو که از مردان سپاه بابر سلطان بود بجانب قندهار و سجستان رفت و بعد از فوت سلطان مذکور بعضی از سلاطین اظهار بغی و عصیان کرده و هر چند وقت بدان ولایت تاخت میکرد، چنانکه نه نوبت غارت و تاخت او و اولاد و اتباع بدانجا رسیده و بعضی متجنده او در آن قلعه متحصن میشدند و اهالی آن ولایت را تکلیفات و تعرضات میرساندند و تمامی ویرانی آن ولایت بسبب ظلم و طغیان آنجماعت شد، تا یکنوبت که قلعه خالی شد مردم ولایت آفاق (کذا؟) او را ویران ساختند و تا غایت همچنان ویرانست. اما مسجد جامع بمساعی معمار خیرات حضرت مقرب الحضرت السلطانی تجدید عمارت یافته. و دیگر بعضی

خیرات و عمارات حضرتش علی حده بیان وافی خواهد یافت.]

و یکی از مستغربات آن ولایت ساحت «۳» بلوک زاول است، که عرصه او سه فرسخ باشد، هشتاد کاریز جاری حالا «۴» در آن بلوک هست، که هیچکدام یک آسیاوار آب کم ندارد. و بعضی قنوات چنانست که از بسیاری آب در وی کار نمیتوان کرد. چنانچه اگر جای بند شود آب «۵» از سر چاههای کاریز بیرون می‌آید، و عجب آنکه هیچ یک از این قنوات ضرر و نقصان بآب و اسباب دیگر نمیرساند، و در سر آب هر قناتی قریه ایست معموره و قلعه محروسه که حالا- بعضی از آن قلاع- ویران و بعضی آبادانست.

(۱)- مج: دکانست. مک: دکان بوده.

س: در بازار قصبه او هزار و دویست دکان بوده.

(۲)- عبارت:

[و قلعه میان قصبه او نیز حصار حصین و قلعه ... و عمارات حضرتش علی حده بیان وافی خواهد یافت] تماما از زیادات نسخه مج است و در مک و س ندارد.

(۳)- مج: ولایت ساحت بلوک.

مک. س: ولایت بلوک.

(۴)- مج: جاری در آن بلوک. مک. س: جاری حالا در آن بلوک.

(۵)- مج. س: شود آب از سر. مک: شود از سر

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۱۱۶

و چنین گویند که «۱» ظاهر «۲» آب شناس که در «۳» معرفت آب زیر زمین در روی زمین نظیر نداشته- چنانکه نقل است که در صحرائی که کس را توقع آب نبودی ظرفی را که تنگ میگویند پر آب کرده در آن صحرا پنهان کرده بوده‌اند «۴» و او را بدان صحرا آورده گفته‌اند که تفحص و تعمق فرمای که در این صحرا هیچ آب هست که چاهی فرو توان برد. طاهر بر سر پشته بالا رفته و بعد از تفحص کامل و تأمل بسزا گفته که در همه این صحرا یک تنگ آبست- این طاهر «۵» روزی بسرحد آن بلوک رسیده گفته که قوایم اسب من تا زانو در میان آب میرود. و چون نزدیک بوسط آن عرصه آمده گفته اسب من در دریا آشنا «۶» میکند. و از لطایف میوه‌های آن ولایت ناشپاتی زمستانی است «۷» که در هیچ جا بلطافت آن نشان نمیدهند که او را «۸» خسروانی میگویند و تا فصل بهار آنرا نگاه میدارند. و دیگر از غرایب ثمار عنابی است که مثل انگور بیدانه استخوان ندارد و در تمام ولایت از این عناب «۹» همین یک درخت است که از آثار برزین حکیم «۱۰» است و آن قریه برزین

(۱)- مج: گویند ظاهر. س. مک: گویند که طاهر.

(۲)- مج: ظاهر بظاء نقطه‌دار و مک: بظاء مهمله.

(۳)- مج: که در معرفت. مک: که معرفت.

(۴)- مج: بوده‌اند. مک. بودند.

(۵)- در نسخه مج در اینجا طاهر بظاء مهمله نوشته شده است.

(۶)- مج: اسب من در دریا آشنا.

مک: اسب من آشنا.

س: شنا. و (آشنا) - شنا. فرهنگ آندراج.

(۷) - مج: ولایت ناشپاتی زمستانی است که در هیچ جا بلطافت.

مک: ولایت امرود است که در هیچ بلطافت.

(۸) - مج: نمیدهد که او را. مک: نمیدهند و آنرا.

(۹) - مج: ولایت ازین عناب همین. مک: ولایت همین.

(۱۰) - برزین حکیم: برزین وزن پروین نام یکی از موبدان دین زردشتی است که آتشکده ساخت و او را «آذربرزین» نام نهاد. ابو الفرج رونی گوید:

گرد لاله ز فروغ لاله گوئی آتشکده برزین است و در برهان گوید: «آتشکده برزین» آتشکده ششم است که موبد بزرگ برزین ساخت.

زراتشت بهرام گوید:

بد آن پیر را نام برزین کروس بیامد بهنگام بانگ خروس (فرهنگ برهان قاطع. جهانگیری. آندراج)

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۱۱۷

آباد نام دارد. و انگور صاحبی آنجا بحد نازک و لطیف میشود که شخصی انگور میخورد یک دانه از دست او بر زمین افتاد بچند پاره شده [و این سخن از مردم معتمد شنیده‌ام] «۱».

و در چند موضع از بلوکات او نماز جمعه باقامت میرسد مثل: «عقبل» و «حیزان» و «فرمکان» «۲» و در قصبه و توابع چند مسجد جامع بزرگست، «۳» [و در مسجد جامع فرمکان منبری بود بسیار پرکار و بتکالف چنانچه از منبر جامع هرات بزرگ‌تر بود قومی از بلوگان او را بجای هیمه بسوختند]، و از حکما منقول است که بهترین آبها آنست که «۴» از جانب مغرب بمشرق روانست، که نسیم صبا که از طرف مشرق میدمد و پرتو آفتاب نیز در وی نفوذ و تصرف «۵» میکند و آنرا آب و تاب دیگر میدهد، و تمامی مجاری و مشارب و انهار قصبه اسفزار چه از رود و قنوات این صفت دارد و سوی بلوکات «۶».

و بنای آن قصبه از بنای هرات سابق بوده «۷»، چنانچه میگویند از بنای آن سه هزار سالست «۸». [و اگر شرح تمامی اوصاف و خصایص آن قیام نماید علی حده کتابی می‌باید.

بلکه از حوادث و نوایب و نوادر و عجایب آنچه من در اوقات حیات خود دیده و شنیده‌ام کتابها می‌توان پرداخت. این مقدار اطناب را که ارتکاب نمود غرض آنست که چون ولایت بدین سعت و صفت و ناحیتی بدین منفعت و خاصیت باشد و حالا کمال

(۱) - عبارت: [و این سخن از مردم معتمد شنیده‌ام] از زیادات نسخه مج است و در مک ندارد.

(۲) - س: «عقبل». «حیزان». «فرمکان». مج. مک. مد: «عقبل». «حیزان» و «فرمکان». ضبط درست این سه نام در هیچکدام از مصادر دیده نشد.

(۳) - عبارت: [و در مسجد جامع فرمکان منبری ... بجای هیمه بسوختند] از زیادات نسخه مج است و در مک و س ندارد.

(۴) - مج: آنست که از جانب مغرب بمشرق. مک: آنست از جانب بمشرق.

(۵) - مج: نفوذ و تصرف میکند. مک: نفوذ میکند.

(۶) - مک: و سوی بلوکات. مج. س. مد: ندارد. روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات ج ۱ ص ۱۱۷ چمن دوم در ذکر ولایت اسفزار

و بیان بعضی خصائص آن دیار ص: ۱۰۷

(۷) - مج: سابق چنانچه.

مک: سابق بوده چنانچه.

(۸) - عبارت:

[و اگر شرح تمامی اوصاف و خصائص آن قیام ... و من اله العنایه و التوفیق] تماما از زیادات نسخه مج می باشد و در نسخه مک و س ندارد.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۱۱۸

اختلال و پریشانی احوال بمکان آن راه یافته در غایت ویرانی است شاید که بوسیله این کلمات اصحاب دولت و اختیار و ارباب مکنت و اقتدار بر اوضاع آن اطلاع یافته توجه خاطر اقبال مآثر از روی ترحم و تطف بمعموری و آبادانی آن دیار مبذول فرمایند. لخواجه حافظ رح:

دانی مراد حافظ از این درس غصه چیست از تو کرشمه وز خسرو عنایتی و من اله العنایه و التوفیق].

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۱۱۹

چمن سؤم در ذکر مزایای «فوشنج» و «شکدمان» «۱» و قصبه «کوسویه» و مزرعه «قلبدان»

پیشتر مذکور شد که اول خطه که در خراسان احداث یافت قصبه «فوشنج» بوده. و عمارت او «۲» منسوب است بر پشنگ ابن افراسیاب، و آن ناحیتی است وسیع با سعت مزارع و کثرت محصولات، و رباط و مسجدی که میگویند از بناهای ابراهیم خلیل علیه و علی نبینا صلوات اله الجلیل است از نواحی آن ولایت است چنانچه ذکر آن گذاشت، و هر سال خلائق بسیار که متعهد شغل و منصبی نباشند از بلده هرات و توابع و مضافات زیارت آن رباط و مسجد میروند سیما در ایام بهار که کوه و صحرای آن دیار از لاله و سبزه رشک فیروزه گون طارم و غیرت عرصه بوستان ارم میشود.

لسلمان رح:

هوا که میکند اموات خاک را احیایاد میدهد انفاس لطف عیسی را

خیال سبزه و آب روان بدان ماند که خضر بر سر آب افکند مصلی را و شهرت عظیم دارد که هر کس که متقلد عمل و منصبی باشد هرگاه که بدان رباط میروند البته معزول میگردد، و بسیار این معنی را تجربه نموده تخلف ننموده اند. و بر آن کوه که در جوار رباط است نشان قدمهاست که بر سنگ ظاهر

(۱) - مج: فوشنج و شکدمان و قصبه کوسویه. مک: فوشنج و قصبه کوسویه.

کلمه «شکدمان» در اینجا از نسخه مج «شکدمان» نوشته است اما در تضاعیف چمن سؤم «شکبدان» نوشته شده. ضبط آن در جائی دیده نشد.

(۲) - مج: و عمارت منسوب.

مک: و عمارت او منسوب.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۱۲۰

شده «۱» [میگویند که نقش قدمهای خلیل الرحمن است عم حقیقت او را حق تعالی داند]. و سنگریزه های آن «۲» کوه اکثر بهیات مرغان است؟ «۳»

و از مواضع خرم و نزه رودخانه ایست که در دامن کوه دو شاخ فوشنج است که آب و گیاه او در غایت صفوه و کمال حضرت و طراوت است، و در ایام ربیع از کثرت لاله و شقایق و ارغوان و غرایب شکوفه و ریاحین که در مراتع و مرافق او ظاهر میشود و

نمودار نگارخانه چین بلکه نشانه مرغزار خلد برین است، و مردم از اطراف و جوانب بگشت و تماشای آب و هوا و ساحت و فضای او میروند «۴» [و در بعضی نواحی آن چاهی است آب‌دار و مشهور و آب آن مسهل عجب است، و خلایق در دو فصل سال یکی در اول بهار و یکی در آغاز تموز از مواضع دور بدان سر چاه میروند و آب بسیار میخورند و اسهال عظیم واقع میشود. سه روز آنجا مقام میکنند بعد از آن مراجعت مینمایند و در بعضی اوقات ازدحام عجب دست میدهد چنانکه بعضی مردم را آب نمیرسد، و بعضی کسان را آن نافع است و اثر منفعت و خاصیت آن بر احوال ایشان ظاهر میگردد. و درین چند سال در یکی از قرای فوشنج که نويزك «۵» میگویند چشمه آب پیدا شده که همان اثر دارد و خاصیت آب دار و دارد. و بعضی بدانجا میروند و از آن آب انتفاع میگیرند.

(۱) - عبارت:

[میگویند که نقش قدمهای خلیل الرحمن است عم حقیقت او را حق تعالی داند] از زیادات نسخه مچ است. و در مک ندارد.

(۲) - مچ: سنگریزه‌های آن کوه. مک: سنگریزه‌های کوه.

(۳) - حافظ ابرو گوید: «از عجایب فوشنج کوهی است مشهور به (رباط پی) و سنگهاست در آن افتاده بر شکل جانوری خوردتر و کلانتر است تا مقدار ده سیروز باده باشد و خوردتر تا بمثقالی بصورت مرغی که شکل و پرها و سینه نمایانست» (جغرافی حافظ ابرو ورق ۱۶۹).

(۴) - عبارت: [و در بعضی نواحی آن چاهی است ... و موقوفات آن هنوز باقی است] تماما از زیادات نسخه مچ است و در مک ندارد.

(۵) - نويزك. حافظ ابرو در ضمن قراء بلوک فوشنج این دهکده را (نويزك) نوشته است.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۱۲۱

دیگر قریه «شکبدان» «۱» از مضافات ولایت فوشنج است، موضعی است وسیع با منازل رفیع، و از آثار خیرات و نشان «۲» میرات و مداخل و موقوفات آن بعضی هنوز باقی است.]

دیگر قصبه: «کوسویه» «۳» خطه معموره «۴» است در میان صحرا، و مختصر فصیلی از گل «۵» بر گرد آن کشیده.

از عجایب و وقایع آن قصبه آنکه از عشایر چنگیزخان «دواء بن براق» بنواحی کوسویه رسیده با نود هزار مرد کارزار که هریک خود را اسکندر روزگار و غضنفر روزگار میشمردند در تاریخ سنه خمس و تسعین و ستمایه «۶» سوار چند از متجند او بکوسویه رفته اهالی آنجا را گفتند که پادشاه جهان دواخان با چندین هزار سوار جرار جلادۀ شعار میرسد طریق امتثال و استقبال مسلوک دارید، و شرایط ایلی و ساوری «۷» و پیشکشی و ما حضری «۸» بجا آرید، شهاب الدین زیرک که مقدم و پیشوا

(۱) - شکبدان: حافظ ابرو در فهرست اسامی دهکده‌های بلوک فوشنج (پوشنگ) دهکده‌های: «شکیان» و «سکوان» را یاد کرده است و ظاهراً دهکده سکوان همان شکبدان است که بدست نساخ بدین صورت تحریف شده است.

(جغرافی حافظ ابرو ورق ۱۶۹)

(۲) - مچ: آثار خیرات و سان (کذا بی نقطه) میرات. کلمه: سان ظاهراً بقرینه سیاق عبارت در اصل (نشان) بوده و قیاساً متن تصحیح شد.

(۳) - کوسویه: «ولایت کوسویه در غربی هراتست بعد از ولایت فوشنگ باغستان بسیار دارد و آب آن از هرات‌رود است و در

آن قصبه آسیاهای باد ساخته‌اند....»

(جغرافی حافظ ابرو ورق ۱۶۹).

(۴) - مج: معموره است. مک: معمور است.

(۵) - مج: فصیلی بر گرد. مک: فصیلی از گل بر گرد.

(۶) - سیفی هروی در (ذکر هفتاد و نهم و هشتادم) تاریخ‌نامه خود وقایع ایلغارو «حرب پادشاهزاده دواء بن براق با خلق کوسویه و پوشنگ» را به تفصیل ذکر نموده و دواء بن براق را یکجا پادشاهزاده و جائی دیگر پادشاه جهانگیر نامیده و شهاب الدین زیرک را نیز ملک کوسویه نوشته است.

(۷) - ایلی و ساوری: ایل بکسر اول در زبان مغولی: دوست و موافق و رام و ایلی:

اطاعت و فرمانبرداری. (ساوری): این کلمه در تاریخ غازانی نیز آمده و (ساو) وزن: گاو

(۸) - مج: و پیشکشی و ما حضری. مک: و ما حضر و پیشکشی.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۱۲۲

و کلانتر و کدخدای آنجا بود باتفاق اعیان و اشراف و مشاهیر و اعراف «۱» ولایت گفتند ما را پیش سپاه کینه‌خواه پادشاه «۲» دوا بیرون آمدن مصلحت نیست که ایشان تمامی ممالک خراسان را «۳» ابتر و ویران ساخته‌اند و قریب بدویست هزار از عورات و اطفال مسلمانان در ورطه اسرت و گرفتاری انداخته‌اند «۴» و میان ما و ایشان جز محاربه و مجادله و مقاتله صورت دیگر متصور نیست. لفردوسی طوسی رح «۵»:

نه بیند ز ما دشمن بدگمان بجز روی شمشیر و پشت کمان

اگر خیزد اندر جهان رستخیزنه بیند کسی پشت مادر گریز آن سواران از این سخنان غمناک و پریشان گشته مراجعت کردند. و آنچه

و (ساورین) و (ساورنگ) فارسی است: زرنثار و پیشکش و باج و خراج.

فخری گوید:

آن پادشاه عهد که شاهان روم و چین بر سر کشند سوی دربندگانش ساو فرهنگ آندراج. تاریخ غازانی - لیدن - فرهنگ و صاف.

(۱) - اعراف: العرف ما ارتفع من رمل او مکان و نحو ذلك و الجمع: عرف و اعراف.

و اعراف الرياح او السحاب: اوائها و اعاليها. و اعراف الرمل: اعاليه.

اسفراری در اینجا کلمه (اعراف) را مجازا بمعنی اشخاص بزرگ و مهتران استعمال نموده است؟

چه معروف بمعنی مشهور جمع آن معاریف است نه اعراف.

(۲) - مج: کینه‌خواه پادشاه دوا. مک: کینه‌خواه دوا.

(۳) - مج: تمامی ممالک خراسان را ویران. مک: تمامی ولایت خراسان را ویران. و ابتر.

«ابتر»: مقطوع. دنباله بریده. بلا عقب.

(۴) - مج: انداخته‌اند و میان.

مک: انداخته و میان.

(۵) - مج: لفردوسی طوسی رح.

مک: لفردوسی رح.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۱۲۳

دیده و شنوده بودند مع زیاده باز نمودند «۱»، بحکم: ربّ قول اشدّ من صول «۲»، دواخان از این حالت برآشت و عصب غضب «۳» و مخاشنت «۴» و عرق مکاوحت و مبایت او تهییج یافته گفت این جای که ایشان پناه برده و متحصن شده‌اند از سنگست یا از گل؟ عرضه داشتند که چهار دیوارست از گل یا کهنه رباطی بی‌بنیاد و «۵» بی‌حاصل، دوا بخندید و گفت فرض کردیم که باروی او از روی و دیوار او از آهن است در پیش حمله حمله سلاح و مقابله ضرب و طعن رماح ما چه تاب آورد. و منه ایضا:

ز آواز من کوه ریزان شود چو باد از نهیم گریزان شود

ز خنجر بدریا گر افسون کنم همه آبها سربسر خون کنم روز دیگر که کوتوال قلعه افلاک تیغ درافشان زرافشان آفتاب از قراب غراب گون شبی زنگی سلب «۶» برکشید و بر فراز برج طارم چهارم برآمد و اجرام کواکب ثواقب چون اجزای قواریر نطف از منجنیق آسمان ریزان گشت. دواخان بالشگر خونخوار فزون از حد شمار از تشنگی خون مسلمانان کف بر لب آورده [و دندان طمع باموال

(۱) - مج: باز نمودند. مک: باز نموده.

(۲) - مج: ربّ قول اشدّ هول. مک: ربّ قول اشدّ صول.

این عبارت از امثال سائره عربی است و درست آن چنانکه در کتب ادب عربی روایت و ضبط شده: «ربّ قول اشدّ من صول» مییاشد لذا متن کتاب مطابق ضبط و روایت کتب ادب تصحیح گردید. و از جوامع الکلم علی ع: «ربّ قول انفذ من صول». و (صول) یعنی: حمله و جهش بر دشمن در هنگام نبرد. از صال، صولا و صولّه علیه: و ثب. سطا علیه و قهره و الصول و الصولّه: السطوة. القهر. الحمله فی الحرب.

(۳) - مج: و غضب و مخاشنت.

مک: و غضب غضب و مخاشنت. بقرینه سیاق عبارت و کلمه عرق قطعا درست این عبارت: «و عصب غضب و مخاشنت» بوده است.

(۴) - مخاشنت: ضد ملاینت.

(۵) - مج: بی‌بنیاد و بی‌حاصل.

(۶) - زنگی سلب: السلاب: ثياب الماتم السود او ثياب الحداد و الجمع: سلب.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۱۲۴

و عروض اهل ایمان فروبرده [۱].

لرشید الدین الوطواط [۲]:

با وحشیان بعادت و اخلاق همسرشت و از عادیان «۳» بهیبت و اشخاص یادگار

اطفالشان بصلح ریاحین بزمگه و ابطالشان بجنگ شیاطین کارزار «۴» در جنبش آمده روی بصرای کوسویه آورده نیم فرسنگی او نزول کرده چهار تن از شهزادگان و امرای «۵» جنود با دوازده هزار مرد مردافکن و دلیران تهمتن از سپاه کینه‌خواه نامزد فرمود «۶» با دوازده منجنیق و صد نفر نطف انداز و گفت که می‌خواهم که بی‌تانی و درنگ در یک حمله جمله سگان این حصار را عرضه هلاک و دمار سازید و این کهنه چهار دیوار را با زمین هموار کنید، و «۷» این چهار سردار با دوازده هزار سوار جرّار دایره کردار حصار کوسویه را در میان گرفتند و همه پیاده گشتند

(۱) - عبارت: [و دندان طمع باموال و عروض اهل ایمان فروبرده] تماماً از زیادات نسخه مج است و مک ندارد.

(۲) - مج: لرشید الدین الوطواط. مک: رشید و طواط.

(رشید الدین و طواط): خواجه امیر رشید الدین سعد الملک محمد بن محمد بن عبد الجلیل بلخی کاتب و شاعر مشهور ذو اللسانین دبیر ابو المظفر علاء الدوله اتسز بن قطب الدین محمد خوارزمشاه ولادت او تقریباً مابین سنوات: ۴۸۰ - ۴۸۷ و وفات او در سال ۵۷۳ در بلخ از بلاد مشهوره خراسان اتفاق شده، در دو زبان شعر سروده و کتابت کرده دیوان رسائل فارسی و عربی و اشعار او در دو زبان موجود است و حقائق السحر در صنایع بدیع در زبان فارسی از اوست. «ارشاد الاریب الی معرفه الادیب» یاقوت. لباب الالباب - عوفی آثار البلاد - قزوینی یتیمه الدهر - ابو منصور ثعالبی).

(۳) - مک: و از عادیان بهیبت و اشجاع یادگار. مج: و از عادیان بهیبت و اشخاص یادگار.

(۴) - مج: و ابطالشان بجنگ شیاطین کارزار. مک: و ابطالشان بجنگ شتابان زورکار.

(۵) - مج: شهزادگان و امرای جنود. مک: شهزادگان جنود.

(۶) - مج: کینه خواه نامزد فرمود با دوازده هزار. مک: کینه خواه با دوازده هزار.

(۷) - مج: کنید و این.

مک: کنید این.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۱۲۵

چون گرازان ناخشنود و پلنگان خشم آلود با اهل قلعه آغاز «۱» دست بر دو بنیاد زد و خورد نهاد. شهاب الدین زیرک با جمع دلیران و دلاوران از حصار بیرون آمده با آن «۲» ظلمه کفره و فسقه فجره بمحاربه و مقاتله درافتادند، و آنروز تا شب سفارت و عبارت بلفظ پیکان و لب سوفار «۳» و مجادله و مکالمه با سنان «۴» سنان و زبان تیغ آبدار کرده داد مردانگی دادند. لانوری «۵»:

در صف آن رزمگاه کز فرع کز و فرزلزله رزمگاه گوشه محور شکست

حدّت دندان رمح زهره جوشن درید صدمه «۶» آسیب گرز تارک مغفر شکست روز دیگر چون درد دواء بدوائی نرسید و از قوافل ظفر نوای درای «۷» نشنید فرمود تا بیست هزار سوار قلعه را در میان گرفته دوازده شبانه روز محاربه و مطارده میکردند «۸» و قرب هفتصد مرد کار و چهار امیر بزرگ نامدار از عساکر کفار اشرار کشته شدند و چند نفر دیگر از مبارزان کوسویه بقتل رسیدند. و آنکه دوازده منجیق نصب کرده کمال مبارزه و مبادرت بظهور آوردند مخالفان را هیچ گشادی دست نداد، دواخان از این درد بی درمان مضطر و مضطرب و خجل و منفعل گشت، و بر شاهزادگان و سران سپاه و اعیان و سرهنگان درگاه طمع و تشنیه و سرزنش

(۱) - مج: قلعه آغاز دست. مک: قلعه دست.

(۲) - مج: آمده با آن ظلمه. مک: آمده با ظلمه.

(۳) - سوفار: بالضم پارسی است: دهان تیر که چله کمانرا در آن بند کنند. فرهنگ برهان قاطع.

(۴) - مج: مکالمه با سنان و زبان. مک: مکالمه با سنان سنان و زبان.

(۵) - در مج. مد کلمه: (لانوری) ندارد از زیادات نسخه مک است. س: نظم.

(۶) - مج: صدمه. مک: صدمت.

(۷) - درای: زنگ بتازی جرس. برهان قاطع.

(۸) - مج: میگردند.

مک: مد: کردند.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۱۲۶

و تفریع بسیار نمود و گفت من این ننگ و عار و شماتت و شنار «۱» را چگونه تاب آرم که با نود هزار مرد نامدار از فتح این کهنه چهار دیوار عاجز آیم و بی حصول مقصود و نیل مطلوب ازین جا «۲» نهضت و عزیمت نمایم سه تن از وجوه سپاه چون: «خواجه بهادر» و «جله بهادر» و «طغای بهادر» از «دوا» داو «۳» خواسته و گفتند اگر پادشاه ده هزار مرد و پنجاه خرک بما ارزانی دارد در یک حمله این حصار را ویران کنیم، دوا ملتمس ایشان را مبذول داشته دیگر روز این بهادران با ده هزار مرد کینه گزار بیای حصار آمدند و منجیقها نصب کرده «۴» و بغلغله و نفیر دست و شصت بکمان و تیر بردند و از اطراف و جوانب قواریر «۵» نطف چون شهاب ثاقب روان ساخت لمسعود سعد رحمه اله «۶»:

چو نور روی دل آرام شد فروزان تیغ بشکل ابروی معشوق خم گرفت کمان

چو خواب در سر مردان مرد جست حسام چو وهم در دل کردان کرد رفت سنان

(۱) - شنار: ننگ و عار و بدترین عیب از: شَرّ علیه: عابه و فضحه.

(۲) - مج: از این نهضت. مک: ازین جا نهضت.

(۳) - داو: بر وزن گاو بمعنی نوبت بازی شطرنج و نرد و زیاده کردن گرو قمار. فرهنگ آندراج. جهانگیری.

(۴) - مج: نصب کرد. مک: نصب کرده.

(۵) - مج: و جوانب قواریر نطف. مک: و جوانب نطف.

(۶) - مج: لمسعود سعد. مک: لمسعود سعد رحمه الله.

(مسعود سعد سلمان): مسعود بن سعد بن سلمان. از قدماء شعراء ایران بوده ولادتش ما بین سنوات ۴۳۸ - ۴۴۰ در غزنین از بلاد خراسان اتفاق شده و وفاتش در سنه ۵۱۵ بوده است.

وی مداح پنج تن از پادشاهان غزنوی اول ایشان ابو المظفر ظهیر الدوله رضی الدین ابراهیم بن مسعود سبکتکین (۴۵۰ - ۴۹۳) و آخر اوشان سلطان یمین الدوله بهرامشاه (۵۱۱ - ۵۵۲) بوده است.

و قریب بیست سال در زندان بسر برده و در سال ۵۰۰ از آن بند خلاص یافته است و اغلب اشعار خود را در زندان گفته. اشعار «حبسیات» او بسی شورانگیز است.

(چهار مقاله نظامی عروضی - لباب الالباب - عوفی - تذکره دولتشاه سمرقندی.

تاریخ بیهقی - ابو الفضل محمد بن الحسین البیهقی).

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۱۲۷ هواز گرد وز خاک وز خون بگونه رنگ بنفشه طبری گشت و لاله نعمان آنروز از غره صباح تاطره «۱» رواح و روز دیگر از مطلع صبح پسین تا اول نماز پیشین جنگ و جدال و کشش و و کوشش و قتال بود خواجه بهادر و جلّه بهادر جام هلاک نوشیده سر در سر سودای خام کردند، دوا از قتل ایشان دردمند و غمگین «۲» گشته پرسید که درین حصار چه مقدار مردم باشند، امرا عرضه داشتند که آنچه ما می بینیم که جنگ و جلادت و مبارزت و مبادرت مینمایند دویست کسی خواهند بود. دوا گفت تا این دویست کس را بدست آریم دو هزار مرد ما را خواهند کشت. و دو سه هزار مرد دیگر مجروح خواهند گشت «۳»، مصلحت آنست که از این محاربه و محاصره دست بداریم و این کهنه رباط خاکسار را کالعدم انگاریم.

ع «۴»: انگار که در نیامدی بیرون رو.

مقارن این حال اشراف و ارباب کوسویه شهاب الدین زیرک را با دو تن دیگر از اعیان آنجا پیش دوا فرستادند تا شرایط دعا و ثناء تقدیم نمودند که اگر پادشاه «۵» عالی‌جاه رقم عفو جزیل و قلم صفح جمیل بر طومار عصیان و اوزار ما میگشاید در قلعه «۶» میگشائیم و بخدمتگاری پیش سپاه منصور «۷» او بیرون می‌آئیم دوا در میان آن حیرت و نگرانی از این صورت بغایت خرم و مسرور گشت و تیلاق نامی را بایست

(۱) - غره: آغاز. و الطرّة: طرف الشئ و حرفه. الجبهه. الناصیه. و الرواح: العشی و یقابله الصباح.

(۲) - مج: غمگین. مک: اندوهگین.

(۳) - مج: و سه هزار دیگر را مجروح خواهند کرد. مک: و دو سه هزار مرد دیگر مجروح خواهند گشت.

(۴) - مج: ع. مک: ندارد.

(۵) - مج: و ثنا تقدیم نمودند و گفتند اگر پادشاه.

مک: و ثنا بتقدیم رسانیده گفتند اگر پادشاه.

(۶) - مج: اوزار ما میگشاید در قلعه.

مک: اوزار ما میکشد دری قلعه.

(۷) - مج: سپاه منصور او.

مک: سپاه او.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۱۲۸

نفر مغول «۱» نامزد کرد که با شهاب الدین زیرک بکوسویه روند و یرلیغ «۲» امان بر اهل حصار خوانند، چون این جماعت بیای قلعه رسیدند اهل حصار آواز برآوردند که بر جای خود باشید که ما از بیرون فرستادن شهاب الدین زیرک پشیمان شده‌ایم «۳» و ارباب و اعیان کوسویه بکلانتری و پیشوائی شمس الدین مهذب را که «۴» از رؤسای و زعماء اینجاست اتفاق کرده عهد بسته‌اند «۵» و پیمانرا بمواثیق و ایمان غلاظ مؤکد ساخته که تا جان دارند بالشگر کفار «۶» و فته باغیه یاغیه «۷» فجار جدال و قتال کنند. بیت «۸»:

یا بر مراد بر سر گردون نهیم پای یا مردوار در سر همت کنیم سر شهاب الدین زیرک و تیلاق و جماعت هرچند مبالغت و ملایمت نمودند در بسته گشاده نشد و اهل حصار گفتند که ما را بر این پادشاه و لشکر کینه‌خواه او هیچ‌گونه اعتمادی «۹» نیست خاصه این زمان که چندین از مردان کار و امرای نامدار ایشانرا بی‌دریغ عرضه تیر و تیغ ساخته‌ایم، عاقبت آن جماعت خائب و خاسر و محزون و خسته خاطر باز گشته «۱۰» صورت حال که از خال بتان «۱۱» تیره‌تر بود عرضه داشتند دواخانرا

(۱) - مج: و تیلاف نامی با بیست نفر مغول نامزد. مک: و تیلاق مغول را با بیست نفر نامزد.

(۲) - یرلیغ: در زبان مغولی: حکم و فرمان پادشاهی.

(۳) - مج: شده‌ایم. مک: شدیم.

(۴) - مج: مهذب را که. مک: مهذب که.

(۵) - مج: بستند. مک: بسته‌اند.

(۶) - مج: بالشگر و فته یاغیه. مک: بالشگر کفار و فته باغیه.

(۷) - مج: باغیه یاغیه فجار. مک: باغیه فجّار. (یاغی): بی فرمان. و یاغیه:

مؤنث یاغی؟.

(۸) - مج: بیت. مک: ندارد. س: نظم.

(۹) - مج: اعتمادی. مک: اعتماد.

(۱۰) - مج: و خاسر و محزون و خسته خاطر بازگشته صورت. مک: و خاسر باز گشتند و صورت.

(۱۱) - مج: خال تیره. مک: خال بتان تیره.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۱۲۹

شواغل غضب و نوایر سخط در اشتعال و التهاب «۱» آمده فرمان داد که در آن نواحی از چوب و خار و خاشاک و نی و درخت تاک هرچه باشد جمع آورند و در مقابل کوه و مورچل و مقابل کوب «۲» سازند. تا سه روز مجموع لشگر و سپاه تمامی اشجار و خاشاک و گیاه که در پنج فرسنگی کوسویه بود آورده بر بالای یکدیگر انداختند که ارتفاع آن از حصار بده گز بلندتر گشت از درون قلعه مبارزان ظفر قرین و غازیان صافی نیت پاک دین «۳» بالهام الهی دویست پیکان آبدار در آتش بتافتند. لامیر خسرو:

بیلک سوزان بسر پی زده «۴» شعله آتش بسر نی زده و بقوت بازوی جلادت آن تیرها را در میان خاشاک و اخشاب که انداخته

(۱) - (شواغل): جمع شاغله اسم فاعل مؤنث از: شغله یشغله بکذا: جعله مشغولا به و (النائرة): العداوة و الشحنة جمع نوائر. از: نارت ینور نورا الفتنة: وقعت و انتشر فیه نائرة و (التهاب): مصدر التهاب علیه: غضب و تحرق و لهب النار: فالتهب: اوقدها حتی صار لها لهب فاتقدت.

(۲) - مج: آورند و در مقابل کوه و مورچل و مقابل کوه سازند.

مک: آورده در برابر حصار مورچل و مقابل کوب سازند.

(مورچل) بواو مجهول و جیم فارسی مفتوح: مغاکی را گویند که بجهت گرفتن قلعهها در اطراف آن کنند.

(مقابل کوب): حریف دردکش و در مصطلحات الشعراء مقابل کوب چیزی که مقابل خود را از روی بلندی پست سازد. و اله هروی:

در شهابش مشتری فعل و عطارد شغل داشت گرچه دوشینش مقابل کوب جوزا ساخته و رضی دانش گوید:

دعای ساکن میخانه هم دارد اثر دانش در بازش مقابل کوب محراب است پنداری (فرهنگ آندراج)

(۳) - مج: دین. مک: دل.

(۴) - بیلک: بیل آلتی است آهنی و کاف علامت تصغیر. و (پی)، بتازی عصب که بر کمان و بر جای تیر از کمان - که پیکان در آن نهند - پیچند: فرهنگ آندراج.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۱۳۰

بودند انداختند در حال بفرمان حضرت ملک متعال آتشی که از کانون درونهای سوزناک مؤمنان مشتعل شده بود در آن خار و خاشاک افتاد و برافروخت چنانکه شعله آن بفلک اثیر رسیده پنجاه مغول «۱» دوزخی بی باک ناپاک «۲» پاک بسوخت.

لامیر خسرو «۳»:

ای جورت آتشی بهمه چرخ در زده و آن آتش از درونه ما شعله برزده

مژگان تو بیک زدن چشم بهر قتل آراسته دو لشکر و بر یکدیگر زده

تو تیغ جور بر سر من میزنی و من آهم همی بگوی تو هرروز سرزده هرچند مغولان جادویها کردند و برطبق مرویه: السحر حق، بادهای و بارانها انگیختند و سرماها عظیم شد؟؟ «۴» دو شبانه روز دیگر بحکم: لا یفلح الساحر حیث اتی، نه جماعت کفار را سودی حاصل آمد و نه اهل حصار را نقصان، روز دیگر دوا از سر درد فرمود تا شهاب الدین زیرک و برادر او را در پای حصار کوسویه بقتل آوردند.

و از آنجا وقت نماز پیشین کوچ کرده عنان عناد بجانب فوشنج تافت و برهان کریمه:
کم من فئه قليلة غلبت فئه كثيرة باذن اله، بظهور پیوست.
دیگر از عجایب مزارع ربع مسکون و آثار قدرت حضرت بیچون صحرای قلبندانست «۵»

(۱)- مج: پنجاه مغول دوزخی. مک: پنجاه دوزخی.

(۲)- مج: ناپاک پاک بسوخت. مک: ناپاک بسوخت.

(۳)- مج: لامیر خسرو. مک: و له ایضا نور مرده.

(۴)- این اعمال را که مصنف از نوع سحر و جادوگری دانسته در تاریخنامه سیفی هروی نیز مذکور است، گویا مغولان توانسته‌اند بوسائل علمی و اعمال کیمیائی حوادث طبیعی جوی مانند: سرما. ابر. باران و بادهای مصنوعی ایجاد نمایند. دانشمندان اروپا در عصر حاضر در آخرین فتوحات علمی خود بشکافتن اتم توفیق یافته و بدان وسیله توانسته‌اند باران و طوفانهای مصنوعی ایجاد نمایند؟؟

(۵)- قلبندان: ضبط این کلمه در جائی بنظر نرسید.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۱۳۱

که حق تعالی آنمقدار خیر و برکت بدان زمین «۱» ارزانی فرموده که «۲» عقول و اوهام در وادی آن سرگردان است از جمله آنکه مقداری خربزه «۳» از آنجا حاصل میشود که خراسان بدین وسعت و عظمت را «۴» سال بسال وافی است. و خربزه سال دیگر نزدیک میرسد و هرگز کمی نمیکند. و خربزه او یکی بده من و هندوانه او یکی «۵» بیست من برمی آید در کمال لطافت و حلاوة چنانکه حدیث «۶»: تفکھوا بالبیطیخ و عضوا بالبیطیخ فان ماه رحمہ و حلاوته من حلاوة الجنة. گوئی بیان آن «۷» میکند. «۸» [و از هرطرف تا صد فرسنگ آن خربزه را می‌برند و ظاهر است که از هیچ میوه آنمقدار صرف نمیشود که از خربزه زیرا که هیچکس نیست که او را بخربزه لطیف شیرین میل نباشد و از هیچ چیزی آنمقدار نمیتوان خورد که از وی. چنانچه استماع افتاده که بعضی کسان در روزی یک خروار خربزه میخورند و بعضی مردم که در وقت شبها در آنموضع می‌بوده‌اند حکایت کردند که از آواز بریدن و شکافتن خربزه‌گاه چنانست که خواب شب بر کسی منغص میشود. و چندانکه چشم کار میکند در آن صحرا خربزه‌ها بر روی زمین مثل رمهای گوسفند مینمایند که خفته باشند].

(۱)- مج: بدان زمین ارزانی.

مک: بدان ارزانی.

(۲)- مج: فرمود که.

مک: فرموده که.

(۳)- مج: از جمله آنکه مقداری خربزه.

مک: از آنجمله آنمقدار خربزه.

(۴) - مج: عظمت را سال مک: عظمت سال.

(۵) - مج: و خربزه او یکی بده من و هندوانه او یکی بیست من برمی آید.

مک: و خربزه او یکی بده من و یکی به بیست من برمی آید.

(۶) - مج: چنانکه حدیث. مک: چنانکه در کلام.

(۷) - مج: آن. مک: او.

(۸) - عبارت:

[و از هرطرف تا صد فرسنگ آن خربزه را می‌برند ... مثل رمهای گوسفند مینمایند که خفته باشند] تماما از زیادات نسخه مج است و در نسخه مک ندارد.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۱۳۲

امیر خسرو:

خربزه گوئی که بصرای کشت گوی ببرد از ثمرات بهشت

سبز خطی در خط او موی نه مشک دمی مشک «۱» بدان بوی نه «۲» [و تخم آن خربزه را هرجای دگر که زراعت میکنند بدان حلاوت و لطافت نمی‌آید که در آن زمین و مواضع که نزدیک بآن است مثل باخرز و مواضع خواف و طول و عرض صحرای قلبندان].

(۱) - مج: مشک و می و مشک.

مک: مشک دمی مشک.

(۲) - عبارت:

[و تخم آن خربزه را هرجای دگر که زراعت میکنند بدان ... و عرض صحرای قلبندان] تماما از زیادات نسخه مج است و در مک ندارد.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۱۳۳

چمن چهارم از روضه چهارم در ذکر «بادغیس» و «لنگر میر غیاث» و «قلعه نرتو» و «ولایت کرخ» و بعضی از احوال و خصایص و اوصاف او «۱»

یکی از مواهب حضرت واهب العطیات درباره بلده هرات سمت ظهور یافته که بر تمامی اطراف و جوانب و خصایص و رغایب او فایق و غالب می‌تواند بود ولایت بادغیس است که بهرات اتصال دارد. و اکثر از اسباب معاش که اهل این مملکت را ضروره است از آن زمین برکت آیین حاصل میشود، اول: آنکه همه عمارات هرات چوب‌پوش است مگر آنکه اندکی که بخش پخته باشد. و تمامی چوب پوشش عمارات و آنچه در میان دیوارها میکنند و غیر آن «۲» از صحرای بادغیس می‌آید، از اشجاری «۳» که دهقان کرم الهی بید قدرت نشانده و بآب رحمت پرورش داده و میدهد «۴»، و آن درخت آورس «۵» است در غایت محکمی و سبکی، و از خاصیت آن چوب آنست که در میان گل و خاک هرچندی ماند پوسیده نمیشود و آنرا کرم «۶»

(۱) - مج: و خصائص و اوصاف او. مک: و خصائص و اوضاع.

(۲) - مج: عمارات و آنچه در میان دیوارها میکنند و غیر آن از صحرای.

مک: عمارات و غیره از صحرای.

(۳) - مج: می‌آید از اشجاری که دهقان.

مک: آید که دهقان.

(۴) - مج: پرورش داده و می‌دهد و آن مک: پرورش و آن درخت.

(۵) - آورس: بفتح و کسر ثانی درخت سرو و بعربی عرعر - فرهنگ آندراج.

جهانگیری.

(۶) - مج: پوسیده نمیشود و آنرا کرم.

مک: پوسیده نمیشود و کرم.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۱۳۴

نمی‌خورد. و در چندین «۱» قرن که از بنای این شهر گذشته و روز بروز عمارات و مستحدثات آن در تزیاید بوده و «۲» چوب و

درخت و هیمه «۳» ازین صحرا بهرات آورده‌اند هرگز کمی نکرده [و هرچند می‌برند و بخرج می‌برند زیاده میشود]. «۴»

دیگر: پسته نقلی که از آنجا حاصل میشود نقلی است خوب و مرغوب و بغایت پرمغز و لطیف و خندان «۵» و چندان برکت دارد که

باطراف ممالک می‌برند و با آنکه در کم زمین مثل آن حاصل میگردد هیچ کمی ندارد و بهمه جا میرسد.

دیگر: هیمه آنجا که از درختان پسته و آورس است برکتی «۶» عظیم دارد.

چنانچه اکثر مردم هرات از آن هیمه بکار می‌برند خصوصا زمستانها که در تمام خاندانها هیمه پسته میسوزند و با وجود همه «۷»

عظمت این شهر و کثرت مردم او «۸» هیچ کمی نمیکند، [و همه این هیمه از درختانیست که بخود خشک شده و در صحرا سفید

گشته] سبحان قادری که از یکنوع اشجار این مقدار نفع و فایده بابرار و اشرار میتواند داد از درخت سبز او پسته بدان نغزی و

پرمغزی و از اخشاب خشک آن «۹» هیمه بدین نیکوئی.

دیگر: اسب و گوسفند و مواشی دیگر «۱۰» که سبب معاش و ماده انتعاش

(۱) - مج: و در چند قرن.

مک: و در چندین قرن.

(۲) - مج: بوده چوب. مک: بوده و چوب.

(۳) - هیمه: هیزم سوختنی - آندراج.

(۴) - عبارت: [و هرچند می‌برند و بخرج می‌برند زیاده میشود] از زیادات نسخه مج است و در مک ندارد.

(۵) - مج: و لطیف و چندان. مک: و لطیف و خندان و چندان.

(۶) - مج: برکتی. مک: برکت.

(۷) - مج: با وجود همه عظمت. مک: با وجود عظمت.

(۸) - مج: مردم او شمه مذکور شد هیچ تنگی نمیکند و همه این هیمه از درختانیست که بخود خشک شده و در صحرا سفید گشته

سبحان قادری. مک: مردم کمی نمیکند سبحان قادری.

(۹) - مج: خشک آن هیمه. مک: خشک هیمه.

(۱۰) - مج: مواشی که. مک: مواشی دیگر که.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۱۳۵

خلایق است از آنجا بسیار حاصل میگردد و خاک پاک این ولایت بحکم مدلول آیت:

و البلد الطیب یخرج نباته باذن ربّه، غله خیزیست که در ربع مسکون مثل ربع و محصول آن ناحیت میمون نشان نمیدهد چه از دیمچه و چه از آبی گوئی کریمه: کمثل حبه انبت سبع سنابل فی کل سنبله مائه حبه، از آثار آن دیار آیتی است و در نجد و غور آن ولایت آنمقدار زراعت میشود که از کثرت مزارع وسعت «۱» مواضع هیچ ضابط دیوان را ضبط آن نواحی «۲» میسر نیست. حالا آنچه بحرز «۳» درآمده و مردم آنجا قبول دارند «۴» واجب غلگی یکساله چهل هزار خروار غله صد منی که بمال دیوان میدهند سوی زری و اجناس دیگر. و یکمن غله که در آن زمین دیمچه زراعت میکنند بی منت برزگر و زحمت آبیاری «۵» بکمال رحمت پروردگار صد من حاصل میشود.

لحکیم انوری رح «۶»:

با نسیم خاک او رونق نیابد نافه با زمین صحن او قیمت ندارد عنبری
جنت است آن عرصه گر بی وعده یا بی جنتی کوثر است آبش اگر مستی فزاید کوثری

(۱) - مج. مک: که اکثر مزارع وسعت مواضع. ظاهرا صحیح این عبارت: «و از کثرت مزارع» بوده است. و متن قیاسا اصلاح شد.

(۲) - مج. مد: نواحی. مک: بواجبی.

(۳) - حرز: حرز حرزا: قطعه. الزمان: اجتاحه. و حرز ما علی المائدة: اكله و لم یترك منه شیئا. و کلمه حرز بمعنی تعیین قطعی در آن عصر از مصطلحات دیوان بوده است چنانکه در یکی از نشانهای سلطان حسین میرزا بایقرا که خواجه عبد الله مروارید نقل کرده گوید:

«بعلت مال و مؤنات دیوانی تعرض نرسانند و حرّاز و بتکچی قدم قلم کوتاه» (مجموعه مکاتیب خواجه عبد الله مروارید).

(۴) - مج: بحرز درآمده و مردم آنجا قبول دارند واجب.

مک: بحرز درآمده واجب.

(۵) - مج: آب بکمال. مک: آبیاری بکمال.

(۶) - مج: لحکیم انوری رح. مک: ندارد.

س: نظم.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۱۳۶

و آب و هوای آن زمین را لطافت و قوتی است که مگر طبایع سلیمه کیفیت آنرا بوجدان خود ادراک کنند و الا زبان بیان بنان از شرح آن قاصر است «۱» [و در اکثر اوقات زمستان و تابستان در آنموضع ابر و باران می باشد].

و طول و عرض این ناحیت قریب بچهل فرسنگ درسی فرسنگست و سه سر کار دارد:

یکی لنگر قطب الاقطاب امیر غیاث است «۲» قدس سره: که در زمان حضرت خاقان مغفور امیر تیمور گورگان نور الله مرقدہ با وضع البرهان احداث یافته و حالا قصبه ایست در غایت معموری بارسته بازاری آراسته با دو چهارسو و سیصد باب دکاکین معمور دارد و عمارات و باغات و میوه های لطیف. از جمله خربزه باباشیخی که «۳» در آن زمین حاصل میشود کم جای باشد «۴» [«۵» دوباره بترکست دوم - کذا؟ - از جهت نازکی و و شرنی و خربزه آنجا بتحفه و تبرک باکابر هرات و مضافات میفرستند و فی الواقع شیرین تحفه ایست و هر سال مبلغ پنجاه هزار دینار کپکی «۶» حاصل بازار آنست و اجناس دیگر علی هذا القیاس که این مجموع برواتب و مواید مزار فایض الانوار و خدمت صادر و وارد و از آنجا (کذا) مصروف میگردد] و آن منزل مبارک را

(۱) - عبارت: [و در اکثر اوقات زمستان ... در آنموضع ابر و باران می‌باشد] تماما از زیادات نسخه مج است و در مک ندارد.

(۲) - مج: غیاث است قدس سره. مک: غیاث قدس سره.

(۳) - مج: شیخی در آن. مک: شیخی که در آن.

(۴) - مج: کم جای باشد.

(۵) - عبارت: [دوباره بترکست دوم از جهت نازکی و شرنی ... و از آنجا مصروف می‌گردد] تماما از زیادات نسخه مج است و در نسخه‌های مک و مدوس ندارد. و جمله:

«دوباره بترکست دوم از جهت» بکلی مخدوش است و چون این عبارت از زیادات نسخه مج است و نسخه‌های دیگر فاقد آن می‌باشند لذا تصحیح آن میسر نگردید. و همچنین کلمه:

«واز» در جمله «و از آنجا مصروف» نیز بی جا بنظر میرسد؟

(۶) - کپکی: در آثار معاصر اسفزاری از «دینار کپکی»، «تومان کپکی»، «زر کپکی» بسیار یاد شده. حافظ ابرو در ذیل ظفرنامه شامی میگوید. «تیمور در سال ۸۰۱ مسجد جامعی در سمرقند بنیاد کرد که یک هزار و پانصد تومان رایج کپکی که نه هزار تومان عراقی باشد بر آن صرف کرد» اما در جایی وجه تسمیه آنرا نیافتم میگویند زریست که کپک خان سکه زد. (تاریخ مبارک غازانی).

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۱۳۷

صلابت و مهابتی است [که در همه کس تأثیر میکند] «۱».

و کیفیت ظهور او برین وجه منقولست که حضرت امیر غیاث سیدزاده غریبی «۲» بغایت صبیح و ملیح بود باجمال موفور و خصال مشکور و وجهی طلیق و قدی رشیق و ظاهر پرنور و باطن معمور. للانوری «۳»:

روئی چگونه روئی روشن چو آفتابی زلفی چگونه زلفی هر حلقه و تابی

هر پرتوی ز رویش در چشم عقل نوری هر حلقه ز زلفش در حلق جان طنابی

گر عکس عارض او بر صحن عالم افتد گردد ز سایه او هر ذره آفتابی و در بازار خوش در سر کوچه مولانا عقیل در دکان حلوائی - که حالا «۴» نیز هست - حلوافروشی میکرده - و از زمان میر تا غایت این دکان تغییر نیافته و همچنان دکان «۵» حلوائی است - و بابا اخی محمود جامی - که از مجذوبان و ابدالان محسوب بوده «۶» و در موضع قهندستان بر کنار نهر انجیل در کوشکی که بسگبانان مشهور است ساکن می‌بوده و هنوز آن کوشک موجود است و باو منسوب - پیوسته فوج کلبان میداشته «۷» که مراعاة و تعهد ایشان میفرموده «۸»، و هر چند گاه بآن سگان شیر صفت سیری

(۱) - عبارت: [که در همه کس تأثیر میکند] از زیادات مج است و مک و س ندارد.

(۲) - مج: ظهور او برین وجه منقولست که حضرت امیر غیاث سیدزاده غریبی بغایت صبیح. مک: ظهور حضرت میر غیاث برین وجه منقولست که سیدزاده بغایت صبیح.

(۳) - مک: و وجه طلیق و قدی رشیق و ظاهری پرنور و باطنی معمور. ایضا لانوری.

مج: و وجهی طلیق و قدی رشیق و ظاهر پرنور و باطن معمور لانوری.

(۴) - مج: س: که حالا نیز. مک: که نیز.

(۵) - مج: س: همچنان دکان حلوائی. مک: همچنان حلوائی.

(۶) - س: که از درویشان مجذوب و ابدالان محبوب بوده و در کنار نهر.

(۷) - س: پیوسته فوجی کلاب میداشته. مج: مک: مد: پیوسته فوج کلبان میداشته.

(۸) - مج: میفرمود. مک: س: میفرموده

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۱۳۸

مینموده «۱» و چون بازار خوش بدکان حلوائی مذکور «۲» میرسیده و امیر غیاث را میدیده ساعتی توقف میفرموده و از سر حال مطالعه جمال با کمال او مینمود و بزبان راز و بیان نیاز این سخنان دلنواز میخوانده.

للشیخ سعدی: «۳»

تو از هر در که باز آئی بدین خوبی و زیبائی دری باشد که از جنت «۴» بروی خلق بگشائی

تو خواهی آستین افشان و خواهی روی درهم کش مگس هرگز نخواهد رفت از دکان حلوائی و روز بروز توجه اخی بجانب امیر بیشتر میشده تا بآنجا رسید «۵» که روزی بآنجا رسیده و کمندی از جذبات روحانی که «۶»: هی جذبه من جذبات الحق توازی عمل الثقلین، در گردن اراده میر انداخته و گفته هیچ وقت آن نشده که خود را از این شواغل بی حاصل و مشاغل بلاطائل بازاری «۷» باز آری و روی ارادت بسوی دوستان دینی و برادران یقینی آورده دست از سود و زیان سودای دکان داری بازداری.

بیت «۸»

آنچه آرزوی تست بیازار کون نیست خود را بهره بر در دکان پیا مدار

(۱) - مج: س: سیر مینموده.

مک: سیری مینموده.

(۲) - س: بدکان حلواگری مذکور.

(۳) - مج: مک: للشیخ سعدی. س: نظم.

(۴) - مج: مک: که از جنت. س: که از رحمت.

(۵) - مج: تا بآنجا رسید که روزی بآنجا رسیده و کمندی.

مک: تا که روزی بآنجا رسیده و کمندی. س: تا که روزی بآنجا میرسیده.

(۶) - مج: روحانی که هی. مک: روحانی هی. س: روحانی که: جذبه.

(۷) - مج: س: بلاطائل بازاری.

مک: بلاطائل بازاری بازاری:

بازاری اول منسوب به بازار و باز آری دوم یعنی بازگردانی.

(۸) - مج: بیت. مک: ندارد.

تمام این بیت از نسخه س محذوف است.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۱۳۹

خدمت «۱» امیر غیاث خود را بسته بند و گرفتار کمند اخی دیده بی توقف کار و بار دکان و بازار را میگذارد و سر در پی اخی نهاده روان میشود تا در بیرون درب خوش باخی رسیده و در دست و پای سگانش افتاده.

لمولانا عبد الرحمن جامی: «۲»

خوش آنکه وار هاند ما را ز ما زمانی روشن ضمیر پیری یا خوب رو جوانی اخی او را از خاک برداشته میفرماید که اول خدمت تو

آنست که در اندرون شهر در فلان موضع خریست مرده آنرا جهت کلبان بکلبه درویشان میرسانی و حضرت امیر بی تحاشی و تعین و خویشنداری «۳» و تکلف بتعجیل تمام می‌رود و ریسمان در پای دراز گوش بسته چون پالهنک «۴» در گردن خود می‌اندازد و بقوت جذبه میکشد تا بتکیه اخی میرساند. و سگانرا میهمانداری بسزا پیش میبرد. بعد از تقدیم این خدمت حالات اخی در ذات امیر تأثیر بکمال کرده او را بکلی از وی میستانند. و چون چند وقت در خدمت اخی مییابد او را رخصت نقل مکان و سیر بجانب هرات رود و بادغیس میفرماید و وصیت مینماید که در هر «۵» مقام که آوازدار بختیان «۶» توفیق بشنوی همین جا لنگر «۷» انداز.

(۱) - کلمه: «خدمت» را نویسندگان خراسان مانند: اسفزاری. عبد الرزاق سمرقندی.

خواندمیر. خواجه عبد اله مروارید و دیگران در سده ۱۰-۹ بمعنی: حضرت و جناب استعمال میکرده‌اند.

(۲) - مج. مک: لمولانا عبد الرحمن جامی.

س: بیت.

(۳) - مج. س: و تعیین خویشنداری و تکلف.

مک: و تعیین و تکلف.

(۴) - پالهنک: کمندی را گویند که بر گوشه لگام بسته اسب جنیت را کشند و در اصل پالا- آهنگ بوده یعنی جنیت کش و پالاهنگ نیز آمده- فرهنگ آندراج.

(۵) - مک. س: که در هر مقام. مج: که در مقام.

(۶) - درای. بختیان: درای وزن سرای زنگ بعربی جرس. و بختی: بالضم نوعی از شتر قوی خراسانی- فرهنگ آندراج.

(۷) - لنگر: وزن بندر چیزی است آهنی گران‌وزن که کشتی را بدان بر جای خود نگاهدارند. و چون برکشند کشتی روان شود. و جائی که هر روز از آنجا بمردم طعام برسد از این است که خانقاه را نیز لنگر گویند چنانکه لنگر شیخ جام در خراسان شهرت دارد. و لنگر انداختن بمعنی اقامت گزیدن. فرهنگ جهانگیری. آندراج.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۱۴۰

لخواجه حافظ رح:

منزل سلمی که بادش هردم از ما صد سلام پر صدای کاروان بینی و آواز جرس حضرت امیر بر حسب اشارت پیر روان شده چند جا در هرات رود بنیت اقامت مقام میفرماید و با اهالی آنجا الفت و اختلاط پیدا میکند اما چون حواله بمقام دیگر بوده باز بجای دیگر انتقال واقع میشود.

و منه ایضا:

مرا در منزل جانان چه امن و عیش چون هردم جرس فریاد میدارد که بر بندید محملها عاقبت میروند تا بزمنی که حالا لنگر افاضت اثر آنحضرتست می‌رسند درویشان بداعیه طبخی جهت دیگدان زمین را حفر میکنند و مقداری که زمین را مگاک میسازند و خاک از آنجا بیرون میکنند درای پر صدای- که حالا در آن آستانه موجود است و گوش زایران و صادر وارد آن بقعه از آن پر صدای در آیت «۱»- از زیر خاک بیرون می‌آید بآن جرس تفأول میگیرند که صدای این درای باطراف عالم خواهد رسید و معلوم میکنند که محل اشارت پیر آن موضع است همانجا ساکن گشته بحفر قنات و طرح لنگر مشغول میشوند تا بمیان همت علیه درویشان و مساعی جمیله ایشان خطه میشود که سلاطین و صنایع آفاق بدان آستانه تبرک می‌جویند «۲» [چنانچه در وقت که مؤلف بذکر خصایص این لنگر خجسته اثر رسیده بود یکی از مخصوصان آستان عالیجناب معالی مآب شیخ الاسلامی مولانا سیف الدین احمد که بقیه نقیه نقیه اولاد کرام استاد ائمه المتبحرین قدوة علمای ربانی مولانا سعد المله و الدین التفتازانی «۳» نور الله روحه

(۱) - پرصدای در آیت: درای: امر از در آمدن و: (پرصدای در آیت). یعنی پر از آواز در آید و ادخل است.

(۲) - عبارت [چنانچه در وقت که مؤلف بذکر خصائص این لنگر و همین طریق پیش بردند] تماما از زیادات نسخه موج است و در نسخه مک و س و مد ندارد.

(۳) - سعد الدین مسعود بن عمر التفتازانی ولادتش در قریه تفتازان از ولایت نسا در ماه صفر سال ۷۲۲ واقع از افاضل و دانشمندان بزرگ خراسان بوده مدتی در دربار بقیه پاورقی در صفحه بعد

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۱۴۱

و رزقنا فتوحه حاضر بودند تقریر نمود. که در ملازمت والد بزرگوار شیخ الاسلام المذکور جناب مغفر تماب مولانا قطب الحق و الدین یحی نور الله مضجعه بدان لنگر فیض آثار رسیدم در وقتی که قلو «۱» درویشان را قسمت میکردند جناب مغفر تماب مشارالیه کاسه برگرفته بر سر دیگ رفت تا مقدار قلو در کاسه ایشان کردند من از این صورت اظهار نفرت کردم فرمود که مقصود من آنست که مرا از قلو خوران این آستانه حشر کنند. و همین عزیز نقل کرد که با خلف صدق مشارالیه مولانا سیف المله و الدین احمد المذکور بدان آستانه رسیدم و کیفیت این قصه را در خدمتش تقریر نمودم ایشان ثبت نسبت: و اتبعت مله آبائی نموده کاسه بر دست گرفتند و همین طریق پیش بردند.

و مناقب و کرامات امیر بسیار است و ریاضات و مجاهدات او بیشمار. از جمله آنکه هرروز الوان آلا و نعم باصحاب لا و نعم «۲» در آن بقعه مصروف میشده که امیر

آل کرت در هرات و سپس در دبار تیمور در سمرقند دارای مقامی ارجمند می بود و در سال ۷۹۷ ه وفات یافته و قبر او در سرخس است.

و از تفتازانی یک پسر بنام محمد بر جای ماند که تا دیرگاهی او و سپس فرزندش قطب الدین یحیی بن محمد و پس از او فرزندش سیف الدین احمد بن قطب الدین یحی در خراسان مظهر علم و تقوی بوده و در هرات بر مسند افاده و افاضه نشسته بوده اند در تاریخ «حبیب السیر» داستان جالبی که مصنف آنکتاب خود از سیف الدین احمد شنیده نقل کرده است.

(طبقات الشافعیة الكبرى - ابن سبکی - ج ۵ / ص ۱۹ حبیب السیر - خواندمیر. مطلع السعدین - و مجمع البحرین - سمرقندی. معجم البلدان - یاقوت - ج ۲ / ص ۱۱۷)

(۱) - قلو: بالفتح و واو در آخر کلمه: گوشت بریان - فرهنگ آندراج. - از کلمه عربی: قلا، یقلو، قلو. و قلا یقلی قلیا اللحم: انضجه، فهو قلاء و اللحمه مقلو و مقلی (لسان العرب). اما در نسخه مج: «قلور» با (راء) در آخر کلمه نوشته که در جائی بنظر نرسید. شاید «قلو» و «قلور» هردو گفته میشده است؟ و شاید (راء) در متن اصلا کسره علامت اضافه بوده و نساخ آنرا سهوا (راء) پنداشته و نوشته اند؟

(۲) - لا و نعم: یعنی: کفار و منکرین حق و موحدین.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۱۴۲

یک بغرا «۱» میخورد یا نمی خورد.

نقلست: که روزی امیر ابرار و زبده احرار امیر قاسم انوار «۲» قدس اله سره العزیز بصحبت امیر غیاث رسیده و مجاهده و قلت غذای او را دیده فرموده که حضرت واهب النعم تعالی و تقدس و تعظم این همه نعمتها از برای ما آفریده امیر غیاث گفته ما را از برای اینها نیافریده.

لامیر خسرو:

نی کار مرد روزه همیت شکستن است گر خضر آتش آرد و عیسیش خوان کشد [و بعد از آنکه قنات جاری میشود و بعضی محصولات از آنجا واصل درویشان میگردد «۳» اعونه و عمال و ظلمه جهال بطال که قصد استیصال درویشان همیشه شعار و خصال ایشان است.

للخسرو الدهلوی:

یکخط شان بی شکن و پیچ نی حاصل شان حشو دگر هیچ نی
صد رقم ظلم بدفتر نهند تهمت این علم بحیدر نهند

(۱) - بغرا: نام آشی است از آرد نخود. و بغرا نام پلاویست که از گوشت و میده نخود و روغن و قند و سرکه و زردک راست کنند. فرهنگ انجمن آرای ناصری و آندراج. و مقصود مصنف از عبارت:

«یک بغرا می خورد یا نمی خورد» یعنی در یک وعده از شام و نهار که در آن بغرا صرف میشود امیر چیزی می خورد یا نمی خورد.

(۲) - سید قاسم الانوار از اعظم و مشاهیر مشایخ عرفان و تصوف و از شعراء نامدار این طایفه است. ولادتش در ۷۵۷ در سراب تبریز اتفاق و در قریه خرچرد از ولایت جام بسال ۸۳۷ ه در گذشت و قبر او اکنون در لنگر جام موجود و بنای آن از آثار میر علیشیر نوائی است.

(۳) - عبارت: [و بعد از آنکه قنات جاری میشود ... امارت مآبی مشارالیه است و تغییر نیافته] تماما از زیادات نسخه مج است و در مک و س و مد ندارد.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۱۴۳

قلمها تیز کرده بروات و تحمیلات بر آنجا متعاقب داشتند. حضرت امیر غیاث دو درویش را از ملازمان آستانه با روی مالی «۱» پر از منقأ پر «۲» و از کاردی بسمرقند پایه سریر سلطنت مصیر حضرت صاحب قرانی امیر بزرگ نور الله برهانه میفرستد بمدعاء آنکه قنأ و لنگر درویشانرا از تکلیف و مؤنات دیوانی معاف و مسلم دارند و بحکم کلامنا اشاره در فرستادن منقأ و از کارد اشارت آن تواند بود که درین مکان درویشانرا حلاوة ایمان حاصل است هرکس قصد استیصال این مکان و داعیه پریشانی جمع درویشان کند بیخ نهال دولت او بازه کارد قطیعت «۳» بریده خواهد شد. درویشان چون بآستانه «۴» حضرت صاحب قرانی رسیدند و صورت حال بعرض اعیان عتبه سلطنت مآل رسانیدند کس زیاده التفاتی بحصول مامول ایشان نمود تا تبرک که داشتند حاضر آمده از دور در محاذی سریر فلک مسیر بایستادند حضرت صاحب قرانی را در اثنای امعان بصر نظر کیمیای اثر بجانب درویشان معطوف میگردد ایشانرا طلب فرموده از مطلوب و مقصود ایشان استفسار میفرمایند درویشان صورت حال بزبان ابتهال عرضه میدارند حضرت صاحب قرانی میفرمایند که هر درویش که اجرای قناتی و احداث «۵» مزرعه کند اگر او را معاف داریم مداخل مملکت تنگ شود. مقارن این امر قوت باطن درویشان تهییج یافته در ذات حضرت صاحب قرانی تغییر و هراسی ظاهر میشود و بمدعای درویشان حکم جهانمطاع ارزانی میدارد

(۱) - روی مال: بالضم فارسی: پارچه که بدان روی را از غبار و جز آن پاک کنند.

فرهنگ انجمن آرای ناصری. آندراج.

(۲) - بعد از کلمه «منقأ» در اصل کلمه «بر» نوشته شده است. شاید این کلمه زیاد و از سهو قلم نساخ باشد و شاید در اصل «پر»

یعنی: برگه، چه وقتی پوست نازک دانه بادام گرفته شد دو پر یا دو برگه میشود یعنی منقأ برگه. و شاید در اصل «شیر» یعنی نوری یا «شیرین» بوده- بقرینه ما بعد- که نساخ آنرا سهوا باین صورت تحریف نموده‌اند.

(۳)- قطیعت: القطیعة: الهجران. و قطع قطعاً و قطیعة صدیقه: هجره و عقه. (لسان العرب ماده قطع).

(۴)- بآستانه: این کلمه در اصل: بایستادند. نوشته شده که گویا سهو نساخ است.

و بقرینه مقام درست آن «بآستانه» بوده است لذا قیاساً اصلاح شد.

(۵)- در اصل: «و احدائی مزرعه» نوشته است.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۱۴۴

کسی از مخصوصان حضرت سؤال میفرماید که اول سبب اعراض از التماس فقرا چه بود؟ و بر فورباز بایجاب مسئول ایشان اقبال فرمودن چه؟ حضرت صاحب‌قرانی میفرماید که چون از مطلوب ایشان اعراض نمودم چنان دیدم که شیری «۱» در غایت هیبت و صلابت خشم‌آلوده قصد من کرد که اگر بقبول حاجت درویشان نمی‌نمودم مرا بمخالص قهر مقهور و معدوم می‌ساخت پس حکم معافی و نشان مسلمی درباره ایشان صادر شده مقضی المرام بالی لبالب دعا و زبانی سراسر ثنا مراجعت مینمودند. و روز بروز آبادانی و جمعیت و اسباب فراغت و رفاهیت آن بقعه در تزیین می‌بود و خلاصه از اطراف و اکناف بشرف زیارت و ملازمت حضرت امیر مبادرت مینمودند. تا روزی حضرت خاقان مغفور شاه رخ سلطان بزیارت درویشان تجشّم «۲» میفرمایند حضرت امیر جناب امارت‌مآبی جلال الدین فیروزشاه «۳» طیب اله ثراه را طلب فرموده میگویند درویشان ترتیب نزل و ما حضر سلاطین و آداب و ادوات خدمت خواقین نمیدانند مفاتیح حویج «۴» خانه و کلید انبار خانها را تسلیم جناب امارت‌مآبی نموده میفرمایند که بهر مصلحتی که شما را روی مینماید اقدام فرمائید. تا بدین سبب امر تولیت و عزل و نصب مباشران بقعه متبر که تا غایت بقبضه اختیار اولاد و احفاد امجاد امارات‌مآبی مشار الیه است و تغییر نیافته «۵»

(۱)- در اصل: «که شیر در غایت».

(۲)- تجشّم: از تجشّم الامر: تکلفه علی مشقه.

(۳)- جلال الدین فیروزشاه: خواندمیر در حبیب السیر نیز واقعه ارجاع امر تولیت و واگذاری کلیدهای انبار و حویج خانه لنگر را به امیر جلال فیروزشاه ذکر کرده و اضافه میکند که در زمان سلطان حسین میرزا بایقرا اولاد امیر فیروزشاه دعوی تولیت لنگر داشتند و چند گاه عبد الخالق غجدوانی بن فیروزشاه صاحب عهده آن امر بود. (حبیب السیر جزو سوم از جلد سوم ص ۱۴۳).

(۴)- حویج خانه: انبار ما یحتاج. اما از ماده (حوج) حویج وزان فعلی بمعنی:

(حاجه) یعنی: ما یحتاج الیه در لغت عرب نیامده. ولی: (حوجاء) بمعنی حاجه یعنی:

ما یحتاج الیه و تصغیر آن (حویجاء) استعمال شده است. شاید کلمه:

(حویج) بضم حاء و فتح واو مخفف حویجاء باشد که مسامحه الف آخر آن حذف شده است.

(۵)- تا اینجا از زیادات نسخه مع میباشد.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۱۴۵

سرکار «۱» دویم بادغیس «۲» «چهل دختران» است قصبه معموره دارد با بازار و مردم بسیار و منزل نزه است. از آثار خیرات و مبرات حضرت مملکت پناهی «۳» مقرب الحضرة السلطانی اعتضاد الدولة الخاقانی «۴» امیر نظام الدین علشیر در وی رباطی است عالی بخشت پخته ساخته و این چهل دختران مزاریست متبرک و مردم آن بادیه بنیت روان شدن حاجات بآنجا توسل میجویند و در جوار این قصبه رود آبست که در فصل بهار سیل بسیار بدین رود می‌آید و چون ممر عام است خلائق را از گذشتن آن رود چاره نیست

کم سال باشد که از آن سیل ضررها بمردم نمیرسد و بعضی از مردم تلف نشوند. تا در این ایام حضرت مملکت پناهی مشارالیه «۵» بامداد توفیق سبحانی فایز گشته بر آن رود فرموده تا پلی بخت پخته سازند. و دیگر عمارات خیرات در ولایت مذکوره هست که ذکر آن خواهد آمد

(۱) - سرکار: این کلمه در عصر مصنف در اصطلاحات دیوانی بمعنی: ناحیه. ولایت بخش. استعمال میگردیده است. چنانکه فخری هراتی بخش استرآباد را «سرکار استرآباد» نوشته است.

(۲) - بادغیس: بنا بگفته فرهنگ نویسان، مورخین و جغرافیون «تبدیل کلمه باد خیز است که ناحیه خرم و خوش آب و هوایی است در خراسان مشتمل بر دهکده‌های بسیار از اعمال هرات».

نظامی عروضی گوید: بادغیس خرم ترین چراخوارهای خراسان است. قریب هزار ناو هست پرآب و علف. (مجمع النوادر. نظامی عروضی سمرقندی ص ۲۸ لیدن). حافظ ابرو مینویسد: بادغیس وجه تسمیه آن بادخیز است یعنی باد از آنجا خیزد. مرعی و چشمه‌سار و قنوات بسیار دارد. و عرصه آن وسیع است و شمالی آن آب مرغاب و غربی آن اعمال سرخس و جام تا کوسویه، و جنوبی آن اعمال فوشنج و هرات و قریه‌های مشهور آن که حالا معمور است قراء: زعفران. چل دختران. لنگر امیر غیاث. تخت ملک. ترناباد و در وقتی که لشکر چنگیز بخراسان درآمد بادغیس در غایت معموری بوده است و چند شهر معتبر مثل: کالوین و غیره داشته است و در بادغیس لشکریان چنگیز قتل و غارت بسیار کردند و در این ایام همایون باز روی بآبادی آورده است چنانچه بغیر از قراء نامبرده قریب دویست دیه دارد که در دفاتر دیوان نام آنها ثبت است. (جغرافی حافظ ابرو).

(۳) - مج: حضرت مملکت پناهی مقرب. مک: حضرت مقرب.

(۴) - مک: السلطانی اعتضاد الدوله الخاقانی امیر نظام. مج: السلطانی امیر نظام.

(۵) - مک: حضرت مقرب الحضرت السلطانی بامداد. مج: حضرت مملکت پناهی مشار الیه بامداد.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۱۴۶

سرکار سیم بادغیس را «جرلان» (۱) میگویند که آن نیز مزاریست بزرگوار و از عجایب قلاع که «۲» [در اصقاع و ارباع عالم الا ما شاء الله مثل آن نیست قلعه، نرتو «۳» ست که] از نواحی آن ولایت سر تفوق بقله قلعه سما و قمه قبه جوزا برافراخته و مسرع اندیشه را مجال عروج بر معارج بروجش تنگ و نایاب است، و پای اوهام و افکار از توهم وصول بشرفات علیه و غرفات سنیه آن لنگ و افکار «۴»، و این قلعه بر قله کوهی است از سنگ خارا بخت پخته عمارت یافته و یک راه باریک دارد که رونده را بیش گنجایش رفتن نیست. از پای کوه تا دری «۵» قلعه که نیم فرسخ نزدیکست که ببالا می باید رفت دیگر از همه طرف کوه تا پای حصار سنگ خار است یک انداز که «۶» قریب بهزار گز که نه آسیب تیر بوی میرسد و نه آفت منجیق و همیشه کمند حوادث از تعلق بکنگره بلندش «۷» کوتاه بوده «۸» و هست چنانچه هیچکس از سلاطین ذی شوکت و خواقین صاحب مکنت گشایش آنرا بجنگ و محاصره خیال نیست.

لعبد الواسع الجبلی «۹»:

عقل گردد گر کند در وی تفکر مستمندوهم گردد گر کند در وی تأمل ناتوان

(۱) - جرلان. ضبط این نام در جائی بنظر نرسید اما حافظ ابرو در فهرست نامهای دهکده‌های «هراترود» مینویسد: «قریه (جوان) دو مزرعه دارد» - جغرافی حافظ ابرو -

(۲) - عبارت [در اصقاع و ارباع قلعه تروتو است که] تماما از زیادات نسخه مک میباشد و در مج و مد ندارد.

- (۳) - قلعه نرتو: نام قلعه‌ایست از قلاع ولایت بادغیس و لنگر امیر غیاث و ولایت کرخ که از اجزای شهر هرات‌اند. فرهنگ آندراج.
- (۴) - افکار: بالفتح و گاف پارسی: خسته و مجروح. فرهنگ جهانگیری.
- (۵) - میج: تا قلعه. مک: تا دری قلعه.
- (۶) - میج: یک انداز که قریب. مک: یک انداز قریب.
- (۷) - میج: بکنگره بلندش. مک: بکنگره‌اش.
- (۸) - میج: بوده. مک: بود.

(۹) - عبد الواسع الجبلی: یکی از سرامدان سخنوران ایران بوده اصلاً از مردم غرjestان است و در هرات پرورش یافته و معاصر سلطان سنجر بوده و بغزنین رفت و مدت چهار سال مداح سلطان بهرامشاه غزنوی بوده قصاید شیوائی مشتمل بر صنایع بدیعی سروده است (تذکره دولتشاه سمرقندی ص ۷۳- ص ۷۴ لیدن. هفت اقلیم - (امین احمد رازی).

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۱۴۷ نسر طایر گر شود فوق السموات العلی برج او را دید نتواند دگر بر داستان

«۱»

در ثری بیند ثریا یا سمک بیند سماک «۲» گر کند در بومش از بامش نظاره پاسبان نقلست: که یکی از پادشاهان خام طمع این قلعه را محاصره کرده بود و همت بر گشادن آن بسته و در پای کوه لشکرگاه ساخته، و اهل قلعه تمام از جهت انقلاب و امراض مهلک و دیگر اسباب موت فوت «۳» شده بودند، و غیر از خروسی در قلعه نمانده بود که احیاناً بر بالای بروج می‌آمده و بانگی میکرده، و لشکر مخالف از مردن ساکنان قلعه واقف نبودند تا مدۀ هفت سال هیچ کس «۴» را یارای آن نبوده که نزدیک باین قلعه خالی تواند شد. و کیفیت احوال معلوم تواند کرد. و سلاطین خراسان را مامنی از آن محفوظتر نیست و همیشه هم عالیۀ بر ضبط و محافظت آن متوجه دارند. و درین ایام همیون که کوتوالی آن تعلق بباخضر اردو بازاری «۵» میداشته بمیامن تربیت حضرت سلطانی خاک نرم باندرون قلعه که از سنگ خار است برده و قریب بیک جریب باغچه ساخته «۶» و بآب باران پرورش داده و گلها و درختان در برآورده، چنانچه در وقت تموز «۷» که در ممالک هیچ جا «۸» گل نیست از آنجا بمجلس همایون گل می‌آرند

(۱) - میج: نتواند مگر دستپان. مک: نتواند مگر پردستپان. و در نسخه مخطوطه دیوان عبد الواسع الجبلی متعلق بکتابخانه ملی ملک این مصرع چنین است: (برج آنرا دید نتواند دگر بر داستان) و این اشعار جزء قصیده‌ایست که عبد الواسع آنرا در مدح قطب الدین میر میران سپهد خراسان سروده است.

(۲) - (ثری): الثری و الثراء: التراب الندی. و الجمع اثری. (ثریاً) مجموع کواکب فی عنق الثور. (سماک): السماکان. کوبان نیزان یقال لاحدهما السماک الرامح و لآخر السماک الاعزل (سمک): بفتح سین و سکون میم - عمق.

(۳) - میج: موت شده. مک: موت فوت شده.

(۴) - میج: تا مدۀ سال هیچ را. مک: تا مدۀ هفت هیچ کس را.

(۵) - میج: تعلق باما حاضر اردو بازاری میداشته. مک: تعلق بباخضر میداشته.

(۶) - میج: باغچه ساخته و بآب. مک: باغچه و باب.

(۷) - تموز: ماه هفتم از ماههای رومی میانه ماه حزیران و آب و مطابق ماه شهریور از ماههای باستانی که بحبوحه و بحران گرمای تابستان است.

(۸) - میج: هیچ جا گل. مک: هیچ گل.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۱۴۸

چون آن موضع ییلاقی است در غایت سردی هوا گل و میوه آن در تموز میرسد.

و دیگر- از بدایع مواضع بادغیس ییلاق باباخاکی است. مرغزاری در طراوت طیره گر ریاض رضوان، و در خضارت غیرت‌فرای ساحت آسمان، آبی «۱» خوشتر از تسنیم بهشتی و هوای لطیفتر از نسیم اردی بهشتی «۲» طوطی شکرستان فصاحت از خطوط سبزه روح پرورش مضمون قصه: روض من ریاض الجنه- برمیخواند. و بلبل دستان‌سرای بلاغت در اوصاف نزهت‌ش فحوای مقوله:

ع «۳»: روضه ماء نه‌رها سلسال «۴»

بر زبان میراند. فرش نشاط بسیطش همه دیبای رومی و ششتری. و سطح حوالی دلگشایش از انواع ریاحین پرزهره و مشتری.

لرفیع الدین محمود لبنانی «۵»:

صفای بهجت روی زمین سقا الله‌برده آب لطافت ریاض اعلی را

میان عرصه این روضه میتوان گفتن نمونه گشت زمین مرغزار عقبی را و بیشتر سلاطین هرات و ارباب مکنت در ایام ربیع بدان ساحت بگشت و تماشا میروند «۶» و آثار آیات بینات: فانظروا الی آثار رحمۃ الله کیف یحی الارض بعد موتها، مشاهده مینمایند.

(۱)- مج: ساحت آسمان خوشتر از.

مک: ساحت آسمان آبی خوشتر.

(۲)- مج: اردی بهشتی. مک: اردی بهشتی.

(۳)- مک: ع- مصراع. مج: ندارد.

(۴)- از امثال سائره و اقوال بلغاء: «روضه الماء نه‌رها سلسال». الروضة: ارض مخضرة بانواع النبات، و السلسال الماء العذب.

(۵)- مج: لرفیع الدین مسعود. مک: لرفیع الدین محمود لبنانی. مد: ندارد.

ظاهرا مراد رفیع الدین عبد العزیز بن مسعود لبنانی است.

(۶)- مج: مد: و تماشا میروند و آثار. مک: و تماشا و آثار.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۱۴۹

و موضع دیگر از مراتع لطیف و مراتع «۱» نظیف این ناحیت تخت ملک نزهتگاه ملوک ملک است که بدین اوصاف و اضعاف این اتصاف دارد و در «۲» تمام تابستان در کوههای نواحی آن برف است «۳»، [چنانچه در یک تموز که آنزمین حضرت سرادقات جلال و مخیم سپاه نصرت مآل حضرت اعلی بود، مؤلف در آن موضع تابستان گذرانیده یک خروار برف لطیف پاکیزه که از آرایش خاکدان روزگار گرد کدورتی به پیرامن آن نرسیده بود در اردوی همایون به پنج دانگ «۴» بود و کمتر، و از غایت خوشی هوا و سردی آبها کس را پروای برف نمی‌بود]، و قوت هاضمه آن آب و هوای «۵» بمرتبه که مدلول کریمه: اکلها دائم؛ لازمه احوال و اوقات ساکنان آن دیار گشته.

و نزهتگاه دیگر که لطافت آن بمراتب از مواضع پیشتر بیش است ییلاق هزار میش است که در «۶» فصل بهار لاله‌زاری «۷» میشود که عرصه گلشن روشن «۸» گردون در مقابله او تیره مینماید. و دیده نورانی کواکب تابناک از نظاره اطراف او خیره مینماید و ریاحین بساتین افلاک از رشک الوان لاله‌ایش رنگ برنگ برمی‌آمد و انوار باغ رضوان از خجالت طراوت ازهارش سرخ و زرد میگردد.

(۱)- مج: از مراتع نظیف این ناحیت.

مک: از مراتع لطیف و مراتع نظیف این ناحیت.

(۲) - مج: و در تابستان.

مک: مد: و تمام تابستان.

(۳) - عبارت:

[چنانچه در یک تموز که آنزمین حضرت سرادقات ... پروای برف نمی‌بود] تماما از زیادات نسخه مج میباشد و در مک و س ندارد.

(۴) - دانگ: معرب آن دائق و جمع: دوانیق شش یک یکمثقال است. فرهنگ آندراج. مفاتیح العلوم - خوارزمی.

(۵) - مج: هاضمه آن آب و هوا. مک: مد: هاضمه آب و هوای.

(۶) - مج: که در فصل.

مک: که فصل.

(۷) - مج: لاله‌زاری. مک: لاله‌زار.

(۸) - مج: گلشن روشن گردون.

مک: گلشن گردون.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۱۵۰

لامیر خسرو:

گره طره سنبل ز صبا باز شده دامن لاله پر از عنبر سارا کرده «۱»

بس که بر لاله‌تر میرود آنجا قمری پای آلوده بخون پایچه «۲» بالا کرده

عاشقان رفته بصحرا و دل سوخته رابتکلف ز گل و لاله شکیا کرده گوئی رنگ «۳» شفق بر دامن عرصه افلاک از عکس لالهای آن صحرا پیدا است.

و حمرة کسوت والای اعلام «۴» شقایق از شعار گلها حمرا «۵» آن هویدا هرلاله پنداری شعله‌ایست بداغ محنت جگر «۶» بی‌دلی سوخته یا مشعله‌ایست در قافله بادیه «۷» پیمایان کعبه طلب وصال برافروخته.

لامیر شیخم سهیلی طیب اله انفاسه «۸»:

مگر که پیرهن آل عنبرین مویست که باز گونه بدر میکند ز سر لاله

(۱) - عنبر سارا: عنبر ماده خوشبوی معروف و سارا یعنی: ناب و ویژه و خالص از صفات آنست خواجه حافظ:

ای که بر مه کشی از عنبر سارا چوگان ...

فرهنگ جهانگیری

(۲) - پایچه: وزن. پارچه. شلوار و تنبان و بالفظ بالا زدن و بالا کردن مستعمل امیر خسرو:

بر گل و لاله‌تر میدود اینک قمری پای آلوده بخون پایچه بالا کرده فرهنگ آندراج.

(۳) - مج: زنگ شفق. مک: رنگ شفق.

(۴) - مج: لالهای - والای - اعدای - گلها - حمرا.

مک: لالها - و آلاء - اعداء.

(۵) - مج: از شعار گلها حمرا آن پیدا است. مک: از شعاع گلها آن هویدا.

(۶) - مج: مک. مد. س: محنت جگری بی‌دلی سوخته. ظاهرا یاء آخر جگری بی‌جا است لذا قیاسا اصلاح شد.

(۷) - مج: قافله پیمایان. مک: قافله بادیه پیمایان.

(۸) - مک: طیب الله انفاسه. مج: این جمله را ندارد.

بقیه پاورقی در صفحه بعد

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۱۵۱

دیگر از ولایات نزدیک بهرات قصبه کרוخ و پاشتان «۱» است آب و هوای خوش دارد، و اشجار و میوه‌های خوب و مزروعات و محصولات مرغوب، و از منازل متبرکه که «۲» در مضافات کرخ مزار «۳» خواجه محمد عباس است که فیض تمام دارد، و مردم از هرات و توابع زیارت آن مقام «۴» میروند.

«۵» [در تاریخ هرات شیخ ثقة الدین عبد الرحمن فامی رح آورده است که میان اهل کرخ و مردم پاشتان بجهت آب مباحثه و مناقشه پیدا آمد بسبب آنکه مردم کرخ آب بخلق پاشتان نمیدادند و گفت و شنید ایشان باینجا انجامید که بقاضی گفته شد، قاضی از اهل پاشتان گواه طلبید که ایشان حقابه داشته‌اند مردم پاشتان گفتند صد و پنجاه هزار

(امیر شیخ سهیلی): از امراء بزرگ سلطان حسین میرزا باقرا بوده و ذوق و قریحه شعری داشت لیلی و مجنون شیوائی سروده، و مولانا حسین کاشفی کتاب «کلیله و دمنه» را بنام او نوشته و بمناسبت تخلص او به «انوار السهیلی» موسوم گردانیده است. مجالس النفائس - امیر علیشیر نوائی. حبیب السیر - خواندمیر. تذکره دولتشاه سمرقندی - قاموس الاعلام).

(۱) - کرخ و پاشتان، در متن کرخ و در فرهنگ برهان قاطع و آندراج کرخ با واو نوشته شده حافظ ابرو مینویسد: «ولایت کرخ بر شرقی شمال هرات است در قدیم بسیار معمور بوده و قریب پانصد مزرعه داشته و زمین کرخ متصل میشود بعرصه بادغیس و آب رودخانه و کاریز هردو دارد و هوایش ییلاقی است». و همو در اوصاف بلوک (غوروان) میگوید: و قریه «پاشتان» از قرای مشهوره بلوک غوروان میباشد.

(جغرافی حافظ ابرو ورق ۱۶۷).

(۲) - مج: متبرکه که در. مک: متبرکه که در.

(۳) - مج: کرخ خواجه. مک: کرخ نماز خواجه.

(۴) - مج: آن مقام. مک: آنجا.

(۵) - عبارت:

[در تاریخ هرات شیخ ثقة الدین عبد الرحمن فامی رح بر اهل کرخ غالب آمدند و تا غایه استمرار یافته] تماما از زیادات نسخه مج است و در مک ندارد و در نسخه مک بعد از عبارت:

«و مردم از هرات و توابع زیارت آنجا میروند» روضه پنجم شروع شده است.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۱۵۲

گواه داریم از آنجمله پنجاه هزار نشسته که هرگز قیام نکنند، و پنجاه هزار تکیه زده که پشت راست نکنند، و پنجاه هزار دیگر قایم که هیچ وقت نشینند، گفت: این چگونه تواند بود؟

گفتند: پنجاه هزار نشسته خرمنهای ماست، و پنجاه هزار تکیه زده تاک بنان باغهای ماست، و پنجاه هزار قایم درختان ما که همه بدین آب پرورش یافته و در بر «۱» آمده. و با قامت این دلیل و بینه مردم پاشتان آب بر روی کار خود آوردند و بر اهل کرخ غالب آمدند و تا غایه استمرار یافته [«۲»].

(۱) - دربر آمده: به بر و ثمر رسیده است.

(۲) - تا اینجا از زیادات نسخه مج است.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۱۵۳

روضه پنجم در ذکر بعضی ولایات که از مدینه الاسلام هرات دورتر ازین ولایاتست

اشاره

که مذکور شد از اقالیم خراسان و توابع هرات مشتمل بر چهار چمن

چمن اول در بیان بعضی خصائص «۱» قبه الاسلام «بلخ» و «اندخود» و «شبرغان» «۲» و «مروشاهجان» و «ابیورد» و «نسا» و ضمائم آن

اشاره

یکی از بلاد خجسته بنیاد خراسان قبه الاسلام بلخ است، که از قدیم الایام همیشه منشاء سلاطین انام و مورد مشایخ عظام و مسکن اولیاء اله و مامن اهل حقایق و انتباه بوده «۳» و هست، و آنمقدار مردم بزرگ از سلاطین تاجیک و ترک و اولیاء معظم و اتقیای مکرم و ارباب فضل و کرم که از آن خاک پاک بوجود آمده «۴» انداز هیچ زمین «۵» پیدا نگشته، و در اثبات این دعوی دو گواه عدل که بطعن هیچ طاعن و بقدرح هیچ قادح مجروح و مردود نگردد: سلطان ابراهیم ادهم که مقتدای اولیای مقدم «۶» است، و ابو العباس فضل برمکی که از نسل ملوک فرس است «۷»، و در فضل و کرم یگانه عالم بوده کافیت، همه اطراف و جوانب او بحظایر قدسی «۸» مآثر محفوف، و از همه حوالی

(۱) - مج: در بیان بعضی خصائص قبه الاسلام. مک: در بیان قبه الاسلام.

(۲) - مج: اندخود و شبرغان و مرو. مک: اندخود و مرو.

(۳) - مج: و انتباه و هست. مک: و انتباه بوده و هست.

(۴) - مج: بوجود آمده اند از. مک: موجود گردیده از.

(۵) - مج: زمین. مک: زمینی.

(۶) - مج: مقدم است. مک: ما تقدم است.

(۷) - مج: فرس و در فضل. مک: فرس است. و در فضل.

(۸) - مج: قدس. مک: قدسی. و الحضیره: الحدیقه و البستان و الروضه و الجمع حظایر. و «حظیره القدس»: الجنه.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۱۵۴

و حواشی او «۱» آثار بغی و بدعت و آیات شرک و شبهت مصروف، ساحتی در کمال سماحت، و عرصه در غایت فسحت و مساحت، سواده مبیضه و مهاده قواریر من فضّه «۲»، و فیض و روحی که من از آن مزارات متبرکه که آن خطه نورانی «۳» و منازل آن بقعه مسلمانی دیده‌ام در هیچ مکانی مشاهده و ملاحظه ننموده‌ام.

لقاضی حمید بلخی «۴»:

از غایت تنزه و خوبی و دلکشی پنداشتم که جنت عدن است در خوشی

دربر گرفته شاخ شجرهای او حلال بر سر کشیده خاک چمنهای اووشی «۵»

بر سقفهای گنبد اخضر ز عکس او گلهای گونه گونه ز حمرا و آتشی

(۱) - مج: او. مک: آن.

(۲) - مج: شفاء مبیضه و ماء قواریر من فضّه. مک: شفاده مبیضه و ماده قواریر من فضّه اما قطعاً هردو نسخه مغلو ط و درست آن: «سواده مبیضه و مهاده قواریر من فضّه» است. و السواد الشخص. العدد الكثير. و سواد البلده: ما حولها من الريف و القرای. و سواد الناس: عامتهم درین جمله صنعت تضاد را بکار برده زیرا سواد را- که یک معنی آن سیاه است- به بیاض توصیف کرده یعنی. سواد و نمای این شهر سپید فام یا مردم آن روشن دل میباشند. و (المهاد) الفراش. الارض المنخفضه یعنی. زمین شهر از بلور سیمین فام است.

(۳) - مج: و روحی که من از آن مزارات متبر که آن خطه نورانی.

مک: و روحی که از مزارات متبر که نورانی.

(۴) - قاضی حمید بلخی: قاضی القضاء ابی بکر عمر بن محمود الملقب حمید الدین المحمودی البلخی المتوفی سنه ۵۵۹ ه از افاضل دانشمندان خراسان بوده و از نویسندگان و شعراء نامدار آندیار بشمار است. وی قاضی القضاء شهر بلخ بوده. آن شهر در سده ششم یکی از مراکز عمده علمی و ادبی سرزمین خراسان بوده است. قاضی حمید الدین کتاب «مقامات حمیدی» را بر اسلوب کتاب (مقامات) ابو الفضل بدیع الزمان همدانی- که بتازی نوشته- در بیست و سه مقامه بزبان پارسی نگاشته و در سال ۵۵۱ ه نگارش آنرا پایان رسانیده است، (کامل ابن اثیر- ج ۱۱ ص ۲۰۷. کشف الظنون- ج ۲ ص ۱۷۸۶ لباب الالباب محمد عوفی- ج ۱ ص ۱۹۸-۲۰۰).

(۵) - وشی: الوشی: نقش الثوب. الثياب الموشية. من وشی و شی: الثوب: حسنه بالالوان.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۱۵۵

عرصه چون ساحت سینه «۱» کریمان گشاده و بی پایان. و قلعه مانند کوه قاف و خندقی چون دریای محیط بر گرد آن. آبی که گوئی کوثر عرقی است که «۲» از خجالت صفویش بر جبین رضوان روان شده. و خاکی که طره «۳» مشکین غزالان چین از غیرت طیب طیب «۴» آن پریشان گشته. مگر روضه بهشت برین است که چندین هزار اجسام پاک در وی آرام یافته. «۵» یا طارم چهارمین است که پرتو آفتاب انوار کرامت از وی بر مهاوی و مهابط مرکز خاک تافته. آبی چون زلال چشمه حیوان از رود درّه گز در انهار او روان که. ع «۶»:

زنگ دل می برد و راحت جان می آرد.

و نسیمی از سواحل نهر جیحون بر اطراف و اقطار او وزان. که ع «۷»:

زالال خضر ز دندان مار بگشاید.

و آن خطه پاکیزه در زمان جاهلیت نیز وجهه قصد سلاطین عالم و قبله توجه طوایف بنی آدم.

و آنجا آتش خانه «۸» بوده بهار نام که پیش آتش پرستان همه روی زمین عظم و اعتباری «۹» تمام داشته، و از اطراف و اکناف ممالک خلقی روی توجه بدان

(۱) - مج: ساحت سینه کریمان. مک: ساحت کریمان.

(۲) - مج: عرقی است از. مک: عرقی است که از.

(۳) - مج: و خاکی که از طره. مک: و خاک طره.

(۴) - مج: از غیرت طیب و طیب آن.

مک: از غیرت طیب طیب او.

الطیب: کل ذی رائحه عطره و الجمع: اطياب. و الطیب: بتشديد الياء ذو الطيبه و الجمع، طيبات و المؤنث طيبه.

(۵) - مج: یافته یا. مک: یافته و یا.

(۶) - مج: ع. مک. مد: ندارد.

(۷) - مج: وزان. ع: زلال

مک: وزان که: زلال

(۸) - مج: و آنجا آتش خانه بوده بهار نام.

مک: طوایف بنی آدم بوده بهار نام.

(۹) - مج: اعتباری. مک: اعتبار.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۱۵۶

بقعه رفیعہ «۱» داشته‌اند. و بعضی آثار آن هنوز باقی است. و مردم آن دیار را مظنه آنست که در زوایا و خفایای خرابهای «۲» آن گنجها و خزانه‌ها مدفون باشد. «۳»

و مزارات معمور با مداخل و موقوفات موفور که در آن دیار است شاید که «۴» در هیچ اقلیمی نباشد. مثل: «خواجه عکاشه» و «خواجه عبد الملک پارسا» و «خواجه ابو نصر پارسا» و غیرهم رحمه اله علیهم «۵».

«۶» [و از جمله نوادر زمان خلافت همایون بتاریخ سنه خمس و ثمانین و ثمانمائه که حضرت سلطنت شعاری معین السلطنه و الدین سلطان بایقرا طیب اله ثراه و الی آن حوالی «۷»، بسبب ظهور مرقد مقدس حضرت شاه اولیاء امیر المؤمنین علی المرتضی رض در آن زمین فردوس آئین امر غریب واقع شد که هرگز در بسیط آفاق کسی مثل آن ندیده بود و نشنیده چنانچه از تمامی ممالک و مسالک خلائق بسیار و طوایف بیشمار روی بدان دیار نهادند، و در موقفی نشان مضجع ارفع حضرتش میدادند از سر نیاز بقدم تعظیم و اعزاز و شهره عام و اشاعت تمام یافت که هرکه مفلوج و مغلول و مزمن و معیوب و شل و نارو و مریض و نابینا که بدان آستانه میرسد بامر کن فیکون صحت و عافیت یافته سالم و غانم مراجعت مینماید، و ندورات بیحد از اغنام و مواشی و صامت و سایم و عروض و اسباب و قاعد و قایم چندان اموال حاصل آمد که انگشت تعجب محاسبان از عقد کمیت آن در دندان «۸» تحیر ماند. و تا مدتی آن صحراء از ازدحام

(۱) - مج: بقعه رفیعہ داشته. مک: بقعه داشته.

(۲) - مج: در زوایای خفایای او. مک: در زوایا و خفای آن.

(۳) - مج: و خزانه‌ها مدفون باشد. مک: و خزانه‌هاست مدفون.

(۴) - مج: شاید در. مک: شاید که در.

(۵) - مج: خواجه عبد الملک پارسا و امیر شرح (کذا؟) و غیرهم رحمه اله علیهم.

مک: و خواجه ابو نصر پارسا و غیر آن رضی اله عنه و رحمه اله.

(۶) - عبارت: [و از جمله نوادر زمان خلافت همایون بتاریخ ... و بعضی از حالات این واقعه که در هرات حادث شده در محل دیگر تحریر خواهد یافت] تماماً از زیادات نسخه مج است و در نسخه‌های مک. س. مد ندارد.

(۷) - کذا؟

(۸) - در اصل (دردنان) که ظاهرا دندان یا دهان بوده.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۱۵۷

و غوغای خلاق مجمع اکبر و صفه عرصه محشر داشت. و هنوز فی الجمله اثری از آن باقی هست.

و از فضایل «۱» هرات حضرت سلطانی در آتموقع عمارت و بارگاه عالی بنیاد یافته انشاء الله وحده العزیز عن قریب با تمام میرسد.

و در آنوقت بالتماس یکی از سادات علوی کیفیت آنحال را برین منوال در قلم آورده و نسخه اینست:

«حمد اله العلی الاعلی و ذکره بالتقدیم احری و اولی، حمد و سپاس بیحد و قیاس که شهسوار تیز رفتار و هم در مضممار اشهار و اظهار آن ذو الفقار زبان از کام بر نتواند کشید «۲»، و شکر و ثنای بی انتهای که کمند عقل دراک بشرف شرف «۳» قصر ادراک آن نتواند رسید، سزاوار حضرت پادشاهی است که مرکز خاک و محیط افلاک را مظهر عجایب اجسام پاک و مدرج جواهر اجرام تابناک گردانید، و لا یؤده حفظهما و هو العلی العظیم.

للشیخ نظامی:

داغ نه ناصیه داران پاک تاج ده تخت نشینان خاک

حله گر خاک و حلی بند آب لعل طراز کمر آفتاب قهاری که شیران و غابیشه بیشه مبادرت و مبارزت از مخافت «۴» صمصام انتقام

او نعره یالیتی لم تلدامی - برمی آورند. کردگاری که شیران میدان شجاعت

(۱) - فضایل هرات: یعنی از اضافات و ربع خیرات سلطانی در هرات.

(۲) - این عبارت در اصل: (در مضممار شمار و اضممار آن ذو الفقار زبان بنا کام بر نتواند).

ظاهرا درست این عبارت: (در مضممار اشهار و اظهار) (زبان از کام بر نتواند) یا (زبان بنان گام بر نتواند).

(۳) - کلمه: (بشرف) بکسر باء و فتح شین و (شرف) بضم شین و فتح راء جمع شرفه مثل غرف جمع غرفه.

(۴) - در اصل: محافظت.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۱۵۸

و مسابقت در عرصه فیض بیدریغش بتیغ جوهردار نثر اللالی زبان از منهج بلاغت عرش: سلونی ما شئتم دون العرش «۱»، میزنند کما قال علی تربته التحیه.

للمرتضی «۲»:

إذا نظرت الی استغنائک بیک عیون المسائل. و اذا نظرت الی رحمتک تضحک قلوب المسایل.

مثنوی:

مبدع ارواح و حی لا یموت نفی هر چیزی وجودش را ثبوت

زو دو عالم هم پرست و هم تهی قل هو الرحمن آمانه و وفود درود نامعدود که انامل مهندسان حواس و افتراس «۳» از عقد کمیت آن قاصر ماند نثار تراب طیبه طیبه که خوابگاه حضرت شاه تخت: «لی مع اله» «۴» است اعنی رفیع منزلتی که کریمه: و رفعناه مکانا علیا، آیتی از رفعت مقام محمود اوست. صاحب مملکتی که خطبه بلیغ: انا مدینه العلم و علی بابها «۵»، روایت از کلام خجسته ورود او. والی مملکت: من کنت مولاه «۵» فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه.

لعارفی «۶»:

آن خواجه که بدر غلام هلال اوست خال جمال حور ز رنگ بلال اوست

(۱) - سلونی ما شئتم دون العرش: حدیث منقول از علی ع.

(۲) - المسائل جمع مسئلة: الحاجة. و المسایل جمع مسئلة: مجری السیل.

(۳) - افتراس: مصدر باب افتعال از فرس یفرس

فراسه: ثبت النظر و ادرك الباطن من نظر الظاهر.

و تفرّس فيه الخير: توسمه

(۴) - لی مع اله: اشاره بحديث منقول از علی علیه السلام: «لی مع الله وقت لا یسعی فیہ ملک مقرب و لا نبی مرسل».

(۵) - در اصل: (انا مدینه و علی). ابو عیسی محمد بن عیسی الترمذی المتوفی ۲۷۹ ه، قال رسول الله: انا دار الحکمة و علی بابها.

صحیح ترمذی - ج ۱۳ ص ۱۷۱.

(۶) - عارفی: مولانا عارفی از فضلالی شعراء عصر سلطان حسین میرزا بایقرا بوده شعری

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۱۵۹

و رضوان بی غایت و غفران بی نهایت بر آل و اصحاب و اولاد و احباب و عترت و اتباع و عشرت و اشیاع او که پیشوایان معموره دین و مقتدایان مطموره حق و یقین‌اند.

جامی رح:

سلام اله و هب العطایا علیه و اله خیر البرایا اما بعد - بر بصائر اصحاب بینش و ضمائر نکته‌دان آفرینش مخفی نماند که بحکم نص کریمه: و لا تقولوا لمن یقتل فی سبیل اله اموات بل احياء و لكن لا تشعرون.

طایفه که بنور ولایت راه از ظلمات بشریه بیرون برده باشند و از سرچشمه تیغ شهادت آبیوه ابدی نوشیده همچنانکه در زمان حیات صوری مظهر غرایب کرامات و مظهر عجایب خوراق عادات بوده‌اند بعد از تجرد از علایق کثیفه جسمانی و اتصاف بملکات لطیفه روحانی هرآینه باظهار سرّ مبین و افشای انواع براهین که موجب مزید یقین مرتقیان معارج دین. و سبب تذلل منتصبان طریق جهل و کین گردد سزاوار لا- سیما حضرت شاه ولایت پناه امام قاطبه اهل اله صاحب سرّ: انا فتحنا لک فتحا مبینا. پرده گشای: لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا. «۱» مورد کریمه: و یوفون النذر و یخافون یوما کان شره مستطیرا مسکین نواز: و یطعمون الطعام علی حبه مسکینا و یتیم و اسیرا:

لوالدی عفی عنه:

سرّ نبوت فخر فتوت کان مروّت شوکه و قوت

در نهایت فصاحت و بلاغت و در غایت روانی میگفته است. در هرات مشهور به «سلمان ثانی» بوده. زیرا مانند سلمان بدرد چشم مبتلا- بوده و یکی از قصائد سلمان را که در آن از درد چشم شکایت میکند جواب گفته است. مثنوی «مناظره گوی و چوگان» عارفی در هرات مشهور بوده و قبر او در آنجا است.

(مجالس النفائس فخری هراتی ص ۲۰ و ص ۱۹۴).

(۱) - لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا. از احادیث منقوله از علی علیه السلام:

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۱۶۰ سرّ شریعت پیر طریقت شیخ حقیقت گنج معانی مظهر عجایب و مظهر غرایب مهبط آیات عواطف و مواهب اسد الله الغالب امیر المؤمنین علی بن ابی طالب کرم الله وجهه، که چون بواسطه معاندت زمره مخالف و فئه باغیه نامؤتلف و مکاوحه فرقه خوارج ابواب شفقت مغلق معیشته (کذا) مضیق یافته و عند الوفات و بعد الممات از غایله عداوت وسعه شقاوت ایشان ایمن نبوده از مکان مالوف عنان توجه بجانب قبه الاسلام بلخ تافته که از قدیم الایام ما من اولیاء

الله و مسکن اصحاب کشف و انتباه بوده و هست و مربع راحت و مضجع «۱» استراحت از خاک پاک آن بقعه تابناک ساخته و درین مدت برطبق قضیه: اولیائی تحت قبایی از نظر اغیار و بصر مخالفان مخفی و محبوب مانده «۲» تا در تاریخ خمس و ثمانین و ثمانمیه که حساب شیخزاده اعظم شمس الدین محمد خصه الله بالعراء «۳» السرمدم

(۱)- المربع: مکان الربع ای مکان الوقوف و الاقامه از: ربع. ربعا: توقف. و ربع بالمکان: اقام. المضجع: مکان الاضطجاع. از: ضجع ضجعا و اضطجع اضطجعا: وضع جنبه علی الارض.

(۲)- راجع به اختلاف آراء مورخین در خصوص این مطلب مهم تاریخی و عقاید و روایات عامی متضاده که در این باب نقل شده است به: «تاریخ بغداد» تألیف الحافظ ابو بکر احمد بن علی الخطیب البغدادی المتوفی ۴۶۳-هـ-ج- ۱ ص ۱۳۶-۱۳۸. «وفیات الاعیان» قاضی بن خلکان. «تذکره الائمه» ابن جوزی- مراجعه شود.

(۳)- العراء بعین مهمله مفتوحه وزاء معجمه مشدده: المطر الوابل (الكثیر الغزیر) و یقصد به الرحمه الواسعه ای: خصه اله بالرحمه الواسعه و العزاء ایضا العزة: من عز عزة: صار عزیزا. ای خصه اله بالعزة السرمديه. او (العراء): بفتح العین و الرء المهملتین. الفضاء لا یستتر فیہ بشئ. من: عری عریا ای: خصه اله بالفضاء السرمدی. روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات ج ۱ ص ۱۶۰ چمن اول در بیان بعضی خصائص قبه الاسلام «بلخ» و «اندخود» و «شبرغان» و «مرو شاهجان» و «ایبورد» و «نسا» و ضمائم آن ص: ۱۵۳ یعنی: خص اله نفسه الزکیه بالفضاء و العوالم الملکوتیه الربوبیه التي لا تستتر فیها الانفس الروحانیة بظلمات الابدان و العلائق المادیة الجسمانیة الجسمانیة. او (العراء) بفتح و کسر الغین المعجمه وراء مهملة الحسن. الولوع بالشئ من: غری. غراء: اولع به و معنی: خصه اله بالعراء السرمدی: خصه اله بالحسن السرمدی او خصه اله بالولوع و العشق الالهی السرمدی. و العشق اتصال الهی و تجاذب ملکوتی ابدی یحصل للنفوس عند تمامها و کمالها.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۱۶۱

که سلسل «۱» خاندان کرامت آستان حضرت سلطان العارفین برهان الواقفین سلطان ابو یزید طیفور البسطامی قدس سره است از کتب خانه صاحب مغفر تمآب مرشد الزمان شیخ رضی الدین محمد رح از ولایت افغانستان بوده است- اظهار و صفت اشتها یافت و محل حصول مطالب و مقام نیل مناجح «۲» و مآرب گشت. ع: کردی عجب ظهوری یا مظهر العجائب. الحمد لله الذی هدانا لهذا.

بیت:

ای قوم بحج رفته کجائید کجائید مقصود همینجاست بیائید بیائید و السلام و الاکرام علی اهل التحیه و السلام. و موضع ظهور این مرقد زمینی است در سه فرسخی بلده معروف بخواجه خیران که برطبق نشانی که نقل شیخزاده مذکور معلوم شده بود تفحص و تجسس نمودند بعضی آثار و علامات ظاهر شد و بعضی از حالات این واقعه که در هرات حادث شده در محل دیگر تحریر خواهد یافت. «۳»

و کیفیت ظهور آل برمک که اوصاف جود و سماحت و آیات فضل و فصاحت ایشان تا انقطاع دوران مذکور «۴» زبان عالمیان خواهد بود «۵». [و شعبه شجره نسبت این آصف کامیاب که در مبدأ کتاب شمه از احسان اخلاقی سبقت ذکر یافته بدان خاندان ختمی است «۶»].

(۱)- سلسل: سلسل. سلسله و سلسالا: الشئ بالشئ: اوصله به. و منه: (سلسل فلانا الی فلان) ای: اوصله فی النسبه الیه.

و (السلسل) فی المتن بحذف تاء المصدرى مسامحه.

(۲) - مناجح: نجح نجحا: الامر تيسر و سهل. و انجح صار ذا نجاح. و انجح الله حاجته قضاها.

و انجحت حاجته: قضيت، فهو منجح و الجمع مناجح.

(۳) - تا اینجا از زيادات نسخه مج می باشد.

(۴) - مج: تا انقطاع دوران مذکور. مک: تا انقطاع دو روزگار مذکور زبان.

(۵) - عبارت [و شعبه شجره نسبت ... خاندان ختمی است] از زيادات نسخه مج می باشد.

(۶) - مقصود مصنف. خواجه قوام الدین نظام الملک وزیر و صدر خراسان است که دیباچه این کتاب بنام او موشح است.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۱۶۲

از آن کشور خجسته اثر برین وجه است که صاحب سعید شهید خواجه نظام الملک طوسی طاب ثواه در کتاب سیر الملوک «۱» - که از تصانیف اوست آورده - که «۲»: چون منصب خلافت بمکان سلیمان ابن عبد الملک که عالیجاه ترین خلفای بنی امیه بود زینت یافت روزی گفت که ملک من از ملک سلیمان نبی علیه السلام «۳» کمتر نیست الا آنکه وحوش و طیور مسخر او بودند دیگر از ملک و مال و گنج و تجمل و مواد ملک داری و اسباب عظمت و فرماندهی و کامکاری آنچه مرا «۴» میسر است در عالم کراست؟

لشیخ نظامی «۵»

چون فلکم بر سر گنج است پای لا جرم سخت بلند است رای

همتم از قاتم افزون تر است دورم از این دایره بیرون تر است یکی از بزرگان گفت که «۶» بهترین چیزی که ملک و ملک را بدان احتیاج است و پادشاهان بدان مبتهج و مباهی بوده اند خلیفه ندارد. گفت آن چیست که دیگر آنرا بوده است و مرا نیست «۷»؟ گفت تو پادشاهی و پادشاهزاده ترا وزیری باید وزیرزاده و «۸» فاضل و کافی و راست قلم و مبارک قدم گفت: وزیری «۹» چنین در عالم توان یافت؟

(۱) - مقصود کتاب «سیاستنامه» خواجه نظام الملک طوسی است که موجود و مطبوع است.

(۲) - مج: آورده چون. مک: آورده که چون.

(۳) - مج: سلیمان نبی کمتر. مک: سلیمان نبی علیه السلام کمتر.

(۴) - مج: آنچه مرا میسر. مک: آنچه میسر.

(۵) - مج: لشیخ. مک: شیخ.

(۶) - مج: گفت بهترین. مک: گفت که بهترین.

(۷) - مج: آن چیست که دیگران را بوده است و مرا نیست؟ گفت. مک: آن چیست؟ گفت

(۸) - مج: وزیرزاده و فاضل.

مک: وزیرزاده فاضل.

(۹) - مج: وزیری چنین.

مک: وزیر چنین.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۱۶۳

گفت بلی، گفت آن کیست و کجاست؟ گفت آن جعفر برمکی است در بلخ.

شعر «۱»:

و ان كنت من بغداد فی الف فرسخ تنسمت ریح الجود من آل برمک للسیّد حسن الغزنوی «۲»:

خجسته رای او بر ملک راه فتنه بر بندد مبارک روی او بر خلق راه فتح بگشاید

سعادت چشم بگشاده که تا رویش کجا بیند زمانه گوش بنهاد که رایش خود چه فرماید و پدران او از زمان اردشیر بابکان وزیر و وزیرزاده‌اند و بهار بلخ وقف ایشان است. که چون دولت ملوک فرس منتهی شد پدر او را بلخ «۳» مقام افتاد و ایشانرا کتابهاست در سیرت وزارت [و قواعد منادمت و سعادت «کذا ظاهرا معاشرت» سلاطین که فرزندان ایشان میخوانند و پسران همه بر سیرت و سریرت پدران روزگار میگذرانند] «۴»

(۱) - مج: برمکی است در بلخ. شعر و ان كنت ...

مک: برمکی است. و ان كنت ...

(۲) - سید حسن غزنوی: (ابو محمد یا ابو یعلی) حسن بن محمد الحسنی الخراسانی الغزنوی سید الشعراء. مفخر خراسان. ذو اللسانین. از مشاهیر شعراء خراسان و از مردم شهر غزنین و معاصر حکیم سنائی غزنوی و خواجه مسعود سعد و مدّاح ملوک غزنویان بوده است. وفات او در حدود سال ۵۶۷ ه در سرخس (یا در دهکده آزادوار از دهستان جوین اتفاق شده و قبر او اکنون در دهکده «آزادوار» مذکور موجود و مزارست و عمارت و گنبدی که بر فراز گور او بنا شده از آثار امراء غزنوی میباشد. و مصراع اخیر در مک:

زمانه گوش بنهاد که تارایش چه فرماید. (۳) - مج: پدر او را بلخ. مک: پدر او را بلخ.

(۴) - عبارت:

[و قواعد منادمت و سعادت سلاطین که فرزندان ایشان میخوانند و پسران همه بر سیرت و سریرت پدران روزگار میگذرانند] از زیادات نسخه مج است.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۱۶۴

اکنون در جهان «۱» او است که چون آصف ابن برخیا وزارت سلیمانرا می‌شاید. و «۲» چون سلیمان این معنی بشنید بدان مایل «۳» و مشعوف شد که او را از بلخ طلب فرموده «۴» منصب وزارت را بتعیین «۵» او زیب و زینت دهد اما اندیشید که شاید هنوز کیش گبری داشته باشد و بشرف اسلام نرسیده «۶» از کیفیت دین او پرسید گفتند «۷» مسلمان و مسلمان‌زاده است پس شادمان شد «۸» شعف او بیشتر گشت و فرمود تا بوالی بلخ نوشتند که جعفر را بدمشق فرستند و اگر صد هزار دینار سرخ جهت برگ راه و یراق او را مهم شود بدهند «۹» و او را باکرام تمام و جلالت لاکلام روانه گردانند. پس «۱۰» چون جعفر را بارگاه خلافت پناه «۱۱» فرستادند بهر شهری که نزدیک میرسید بزرگان استقبال می‌نمودند [و نزلها و پیشکشها می‌آوردند] «۱۲» تا بدمشق رسید تمامی اصول و اعیان و اکابر و ارکان غیر از سلیمان باستقبال او مبادرت نمودند [و او را بحشمت و جلال هرچه تمامتر در شهر برده در سرای از همه نیکوتر فرود آوردند] «۱۳» و بعد از سه روز بارگاه خلافت

(۱) - مج: اکنون در جهان اوست. مک: اکنون اوست.

(۲) - مج: می‌شاید چون. مک: می‌شاید و چون.

(۳) - مج: بدان مایل و مشعوف. مک: بدان مشعوف.

(۴) - مج: فرموده.

مک: فرمود.

(۵) - مج: وزارت را بتعین اوزیب. مک: وزارت اوزیب.

(۶) - مج: باشد و بشرف اسلام نرسیده از کیفیت. مک: باشد از کیفیت.

(۷) - مج: گفت. مک: گفتند.

(۸) - مج: زاده است پس شادمان شد شعیف. مک: زاده است شعیف

(۹) - مج: و یراق او را مهم شود بدهند و او را. مک: و یراق او را مهم شود و او را.

(۱۰) - مج: گردانند پس چون. مک: گردانند چون.

(۱۱) - مج: خلافت پناه فرستادند. مک: خلافت فرستادند.

(۱۲) - مج: و نزلها و پیشکشها می آوردند. مک: ندارد.

(۱۳) - مج: [و او را بحشمت و جلال هرچه تمامتر در شهر برده در سرای از همه نیکوتر فرود آوردند].

مک: ندارد.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۱۶۵

آورده [پیش سلیمان بردند و] «۱» نزدیک تخت بمرتبه نیک بنشانند [و حاجبان دور رفتند] «۲»، چون جعفر راست «۳» بنشست سلیمان تیز در وی نگرسته و روی درهم کشید و بخشمش گفت زود «۴» از پیش من برخیز حجاب او را بیرون آوردند و هیچکس سبب آن «۵» ندانست، تا نماز پیشین گذارد و بشراب میل کرد و اصحاب مجلس و ندما حاضر آمده بنشستند چون دیدند که سلیمان بنشاط آمده منبسط گشت یکی از خواص گفت بندگان را عقده در خاطر است [که حل آن مگر رای گره گشای حضرت ملک خواهد فرمود] «۶» گفت کدام است آن «۷»؟ گفت جعفر برمکی را بچندین اعزاز و اکرام و تجمل و احترام جهت شغل «۸» (کذا) از بلخ خواندند و چون در پیش تخت بنشست او را در حال راندند سبب چه بود؟ سلیمان گفت: اگر نه مرد بزرگ بودی [و از راه دور آمده] «۹» میفرمودم تا هماندم ناچیزش میکردند که با خود زهر قاتل همراه داشت و نخست بار که پیش من آمد زهر تحفه آورد، یکی از ندیمان گفت دستوری باشد که پیش او روم «۱۰» و از این حال استکشافی نمایم تا چه خواهد گفت، رخصت «۱۱» یافت و «۱۲» بنزدیک جعفر رفت و پرسید که چون بنزدیک ملک رفتی با خود زهر

(۱) - مج: [پیش سلیمان بردند و]. مک: ندارد.

(۲) - مج: و حاجبان دور رفتند. مک: ندارد.

(۳) - مج: جعفر بنشست. مک: جعفر راست بنشست.

(۴) - مج: گفت از پیش. مک: گفت زود از پیش.

(۵) - مج: سبب آن ندانست.

مک: سبب ندانست.

(۶) - مج: [که حل آن مگر رای گره گشای حضرت ملک خواهد فرمود]. مک: ندارد

(۷) - مج: کدام است گفت. مک: کدام است آن گفت.

(۸) - مج: و احترام جهت شغل از بلخ. مک: و احترام از بلخ.

(۹) - مج: [و از راه دور آمده]. مک: ندارد.

(۱۰) - در مج. مک و مد: آورم. و ظاهرا. او روم.

(۱۱) - مج: و از این حال استکشافی نمایم تا چه خواهد گفت رخصت.

مک: و از این استکشاف نمایم رخصت.

(۱۲) - مج: یافت و بنزدیک: مک: یافت بنزدیک.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۱۶۶

داشتی؟ گفت بلی [و اکنون نیز دارم] «۱» در زیر انگشتین منست و پدر من نیز همچین «۲» داشته و این انگشتین مرا از پدر میراث رسیده و هرگز پدران من بدین انگشتین موری نیازرده‌اند [تا بآدمی چه رسد اما از جهت حزم و احتیاط نگاه داشته‌اند] «۳»، و بسیاری از «۴» پادشاهان مرا از جهت مال «۵» و خزاین مطالبات نموده‌اند و رنجها و شکنجه‌ها رسانیده «۶»، درین حال سلیمان مرا طلب فرمود چون سبب معلوم نبود اندیشیدم که اگر از من خزینه طلبند یا «۷» چیزی خواهد که ادا نتوانم کرد [یا تعرضی رسانند که بیرون طاقت من باشد این نگین بردارم و] «۸» این زهر بکار برم تا از محنت و مذلت باز رهم.

ع: مردن اولتر که در بی اعتباری زیستن.

چون این سخن بگفت «۹» آن شخص بازگشت و صورت حال «۱۰» پیش سلیمان باز نمود او را از حزم و بیداری و پیش‌بینی «۱۱» و هشیاری جعفر عجب آمد و خاطر با او خوش کرده عذر او مقبول داشت «۱۲» و فرمود که بارگیر خاص او ببرند و همه بزرگان

(۱) - مج: [و اکنون نیز دارم]. مک: ندارد.

(۲) - مج: همچین داشته. مک: نیز داشته.

(۳) - عبارت میان دو قلاب از زیادات مج است و در مک و مد ندارد.

(۴) - مج: بسیاری از پادشاهان.

مک: بسیاری پادشاهان.

(۵) - مج: جهت مال و خزاین. مک: جهت خزاین.

(۶) - مج: رنجها و شکنجه‌ها رسانیده درین. مک: رنجها رسانید درین.

(۷) - مج: از من خزینه طلبند یا چیزی خواهد. مک: از من چیزی خواهد.

(۸) - مج: عبارت. [یا تعرضی رسانند ... بردارم و] از زیادات مج است و مک و مد ندارد.

(۹) - مج: چون این سخن بگفت آن شخص. مک: آن شخص.

(۱۰) - مج: و صورت حال پیش. مک: و پیش.

(۱۱) - مج: و بیداری و پیش‌بینی و هشیاری. مک: و بیداری و هشیاری.

(۱۲) - مج: خوش کرده عذر او مقبول داشت و فرمود.

مک: خوش کرد و فرمود.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۱۶۷

بدر خانه او روند و او را باعزاز و اجلال تمام بدرگاه آورند. دیگر روز «۱» چون پیش سلیمان آمد شرف دستبوس یافت و او را بنشانند «۲» و هرگز کسی سلیمان را بدان خرمی و نشاط آنروز ندیده بود پس «۳» در حال خلعت وزارتش پوشانیده دوات پیشش نهاد تا چند نشان در پیش او بنوشت و توقیع کرد.

چون سلیمان از بارگاه برخاست «۴» میل شراب کرد و مجلسی بیاراست از زر و جواهر و فراش و اوانی و تکلفات غریب که هرگز مثل آن ندیده بود چون بسبب نشاط و شراب دهشت و حجاب از میانه کرانه گرفت جعفر از سلیمان پرسید «۵» که از میان این همه

مردم ملک بچه دانست که من زهر دارم؟ گفت با من دو مهره است مانند چراغ اما چراغ نیست که از خزاین ملوک فرس بدست من افتاده «۶» و هرگز از خود جدا ندارم که پیش من از همه خزاین و غرایب و رغایب عالم عزیزترست و بر بازوی

(۱)- مج: تمام آورند دیگر روز چون.

مک: تمام بدرگاه آورند چون.

(۲)- مج: یافت و او را بنشانند و هرگز.

مک: یافت و هرگز.

(۳)- مج: ندیده بود پس در حال.

مک: ندیده بود در حال.

(۴)- مج: و توقیع کرد. چون سلیمان از بارگاه برخاست میل شراب.

مک: و توقیع کرد بعد از آن میل شراب.

(۵)- مج: مجلس بیاراست از زر و جواهر و فراش و این تکلفات غریب که هرگز مثل آن ندیده بود چون بسبب نشاط و شراب

دهشت و حجاب از میانه کرانه گرفت جعفر از سلیمان پرسید.

مک: مجلسی بیاراست چون دهشت از میانه کرانه گرفت جعفر پرسید.

(۶)- مج: مانند چراغ اما چراغ نیست که از خزاین ملوک فرس بدست من افتاده و هرگز از خود.

مک: مانند جزع و هرگز از خود. و «جزع» بفتح جیم عبری: مهره سیاه و سفید را گویند. و کلمه جزع- طبق نسخه مک- با سیاق

عبارت سازگارتر است تا کلمه چراغ.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۱۶۸

من بسته است و خاصیتش «۱» آنست که اگر در طعامی یا شرابی یا با کسی «۲» زهر باشد این مهرها حس آن بیابند و در جنبش

آمده بیکدیگر زدن گیرند و بیقرار «۳» شوند. چون تو پای بر «۴» ایوان نهادی مهرها در حرکت آمدند و هرچند «۵» پیشتر می آمدی

«۶» جنبش ایشان بیشتر میشد «۷» و چون بنشستی برهم زدن گرفتند [مرا یقین شد که با تو زهر است] «۸» و اگر کسی دیگر بجای تو

بودی بی توقف هلاکش میساختم. چون تو را باز گردانیدند مهرها ساکن تر می شدند تا از سرای بیرون شدی مهرها تسکین یافتند.

آنگاه مهرها از بازو بگشاد و بدو نمود «۹» [و گفت تو هرگز مثل این عجب دیده؟ جعفر گفت من در روزگار خود دو عجب

دیده‌ام که مثل آن ندیده‌ام یکی اینکه دست ملکست و دیگر آنکه:

حکایت:

چون برحسب اشاره ملک بدین ملک می آمدم از نشابور عزیمت طبرستان

(۱)- مج: جدا ندارم که پیش من از همه خزاین و غرایب عالم عزیزترست و بر بازوی من بسته است و خاصیتش. مک: جدا ندارم و

خاصیتش.

(۲)- مک: آنست اگر در طعامی یا شرابی یا با کسی. مج: آنست که اگر طعام یا شراب با کسی.

(۳)- مج: زهر باشد این مهرها حس آن بیابند و در جنبش آمده بیکدیگر زدن گیرند و بیقرار.

مک: زهر باشد در جنبش آمده بیکدیگر زدن و بیقرار.

(۴) - مج: س: بر: مک: مد: در.

(۵) - مج: در حرکت درآمدند و هرچند. مک: در حرکت آمد هرچند.

(۶) - مج: پیشتر می آمدی. مک: بیشتر آمدی.

(۷) - مج: بیشتر می شد. مک: بیشتر شد.

(۸) - عبارت: [مرا یقین شد که با تو زهر است] از زیادات مج است و در مک و مد و س ندارد.

(۹) - پس از عبارت: مهرها از بازو بگشاد و بدو نمود- عبارت:

[و گفت تو هرگز مثل این عجب دیده جعفر گفت ... هرچند این حکایت را در غرض این کتاب مدخلی نیست از آنجهت آورده شد] تماما از زیادات نسخه مج میباشد و در مک.

مد و س ندارد.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۱۶۹

کردم بسبب بضاعتی که آنجا داشتم، ملک طبرستان استقبال فرموده بنده را بشهر درآوردند و در سرای خاص منزل داد و از شرایط خاطرجوئی و مهمان‌نوازی هیچ باقی نگذاشت. روزی بنده را گفت هرگز تماشای دریا کرده گفتم نی فرمود که فردا جهت تماشای دریا ساخته باش گفتم فرمان شما راست، پس فرمود تا ملاحان کشتیها راست کنند و معدّ باشند دیگر روز در دریا نشسته ساقیان شراب می پیمودند و میان من و ملک کسی حایل نبود، و در انگشت ملک انگشتری بود نگینش از یاقوت سرخ که نیکوتر از آن ندیده بودم از غایت خوبی آن نگین هرزمان در انگشت وی نگاه میکردم، ملک توجه مرا بآن نگین دریافت از انگشت بیرون کرد و پیش من نهاد من ببوسیدم و پیشش نهادم بازش پیش من نهاد و گفت انگشتری که برسم بخشش از انگشتم بیرون آمده باز بانگشتم نرود من گفتم این انگشترین هم انگشت ملک را شاید.

لخواجه حافظ رح:

گر انگشت سلیمانی نباشد چه خاصیت دهد نقش نگینی دیگر بپوشم انداخت، چون یاقوت بس گرانمایه بود گفتم شاید که در هشیاری پشیمان شود و خاطرش پریشان گردد باز پیش او نهادم، ملک برداشت و در دریا انداخت، گفتم دریغ از انگشتری بدان خوبی اگر بدانستم که ملک در انگشت نخواهد کرد و بدریا خواهد افکند می پذیرفتم که من هرگز چنان یاقوت ندیده بودم، ملک گفت چند کرت پیش تو کشیدم قبول نکردی اکنون که بدریا انداختم دریغ و تأسف میخوری اما چاره بکنم که او را بدست تو رسانم پس ملاحان را فرمود تا لنگر انداخته کشتیها را نگاه داشتند و غلامی را فرمود که برو فلان صندوق سیمین را از خزانه دار بستان و پیش من آر، غلام رفت و صندوق را آورد ملک از کیسه خود کلید سیمین بیرون آورد و قفل صندوق بگشاد و ماهی زرین برآورد و در دریا انداخت آن ماهی غوطه زد و در قعر دریا شد بعد از زمانی برسر آمد انگشترین در دهان گرفته ملک ملاحی را فرمود تا آن ماهی را با انگشترین گرفته پیش او آورد، ملک انگشترین را بستاند و پیش من نهاد و آن ماهی زرین را در صندوق سیمین نهاد

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۱۷۰

بخزانه فرستاد. و اینک آن انگشترین حالی با من است بیرون کرد و پیش سلیمان نهاد سلیمان انگشترین برداشت و بدید و پیش من انداخت و گفت یادگاری چنان مردی را از دست نتوان داد.

هرچند این حکایت را در غرض این کتاب مدخلی نیست از آن جهت آورده شد. «۱»

«۲» و اول کسی که بخلافت بر هارون الرشید سلام کرد یحی برمکی بود و هارون او را بمنصب وزارت اختصاص بخشید و تمامی صلاح و فساد ملک را در قبضه اختیار او نهاد، و از پسران او جعفر را به برادری و هرپسر خود را امیر المؤمنین بیک پسر او سپرد

محمد امین را بجعفر و مامون را بفضل، و ایام ایشان روزگار دولت عباسیان را بهاری بود خرم و سبب فراخی نعمت و آسایش بود بر جمیع طوائف امم.

و گفته‌اند که فرزندان یحی همچون طبایع عالم چهار بودند: جعفر در بلاغت، و فضل در سماحت، و محمد در همت، و موسی در شجاعت یگانه روزگار بودند، و یحی بنفس خود جامع جمیع این اوصاف و خصایل بود. و اگر بذکر مناقب و نشر فضایل منایح «۳» و بسط خصایل ایشان مشغول شویم کتاب بتطویل انجامد.

و باقی فضیلت و مزیه قبه الاسلام از شرح و غایت مستغنی است (کذا؟) اما اختصار نمود.

و دیگر از ولایات «۴» آن نواحی «شبرغان» ولایتی نیکوست مزروع و محصول بسیار دارد و خربزه آنجا بس خوب و بسیار است چنانچه در آن دیار بخرج نمیرود

(۱) - تا اینجا از زیادات نسخه مج میباشد.

(۲) - از اینجا بعد دو نسخه اصلی مج و مک از حیث مطالب مطابقت دارند مگر اینکه عبارات نسخه مک اندکی مختصرتر است. متن مطابق نسخه مج است و اختلافات جزئی نیز یاد میشود.

(۳) - منحه منحا الشیء: اعطاء ایاه. الناقه و کل ذات لبن: جعل له و برها و لبنها و ولدها فهی المنیحه جمع منائح.

(۴) - مج: ولایت. مک: س: ولایت.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۱۷۱

و آنرا از بسیاری «۱» خشک میسازند و قاق خربزه «۲» میگویند بهرات و ولایات می‌برند و خالی از مزه نیست «۳».

دیگر ولایت «اندخود» مسکن اولاد «۴» و احفاد مرتضی مرحوم سید جمال الدین برکه رحمه الله است که پیرو مقتدای حضرت امیر بزرگ امیر تیمور گورگان بوده است، و حضرت امیر را بموجب وصیت در تحت اقدام او دفن کرده‌اند در سمرقند. و سبب اعتقاد آن بود که حضرت امیر در آن فرصت که بنواحی جیحون رسیده نقاره و علمی پیش کش کرده حضرت امیر بدان تفاؤل گرفته و روز بروز که دولت و مکنت حضرت امیر زیاده میشده در ارادت و حسن عقیدت بجانب سید مشار الیه می‌افزوده تا آنکه وصیت فرموده که بعد از وفات او را در تحت قدم سید دفن کنند.

و اکثر آن ولایت وقف حرمین شریفین مکه و مدینه است «۵»، [و هر سال مبلغ کلی از آنجا حاصل میشد که گماشتگان مجاوران حرمین می‌آیند و میگیرند یا حضرت اعلی در صحبت معتمدان امین بدانجا میفرستند. و از اندخود تا بلخ «۶»]

و در مابین «۷» هرات و بلخ دیگر ولایات وسیع است مثل: «سان» و «چهاریک» «۸»

(۱) - مج: و آنرا خشک. مک: و آنرا از بسیاری خشک.

(۲) - قاق خربزه: کلمه قاق معرب یا مترک - ترکی شده - کلمه (کاک) پارسی است که بمعنی: خشک شده میباشد مانند: گوشت قاق (یا گوشت کاک) و خربزه قاق و نان قاق یعنی: گوشت خشک شده و خربزه خشک شده و نان خشک شده. فرهنگ آندراج و غیاث اللغات.

(۳) - راجع به تفصیل جغرافیای (بلخ) و (شبرغان) و (اندخود) به تعلیقات مراجعه شود.

(۴) - مج: مسکن اولاد اولاد - مکررا؟.

(۵) - عبارت: [و هر سال مبلغ کلی از آنجا و از اندخود تا بلخ ...] از زیادات نسخه مج میباشد.

(۶) - بعد از کلمه (بلخ) در نسخه مج جای چند کلمه سفید و نانویس است.

(۷) - این کلمه در مج (در پائین) نیز خوانده میشود.

(۸) - مج: «سان» و «چهاریک» مک: «سان» و «جاد» و «مک». حافظ ابرو میگوید:

بلخ: از شهرهای قدیمی خراسان است و توابع آن: تخارستان. سمکنان. بغلان طالقان. اندخود. شبورغان. فاریاب. بامیان. میمنه. کابل و تا کنار رود سند از توابع شهر بلخ و از زمین خراسان است. (جغرافی حافظ ابرو)

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۱۷۲

و «میمنه» و «قیصار» و غیر آن.

و «مرغاب» و «مروجاق» نیز ولایتی بغایت نافع است و مردم هرات را از آنجا تمتع بسیار است از اغنام و مواشی و غله و کنجد و محصولات دیگر خصوصاً برنج آنجا بتکلفی میشود که در سفیدی و پالیدگی «۱» و پاکیزگی و شفافی برنج گلبار را کله‌بار «۲» است چنانچه بهمه ولایات خراسان از آن برنج می‌برند.

دیگر از شهرهای نامور و ولایات معتبر خراسان بلده «۳» «مروشاهجان» است که تختگاه پادشاه با انتباه سلطان سنجر سلجوقی بوده، و آن دو مدینه است یکی مرو کهنه که سلطان سنجر مذکور ساخته و حالا ویرانست و گنبد مرقد او آنجاست و آن از عظیم عمارات ممالک عالم است و همچنان در غایت استواری است که خلل را بدان

(۱) - پالیده: بر وزن نادیده: صاف شده و صاف کرده. و خلاصه را گویند. فرهنگ جهانگیری.

(۲) - برنج گلبار را گله‌بار است: کلمه گلبار در نسخه‌ها بکاف تازی و یاء مثناة تحتانی نوشته شده اما ظاهراً این کلمه (گلبار) بگاف پارسی و باء موحدۀ تحتانی است و (گلبار) نام محله‌ایست از محلات شهر اصفهان و نام بلوکی است از بلوکات آن شهر که برنج آن بسیار خوب و در خراسان مرغوب و مشهور بوده است.

و (گله): بضم گاف پارسی و فتح لام و اخفاء هاء: زلف و موی مجعد و پیچیده.

غوزه پنبه.

و بکسر اول: شکایت. و یا (کله): بفتح کاف تازی: گوئی که گاه خنده بر چهره و رخسار جوانان خو بروی افتد. امیر خسرو گوید: چون خنده در آن لعبت دلخواه افتد چه در کله افتد و مرا آه افتد. فرهنگ. جهانگیری. آندراج. و معنی عبارت: (برنج گلبار را گله بار است) که صنعت بدیع تجنیس در آن بکار رفته است. برنج گلبار با همه خوبی پیش برنج مروجاق گله بار آورد. یا برنج مروجاق نسبت به برنج گلبار همانند گوی چهره و رخساره خندان خو برویان است و چنانچه آن گوی از رخسار زیبای خو برویان زیاتر است برنج مرو نیز از برنج گلبار بهتر است. و یا برنج مرو مانند غوزه پنبه است.

(۳) - مج: معتبر خراسان بلده مرو. مک: معتبر مرو.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۱۷۳

راه نیست. «۱» دوم مرو جدید است که پادشاه مرحوم «۲» میرزا سنجر بنا فرموده چنانچه مقرب الحضرت السلطانیه «۳» امیر نظام الدین علیشیر عمت آثار معدلته در قصیده فرموده است.

بیت:

ملک دل پیرو جوان را هست آبادان ز عشق‌بانی مرو کهن سنجر ز نو هم سنجر است و این بلده‌ایست عظیم و با سعت و منفعت «۴» و مزروعات و محصولات بی‌حد و غایت و آب رود مرغاب آنجا منتهی میشود و توابع و مضافات «۵» بسیار دارد [و آن مقدار غله و پنبه که آنجا حاصل میشود از هیچ ولایت حاصل نمیشود و اکثر نانی و جامگی «۶» اهل هرات از محصولات غله و پنبه آنجاست]

«۷». و سلاطین خراسان بسبب بسیاری هیمه و «۸» خوشی هوای زمستان قشلاق آنجا میکنند و خربزه بغایت

- (۱) - مج: [و همچنان در غایت استواری است که خلل را بدان راه نیست]. این عبارت از زیادات مج است و در مک و مد ندارد.
- (۲) - در نسخه مج بعد از کلمه (مرحوم) و پیش از کلمه (چنانچه) جای چند کلمه سفید و نانویس است و عبارت: (میرزا سنجر بنا فرموده) از زیادات نسخه مک می‌باشد.
- (۳) - مج: چنانچه مقرب الحضرت السلطانیه امیر نظام الدین علیشیر عمّت آثار معدلته در قصیده فرموده است. بیت: مک: سنجر بنا فرموده. امیر علیشیر:
- (۴) - مج: و مزروعات و محصولات بی حد و غایت آب رود. مک: و منفعت و آب رود.
- (۵) - مج: و توابع و مضافات بسیار. مک و توابع بسیار.
- (۶) - جامگی: بر وزن خانگی وظیفه ماهیانه که به جیره‌خوار دهند و باین معنی مجاز است چه این کلمه مرکب از (جامه) و یاء نسبت است و در اصل بمعنی بهای جامه و رخت بوده - فرهنگ آندراج.
- (۷) - عبارت [و آنمقدار غله و پنبه که آنجا ... از محصولات غله و پنبه آنجاست].
- از زیادات نسخه مج می‌باشد و در مک مد و س ندارد.
- (۸) - مج: بسبب بسیاری هیمه و خوشی هوای. مک: بسبب خوشی هوا.
- روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۱۷۴
- شیرین و لطیف از آن زمین بسیار «۱» حاصل می‌شود.
- «۲» [چنانکه در میان زمستان با وجود لشگر گران که در ولایت قشلاق «۳» می‌کنند خرواری خربزه بدو تنکچه «۴» و کمتر می‌باشد، تا حدی خوب و مرغوبست که با وجود خربزه لنگر امیر غیاث و فلبندان «۵» پادشاه و بعضی اکابر هرات می‌فرمایند تا از مرو که از آنجا تا بهرات شصت فرسخ است خربزه می‌آورند. و یکمن غله که در آن مزروع می‌شود گاه هست که صد من محصول می‌شود، و زراعت آنجا بغایت آسان است چندان می‌باید که تخم‌ریز شود که جانور نخورد]. و توابع و مضافات بسیار دارد چون:
- «ماجان» و «تلختان» «۶» و غیر آن.

- (۱) - مج: زمین بسیار حاصل.
- مک. مد. س: زمین حاصل.
- (۲) - عبارت:
- [چنانچه در میان زمستان ... که جانور نخورد] از زیادات نسخه مج است.
- (۳) - قشلاق: بکسر قاف از لغات مغولی است بمعنی. جاهای گرم که زمستان در آن بسر می‌برند و ییلاق ضد قشلاق است. غیاث اللغات. فرهنگ و صاف و آندراج.
- (۴) - تنکچه بفتح اول و ثالث و سکون ثانی با گاف پارسی. نوعی از نقدینه رایج هندوستان و آن دو فلوس باشد. و در برهان. تنگه مقداری از زر و پول باصطلاح هر جای.
- و ظاهراً. تنکچه. تعبیر دیگری است از تنگه - فرهنگ. برهان قاطع. آندراج.
- (۵) - فلبندان. بفاء و در تضاعیف اوراق گذشته بقاف نوشته شده در جغرافی حافظ ابرو نیز بفاء و قاف هردو نوشته است ضبط آن در جائی بنظر نرسید.
- (۶) - ماجان. تلختان. ابن خلکان. و ابن قتیبه دینوری مینویسند. (ابو مسلم از مردم دهکده «ماخوان» یکی از دیه‌های دهستان «فریدن»

از توابع شهر مرو شاهجان بود و آن دهستان ملک او بوده است.

- وفيات الاعيان- ج/ ۱ ص ۳۰۳ و اخبار الطوال- ص ۱۱۲

و حافظ ابرو میگوید. (و ابو مسلم از مرو خروج کرد و وطن او دهکده «ماخان» از توابع آنشهر بوده و دهکده «باباب» نیز از آندهستان است و از زمان ویرانی شهر مرو و توابع آن بر دست لشگریان چنگیز سال ۶۱۶ تا زمان شاهرخ میرزا از آبادانی مرو همین دهکده «ماخان» معمور مانده که مزارع بسیار و غله خوب دارد).

جغرافی حافظ ابرو ورق ۱۷۴-

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۱۷۵

و خروج ابو مسلم «۱» که خوارج را برانداخت از اینجا بوده و نام او عبد الرحمن بن مسلم است در شهر سنه تسع و عشرين و مایه اظهار دعوت نمود و چنین گویند که بنی مروان آگاهی یافته بودند از اهل کهانت یا از اصحاب نجوم که زوال ملک و دولت ایشان از پیش کسی خواهد بود که نام او عبد الرحمن باشد چون عبد الرحمن بن محمد الاشعث «۲» از سیستان بیرون آمد بنی مروان از نکبت زوال مملکت خود خایف گشتند خالد بن یزید بن معاویه «۳»- که مادر او را مروان داشت بکتاب اوایل عالم بود و وقوف تمام داشت- از عبد الملک بن مروان پرسید که از کدام شهر ظاهر

(۱)- ابو مسلم: نام اصلی ایرانی او «گودرز پسر و ندادهرمزد» از مردم خراسان و از دهکده «ماخوان» یا دهکده «سنگرود» جزء دهستان «فریدن» از توابع شهر مرو شاهجان بوده است. ابو مسلم پس از چند سال که برای پیدایش یک جنبش ملی بر علیه تازیان و دولت آل مروان در پنهانی کوشید در شب آدینه ۲۳ ماه رمضان بسال ۱۲۹ به پیشوائی خراسانیان در دهستان فریدن مرو قیام کرد. ابو مسلم تا آن تاریخ نسبت به کیش باستانی ایران وفادار بوده و در هنگام قیام نام ایرانی خود را تغییر داده و کنیه عربی «ابو مسلم» را بر خود نهاد. وفيات الاعیان- ابن خلکان- ج- ۱- ص ۳۰۳- اخبار الطوال- دینوری شرح نهج البلاغه- ابن ابی الحدید

(۲)- عبد الرحمن بن محمد بن الاشعث از سرداران نامدار اموی در عراق بر حجاج (والی عراقین) خروج کرد، جنگهای (وقعه اهواز) و (دیر الجماجم) او با حجاج مشهور است، وی در سال ۸۳ ه در خراسان (بادغیس هرات) غدرا کشته شد. (الکامل- ابن اثیر ج/ ۴ ص ۲۰۰، ص ۲۲۳، ص ۲۴۱. البیان و التبيين- جاحظ- ج/ ۲ ص ۲۸).

(۳)- خالد بن یزید بن معاویه بن ابی سفیان اموی در صنعت کیمیا و علم طب یدی داشته و معاصر عبد الملک بن مروان (از خلفاء بنی امیه) بوده و وفات او در سال ۸۵ ه اتفاق شده است- داستان پیشگوئی قیام ابو مسلم خراسانی در جایی به نظر نرسید اما ابن خلکان مینویسد:

بنی مروان بواسطه حدیثی که از پیغمبر روایت شده بر اینکه مردیکه مادرش «حارثیه» باشد خلافت را از ایشان خواهد ربود. اولاد عباس را از تزویج زنان حارثیه منع کرده بودند تا اینکه عمر بن عبد العزیز این تصمیم را ابطال نموده و عبد اله سفاح اولین خلیفه عباسی از یک زن «حارثیه» بوجود آمد.

وفیات الاعیان ج/ ۱ ص ۳۰۳-۳۰۸-

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۱۷۶

شده است؟ گفت: از سیستان عبد الملک را گفت: مترس و «۱» اندوهگین مباش ما دام که از مرو بیرون نیامده است.

و چون ابو مسلم بر خراسان مستولی گشت مسجد جامع مرو را (کذا؟) «۲» و بر دو طرف او بازارها بنا کرد.

نقلست: که از اهل هرات ابو مسلم از پیری پرسید که چند ساله؟ گفت: شش ساله گفت: چگونه تواند بود و تو مرد پیر شده؟ گفت: ای امیر عمر آنست که در ایمنی و فراغت «۳» بگذرد و ما در عهد تو از ظلم و تعدی ایمن شده‌ایم [و این شش ساله بیش نیست

اوقاتی که در روزگار بنی امیه گذشته آنرا از عمر نمیدانیم [۴]

ل مؤلفه:

تا چند بی تو باشم بر لب رسید جانم عمری که بی تو بگذشت آنرا چه عمر خوانم پس چون کار خلافت بسعی جمیل ابو مسلم بر ابو العباس عبد الله سفاح قرار گرفت ابو مسلم اجازت خواست و بطواف مکه مبارک رفت. و چون حج گذارده باز آمد سفاح وفات یافته بود و خلافت بر برادر او ابو جعفر [۵] منصور قرار گرفته در سنه ست و ثلثین و مایه خلائق همه او را بیعت کردند الا عم او عبد اله بن علی.

(۱) - مج: گفت مترس و اندوهگین.

مک: گفت اندوهگین.

(۲) - ظاهراً بعد از کلمه: مرو را - عبارتی نظیر: بنیاد کرد یا بساخت حذف شده است و نسخه‌های: مج. مک و مد یکسان است.

(۳) - مج: که در ایمنی و فراغت بگذرد.

مک: که در ایمنی و فراغت بگذرد.

(۴) - مک: و تعدی ایمن شده‌ایم. ل مؤلفه.

و عبارت: [و این شش ... از عمر نمیدانیم]. از زیادات مج میباشد.

(۵) - مک: مد: برادر او ابو جعفر منصور.

مج: برادر او منصور.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۱۷۷

که از شام قصد عراق کرد منصور ابو مسلم را بدفع او فرستاد تا او را گرفته پیش منصور فرستاد [۱].

پس در سنه سبع و ثلثین و مایه روز چهارشنبه هفتم شعبان منصور ابو مسلم را کشت و مدت دولت ابو مسلم هشت سال بود. و از خاک مرو بزرگان دین و دنیا بسیار خواسته‌اند و در ایام گذشته معموری و آبادانی و جمعیت [۲] مرو کهنه از حد متجاوز بود چنانچه در وقتی که تولی خان بن چنگیز خان محاصره آن کرده بوده نود [۳] هزار مرد جنگی از آنجا در قلم آمده. و در آن وقت حاکم مرو مجد الملک [۴] نام بوده از تعیین سلطان جلال الدین محمد خوارزمشاه [۵] [چون تولی خان بمرو رسید گویند تا شش روز چون آب خندق در گرد شهر میگشت و از متانت بروج و حصار و حصانت با روی استوار و خندق عمیق وسیع

(۱) - ابو العباس سفاح عبد اله بن محمد نخستین خلیفه عباسی ۱۳ ربیع الاول سال ۱۳۲ در شهر کوفه بر دست خلافت نشست و در ذی الحجه سال ۱۳۶ به بیماری آبله در شهر «انبار» در گذشت و برادرش ابو جعفر منصور در همان تاریخ بجای او نشست و ابو مسلم خراسانی در روز پنجشنبه ۲۵ شعبان سال ۱۳۶ ه در شهر «رومیه» از شهرهای (مدائن کسری) بامر آن خلیفه غدار بقتل رسید - وفیات الاعیان. ابن خلکان ج ۱ / ص ۳۰۳ - اخبار الطوال. ابو حنیفه احمد بن داود الدینوری المتوفی سنه ۲۸۱ ه.

(۲) - مج: معموری و آبادانی مرو. مک: معموری و جمعیت مرو.

(۳) - مج: کرده بود هزار. مک: کرده بود نود هزار.

(۴) - مجد الملک: در تاریخ جهانگشای جوینی: این نام را «مجیر الملک» نوشته گوید: «یمه و سپتای اوایل ربیع الاخر سنه تسع عشر و ستمایه نیشابور رسیدند و ایلچی به نزدیک مجیر الملک کافی و فرید الدین و ضیاء الملک زوزنی که وزراء و صدور خراسان بودند فرستاد»

(۵) - عبارات:

[چون تولی خان بمرور رسید ... اطناب نمی‌رود] تا آخر این فصل از زیادات نسخه می‌باشد و در مک و مد و س ندارد.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۱۷۸

و شرفات متین رفیع آن تعجب مینمود بعد از آن فرمود تا از هرطرف شهر ده هزار مرد جنگی شهر را احاطه کردند و از خشت و خاک و اشجار و خاشاک خندق را بیناشتند چنانکه پیاده و سوار آسان پیاپی باره و حصار می‌رفتند سپاهیان مرو از دروازه‌ها بیرون آمده بجنگ در پیوستند و در یک ساعت قریب بهزار کس از سپاه کفار بقتل آوردند تولی خان چون تهور و جلادت و بسالت ایشان بدید بحدت تمام از میان سپاه بیرون رانده بجنگ مشغول شد و بیکبار قریب بیست هزار سوار خونخوار بر مرویان حمله کردند و بسیاری را بقتل آوردند.

فردوسی:

چو برق درخشنده از تیره می‌غهمی آتش افروخت از گرز و تیغ

زمین شد بکردار دریای قیر همه موجش از خنجر و گرز و تیر

ز خوی و ز خون خاک آوردگاه شد آغشته تا پشت ماهی و ماه و تا بیست و دو روز برین منوال میان ایشان جنگ و جدال و کوشش و قتال بود آخر بصلح پیش رفتند و امام جمال الدین را که از اکابر ائمه مرو بود با ده تن از فقها پیش تولی خان فرستاده التماس عفو و اغماض نمودند. تولی خان ایشان را بناخت و امام را بتشریف خاص و همراهان او را بخلعت فاخر اختصاص بخشید چون ایشان باز آمدند روز دیگر مجیر الملک «۱» با ده تن دیگر بامید عفو و امان پیش تولی خان رفت و چون بدرگاه رسید امرا او را بازداشتند و تکلیف کردند تا مبلغ چهار صد هزار دینار بر چهار صد خواجه مالدار نسخه نوشت و بدیشان داد. چون شهر بی‌سر و بی‌سردار شد مغولان خواجه‌ها را از شهر بیرون می‌آوردند و شکنجه‌های عظیم می‌کردند با نقود و عروض و نفایس اموال و رغایب و اثقال چندان

(۱) - اندکی پیش این نام را مجد الملک نوشته است.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۱۷۹

بیرون آوردند که گوئی فحوای کریمه: و اخرجت الارض اثقالها، سمت ظهور یافت. و بعد از دو روز که آن زمره اشرار کفار قریب بده هزار مسلمانرا بقید و شکنجه کرده بودند و مجیر الملک را مثله و مصاحبان او را شهید کردند و تولی خان فرمان داد تا شهر مرو را خراب سازند و تمامی خلائق را بکشند و بر هیچکس ابقا نکنند سپاه روسیاه او بشهر درآمده مردم را بصحرا بیرون آوردند و چهار روز مردانرا از زنان جدا کردند و چهل کس را از مردم پیشه‌ور مثل: سیاف و حداد و سراج و کمانگر بجان امان دادند و تیغ بی‌دریغ در باقی مسلمانان نهادند تا همه را بقتل آوردند و در تواریخ چنین آمده که هرسری از لشگر کفار دویست و ده نفر رسیده بود که بکشند و مدت پنج روز بایست تا مردم مقتول شوند،

بعد از آن تولی خان از مرو عنان عزیمت بجانب نشابور تافت چون دو منزل برفت دو هزار سوار نامزد کرد که بمرور مراجعت نمایند و هرکس را بیابند بقتل رسانند قرب ده هزار مردم دیگر را که در سوراخها و چاهها مخفی مانده بودند و بیرون آمده همه را شهید کردند. در تاریخ علائی (کذا؟) «۱» چنین مسطور است که سیزده شبانروز شمار کشتگان کردند هزار هزار و سیصد هزار و کسری سوی مردم مجهول و غریب در قلم آمد که شهید کرده بودند. الحکم لله تعالی و تقدس.

(۱) - تاریخ علائی: ظاهراً مقصود مصنف کتاب تاریخ «جهانگشا» تالیف علاء الدین عطا ملک بن بهاء الدین محمد بن محمد الجوینی متولد بسال ۶۲۳ ه و متوفی در ۶۸۱ ه میباشد.

تالیف این کتاب در سال ۶۵۰ ه آغاز و در سال ۶۷۳ ه پایان رسیده است شرح وقایع فتوحات و قتل عام و تخریبات تاتار در بلاد خراسان در آن کتاب مبسوطاً مذکور است و مطالبی را که اسفزاری در خصوص قتل عام شهر مرو نوشته و به «تاریخ علائی» نسبت داده است در تاریخ جهانگشا مذکور و تقریباً اغلب عبارات و عین الفاظ اسفزاری از آن کتاب اقتباس گردیده است اما بهر حال در جائی دیده و یا شنیده نشده است که تاریخ جهانگشای جوینی به «تاریخ علائی» شهرت داشته باشد؟

کاتب چلبی نیز گویا نام کتاب تاریخ علائی را از افواه شنیده و شاید هم در همین کتاب اسفزاری دیده است ولی بذکر نام آن اکتفا نموده و هیچگونه شرح و توصیفی بر آن نیفزوده است.

(کشف الظنون - ج ۱ ص ۲۲۷)

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۱۸۰

بیت:

این چه استغناست یا رب وین چه قادر حاکمی است کین همه زخم نهانست و مجال آه نیست و مثل این فترات دیگر در آن بلده واقع شده که بیان آن در مقصود این کتاب مدخلی ندارد لاجرم باب اطناب نمیرودم [۱].

دیگر ما بین هرات و مرو سرخس ولایت خوبست و محصولات بسیار از آنجا حاصل است و تفتازان که استاد ائمه محققین مولانا سعد المله و الدین التفتازانی از آنجا خواسته از توابع ویست و مزار فیض آثار وی آنجاست و دیگر مزارات متبرکه که «۲» در سرخس هست از جمله مرقد بزرگوار شیخ ابو الفضل حسن قدس سره در نفس «۳» سرخس است.

و چنین نقل میکنند که حضرت سلطان الاولیاء «۴» شیخ ابو سعید ابی الخیر قدس اله اسرار فرموده است که هرکس گرد «۵» مزار شیخ ابو الفضل حسن هفت نوبت طواف کند و هر نوبت این بیت بخواند که.

بیت: «۶»

معدن شادیست این معدن جود و کرم کعبه ما کوی تست قبله مردم حرم

(۱) - تا اینجا از زیادات نسخه مج میباشد.

(۲) - مج: و دیگر مزارات متبرک در. مک. مد: و مزارات متبرکه در.

(۳) - مج: حسن قدس سره سرخس است. مک: حسن قدس سره در نفس سرخس است.

(۴) - مج: و چنین نقل میکنند که حضرت سلطان الاولیاء شیخ.

مک. مد: و حضرت شیخ.

(۵) - مج: فرموده است که هرکس گرد مزار.

مک. مد: فرموده که هرکس مزار.

(۶) - مج: بیت.

مک و مد: ندارد.

س: نظم.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۱۸۱

همچنان باشد از روی فضیلت که خانه کعبه را طواف کرده است.

دیگر مهنه و ابیورد و نساو لایات معمور و خوش هوا با مواضع و مزارع و ضمایم و توابع دلگشاست. و مزار بزرگوار فیض الانوار قطب الابرار و سلطان الاحرار «۱» سلطان ابو سعید ابو الخیر نورّ اله مضجعه در مهنه مبارکه است «۲» [و رفعت مرتبت و منزلت و نور فیض و راحت و کثرت مداخل و منفعت و فوائد و مواید آن زیاده از آنست که بقلم توان آورد].

(۱) - مک: قطب الابرار و سلطان الاحرار سلطان ابو سعید. مج: قطب الابرار سلطان ابو سعید.

(۲) - عبارت:

[و رفعت مرتبت و منزلت و نور ... زیاده از آنست که بقلم توان آورد] از زیادات نسخه مج است و در مک و مد و س ندارد.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۱۸۲

چمن دوم «۱» از روضه پنجم در ذکر «مشهد مقدس رضوی» علیه السلام

اشاره

«۲» و بعضی خصایص خوف و غیر آن «حضرت سلطان خراسان» و «جام» و «خواف» و «باخرز» و «ترشیز» و «جوین» و «بحرآباد» و «اسفراین» که در جانب غربی بلده هرات است.

از عظیم بقاع عالم که کعبه حاجات طوایف امم و قبله اقبال «۳» بنی «۴» و بنات آدم و مهبط آثار افاضات ربانی و مطرح آیات کرامات صمدانی و مطلع آفتاب سعادت

(۱) - مج: دوم. مک. مد. دویم.

(۲) - مج مشهد مقدسه و بعضی خصایص خوف و غیر آن. سلطان خراسان و خواف و باخرز و ترشیز.

مک: مشهد مقدس رضوی علیه السلام و جام باخرز و خواف و ترشیز.

(۳) - مج: قبله اقبال بنی. مک: قبله بنی.

(۴) - شهر طوس ما بین سنوات ۸۳۰-۸۹۷ ه بکلی ویران و بقیه السیف سکنه آن بسناباد- که در آنوقت شهرچه شده بود- مهاجرت نموده و زمانی که اسفزاری این بخش از کتاب را می‌نوشته دیگر از آن شهر باستانی بزرگ جز اطلال و خرابه‌ها چیزی بر جای نبوده است.

(جغرافی حافظ ابرو- آثار البلاد- قزوینی- مسالک الممالک ابن خرداد به ص ۲۵ لیدن)

قدیم‌ترین کتابی که در آن ذکر کلمه «مشهد» شده است «صورة الارض» ابو القاسم ابن حوقل النصیبی رحاله مشهور است که در سال ۳۳۱ ه بشهر طوس و دهکده سناباد رسیده گوید: «و قبر علی بن موسی الرضا در خارج شهر نوقان در مشهدی نیکو بنیاد در دهکده‌ایست که سناباد نام دارد و این دهکده باروئی استوار دارد، و در مشهد امام جمعی معتکف و مجاور میباشند» «صورة الارض- ج ۲ / ص ۱۱۹ لیدن).

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۱۸۳

جاودانی و مورد مرادات دو جهانی آمده مشهد متور سامی «۱» و مرقد معطر نامی حضرت شاه اولیاء و سلطان اتقیا نور باصره بینش و نور حدیقه آفرینش زبده ارکان ولایت و امامت صفوه عناصر هدایت و کرامت.

لخلاق المعانی کمال اسمعیل:

ای خط استوارا انصاف تو موازی وی سطح آسمانرا در گاه تو مشاکل

گر از همای قدرت بر چرخ سایه افتد گردد ز یمن جاهت هندوی چرخ مقبل

ای از کمال جاهت دست زمانه قاصروی از علو قدرت اوج ستاره نازل فلذ «۲» جگر حضرت خواجه انس و جان مدلول مرویه: ستد فن بضعه منی بارض خراسان، قدوه اصفیاء و قبله اصحاب تقی امام ابو الحسن علی ابن موسی الرضا علیه السلام و التحیه و الدعاست «۳». که طوایف اولاد آدم از اقاصی بلاد عالم روی اراده و نیاز بدان کعبه عز و ناز دارند.

ع: روی در قبله کنند اهل زمین از هر سو.

و جمعیت و جامعیت و نور و صفا و فیض و ضیاء و روح و ریحان و امن و امان که در آن بارگاه کعبه اشتباه است در تمامی اقالیم هیچ جا نشان نمیدهند. از زینتها و تجملات و فروش قیمتی و شمعدانهای زرین و سیمین و دیگر ادوات که در آن بقعه جمع آمده بی آنها که نقبا و سادات برده‌اند و تلف میشود در هیچ بقعه نیست و از طایفان و عاکفان در آن آستان کروی آشیان ازدحامی است که از شرح مستغنی است چه در «۴» احادیث نبوی عم آمده است که هر کس از سر اراده بقدم سعی سعاده طواف و زیارت

(۱) - مج: مشهد سامی و مرقد نامی حضرت. مک: مشهد منور سامی و مرقد معطر نامی.

(۲) - فلذ: القطعه من الکبد او اللحم او الذهب او غیر ذلک جمع: فلذ و افلاذ.

(۳) - مج: و الدعاست که. مک: و الدعا که.

(۴) - مج: که چه در احادیث. مک: و در احادیث.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۱۸۴

آن عتبه علیه «۱» دریابد ثواب هفت حج مقبوله در دیوان اعمال او نویسند.

اسم میمونش علی است. و کنیت همایونش ابو الحسن و لقب شریفش:

«رضا» و: «مرتضی» ولاده با سعادتش در مدینه بوده سنه «۲» ثمان و اربعین و مایه.

و سبب رسیدن امام بدین دیار و شهادت یافتن آن بود که در زمان خلافت مامون از اطراف و جوانب علویان خروج میکردند و «۳» مامون همیشه از این حیث پریشان بود «۴» [و ممالک مامون نبود. تا بسبب این معنی] بارباب فراست و اصحاب کیاست «۵» مشاورت نمود و بعد از تفکیر و اندیشه بسیار رایها بر آن «۶» قرار گرفت که حضرت امام را مامون «۷» ولی عهد خو گرداند تا طوایف سادات دل بر امامت و خلافت او نهاده دیگر تهییج فتنه نکنند پس چون بحضرت امام بیعت نمودند که بعد از مامون خلیفه باشد اولاد عباس غمناک و ملول خاطر شده گفتند که مامون بی جتهی و بی موجهی بمجرد توهمی «۸» اهل بیت خود و آل عباس را از نعمت خلافت محروم ساخت و کار بدان انجامید که طایفه از «۹» مخصوصان و هواخواهان آل عباس طریق مخالفت و طغیان «۱۰» پیش گرفته با عم مامون ابراهیم بن المهدی «۱۱» بیعت کردند و نام مامون را از خطبه انداختند.

(۱) - مج: زیارت آن عتبه. مک: زیارت عتبه.

(۲) - مج: بوده سنه ثمان. مک: بوده ثمان.

(۳) - مج: میکردند مامون. مک: میکردند و مامون.

(۴) - عبارت: [و ممالک مامون نبود تا بسبب این معنی] از زیادات نسخه مج است.

(۵) - عبارت: [و اصحاب کیاست] از زیادات مج است.

(۶) - مج: و از تفکیر و اندیشه بسیار رایها بر آن. مک: و بعد از اندیشه بسیار بر آن.

(۷) - مج: امام را مامون ولی. مک: امام را ولی.

(۸) - مج: بی جهتی و بی موجبی بمجرد توهمی اهل. مک: بیجهتی و موجبی مجرد توهم.

(۹) - مج: طایفه از مخصوصان. مک: طایفه مخصوصان.

(۱۰) - مج: مخالفت و طغیان پیش گرفته. مک: مخالفت پیش گرفت.

(۱۱) - مج: ابراهیم بن المهدی بیعت.

مک: ابراهیم بیعت.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۱۸۵

و نیز امام در نصیحت مامون مبالغه میفرمود و مداهنه جایز نمیدانست تا بحکم:

الحق، مَرّ، مزاج محبت و ارادت مامون از مرارت ملامت و نصیحت امام «۱» تلخ شد، و هرچند [بحسب ظاهر شیرین گوئی میکرد و] «۲» در مقام مطاوعت و متابعت می بود غبار ملال و نقاربر خاطر او می نشست تا روزی حضرت امام و مامون در یک ظرف باهم طعامی «۳» تناول میکردند «۴» حضرت امام مریض شد و بسبب همان مرض بدار الامان جنت جاودان خرامید، در رمضان سنه ثلاث و ماتین.

بیت «۵»: لمحمد بن عبد الرزاق رحمه اله «۶»:

از موت او نشسته «۷» بهر خانه ماتمی و از فوت او بخواسته «۸» زهر گوشه شیونی

زین سهمگین مصیبت وزین سهمناک مرگ آتش فتاده در دل هرسنگ و آهنی «۹» و در سرای حمید بن قحطبه در قبه که مرقد هارون الرشید بود مدفون گشت. «۱۰»

(۱) - مج: ملامت و نصیحت امام تلخ. مک: ملامت تلخ.

(۲) - عبارت: [بحسب ظاهر شیرین گوئی میکرد و]. از زیادات مج است.

(۳) - مج: طعام: مک. مد: طعامی.

(۴) - مج: کردند. مک. مد: میکردند.

(۵) - مج: بیت. مک: مد: ندارد. س: نظم.

(۶) - مک: لمحمد بن عبد الرزاق رحمه الله. مج: ندارد.

(۷) - مج: نشسته. مک: نشست.

(۸) - مج: بخواسته. مک: بخواست.

(۹) - عبارت: [و در سرای حمید بن قحطبه در قبه که مرقد هارون الرشید بود مدفون گشت] از زیادات مج است.

(۱۰) - خلیفه عباسی هارون الرشید در سال ۱۹۴ ه در تالار بزرگ قصر حمید بن قحطبه الطائی مدفون شد، و در سال ۲۰۳ ه حضرت

امام ابو الحسن علی بن موسی الرضا بقیه پاورقی در صفحه بعد

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۱۸۶

ایام حیات فرخنده ساعاتش پنجاه و پنج سال بود. و آن قریه که محل وفات حضرت امام بود «سناباد» نام داشت از توابع شهر طوس. حالا ببرکت قدمگاه حضرت امام بمشهد مقدس شهرت یافته «۱»، [و تمامی آبادانی و جمعیت در نواحی مرقد و مزار خجسته آثار آنحضرت است، و هرکس را از ارباب مکنت و اصحاب ثروت که توفیق رفیق گشته در حوالی آن روضه رضوان پناه حظایر و مشاهد و مقابر و مراقد ساخته و از تکلفات عمارات آنچه در حیز خیال بشری گنجد بکار برده.

بیت:

هرجا که شد ز کشته عشق تو مقبره بر گرد اوست دیده عشاق پنجره رضی اله عنه و عن اسلافه. و بارک فی اعقابہ و اخلافه].

علیه السلام بامر مامون در کنار قبر هارون بخاک سپرده شده است.

صوره قبر هارون تا اوایل سده هشتم هنوز برقرار بوده و ظاهراً پس از آنکه در سال ۷۲۵ هـ شهر طوس و سناباد در حوزه تسخیر سربداران قرار گرفت صوره قبر هارون بکلی محو گردید.

شمس الدین ابی عبد اله الطنجی (ابن بطوطه) در سال ۷۲۵ بشهر طوس رسیده و وضع مشهد مقدس رضوی را در آنعهد چنین توصیف میکند: «... و رحلنا منها- من مدینه طوس- الی مدینه (مشهد الرضی) و هو علی بن موسی الکاظم ... رضی اله عنهم و هی مدینه کبیره کثیره الفواکه و المیاء ..

و المشهد المکرم علیه قبه عظیمه فی داخل زاویه تجاورها مدرسه و مسجد و جمیعها ملیح البناء مصنوع الحیطان بالقاشانی و علی القبر دکانه خشب ملبسه بصفائح الفضه و علیه قنادیل معلقه، و عتبه باب القبه فضه، و علی بابها ستر حریر و مذهب، و هی مبسوطه بانواع البسط، و ازاء هذا القبر قبر هارون الرشید امیر المؤمنین رضی اله عنه و علیه دکانه یضعون علیها الشمعدانات و اذا دخل الرافضی للزیاره ضرب قبر الرشید برجله و سلم علی الرضی».

(تحفه النظر فی غرائب الامصار و عجایب الاسفار- ج ۱/ ص ۵۵۹ و ۲۵۲ و ۲۴۸).

(۱)- عبارت:

[و تمامی آبادانی و جمعیت در نواحی مرقد ... و بارک فی اعقابہ و اخلافه] از زیادات معج می باشد و در مک و مد ندارد.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۱۸۷

دیگر: از ولایات مشهوره و قصبات معموره «۱» منطقه خواف است که خاک پاک آن «۲» همیشه منشاء سلاطین عالی قدر و فحول علمای «۳» و مشایخ منشرح الصدر و اعظم وزرا. و اکابر ملوک و امراء بوده و هست، گوئی «۴» آئین فصاحت و قوانین بلاغت از آن موضع شریف اشتها و انتشار یافته، چنانکه «۵» منقولست که امام ملاحده حسن صباح «۶» علیه لعنه اله کل صباح و رواح پیش از ظهور عقیده خبیثه نکوهیده و مزخرفات «۷» مذهب پلید خود بدانجا رسیده خواست که از حال فراست و کیاست مردم آنجا چیزی معلوم کند چون «۸» یکی از قصبات آن ولایت که به «زوزن» مشهور است «۹» رسیده، و در آن موضع اشجار کم بوده از کیزی کی پر سیده که: این اشجار کم؟

یعنی: «کو درختان شما؟» کنیزک «۱۰» در جواب او گفته که:- «رجالنا اشجارنا:-

مردان ما درختان ماست- و بموضع دیگر از ولایت مذکوره رسیده «۱۱» از کودکی پر سیده که: چهار آقچه «۱۲» دارم می خواهم که چیزی بخرم که چاشت من حاصل شود

(۱)- عبارت: و [قصبات معموره] از زیادات معج است.

(۲)- معج: که خاک پاک آن همیشه. مک: که همیشه.

(۳)- معج: علمای. مک: علما.

(۴)- معج: هست گوئی آئین. مک: هست آئین.

(۵)- معج: چنانکه. مک: چنانک.

(۶)- حسن صباح: پیشوای بزرگ فرقه اسمعیلیه ایران و جوانی پر شور دانا و دلیر بوده و در سال ۴۸۳ هـ قلعه الموت را فتح کرده و

اقتدار و سلطنت دو یست ساله آن فرقه را بنیاد گذارد.

(۷) - مج: و مزخرفات. مک: ندارد.

(۸) - مج: بیکی از قصبات آن ولایت که. مک: ندارد.

(۹) - مج: مشهور است. مک: ندارد.

(۱۰) - مج: کنیزک. مک: مد: ندارد.

(۱۱) - مج: بموضع دیگر از ولایت مذکوره رسیده. مک: و بموضع دیگر رسیده.

(۱۲) - آقچه: بالف ممدود و سکون قاف ترکی است بمعنی: پول سفید نقره. خواجه رشید الدین فضل اله وزیر گوید:

«چنان آقچه‌ها که بیکبار مس می‌نمود و از نقره زیادت اثری در آن پیدا نه می‌زدند و روان می‌داشتند»

تاریخ مبارک غازانی ص ۲۸۲ لیدن - فرهنگ آندراج.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۱۸۸

و بقیه آنرا «۱» بفروشم چهار آقچه با من «۲» باقی باشد. چه چیز بخرم که این صورت میسر گردد؟ «۳» کودک در جواب «۴» گفته باشد که: شکنجه بخر و حشوهای آنرا بخور و باقی آن را بفروش تا ثمن تو حاصل شود. بر کمال دانش و زیرکی آن مردم استدلال نموده از آن دیار هجرت کرده. لا-جرم هرگز مردم «۵» آن ناحیت با رفاهیت بالایش بدعت و «۶» مذاهب بد «۷» و خبث عقیده و سیر نامرضیه متهم نبوده‌اند. و افراد طوایف ساکنان آن زمین در هرجا که افتاده‌اند بعلو همت و سمو رتبت و نفاذ امر و ارتفاع قدر ممتاز بوده‌اند، «۸» [و بر طبق مرویه: ان اله تعالی یحبّ معالی الامور و بیغض سفافها، ارتقاء بمعارج سئیه و اعتلاء بمراتب علیه شعار و دثار داشته‌اند]:

از جمله: محمد مظفر که سلاطین و ملوک فارس که: بآل مظفر «۹» اشتهاار یافته‌اند از نسل او منشعب شده و کیفیت آن در تواریخ برین وجه آمده «۱۰» است که:

(۱) - مج: و بقیه آنرا. مک: ندارد.

(۲) - مج: چهار آقچه با من. مک: چهار آقچه من.

(۳) - مج: چه چیز بخرم که این صورت میسر گردد؟. مک: ندارد.

(۴) - مج: کودک در جواب گفته. مک: کودک گفته.

(۵) - مج: لاجرم هرگز مردم. مک: لاجرم مردم.

(۶) - مج: بدعت و مذاهب. مک: بدعت مذاهب.

(۷) - مج: و خبث عقیده و سیر نامرضیه. مک: ندارد.

(۸) - عبارت: [و بر طبق مرویه: انّ اله ... و دثار داشته‌اند] از زیادات نسخه مج می‌باشد.

و: سفّ. سفیفا و: اسفّ اسفافا: الرجل: تتبع الامور الدنیة و السفیف: الامور الدنیة و الجمع: سفاف - کریم: کرام.

(۹) - آل مظفر: از سال ۷۱۳ ه در فارس و کرمان سلطنت کردند مشهورترین پادشاهان این خاندان جلال الدین ابو الفوارس شاه شجاع است که ممدوح خواجه حافظ شیرازی بوده است.

(۱۰) - مج: وجه آمده است. مک: وجه است.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۱۸۹

امیر غیاث الدین حاجی از سجاوندی «۱» خواف «۲» مردی قوی هیکل توانای بلندقامت کریم الاخلاق بود. در وقتی که چنگیزخان

از آب جیحون عبور نمود متوجه یزد شد در بازار آنجا موزه باندازه پای او یافته «۳» نشد. علی حده قالبی تراشیده «۴» جهت او موزه دوختند. و شمشیر او بسنگ یزد سه من و نیم بوده «۵» و در خطّه «مبید» «۶» از ضمایم یزد «۷» می بود تا وفات یافت. پسرش امیر منصور ملازم تربت او می بود تا در گذشت و ازو سه پسر ماند: «امیر محمد» و «امیر علی» و «امیر مظفر» و این امیر مظفر «۸» ارشد همه بود [و «۹» انوار دولت و نجابت از ناصیه او میدرخشید و مردی پاک دامن و پاکیزه اعتقاد بود] شبی در خواب دید که آفتاب از خانه اتابک یزد برآمد و در گریبان او رفت و بچند «۱۰» پاره شد از دامن او بیفتاد. از شیخ داود رحمه اله

(۱) - مج: غیاث الدین حاجی از سجاوندی خواف. مک: غیاث الدین از سجاوند.

(۲) - خواف: ناحیتی است در خراسان مشهور و متصل است از شرق به باخرز. غرب به قهستان شمال به زاوه و اعمال نیشابور و از جنوب به بیابانی که میان قهستان و فراه و سیستان است. و از قراء مشهوره خواف: براکوه. کاریز. سنجان. سیوند. کبودان. برآباد ماهرآباد. کارمان. سارآباد و زوزن که قصبه و حاکم نشین است (از جغرافی حافظ ابرو ورق ۱۷۰).

(۳) - مج: یافته. مک: یافت.

(یافته): ظاهراً بمعنی یافت و یافتن و یافت شدن باشد

(۴) - مج: جهت او موزه دوختند. مک: ندارد.

(۵) - مج: و نیم بوده و در. مک: و نیم در.

(۶) - مبید: (بلده من نواحی اصفهان بها حصن حصین و قیل آنها من یزد و قال الاصطخری انها من نواحی کوره اصطخر) (معجم البلدان - ج ۴ ص ۷۱۱).

(۷) - مج: از ضمایم یزد. مک: ندارد.

(۸) - مج: و این امیر مظفر. مک: و این مظفر.

(۹) - عبارات و [انوار دولت و نجابت ... و پاکیزه اعتقاد بود] از زیادات مج میباشد

(۱۰) - مج: و بچند. مک: مد: چند.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۱۹۰

علیه «۱» تعبیران پرسید بشارتش داد که دولت اتابکیان در خانه توفرو رود و بعدد هرپاره آفتاب سالی «۲» دولت در خاندان «۳» تو بماند. و آثار این معنی هرروز بر صفحات احوالش ظاهرتر میشد تا آنکه از اولاد چنگیزخان ارغونخان «۴» امیر مظفر را تربیت فرموده و راه یساولی «۵» داد. بعد از ارغونخان کیخاتوخان «۶» در تربیت او افزود، و چون کیخاتون را وفات رسید امیر مظفر «۷» در سنه اربع و تسعین و ستمایه آستانه بوسی پادشاه اسلام غازآنخان را دریافته «۸» بتربیت خسروانه مخصوص گشت «۹» و بامارت هزاره و طبل و علم و نیزه و شمشیر و چماق «۱۰» چنانچه آیین خانان «۱۱» امتیاز یافت «۱۲»، تا در اواسط جمید الثانی سنه سبعمایه پسرش امیر مبارز الدین محمد متولد شد. و چون غازانخان «۱۳» نماند اولجایتو سلطان

(۱) - مج: رحمه اله. مک: رحمه اله علیه.

(۲) - مج: آفتاب دولت. مک: آفتاب سالی دولت.

(۳) - مج: در خاندان تو. مک: در خان تو.

(۴) - ارغون خان: در سال ۶۸۳ ه بایلخانی مغول رسید.

(۵) - یساولی: یساول بفتح اول و ضم واو. میرتزک و نقیب و چوبدار. و (تزک) یا (تزوک) کلمه مغولی است بمعنی: نظام و امیر

تزوک- امیر نظام- یساول- رئیس انتظامات. (فرهنگ و صاف. آندراج. مطلع السعدین. تزوکات تیموری).

(۶)- مج: کیخاتون در. مک: کیخاتون خان در. (کیخاتون خان) در سال ۶۹۰ ه ایلخان مغول گردید.

(۷)- مج: رسید امیر مظفر در. مک: رسد در سنه.

(۸)- مج: غازان خان را دریافته بتربیت. مک: غازان خان دریافت.

(غازان خان. در سال ۶۹۴ ه بر تخت ایلخانی مغول نشست و این پادشاه نخستین کسی است از جای نشینان چنگیزخان که اسلام را قبول کرده است.

(۹)- مج: و بامارت هزاره و طبل و علم. مک: مد: ندارد.

(۱۰)- چماق: بضم اول وزن براق در زبان مغولی. چوب و عصای سرکج و در برهان. گرز آهنی شش پره.

(فرهنگ و صاف. آندراج)

(۱۱)- مج: چنانچه آئین خانان. مک: ندارد.

(۱۲)- مج: امتیاز یافت. مک: امتیاز.

(۱۳)- مج: غازان خان نماند.

مک: غازان نماند.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۱۹۱

درباره امیر مظفر عنایت و «۱» تربیت زیاده از اسلاف خود فرمود «۲» [و محافظت راهها از اردستان تا کرمانشاهان و راه هرات تا ابرقوه «۳» و ایالت میبد «۴» بجانب او تفویض رفت و بعد از آنکه در آن دولت کارهای نیک کرد بحکومت شبانکاره اختصاص یافت]. پس او را مرضی واقع شد و مدت سه ماه امتداد یافت و چون روی بصحت آورد اصحاب حقد و حسد سقمونیا در نخود آب کرده بدو دادند و مرض عود کرد.

تا در ثالث عشر ذی قعدة سنه ثلث عشر و سبعمایه درگذشت.

بیت:

کدام سرو سهی را زمانه آبی داد که تندباد حوادث ز بیخ برنکشید

(۱)- مج: امیر مظفر عنایت و تربیت.

مک: امیر مظفر تربیت.

(۲)- عبارت: [و محافظت راهها از اردستان تا کرمانشاهان ... شبانکاره اختصاص یافت] از زیادات نسخه مج میباشد.

(۳)- ابرقوه: معرب ابرکوه- برکوه (باضافه- بر- به کوه- یعنی سینه کوه چه بر معنی سینه است) نام بلوکی است میانه شمال و مشرق شیراز متصل بکویر یزد و بلوک آباده اقلید.

(فارسانه ناصری ص ۱۷۱).

(۴)- میبد: بفتح میم و سکون یاء مثناة تحتانی و ضم باء موحده تحتانی نام: دهستان یا بلوک و ناحیه ایست از کوره (شهرستان) اصطخر پارس و شهرچه آنرا نیز میبد نامند.

(المسالک و الممالک- اصطخری صفحه ۱۱۷ لیدن).

(شبانکاره): یک بخش از چهار بخش بزرگ استان پارس که در جنوب و مشرق شیراز واقع است. قصبه و حاکم نشین شبانکاره شهر (ایج) بوده که در ۷۴۶ ه بفرمان امیر مبارز الدین از آل مظفر آنرا ویران کرده و شهرچه اصطهبانات را در جای آن ساختند و چون

فرمانروایان شبانکاره- که آنرا اسپهبدان می‌گفتند در روزگار ساسانیان خوشاوندان اردشیر بابکان بوده و همیشه منصب (گله‌دار) و (ستوربان) و (شبان رمه) شاهنشاهان ساسانی را دارا بوده‌اند. از این رو این سرزمین شبانکاره نامید شده است.

(فارسنامه- ابن بلخی- الاعلاق النفیسه- ابن رسته ص ۹۲)

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۱۹۲

و درین محل پسرش امیر مبارز الدین محمد سیزده ساله اما شهریار شجاع نامدار و دین‌پرور ساینس عالیمقدار بود و در دین‌داری و عدل‌گستری و جهانگیری و رعیت‌نوازی نظیر نداشت.

«۱» [و در چابکی و چالاکی چنان بود که: روزی با موکب سلطنت در بازاری از شیراز می‌گذشت محلی تنگ بود و هیزمی چند در راه انداخته عساکر بر جای بایستادند تا راه گشاده شود، چون او پرسید که چه حالت کیفیت باو گفتند در غضب رفته از مرکب فرود آمد و تنگهای «۲» هیزم برمیگرفت و بر دکانهای مینهاد تا راه بگشاد و سپاه را گفت: شما باین مردی نان سپاهی گری می‌خورید؟]

فی الجمله چون اولجایتو «۳» سلطان درگذشت. سلطان ابو سعید خان او را تربیت فرمود [و در سنه تسع عشر و سبعمایه «۴» حکومت یزد بدو موقوف شد و کارهای عظیم و حربهای رستم‌انه از دست او برآمد «۵». و جماعت نکودری را که بر آن دیار چیره و مستولی شده بودند بعد از بیست و یک جنگ بهادرانه مستاصل گردانید.

و در صبح چهارشنبه بیست و دوم جمیع الثانی سنه ثلاث و ثلاثین و سبعمایه جلال الدین شاه شجاع- که خلاصه سلاطین این خاندان بلکه مقصود ایجاد این دودمان بود- متولد گشت.

لخواجه سلمان نور مرقد «۶»:

ماهی از برج شرق زاده خورشید جلال‌زاده اله جلالا بجهان داد جمال

(۱)- عبارت:

[و در چابکی و چالاکی ... نان سپاهی گری می‌خورید] از زیادات نسخه مج مییابد

(۲)- تنگ: تنگ بفتح اول و گاف پارسی. تیر دکان عصاره. و بمعنی نیم‌بار در اینجا تنگ تنه‌های درخت است. فرهنگ رشیدی فرهنگ آندراج.

(۳)- مج: فی الجمله چون اولجایتو.

مک: چون الجایتو.

(۴)- عبارت: [و در سنه تسع عشر و سبعمایه] از زیادات نسخه مج است.

(۵)- عبارت: [و کارهای عظیم و حربهای رستم‌انه از دست او برآمد] از زیادات نسخه مج است.

(۶)- مج: لسلیمان.

مک: لخواجه سلمان نور مرقد.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۱۹۳ گلبن انبته اله نباتا حسن‌برد مانند سپهر از چمن جاه و جلال پس در سنه اربع و ثلاثین و سبعمایه امیر مبارز الدین محمد «۱» متوجه درگاه پادشاه ابو سعید بهادرخان گشت. و چون برسد بحکم یرلیغ و کمر و خلعت و کلاه مخصوص شد، چنانچه جمعی «۲» کثیر را بر علو شان و رفعت مکان او حسد آمد. بعد از آن دیگر باره «۳» پادشاه از غایت عنایت او را امیرزاده محمد «۴» مظفر لقب داد. و بجامه خاص و کمر مرصع و طبل و علم و صد هزار دینار مرسوم اطلاقی «۵» بناخت و سبب زیادتی مواد حسد ارکان دولت شد «۶».

للشیخ سعدی رح «۷»:

توانم آنکه نیازارم اندرون کسی حسود را چه کنم کو ز خود برنج درست «۸» [مقارن این حال فکر (کذا؟) عرضه داشت پادشاه کرده بودند که امیرزاده

(۱) - مج: امیر مبارز الدین محمد متوجه.

مک: امیر مبارز الدین متوجه.

(۲) - مج: جمعی کثیر. مک: جمع کثیر.

(۳) - مج: از آن دیگر باره پادشاه. مک: از آن پادشاه.

(۴) - مج: امیرزاده محمد مظفر. مک: امیرزاده مظفر.

(۵) - اطلاق: اگر کلمه اطلاق صفت دینار باشد. از کلمات. طلق. طلسم. گرفته شده بمعنی: دینار و زر خالص و اگر صفت مرسوم باشد بمعنی مرسوم سالیانه مطلقاً و بدون قید و شرط.

(۶) - مج: و سبب زیادتى مواد حسد ارکان دولت شد. مک: و سبب زیادت حسد شد.

(۷) - مج: للشیخ سعدی رح. مک: سعدی.

(۸) - عبارت

[مقارن این حال فکر عرضه ... و حسودان شرمسار گشتند] از زیادات نسخه مج است.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۱۹۴

محمد غراره «۱» پرکاه را به نیزه بر میدارد و از پس سر خود می اندازد پادشاه خواست که بمعاینه مشاهده نماید. بعضی از معاندان و حاسدان گفتند که در لشکر منصور بسیار کس هست که این کار میتواند کرد پادشاه فرمود تا چند غراره کاه مرتب ساختند و اصحاب غرض در غراره که بنام امیرزاده محمد بود سندانى در میان کاه پنهان کردند چون هرکس کار خود نمود نوبت بامیرزاده محمد رسید نیزه انداخت و غراره را از جای برگرفت نیزه او بشکست و از اسب فرود آمد و عرضه داشت نمود که در میان غراره چیزی پنهان کرده اند و بعد از تفحص سند انرا از میان غراره بیرون آوردند و حسودان شرمسار گشتند.

و در سینه ست و ثلثین و سبعمایه سلطان ابو سعید خان «۲» بجوار رحمت الهی رسید و خاندان چنگیز خان خالی و «۳» ویران و پریشان شد و کسی دیگر از آن دودمان تمکن پادشاهی نیافت.

پس در سینه سبع و ثلثین و سبعمایه شاه قطب الدین محمود «۴» متولد شد و در شوال «۵» سینه اربع و خمسین و سبعمایه امیرزاده محمد باتفاق جلال الدین شاه شجاع فتح شیراز کرد و چون تمام «۶» ممالک فارس ایشان را مستخلص گشت عزیمت اصفهان کردند «۷» و بعد از تمکن و استقلال لا کلام و استخلاص ممالک بسیار «۸» بواسطه

(۱) - غراره: الغرارة: الجوالق و الجمع غرائر. لسان العرب ماده غرر.

(۲) - مج: ابو سعید بجوار. مک: ابو سعید خان بجوار.

(۳) - مج: چنگیز خالی و ویران.

مک: چنگیز خان ویران.

(۴) - مج: محمود. مک: محمد. بدون تردید نسخا سهوا کلمه (محمود) را محمد نوشته اند زیرا دومین پادشاهان آل مظفر قطب

الدین شاه محمود بن امیر مبارز الدین محمد است که در سال ۷۱۳ هـ بسلطنت رسیده است.

(۵) - مج: و در شوال سنه. مک: و در سنه.

(۶) - مج: و چون تمام. مک: چون ممالک.

(۷) - مج: و بعد از تمکن و استقلال لاکلام و استخلاص. مک: بعد از استخلاص.

(۸) - مج: بسیار بواسطه. مک: بسیار و بواسطه.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۱۹۵

بدزبانی و خشونت خلق و درشتی گفتار فرزندان و اقرباء از امیرزاده محمد متاذی شده «۱» پسران قصد گرفتن پدر کردند و همه برخلاف پدر اتفاق نموده در سنه تسع و خمسين و سبعمائه که در اصفهان مقام داشتند صباح پنجشنبه «۲» بدرخانه پدر آمدند و امیر محمد در بالاخانه «۳» بتلاوت کلام اله مشغول بود «مسافر ابوداجی» «۴» نام شخص را با شش نفر از بهادران بالا فرستادند که امیر مبارز الدین محمد «۵» را بگیرند «۶» [اتفاق سلاح او پیش او دورتر بود نهاده چون این مردم را بر حالی دیگر دید خود را دراز کشید که شمشیر خود را بردارد مسافر خود را بر بالای او انداخت با وجود این حال از زیرش بیرون آمده برخاست و آن همه را بزخم مشت نرم ساخت این هفت نفر با او درآویختند «۷» که «شادی سپرباز» پایهای او را بگرفت «۸» و بکشید و بینداخت و محکم بر بستند «۹» [آخر الامر بحکم: اذا جاء القضاء عمی البصر]. چشمش را میل کشیدند.

و جلال الدین شاه شجاع خسرو صاحب شوکت «۱۰» عالی‌رای بلندهمت عالم

(۱) - مج: شده پسران قصد گرفتن پدر. مک: شده قصد پدر.

(۲) - عبارت: [در سنه تسع و خمسين و سبعمائه که در اصفهان مقام داشتند صباح پنجشنبه] از زیادات نسخه مج میباشد.

(۳) - مج: آمد امیر محمد در بالاخانه بتلاوت. مک: آمدند و امیر محمد بتلاوت.

(۴) - مج: مشغول بود. «مسافر ابو داجی» نام. مک: مشغول بود «مسافر» نام.

(۵) - مج: نفر از بهادران بالا فرستادند که امیر مبارز الدین را بگیرند. مک: نفر فرستاد که او را بگیرند.

(۶) - عبارت: [اتفاق سلاح او از پیش او دورتر بود نهاده ... بیرون آمده برخاست و آن همه] از زیادات نسخه مج میباشد.

(۷) - مج: در او ریختند. مک: در آویخته بودند.

(۸) - مج: او را بگرفت و بکشید. مک: او را بکشید.

(۹) - عبارت: (آخر الامر بحکم اذا جاء القضاء عمی البصر) از زیادات نسخه مج است.

مک: و بر بستند و چشمش.

(۱۰) - مج: شوکت عالی رای بلند. مک: شوکت بلند.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۱۹۶

عادل فصیح بلیغ «۱» بانجده بود «۲» و در هفت سالگی بتعلیم مشغول گشت و در نه سالگی حفظ کلام اله فرموده «۳» و بتحصیل باقی علوم «۴» و فضایل اشتغال نمود. و قوت حافظه‌اش در مرتبه بود که هفت بیت عربی را که یکنوبت بخواند یاد گرفت. القصه: چون متکای سلطنت پارس و عراق بجلوس او مزین گشت از قضیه پدر بسیار پشیمان شد اما هیچ سود نداشت. و برادران ممالک را «۵» قسمت نمودند.

[عراق عجم و ابرقوه نامزد شاه محمود و کرمان باسم سلطان احمد مقرر شد «۶»].

و ازین طبقه «آل مظفر» هفت بسلطنت تن رسیدند: «۷»

(اول): امیر مبارز الدین محمد.

(دوم): جلال الدین شاه شجاع.

(سیم): برادرش شاه محمود.

(چهارم): دیگر برادر سلطان احمد:

(پنجم): زین العابدین ولد شاه شجاع.

(ششم): شاه یحیی

(هفتم): شاه منصور.

(۱) - مج: همت عالم عادل فصیح بلیغ بانجندت. مک: همت بانجندت.

و «النجدۃ»: الشجاعه. الشده والبأس. من: نجد. نجدۃ الرجل: کان شجاعا ماضیا فی عظام الامور.

(۲) - عبارت: [و در هفت سالگی بتعلیم مشغول گشت و] از زیادات مج مییاشد.

(۳) - مج: فرموده بتحصیل. مک: فرمود و بتحصیل.

(۴) - مج: و فضائل. مک: ندارد.

(۵) - مج: ممالک قسمت. مک: ممالک را قسمت.

(۶) - عبارت: [عراق عجم و ابرقوه نامزد شاه محمود و کرمان باسم سلطان احمد مقرر شد] از زیادات مج است.

(۷) - شماره‌های: (اول) تا هفتم که با حروف نوشته شد از زیادات نسخه مج مییاشد و در مک. مد و س اسامی ملوک آل مظفر

مسبوق بشماره نمییاشد.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۱۹۷

و مدت ملک ایشان پنجاه و نه سال بود. «۱» [از زمان فوت سلطان سعید تا انتهای ایام دولت ایشان «۲»] دیگر: از فحول علما و فضلا

که از آن خطه خاسته‌اند بی‌شمارند.

اما مولانا مظفر «۳» قفردانی (کذا؟) که در زمان ملک غیاث الدین «۴» محمد کرت بوده اعجوبه روزگار بوده. و در مدایح او «۵»

قصاید غزا پرداخته و «۶» این دو بیت از یک قصیده اوست.

نظم «۷»:

سیمرغ قاف سدره ازین سیر آشیان دارد هوای سایه چتر خدایگان

(۱) - مدت سلطنت آل مظفر از سال ۷۱۳ ه یعنی از مرگ امیر مظفر و جلوس فرزند سیزده ساله او امیر مبارز الدین محمد برجای او

تا سال ۷۹۵ ه که دولت ایشان بصدمه لشگریان تیمور گورگانی انقراض یافت بیش از هشتاد سال بطول انجامید و قلمرو فرمانروائی

این خاندان: فارس. کرمان. اصفهان و اردستان بوده است. درین مدت هفت تن از این خاندان بر اریکه پادشاهی تکیه زدند ازین

قرار:

(۱) امیر مبارز الدین محمد بن مظفر یزد. میبد ۷۱۳ ه.

(۲) قطب الدین شاه محمود. یزد کرمان ۷۵۹ ه

(۳) جلال الدین ابو الفوارس شاه شجاع. فارس. کرمان. اصفهان ۷۸۶ - ۷۶۰ ه

(۴) امیر مجاهد الدین زین العابدین بن شاه شجاع ۷۸۶ ه

(۵) امیر عماد الدین سلطان احمد. کرمان ۷۸۶ ه

(۶) نصره الدین شاه یحیی. یزد ۶۸۹ ه

(۷) شاه منصور. اصفهان. ۷۸۹ ه

(۲) - عبارت: [از زمان فوت سلطان سعید تا انتهای ایام دولت ایشان] از زیادات نسخه مج میباشد.

(۳) - مج: مظفر قفردانی که در زمان. مک: مظفر که در زمان. کلمه (قفردانی) در نسخه مج احتمال می‌رود که در اصل (خوافی)

بوده و یا نام یکی از دهکده‌های بلوک خواف بوده که نساخ آنرا بدین صورت تحریف کرده‌اند؟

(۴) - مج: غیاث الدین بوده. مک: غیاث الدین محمد کرت بوده.

(۵) - مج: مدایح قصائد. مک: مدایح او قصائد.

(۶) - مج: پرداخته و این. مک: پرداخته این.

(۷) - مج: س: نظم. مج: مد: ندارد.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۱۹۸ سلطان غیاث دین که ز دریای همتش درِیست آفتاب و حبیبست آسمان و ازو سخنان غریب و «۱» بدیع و عبارات عجیب منقول است «۲» و تخصیص ذکر او بدان سبب است.

از آنجمله از پدر خود شنیده‌ام که: مولانا مظفر را بجهت بی‌اهتمامی از جانب ملک غیاث الدین غباری در دل آمده و «۳» رنجیده‌خاطر بجانب جلال الدین «۴» شاه شجاع بفارس «۵» رفت. شاه خواست که در نظر «۶» مولانا اظهار تجملی (کندظا) چون از مملکت دور آمده بود و بر اوضاع ملوک خراسان اطلاع تمام داشت. پس مجلسی پادشاه از روی تکلف ترتیب داد. و جمعی «۷» کثیر از فضلا و ندما را «۸» احضار فرمود. و جهت مولانا مظفر مکانی معین ساخته بارش دادند. چون مولانا درآمد او را بمکان معین اشارت کردند مولانا البته «۹» بان مکان التفات نمود و از همه «۱۰» مردم در گذشته بر کنار زیلوچه شاه بنشست چنانچه میان شاه و مولانا زیلوچه و تکیه بالش حایل ماند و «۱۱» پس این معنی بر خاطر شاه گران آمده از مولانا پرسید که میان «خر»

(۱) - مج: و از سخنان غریب و بدیع. مک: و از او سخنان بدیع.

(۲) - عبارت. (و تخصیص ذکر او بدان سبب است) از زیادات مج میباشد.

(۳) - مج: در دل آمده رنجیده. مک: در دل آمد و رنجیده.

(۴) - مج: بجانب جلال الدین شاه. مک: بجانب شاه.

(۵) - مج: شجاع بفارس رفت. مک: شجاع رفت.

(۶) - مج: که در نظر مولانا. مک: که در مولانا.

(۷) - مج: جمعی. مک: مد. س: جمع.

(۸) - مج: ندما را احضار. مد. س: ندما احضار.

(۹) - مج: او را بمکان معین اشارت کردند مولانا البته التفات.

مک. مد. س: درآمد بآن مکان التفات.

(۱۰) - مج: و از همه مردم.

مک: و از مردم.

(۱۱) - مج: و تکیه بالش حایل ماند و بس.

مک. س: مد. و تکیه حایل ماند بس.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۱۹۹

و «خراسانی» فرق چیست؟ مولانا فرمود که زیلوچه و بالش شاه، با وجود استیلای سلطنت از کمال حلم و بزرگی چیزی نگفت و تمکین ورزید «۱» تا آش کشیدند اکثر ظروف از طبق و کاسه و خوان و نمکدان همه زرین و سیمین بود و آشهای «۲» در غایت تکلف که درخور آن ظروف تواند بود. پس شاه از مولانا پرسید که: ملک خراسان را امثال این تلکفات رسم هست یا نه؟ مولانا گفت: اگر امثال این طبقها و کاسها نیست اما در کاسهای او آش بیشتر ازین است شاه را این سخن عظیم خوش آمد که خوش آمد نگفت و فرمود که: این مرد حق شناس «۳» و مستحق تربیت است که با آنکه از پیش آنمردم رنجیده و آزرده خاطر آمده «۴» بهیچ وجه استخفاف و نکوهش ایشان جایز نمیدارد. مولانا را رعایت و عنایت بسیار ارزانی داشته رخصت معاودت فرمود.

«۵» [و از مستبدعات ایام دولت این پادشاه اسلام پناه بند «سلومد» «۶» است. که در

(۱) - مج: نگفت و تمکین ورزید تا آش.

مک: نگفت تا آش.

(۲) - مج: و آشهای در.

مک: و اشها در.

(۳) - مج: مرد حق و مستحق. مک: مرد حق شناس و مستحق.

(۴) - مج: آمده هیچ. مک: مد: آمده بهیچ.

(۵) - عبارت:

و از مستبدعات ایام دولت این ... و حراست آن حدود و نواحی بازداشت فرمود [از زیادات نسخه مج مییاشد.

(۶) - سلومد: این دهکده در سده چهارم آباد بوده و در «حدود العالم» و «المسالک و الممالک» نام آنرا «سلومد» و در صور الاقالیم ابو زید بلخی و تاریخ سیستان «سلامت» نوشته اند.

حمد اله مستوفی مینویسد: از جمله شهرچه‌های بلوک خواف (سنجان) و (زوزن) و (سلامه) است - «نزهة القلوب» - ص ۱۵۴ لیدن و در راپرت خراسان [*] مینویسد: «از جمله

[*] راپرت خراسان: کتابچه اوضاع جغرافیائی و احصاء نفوس ولایات خراسان در [سال ۱۲۸۹ ه قمری که بامر سلطان ناصر الدین شاه قاجار تهیه شده و نسخه از آن در کتابخانه ملی ملک موجود است.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۲۰۰

آن ولایت بمیامن کفایت و در آیت ابن آصف جم صفات جهت وقف بقاع خیرات حضرت سلطانی احداث یافته «۱» دیگر: از اکابر ملوک ملک «زوزن» است که از آن ناحیه خاسته. و نسب عالی حضرت آصف صفاتی مشار الیه بخاندان او پیوسته است. و آثار و اخبار او که در تواریخ سلف مسطورست و بر السنه و افواه خلائق مذکور از تحریر مستغنی است.

دیگر خواجه محمد مایث‌نابادی «۲» از اجداد کرام این آصف عالی مقام که در زمان ملک غیاث الدین کرت بود و بخواجه محمد ماضی «۳» اشتهار دارد از آن زمین

قراء بلوک بیجستان از بلوک کاخک من توابع طبس مزرعه و باغ «سلومد» مشهور به «مزار» مییاشد خود محل آب ندارد، قبرستانی است قدیمی باغات انگور بسیار دارد ... و این دهکده هم اکنون آباد است و آنرا «سلامی» مینامند.

(۱) - مراد مصنف از: «آصف جم صفات» خواجه قوام الدین نظام الملک «مشف دیوان» خراسان است که دیباچه این کتاب بالقاب

او مطرّز و بنام او موشح گردیده است. و مقصود از حضرت سلطانی سلطان حسین میرزا بایقرا مییاشد. و نیز در چند سطر بعد که میگوید:

«حضرت» آصف صفاتی. مراد خواجه مذکور است. روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات ج ۱ ۲۰۰ چمن دوم از روضه پنجم در ذکر «مشهد مقدس رضوی» علیه السلام ص: ۱۸۲

(۲) - مایث‌ناباد: در اصل. «مانرنابادی» و بعدا در جای دیگر در تضاعیف همین مطلب آنرا «مانرناباد» نوشته. و نیز میگوید قله «برناباد» که از قلاع خواف بوده بتصرف خواجه مجد درآمد.

و بیهقی در شرح احوال دانشمندان خراسان «الحکیم ناصر الهرمزدی المایث‌نابادی» را نوشته و او را از فلاسفه و شعراء ذو اللسانین دانسته است (تمه صوان الحکمه - تالیف امام ظهیر الدین ابی الحسن علی بن ابی القاسم زید البیهقی المتوفی سال ۵۶۵ ه ص ۱۵۸ لاهور)

و در تاریخ جهانگشا نیز ذکر مایث‌ناباد کرده گوید: «سلطان محمد خوارزمشاه در وقتی که لشکریان مغول در تعقیب او بودند به مایث‌ناباد آمد و از آنجا به غزنین شتافت»

جهانگشای جوینی - ج ۲ / ص ۱۳۴ لیدن). و هم‌اکنون این دهکده موجود و «مزناباد» نام دارد.

(۳) - خواجه محمد قاضی: کلمه (محمد) در نسخه مج بعدا اصلاح و (مجد) شده است. و بعدا در متن در تضاعیف مطلب مذکور همه‌جا «خواجه مجد» نوشته شده و بنا بر این احتمال میرود که کلمه «ماضی» نیز مصحف کلمه (خوافی) باشد؟.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۲۰۱

خجسته آیین است و او را علو مرتبت و سمو همت در آن مرتبه بود که گردن یاری نمیداده که سر بملک غیاث الدین فرود آرد و میان ایشان محاربات رفته چنانچه در تاریخ ملوک کرت مذکورست که خواجه مجد خوافی مدّه مدید در ولایت خواف حکومت راند و مردی بس محتشم بود با مال و استقلال تمام و اکثر قصابات خواف در تصرف او. و در موضع نیازآباد قلعه داشت بغایت متین و محکم و عظیم حصین و مبرم.

للشیخ نظامی:

نه عزّاد «۱» برگرد او ره‌شناس نه از گردش منجیقش هراس

برو مرغ پرنده را راه نه‌برش باد را هم گذرگاه نه و آنرا مسکن امان و مامن زمان خود ساخته حصار برناباد نیز بتصرف او در آمده بود. و بعضی از جهات و ائقال و نفایس اموال که در قلعه نیازآباد داشت بدانجا نقل کرده و حصار کامان «۲» نیز او داشت و مال و نعمت فراوان مصروف کرده هزار مرد از دلیران سفاک و پردلان چالاک بی‌باک ملازم گرفته هرچندگاه در نواحی قهستان و توابع خواف فتنه می‌انگیخته.

پادشاه‌زاده یسور از اتباع و اعقاب چنگیزخان بخرابی خراسان لشکر کشید تحفها و پیشکشهای فراوان بنزدیک او فرستاد و گفت من مطیع و فرمان‌بردار شاه‌زاده جهانگیرم و درین نواحی دشمن و غرضخواه بسیار دارم اگر شاه‌زاده بلشگری مرا امداد فرماید طریق جان‌سپاری و بندگی مسلوک میدارم و حصارهای این دیار را از

(۱) - عزّاد: عزّاد الحجر: رمه بعیدا - یا از عزّاد السهم فی الرمیة: نفذ فیه - یعنی از پرتاب سنگ یا تیر دشمن ایمن بوده. و یا از عزّاد النجم فی السماء: ارتفع یعنی:

ستاره بلند در آسمان باوج شرفات آن نرسیدی. اقرب الموارد. و مصباح المنیر فیومی ماده «عرد».

(۲) - کامان:

از دیده‌های خوف است حافظ ابرو آنرا (کارمان) نوشته است.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۲۰۲

سرحد مکران تاسجستان شاهزاده «۱» میگشایم و مسخر میگردانم، یسور هزار سوار نامزد فرمود پیش خواجه مجد فرستاد او با این سواران کارها کرد و بعضی از نواحی خوف را بتاخت و مال و برده بسیار بلشگر پادشاهزاده برسانید بعد از چند وقت خواجه سعد الملک و حکام و کلانتران خوف لشگر بسر خواجه مجد کشیدند چون او مردان جنگی بسیار داشت برو دست نیافتند. پس آنجماعت درین باب بملک غیاث الدین رجوع نمودند و از تطاول و دست‌اندازی خواجه مجد تظلم کردند و ملک نیز خواجه مجد را از این افعال منع کرده بود و مفید نیامده و عزیمت حرب او در خاطر قرار داده پس در صفر سنه عشرين و سبعمایه ناصر الدین ایلچی خواجه و ناصر الدین طغرل قوشچی را با پانصد سوار بجانب خوف فرستاد و خود روز شنبه بیست و هفتم صفر مذکور از هرات بر عزم محاصره قلاع خواجه مجد نهضت فرمود و چون ایلچی خواجه و طغرل بحدود خوف رسیدند و خواسته که بقلعه نیازآباد روند خواجه مجد خبر یافته صد مرد دلیر کاردیده از سجستانی و خوافی و قهستانی را فرموده که بضبط و کومک قلعه نیازآباد «۲» روند و آن صد مرد هنگام شام از حصار مآثرناباد بیرون آمده متوجه نیازآباد شده‌اند و چون نزدیک نیازآباد رسیده‌اند بلشگر ملاقی گشته‌اند و میان ایشان جنگ افتاده و بیست نفر از آن صد مرد کشته شده پنج تن اسیر لشگر ملک گشته‌اند و باقی هزیمت نموده بعد از دو روز ملک غیاث الدین با لشگر گران نیازآباد رسیده حصار را محاصره کردند و مبارزان خوف جنگهای مردانه و جانبازیهای بهادرانه بظهور آوردند.

(۱) - کلمه «شاهزاده» مفعول له فعل «میگشایم» است.

که بدون ادات «از برای» و امثال آن استعمال شده است.

یعنی:

حصارهای ... از برای شاهزاده میگشایم.

(۲) - نیازآباد. مآثرناباد:

هر دو از قلاع ناحیه خوف میباشند.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۲۰۳

للشیخ نظامی:

سپه یکسره نعره برداشتند سنانها بابر اندر افراشتند

ز تیر و ز پیکان هوا تیره گشت همی آفتاب اندرو خیره گشت بعد از جنگ بسیار دلیران جانسپار هروی و غوری حمله آوردند خود را بیای حصار رسانیدند و پس از آنکه قرب صد مرد کاری از جانبین بقتل رسیدند حصار فتح شد و لشگر ملک بقلعه درآمده غنائم موفور گرفتند. و روز دیگر ملک صد سوار نامدار از غوری و هروی و نکودری بمآثرناباد فرستاد تاندا در دادند که حصار نیازآباد گشاده گشت و ذخایر و خزاین چندین ساله که در آنجا بود سپاه ملک بغنیمت گرفتند خواجه مجد بر منظر درب حصار درآمده گفت ای مردم این چه خیال محالست فتح آن قلعه در حیز قدرت شما نیست لاف مزید و گراف مگوئید لشگریان ملک کوتوال نیازآباد را با خزانچی و انباردار بیای حصار بردند تا با آواز بلند کیفیت احوال بخواجه مجد بگفتند، خواجه چون حصار مآثرناباد و هزار مرد خونریز بی‌پرهیز در زیر حکم داشت زیاده ضعیفی ظاهر نکرد و تاسف و تلهفی ننمود تا شب شد وجوه سپاه و اعیان حصار را گفت فردا ملک با حشم و لشگر فراوان بر سر ما خواهد آمد تدبیر چیست با او حرب کنیم یا بصلح درآئیم؟ همه گفتند مصلحت جنگ نیست و پیش ملک رفتن نیز مناسب نمی‌نماید صواب آنست که طریق رفق و مدارا سپرده خواجه کس پیش

ملک فرستد و اظهار ایلی و موافقت نماید و عهدنامه بستاند و یکی از پسران را در خیل او روان سازد تا بعد از آن از روی تامل در کار خود اندیشه بسزا فرماید. پس ملک چون قلعه نیازآباد را فتح کرد بعد از دو روز لشکر بمانرناباد کشید و بی توقف رایات جنگ برافراشته اعلام و مراکب و نوبتخانه «۱» و اسلحه و جنایب «۲» خواجه مجد را

(۱) - نوبتخانه: نقاره‌خانه و جائی که نوبت نوازند. فرهنگ آندراج.

(۲) - جنائب: الجنیبة: الدابة تقودها الی جنبک جمع جنائب و «فرس طوع الجناب» ای: سهل انقیاد.

از: جنب یجنب جنبا: البعیر: قاده الی جنبه فالبعیر جنب و معنب و المؤنث جنیبة و یقال:

فرس جنب و خیل جنائب.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۲۰۴

که از حصار نیازآباد گرفته بودند پیش بردند و محاصره حصار نموده و لوله و نفیر و غلغله و زفیر باوج فلک اثر رسید و از اطراف چون تکرگ و باران. سنگ و تیر و پیکان باران «۱» گشت.

و منه ایضا:

ز عکس سر تیغ و برق سنان سر از راه میرفت و برق از عنان

چپ و راست پیرامن آن حصارز پولاد بستند ره پر غبار و تا چهار روز در پای حصار دریای حرب و نیران مصاف جوشان و خروشان بود و مردم بسیار از طرفین کشته و مجروح گشتند روز پنجم بحکم:

و الصلح خیر- خواجه ائمه و معارف مانرناباد را بخدمت ملک فرستاده طلب امان کرد بشرط آنکه بعد از بیست روز خواجه پیش ملک آید و ملک بدین صلح رضا داده سخن ایشان اجابت نمود. پس خواجه پسر خود را بیرون فرستاد با عهدنامه مشتمل بر آنکه چون ملک بهرات رسد بعد از بیست روز خواجه پیش ملک رود «۲»، پسر خواجه را نوازش فرموده از پای حصار برخاست و وثیقه‌نامه متضمن امن و امان و عفو و اغماض نوشته بخواجه فرستاد.

لخواجه رح:

نزد خرد عفو به از انتقام یک نظر مهر به از ملک شام پس خواجه در خزانه بگشاد و از لطایف و ظرایف آنچه لایق ملوک باشد و تحفه سلاطین را شاید پیشکشهای شایسته پیش ملک فرستاد و بعد از آن ملک اسلام سالم و غانم بجانب هرات مراجعت نموده ناصر الدین طغرل قوشچی را با چهار صد

(۱) - باران: یعنی:

مانند تگرگ و باران از هرسوی سنگ و تیر و پیکان باریدن گرفت.

(۲) - یعنی: ملک غیاث الدین کرت پسر خواجه را نوازش

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۲۰۵

مرد آزموده پسندیده جهت ضبط و محافظت قلعه نیازآباد و حراست آنحدود و نواحی بازداشت فرمود[«۱»].

و دیگر: از کبار اولیاء حضرت شاه سنجان که بلقب و نام رکن الدین محمود «۲» ست- قدس سره و یک شعبه شجره عالی این آصف جم آئین بخاندان حضرتش منتمی میشود «۳» از قصبه سنجان خواف بوده و مقامات بس عالی و کرامات عجب سامی داشته و تربیت از خواجه مودود چشتی «۴» قدس سره یافته.

«۵» [و نقلست که وقتی که حضرت شاه در چشت بخدمت خواجه مودود مشغول بود هرگز در قریه چشت بوضو ساختن قیام ننموده

هرگاه احتیاج بطهارت میشد از

(۱) - تا اینجا از زیادات نسخه مج میباشد.

(۲) - شاه سنجان: یکی از اعظم مشایخ و اقطاب متصوفه و از پیشتازان و رهبران مسلک عرفان و مشرب فقر و پشمینه پوشی بوده است.

مولا عبد الرحمن جامی در نفحات در ذیل ترجمه خواجه قطب الدین مودود چشتی شمه از احوال و اوصاف او را ضمن سطری چند یاد نموده، و اسفزاری همان مطالب را بعین عبارات در اینجا اقتباس و نقل کرده است و در نسخه مطبوعه نفحات نام شاه سنجان را (محمد) و تاریخ وفات او را بسال (سبع و تسعین و خمسیه) نوشته است (نفحات الانس - جامی - ص ۳۰۲ - ۳۰۱ چاپ لکهنو). و «چشت» نیز ولایتی دیگر است از خراسان از حوضه هری رود و شهرچه و والی نشین آنرا نیز چشت خوانند (نزهة القلوب - حمد الله مستوفی ص ۱۵۴ لیدن).

(۳) - مراد از «آصف جم آئین» خواجه قوام الدین نظام الملک میباشد که بخاندان شاه سنجان انتساب دارد به دیباچه ناشر مراجعه شود

(۴) - خواجه مودود چشتی: خواجه قطب الدین مودود چشتی از بزرگان مشایخ صوفیه بوده و از مریدان و تربیت یافتگان شیخ الاسلام احمد الجامی النامقی (ژنده پیل) بوده است.

وی سالی چند در دهکده چشت - بر مسند ارشاد نشست و سلسله اقطاب و مشایخ چشت از اولاد و جای نشینان او بوده اند.

ترجمه احوال و شرح اوصاف او در نفحات الانس مذکور است. وفات او در سال ۵۲۷ ه در چشت اتفاق شده و تربت او تا هم اکنون مزار است.

(۵) - عبارت:

[و نقلست که وقتی که حضرت شاه ... طهارت میفرمود و بازآمد] از زیادات نسخه مج میباشد.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۲۰۶

چشت بیرون می آمد و تکمیل طهارت میفرمود و بازآمد] و در آن وقت بخواجه سنجان مشهور بوده خواجه مودود فرمود که او را شاه سنجان گویند، و مراتب و معارف او عظیم معروفست و اشعار فصاحت شعار و رباعیات بلاغت آیات او در کتب مشهور «۱» و در افواه خلق مذکور است. و این دو رباعی که انوار صدق دین و آثار حق توکل و یقین از هربیت وی متظاهر «۲» ست از کلام حقایق نظام هدایت انجام اوست.

رباعیه «۳»:

گر تخته فولاد شود روی زمین ور صحن سپهر گردد آینه چین

از روزی تو کم نشود یک سرموی و اله چنین است و چنین است چنین

کافر چون عوان بدو ستمگر نبود نزدیک عوان خویش و برادر نبود

کافر باشد که او عوانی نکند هرگز نبود عوان که کافر نبود «۴» وفاتش در سنه سبع و تسعین و خمسیه.

(۱) - مج: مشهور.

مک. س: مسطور.

(۲) - مج: متظاهر.

مک. مد. س: ظاهر.

(۳) - مج: رباعیه.

س: نظم.

مک. مد: ندارد.

(۴) - در نسخه مج مصارع: ۲-۳-۴-۵- مذکور نیست

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۲۰۷

دیگر از اعظام مشایخ مرشد الاسلام و المسلمین «۱» شیخ زین الملئه و الدین «۲» محمد الخوافی قدس سره المبین «۳» که طنطنه صیت هدایت و افاضت او در همه روی زمین سایر و منتشر است از آن ولایتست از برآباد «۴» و آثار کمالات و آیات مقاماتش از آن متعالیست که بتحریر توان آورد.

«۵» و چنین مشهور است که سی هزار دانشمند شاگرد اوست. و از آن ابتدای «۶» حال تا زمان حال هیچ کس ترک ادبی و خلاف سنتی از وی مشاهده نکرده «۷».

[چنانچه نقلست که یکی از بزرگان دین حضرت رسالت را صلی اله علیه و سلم در واقعه دید که پیش شیخ بادب تمام نشسته بوده و دست مبارک بر کتف شیخ نهاده و میفرموده که این کسی است که هرگز یک سنه مرا ترک نکرده].
و در علوم ظاهری و باطنی مرتبه کمال داشته «۸». و درویش احمد سمرقندی که یکی از خادمان و سیلی خواران حضرت شیخ بوده در مسجد جامع هرات گفته که همچنانکه نبوت بر حضرت رسالت صلی اله علیه و سلم ختم شده ولایت بر شیخ ما ختم شده.

(۱) - عبارت: [مرشد الاسلام و المسلمین] از زیادات مج میباشد.

(۲) - مج: زین الحق و الدین محمد الخوافی. مک: زین الملئه و الدین الخوافی.

(۳) - مج: قدس سره المبین. مک: رحمه اله علیه.

(۴) - جمله: (از برآباد) از زیادات نسخه مک میباشد و در. مد. مج. س. ندارد.

و «برآباد» از دهکده‌های بلوک خواف است.

(۵) - عبارت: [و چنین مشهور است که سی هزار دانشمند شاگرد اوست] از زیادات نسخه مج میباشد.

(۶) - مج: و از آن ابتدای. مک: و از ابتدای.

(۷) - عبارت: [چنانچه نقلست که یکی از بزرگان ... هرگز یک سنه مرا ترک نکرده] از زیادات نسخه مج میباشد.

(۸) - عبارت: [و درویش احمد سمرقندی ... سیدنا و مولانا زین الملئه و الدین] از زیادات نسخه مج میباشد.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۲۰۸

و خدمت خواجه محمد پارسا «۱» قدس سره القاب و اوصاف حضرت شیخ را در مکتوبی بر این وجه نوشته‌اند: «ذو العلم النافع و العمل الرافع. ملاذ الجمهور. شفاء الصدور. صفوة العلماء و العرفاء. رافع اعلام السنه. قانع اضالیل البدعه. ناهج مناهج الحقیقه سالک الشریعه و الطریقه. الداعی الی اله سبحانه علی طریق الیقین سیدنا و مولانا زین الملئه و الدین ...» [«۲»]
وفاتش لیلۃ الاحد ثانی شوال سنه ثمان و ثلثین و ثمانمائه. «۳»

دیگر از اماجد اهل اله امیر قوام الملئه و «۴» الدین قدس سره «۵» از شیخان «۶» خواف معاصر حضرت «۷» شیخ زین الدین بوده. در مبدء حال در قریه «سنجان» «۸» شرکت

(۱) - خواجه محمد پارسا: محمد بن محمد بن محمود الحافظ البخاری مشهور به پارسا.

از بزرگان مشایخ و اقطاب سلسله «خواجگان» نقشبندیه بوده و سالها در بخارا بر مسند ارشاد نشسته و در سال ۸۲۲ ه از بخارا بقصد مکه بیرون رفت و پس از انجام مناسک حج در ۲۳ ذی الحجه همان سال در مدینه در گذشت.

مولا عبد الرحمن جامی از مریدان او بوده و شرح احوال او به تفصیل در نفحات الانس مسطور است. ص ۳۵۲ - ۳۵۷.

(۲) - تا اینجا از زیادات مج میباشد.

(۳) - شیخ زین الدین ابو بکر محمد الخوافی از بزرگان مشایخ نامدار صوفیه و از پیروان فرقه نقشبندیه است. شرحی را که خواجه محمد پارسا درباره او نوشته و همچنین اجازه ارشادی که شیخ نور الدین عبد الرحمن مصرخی برای او نوشته و جزئیات ترجمه احوال که در متن مندرج است بعین عبارات (تقریباً) در نفحات الانس جامی مسطور میباشد ظاهراً هردو از یک مصدر نقل و اقتباس نموده‌اند. وفات شیخ زین الدین خوافی در سال ۸۳۸ ه در شهر هرات اتفاق شده و سپس در مالین (از قراء حومه هرات) مدفون گردید و بعداً جنازه او را از آنجا بدرویش آباد هرات و سپس هم از آنجا بعیدگاه نقل کرده و تربت او اکنون در عیدگاه مزار است (نفحات الانس - جامی - ص ۴۴۴ - ص ۴۴۶).

(۴) - مج: قوام المله و الدین. مک. س: قوام الدین.

(۵) - مج: قدس سره. مک. مد. س: ندارد.

(۶) - مج: از شیخان. مک: از سنجانی.

(۷) - مج: معاصر حضرت شیخ. مک: معاصر شیخ.

(۸) - «سنجان» از قراء خواف است.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۲۰۹

داشته و در میان توجیه و تخصیص «۱» می‌بوده ناگاه جذبه رسیده و او را ربوده و بسلوک مشغول شده.

نقلست: که «۲» دست خود را وقف مسلمانان کرده بود «۳»، هرکس که «۴» کاغذی بدو دادی کتابت فرمودی از مصحف و رسایل و غیر آن «۵» و نوبت و ترتیب «۶» نگاه داشتی بهمان طریق که کاغذ بدو داده بودند «۷»، و در مجالس معارف بسیار گفتی، و در سخن گفتن بسطی «۸» عظیم داشته، چنانچه میگویند خاشاکی «۹» از زمین برداشتی و او را مخاطب ساختی و اگر خاستی «۱۰» دو شبانه‌روز در باب آن خاشاک معارف و حقایق «۱۱» راندای و با تمام نرسیدی، و خدمت امیر «۱۲» میگفته که مرا موسی کلیم

(۱) - توجیه و تخصیص: ترجمه امیر قوام الدین با تفصیل بیشتری در نفحات مسطور است و این دو کلمه در نفحات (توجیه و تحقیق) نوشته شده گوید: «وی در بدایت حال از شرکاء قریه سنجان خواف بوده و نسخه جمع و خرج و توجیه و تحقیق آن قریه بعهد وی بوده» و کلمه توجیه در متن نفحات «توجیر» نیز خوانده میشود اما ظاهراً توجیه به هاء اصح است زیرا کلمه «توجیه و توجیهات» در اصطلاح دیوان قدیم در امور مالیاتی بسیار متداول بوده است.

(۲) - مج: نقلست که. مک. مد: ندارد.

(۳) - مج: کرده بود. مک. س: ندارد.

(۴) - مج: هرکس که کاغذی. مک: هرکس کاغذی.

(۵) - مج: از مصحف و رسائل و غیر آن. مک. مد: ندارد.

(۶) - مج: و ترتیب. مک. مد: ندارد.

(۷) - مج: بهمان طریق که کاغذ بدو داده بودند. مک. مد: ندارد.

(۸) - مج: بسطی. مک: مد: بسط.

(۹) - مج: چنانچه میگویند خاشاکی از. مک: چنانچه خاشاک از.

(۱۰) - مج: و اگر خواستی دو. مک: و دو.

(۱۱) - مج: معارف و حقایق راندی. مک: معارف راندی.

(۱۲) - مج: و خدمت امیر میگفته. مک: مد: س: و میگفته.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۲۱۰

صلوات اله علیه «۱» کاسه شربت داد این گویائی مرا از آن پیدا شد «۲».

«۳» [و بسیار از غزلیات مشکل مولا جلال الدین رومی قدس سره بطریق ترجمه جواب گفته «۴».

و مولانا شیخی قهستانی تاریخ وفات امیر را نظم کرده «۵».

بیت:

امیر سالک تارک قوام ملت و دین که در طریق طلب مثل شاه ادهم بود

بسال هفتصد و سی و چهار میلادش بسلخ روزه و آغاز عید عالم بود

شب مفارقتش بر شهر هشتصد و بیست و اقصای قضا پنج شب مقدم بود

(۱) - مج: صلوات اله علیه. مک: ندارد

(۲) - مج: از آن پیدا شد. مک: مد: از آنست. در نسخه مک. بعد از جمله: از آنست. عبارت:

«وفاتش در شهر سنه ۸۲۰ نوشته است.

(۳) - عبارت: [و بسیار از غزلیات مشکل ... امیر قوام الدین پیوسته است] از زیادات نسخه مج میباشد و در مک و مد. و س. ندارد.

(۴) - جامی گوید: «ویرا اشعار بسیار است و بعضی غزلیات مولانا جلال الدین رومی را جواب گفته است» آنگاه میگوید امیر قوام

الدین کتابی تصنیف کرده موسوم به «جنون المجانین» و در آن کتاب مطالب عرفانی و سخنان مرموز دارد و سپس از مکتوبی که

امیر قوام الدین از خوف به شیخ زین الدین ابو بکر خوافی بهرات نوشته مشتمل بر اشعار مرموز عرفانی و جواب آنها سخن رانده و

در تلو آن چند قطعه از اشعار عرفانی مرموز امیر را با شرح آنها ذکر کرده گوید و خدمت امیر از این مقوله اشعار مرموز بسیار دارد.

(نفحات ص ۴۴۵-۴۴۴)

(۵) - «و مولانا شیخی قهستانی در تاریخ ولادت و وفات امیر قوام الدین گفته است» (نفحات الانس ص ۴۴۶)

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۲۱۱

و یک فرع دیگر از شجره نسب شریف این دستور ممالک «۱» بخاندان امیر قوام الدین پیوسته است. [۲]

دیگر: از ائمه اهل یقین و حامیان خطه دین مولانا نظام الدین مابین نبادی روح اله روحه بوده که به «پیر تسلیم» اشتهار یافته کمال

زهد و تقوی و وفور رشد و زکاء او «۳» بر همکنان پوشیده «۴» [نیست و او را در طریق دین و اسلام چندان احتیاط و دقت است که

رخصت را در مذهب او راه نیست] و روش او بغایت دشوار بوده.

در زمان او جماعت غزان «۵» [راههای مسلمانان میزدند] «۶» و تعرض بدیارهای «۷» اهل اسلام می‌رسانیدند «۸» مولانا نظام الدین

مگر «۹» فتوی نوشته بود که ایشان اهل بغی اند

(۱) - مقصود خواجه قوام الدین نظام الملک مذکور در دیباچه است که نسب او نیز بخاندان امیر قوام الدین می‌پیوندد. برای اطلاع

از چگونگی انتسابات متعدده و مختلفه خواجه نظام الملک بخاندانهای متعدده و دودمانهای نامدار خراسان به دیباچه ناشر مراجعه شود.

(۲) - تا اینجا از زیادات نسخه مج میباشد.

(۳) - مج: و زکاء بر. مک: و زکاء اوبر.

(۴) - عبارت [نیست و او را در طریق دین ... مذهب او راه نیست] از زیادات نسخه مج میباشد.

(۵) - در عهد سلطنت آل سلجوق در خراسان مابین سنوات ۵۴۸ - ۵۴۵ ه طایفه غزان از جمله قبائل ترکمانان مغول - که در عهد سلطان محمود غزنوی باجازه آن پادشاه از رود جیحون عبور کرده در خراسان مابین هرات و مرو و بلخ اقامت گزیده بودند - علم طغیان و فساد برافراشته و سلطان سنجر بن ملکشاه را اسیر و دستگیر نموده و شهرهای بزرگ خراسان: مرو. هرات. نیشابور و بلخ را قتل عام و ویران ساختند.

(راحه الصدور - راوندی ص ۱۷۷ - ص ۱۸۳ لیدن. کامل التواریخ ابن اثیر ج - ۱۱ ص ۱۰۲ مصر. مختصر اخبار البشر - ابو الفدا - ج - ۳ ص ۲۸ - ۲۰ مصر).

(۶) - عبارت: [راههای مسلمان میزدند] از زیادات مج است.

(۷) - مج: بدیارهای. مک: س: بدیار.

(۸) - مج: میرساند: مک: س: میرسانیدند.

(۹) - مج: نظام الدین مگر فتوای. مک: نظام الدین فتوای.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۲۱۲

و قتل ایشان جایز «۱» [و اموال ایشان غنیمت و مباح است] و سلطان غیاث الدین غوری «۲» بر سر ایشان لشگر کشیده بسیاری از ایشان «۳» بکشت.

باری «۴» دیگر غزان مستولی شدند و هرات را محاصره کرده مردم را باضطرار آوردند و میگفتند که «۵» مولانا نظام الدین را بما سپارید «۶» [تا دست از شما بداریم و الا همه شما را بقتل آریم]، خلائق هرات عاجز شدند، «۷» و نمیتوانستند که این سخن بمولانا بگویند چون کار بنهایت و بیچارگی «۸» رسید فتوی نوشته پیش مولانا بردند مضمون آنکه: شهری فدای یک کس شود اولی است یا یک کس فدای شهری شود «۹»؟

گویند مولانا فرمود که یک کس فدای شهری شود اولی است «۱۰» و آن کس منم، برخاست و پیش آن جماعت رفت تا او را شهید کردند، در شهر «۱۱» ذی قعدة سنه سبع و ثلثین و سبعمائه.

«۱۲» [و مولانا زاهد تبرکنی «۱۳» روح اله روحه که از بزرگان وقت بود. و من

(۱) - عبارت: [و اموال ایشان غنیمت و مباح است] از زیادات مج است.

(۲) - مج: غیاث الدین غوری بر سر. مک: غیاث الدین بر سر.

(۳) - مج: بسیاری از ایشان بکشت. مک: بسیاری بکشت.

(۴) - مج: باری. مک: س: بار.

(۵) - مج: میگفتند که مولانا. مک: میگفتند مولانا.

(۶) - عبارت: [تا دست از شما بداریم و الا همه شما را بقتل آریم] از زیادات مج میباشد.

(۷) - عبارت: [و نمیتوانستند که این سخن بمولانا بگویند] از زیادات مج است.

(۸) - مج: و بیچارگی. س: ندارد.

(۹) - مج: فدای شهری گویند مولانا فرمود که یک. مک: فدای شهری شود مولانا فرمود یک.

(۱۰) - مج: شود اولی است. مک: ندارد.

(۱۱) - مج: در شهر ذی قعدہ. مک: در ذی قعدہ.

(۱۲) - عبارت: [و مولانا زاهد تبرکنی ... مولانا نظام الدین اشارت فرمود] از زیادات نسخه مج میباشد.

(۱۳) - تبرکن: یکی از دیه‌های بلوک اطراف هرات است.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۲۱۳

از او انواعی مکاشفات دیده‌ام، روزی مرا گفت بمزار مولانا نظام الدین علیه الرحمه می‌رو و زیارت میکن، گفتم مزار ایشان را نمیدانم گفت در خیابان هرات از جانب غربی قریب بمزار امام فخر الدین عمر رازی رح است و بر سر قبر ایشان صفه‌ایست، من بدان اشاره رفتم و سعاده زیارت ایشان دریافتم. غرض آنکه از جمله مزارات هرات بنده را بزیارت مزار بزرگوار مولانا نظام الدین اشارت فرمود]

دیگر: از ائمه مجتهدین امام سجاوندیست که مجتهدات او در کتب فقه مسطور است از «سجاوند» خواف بوده و شرح حال و کمال «۱» او احتیاج باطناب ندارد.

دیگر: از فحول علما و اصول بلغای روزگار مولانا رکن الحق «۲» و الدین محمد خوافی روح الله روحه «۳» بوده که کمال علو «۴» و انقطاع تمام و تجرد لاکلام حاصل داشته. و علو همت و رفعت‌شان او در مرتبه بوده که از سلاطین بی‌نیاز بوده.

دیگر: مولانا مجد خوافی «۵» که کتاب «روضه الخلد» «۶» در معارضه «گلستان»

(۱) - مج: شرح حال و کمال او.

مک: شرح حال او.

(۲) - مج: رکن الحق و الدین. مک: رکن الدین.

(۳) - مج: روح الدروحه. مک: مد: ندارد.

(۴) - مج: کمال علوم. مک: کمال علو.

(۵) - در شرح احوال مجد خوافی و آثار شعری او مطلبی اضافه بر شرحی که اسفزاری در متن نوشته است در هیچیک از منابع بنظر نرسید و هرکس از متاخرین درباره مجد خوافی چیزی نوشته تماماً یا بلاواسطه و یا مع الواسطه از همین تاریخ هرات منقول است.

(۶) - روضه الخلد: این کتاب که اسفزاری میگوید مجموعه منظوم و منثوری بوده بر سبک کتاب گلستان شیخ سعدی - که قطعه منظومه شیوای مذکور در متن نمونه از حکایات منظوم آن کتاب است - ظاهراً از میان رفته حتی کاتب چلبی با وسعت اطلاعاتی که از ذخایر نفایس کتابخانه‌های قسطنطنیه داشته از وجود این کتاب بی‌اطلاع بوده است.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۲۱۴

سید الطایفه مصلح الدین شیخ سعدی شیرازی «۱» از مصنفات او است «۲» با شعار بلیغ و لطیف طبع و سخنان شیرین از فضلی عصر خود ممتاز بوده. و (جواهر اللغة) «۳» جار اله علامه را نظم بدیع ساخته. و این حکایت از منظومات «روضه الخلد» اوست:

حکایت منظومه: «۴»

ابله مروزی بشهر هری‌سوی بازار برد لاشه خری

لاغر و سست و پیر و فرسوده سم و دندان او همه سوده
جست دلال چست بر پشتش کرد جنبان بسیخه و مشتش
گفت کای تاجران و راه روان «۵» که خرد مرکب روان و جوان
خوش رو و تیز گام مردانه طالب کاه و عاشق دانه
مروزی گفت ای بجان یارم گر چنین است تا نگه دارم

(۱) - عبارت: [سید الطایفه مصلح الدین سعدی شیرازی] از زیادات نسخه مج می باشد.

(۲) - عبارت: [با شمار بلیغ و لطیف طبع و سخنان شیرین از فضلالی عصر خود ممتاز بوده] از زیادات مج می باشد.

(۳) - جواهر اللغه: از منظومه جواهر اللغه مانند کتاب روضه الخلد او نیز اثری در میان نیست. اما کاتب چلبی از وجود این منظومه اطلاع داشته مینویسد: «جواهر اللغه تألیف ابو القاسم محمود بن عمر الزمخشری (جار اله متوفی بسال ۵۳۸ ه) این کتاب را مولانا محمد (؟) خوافی برشته نظم کشیده است» «کشف الظنون - ج - ۱ ص ۶۱۶»

(۴) - مج: حکایت منظومه. مک. مد: ندارد.

(۵) - هفت اقلیم: ده داران.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۲۱۵ پیر و لاغر همی نمود خرم می فروشم که دیگری بخرم

گفت دلال کای مصحف حزبا تو سی سال بوده هم آخر

در گمانی هنوز با خر خویش دم خر گیر و اینک سر خویش

هر کرا ذهن و طبع صافی نیست ذوقش از نظم مجد خوافی نیست «۱» «۲» [دیگر: جد اعلی این آصف پناه عالی جاه قاضی شمس المله و الدین محمد از قصبه: «زوزن» بر حسب آلتماغای «۳» سلطان محمد خدا بنده «۴» اقصی القضاة «۵» ممالک

(۱) - این داستان را مولانا عبد الرحمن جامی از مجد خوافی اقتباس نموده و در ضمن یک قطعه شیوائی در ۲۵ بیت در کتاب «سلسله الذهب» خود برشته نظم کشیده و مطلع آن این است:

ساده مردی ز عقل دور ترک داشت در ده یکی ضعیف خرک

خرکی پیرو و سست و لاغر و لنگ که نرفتی دو روز یک فرسنگ

بانگ میزد که کیست در بازار که خرد بهر خود خری رهوار

خر مگو استر جوان و روان سخت در راه و تند در میدان (سلسله الذهب) جامی نسخه خطی کتابخانه ملی ملک.

(۲) - عبارت: [دیگر جد اعلی این آصف پناه ... و اگر بتفصیل آن قیام نماید با طناب میکشد] از زیادات نسخه مج می باشد.

(۳) - آلتماغ: در زبان مغولی - (مهر سرخ) چه: (آل - سرخ و تمغا - مهر) و آن عبارت بوده از مهر چهار گوشه که بر روی یرلیغها و فرمانها و احکام و مراسلات رسمی با مرکب سرخ میزدند. و اگر این مهرها با مرکب آب طلا باشد آنرا (آلتون تمغا) می گفته اند (آلتون - طلا) و اگر با مرکب سیاه بوده آنرا (قراتماغ) می گفته اند (قرا - سیاه) و در متن التماغ مسامحه بمعنی یرلیغ و فرمان استعمال شده یعنی. بموجب فرمانی که بالتماغای سلطان خدا بنده بود. جامع التواریخ چاپ بلوشه ص ۲۴۶. حواشی مطلع السعدین ج ۱ - ۲. فرهنگ و صاف.

(۴) - سلطان محمد خدا بنده اولجایتو پسر ارغون خان ۷۱۶ - ۷۰۳ ه.

(۵) - اقصی القضاة. استعمال غیر صحیح ولی مشهوری است بمعنی: قاضی القضاة.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۲۱۶

بود و از آمل تا آمویه «۱» و بس منصب عالی و مقام سامی داشته. و من نسب‌نامه آصف مشار الیه را دیدم همچنانکه از درخت طوبی در هرخانه بهشت شاخی است از شجره نسب شریفش شعبه بخاندان هریک از اکابر خراسان اتصال دارد. و بعضی از آن نسب‌نامه برین وجه است:

نسب شریف آصف دستور ممالک ایران خواجه قوام الدین نظام الملک اعز اله انصار دولته:

اولا: بسادات عظام چون سید ابو تراب ارغندی «۲» و سید امام برآبادی «۳» منتهی میگردد.

و ثانیاً: بمشایخ کرام چون شیخ الاسلام زنده‌فیل احمد جام و شیخ کبیر قطب الدین حیدرزاده و شیخ العالم سیف الدین باخرزی و مولانا الامام نجم الدین عمر نسفی

و ثالثاً: بملوک اسلام چون شاهان بدخشان و شهریاران دیار سیستان. «۴»

(۱) - آمل. آمویه. نام دو شهر از بلاد ماوراء النهر خراسان در کرانه رود جیحون.

(معجم البلدان - یاقوت. جغرافی حافظابرو)

(۲) - ارغندی: «ارغند» از دیه‌های ترشیز است و بصورت تعریب «ارقند» نیز گفته میشود. وصف آن در همین روضه خواهد آمد.

(۳) - سید امام برآبادی: «برآباد» از دیه‌های خواف است. شرح حال سید ابو تراب و سید امام برآبادی در جائی بنظر نرسید.

(۴) - شهریاران سیستان: مانند: امیر ابو جعفر پادشاه سیستان که نژاد خاندان او بدودمان ساسانی می‌پیوسته و معاصر امیر نصرین احمد سامانی بوده و رودکی چکامه شیوائی در مدح او سروده است و مطلعش این است.

مادر می را بکرد باید قربان‌بچه او را گرفت و کرد بزندان

شادی بو جعفر احمد بن محمد آن مه آزادگان و مفخر ایران

خلق همه از خاک و آب و آتش و بادندوین ملک از آفتاب گوهر ساسان و امیر خلف بن احمد که نیز بیکی از خاندانهای سالخورده سیستان منتسب بوده. و شاه نصیر الدین و شاه محمود پسرش.

و تا حوالی سده نهم هنوز بقایای سلاسه‌های قدیم سیستان باقی بوده و فرمانروائی آنشهرستان در دست آنان برقرار بوده است.

(تاریخ سیستان ص ۳۲۵ - ص ۳۲۴. کامل ابن اثیر ج ۵ ص ۷۹ و ج ۱۱ ص ۲۱۷).

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۲۱۷

و رابعاً: بامرای دولت چون آل برمک که شمه از ذکر ایشان گذشت. و ملک بعبد ملک (کذا؟) زوزن «۱» و امیر ارسلان.

و خامساً: بوزراء عالی تبار سنجان و ماثرناباد «۲» که ذکر بعضی مسطور گشت و تفصیل آن در کتب تواریخ مثبت است و در نسب‌نامه مذکور سمت تحریر یافته.

و این نسب‌نامه بتوقع رفیع جمیع پادشاهزادها و اسامی سامی امرا و صدور و وزراء «۳» و سادات و نقبا و قضاء اسلام و مشایخ کرام و علمای اعلام و اماجد و امائل و اصول و اعیان ممالک خراسان مزین و موشح است. و اگر بتفصیل آن قیام نماید با طناب میکشد [«۴»].

دیگر: مولانا نظام الدین احمد خوافی در سمرقند «۵» سرآمد علمای زمان خود بوده «۶» [و تعصب و غلبه در باب علوم بمرتبه داشته که] با الغ بیک میرزا در مسائل «۷»

(۱) - کذا؟ ظاهراً کلمه «ملک» اول زیاد است و ملوک زوزن در تاریخ خراسان مشهوراند مانند: ملک عماد زوزنی. و ملک رضی

الدین زوزنی (- خواجه زوزن).

بتاریخ سلاجقه کرمان ص ۱۹۹-۲۰۰ و تاریخ سیستان ص ۳۹۳ مراجعه شود.

(۲)- ماثرباد: درست این نام «مایثرباد» است و در همین چمن ذکر آن گذشت.

از دیه‌ها و بلوکات قدیمه خواف بوده است و در تاریخ سیستان نیز نام آن مذکور است.

(تاریخ سیستان ص ۴۰۹) و امروزه نیز این بلوک موجود و آباد و از بلوکات معتبره خواف بشمار میرود و به (مزرباد) مشهور است.

(۳)- در اصل (صدور وزراء) بدون واو عطف.

(۴)- تا اینجا از زیادات نسخه مج می‌باشد.

و نسخه این نسب‌نامه گویا مثل بسیاری از آثار دیگر صنادید خراسان پایمال حوادث زمان گردیده و از میان رفته است.

(۵)- نظام الدین احمد خوافی: ذکر او بار دیگر در ترجمه مولانا کمال الدین شیخ حسین بیاید.

در زمان سلطنت حسین میرزا بایقرا بعد از معافیت مولانا کمال الدین شیخ حسین از شغل احتساب هرات مولانا نظام الدین احمد

خوافی مذکور را بجای او محتسب هرات بلکه سراسر دیار خراسان نمودند.

(دستور الوزراء و خلاصه الاخبار- امیر خواند).

(۶)- عبارت: [و تعصب و غلبه در باب علوم بمرتبه داشته که] از زیادات نسخه مج می‌باشد.

(۷)- مج: الغ بیک میرزا معارضه. مک: الغ بیک میرزا در مسائل معارضه.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۲۱۸

معارضه میکرده «۱» [و از استیلای سلطنت او اندیشه نمینوده چنانچه روزی الغ بیک میرزا مجمعی ساخته و اهالی علوم را در ایوانی

احضار فرموده و مولانا احمد را طلب نموده‌اند و در ایوان برای او جای پشت نگذاشته چون مولانا درآمده همچنان بر سر صفه از

همه ممتاز نشسته و التفات بهیچ طرف نکرده] چون والد مولانا از اقسام علوم بی نصیب بوده «۲» و زیاده مرتبه نداشته الغ بیک میرزا

«۳» به تشنیع مولانا را گفته پدر تو کیست؟ مولانا بی تحاشی و تأمل گفته که «۴» از من می‌پرسید پدر تو کیست از پسران من پرسید

که پدر شما کیست؟

دیگر: از وزرای عالی‌قدر خواجه «۵» غیاث الدین پیر احمد است «۶» از آن ولایت که در مدت چهل سال سلطنت حضرت «۷» خاقان

مغفور شاه‌رخ میرزا که از سرحد خطای تا نواحی بلاد روم باستقلال داشت و زیر باستحقاق و صاحب اختیار علی الاطلاق بوده و

آیات مجد و آثار نجدت او بر صحایف اوراق روزگار ظهور تمام «۸» (دارد. و وی والد ماجد خواجه مجد الدین محمد است که

دست دیوان اعلی و مسند وزارت معلماً بمکان والای او زینت دار السلام و رتبت نعم المقام دارد:

در سماوی شناخته بتمام راز افلاک و انجم و اجرام

(۱)- عبارت: [و از استیلای سلطنت او ... و التفات بهیچ طرف نکرده] از زیادات مج می‌باشد.

(۲)- مج: و زیاده مرتبه نداشته. مک: س: ندارد.

(۳)- مج: مرزا. مک: مد: میرزا.

(۴)- مج: گفته که. مک: مد: گفت.

(۵)- مج: خواجه غیاث الدین میر.

مک: خواجه پیر.

(۶)- مج: احمد است از آن ولایت که در.

مک: احمد است که در.

(۷) - مج: حضرت. مک: مد: ندارد.

(۸) - عبارت: (دارد. و وی والد ماجد خواجه مجد الدین محمد است ... گوش جذر اصم) از زیادات نسخه مک میباشد و نسخه مج و س آنرا ندارد.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۲۱۹ در سیاق بیک صریر قلم باز کردست گوش جذر اصم) «۱» [و بعد از وفور استعلاء و استعداد و کمال استقلال عظمت جاه و جلال توفیق طواف بیت اله و زیارت روضه طیبه حضرت نبوی صلی اله علیه و سلم دریافت بسعاده شهادت فایز گشت. و مدرسه غیاثیه «۲» بقصبه خرچرد «۳» خواف و جماعتخانه سر مزار بزرگوار حضرت شیخ زین المله و الدین تایبادی «۴» روح اله روحه از آثار خیرات و میرات اوست] «۵».

دیگر: از امجد صدور «۶» عظام و اعظم امجد کرام مولانا قطب الدین محمد خوافی صدر عالم «۷» عاقل و مخدوم متورع فاضل بود و در زمان خلافت این پادشاه «۸» اسلام مرتبه عالی یافت. چنانچه حضرت اعلی بکرات او را استاد و پدر فرموده‌اند. و کمال «۹» استعداد صوری و معنوی حاصل داشت.

(۱) - عبارت: [و بعد از وفور استعلاء و استعداد و کمال ... از آثار خیرات و میرات اوست] از زیادات نسخه مج میباشد.

(۲) - مدرسه غیاثیه: امیر خواند در دستور الوزراء در ذکر ابنیه خیریه خواجه این مدرسه را ذکر کرده است.

(۳) - خرچرد: از شهرچه (قصبه) های مشهور خواف است.

(۴) - مولانا زین الدین ابو بکر تایبادی: در علوم ظاهری شاگرد مولانا نظام الدین هروی بوده از اعظم مشایخ و اقطاب است. تربیت از روحانیت شیخ الاسلام احمد نامقی جامی داشته و هم باشاره روحانی و الهام لاهوتی او «احرام زیارت مشهد مقدس رضوی سلام اله علی من حل فیه بست و بآنجا رفت و خلعتها و نوازشهای ملکوتی یافت» وفات او روز پنجشنبه سلخ محرم سال ۷۹۱ ه در قریه (تایباد) از دهستان خواف اتفاق شده است (حبیب السیر - امیر خواند. نفحات الانس - جامی - مجالس النفائس - فخری هراتی).

(۵) - تا اینجا از زیادات مج میباشد.

(۶) - مک: صدور عظام و اعظم امجد کرام مولانا.

(۷) - مک: عالم عاقل و مخدوم متورع فاضل. مج: عالم فاضل.

(۸) - مج: در زمان خلافت این پادشاه مرتبه.

(۹) - مج: و کمال. مک: مد: س: کمال.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۲۲۰

«۱» [و با وجود عبارات لایقه و منشآت رایقه بتمکن و تسکین تمام آراسته بود.

و مرا بنظر اشفاق و کمال الطاف ملحوظ میداشت، چنانچه سوگند یاد میکرد که مرا بصحبت هیچکس آن میلی نیست که بجانب تو. اما بنده را بفقرا و صحبت درویشان رغبت مینمود].

و خلایق متفق‌اند که بر مسند صدارت زبیده‌تر و شایسته‌تر ازو صدری ننشسته.

وفاتش در رجب سنه خمس و تسعین و ثمانمیه بوده. «۲».

«۳» [دیگر: از خواجهای با احتشام و وزرای عالی مقام که دست دیوان اعلی و مسند وزارت معلا - حالا - بمکان والای او زینت دار السلام و رتبت نعم المقام دارد جناب وزارت ماب فضیلت انتساب قدوة الوزراء العظام خواجه ناصر الدین عماد الاسلام اعلی اله تعالی علو شانه و زین صدر الوزراء بمکانه است که با حضرت آصف مشار الیه ارتباط روابط نسبی دارد و الحق در تصدی منصب

مذکور این خواجه نیکو اخلاق را کمال شایستگی و جمال استحقاق حاصل است.

بیت:

از مرتبه دانیست در آن مرتبه آری ایزد ندهد مرتبه جز مرتبه دانا در حسن خط و دقایق سیاق قلم تزییف و رقم توقیف «۴» بر صحایف اوراق ببرد (کذا؟) سیر افلاک کشیده. و در معرفت تقویم و دقایق تنجیم و احکام اجرای علوی و آیات هیئات سماوی طومار و نامه ناموس بطلمیوس درنور دیده.

(۱) - عبارت: [و با وجود عبارات لایقه و منشآت رایقه ... و صحبت درویشان رغبت مینمود] از زیادات نسخه مج می باشد.

(۲) - مج: بود.

مک: بوده.

(۳) - عبارت: [دیگر از خواجهای با احتشام و وزرای ... گوش جذر اصم] از زیادات نسخه مج است.

(۴) - این کلمه در اصل. ترفیق نوشته شده

قیاسا اصلاح شد.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۲۲۱

مثنوی: «۱»

در سماوی شناخته بتمام راز افلاک و انجم و اجرام

در سیاق بیک صریر قلم باز کردست گوش جذر اصم [۲] دیگر: از فحول علما مولانا کمال الدین شیخ حسین در فنون علوم و اقسام فضایل و تجرد و در اسالیب حکم و تفرد در قوالیب کمال نظیر خود نداشت؟ و در امور اعتباری و مناصب جاه و مراتب اختیار در مهمات ملکی و مالی در زمان سلطان سعید شهید سلطان ابو سعید «۳» و چه در ایام خلافت همایون بمرتبه رسید که هیچیک از ارکان دولت در اشغال شرعی و عرفی بی اراده او مجال مداخلت کم بودی «۴» [و حالا در تمامی ممالک عالم از علمای مدقق کسی که نشان میدهند غالب آنست که شاگرد او باشد، و در جمیع علوم سرآمد اقران بود. و در زمان سلطان سعید خلیل هندو که هرات را محاصره کرد مولانا شیخ حسین بروجهی محافظت هرات نمود که حق قلعه داری همان تواند بود که مردم بی باک که از کشتن و سوختن اندیشه نداشتند از شنیدن نام او بی تاب میشدند] «۵»

بعد از آنکه مولانا شیخ حسین را «۶» از احتساب معاف داشتند مولانا نظام الدین احمد خوافی را که مرد «۷» عالم و فقیه و حلیم و متقی بود محتسب ساختند هر جراحی

(۱) - این دو بیت در نسخه مک ضمن شرح احوال خواجه غیاث الدین پیر احمد خوافی نوشته شده و چنانچه ملاحظه میشود ذکر

این اشعار در آنجا بهیچ وجه مناسبت نداشته است بنابراین نسخه مج اصح است.

(۲) - تا اینجا از زیادات نسخه مج می باشد.

(۳) - مج: سلطان سعید سلطان ابو سعید و چه.

مک: سلطان سعید شهید و چه.

(۴) - عبارت: [و حالا در تمامی ممالک عالم از علمای ... نام او بی تاب می شدند] از زیادات نسخه مج می باشد.

(۵) - تا اینجا از زیادات مج می باشد.

(۶) - مج: مولانا شیخ حسین را از. مک: مولانا را از.

(۷) - مج: که مرد عالم. مک: س: که عالم.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۲۲۲

که مولانا شیخ حسین کرده بود او مرهم فرمود.

دیگر: از افاضل آن ولایت مولانا فصیح رونی بکمال علم و فضل آراسته بود «۱».

و اشعار ملیح دارد عربی و فارسی. این بیت از گفته اوست:

بیت: «۲»

من با فغان و آه سحرگاه چون کنم گفتمی منال و آه مکن آه چون کنم «۳» دیگر: مولانا داود خوایی از علما بود چنانچه اهل علم از قابلیت او خایف می بودند.

در وقتی که سلطان سعید ولد رشید خود شاه محمود میرزا را «۴» باسترآباد میفرستاد جهت تعلیم او از مولانا شیخ حسین عالمی طلبیدند او مولانا داود را تعریف نمود و بموجب حکم همراه او رفت و بعد از واقعه سلطان سعید در ملازمت ولد مشار الیه بسمرقند افتاد و منصب صدارت یافت و مدتی متقلد آن بود. و مردم هرات را مظنه آن شد که چون مولانا شیخ حسین از کمال رشد و استحقاق مولانا داود وقوف داشت می اندیشید که اگر ممارست او بیشتر شود بر همکنان غالب گردد این تدبیر کرد که او را ملازم اتراک ساخت تا از سر مطالعه رفت و دیگر ترقی نکرد.

دیگر: قدوة الحکما مولانا قطب الدین آدم سلمه اله که بقراط زمان و جالینوس عهد و اوانست و در علم ابدان از اقران فایق و در علم ادیان بر همکنان سابق.

انتساب بدان خطه افاضت مآب دارد، و در فنون طب و عجایب معالجات هیچ جا مثل او نشان نمیدهند.

ع: علم آدم ید موسی دم عیسی دارد.

(۱) - مج: آراسته بود و اشعار. مک: آراسته و اشعار.

(۲) - مج: بیت. س: نظم. مد. مک: ندارد.

(۳) - مج. مک. مد: رودی؟.

و «مولانا فصیح رونی دانشمند بود و بملازمت جوکی میرزا قیام مینمود و کتابه عمارات جوکی میرزا همه ابیات و اشعار مولانا است قصیده مصنوع خواجه سلمان را تتبع کرده و قبر او در هرات است» مجالس النفائس ص ۳۳ و ۳۲ و ۲۰۵

(۴) - مج. میرزا را باسترآباد. مک: میرزا باسترآباد.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۲۲۳

دیگر: از قصبات واقعه و ولایات نافعه «باخرز» است و «زاوه» و «محولات» «۱» که منافع بسیار و مزارع بی شمار دارد و اکثر از آثار آن را «۲» بهرات می آورند «۳» و شیخ العالم سیف الدین باخرزی قدس سره «۴» که از اجداد کرام ابن آصف عالیمقام است از آنجا بوده و مرید شیخ نجم الدین کبری «۵» قدس سره است. و مقامات بس «۶» عالی و درجات عظیم متعالی داشته. «۷»

(۱) - عبارت: [و زاوه و محولات] از زیادات نسخه مج میباشد و در مک و مد و س ندارد.

«زاوه» و «محولات»: حافظ ابرو میگوید:

(زاوه و محولات - حد شرقی آن اعمال جام و باخرز، و غربی آن اعمال قهستان و شمالی اعمال نیشابور، و جنوبی اعمال خواف است، دیه‌های معمور و باغستان بسیار دارد ...) - جغرافی حافظ ابرو ورق ۱۰۷. و در راپرت خراسان بلوک زاوه و محولات را از

جمله بلوک تربت حیدریه نوشته گوید:

«بلوکات تربت حیدریه: بالا ولایت و پائین ولایت. برس. کدکن. محولات.

ارغند. جلگه زاوه. تجرود...».

(۲) - مج: آن بهرات. مک. مد: آن را بهرات.

(۳) - مج: می آرند. مک: می آوردند.

(۴) - عبارت: (که از اجداد کرام این آصف عالیمقام است) از زیادات مج میباشد.

(۵) - شیخ نجم الدین کبری: ابو الجناّب احمد بن عمر الخیوقی. و وجه تسمیه اوبکبری این است: که او در عنفوان جوانی در مباحثات علمی (الطامه الکبری) و یا (نجم الکبراء) بوده است- و کبراء بضم کاف و فتح باء جمع کبیر است- او روزگار جوانی را در تبریز به تحصیل علم مشغول بود روزی او را با (بابا فرج تبریزی) ملاقات افتاد و در کمند جذبه عشق روحانی افتاد و از آن پس به جهانگردی پرداخت تا اینکه در شهر دژپول (دزفول) شیخ اسماعیل قصری او را تربیت نمود. و در سال ۶۱۸ ه در اور گنج (جرجانیه) خوارزم در حمله تاتار کشته شد (مرات الجنان- یافعی. نفحات الانس جامی. طرائق الحقائق آثار لبلاد- قزوینی ورق ۱۸۸)

(۶) - مج: مقامات بس عالی. مک: مقامات عالی.

(۷) - ابو المعالی سیف الدین سعید بن المطهر بن سعید بن علی الباخرزی. در علوم ظاهری شاگرد امام صاین الدین، و در نشر طریقت و بیان حقیقت و سلوک خلیفه شیخ نجم الدین کبری بوده، ولادتش در ماه شعبان سال ۵۸۶ در باخرز، و وفاتش در ۲۴ ذو القعدة سال ۶۵۹ در بخارا اتفاق شده مزارش در فتح آباد در ظاهر شهر بخارا واقع است، و خانقاه او نیز در آنجا روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۲۲۴

«۱» و [در مقامات شیخ نجم الدین کبری خوانده‌ام که وقتی از برای شیخ نجم الدین کنیزک چینی هدیه آوردند شیخ باصحاب فرمود که ما امشب بلذت مشروعه مشغول خواهیم شد درویشان نیز باید که موافقت نموده ترک ریاضت کنند و براحث مشغول شوند. شیخ سیف الدین ابریق بزرگ پر آب کرده بر دست گرفت و همه شب بر در حرم حضرت شیخ استاد تا سحر که شیخ نجم الدین بیرون آمد او را دید که ابریق آب بر دست دارد شیخ گفت ای فرزند نه ما فرمودیم که درویشان امشب براحث مشغول باشند تو چرا بدین ریاضت شب گذرانیدی شیخ سیف الدین گفت من راحتی بهتر از این نمیدانم که یکشب در آستانه شما خدمت کنم شیخ نجم الدین فرمود که آری ترا بدرویشان این نوع ارادتی هست زود باشد که پادشاهان در رکاب تو پیاده بدوند، تا بعد از وفات شیخ نجم الدین شیخ سیف الدین مرشد و مقتدای و شیخ و پیشوای ماوراء النهر گشت روزی پادشاه آنجا را واقعه پیش آمد اسبی بس خوب داشت نذر شیخ کرد، بعد از کفایت آن مهم اسب را بدر خانقاه شیخ آورد و گفت اسبی پادشاهانه آورده‌ام و نذر دارم که بر اسب خود شیخ را سوار کنم شیخ از خانقاه بیرون آمد و پادشاه رکاب اسب گرفت تا شیخ سوار شد اسب تندى کرد و عنان از دست شیخ بر بود و مقداری راه بدوید پادشاه رکاب اسب گرفته میدوید تا اسب ساکن شد بعد از آن شیخ گفت اسب را گناهی نیست شبی حضرت شیخ ما فرموده بود که روزی آید که پادشاهان در رکاب تو پیاده بدوند اکنون این واقعه اثر آن نفس است که بظهور آمد.

و شیخ سیف الدین [۲] مصنفات شورانگیز و اشعار شوق آمیز «۳» بسیار دارد. و این یک رباعی جهت تبرک مسطور میگردد.

بوده و در جوار فتح آباد «گورستان تل غازیان» است و اغلب اصحاب و مریدان او در آنجا مدفون میباشند.

نقل باختصار از کتاب «مزارات بخارا» تألیف ملازاده. صاحب طرائق مینویسد: «در سال ۱۳۱۶ ه در بخارا بودم و مزار سیف الدین را

که در جهت شرق نیم فرسنگی بخاراست و با کاشیهای گرانها زینت دارد زیارت کردم». طرائق الحقایق- ج ۲ ص ۲۶۳.

(۱)- عبارت: [و در مقامات شیخ نجم الدین کبری خوانده‌ام که بظهور آمده و شیخ سیف الدین] از زیادات نسخه مج میباشد.

(۲)- تا اینجا از زیادات مج میباشد ..

(۳)- مج: و اشعار بسیار. مک: و اشعار شوق‌آمیز بسیار.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۲۲۵

رباعی «۱»:

تا کی بود این جور و جفا کردن تووین بی سببی خلاق آزدن تو

تیغی است بدست اهل حق خون‌آلودگر در تو رسد خون تو در گردن تو وفاتش در سینه ثمان و خمسین و ستمایه و قبرش در

بخاراست «۲»

دیگر: مولانا زین المله و الدین «۳» ابو بکر تایبادی «۴» روح اله روحه که در زمان حضرت «۵» امیر بزرگ تیمور گورگان «۶» بوده

از اهل ولایت «۷» آن ولایت است.

و چنین منقولست که چون امیر بزرگ زیارت ایشان رسیده چون از پیش ایشان بیرون آمده بمحاسن «۸» خود آستانه حضرت مولانا

را روفته «۹» و گفته باشد که مرا از جاروب کشان این آستانه شمارند.

(۱)- مج: رباعی. مک: مد: ندارد. س: نظم.

(۲)- مج: و قبرش در بخاراست. مک: و مرقد شریفش در بخاراست.

(۳)- مج: زین المله و الدین. مک: زین الدین.

(۴)- تایباد: دهکده‌ایست از بلوک «باخزر» و اصل آن «تائب‌آباد» بوده و «تایباد» مخفف آنست. و پیر امیر تیمور شیخ زین الدین از

آنجا بوده است. فرهنگ آندراج.

و در راپرت خراسان مینویسد: «مزرعه تایباد از قلعبات پائین ولایت باخزر است هوایش معتدل دو رشته قنات رعیتی و قریب سیصد

خانوار سکنه دارد».

(۵)- مج: در زمان حضرت امیر. مک: در زمان امیر.

(۶)- مج: امیر بزرگ بوده. مک: امیر بزرگ تیمور گورگان بوده.

(۷)- مج: اهل ولایت آن ولایت.

مک: اهل آن ولایت.

(۸)- مک: که چون امیر زیارت ایشان رسیده و بیرون آمده بمحاسن.

مج: که امیر بزرگ زیارت ایشان رسیده چون از پیش ایشان بیرون آمده بمحاسن.

(۹)- مج: آستانه حضرت مولانا را رفته. مک: آستانه مولانا را روفته.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۲۲۶

و امیر بزرگ با خواص خود فرموده «۱» که هر بزرگی را که کنار گرفتم او لرزید و مولانا سیف الدین ابو بکر را «۲» که کنار گرفتم

من لرزیدم.

و وی تربیت از روحانیت حضرت شیخ الاسلام کهف الانام مربی ارباب الفقر و الحامی معین الحق و الدین ابی النصر احمد الجامی

«۳» قدس سره السامی «۴» یافته بوده.

گویند «۵» بعد از آنکه خدمت مولانا مدت‌ها «۶» ریاضت و مجاهده مشغول بود شیخ الاسلام «۷» احمد قدس سره بر وی ظاهر شد و گفت «۸» حق تعالی داروی «۹» درد تو در شفاخانه ما نهاده پس «۱۰» خدمت مولانا هفت سال بیشتر پای برهنه از «تایباد» بترت مقدسه حضرت شیخ میرفت و بتلاوت کلام الله مشغول می‌بود. و چون بترت مقدسه رسیدی در گنبدی «۱۱» که در برابر آنست باستادی «۱۲» و تلاوت مینمودی «۱۳» و در هر

(۱) - میج: و امیر بزرگ با خواص خود فرموده مک: و بعد از آن با خواص خود گفته.

(۲) - میج: مولانا سیف الدین ابو بکر را. مک: مولانا را.

(۳) - میج: شیخ الاسلام احمد جامی.

مک: شیخ الاسلام کشف الانام مربی ارباب الفقر و الحامی معین الحق و الدین ابی النصر احمد الجامی.

(۴) - مک: السامی. میج: ندارد.

(۵) - میج: گویند. مک: ندارد.

(۶) - میج: مولانا مدت‌ها ریاضت. مک: مولانا ریاضت.

(۷) - میج: شیخ الاسلام احمد.

مک: شیخ احمد.

(۸) - میج: و گفت حق.

مک: و حق.

(۹) - میج: حق تعالی داروی درد. مک: حق تعالی درد.

(۱۰) - میج: نهاده پس خدمت. مک: نهاده خدمت.

(۱۱) - میج: گنبد. مک: گنبدی.

(۱۲) - میج: باستادی. مک: بایستادی.

(۱۳) - میج: مینمود.

مک: مینمودی.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۲۲۷

چند وقت اندکی پیشتر رفتی تا بعد از هفت سال به پیش مرقد منور «۱» ایشان رسید «۲» [دیگر هرگاه که رسیدی بنشستی. ویرا از اختلاف این احوال که - چندگاه می‌ایستاد و گاهی دور و گاهی نزدیک می‌شد و در آخر می‌نشست - پرسیدند فرمود که همه بامر و اشارت آنحضرت بود.

و حضرت مولانا از ارتکاب سنت و اتباع شریعت حضرت نبوی بدرجات علیه و مقامات رفیعہ رسیده بود.

و ملک عماد الدین روزنی تاریخ وفات ایشان را بدین وجه نظم کرده است:

سنه احدى و تسعين بود تاریخ گذشته هفتصد و سلخ محرم

شده نصف النهار از پنجشنبه که روح پاک مولانای اعظم

سوی خلد برین رفت و ملایک همه گفتند از جان خیرمقدم [و در ولایت باخزر «۳» اکثر میوه‌های خوب میشود از خربزه و دوشاب و

جوز

(۱) - مج: مرقد ایشان رسید. مک: مرقد منور آنحضرت رسید.

در نسخه مک. بعد از عبارت: (مرقد منور آنحضرت رسید) عبارت: (وفات مولانا روز پنجشنبه سلخ محرم سنه ۷۹۱) نوشته شده و با همین عبارت بشرح حال مولانا زین الدین ابو بکر تاییدی خاتمه داده است.

(۲) - عبارت: [دیگر هرگاه که رسیدی بنشستی. ویرا از همه گفتند از جان خیرمقدم.] از زیادات نسخه مج میباشد.

(۳) - باخزر: بفتح خاء و سکون را وزاء معجمه. نام بلوک پهناوری است واقع میانه هرات و نیشابور. و کلمه باخزر- در زبان پهلوی «باد هرزه» بوده زیرا آنجا وزید نگاه باها است. این بلوک مشتمل بر ۱۶۸ پاره دیه میباشد. شهرچه (قصبه) آن «مالین» نام دارد. (معجم البلدان. یاقوت ج- ۱- ص ۴۵۸ لیزیک).

حمد اله مستوفی گوید: باخزر ولایتی آباد و دیه‌ها و توابع بسیار دارد. و در همه جای آن باغهای انگور و دیگر میوه‌ها فراوان است مخصوصاً قصبه مالان که جای عظیم و پر نزهت است. و خربزه بلند آنجا در جمیع خراسان مشهور است «نزهة القلوب- لیدن ص ۱۵۳»

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۲۲۸

و بادام و ناشپاتی و غیره و حلوی ناطف که از «رزه» «۱» باخزر حاصل میشود در هیچ جای دیگر بدان «۲» لطافت «۳» [و نازکی و حلاوت حاصل نمی‌آید. چنانچه مصالح حلوی آنجا را بمواضع دیگر برده‌اند و حلوا پخته بدان خوبی و نازکی نیامده. و امرای رزه که بعضی اجداد این دستور عالی رای بوده‌اند مردم بلند قدر رفیع مقام بوده‌اند. از آنجمله امیر عبد العزیز امیر شهاب الدین در زمان ملک غیات الدین کرت ملک و والی آن حوالی بوده. و در تاریخ آل کرت مسطور است که در تاریخ سنه عشرين

(۱) - رزه: این کلمه در تاریخ‌نامه سیفی هروی همه‌جا (زره) بتقدیم زا معجمه بر راء مهمله نوشته اما ظاهراً این یک اشتباهی است از ناسخ نسخه خطی- که مورد استفاده چاپ واقع شده- و یا از تصرفات ناشر انکتاب است که آنرا زره سیستان پنداشته در صورتیکه باخزر که (زره) جزء آنست از بلوکات سجستان نیست و تا سجستان فاصله زیادی دارد؟. و (زره) بکسر اول نام شهر و قصبه سیستان است که آنرا (زرنگ) نیز گفته‌اند و در غربی زرنگ دریاچه‌ایست که مصب رود هیرمند است و آنرا آب زره میگویند. فردوسی در فرار افراسیاب از کیخسرو بجانب سیستان گوید:

بکشتی از آب زره برگذشت همه رنج ما سربسر باد گشت. (فرهنگه آندراج) و (زرنج) معرب (زرنگ) است. یاقوت گوید. «زرنج- بفتح اوله و ثانیه و نون ساکنه و جیم. مدینه هی قصبه سجستان. و سجستان اسم الکوره کلها» (معجم البلدان- ج ۲ ص ۹۲۶ لیزیک). و اما (زره) باخزر بتقدیم راء مهمله بر زاء معجمه از دیه‌های بلوک باخزر بوده زیرا بکلمه باخزر اضافه شده است در جغرافی حافظ ابرو و دیگر مصادر بنظر نرسید. بلی در کتابچه اوضاع جغرافی و تعداد نفوس ولایات خراسان در عهد ناصر الدین شاه در شرح اجزاء بلوک باخزر آنرا (ریزه) یا (مشهد ریزه) ضبط کرده و مینویسد: «من قراء الباخرز قلعه (مشهد ریزه) قدیم النسق است قدیم البناء مشروب از قنات است هوایش معتدل است. مرتع و مواشی این قریه اقرب الحدود و از جمله سرحدات است» راپرت خراسان نسخه کتابخانه ملی ملک.

(۲) - مج: در هیچ جای دیگر بدان لطافت. مک: در هیچ بآن لطافت.

(۳) - عبارت. [و نازکی و حلاوت حاصل ... در این اوراق تحریر توان نمود] از زیادات نسخه مج میباشد.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۲۲۹

و سبعمایه در قلعه رزه میان او و سپاه ملک غیات الدین حربهای بسیار واقع شد اخر از قلعه بیرون رفته و امیر فخر الدین شیروانرا با

صد مرد قایم مقام گذاشته ایشان یازده شبانروز با سپاه ملک جنگ کرده‌اند تا قلعه فتح شده و امیر عبد العزیز بعد از چند وقت بشفاعت ملک شمس الدین کُرت اهل میشود و پیش ملک شمس الدین راه نیابت می‌یابد. «۱»

و قطب عالم شیخ قطب الدین حیدر زاوه «۲» قدس سره که یکی از آبای کرام حضرت آصفی است از ولایت «۳» بولایت رسید و ظهور یافته و عذیم الوقت خود بوده با کرامات مشهور. و خوارق عادات موفور از آنحضرت شهره تمام دارد که در وقت سیر آهنگری شاخ آهن تافته که سرخ شده بود پیش او داشته بود شاخ آهن را بدست خود گرفته و حلقه ساخته در گردن خود انداخته و روان شده. و طوقی که حیدریان در گردن می‌اندازند از آنجا مانده. و حالات و کمالات و کمالات حالات او زیاده از آنست که در این اوراق تحریر توان نمود. «۴»

دیگر: از ولایات طیبیه که نسایم ولایت از آن مقام خجسته فرجام بمشام اهل

(۱) - تاریخ آل کُرت.

مقصود کتاب (تاریخ‌نامه هرات) از سیف بن محمد بن یعقوب الهروی شاعر و نویسنده مشهور دربار خراسان میباشد. سیفی این وقایع را در حوادث سال عشرين و سبعمايه به تفصیل نوشته است (تاریخ‌نامه هرات) سیفی هروی ص ۷۵۴.

(۲) - شیخ قطب الدین حیدر زاوه: حمد اله مستوفی در ضمن توصیف بلوک زاوه گوید:

«زاوه ولایتی است ... و مزار شیخ قطب الدین حیدر که مقدم حیدریان است در آنجاست» و همود در ضمن توصیف شهر طوس گوید:

«و از مشهد طوس تا زاوه سنجان پانزده فرسنگ است و قطب الدین حیدر در زاوه است و شاه سنجان است و سلطان سلیمان در ولایت باخرز» نزهة القلوب - لیدن ص ۱۵۱ و ص ۱۵۴ و در تاریخ گزیده گوید. «قطب الدین حیدر وفاتش در ۶۲۸ ه و حیدریان پیروان اویند» ص ۷۹۳.

(۳) - کذا ظاهرا: (از آن ولایت).

(۴) - تا اینجا از زیادات نسخه مج میباشد.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۲۳۰

ذوق و «۱» عرفان میرسد ولایت جام «۲» است. و وجه ترجیح آن بقعه مبارکه بر سایر «۳» بقاع عالم همین بسنده است «۴» که مولد و منشا دو بزرگوار است که هیچ‌یک را ثانی نیست اول حضرت شیخ الاسلام زنده فیل احمد جام قدس اله «۵» سره المبین. و دوم حضرت حقایق پناهی مولانا «۶» نور الحق و الدین عبد الرحمن الجامی «۷» مد اله ظلله السامی «۸» [که شمه از اوصاف کمالش مذکور شد] و حضرت «۹» ژنده پیل احمد جام «۱۰» از فرزندان جریر بن عبد اله البجلی «۱۱» است رضی اله عنه «۱۲» که از صحابه بزرگوار «۱۳»

(۱) - مج: اهل عرفان. مک: اهل ذوق و عرفان.

(۲) - ولایت جام: «جام از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالادات صده و عرض از خط استوالدن شهری وسط است و قریب دویت پاره دیه از توابع آنجاست باغستان بسیار و میوه بیشمار دارد و آب شهر و ولایت مجموع از قنوات است و از مزار اکابر تربت زنده پیل احمد جام آنجاست و بر آنجا عمارتی و گنبدی عالی خواجه علاء الدین محمد ساخته و دیگر مزارات متبرکه بسیار است» نزهة القلوب لیدن ص ۱۵۴ و (جام) معرب کلمه (زام) است.

(فتوح البلدان - بلاذری ص ۱۱۹)

(۳) - مج: مبارکه بر سایر بقاع: مک: مبارک بر بقاع.

(۴) - مج: همین بسنده که. مک: همین است که.

(۵) - مج: قدس سره. مک: قدس اله سره.

(۶) - مج: مولانا نور الحق و الدین عبد الرحمن. مک: مولانا عبد الرحمن.

(۷) - مج: الجامی مدّ اله ظلّه السامی. مک: الجامی السامی. مک: الجامی السامی.

(۸) - عبارت. [که شمه از اوصاف کمالش مذکور شد]. از زیادات مج میباشد.

(۹) - مج: و زنده. مک: و حضرت زنده.

(۱۰) - مج: زنده پیل احمد جام از. مک: زنده پیل از.

(۱۱) - مج: بجلی. مک: البجلی.

(۱۲) - مج: است که از. مک: است رضی اله عنه که از.

(۱۳) - مج: صحابه حضرت.

مک: صحابه بزرگوار حضرت.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۲۳۱

حضرت رساله صلی اله علیه و سلم بوده «۱» [و قامت بلند و جمال موفور داشته چنانچه امیر المؤمنین عمر رضی اله عنه او را یوسف

این امت نام نهاده و یک فرع شجره نسب گرامی آصفی مشار الیه «۲» بدو دمان کرامت پناه آنحضرت انما دارد]

و حضرت شیخ الاسلام «۳» را چهل و دو فرزند بوده است «۴» سی و نه پسر و سه دختر، و شیخ ظهیر الدین عیسی که یکی از

فرزندان آن شیخ است در کتاب (رموز الحقایق) آورده که تا آخر عمر بر دست پدرم شیخ الاسلام احمد جام قدس سره ششصد

هزار کس توبه کرده‌اند و از راه معصیت براه اطاعت آمده «۵»

«۶» [شیخ ابو سعید ابو الخیر قدس اله اسراره خرقة داشته که در آن اطاعت میکرده.

و چنین گویند که آن خرقة ابو بکر صدیق رضی اله عنه بوده که بنوبت بشیخ ابو سعید رسیده بود و وی اشاره یافته که خرقة را

باحمد تسلیم کن. فرزند خود شیخ ابو طاهر را

(۱) - عبارت: [قامت بلند و جمال آنحضرت انما دارد]. از زیادات نسخه مج میباشد.

(۲) - مقصود از: (آصفی مشار الیه) خواجه قوام الدین نظام الملک است که میگوید نسبت او باحمد جام و بالتیجه بجری بن عبد اله

البجلی منتهی میشود.

(۳) - مج: شیخ را. مج: شیخ الاسلام را.

(۴) - مج: بوده است می. مک: بوده سی.

(۵) - شیخ الاسلام احمد جام: شیخ الاسلام معین الدین ابو نصر احمد بن ابو الحسین بن جریر بن عبد اله بن لیث بن جریر بن عبد اله

البجلی الصحابی معروف به: (زنده پیل) ولادتش در قریه نامق واقع شده و چون در بلده جام بارشاد مشغول بود بجامی معروف

گردید. و و در سیر و سلوک راه حقیقت تصانیف بسیاری دارد از آنجمله است:

کتاب سراج السائرین در سه مجلد. کتاب انیس التائبین. کتاب مفتاح الجنات. کتاب روضه المذنبین این کتاب را در سال ۵۲۶ ه بنام

سلطان سنجر سلجوقی نوشته است. رساله سمرقندیه. دیوان اشعار و غیره - هدیة العارفین - اسماعیل پاشا ج / ۱. جغرافی حافظ ابرو و

نفحات الانس - جامی.

(۶) - عبارت: [شیخ ابو سعید ابو الخیر قدس اله اسرارہ خرقہ داشته که کفایت بودی و چیزی زیاده نیز آمدی]

از زیادات نسخه مج میباشد.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۲۳۲

وصیت کرده بود که بعد از فوت من بچند سال جوانی نو خط بلند قد بچشم ازرق احمد نام بخانقاه تو درآید و تو بجای من نشسته باشی با یاران زنه‌ار که آن خرقه بوی تسلیم کنی. چون زمان شیخ بآخر رسید شیخ ابو طاهر طمع میداشت که پدر ولایت خود را بوی حواله کند شیخ چشم بگشاد و گفت ولایتی که شما آرزو دارید بدیگری سپردند و علم کرامت ما بر در خراباتی برافراشتند و کس کیفیت حال ندانست، تا بعد از وفات شیخ بچند سال شیخ ابو طاهر در خواب دید که شیخ ابو سعید با جماعتی اصحاب بتعجیل می‌رود پرسید که یا شیخ چه تعجیل است گفت تو نیز برو که قطب الاقطاب میرسد شیخ ابو طاهر بیدار شد و یکروز در خانقاه نشسته بود جوانی بآن صفت که شیخ ابو سعید گفته بود در آمد شیخ ابو طاهر حال بدانست و پیرا اعزاز و اکرام بسیار نمود اما اندیشه ناک شد که خرقه پدر چگونه از دست دهد آن جوان گفت ای خواجه در امانت خیانت روا نباشد شیخ ابو طاهر خوش حال شد برخاست و آن خرقه را که شیخ ابو سعید بدست خود بر سر میخی نهاده بود بیاورد و بر سر آن جوان انداخت. گویند آن خرقه را بیست و دو تن از مشایخ پوشیده بودند و آخر بشیخ الاسلام احمد حواله شد بعد از آن کس ندانست که آن خرقه کجا شد.

از حضرت شیخ الاسلام احمد پرسیدند که مقامات مشایخ بسیار شنیده‌ایم و کتب ایشان دیده از هیچکس حالاتی مثل شما ظاهر نشده فرمود که در وقت ریاضت هرمجاهده که دانستیم که اولیای خدای تعالی کشیده‌اند بجای آوردیم و چیزی بر آن مزید کردیم حق سبحانه بفضل خود آنچه پراکنده بدیشان همه داده بود بیکبار باحمد داد. در هرچهار صد سال شخصی چون احمد پدید آید. و در مقامات شیخ چنین آمده که شیخ فرمود که بیست و دو ساله بودم که حق تعالی مرا توفیق توبه داد و سبب آن بود که چون دور اهل فساد که حریفان من بودند بمن رسید اصحاب طلب دور نمودند و شحنه (نامق) «۱» غایب گفتم چون شحنه «۲» باز آید دور بدهم گفتند

(۱) - نامق: از جمله دیه‌ها و کشتزارهای بلوک (کوه سرخ) که در حوالی مشهد مقدس واقع است یکی قریه (نامق) میباشد.

درخصوص وضع این قلعه در سال ۱۹۲۶ ه در گذارش

خراسان مینویسد:

«قریه نامق: اول بلوک کوه سرخ متصل بولایت قرائی (کذا؟) آبش از رودخانه و چشمه ساری. آبادی از قدیم دارد. طایفه بختیاری درین دیه سکنا دارند. میوجات سردسیری درین جا بعمل می‌آید.

هوایش در نهایت بروده است. خانه دیوانی شش باب عدد نفوس اناث و ذکور دویست نفر» (رپرت اوضاع جغرافیائی و سرشماری خراسان در سال ۱۲۹۶ ه در عهد ناصر الدین شاه - نسخه متعلق بکتابخانه ملی ملک.

و صاحب طرائق الحقایق مینویسد:

(نامق) از اعمال ترشیز خراسان است طرائق - ج ۲ / ص ۲۶۱.

(۲) - شحنه: شحنه البلد - بکسر الشین و سکون الحاء و فتح النون - من اقامهم الملك لضبطها - پاسبانان شهر - گاهی نیز رئیس پاسبانان شهر را شحنه گویند عربی است.

از قاموس.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۲۳۳

ما توقف نمیکنیم گفتم سهل باشد اگر شحنه مضایقت کند دور دیگر، بدهم پس چون شحنه باز آمد دور دیگر خواست او را بخانه

آوردم چون طعام خوردند کس بخمخانه فرستادم تا خمر آورد چهل خم داشتم همه را تهی داشت مرا عجب آمد از حریفان پنهان داشتم و از جای دیگر خمر آوردم و بتعجیل دراز گوش در پیش کردم و بسوی باغ که خمر داشتم روان شدم دراز گوش را بار کردم در رفتن کاهلی میکرد من ویرا سخت می‌آزردم که زودتر بحریفان ملحق شوم ناگاه آواز صعب بگوشم رسید که احمد این حیوانرا چه میرنجانی ما او را فرمان نمیدهیم که برود از شحنه عذر میخواهی و قبول نمیکند چرا از ما عذر نخواهی تا قبول کنم سر بسجده نهادم و گفتم الهی توبه کردم که بعد ازین خمر نخورم این مرکب را فرمان ده تا برود که پیش آن قوم خجل نگردم فی الحال مرکب روان شد چون خمر پیش حریفان بردم قدحی پیش من آوردند گفتم من توبه کرده‌ام گفتند احمد بر ما میخندی؟ یا بر خود؟ الحاح بسیار کردند ناگاه آوازی شنیدم که احمد بستان و بچش و همه را بچشان قدح بستم و بچشیدم عسل شده بود بامر حق تعالی همه را بچشانیدم در حال توبه کردند و هریک بسوئی رفتند من والهوار روی بکوهی نهادم و بعبادت و ریاضت مشغول شدم

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۲۳۴

بعد از یک چندی بخاطرم خطور کرد که جمعی صاحب فرضانرا که حق ایشان در ذمه تست رها کرده و راه حق را مردان چنین روند؟ باز بخاطرم رسید که ورای چیزهای دیگر در خانه چهل خم گذاشته که در آن خمر بوده است گو خرج خود کنید هرگاه دانی چیزی نمانده بغمخوارگی ایشان مشغول شو. پس ساعتی شد بخاطرم دادند که یا احمد خوش رونده که تو باشی که اعتمادی بر خم خمر کنی راه غلط کنی چرا توکل بر کرم الهی نکنی تا صاحب فرضان ترا از خزانه فضل خود روزی دهد و صفرای عظیم بسرم در آمد از کوه درجستم و بخانه آمده عصا در خمها گرفتم «۱» و میشکستم شحنه ده را خبر کردند که احمد را جنون گرفته و از کوه در آمد میشکند و میریزد شحنه کس فرستاد تا مرا از خانه بیرون آورده در جایگاه اسبان نگاه داشتند من بسر آخر نشستم و دست برهم زدم و این بیت می‌خواندم:

اشتر بخراس می‌بگردد صد گرد تو نیز ز بهر دوست گردی در گرد «۲» اسبان سر از علف خوردن برداشتند و بر دیوار «۳» زدن گرفتند و آب از چشمهای ایشان میرفت. ستوربان شحنه را ازین حال آگاه کرد شحنه آمد و مرا بیرون آورده عذرهای خواسته باز بجانب کوه رفتم حق تعالی از خزانه کرم خود هر بامداد هریک از صاحب فرضان «۴» یکمن گندم بدادی چنانکه در زیر بالین ایشان پیدا آمدی و چنان

(۱) - این کلمه «کوفتم» هم خوانده میشود.

عبارت نفحات الانس: «و در خانه رفتم و عصای در گردانیدم ... و خمها را شکستن گرفتم» ص ۳۲۵ -

(۲) - خراس: آسی را گویند که بچارپای گردانند.

و آس سنگی است که با آن گندم و دیگر دانه‌ها را آرد کنند و آنچه با آب گردد. آسیاب گویند - مخفف آس آب. و آنچه با باد گردد آنرا «باد آس» و آنچه با خر گردد آنرا «خراس» گویند.

فرهنگ آندراج. برهان قاطع. فرهنگ جهانگیری.

(۳) - عبارت نفحات الانس. (و سر بر دیوار زدن گرفتند)

(۴) - این کلمه درین مورد و در چند جای پیش ازین در اصل بقاف «فرضان» نوشته شده و در نفحات الانس بفاء یک نقطه «فرضان» نوشته است. و بقرائن مقالیه باید فرضان بفاء باشد. زیرا مراد از «صاحب فرضان» درین موارد عیال و فرزندان میباشند که تامین معاش ایشان بر اشخاص فرض و واجب است.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۲۳۵

بودی که همه را کفایت بودی و چیزی زیاده نیز آمدی» [۱]

ولادت با سعادت حضرتش «۲» سنه احدی و اربعین و اربعمایه. و وفاتش سنه ست و ثلثین و خمسمایه.

واقعه: از عجایب وقایع و غرائب حالات آنکه در وقتی که تحریر این اوراق بدین محل رسید که تاریخ وفات حضرت شیخ الاسلام احمد قدس سره مسطور شد که «۳» یوم الجمعة ثامن عشر محرم الحرام سنه ثمان و تسعین و ثمانمایه بود. «۴» و طنطنه صیت کمالات و دبدبه بدایع حالات حضرت حقایق پناهی مولانا نور الدین عبد الرحمن جامی روح اله روحه در تمامی دیار عرب و عجم بلکه بر بساط بسیط همه اقالیم «۵» عالم سایر گشته بعد از طی مقامات و اطلاع بر حقایق کلمات تامات و نیل طواف حرم محترم و التزام ملتزم و زیارت روضه النبی صلی اله علیه و سلم سلوک طریق کعبه حقیقی که مبتغی جمیع سالکان مسالک حق و یقین است و جهت همت عالی نهمت ساخته و بازاد «۶» صدق و راحله توکل عزیمت فرمود و برحسب: الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا، «۷» داعی صدق: یا ایها النفس المطمئنه ارجعی

(۱) - تا اینجا از زیادات نسخه مج میباشد.

(۲) - مج: با سعادت حضرتش.

مک: با سعادتش.

(۳) - مج: شیخ الاسلام احمد قدس سره مسطور شد که یوم.

مک: شیخ مسطور شد یوم.

(۴) - تصریحی است از مصنف بر اینکه تالیف این کتاب در تاریخ روز آدینه ۱۸ محرم سال ۸۹۸ هـ بشرح حال و ذکر تاریخ ولادت و وفات مولانا احمد جامی نامقی رسیده است.

(۵) - مج: بسیط همه اقالیم عالم. مک: بسیط عالم.

(۶) - مج: ساخته بازواده صدق.

مک: ساخته و بازواده صدق.

مد: بازاد و راحله توکل.

الزاد: ما یتخذ من الطعام للسفر جمع ازوده و ازواد- توشه.

و: الراحله من الابل ما کان منها صالحا لان یرحل و القوی منها علی الاحمال و الاسفار للذكر و الانثی و التاء للمبالغه و الجمع رواحل: اشتر راهوار

(۷) - مج: دینا. مک: ندارد.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۲۳۶

إِلَى رَبِّكَ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَ ادْخُلِي جَنَّتِي، ندا در داد.

لخواجه حافظ «۱»:

که ای بلندنظر شاه‌باز سدره‌نشین نشیمن تو نه این کنج محنت آبادست لاجرم ندای حق را لبیک‌زنان اجابت نموده غسل کرد و کفن پوشید و احرام بسته روان گشت.

لمولانا جامی «۲»:

حاجیان حرم عشق تو لبیک‌زنان‌بوفای تو کفن بر کتف و رو بوفات

از ندای تو درافتاد صدائی بحرم‌خاست صد نعره لبیک ز اهل عرفات

مرد جامی بسر تربت او بنویسیده‌ه روضه من حل به العشق فمات «۳»

(۱) - مج: لخواجه حافظ

مک: ندارد.

(۲) - مج: لمولانا جامی. مک: ندارد.

(۳) - این غزل در دیوان جامی چنین است:

ای صفات تو نهان در تتق وحدت ذات جلوه گر ذات تو از پرده اسما و صفات

ما گرفتار جهت از تو نشان چون یایم ای سراپرده اجلال تو بیرون ز جهات

از ندای تو درافتاد صدائی بحرم خاست صد نعره لبیک ز اهل عرفات

مشرب زهد کجا چاشنی عشق کجا آن یکی ملح اجاج آمد وین عذب فرات

ما نداریم مشامی که توانیم شنیدورنه هردم رسد از گلشن وصلت نفحات

بوفای تو درآمیخت چنان آب و گلم که دهد بعد وفات از گل من بوی وفات

مرد جامی بسر تربت او بنویسیده‌ه روضه من حل به العشق فمات نقل از نسخه خطی دیوان جامی کتابخانه ملی ملک.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۲۳۷

و از محرمان حرم وصال و محرمان «۱» کعبه قرب حضرت ذو الجلال گشت.

در آن ساعت که نعش نورانی او را بجانب نمازگاه حرکت دادند پنداشتی که عالم در جنبش آمده و فحواى: ان زلزله الساعه شیئی

عظیم، بظهور پیوست. شمع آفتاب عالمتاب از فلک دوار پروانه کردار چرخ زنان گرد سر نعش رفیعش میگشت. و موج آب چشمها

که پیرامن جنازه پر نورش محیط گشته بود از اوج بنات النعش میگذشت.

لسیف اسفرننگی «۲»:

کو آن قلم که از کف او در فشان شدی کو آن سخن که از دم او حرز جان شدی

کو آن کسی که تیر فلک در ثنای او چون تیغ آفتاب همه تن زبان شدی

بودی خطر که روز وفاتش ز سوز خلق بر آب دیده ز ورق آتش روان شدی

(۱) - محرمان.

اول. بفتح میم و راء

و محرمان دوم.

بضم میم و کسر راء.

(۲) - لسیف اسفرننگی: سیف الدین اسفرننگی یکی از فحول شعراء نامدار خراسان بوده و در نیمه دوم سده ششم میز بسته است (۵۵۱ هـ تا ۵۹۶ هـ) در جوانی از بخارا به خوارزم شتافته و بدربار ایل ارسلان خوارزم شاه پیوست و مورد عنایات خسروانه واقع شد.

بعضی قصاید خاقانی و خواجه ظهیر الدین فاریابی را جواب گفته. و در سرودن لغز پیرو مکتب «بدر الدین چاچی» و شاگرد «عطار

بخاری» بوده و از شعراء «عدنانی» و «ملک شانه تراش» شاگردان اویند.

تاریخ وفات او در جائی بنظر نرسید اما هدایت گوید: او هشتاد و پنج سال عمر کرد و در سال ۶۷۲ هـ در بخارا در گذشته است و

این تاریخ بدون تردید مبنی بر اشتباه است زیرا تذکره نویسان از جمله خود هدایت او را معاصر خوارزمشاه ایل ارسلان و مداح

محمد بن تکش علاء الدین خوارزمشاه میدانند و معلوم است دولت خوارزمشاهان در سال ۶۱۷ هـ بصدمة سپاهیان تاتار بکلی انقراض یافت.

(تذکره دولتشاه سمرقندی ص ۱۲۶- ص ۱۲۷ لیدن. هفت اقلیم- امین احمد رازی

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۲۳۸

روز تعزیتش فزع مجمع اکبر و صفت وقعه یوم المحشر بر همکنان واضح گشت. سلاطین کامکار و شاهزادهای سعادت یار و ارکان دولت و اکابر امرا و اعظام صدور و وزراء «۱» و اصول و اشراف و مشاهیر و اعراف همه پیاده پیرامن جنازه عرش اندازه او روان شد. و آثار رحمت و غفران و اقطار سحاب روح و ریحان بروح و روان سدره آشیانش باران. «۲» رحمه اله علیه رحمه واسعة «۳».

نسخه کتابخانه ملی ملک ورق ۵۸۰. مجمع الفصحاء ج ۱ ص ۲۵۲. و (اسفرنگ) که سیف الدین بدان منسوب است نام جائی است در ماوراء النهر خراسان از توابع سغد سمرقند و یافوت آنرا اسفرنج بجیم ضبط کرده است (معجم البلدان- یاقوت- ج ۱ ص ۲۴۸ لیزیک)

و این قطعه در دیوان اسفرنگی با این سه بیت پایان می‌یابد

کو آن خط جبین که چو نقش نگین جم بدخواه دیوسار چو دیدی نهان شدی

آن عشق داشت بر سخن من که گر ورا از ترک‌تاز مرگ مجال امان شدی

اندر میان خلق بعض قبول او کابین دختران ضمیرم گران شدی (نسخه خطی دیوان سیف اسفرنگ متعلق بکتابخانه ملی ملک).

(۱)- مج: شاهزادهای سعادت یار و ارکان دولت. و اکابر امرا. و اعظام صدور و وزراء مک: شاهزادهای عالیمقدار و ارکان و اعیان حضرت از اکابر امراء و اعظام صدور و وزراء.

(۲)- اقطار: بکسر همزه مصدر باب. اقطر. اقطارا الابل: قَرَب بعضها علی بعض علی نسق. یعنی: توالی و تتابع سحاب. یا. ابرهای پی‌درپی و پشت‌سرهم.

و الروح. بفتح الراء. الراحه.

العدل. النصره. الفرح. الرحمه.

و الروح. بضم الراء: ما به حیاة الانفس و الجمع (ارواح)

و. الريحان: کل نبات طیب الرائحة و الجمع ریاحین.

باران: مطر ولی در اینجا بمعنی اسم فاعل است یعنی ماطر و باراننده.

(۳)- مک: رحمه اله علیه رحمه واسعة.

مج: این جمله را ندارد.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۲۳۹

«۱» [این قطعه در تاریخ وفات آنحضرت مؤلف را اتفاق افتاده.

قطعه:

روز جمعه از محرم هژدهم رفت جامی سوی حق شوقا الیه

با خرد گفتم که ای از کاینات یافته تقدیم خلقت من لدیه

یاد کن تاریخ او با خلق گفت «یاد جامی رحمه الله علیه» «۲» و الحق هرگز ارباب فضل و اصحاب کمال را مثل او امام و مهتد او مرشد و رهنما متصور نیست و من بنده را همه وقت امداد فیض از باطن اقبال میامنش متوافر میبود خصوصا درین وقت شروع بتحریر

این کتاب، از جمله آنکه روزی که اتفاق ابتدای این سواد افتاد چهارشنبه بود از خاطر فیاض آنحضرت در مقام استمداد آمده بکتابت این اوراق اشتغال رفت شب پنجشنبه که ردیف روز مذکور بود در خواب دیدم که حضرت حقایق‌پناهی دو هندوانه بزرگ در دو بغله «۳» من داد و یک

(۱) - عبارت: [این قطعه در تاریخ وفات آنحضرت مستخرج میگردد. رحمه اله علیه] از زیادات نسخه مج میباشد.

(۲) - «یاد جامی رحمه اله علیه» - ۸۹۸

(۳) - دو نعله: کذا فی الاصل نعله بنون و عین مهمله. ولی ظاهرا:

(بغله) بیاء تحتانی موحد و غبن معجمه که (بغل) نیز گفته میشود و در زبان تازی (ابط) گویند. اغلب فرهنگها این کلمه را ذکر نکرده‌اند. و در فرهنگ جهانگیری میگوید:

(بغلک). کرمی باشد که در زیر بغل مردم بهمرسد) و در فرهنگ آندراج مشتقات آنرا:

بغل تری. بغل گشودن. بغلی و بغل زدن و غیره را نوشته اما خود کلمه (بغل) را ندارد شاید در اصل (بقل) بقاف بوده مصدر فعل. بقل بقل. ظهر. طلع. المكان: انبت بقله.

و بقل وجه الغلام: خرج شعره و چون در زیر بغل موی روئیده میشود ازین جهت آنرا بقل یا بقله یعنی: رسته و روئیده شده میگویند و مجازا بر خود محل روئیدن موی اطلاق شده و قاف هم در فارسی بغین تبدیل شده است؟

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۲۴۰

نصف هندوانه دیگر بر سر دستم نهاد و بسر سه انگشت مبارک خود ازین نصف هندوانه در دهان من می‌نهاد تا اجرام آن تمام گشت و این نصف هندوانه همچنان از آب لبالب بود فرمود که این آبها را درکش. پس در هفته دیگر هم روز چهارشنبه بود که دیباچه کتاب بنام و القاب آنحضرت رسید در همانشب پنجشنبه در واقعه چنان دیدم که چون بملازمت ایشان رسیدم چون لحظه بنشستم برخاسته بجانب خانه روان شد دیدم که چون بمیان سرای رسیدند با مردم سرای گفتند که: کیا داشتید «۱» جهت فلانکس بیاورید پس بعد از آنکه چند جزو ازین کتاب تحریر یافته بود دو جزو او را بخدمت مولانا بردم بتامل هردو جزو را تمام خوانده تشریف تحسین ارزانی فرمود و بنده را در اتمام آن ترغیب و تحریض بسیار نمود.

دیگر: تاریخ وفاتش را تامل نموده شد از نام و القاب و نسبت شریفش برین وجه که: مولانا نور الدین عبد الرحمن جامی. سر نهاد ع، «۲» مستخرج میگردد رحمه اله علیه «۳».

دیگر: تا غایت خاندان شیخ الاسلام احمد «۴» جام قدس اله سره از ولایت خالی نبوده و حالا سجاده علم و امانت و تقوی و کرامت آن دودمان بذات عزیز و مکان

(۱) - که: کیا داشتید. کذا فی الاصل. جمله کیا داشتید صله موصول اول (که) و (پا داشتید) صله موصول دوم (کی) میباشد؟

و پاداش. پاداشت. پاداشن و پادش. بمعنی جزاء و مکافات (فرهنگ آندراج).

و اما اضافه حرف (دال) بر کلمه (پاداشتی) که مصدر مره است املاء و صرف غریبی است؟

(۲) - جامی سر نهاد ع مستخرج میگردد.

کذا فی الاصل، اما این عبارت بدون تردید مغلوط است و بحساب جمل مطابق با تاریخ وفات او نمیباشد. و چون از زیادات مج است تصحیح آن میسر نگردید.

(۳) - تا اینجا از زیادات نسخه مج میباشد.

(۴) - مج: احمد جام قدس اله سره از ولایت.

مک: احمد از ولایت.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۲۴۱

شریف حضرت ولایت مآب هدایه پناه «۱» شیخ الاسلامی غوث الانامی خواجه مرشد الدین «۲» عبد العزیز جامی اید اله ظلال برکاته مزین و مشرفست، و بی شائبه تردد و تکلف انوار بارقه الولد سراییه از جبین مبین ایشان مبین است «۳»، حق تعالی برکات اوقات عزیزش را دیر سال «۴» پاینده و مستدام بدارد.

و مثل خربزه بابا شیخی که در جام حاصل میشود در بهشت تواند بود در غایت لطافت و حلاوت «۵» تا کسی نخورد نداند «۶»، جهت سلاطین و اکابر هرات در هودج می آورند، و تمامی میوه‌ها در آن ولایت خوب میشود. «۷»

«۸» [و روی زمین هیچ جا مزاری مهیب تر و پرفیض تر از مرقد بزرگوار شیخ الاسلام احمد جام قدس اله سره العزیز نشان نمیدهند.

(۱) - مج: ولایت مآب هدایت پناه.

مک: ولایت پناه هدایت دستگاه.

(۲) - مج: خواجه مرشد الدین.

مک: خواجه ناصر الدین.

مد: غوث الانام ناصر الدین عبد العزیز جامی.

(خواجه ناصر الدین عبد العزیز جامی) ذکر او در حبیب السیر نیز آمده و میگوید:

در سلوک طریق ریاضت و ارشاد تبع شیخ الاسلام ژنده پیل احمد جام میکرد و در سال ۹۲۰ ه در گذشت. حبیب السیر - جزء سوم از مجلد سوم ص ۲۲۵.

(۳) - مج: از جبین مبین ایشان مبین است. مک: از جبین آنحضرت مبین است.

(۴) - مج: عزیزش را دیر سال پاینده.

مک: مد: عزیزش را از من بسیار پاینده.

(۵) - مج: در غایت لطافت و حلاوت. مک: ندارد.

(۶) - مج: جهت سلاطین و اکابر هرات در هودج می آورند. مک: مد: این عبارت را ندارد.

(۷) - مک: و تمامی میوه‌ها در آن ولایت خوب میشود. مج: این عبارت را ندارد.

(۸) - عبارت: [و در روی زمین هیچ ... و باطراف ممالک می برند] از زیادات نسخه مج میباشد.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۲۴۲

و در جام از یک من پشم کپنکی «۱» می مالند که بدویست دینار و سیصد دینار میخرند و باطراف ممالک می برند].

و در یک کوه «۲» جام چشمه‌ایست که چون اول «۳» روز تابستان در آید آب او «۴» یخ می‌بندد و در تمام تابستان آب آن سرد است «۵» و در زمستان آب آن چشمه گرم است.

دیگر: «نیشابور» و «سبزوار» «۶» دو ولایت معمورند و مشهور، و نیشابور «۷» از شهرهای معتبر قدیم خراسان است و در زمان سابق دار الملک نیشابور «۸» پادشاه نشین می‌بوده و «۹» بس خاک مبارک دارد، آنمقدار از اکابر دین و ائمه اهل یقین که از آن دیار ظاهر «۱۰» از کم جای شده باشد. و گویند آن شهر را شاپور بن اردشیر ساخته و بلفظ فرس قدیم شهر را: (نه) میگفتند پس او را (نه) شاپور خوانده‌اند بعد از آن از برای تخفیف‌ها را انداخته‌اند «۱۱» نیشابور شده،

(۱) - کپنک: بکسر کاف و فتح پای فارسی است: پوشش پشمینه که درویشان پوشند و آن تا کمرست و آستین ندارد. فرهنگ آندراج.

(۲) - مج: و در یک کوه جام. مک: و در کوه بزدجام.

مد. س. و در کوه پایه بزدجام.

(۳) - مج: اول روز تابستان. مک: س: اول تابستان.

(۴) - مج: مد. س: آن. مک: او.

(۵) - مج: و در تمام تابستان آب (۹) و در زمستان آب چشمه گرم است.

مک: و در تمام تابستان و زمستان آب آن چشمه گرم است.

مد: و در تمام تابستان سرد است و در زمستان گرم. س: و چون زمستان شود آب چشمه گرم است.

(۶) - مج: سبزوار نیشابور دو ولایت. مک: نیشابور و سبزوار دو ولایت.

(۷) - مج: و مشهورند و نیشابور. مک: و مشهور. نیشابور.

(۸) - مج: دار الملک نیشابور پادشاه‌نشین. مک: س: دار الملک و پادشاه‌نشین.

(۹) - مج: س: می‌بوده و بس خاک.

مک: می‌بوده خاک.

(۱۰) - مج: شده ظاهرا از کم. مک: شده از کم. س: ظاهر شده‌اند.

(۱۱) - مج: انداخته نیشابور. مک: س: انداخته‌اند نیشابور.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۲۴۳

و مواضع و مزارع خوب دارد. و میوه‌های خوش از آنجا حاصل است.

«۱» [در کتاب «عجایب المخلوقات» «۲» آورده که نیشابور شهری عظیم معمور بود، مردم غور که آنجا میرسیده‌اند چون عبارات عجیب و الفاظ درشت میداشته‌اند اهل نیشابور بر ایشان استهزا میکردند و ایشان را غیر از انبارکشی بهیچ کار دیگر نمیگذاشته تا بشومی آن غوری مستولی شد و نیشابور را خرب کرد. و همه مصالح و آلات آن شهر را از زرینه و سیمینه و روئینه و مسینه بغور نقل کردند و هنوز نیشابور ویران ایشان است.

و هم] «۳» در کتاب عجایب المخلوقات آورده که نیشابور را (ایران‌شهر) خوانند و در خراسان از وی شهری بزرگ‌تر نبوده کوه فیروزه آنجاست. و این شهر در سنه خمس روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات ج ۱ ۲۴۳ حکایت منظومه: ص: ۲۱۴

(۱) - عبارت. [در کتاب عجایب المخلوقات نیشابور ویران ایشان است و هم] از زیادات نسخه مج می‌باشد و در مک. و س و مد ندارد.

(۲) - عجایب المخلوقات: چند کتاب بدین نام در زبان عربی و فارسی تألیف گردیده است یکی از محمد بن محمود بن احمد الطوسی بفارسی که در سال ۵۵۵ هـ تألیف شده و گویا قدیم‌ترین کتابی است که باین نام و درین موضوع نوشته شده است. و دیگری تألیف زکریا بن محمد بن محمود قزوینی (۶۸۲ هـ) و کتاب دیگر او موسوم به «آثار البلاد و اخبار العباد» (دو کتاب اخیر در سال ۱۸۴۸ م توسط خاورشناس آلمانی و ستفیلد در شهر لیزیک بطبع رسیده است)

و این اثر الجزری و غیره نیز تصانیفی درین موضوع و باین نام داشته‌اند. اما اسفزاری معلوم نیست بکدام یک نظر داشته، مطالبی را

که در اینجا و در تضاعیف کتاب از عجایب المخلوقات نقل میکند در نسخه موجوده تالیف قزوینی دیده نمیشود. بلی بعضی از مطالب متن در کتاب دیگر قزوینی اعنی «آثار البلاد» باختصار مذکور است
برای اطلاع از کتاب عجایب المخلوقات و مصنفین آن به معجم زیر مراجعه شود:

کشف الظنون- ج/ ۱ ص ۹. و ج/ ۲ ص ۱۱۲۷. معجم المطبوعات العربیه- الیان سرکیس- ج/ ۷ ص ۱۵۰۷. اکتفاء القنوع بما هو مطبوع- ادوارد فاندیک- ص ۳۶۹. کشف الحجب و الاستار عن اسامی الکتب و الاسفار- نیشابوری.
(۳)- تا اینجا از زیادات نسخه مع میباشد.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۲۴۴

و خمسمایه ویران شده «۱» بر دست غز که جماعت ترکان بودند. و مسجد جامعی داشت عجیب و غریب. و حوض مسین در وی نهاده که «۲» چهار صد مرد گرد آن در آمدی و وضو ساختی. و چراغ برنجین بر قبه او آویخته بود که چهار صد نوله «۳» داشت و «۴» در هر نوله یک من روغن رفتی غزان آن «۵» را بشکستند و بر اشتران بسته بردند. «۶»
و گویند «۷» سبب خرابی این شهر آن بود که دو «۸» فراش با یکدیگر نزاع کردند بجهت یک خربزه «۹» و هریک التجا بامیر خویش بردند «۱۰» هردو امیر را خصومت

(۱)- مج: شده بر دست غز که جماعت ترکان بودند.

مک: شد بر دست غز. س: شد بر دست غز که جماعتی بودند ترکان.

(۲)- مک: حوض مسین در وی نهاده که چهار صد. مج: حوض مسین در وی نهاده چهار صد.

س: حوض مس در وی نهاده.

(۳)- نوله: نول وزن غول: منقار مرغان و گرداگرد دهان و لوله و نایژه صراحی و مشربه را گویند و گردن صراحی را نیز گفته‌اند.
فرهنگ برهان قاطع.

و نول. بالفتح: نورد جولاهه و غیره و نوک منقار مرغان و هرچیز سر تیز مانند سر خنجر و کارد و قلم و مژگان و تبر و نیزه و غیره.
فرهنگ آندراج.

بهرحال مقصود از (نوله) گردن و دهانه‌های روغن دانه‌های چراغ مذکور است.

(۴)- مج: داشت و در هر.

مک: داشت در هر.

(۵)- مج: غزان را.

مک: غزان آن را.

(۶)- س: بسته برد.

(۷)- مج: گویند سبب. مک: س: و سبب.

(۸)- مج: که دو فراش.

مک: س: مد: که فراش.

(۹)- س: بجهت خربزه و هریک.

مج: مک: مد: بجهت یک خربزه و هریک.

(۱۰)- مج: بر هردو امیر.

س. مک. مد: بردند هردو امیر.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۲۴۵

افتاد یکی پیش غز رفت و دیگری پیش سلطان سنجر و هردو لشکر کشیدند تا اقلیمی «۱» ویران گشت. «۲»

«۳» و فیروزه که از «۴» آنجا حاصل میشود بهترین فیروزه‌هاست.

و در کتابی دیده‌ام که از آنجا ریواجی «۵» هفده من پیش یکی از خلفا بردند «۶»

(۱) - مج. س: اقلیمی.

مک. مد: اقلیم.

(۲) - این مطلب را که گویا اسفزاری از افواه نقل کرده بافسانه شبیه‌تر است تا بتاریخ حقیقی.

محمد بن علی بن سلیمان راوندی در کتاب (راحة الصدور) که در سال ۵۹۹ ه در تاریخ ایام سلطنت آل سلجوق در خراسان تالیف کرده است علت اصلی و سبب حقیقی ایلغار طوایف غز را در سال ۵۴۸ ه بر خراسان و واقعه خرابی و قتل عام و نهب نیشابور و ویرانی اکثر بلاد خراسان را بر دست آن قوم مسطور داشته و میگوید: سبب عصیان غزان بر سلطان سنجر بن ملک‌شاه خوانسالار او بود زیرا او هرسال برای استیفای چهار هزار رأس گوسفند که می‌بایستی غزان بمطبخ سلطان سنجر بفرستند بمیان آن طایفه میرفت و ظلمها و ستمگریها میکرد و رشوت می‌ستد تا غزان بستوه آمده و او را بکشتند. و امیر مؤید که از صدور خراسان و از وزراء سنجر بود سلطان را بجنگ با غزان مجبور و اغرا نمود تا شد آنچه شد. (راحة الصدور - راوندی - ص ۱۱۲ لیدن).

(۳) - مج. س: و فیروزه.

مک. مد: فیروزه.

(۴) - مج. س: که از آنجا.

مک: که آنجا.

(۵) - ریواجی: ریواج. ریباس. گیاه و رستنی معروف. فرهنگ جهانگیری - برهان.

(۶) - یاقوت گوید. «و بهار ریاس لیس فی الدنیا مثله تكون الواحدة منه منا و اکثر و قد وزنوا واحدة فکانت خمسة ارطال بالعراقی و

هی بیضاء صادقه البیاض کانهما الطلع» - معجم البلدان - یاقوت. ج - ۴ ص ۸۵۸ - ۸۵۷ لپزیک. احسن التقاسیم مقدسی - ۲۳۵ -

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۲۴۶

و در خراسان اول اثر اسلام «۱» از آنجا ظاهر شد.

«۲» [شیخ ثقة الدین عبد الرحمن فامی در کتاب خود چنین آورده که چون امیر المؤمنین عثمان را رض «۳» بخلافت بیعت کردند بعد اله عامر که والی بصره بود و بسعید العاص که امیر کوفه بود بهر یک مکتوبی فرستاد که هر کدام از شما پیشتر بخراسان رود امارت خراسان او را. اهل بصره عبد اله را گفتند که ما ترا براه بیابان چنان بریم که بچندین روز پیش از سعید بخراسان رسیده باشی پس او را از راه بیابان کرمان نیشابور آوردند، چون سعید بری رسید خبر یافت که عبد اله در نیشابورست هم از آنجا بازگشت. و والی هرات چون شنید که لشکر اسلام رسیدند نزدیک عبد اله عامر رفت و با او صلح کرد و ترجمه صلحنامه که عبد اله او را نوشت اینست:

۲۳۷ لیدن. و زکریا بن محمد بن محمود القزوینی شافعی در (آثار البلاد و اخبار العباد) گوید:

«و عمرو بن الليث الصفار يقول. اقاتل علی بلدة حشیشها الریاس و ترابها النقل و حجرها الفیروزج؟ و انما قال ذلک لان بهار

یاسالیس فی جمیع الارض مثله قد یكون واحدها خمسۃ ارطال و اکثرها رطلان او ثلثه و هی صادقۃ البیاض کانها الطلع».

آثار البلاد- نسخه خطی کتابخانه ملی ملک ورق ۲۳۵-۲۳۷

(۱)- مج: اول اثر اسلام.

مک: مد: اول اسلام.

(۲)- عبارت.

[شیخ ثقه الدین عبد الرحمن فامی در کتاب و عبد اله عامر امراء از نشابور باطراف فرستاد] از زیادات نسخه مج و س است و در نسخه مک و مداین را ندارد. و در بعضی جملات و کلمات نیز میانه مج و س اختلافاتی هست که ذیلا تذکر داده شده است.

(۳)- مج: عثمان رارض بخلاف.

س: عثمان بن عفان را رضی اله عنه بخلاف.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۲۴۷

«این نامه که بنوشتن «۱» او فرمود عبد اله بن عامر بن کریر مربادلان را که والی هرات است «۲» بهرات و بادغیس و فوشنج و بفرمود او را به پرهیزگاری «۳» و نصیحت مسلمانان و باصلاح آوردن آنچه بدان صلح افتاد از جزیه که میگذارد «۴» و آن جمله بر زمینها «۵» بسویت قسمت میکند و بانصاف «۶» میان ایشان و اگر اهل موضعی از آنها که در این صلح داخلند منع کنند تا نقض «۷» عهد و خلاف آنچه او را فرموده‌اند ظاهر گردانند ایشان را هیچ حرمت نیست و بر والی هراتست که جهد کند در آنچه او را فرموده‌اند و بدان با او صلح کرده و خود را بر آن دارد که سویت نگاه دارد چنانکه مسلمانان او را ملامت نکنند. و کتب فی اربع و عشرين شهر رمضان «۸» سنه احدى و ثلثین هجریه «۹»

و عبد اله عامر پسر خال امیر المؤمنین عثمان بود و پنج ساله بود که حضرت مصطفی صلی اله علیه و سلم آب دهان مبارک خود در دهان او کرده و در حق او فرموده: «هواشبههم بنا» «۱۰» یعنی: مانده تربما عبد اله است. و اول کسی که در هرات بانگ نماز گفت و نماز کرد جزور «۱۱» بن عبد اله بود فرستاده عبد اله عامر

(۱)- س: که نامه بنوشتن.

مج: این نامه که بنوشتن.

(۲)- س: عامر بن کریر مزدباد آنرا که والی هرات.

مج: عامر بن کریر مربادل آنرا که والی هرات.

(۳)- مج: او را به پرهیزگاری.

مک: او را پرهیزگاری.

(۴)- مج: از جزیه که میگذرد.

(۵)- مج: جمله بر زمینها. س: جمله را بر زمینها.

(۶)- مج: میکند و بانصاف. مک: س: بکند بانصاف.

(۷)- مج: تا نقض. س: یا نقض

(۸)- مج: و کتب فی اربع عشرين شهر رمضان. س: و کتب فی اربع من شهر رمضان.

(۹)- فتوح البلدان- بلاذری- لیدن.

(۱۰)- مج: هواشبههم بنا. س: هواشبههم.

(۱۱) - مج: خرور. س: خرور.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۲۴۸

و فرزندان این حزور در دیهی نزدیک هرات ساکن می‌بودند و مفاخرت میکردند بدین که اول کسی که در هرات بانگ نماز گفت و نماز کرد جد ایشان بوده «۱».

و چنین روایت کرد قاضی «۲» محمد بن عبد اله بن یوسف الجرجانی باسناد خود که عبد اله عامر بقهستان آمد و آنرا «۳» بجنگ فتح کرد و باهل هرات نوشت و ایشانرا بدین اسلام خواند و خراج خواست ایشان نوشتند که هرگاه که نشابور گشاده شود ما فرمانبر داریم «۴» عبد اله بنشاپور رفت و آنزمان طوس و نسا و ایبورد از جمله نشابور بود. پس شهر نشابور را حصار گرفتند عبد اله فرود آمد و منجنیق سازد ادو تا یکماه جنگها بسیار رفت تا زمستان درآمد از آنجا یکی از روستاها که اسفند «۵» میگفتند نزول کرد و آتشی برق و باران عظیم بود با قوم خود مشورت کرده بر آن اتفاق افتاد که چهار هزار مرد با عبد اله حازم بفرستاد تا اطراف شهر را نگاه داشته «۶» که کسی بیرون و درون نرود «۷» عبد اله عامر خود با لشگر انبوه از عقب برفت و حق تعالی نصرت کرد و فتح کرامت فرمود. و کناز که دهقان و پیشوای نشابور بود بیامد و هفتصد هزار درم «۸»

(۱) - شرح این وقایع و متن عهدنامه در کتاب «فتوح البلدان» - احمد بن یحیی بن جابر البلاذری ص ۴۰۷ لیدن مذکور است

(۲) - س. مد: روایت کرد قاضی محمد.

مج: روایت کرد که قاضی محمد.

(۳) - مج. س: و آنرا بجنگ.

مد: و او را بجنگ.

(۴) - مج. س: شود ما فرمانبرداریم.

مد: شود فرمانبرداریم.

(۵) - این دهکده را یاقوت «اسفنج» ضبط کرده گوید. «اسفنج بالكسر ثم السكون و فتح الفاء و سکون النون و جیم قریه من کوره

ارغینان من نواحی نیسابور» (معجم البلدان - یاقوت - ج ۱ - ص ۲۴۹).

(۶) - مج. س: شهر را نگاه.

مد: شهر نگاه. مک: ندارد.

(۷) - مج. س: نرود. مد: رود.

(۸) - مج: هفتصد هزار درم با بسیار دیگر نقود.

س. مد: هفتصد هزار مرد یا بسیاری از نقود.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۲۴۹

با بسیار دیگر از نقود و امتعه قبول کرد و ضامن شد از نشابور و طوس و این کناز «۱» پیش عبد اله عامر گفت که در جمله پارسیان بعد از اهل بیت کسری و یزدجرد مانند من هیچکس نیست مقارن این حال فرخزاد که وزیر یزدجرد بود و او را از مرو جهت صلح قهستان فرستاده بود آنجا «۲» (ظا. رسید) کناز باستقبال او بیرون شد و چون فرخزاد را دید خود را از ستور بینداخت و روی بزمین نهاد و پیش رکاب او میرفت «۳» تا نزدیک عبد اله عامر، عبد اله او را گفت نگفتی که در پارس کسی مانند من نیست «۴» کناز گفت الا فرخزاد که قدر او بزرگتر و شرف او قدیمی تر از من است.

و عبد اله عامر امراء از نشابور باطراف فرستاد «۵»

و گویند که چون اسمعیل بن احمد سامانی بنشاپور رسید و مشایخ و مشاهد و قنوات و مزارات آنجا را دید گفت: «در هیچ‌جا چون نشاپور شهری ندیدم»

(۱) - مج. س: و طوس و این کناز.

(۲) - مج: مقارن این حال فرخ‌زاد که وزیر یزدجرد بود و او را از مرو جهت صلح قهستان فرستاده بود آنجا کناز باستقبال او بیرون شد و چون فرخ‌زاد او را دید خود را از ستور بینداخت و روی بر زمین. س: مقارن این حال فرخ‌زاد را دید خود را از ستور بینداخت و روی بر زمین. مد: و ضامن شد که از نشاپور طوس نیز برساند.

و این کناز عبد اله گفت که در جمله عجم بعد از اهل بیت کسری و یزدجرد مانند من هیچ‌کس نیست مقارن این حال فرخ‌زاد او را دید خود را از ستور بینداخت و روی بر زمین نهاد.

(۳) - مج. مد: رکاب او میرفت تا.

س: رکاب او رفت تا.

(۴) - مج: مانند من نیست الا فرخ‌زاد که قدر.

س: مانند من نیست کناز الا فرخ‌زاد که قدر او.

مد: مانند من کسی نیست کناز گفت الا فرخ‌زاد که قدر او.

(۵) - تا اینجا از زیادات نسخه‌های مج. س و مد می‌باشد.

و این فصل از مک‌محذوف است.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۲۵۰

اما آبهای او بر روی زمین بایستی و مشایخ او در زیر زمین مگر اندکی». و در نشاپور کاریزها بسیار است. (۱)

و در تاریخ هرات «۲» مسطور است که عبد اله بن طاهر ذو الیمینین که والی خراسان بود فرمود که جهت او آنجا کاریزی کنند و هزار هزار درم در وی «۳» خرج کردند عورتی (ریانه) نام در راهی پیش او آمد «۴» عرضه داشتی بدو داد چون بخواند نوشته بود که از خدای تعالی «۵» بترس یتیمان دارم ضعیف و بیکس «۶» و ایشانرا کاریزیست و ازین «۷» کاریز تو ضرر و نقصان بکاریز ایشان میرسد.

(۱) - این مطلب را زکریای قزوینی در آثار البلاد نقل کرده گوید: «و لما دخلها - نیشاپور - اسماعیل بن احمد السامانی و کان ملکا عادلا قال: یا لها من مدینه لو لم یکن بها عیان قیل ما هما؟»

قال: کان ینبغی ان تكون میاهها التی فی باطن الارض علی ظاهرها و مشایخها الذین علی ظاهرها فی باطنها» (آثار البلاد - نسخه کتابخانه ملی ملک ورق ۲۳۷)

(۲) - مج. مد: در تاریخ هرات مسطور است.

مک: و در تاریخ مسطور است.

بنابر نسخه مج این مطلب را مصنف از تاریخ هرات نقل میکند لا بد غیر از تاریخ فامی است زیرا مطالب سابق را مصنف بالصرحه از تاریخ فامی نقل کرده است.

احتمال میرود مراد از تاریخ هرات تالیف ابو اسحق حداد باشد؟.

(۳) - مج: دروی خرج.

مد: آنجا خرج.

(۴) - مج: مد: آمده.

مک: آمد.

(۵) - مج: خدایتعالی بترس.

مد: مک: خدای بترس.

(۶) - مج: مد: ضعیف و بیکیس و ایشانرا.

مک: ضعیف و ایشانرا.

(۷) - مج: و از کاریز. مک: و ازین کاریز.

مد: و هیچ ضرر ازین کاریز بکاریز ایشان نمیرسد.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۲۵۱

عبداله فرمود تا چاهجویان «۱» و کاریزکنان را جمع کردند و ایشان را سوگند داد که ملاحظه «۲» و مداهنه نکنند ایشان گفتند میان این کاریز و کاریز یتیمان مسافت بسیار است. و جمله اتفاق کردند که هیچ «۳» ضرر ازین کاریز بکاریز ایشان نمیرسد. عورت را بخواند و حال با او گفت (ریانه) گفت از خدای «۴» بترس و ظلم مکن اینها بتو راست نمیگویند عبداله گفت فردا بسر کاریز حاضر شو تا من نیز بیایم «۵» و بنفس خود تفحص این حال کنم «۶» روز دیگر با اهل شهر بیرون آمد و کاریزکنان را حاضر کرد «۷» [همه دیدند و تفحص نمودند و اتفاق کردند که هیچ نقصان بکاریز یتیمان ریانیه نمیرسد «۸» عبداله گفت ای (ریانه) شنودی که چه میگویند؟ «۹» گفت ای امیر چنان

(۱) - چاهجو: قلابی باشد که بدان چیزیکه بچاه افتد بر آرند. و چاه کن را نیز گویند.

فرهنگ برهان و آندراج.

(۲) - مج: که ملاحظه و مداهنه.

مک: که مداهنه.

(۳) - مج: که هیچ ضرر.

مک: که ضرر.

(۴) - مج: خدا.

مک: خدای.

(۵) - مج: مک: تا من نیز بیایم.

مد: تا من بیایم.

(۶) - مج: مک: و بنفس خود تفحص این حال کنم.

مد: و خود تفحص کنم.

(۷) - عبارت:

[همه دیدند و تفحص نمودند که ایشان میگویند] از زیادات نسخه مج و مد میباشد و در مک ندارد.

(۸) - مد: و دیدند و تفحص کردند و اتفاق نمودند که هیچ نقصان بکاریز یتیمان نمیرسد.

مج: همه دیدند و تفحص نمودند و اتفاق کردند که هیچ نقصان بکاریز یتیمان (ریانه) نمیرسد.

(۹) - مج: شنودی که چه.

مد: شنودی چه

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۲۵۲

نیست که ایشان «۱» میگویند، عبد اله چون دید که آن ضعیفه خشنود نمیشود از اسب فرود آمد و دامن «۲» خود پر ریگ کرد و در کاریز خود ریخت و تا سوار «۳» شدن او مردم کاریز را انباشته بودند پس بخانه بازگشت «۴».

و در تاریخ فامی مسطور است که عبد اله طاهر ولایت کرمانرا بیسر عم خود داده بود. خبر بعد اله دادند که پسر عم تو بزن مجوسی قصد کرده و او را کشیده و مجوسی گفته: «مگر خدای بمر» عبد اله پسر عم خود را عزل کرده بیکى از خواص خود شعرانی نام «۵» فرمود که بکرمان رو بفلان ده و فلان محله و فلان مجوسی «۶» است آنجا او را «۷» بنزدیک من آر. رفت و او را حاضر آورد «۸» عبد اله ازین حال پرسید «۹» گفت واقع است «۱۰» و این پسر عم او آن زن مجوسی را با خود بنشابور آورده بود

(۱) - مج: چنان نیست که ایشان میگویند.

مد: چنان نیست که میگویند.

(۲) - مج: مد: فرود آمد و دامن.

مک: فرود آمد دامن.

(۳) - مج: ریخت و تا سوار.

مک: مد: ریخت تا سوار.

(۴) - عبارت. [پس بخانه بازگشت] از زیادات مج مییاشد و در مد و مک ندارد.

(۵) - مد: خبر بعد اله آوردند که پسر عم خود را معزول کرده بیکى از خواص خود شعرانی نام.

مج: مک: خبر بعد اله دادند که پسر عم بزن مجوسی قصد کرده و او را کشیده و مجوسی گفته (مگر خدای بمر)؟ عبد اله پسر عم خود را عزل کرده بیکى از خواص خود شعرانی نام.

(۶) - مج: مک: محله و فلان مجوسی.

مد: محله که فلان مجوسی.

(۷) - مج: مجوسی است آنجا او را بنزدیک. مک: مجوسی است بنزدیک.

مد: مجوسی است آنجا او را نزدیک

(۸) - مج: مک: حاضر آورد. مد: حاضر کرد.

(۹) - مج: مد: عبد اله از این حال پرسید.

مک: از این حال پرسید.

(۱۰) - مج: مک: گفت واقع است. مد: واقعیست.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۲۵۳

و پنهان داشته «۱»، و آن زن جمیل «۲» ترین زنان زمان خود بود. پسر عم را طلبد و از حال پرسید منکر شد او را سوگند داد و سوگند بخورد و اعتراف نکرد «۳» عبد اله فرمود تا او را شراب دادند و مست کردند پس «۴» انگشترین او را گرفته بنشانی بسرای عم «۵» فرستاد که آن زن را پیش عبد اله آوردند و او را «۶» بشوهرش سپرد هردو را در سرای بنشانند «۷» چون پسر عم هشیار شد

دیگر بار از وی پرسید انکار کرد چون از نزدیک عبد اله بیرون شد «۸» فرمود تا او را گرفته بند کردند و بحبس فرستاد آنگاه مجوس را گفت اینک خدای نمر «۹» و مجوسی و زن هردو اسلام آوردند

(۱) - مج: و این پسر عم او زن مجوسی خود بنشاور آورده بود و پنهان داشت.

مک: و این پسر عم آن زن را با خود بنشاور آورده پنهان داشته. مد: و این پسر عم زن مجوسی را با خود به نشاور آورده پنهان داشته.

(۲) - مج: مک: جمیل. مد: جمیل.

(۳) - مج: پسر عم را طلبید و از حال پرسید منکر شد او را سوگند داد سوگند بخورد و اعتراف نکرد عبد اله.

مک: پسر عم را طلبید و از حال پرسید منکر شد و سوگند خورد و اعتراف نکرد.

مد: پسر عم خود را طلبید و از آن حال پرسید.

(۴) - مج: کردند پس انگشترین. مک: کردند انگشترین. مد: کردند پس عبد الله انگشتری او را.

(۵) - مج: او را گرفته بنشانی برای عم فرستاد. مک: او را بنشانی فرستاد. مد: او را بنشانی برای عم فرستاد.

(۶) - مج: مد: زن را پیش عبد اله آوردند او را بشوهرش. مک: زن را آوردند و بشوهرش.

(۷) - مج: سپرد هردو را در سرای بنشانند چون. مک: سپرد چون.

مد: سپرد و هردو را در سرای بنشانند.

(۸) - مج: انکار کرد چون از نزدیک عبد اله بیرون شد فرمود. مک: انکار کرد فرمود.

مد: انکار کرد چون از نزد عبد الله.

(۹) - مج: مد: کردند و بحبس فرستاد آنگاه مجوس را گفت اینک خدای نمر و مجوس مک: کردند و مجوس. س: کردند مجوس.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۲۵۴

و در خدمت او بیاسودند «۱» و ایشان را مواجب فرمود.

و نشابور در آنزمان دار الملک بوده و معموری بکمال داشته «۲» [و سلطان غیاث الدین محمد سام که بانی «۳» جامع هراتست

نشابور را محاصره کرده علیشه بن تکش خان و جمعی شاهزاده‌های «۴» خوارزمی که در نشابور بودند جهت نظاره برجی برآمده

بودند سلطان غیاث الدین اشارت بدان برج کرد فرود افتاد «۵» ۶ و شاهزاده‌ها اسیر شدند؟ «۶»

و بعد از آن در زمان چنگیز خرابی تمام بدان بلده خلد آئین راه یافت «۷» و کیفیت آن واقعه در تاریخ ملوک کرت چنین آمده که

طغاجار نوین «۸» که داماد چنگیزخان بوده «۹» در نواحی نشابور «۱۰» [بنهب و غارت دست برآورده اهل «۱۱» نشابور بجنک

(۱) - مج: مد: آوردند و در خدمت او بیاسودند و ایشان. مک: آوردند و ایشان.

(۲) - عبارت:

[و سلطان غیاث الدین محمد سام و شاهزاده‌ها اسیر شدند] از زیادات نسخه‌های مج و مد مییابد و در مک ندارد.

(۳) - مج: محمد سام که بانی. مد: محمد که بانی.

(۴) - مج: تکش خان و جمعی شاهزاده‌های. مد: تکش خان و شاهزاده‌ها

(۵) - مج: بدان برج کرد فرود افتاد. مد: برج کرد فرود آمد.

(۶) - معنی عبارت: «سلطان غیاث الدین اشارت بدان برج کرد فروافتاد» چیست؟؟

(۷) - مج: چنگیزخان خرابی تمام بدان بلده خلد آئین راه. مد: چنگیزخان در بلده خلد آئین خرابی تمام راه.

(۸) - مج: آن واقعه در تاریخ ملوک کرت چنین آمده که طغاچار نوین.

مک: آن واقعه که طغا چاروئین. مد: آن واقعه در تاریخ ملوک کرت چنین که طغاز جاقوتین.

(۹) - مج: چنگیزخان بوده در.

مک: چنگیز بود در.

مد: چنگیزخان بود در.

(۱۰) - عبارت [بهب و غارت دست برآورده چنگیزخان کشته شده از آن حادثه] از زیادات نسخه‌های مج و مد میباشد و در مک ندارد.

(۱۱) - مج: برآورده اهل نشابور.

مد: برآورده بود اهل نشابور.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۲۵۵

بیرون آمده و یک روز تا شب جنگ کرده «۱» چنانچه قرب هزار کس از طرفین بقتل آمده بود «۲» و در وقت مراجعت از قضا تیری «۳» بر طغا جار آمده و بهمان زخم از عالم رفته.

رباعی «۴»:

تیری که قضا زند سپرها هیچ است و این محتشمی و سیم زرها هیچ است

در نیک و بد زمانه کردیم نگاه‌نیکست که نیکست و دگرها هیچ‌ست «۵» و بعد از پنج روز مردم نشابور از قتل او خبر یافته‌اند که داماد چنگیزخان کشته شده از آن حادثه «۶» عظیم خایف شده‌اند و اندیشه کرده که ما را بهیچ نوع دیگر «۷» بر لشکر چنگیزخان اعتماد نماند «۸» [و ابواب امان بسته شد و اگر بر ما دست

(۱) - مج: بیرون آمده و یک روز تا شب جنگ کرده.

مد: بیرون آمدند و یک تا شب جنگ کردند.

(۲) - مج: چنانکه قرب هزار کس از طرفین بقتل آمده بود.

مد: چنانچه هزار کس از جانبین بقتل آمدند.

(۳) - مج: مراجعت از قضا تیری.

مد: مراجعت. تیری.

(۴) - مج: رباعی. مد: ندارد.

(۵) - مج: نیکی است که نیکست دگرها هیچ است.

مد: نیکست که نیکست دگرا هیچ است.

(۶) - تا اینجا از زیادات نسخه مج و مد میباشد.

(۷) - مج: بهیچ دیگر بر.

مک: بهیچ نوع دیگر.

مد: بهیچ وجه دیگر بر.

(۸) - عبارت:

[و ابواب امان بسته شد ... شویم هم غازی و هم شهید] از زیادات نسخه مج میباشد و در مک ندارد.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۲۵۶

یابند یکی را زنده نگذارند تدبیر آنست که تا جان داریم بکوشیم اگر زنده خلاص یابیم غازی باشیم و اگر کشته شویم هم غازی و هم شهید [۱].

پس شرف الدین امیر مجلس «۲» که بحکم سلطان جلال الدین حاکم نشابور بود شباروزی باتفاق خلائق «۳» [بترتیب سلاح و اسباب مصاف مشغول می «۴» بود] تا روزی که تولی خان پسر چنگیزخان از قتل اهل مرو و خرابی آن چنانچه مذکور شد «۵» فارغ گشت «۶» با سپاه گران و لشگر بی کران چون ریک بیابان بی پایان «۷» بنشابور رسید.

«۸» پس تولی خان بامراء و اعیان سپاه «۹» و بزرگان و محرمان درگاه گفت که

(۱) - تا اینجا از زیادات نسخه مج و مد میباشد.

(۲) - مج: مد: شرف الدین امیر مجلس.

مک: شرف الدین میر مجلس.

و در تاریخ هرات از سیفی هروی و جهانگشای جوینی نیز (امیر مجلس)

(۳) - عبارت: (بترتیب سلاح و اسباب مصاف مشغول می بود) از زیادات نسخه مج و مد میباشد و در مک ندارد.

(۴) - مج: مشغول می بود. مد: مشغول بود.

(۵) - مج: تا روزی که تولی خان پسر چنگیزخان از قتل اهل مرو و خرابی آن چنانکه مذکور شد فارغ.

مک: تا روزی که تولی خان پسر چنگیزخان از قتل اهل مرو و خرابی فارغ.

مد: تا روزی تولی خان پسر چنگیزخان از قتل اهل مرو و خرابی آن چنانکه مذکور شد فارغ.

(۶) - عبارت: [با سپاه گران و لشگر بی کران چون ریک بیابان بی پایان] از زیادات نسخه‌های مج و مد میباشد و در مک ندارد.

(۷) - مج: چون ریک بیابان بی پایان نشابور رسید. مد: چون ریک بیابان به نشابور رسیدند. مک: فارغ گشت بنشابور رسید.

(۸) - عبارت: (پس تولی خان) از زیادات نسخه‌های مج و مد میباشد.

(۹) - مج: مد: سپاه و بزرگان و محرمان.

مک: سپاه و محرمان.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۲۵۷

حکم «۱» پادشاه جهانگیر چنگیزخان بر آنجمله است که [چون اهل نشابور جراه نمود طغارجار را بقتل آوردند از ایشان] «۲» هیچکس را زنده نگذاریم «۳» و تمامی عمارات او را با زمین هموار ساخته جو کاریم، همه «۴» افراد سپاه گفتند هرچه فرمان پادشاه جهان است بر تن و جان ما روانست، و ایشان خود در بند بهانه بودند که خون ریزند و فتنه انگیزند. «۵»
لخسرو «۶»:

غم را بسینه خستن تعلیم نیست حاجت در استخوان شکستن گرگ او ستاد باشد «۷» [و روز چهارشنبه منتصف ربیع الاخر] تولی خان فرمود تا سپاه کینه‌خواه او

(۱) - مج: گفت که حکم پادشاه جهانگیر چنگیزخان بر آنجمله.

مک: گفت که حکم بر آنجمله.

مد: گفت حکم پادشاه چنگیز خان بر آنجمله.

(۲) - عبارت:

[که چون اهل نشابور جراً نمود طغاجار را بقتل آوردند از ایشان]

از زیادات نسخه‌های مج و مد میباشد و در مک ندارد.

(۳) - مج: هیچکس را زنده.

مد: هیچکس زنده.

(۴) - عبارت. [و تمامی عمارات او را با زمین هموار ساخته جو کاریم همه] از زیادات نسخه‌های مج و مد میباشد و در مک ندارد.

(۵) - مج. مک: ریزند و فتنه انگیزند.

مد: ریزند و بهانه انگیزند.

(۶) - مج: ل خسرو. مک: خسرو.

مد: ندارد. س: بیت.

(۷) - مج. مد: و روز چهارشنبه منتصف ربیع الآخر.

مک: این عبارت را ندارد.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۲۵۸

از چهار طرف «۱» شهر صف بر کشیدند و در لشگر او سه هزار چرخ انداز و صد منجیق و عراده و هزار خرک «۲» و چهار هزار نردبان و هشتصد نفط انداز بود «۳» و دو هزار و پانصد خروار سنگ «۴» [با وجود کوه که در نواحی نیشابور است] با خود بار کرده آورده بودند «۵». و شرف الدین امیر مجلس نیز بر هر در دروازه نیشابور «۶» دوازده هزار مرد جانباز تیرانداز تعیین نمود «۷» و مدت هشت روز از هر دو جانب لشگرها در کوشش و کشش و نزاع و کشش بودند و خلقی «۸» نامعدود از طرفین بقتل رسیدند [و چندین تن از امرای نامدار سپاه تولی خان کشته شد] «۹» بعد از آن شرف الدین امیر مجلس باتفاق ائمه و اعیان «۱۰»

(۱) - مج: طرف شهر صف.

مک. مد: طرف صف.

(۲) - خرک: بفتح‌تین: آنچه که دیوار و بارو بدان سوراخ کنند. فرهنگ جهانگیری آندراج.

(۳) - مج: انداز بود و دو هزار و پانصد.

مک: انداز و پانصد.

مد: بود و هزار و پانصد.

(۴) - مج: با وجود کوه که در نواحی نیشابور است.

مد: با وجود چندان کوه که در نواحی نیشابور است.

مک: این عبارت را ندارد.

(۵) - مج. مک: با خود بار کرده آورده بودند.

مد: با خود بار کرده همراه آورده بود.

(۶) - مج: بر هر دروازه نیشابور دوازده هزار مرد. مک: بر هر در دروازه هزار مرد.

مد: بر هردروازه هزار مرد.

(۷) - مج: مک: نمود و مدت. مد: نموده مدت.

(۸) - مج: در کوشش و نزاع و کشش بودند و خلقی

مک: در کوشش و کشش بودند و خلق.

(۹) - مج: مد: و چندتن از امرای نامدار سپاه تولی خان کشته شد.

مک: این عبارت را ندارد.

(۱۰) - مج: شرف الدین امیر مجلس باتفاق ائمه و اعیان.

مک: شرف الدین باتفاق ائمه و اعیان.

مد: شرف الدین امیر مجلس با همه ائمه و اعیان.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۲۵۹

و اصول و کلانتران نشابور قاضی ممالک خراسان مولانا رکن الدین علی ابن ابراهیم المغیثی «۱» را بنزدیک تولی خان «۲» فرستاده اظهار ایلی و رعیتی و خراج گذاری کرد، تولی خان قبول ننمود «۳» و قاضی را رخصت معاودت نفرمود، روز دیگر بعد از صلوة جمعه پیرامون شهر بگشت و «۴» سپاه را بر حرب تحریض کرده و گفت «۵» میخوام که امشب این شهر را گرفته «۶» باشید و از سیل خون جیحون ساخته «۷» لشگرها بیکبار حمله آوردند و مجانیق «۸» و خرکها پیش برده و نفتاندازان «۹» آغاز نفاطی کردند و از

(۱) - نام قاضی ممالک خراسان رکن الدین علی بن ابراهیم المغیثی در تاریخ هرات تالیف سیفی هروی (ص ۶۱ چاپ لاهور) و در تاریخ جهانگشای جوینی مذکور است (ص ۱۶۹ ج ۱ / چاپ لیدن)

اما کلمه المغیثی در هردو جا (المفتی) نوشته است.

(۲) - مج: را بنزدیک تولی خان فرستاد.

مک: را فرستاد.

مد: بنزدیک تولی خان فرستاد.

(۳) - مج: ننمود قاضی را.

مد: ننمود و قاضی را.

(۴) - مج: مد: جمعه پیرامون شهر بگشت و سپاه را.

مک: جمعه سپاه را.

(۵) - مج: بر حرب تحریض کرد و گفت.

مک: بر حرب تحریض کرده و گفت.

مد: بحرب تحریض کرد و گفت.

(۶) - مج: میخوام که امشب این شهر را گرفته.

مک: میخوام که امشب این را گرفته.

مد: میخوام که این شهر را گرفته.

(۷) - مج: مد: و از سیل خون جیحون ساخته.

مک: این عبارت را ندارد.

(۸) - مج: مد: آوردند و مجانیق: مک: آوردند مجانیق.

و (مجانیق) جمع منجنیق: از آلات جنگی قدیم که برای تخریب و هدم قلاع بکار می‌بردند

(۹) - مج: مد: نفط اندازان. مک: برده و نفط اندازان.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۲۶۰

نشیب و فراز «۱» و درون و بیرون و جوان «۲» و پیر غلغله و نفیر و ولوله شهیق «۳» و زفیر باوج «۴» فلک اثیر رسید «۵». ربیعی فوشنجی «۶»:

بغرید طبل نبرد از دو روی جهان شد سراسر پر از گفت و گوی

درفش از پس و پیش بر پای شد درخش سنان عالم آرای شد

دو لشکر همه صفدر و کینه‌ور چو شیران فتادند در یکدیگر

(۱) - مج: مد: و از نشیب و فراز و درون. مک: و از درون.

(۲) - مج: و بیرون و جوان.

مک: مد: و پیر و جوان.

(۳) - مج: مک: و ولوله شهیق. مد: و ولوله و شهیق

(۴) - اوج: وزن موج. طرف بالای هر چیز و اوج بلندترین درجه کواکب بود و آن ملاقات سطح محدب فلک باشد با افلاک سبعة سیاره و این کلمه معرب (اوج) است و اوج بضم اول کلمه ایست هندی (سانسکریتی) که در قرن دوم هجری با ترجمه کتب هندی در علم احکام نجوم وارد زبان عربی گردیده و از اصطلاحات این علم شده است.

(۵) - اثیر: بر وزن عبیر (عربی است). کره آتشین که کره اعلی است از عناصر اربعه و آنرا چرخ اثیر نیز گویند. و فلک اطلس (فلک الافلاک) را نیز میگویند. فرهنگ آندراج.

(۶) - ربیعی فوشنجی. صدر الدین ربیعی پوشنگی پسر خطیب پوشنگ شاعر جوان حماسه سرای دربار هرات در زمان سلطنت آل کرت. و این قطعه از جمله حماسه تاریخی اوست موسوم به:

«کرت‌نامه» مورخین قرون هشتم تا دهم امثال. سیفی هروی. حافظ ابرو. محمد خاوند شاه صاحب روضه الصفا. غیاث الدین صاحب حبیب السیر. و مصنف همین کتاب اسفزاری در وقت نگارش آثار خویش این مثنوی تاریخی حماسی را در دست داشته و در شرح اوضاع خراسان و تاریخ هرات مطالب بسیاری از آن نقل کرده و جابجا بعضی اشعار آنرا نیز باستشهاد ذکر کرده‌اند. اما خود این مثنوی ظاهراً پایمال حوادث زمان گردیده و از میان رفته است. برای شرح احوال ربیعی پوشنگی و مثنوی (کرت‌نامه) به تعلیقات مراجعه شود.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۲۶۱

و در آن شب دیجور تا آنزمان که از جیب صبح «۱» شمامه «۲» کافور «۳» بردمید در ضرب و حرب و مجادله و مقاتله بودند و چون تیغ سهراب آفتاب از قراب غراب رنگ شب زنگی سلب بیرون آمد و از پرتو شعاع ارباع و اصقاع گیتی را روشن گردانیده «۴» سپاه سیاه‌درون «۵» کفار خونخوار خندق را انباشته هفتاد جای دیوار بارو را «۶» سوراخ کرده بودند «۷» و قرب ده هزار مغول خونریز بی‌پرهیز «۸» بر شرفات بارو و فصیل برآمده و مسلمانان همچنان از حمیت عیال و فرزندان دست از جنگ و جدال و کوشش و قتال باز نمیداشتند «۹» و شرف الدین امیر مجلس چون شیر عرین «۱۰» و ببر خشمگین با آن کفره و ملاعین «۱۱» حرب میکرد و بهر

حمله قومی و بهر صدمه فوجی رامی «۱۲» انداخت اما:

بیت. «۱۳»

با قضا بر نمیتوان آمد با قدر در نمیتوان آمیخت

(۱) - مج. مک: از جیب صبح. مد: از جبین صبح.

و الجیب من القمیص طوقه. پیارسی. گریان.

(۲) - شمامه و شمام: الکثیر الشم.

(۳) - مج. مک: کافور. مد: کافوری.

(۴) - مج. مد: گردانید. مک: گردانیده.

(۵) - مج. مک: درون. مد: اندرون.

(۶) - مج. مک: هفتاد جای دیوار بارو را مد: هفتاد جا دیوار باروی را.

(۷) - مج. مک: کرده بودند. مد: کردند.

(۸) - مج. مد: بی پرهیز بر شرفات. مک: بی پرهیز شرفات.

(۹) - مج. مک: و قتال باز نمیداشتند. مد: و قتال نمیداشتند.

(۱۰) - عرین: جماعة الشجر او الشوک. لسان العرب.

(۱۱) - مج. مد: کفره و ملاعین.

مک: کفره ملاعین.

(۱۲) - مج: فوجی رامی. مک. مد: فوجی می.

(۱۳) - مج: اما بیت. مک. مد: ندارد.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۲۶۲

هرگاه که شحنة «۱» تقدیر قادر قدیر تیغ بی دریغ: یدرک کم الموت و لو کنتم فی بروج مشیدہ، از نیام انتقام برآورد و کماندار «۲» قادر انداز «۳» قضا از کمانخانه:

الافلاک قسی و الحوادث سهام و الانسان هدف، ناوک جوشن گذار: و ما رمیت اذ رمیت و لکن اله رمی، بشست قدرت گشاد دهد کرا یارای اقامت و یارای «۴» مقاومت تواند بود.

آخر الامر جماعة مسلمانان که سینه سپر تیر بلا کرده بودند دل بر قضا نهادند و گفتند: لکاتبی «۵»:

با سپر ناوک او را چه برابر داریم بگذاریم سپر را جگری پیش آریم

(۱) - مج: هرگاه که شحنة. مک: هرگاه شحنة. مد: هرگاه شحنة بیدریغ.

(۲) - مج. مد: برآورد و کماندار. مک: برآورد کماندار.

(۳) - قادر انداز. قدر انداز. و قادر دست: تیر انداز کامل که هرگز نشانه را خطا نکند.

نور الدین ظهوری:

کمند قادر اندازان ندارد چین گیرائی شود گر جمع صد کاکل پریشانم نمیسازد و سالک قزوینی گوید:

فتنه از بالای ابروی تو صاحب قبضه گشت ترک چشم از تیر مژگان تو حکم انداز شد فرهنگ جهانگیری- آندراج.

(۴)- مج: اقامت و یارای. مک: اقامت یارای. مد: کرا یارای اقامت و قدرت مقاومت و (یارای) اول بفتح راء و الف ممدود فارسی است یعنی قدرت. (و یارای) دوم بفتح راء و همزه ساکنه و کلمه یا حرف عطف یعنی عقیده و نظر.

(۵)- کاتبی: مولانا محمد بن عبد اله متخلص به کاتبی ترشیزی شاعری زاهد و صوفی و عارفی سخن دان و نکته‌سنج بوده مولد و منشاء او قریه (طرق) و (راوش) از اعمال ترشیز واقع میانه نیشابور و ترشیز است.

در آغاز حال به نیشابور رفت و در آنجا در نزد سیمی شیرازی به تحصیل علم شعر و خط پرداخت تا شاعری خوشنویس گردیده و وجه تخلص او به کاتبی همین است. کاتبی مدتی بعد باصفهان رفت و در آنجا بخدمت خواجه صاین الدین ترکه نائل آمده و بتحصول

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۲۶۳

و زمره کفره فجره مستولی شدند «۱»، روز شنبه بوقت زوال «۲» آفتاب امان اهل ایمان بغروب هلاک «۳» و فنا مایل گشت و تولی خان «۴» فرمان داد تا لشگر خونریز غارتگر دست بنهب و قتال برآوردند، و خاتون طغاجار باده هزار سوار بشهر نیشابور درآمده هر که را «۵» میدید میکشت، برین منوال از روز شنبه تا چاشتگاه چهارشنبه قتل و غارت کردند و از جمیع خلق نیشابور غیر از چهار کمانگر یک تن دیگر زنده نگذاشتند و سگان و گریگان نیز بکشتند «۶» و با روی شهر را گوفته مناظر و منازل

معارف و علم تصوف پرداخت و عاقبت بطبرستان رفت و در آنجا گوشه انزوا اختیار نموده و بسرودن خمسه در جواب خمسه نظامی گنجوی مشغول شد. و در وبای سال ۸۳۹ه در گذشت و در خطه استرآباد در بیرون مزار امامزاده معصوم که به: (نه گوران) موسوم است مدفون گردید. کاتبی علاوه بر دیوان اشعار و غزلیات چند مثنوی دارد مانند: «بهرام و گل اندام». و «حسن و عشق» (نقل باختصار از تذکره دولتشاه سمرقندی- لیدن ص ۳۸۱-۳۹۱. مجالس النفائس. تذکره عرفات العاشقین). و در مد کلمه (کاتبی) را ندارد.

(۱)- مج: مستولی شدند، روز شنبه. مک: مستولی شد، روز شنبه.

مد: مستولی شده بوقت زوال آفتاب.

(۲)- و در تاریخ هرات از سیفی هروی: (و روز شنبه بوقت زوال شاهزاده تولی خان شهر نیشابور را بگرفت) ص ۶۲ چاپ لاهور. و این عبارت عینا در تاریخ جهانگشای جوینی مسطور است. جهانگشا- ج ۱ ص ۱۱۹ ص ۱۲۸- لیدن.

(۳)- مج: بغروب هلاک و فنا. مک: بغروب و فنا. مد: بغروب فنا.

(۴)- مج: و تولی فرمان. مک: و تولی خان فرمان.

(۵)- مج: درآمده هر که را میدید.

مک: درآمده میدید.

مد: درآمده هر که را میدیدند.

(۶)- مج: و سگان و گریگان نیز بکشتند.

مک: این عبارت را ندارد.

مد: و سگان و گریگان نیز بکشتند.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۲۶۴

و حصار و دیار و قصور و دور را با زمین هموار ساختند. و هفت شبانه‌روز آب در وی بسته جو کاشتند «۱».

لکمال الدین اسمعیل (نور مرقدہ «۲»):

مساجد شده خندق پارکین «۳» منابر شده هیزم شور باء

سگ مرده افتاده در موضعی که بد جای پیشانی اولیاء

چو او تاد «۴» در سجده افتاد سقف چو ابدال «۵» گشته ستونها دو تا

امامان چو قنديل آویخته چو سجاده افکنده محرابها

(۱) - مج: مد: و هفت شبانه روز آب در وی بسته جو کاشتند.

مک: این عبارت را ندارد.

(۲) - مج: لکمال الدین اسمعیل. مک: لکمال اسمعیل نور مرقدہ. مد: ندارد.

(کمال الدین اسمعیل): خلاق المعانی کمال الدین اسمعیل بن جمال الدین محمد بن عبد الرزاق منتسب بیکی از خاندانهای محترم اصفهان بوده و در محله (جوی باره) سکونت داشته. از فحول شعراء و سخندانان است. اکابر شعراء او را (خلاق المعانی) گفته‌اند «چه در سخن او معانی دقیقه مضمست که بعد از چند نوبت که مطالعه رود ظاهر میشود»

اکابر آل صاعد در تربیت کمال الدین اسمعیل پرداختند و او در مدایح ایشان قصائد غرائی گفته است. و در قتل عام اصفهان در حمله تاتار در عهد او کتای قاآن در تاریخ دوم جمادی الاول سال ۶۴۵ ه بشکنجه سپاهیان مغول کشته شد (تذکره دولتشاه سمرقندی ص ۱۴۸-۱۵۴ لیدن. تذکره عرفات العاشقین تقی اوحدی لبانی نسخه خطی کتابخانه ملی ملک. هفت اقلیم امین احمد رازی).

(۳) - پارکین: وزن آستین جائی که گندآب جمع شود و آنرا منجلاب نیز گویند.

فرهنگ آندراج.

(۴) - اوتاد: جمع (وتد) و اوتاد الارض: جبالها. و اوتاد البلاد: رؤسها.

(۵) - ابدال: جمع بدل و البدل الکریم الشریف.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۲۶۵ نه بر طفل رحمت نه از پیر شرم نه آزر م خلق و نه ترس خدا «۱» در تاریخ خراسان «۲» چنین مسطور است که دوازده شبانه روز شمار مقتولان

(۱) - این اشعار جزء قصیده طولانی است از کمال الدین اسمعیل که در وقت مراجعت از خوارزم در مدح یکی از صدور آل صاعد و توصیف تخریب خانه خود بر دست مغول سروده و مطلعش این است:

منم این که کشتست ناگه مرادل و دامن از چنگ محنت رها

منم این که از گردش روزگار شد دست آرزو هاء جانم وفا

منم اینکه از ظلمت ظلم و جوز چو یونس شدم مستجاب الدعاء

منم باز در پیش صدر جهان زبان بر گشاده بشکر و ثنا

وز ان شیون خانها سوز توکی بد خانه پرداز تر از وبا

مساجد شده خندق پارکین منابر شده هیزم شوربا

کجا اهل قبله بموی مژه همی خاک رفتندش از بوریا

بصف خران و که آراسته مساجد کی بد خانه اتقیا

چو اوتاد در سجده افتاد سقف چو ابدال گشته ستونها دو تا

امامان چو قنديل آويخته چو سجاده افکنده محرابها

نه بر طفل رحمت نه از پير شرم نه آزر م خلق و نه روی و ریا

ز فرزند و جاه جوانی و مال ممتع بمان تا یوم الجزا نقل از یک نسخه مخطوطه قدیمی دیوان کمال اسمعیل - کتابخانه ملی ملک.

(۲) - تاریخ خراسان: بواسطه اهمیت سرزمین سردخیز و پربرکت و پهناور خراسان در رقعہ امپراطوری عظیم عباسی و بسیاری دانشمندان، سخنوران، هنرمندان، پهلوانان مردان نامداری که ازین خاک برخاسته و در ادوار مختلفه بروز و ظهور کرده صفحات تاریخ مجد و عظمت ایران را آرایش داده‌اند کتب و معاجم بسیاری در تاریخ

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۲۶۶

کردند هزار هزار و هفتصد هزار و چهل و هفت هزار مرد بحساب آمد سوی از عورات و اطفال. غفر اله لنا و لهم و لجميع المومنین و المومنات. (۱)

واقعه بر مقتضای «۲» مقوله

ع: «۳» در این چمن گل بی خار کس نمی‌چیند.

این سرزمین و شهرهای عمده آن تدوین و تالیف گردیده است و از جمله مشهورترین و مبسوطترین آنها: کتاب (تاریخ خراسان) تالیف الحاکم ابی عبد اله النیسابوری (تاریخ ولات خراسان) تالیف ابی الحسین السلامی. و (اخبار علماء خراسان) تالیف ابی نصر المروزی. و (تاریخ خراسان) تالیف عباس بن مصعب و از تواریخ مشهوره شهرهای خراسان: (تاریخ نيسابور) تالیف الحاکم ابی عبد اله النیسابوری (تاریخ سمرقند) للمستغفری. و (تاریخ بخارا) للبخاری و للنرخشی. و (تاریخ هرات) تالیف حداد. فامی. ربیعی، سیفی، و اسفزاری و غیره میباشد. اما معلوم نیست مراد مصنف از تاریخ خراسان کدام یک از تواریخ این خطه است ظاهراً اسفزاری خودش مستقیماً هیچیک از تواریخ خراسان را در این مورد در دست نداشته و این عبارت را عیناً از سیفی هروی نقل کرده است چه او در این مورد گوید: «و در تاریخ خراسان چنین آورده‌اند» ص ۶۳ (تاریخ هرات از سیفی هروی لاهور).

(۱) - جوینی در خاتمه این فصل درباره شماره مقتولین شهر نیشابور در قتل عام این شهر بر دست لشگریان تاتار در سال ۶۱۷ ه میگوید:

«و سید عز الدین نسابه از سادات کبار بود و بورع و فضل مشهور و مذکور بودست درین حالت با جمعی سیزده شبانه روز شمار کشتگان شهر کرد آنج ظاهر بودست و معین بیرون مقتولین در نقبها و سوراخها و رساتیق و بیابانها هزار هزار و سیصد هزار و کسری در احصا آمده» (جهانگشای - جوینی ج - اول - ص ۱۲۸ - لیدن)

(۲) - مج: مقتضای. مد: مقتضی.

(۳) - مج: ع. مد: ندارد.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۲۶۷

«۱» [در وقتی که ذکر احوال نیشابور بدانجا انجامید بحکم اینکه: قلم اینجا رسید و سر بشکست «۲» حادثه که از جمیع ماسبق وجیع تر و از تمامی «۳» قضایای گذشته آن خطه فجیع تر بود روی نمود «۴» و آن واقعه کبری و مصیبت عظمی عالیجناب معالی مآب نقابت پناه «۵» مرجع اولاد سید المرسلین کهف و ملاذ طوایف المسلمین قدوة

(۱) - عبارت:

[در وقتی که ذکر احوال نشابور بدانجا انجامید خاتمه جمیع نوائب و رزیات گرداناد بحق محمد و اله الامجاد]
از زیادات نسخه مج و مد میباید و این فصل بتمامه از نسخه مک محذوف است و فقط عبارت: واقع بر مقتضای مقوله تا آخر مصراع مسطور است.

(۲) - قلم اینجا رسید و سر بشکست:

این عبارت از امثال سائره پارسی است. اما استعمال آن در آثار متقدمین دیده نشده است.
گویا قدیمترین متون فارسی که این مثل را بکار برده همین کتاب حاضر است. ذکر این (مثل) از اغلب فرهنگها فوت شده است ولی در کتاب «جامع التمثیل» جمع و تالیف محمد علی حبارودی از ادباء سده یازدهم. که آنرا در سال ۱۰۵۰ ه در شهر (حیدرآباد) دکن از بلاد هندوستان باشاره سلطان عبد اله قطب شاه دکنی پادشاه خطه دکن با کمک جمعی دیگر از ادبا و فضلاء دربار قطب شاه در (امثال فارسی) تالیف کرده. این مثل را در فصل حرف قاف در ردیف امثال فارسی که با حرف قاف شروع میشود ذکر کرده است (جامع التمثیل - حبارودی - نسخه خطی کتابخانه ملی ملک)

(۳) - مج: ماسبق وجیع تر و آن تمامی.

مد: ماسبق وجیع تر و از تمامی.

(۴) - مج: روی نمود. مد: روی بر وی نمود.

(۵) - مج: معالی مآب نقابت پناه.

مد: معالی قباب نقابت مآب

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۲۶۸

احفاد رسول الثقلین امیر رفیع الدین حسین طیب اله مرقده است که رکن «۱» رفیع آن ولایت و «۲» بلکه عمده تمامی مملکت بود و در مکارم اخلاق و محاسن اعراق و علو همت و سمو رتبت و نجدت شان و رفعت «۳» و جمال نسب و کمال حسب و شیم رضیه و سیر سنیه «۴» شبیه و نظیر نداشت.

بیت «۵»:

هم سعادت در جبلت هم سیادت در نسب هم کرامت در طبیعت هم بزرگی در تبار

روز دولت را فروغ و مهر حشمت را سپهر شاخ همت را سحاب و باغ عزت را بهار «۶»

گر نه از بهر عدو خاندان کارآمدی فخر او از روی عالم بر گزفتی ننگ و عار و بدودمان مکرمت آشیان آصفی نصف پناهی نسبت وصلت داشت «۷» و بی شائبه تکلف و غائله مبالغه کرم ذاتی و شیم مرضیه اش که قضیه: سادات العادات عادات السادات «۸»

(۱) - مج: مرقده است که.

مد: مرقده که رکن.

(۲) - مج: ولایت و بلکه.

مد: ولایت بلکه.

(۳) - مج: و رفعت و جمال.

مد: و رفعت مکان و جمال.

(۴) - مج: و شیم رضیه سنیه شبیه.

مد: و شیم رضیه و سیر سنیه شیه.

(۵) - مج: بیت.

مد: ندارد.

(۶) - مج: شاخ همت را سحاب و باغ عزت را بهار.

مد: شاخ حشمت را سحاب و باغ عشرت را بهار.

(۷) - عبارت: (و بدودمان مکرمت آشیان آصفی نصف پناهی نسبت وصلت داشت) از زیادات نسخه مج میباشد. و در مد. ندارد.

(۸) - مج: سادات العادات عادات السادات.

مد: عادات السادات سادات العادات.

این عبارت در کتب ادب مطابق نسخه مد مسطور است.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۲۶۹

لحسن الدهلوی «۱»:

حسن کمال «۲» چون تویی نیست حد بیان من من چه صفت کنم ترا ای تو چنانچه هم تویی مع القصه: اواخر شهر محرم الحرام که از بقیه ایام تعزیت اولاد امجاد حضرة «۳» مصطفی علیه الصلوٰه و الدعاء. و واقعه هایلله شهدای «۴» دشت کربلا علیهم رضوان اله تعالی «۵» بود خبر بهرات رسید که طایر روح مطهرش از ندای هاتف غیب و صغیر مرغان حظایر لاریب استماع ادای نوای این معنی فرمود که.

(۱) - مج: لحسن الدهلوی.

مد: ندارد.

(حسن دهلوی):

نجم الدین حسن بن علاء السجری دهلوی کاتب و مرید شیخ نظام الدین اولیاء بوده و باوصاف مرضیه و مکارم اخلاق و لطافت و ظرافت و استقامت عقل متصف است. میانه او و امیر خسرو دهلوی متوفی بسال ۷۲۵ ه رابطه صحبت و وداد بوده.

و تصانیف در نثر و نظم و مثنویات بسیار دارد و از جمله آنهاست:

کتاب فرائد الفوائد در چند مجلد مشتمل بر سخنان عارفانه شیخ نظام الدین اولیاء که در مدت مصاحبت از او شنیده.

دیوان قصائد و غزلیات و غیره.

(۲) - مج: حسن کمال.

مد: وصف کمال.

(۳) - مج: حضرت مصطفی علیه الصلوٰه و الدعاء.

مد: حضرت سید المرسلین علیه افضل الصلوٰه.

(۴) - مج: شهدای دشت.

مد: شهید دشت.

(۵) - مج: علیهم رضوان اله تعالی.

مد: رضوان اله تعالی علیهم.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۲۷۰

بیت «۱»:

بر ظلمت آشیان فنا دل چه مینهی کز نور محض و عین بقا آفریده

در ظلمت نفوس و طبایع مکن قرار آب حیات خور که بچشمه رسیده و از قفس تن و مجلس بدن پرواز کنان بجانب آشیان قدس و سرابستان «۲» ابد خرامید إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ. عامه اهل اسلام را از استماع این واقعه ماتم خاندان خواجه ثقلین و مصیبت جانسوز امیر المؤمنین حسین تازه گشت. درخت تحمل و مصابرت همکنان را سیلابی که از سیل آب چشمها روان بود در ربود و اطفال آمال یتیم و آبا و امهات دهر از تولد مثل او عقیم ماندند.

ع: وای نعیم لا یکدره الدهر.

للشیخ نظامی رح «۳»:

بشتاب که راحت از جهان رفت آهسته مران که کاروان رفت

راهی عدم که هر که هستند «۴» از آفت قطع آن فرستند

(۱) - مج: بیت.

مد: ندارد.

(۲) - سرابستان:

و سرابوستان - باغی که در آن خانه باشد.

ظهوری گوید:

گل امید تا بکی چینم از سرابوستان فرض و محال فرهنگ آندراج.

(۳) - عبارت: (ع: وای نعیم لا یکدره الدهر. للشیخ نظامی رح) از زیادات نسخه مج میباشد و در مد ندارد.

(۴) - مج: راهی عدم که هر که.

مد: راهیست عدم که هر که.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۲۷۱ کو خسرو و کیقباد و کو جم «۱» رفتند و روند «۲» دیگران هم و فی الواقع در حدوث این واقعه و وقوع این حادثه هیچ فرد از افراد امم و آحاد بنی آدم معاف نبود.

شعر «۳»:

تا دیده دید واقعه زین صعب تر ندید دل کین خبر شنید کسش با خبر ندید و روز عزا در مدرسه مقدسه مرحومه «۴» گوهرشاد بیگم «۵» از حضور سلاطین کامکار و شاهزادهای نامدار و امرای عالی «۶» رای و صدور صدر آرای و مشاهیر سادات و نقبا و جماهیر مشایخ و قضاة و علما و اصول و اعیان و اشراف و اماجد و امثال و اعراق مجلسی «۷» منتظم شد که کسی مثل آن نشان نداد و جناب افصح المتکلمین

(۱) - مج: کو خسرو کیقباد و کو جم.

مد: کو خسرو و کو قباد و کو جم.

(۲) - مج: روند دیگران هم.

مد: روند و دیگران هم.

(۳) - مج: شعر.

مد: ندارد.

(۴) - مج: مدرسه مقدسه مرحومه

مد: مدرسه مرحومه.

(۵) - برای تاریخچه (مدرسه و مسجد گوهرشاد بیگم). در هرات بتعلیقات مراجعه شود.

(۶) - مج: و امرای عالی رای.

مد: و امرای عالیمقدار عالی رای.

(۷) - مج: و امائل و اعراق مجلس.

مد: و امائل و اعراف مجلسی.

(امائل): جمع امثل - الافضل.

و: امائل القوم: خیارهم.

(اعراف): اعراف الریاح و السحاب: اوائلها و اعالیها.

و اما: اعراف بمعنی معروفین در لغت نیامده است.

و (اعراق): جمع عرق: اصل کل شئی.

الجبیل لا یرتقی لصعوبته.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۲۷۲

مولانا کمال الدین حسین کاشفی دامت برکاته بانفاس عیسویه و نصایح مرضیه معنویه «۱» اصحاب مصیبت «۲» و ارباب تعزیت بلکه همه حضار مجلس را حیات تازه بخشید و بآیات صبر و احادیث رضا و آثار گذشته و اخبار سلف و مواعید اجر جزیه «۳» دلهای محزون و درونهای مجروح را مرهم روح و راحت «۴» ارزانی داشت. و کان ذلک فی محرم «۵» سنه ثمان و تسعین و ثمانمائه. و این بیت جهت وفاتش مولف را اتفاق افتاد.

بیت «۶»:

یک رقم نه بمیان دو هشت از پی این واقعه «۷» تاریخ گشت حضرت خالق موت و حیات این مصیبت را در آن خاندان «۸» فایض البرکات

(۱) - مج: نصایح مرضیه معنویه اصحاب.

مد: نصایح مرضیه اصحاب.

(۲) - مج: مصیبت و ارباب.

مد: مصیبت را و ارباب.

(۳) - مج: و مواعید اجر جزیه.

مد: و مواعید جزیل.

(۴) - مج: مرهم روح و راحت.

مد: مرهم راحت و روح.

(۵) - مج: ذلک فی محرم.

مد: ذلک فی تاریخ محرم.

(۶) - کلمه: (بیت)

و شعر ماده تاریخ از زیادات نسخه مج میباشد و در مد ندارد.

(۷) - در اصل:

از پی واقعه تاریخ و کلمه (این) قیاسا افزوده شد.

(۸) - مج: مصیبت را در آن خاندان.

مد: مصیبت را خاندان.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۲۷۳

خاتمه جمیع نوایب و رزّیات «۱» گرداناد بحق محمد و اله الامجاد «۲» [

دیگر: از شرف و مزیه آن زمین بهشت آئین همین کافی است که مرشد الابرار شیخ فرید الدین عطار قدس اله سره المبین «۳» از

آنجا ظهور یافته و وی مرید شیخ مجد الدین بغدادی بوده «۴» [است «۵».

و در مقدمه کتاب «تذکره الاولیاء» شیخ فرید الدین عطار فرموده است «۶»:

که یک روز پیش شیخ مجد الدین در آمدم ویرا دیدم که میگریست گفتم خیر هست گفت زهی اسفهلاران که درین امت

بوده‌اند بمشابه انبیاء علیهم الصلوٰه و السلام که: علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل، آنگاه گفت از آن میگیریم که دوشینه گفته بودم

خداوندا کا تو بیعلت «۷» نیست مرا ازین قوم گردان یا از نظارگیان این قوم گردان که قسم دیگر را طاقت ندارم میگیریم باشد که

مستجاب گردد. «۸»

(۱) - الرزیه و الجمع:

رازیاء - المصیبه العظیمه.

(۲) - تا اینجا از زیادات نسخه مج و مد میباشد.

(۳) - مج. مد: سره المبین.

مک: سر المبین.

(۴) - مج. مد: بغدادی بوده است.

مک: بغدادی بوده

(۵) - عبارت:

[است.

و در مقدمه کتاب «تذکره الاولیاء» شیخ فرید الدین عطار تجلی کرد مربی او شد [

از زیادات نسخه مج میباشد و در نسخه‌های مک و مد ندارد.

(۶) - در اصل: که بشیخ فرید الدین عطار فرموده است آورده.

(۷) - در اصل: بعلت.

(۸) - ابو سعید مجد الدین شرف بن المؤید بن ابی الفتح بغداد کی (بغدادک از دهستانهای بخارا است) الخوارزمی یکی از چند

تن شاگردان مشهور شیخ نجم الدین کبری است مانند:

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۲۷۴

و در کتاب «نفحات الانس» مولانا نور الدین عبد الرحمن الجامی قدس اله روحه آورده که در سخنان مولانا جلال الدین رومی

قدست اسرارده مذکور است که نور منصور بعد از صد و پنجاه سال بروج شیخ فرید الدین عطار تجلی کرد و مربی او شد [«۱»]. و چنان مشهور است که سبب «۲» توبه شیخ عطاران باشد «۳» که روزی در دکان «۴» عطاری بسود او معامله مشغول بود درویشی بآنجا رسید و چند بار سوال کرد وی بدرویش نپرداخت درویش گفت «۵» ای خواجه تو چون خواهی مرد؟ عطار «۶» گفت چنانکه تو خواهی مرد درویش گفت تو چون من توانی مرد؟ عطار «۷» گفت بلی «۸» درویش

شیخ سعد الدین حموی. شیخ رضی الدین علی لالا. شیخ سیف الدین باخرزی.

بابا کمال خجندی. و شیخ نجم الدین رازی- دایه- وی از اعظم اقطاب و مشایخ صوفیه است در خوارزم در خدمت شیخ نجم الدین کبری میزیست و در سال ۶۰۷ یا ۶۱۰ هـ سلطان قطب الدین محمد خوارزم شاه بر او خشم گرفته و بدستور آن پادشاه شیخ مجد الدین را برود جیحون افکندند.

(نفحات الانس- جامی ص ۳۸۰- ص ۳۸۳. طرائق الحقائق ج ۱ ص ۲۱۰).

(۱)- تا اینجا از زیادات نسخه مع میباشد.

(۲)- مع: و چنان مشهور است که سبب.

مک. مد: و سبب.

(۳)- مع- مک: آن باشد.

مد: آن شد.

(۴)- مع. مک: در دکان. مد: بر در دکان.

(۵)- مع. مد: نپرداخت درویش گفت. مک: نپرداخت گفت.

(۶)- مع: مرد عطار گفت. مک: مرد گفت.

(۷)- مع: توانی مرد عطار گفت بلی.

مک: توانی مرد گفت بلی. روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات ج ۱ ۲۷۴ واقعه بر مقتضای مقوله ص: ۲۶۶

(۸)- مع: گفت چنانکه تو خواهی مرد درویش گفت تو چون من توانی مرد عطار گفت بلی درویش بلی درویش

مد: گفت چون تو درویش کاسه.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۲۷۵

کاسه چوبین داشت در زیر سر نهاده و گفت- اله- و جان بداد «۱» عطار را وقت متغیر شد و بحکم مقوله «۲».

لاوحدی: «۳»

بستم دکان مشغله را در بروی غیرتا عشق او درآید و بیع و شری کند دکان و دستگاه را برهم زد و بسلوک راه فقر درآمد.

«۴» [و مولانا رومی در وقت رفتن از بلخ در نشابور بصحبت شیخ رسیده در کبر سن و شیخ کتاب «اسرارنامه» بوی داده و مولانا

دائما آنرا در آستین داشته و در ایراد معارف و حقایق اقتدا بوی کرده چنانکه فرموده است:

بیت:

گرد عطار گشت مولانا شربت از دست شمس بودش نوش

(۱)- مع: سر نهاده و گفت. اله- و جان.

مک: سر نهاده گفت- اله- و جان.

مد: سر نهاده و جان بداد.

(۲) - مک: مد: مقوله اوحدی.

مج: مقوله لاوحدی.

(۳) - اوحدی.

ظاهرا مراد اوحدی مراغی است که او مرید شیخ اوحدی الدین حامد کرمانی بوده و بهمین جهت (اوحدی) تخلص کرده است.

و کتاب مثنوی «جام جم» بر وزن و اسلوب حدیقه حکیم سنائی و «ده نامه» از اوست.

وفات او در سال ۶۹۷ در تبریز اتفاق شده و قبر او در مراغه مزار است.

(نفحات الانس ص ۵۴۶. تذکره دولتشاه سمرقندی ص ۲۱۵ و ۲۱۰ لیدن)

(۴) - عبارت: [و مولانا رومی ... در سخنان هیچ یک از این طایفه نیست] از زیادات نسخه مج میباید و در مک و مد ندارد.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۲۷۶

و آنقدر لطایف توحید و اسرار مواجه که در گفتار شیخ عطار است در سخنان هیچ یک از این طایفه نیست [۱].

و حضرت شیخ «۲» در سنه سبع و عشرين و ستمایه بر دست کفار «۳» سعادت شهادت یافته، و گویند در آن «۴» وقت سن مبارکش

صد و چهارده ساله بوده «۵» و قبر وی در نساپور است.

و حضرت مملکت پناهی «۶» امیر نظام الدین علیشیر خلدت معدلته «۷» در سر مزار فیض آثارش عمارتی پرروح ساخته.

و از عجایب نساپور چشمه ایست در کوه قریب بقریه «دبیر» «۸» که در تمام چله تابستان یخ می بندد «۹» و در زمستان آب گرم دارد

«۱۰»

(۱) - تا اینجا از زیادات نسخه مج میباید.

و این عبارت در نفحات الانس عینا مسطور است.

(۲) - مج: و حضرت شیخ در سنه.

مک: مد: در سنه.

(۳) - مج: مد: و ستمایه بر دست کفار سعادت.

مک: و ستمایه و سعادت

(۴) - مج: و گویند در آن وقت.

مد: مک: و در آن وقت.

(۵) - مج: ساله بوده.

مک: مد: سال بود.

(۶) - مج: مک: و حضرت مملکت پناهی.

مد: و حضرت مقرب الحضرة السلطانی.

(۷) - مج: مد: خلدت معدلته.

مک: ندارد.

(۸) - دبیر: بفتح اوله و کسر ثانیه و یاء مثناه می تحت وراء قریه بینها و بین نساپور فرسخ. (معجم البلدان - یاقوت - ج ۲ ص ۵۴۷

لیزیک).

(۹) - مج. مک: که در تمام چله تابستان یخ می‌بندد.

مد: که در تمامی تابستان یخ می‌بندد.

(۱۰) - مج. مک: و در زمستان آب گرم دارد.

مد: و در چله زمستان گرم است.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۲۷۷

دیگر: «سبزوار» (۱) ولایتی خوبست، با منافع و مزارع مرغوب اما «۲» اهل آن در رفض «۳» غلوی تمام دارند.

«۴» [چنانچه منقولست که سلطان ملک‌شاه الپ‌ارسلان ایشان را بجهت رفض معاتب ساخت «۵» ایشان انکار کردند فرمود که اگر شما

راست می‌گوئید و عقیده رفض «۶» ندارید از ولایت خود ابو بکر نامی پیش من آرید تا شما را باور دارم، ایشان بسیار طلب و تردد

نمودند آخر الامر ابو بکر نامی یافتند غریب و مریض در گلخنی افتاده بغایت ضعیف و نحیف و باریک هم از جهت مرض و هم از

سبب جفا و ایذای ایشان، او را در زبر «۷» نهاده پیش سلطان آوردند سلطان گفت این چیست نه مرده و نه زنده؟

گفتند سلطان معذور دارد که در ولایت ما ابو بکر نام بهتر ازین نمی‌شود. «۸»

(۱) - مج. مک: ولایتی.

مد: ولایت.

(۲) - مج: مرغوب اما اهل.

مک. مد: مرغوب اهل

(۳) - مج. مک: رفض مد: تشیع.

(۴) - عبارت: [چنانچه منقول است که و نظیر ندارد ادام اله حیوته] از زیادات نسخه مج و مد میباشد و در مک ندارد.

(۵) - مج: رفض معاتب ساخت.

مد: تشیع مخاطب ساخته.

(۶) - مج: رفض

مد: سنت و جماعت.

(۷) - زبر. زنبل: وزن چنبر: گلیمی یا تخته که برد و زیر آن چوب تعبیه نموده و با آن خاک کشند. فرهنگ جهانگیری. آندراج.

(۸) - تا اینجا از زیادات نسخه‌های: مج. مک و مد میباشد و از عبارت [و نیز گویند سبزواری جهت هیزم خریدن ... و نظیر ندارد،

ادام اله حیوته] از زیادات نسخه مج میباشد و در مک و مد و س ندارد.

و این داستان در کتاب «آثار البلاد و اخبار العباد» و در «تاریخ قم» نوشته شده و آنرا بمردم قم نسبت داده‌اند.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۲۷۸

و نیز گویند سبزواری جهت هیزم خریدن بسر راه هیمه‌کشان رفت اول کسی که رسید ازو پرسید که چه نام داری؟ گفت ابو بکر

برنجید و او را بایداء بگذرانید هیمه کش دیگر از او نام پرسید گفت عمر او را نیز برنجش تمام روان کرد دیگری رسید گفت چه

نامی گفت عثمان او را نیز هم عذر خواست دیگری رسید نام او پرسید گفت علی سبزواری گفت ای پیشوای اهل اسلام در

هیزم کشی نیز پس مانده همه. «۱»

و حالا از ابلغ مذكر آن و افصح زبان‌آوران مولانا کمال الدین حسین کاشفی «۲» است از آن ولایت که در اقسام فضایل و فنون

علوم و طلاقت لسان و عذوبت بیان

(۱)- این قصه را نیز حافظ ابرو در جغرافی خود در ضمن وصف سرزمین خراسان و ذکر خطه بیهق و سبزوار نوشته است.

(۲)- کمال الدین حسین بن علی الکاشفی الواعظ البیهقی الهروی از دانشمندان بزرگ و واعظان نامدار و از نویسندگان زبردست خراسان بوده و در اواخر سده نهم در سلطنت شاه ابو الغازی حسین میرزا بایقرا در هرات میزیسته. حلقات درس تفسیر و مجالس وعظ او در روزهای سه و چهار و پنجشنبه در سر «مزار پیر مجرد» و «خانقاه سلطانی» و «دار السیاده» در هرات مشهور بوده است.

کاشفی در نگارش نثر مرّصع فارسی - که در آنعهد در مدرسه هرات معمول بود.

استادی بی نظیر بوده، و کتاب «کلیله و دمنه» را که بنام امیر شیخوم سهیلی لباس عبارت پوشانیده نمونه عالی است از آن سبک انشاء.

و از معاصرین و نظراء او از استادان مدرسه ادبی هرات: خواجه عبد اله مروارید، خواجه معین الدین محمد فراهی و مولی کمال الدین حسین خوارزمی را باید نام برد.

و کتاب «روضه الشهداء» - که بعدها کلمه «روضه خوانی» از نام این کتاب گرفته شده - و «مواهب العلیه» و «جواهر التفسیر لتحفه الامیر» و «اخلاق محسنی» و «لوايح القمر» از جمله تصانیف او میباشد. وفات او در سال ۹۱۰ ه در هرات اتفاق شده است.

(کشف الظنون - کشف الحجب و الاستار - هدیة العارفین - قاموس الاعلام - هفت اقلیم

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۲۷۹

و فصاحت تذکیر و حقایق تفسیر شبیه و نظیر ندارد، ادام اله تعالی حیوته [۱].

(۱)- تا اینجا از زیادات مج میباشد.

(سبزوار): حافظ ابرو گوید: «ولایت بیهق در اصل - بیهه - یعنی: بهتر - بوده و معرب آن بیهق است، این ناحیه از توابع نیشابور است، قصبه این بلوک نخست خسرو گرد بوده ولی اکنون (سبزوار) است، و در کتب قدیمه آنرا (سبزوار) نویسند، مساحت بلوک بیهق تا اول حدود دامغان مساوی ۲۵*۲۵ فرسنگ میباشد. بیشتر مردم این بلوک شیعه مذهباند، قصبه سبزوار در عهد سربداران در نهایت معموری رسید و حالا (سده نهم) سبزوار شهرست با بازارهای معمور و غله بسیار» - نقل باختصار از جغرافی حافظ ابرو.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۲۸۰

چمن سیوم از روضه پنجم در ذکر «ترشیز» و «جوین» و «بحرآباد» و «اسفراین» و «جرجان» و «طبرستان»

از جمله ولایات هرات «ترشیز» خطه ایست بانواع فواکه و اصناف محصولات آراسته، آبی «۱» آنجا از همه ولایات «۲» خراسان به میشود «۳» و نار شیرین فراوان دارد «۴»، و یکنوع نار از آنجا بهراه می آرند که او را «طبسی» میگویند دانه او خسته ندارد بغایت نازک و شیرین و لطیف، و نار ارغند عظیم مشهور است «۵». و «از قند» و «درونه» و «بیرون» «۶» از قریه‌های ترشیز است. «۷»

(۱)- مج. مد. آبی. مک: ندارد.

(۲)- مج: از همه خراسان.

مک: از همه ولایات خراسان.

مد: از همه مواضع خراسان.

(۳)- مج. مک: و نار. مد: و انار.

(۴) - مج: مک: و یک نوع نار از آنجا بهرات می‌آرند که او را «طبسی» می‌گویند دانه او خسته.

مد: و یکنوع انار آنجا هست که آنرا «طبسی» می‌گویند یکدانه او خسته.

«طبسی»: این کلمه در نسخه‌های مورد استناد (ملیسی) و (ملسی) نوشته است، و در منابع دیگر آنرا طبسی نوشته‌اند متن قیاسا اصلاح شد.

(۵) - مج: ارغند عظیم مشهور.

مک: ارغند مشهور.

مد: و انار ازغند مشهور.

(۶) - مج: بیرون ده. مک: مد: بیرون.

(۷) - «از جمله بلوکات تربت حیدریه (ارغند) می‌باشد و از قراء این بلوک: دهکده ارغند که جای خوش آب و هوا و درختان میوه خاصه انار خوب بسیار دارد» راپرت خراسان اما دهکده‌هائی بنام (درونه) و (بیرون) در منابع بنظر نرسید.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۲۸۱

«۱» [چنانکه مولانا فتاحی که از فضلالی آن ولایت بوده در صنعت مراعات نظیر «۲» این بیت گفته است،

بیت:

از قند تا درونه خود پر نمیکند ترشی ز ابروان تو بیرون نمیکند] و در وقت پائیز شهر هرات را از فواکه آنجا زینت تمام است از: نار، و امرو، و به، و انجیر، و بادام، و جوز «۳» و غیره، و مردم آنجا بجلا دت و بی‌باکی و دلیری و سفاکی موصوف‌اند.

«۴» [و از اعیان ملازمان درگاه گیتی پناه حضرت اعلی خلد الله سلطانه پهلوان محمد «گیر و بست جاندار» که چندین سال داروغه هرات و کوتوال قلعه اختیار الدین بود، از آن ولایت در میدان آمده بود و فی الواقع مردی راست. حق شناس. بانصاف بود و نسبت برعایا شفقت تمام داشت، چنانکه روزی که روی بجانب عالم آخرت آورد مصیبت او بر ترک و تاجیک و دور و نزدیک و مطیع و عاصی و محسن و مسئی عام

(۱) - عبارت: [چنانچه مولانا فتاحی ز ابروان تو بیرون نمیکند] از زیادات نسخه‌هاست و در مک و س ندارد.

(۲) - مراعات النظر: یکی از صنایع لفظی در علم بدیع است. تاج الحلاوی در کتاب خود در علم بدیع فارسی موسوم به: «دقایق الشعر» گوید: مراعات النظر آنست که اسماء ملازم را که از جنس یکدیگر باشند در سلك عبارت منتظم گردانند مانند: ماه، آفتاب و ستارگان ... و چون گل و لاله و انواع ریاحین ... و اکثر اشعار پارسیان و تازیان و منشآت هر دو بدین صنعت مزین باشد. ظهیر فاریابی گوید:

چو زهره وقت صبح از افق بسازد چنگ زمانه نیز کند ناله مرا آهنگ و کتاب «الصناعتین» ابو هلال العسگری. خزانه الادب - حموی

(۳) - مج: بادام و غیره. مک: بادام و جوز و غیره.

(۴) - عبارت: [و از اعیان ملازمان درگاه که پیش از اتمام آن تمام شد] از زیادات مج می‌باشد و در مک و مد ندارد.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۲۸۲

بود، و عمارت مزار بزرگوار سید عبداله و امیر حسینی «۱» قدس سرهما بموضع (مصرخ) او می‌ساخت که پیش از اتمام آن تمام شد.

دیگر: جوین «۲» از بقاع مبارکست و ابو المعالی جوینی که بامام الحرمین «۳» مشهور است «۴» و سلطان ملک‌شاه سلجوقی را در حق او اراده بکمال بوده «۵» از آن ولایت ظهور یافته، و در «۶» کتاب عجایب المخلوقات آمده است: که امام الحرمین

(۱) - امیر سید حسینی از مردم فیروزآباد هرات و از سالکین مسالک اسرار یقین بود و سند خرقه او بشیخ شهاب الدین سهروردی میرسد. از تصانیف نثر و نظم او در معارف و اخلاق:

«زاد المسافر»، «روح الارواح»، «کنز الرموز»، «عنقای مغرب» و «طرب المجالس» میباشد. این کتاب اخیر به نثری شیوا و دلکش بشکل مناظره جانوران و پرندگان بر اسلوب کلیله و دمنه در اخلاق مدنی است. وفات او در ۷۱۹- ه بوده و مزار او در کهند ز هرات مزار است. و در مزارات هرات گوید:

«میر سید حسین بن ابی الحسین مشهور بسید حسین علوی سند خرقه او بشیخ بهاء الدین زکریای ملتانی میرسیده وفات او در ۷۱۸ ه و قبر او در مصرخ در خلف قبر سید عبد اله بن معاویه ابن عبد اله بن جعفر است» - مرصد الاقبال السلطانیه ورق ۸۸.

(۲) - جوبین: یاقوت گوید: «جوبین اسم کوره نزهه بین بسطام الی نیشابور و تسمیها اهل خراسان (کویان) فعزبت فقیل (جوبین)، حدودها متصله بحدود بیهق و حدود جاجرم من جهة الشمال و قصبته (آزادوار) - معجم البلدان - ج ۲ ص ۱۶۲ لپزیک.

قزوینی مینویسد: «جوبین ناحیه بین خراسان و قهستان کثیره الخیرات و هی اربعمائه قریه علی اربعمائه قنات» - آثار البلاد - ورق ۱۷۳.

(۳) - ابو المعالی عبد الملک بن ابی محمد عبد اله بن یوسف الجوبینی امام الحرمین از مشاهیر ائمه و اعظم دانشمندان خراسان. در فقه شافعی. و در اصول دین اشعری است. از تصانیف مشهوره او: «نهایه المطلب»، «الشامل» و «الارشاد». در ماه ربیع الثانی سال ۴۷۸ ه در نیشابور در گذشت.

(طبقات الشافعیه - ابن سبکی، ج ۳ ص ۲۴۳ - ۲۴۷. آثار البلاد - قزوینی، ورق ۱۷۳ و ۲۳۶. معجم البلدان - یاقوت، ج ۲ ص ۱۶۶.

(۴) - مج. مد: و سلطان. مک: سلطان.

(۵) - مج. مک: حق او اراده بکمال بوده.

مد: حق آن ارادت تمام داشته.

(۶) - مج: در کتاب عجایب. مک. مد: در عجایب.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۲۸۳

همه اقسام علوم میدانست، و بفضل و کمال یگانه روزگار بود و امام قشیری «۱» رح «۲» با او منازعت داشت «۳» و همیشه در مقام الزام او بود تا وقتی امام قشیری بر بام خانه جوینی برآمد، دید که جوینی چنگ ساز میدهد و اوتار او را بر یکدیگر راست می سازد «۴» و چند کس را آورده «۵» تا بدیدند «۶» که بوقت حاجت گواهی دهند و روز دیگر بمجلس سلطان «۷» ملک شاه آمد و بنشست تا جوینی بیامد قشیری «۸» پرسید که ای امام: چنگ زدن حلال است یا حرام؟ جوینی گفت: چنگ زدن حرامست، اما دانستن او حلال، گفت چگونه تواند بود؟ «۹» گفت: چنانکه میان دو چنگی خلاف افتاد یکی به

(۱) - عبد الکرم بن عبد الملک بن طلحه بن محمد النیشابوری، الاستاد ابو القاسم القشیری، الملقب «زین الاسلام» امام علی الاطلاق خراسان. استادان او: ابن باکویه شیرازی، الحافظ ابو نعیم اسفراینی، ابو نعیم مهرجانی، علی بن احمد اهوازی. در تصوف مرید شیخ ابو علی دقاق. در فقه شافعی. در اصول اشعری. ولادت او در ربیع الاول سال ۳۷۶ ه. وفاتش ۱۶ ربیع الثانی بسال ۴۶۵ ه و در مدرسه شافعیان در نیشابور جنب قبر استادش ابو علی دقاق مدفون گردید. از تصانیف مشهوره او «الرساله القشیری» و «التحیر» میباشد.

(طبقات الشافعیه - ج ۳ ص ۲۴۳ - ۲۴۷. وفيات الاعیان ج ۱ ص ۳۲۴ - ۳۲۶.

(۲) - مج: قشیری رح با او. مک: قشیری با او.

(۳) - مج: داشت و همیشه در مقام الزام او بود تا وقتی امام قشیری.

مک: داشت تا وقتی قشیری.

(۴) - مج: می سازد و چند. مک: می سازد چند.

مد: میکند و چند

(۵) - مج: آورده تا. مک: مد: آورد تا.

(۶) - مج: مد: تا بدیدند که بوقت حاجت گواهی دهند و روز.

مک: تا بدیدند روز.

(۷) - مج: مد: سلطان ملک‌شاه آمد و بنشست تا.

مک: سلطان آمد تا.

(۸) - مج: پیامد قشیری از وی پرسید.

مد: پیامد قشیری از وی پرسید.

مک: پیامد پرسید.

(۹) - مج: تواند بود؟ گفت: چنانکه.

مک: تواند بود؟ چنانکه.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۲۸۴

طلاق «۱» سوگند خورد که تو خطا نواختی، و آن دیگر نیز سوگند بطلاق خورد که راست نواخته‌ام پس رجوع «۲» بمفتی کردند اگر مفتی صواب و خطای آن نداند میان «۳» ایشان چگونه حکم کند؟ سلطان را خوش آمده «۴» [و در تربیت و مرتبت او بیفزود و ویرا هرگز از خود جدا نگذاشتی].

تا آنکه سلطان بمصاف قسطنطنیه رفت و جوینی را همراه برد توفیل «۵» که ملک آنجا بود بسطان پیغام داد که شما را بغیر از جنگ و غارت هیچ هنر نیست و از صناعت و کیاست هیچ بهره ندارید، بچه فضیلت از ما باج و خراج می‌خواهد؟ ملک‌شاه در جواب درماند، با جوینی مشورت کرد، جوینی بتوفیل جواب فرستاد که هنر شما چیست؟

گفت: انواع صنعت‌های غریب و حرف‌های باریک چون: نقاشی و مصوری و دیبا بافی، و اسباب طلسمات لطیفه، و از همه قطع نظر مرا پاسبانی است که شبها طبل میزند اگر طبالان شما مثل آن بزنند آنچه مطلوب شماست بقبول مقرون سازم و از دیگر هنرها یاد نکنم و فرمود تا طبال او بر سر سورآمد و طبلی نواخت باصول غریب و وزن عجیب که طبالان سلطان چون استماع نمودند عاجز فروماندند، سلطان امام را طلب داشت، امام فرمود که طبل آوردند و بهمان ساز ایشان طبل را نواخت و صنعت دیگر زیاده کرد که طبالان توفیل درماندند و چون طبل در خروش آمد مسلم داشتند

(۱) - مج: افتاد یکی به طلاق سوگند خورد.

مک: افتاد یکی به طلاق خورد.

مد: افتاد به طلاق سوگند خورد.

(۲) - مج: نواخته پس رجوع.

مک: نواخته‌ام رجوع.

مد: نواخته‌ام پس رجوع.

(۳) - مج: مفتی صواب و خطای آن نداند میان ایشان.

مک: مفتی صواب و خطا ایشان.

مد: مفتی خطا و صواب آن نداند میان ایشان.

(۴) - عبارت: [و در تربیت و مرتبت او بیفزود بششصد هزار مرد راست نشد امام الحرمین تنها بساخت] از زیادات مج میباشد و در مک و مد و س ندارد.

(۵) - این کلمه در اینجا «توفیل» بی نقطه است و بعدا در سه جای دیگر توفیل و بنوفیل نوشته است. ظاهرا «تیوفیلیپ» است که یکی از قیصره روم بود و با دولت آل سلجوق معاصر بوده است.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۲۸۵

که کس مثل آن نتواند نواخت و توفیل خراج قسطنطنیه قبول کرد.

دیگر: در همان کتاب «عجایب المخلوقات» آمده است که: سلطان ملکشاه را با ملک روم منازعت بود، امام الحرمین را برسالت بروم فرستاد و رومیان ارغنون را ساز دادند و چهل کس آنرا می نواختند تا باشد که جوینی را مدهوش سازند، امام از ایشان در گذشت که در وی هیچ اثر ظاهر نشد، چون پیش ملک روم آمد امام را گفت مگر دل تو از سنگ بود که ارغنون در وی اثر نکرد؟ جوینی گفت: چندان نشاط علوم در دل منست که نشاط ارغنون در وی نمیگنجد، ملک روم گفت دعوی عظیم آوردی، جوینی گفت، ارغنون شما را چهل کس می نوازند اگر رخصت فرمائی من تنها راست و درست بنوازم، پس ایشانرا بیکجانب کرد و ارغنون را بنوعی بنواخت که آن چهل کس را مدهوش گردانید و بجای خود بازگشت، چون آن مردم بهوش بازآمدند ملک خود را گفتند: ای ملک این امام مگر از فرشتگانست؟ ما همه بچاکری اعتراف کردیم، ملک گفت من نیز با شما متفقم، آنگاه جوینی را گفت: ملکشاه بس بزرگست و مرا قدرت مقاومت او نیست، من روم را در کار تو کردم اگر مصلحت بینی من به نیابت تو این ملک را نگاه دارم و خراج بگذارم، چون ملکشاه بشنید گفت آنچه بششصد هزار مرد راست نشد امام الحرمین تنها بساخت [۱].

و در کتاب «۲» دیگر دیده‌ام که چون سلطان ملکشاه نماند میان سلطان سنجر و بهرام شاه «۳» غبار و نزاع واقع «۴» شد و جوینی در موکب بهرامشاه در اصفهان و سلطان سنجر در مرو مقام داشت، بهرامشاه جوینی را برسالت پیش سلطان سنجر فرستاد چون بمرو رسید سلطان سنجر با فضلا و ندمای «۵» حضرت خود گفت:

(۱) - تا اینجا از زیادات مج میباشد.

(۲) - مج: کتاب دیگر دیده‌ام.

مک: مد: کتاب دیده‌ام.

(۳) - مج: بهرامشاه غبار و نزاع.

مک: مد: بهرامشاه نزاع.

(۴) - عبارت: [واقع شد و جوینی در موکب ... در مرو مقام داشت] از زیادات مج میباشد و در مک: مد: س ندارد.

(۵) - مج: و ندمای حضرت خود.

مک: و ندمای خود.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۲۸۶

که این جوینی فاضل عالم است که برسالت آمده «۱» چه اندیشه میکنید که «۲» در مجلس جوینی را ملزم گردانید «۳». بعد از تامل بسیار بر آن اتفاق نمودند که بینیم «۴» که در مجلس نام بهرامشاه بچه کیفیت خواهد «۵» برد، اگر بهرام گوید؛ اعتراض کنیم «۶» که نام ولی خود چگونه باستخفاف می‌بری؟ و اگر بهرامشاه گوید: گوئیم «۷» که او کنیزک زاده است در مجلس سلطان چگونه «۸» او

را بنام پادشاهی یاد میکنی؟ «۹» برین جمله قرار داده، جوینی را بار دادند «۱۰» درآمد، گفت: بهرام که نام شاهی ازین دودمان یافته عرض نیازمندی میکند، هیچکس را «۱۱» از حاضران برین سخن مجال اعتراض نماند «۱۲» و همه ساکت بماندند.

(۱) - مج: گفت که این جوینی فاضل عالم است که برسالت آمده چه اندیشه.

مک: گفت که اندیشه.

(۲) - مج: که در مجلس جوینی.

مک: که جوینی.

(۳) - مج: گردانید بعد از تأمل بسیار بر آن.

مک: گردانید بر آن.

(۴) - مج: بینیم که در مجلس نام.

مک: بینیم نام.

(۵) - مج: خواهد برد اگر.

مک: خواهد اگر.

(۶) - مج: اعتراض کنیم که نام ولی خود چگونه باستخفاف می‌بری؟ و اگر بهرامشاه.

مک: اعتراض کنیم و اگر بهرامشاه.

(۷) - مج: گوئیم که او.

مک: گوئیم او.

(۸) - مج: چگونه او را بنام پادشاهی.

مک: چگونه بنام شاهی.

(۹) - مج: میکنی برین جمله قرار ده جوینی.

مک: میکنی جوینی.

(۱۰) - مج: بار دادند درآمد گفت.

مک: بار دادند گفت.

(۱۱) - مج: هیچکس را از حاضران برین سخن مجال.

مک: هیچکس را مجال.

(۱۲) - مج: اعتراض نماند و همه ساکت بماندند.

مک: اعتراض نماند.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۲۸۷

دیگر: «بحرآباد» «۱» ولایتی نزه و «۲» خطه خرم است و انواع اثمار و فواکه از آنجا حاصل است خاصه انگور.

و در آن ولایت مزارات بزرگ و بقاع متبرکست؛ از جمله مزار «۳» حضرت شیخ سعد الدین حموی «۴» و شیخ رضی الدین علی لالا غزنوی قدس سرهما «۵» که از اکابر اولیاء بوده‌اند آنجاست، و شیخ سعد الدین «۶» حموی را نام محمد بن «۷» مؤید بن ابی بکر بن ابی الحسن ابن محمد بن حمویه است. و از اصحاب شیخ نجم الدین کبریست، و شیخ صدر الدین قونیوی «۸» بصحبت شیخ سعد الدین «۹»

(۱) - بحرآباد: از مزارع بلوک میان ولایت قریب بمشهد در یک فرسخی شهر مشهد است، قدیم النسق، هوایش معتدل، پانزده خانوار سکنه و آب قنات دارد». (گذارش خراسان).

(۲) - میج: نزه و خطه خرم.

مک: نزه و خرم.

(۳) - میج: مزار حضرت شیخ.

مک: مزار شیخ.

(۴) - تاریخچه زندگانی و شمه‌ای از اوصاف و اقوال و اشعار و کرامات شیخ سعد الدین حموی در کتاب «مرات الجنان» یافعی و «نفحات الانس» جامی و «شرح فصوص الحکم» شیخ مؤید الدین جندی مذکور است. جامی میگوید: «عمر وی شصت و سه سال بوده است و در روز عید اضحی سنه خمسین و ستمایه از دنیا رفته و قبر وی در بحرآباد است».

(نفحات الانس - ص ۳۸۳ - ۳۸۵).

(۵) - میج: قدس سرهما که از اکابر اولیاء بوده‌اند آنجاست و شیخ.

مک: قدس سرهما و شیخ.

(۶) - میج: سعد الدین را نام.

مک: سعد الدین حموی را نام.

(۷) - میج: محمد بن مؤید بن ابی بکر.

مک: محمد بن ابی بکر.

(۸) - ابو المعالی صدر الدین محمد بن اسحق القونیوی از اعظم اقطاب و حاوی اسرار ظاهر و باطن و جامع علوم معقول و منقول و از استادان بزرگ مدرسه علوم حقه و معارف الهیه شهر قونیه و از معاصرین مولانا جلال الدین محمد بلخی (مولای رومی) و خواجه نصیر الدین طوسی بوده و میانه این دو تن باب مکاتبات علمی مفتوح بوده و متن بعضی از آن رسائل که حافل اسرار الحکم معارف لاهوتی و علوم الهی است و با نثر فارسی شیرین و شیوائی نگاشته شده عینا موجود می باشد.

و از شاگردان و پرورش یافتگان نامدار او: مؤید الدین جندی، علامه قطب الدین شیرازی، سعد الدین فرغانی و شیخ فخر الدین عراقی می باشند.

وفات او پیش از سال ۶۷۲ هـ - که سال وفات مولانا جلال الدین بلخی است - در شهر قونیه اتفاق شده است.

(۹) - میج: سعد الدین می رسید.

مک: مد: سعد الدین رسیده.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۲۸۸

می رسید «۱». و شیخ مؤید الدین جندی «۲» رح میگوید: که روزی شیخ صدر الدین در

(۱) - عبارت: [و شیخ مؤید الدین جندی رح که بر روی تو بگشایم] از زیادات میج می باشد و در مک. مد ندارد.

(۲) - مؤید الدین ابن محمود بن صاعد بن محمد الحاتمی الصوفی الجندی، متوفی در حدود سال ۷۰۰ هـ. کشف الظنون - ج ۲ / ص ۱۲۶۳ - ۱۲۶۲).

ترجمه احوال او در نفحات مسطور است، اما در آنکتاب از تصانیف فارسی و اشعار او درین زبان ذکر بیامده بلکه در کلیه

مصادری که نام مؤید الدین جندی یاد شده او را از جمله نویسندگان نثر فارسی و سرایندگان شعر در زبان دری بشمار نیاورده‌اند، و در تاریخ ادبیات فارسی نام او بعنوان نویسنده نثر یا سراینده شعر برده نشده است.

و در نفحات و دیگر مصادر تصانیف او را در زبان تازی دو کتاب: «شرح فصوص الحکم» و «مواقع النجوم» شیخ صدر الدین قونیوی یاد کرده، گوید در حقایق و معارف اشعار عربی لطیف دارد.

اما از تصانیف فارسی او کتابی در دست است موسوم به: «نفحة الروح و تحفة الفتوح» که با نثری شیوا و متین بسبک نثرنویسی خراسانی در قرون ۷-۶ (نه بسبک نثر فارسی مدرسه قونیه) نگاشته شده است. وی در دیباچه آن کتاب نام خود را: «مؤید بن محمود بن صاعد الصوفی» ذکر کرده، و در تصانیف این کتاب بچند تا از تصانیف دیگر خود در زبان پارسی تصریح نموده است مانند: «ارشاد الخلاصه» و «خلاصة الارشاد». «اکسیر الکمالات» و «رساله علوم احدی و معارف احمدی» و نیز دو کتاب دیگر از تصانیف خود را در زبان عربی بنام: «اذواق الحاتمین» و «کتاب الاسماء» نام برده است در خلال صفحات این کتاب قطعات زیادی از اشعار او مذکور می‌باشد و از همین نمونه میتوان بمقام شاعری و درجه شعر فارسی او دست یافت. تخلص شاعرانه او «مؤید» بوده چنانکه درین قطعه میگوید:

مؤیدا چه دل آلوده جهان‌داری که جز خدای نشاید کند جهان‌داری

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۲۸۹

مجلس سماع سعد الدین حاضر بود، شیخ سعد الدین در میان سماع روی بجانب صفا کرد که در آن منزل بود و مدتی بادب تمام بایستاد بعد از آن چشم خود را پوشید و گفت: این صدر الدین؟ شیخ صدر الدین پیش آمده دیده بر روی بگشاد «۱» و گفت: مصطفی صلی اله علیه و سلم در آن صفا حاضر بودند چشمم که بمشاهده جمال آنحضرت مشرف شد خواستم که بروی تو بگشایم.

و این رباعی از اشعار حقایق آثار شیخ سعد الدین است.

رباعیه «۲»:

کافر شوی ار زلف نگارم بینی مؤمن شوی ار عارض یارم بینی

_____ دل تو جای تجلیست چون تخی یافت ز نقش نفس نگر کز هواش باز آری

دلی کی رفت ز بازار بی خودی بازار کی نیست لایق خلوت سرای بازاری

ز خاک پای قناعت بساز سرمه چشم کی هم بدان شکم آزرا بینباری

طمع ز گیتی غدار دار دورادور کی زود زود کند او نه دیر غداری وی در دیباچه این کتاب میگوید: در شهر دار الثغر «سینور» از بلاد روم (ارزنه الروم - آسیای صغیر) اقامت داشته و این کتاب را بنام بانوی فرمانروای آنشهر تالیف کرده است اما بغیر از القاب بنام او تصریحی ندارد و قصیده نیز در مدح او سروده که مطلع و مخلصش این است:

زهی شعار درون تو لطف و دلداری خهی دثار برون همه نکوکاری

صفات ذات شریف صفا و لطف و کرم نعوت نفس بزرگت حیا و بیداری

در آن مقام کی خلوت سرای عصمت تست بوهم باز نیاید گذر بدشواری

اگرچه مقنعه‌داری هزار فخر آردیاد مقنعه تو سرکله داری

مراد هردو جهانی میسرت باذاکی حاجت همه را بر مراد بگزاری اما کلمه «جند» که بدان منسوب است

جند: بفتح اول و سکون دوم و دال مهمله شهر بزرگی است در ماوراء النهر و تا خوارزم ده روز فاصله دارد. معجم البلدان ج ۲ ص

(نفحات الانس - جامی ۵۰۶ و ۵۰۷. نفحة الروح و تحفة الفتوح - مؤید الدین جندی، نسخه خطی. هدیه العارفین اسماعیل پاشا. فوات الوفيات - ابن شاکر و غیره).

(۱) - کذا فی الاصل. و در نفحات «چون شیخ صدر الدین پیش آمد چشم بر روی او بگشاد و گفت» ص ۳۸۴.

(۲) - مج: رباعیه. مک: رباعی. مد: ندارد.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۲۹۰ در کفر میاویز و در ایمان منگرتا عزة یار و افتقارم بینی «۱» [نقلست: که وقتی روح شیخ سعد الدین را عروج واقع شد و از قالب بیرون رفت تا سیزده روز قالب او چون مرده افتاده بود، پس روح که بقالب باز آمد برخاست و خبر نداشت که چند روز چنان افتاده است، بعضی که حاضر بودند گفتند که سیزده روز است که قالب بدین حال افتاده است]. و شیخ رضی الدین علی لالا بن سعید بن عبد الجلیل غزنوی «۲» پسر عم حکیم سنائی است. و در خدمت شیخ نجم الدین کبری قدس سره بسلوک مشغول شده است و بصحبت بسیاری از مشایخ رسیده است، و گویند از صد و بیست و چهار شیخ کامل مکمل خرقة یافته است، و بعد از وفات وی صد و سیزده خرقة باقی بوده.

«۳» [و سفر هندوستان کرده، و ابو الرضا دین «۴» رض را دریافته، و امانت حضرت رسالت صلی اله علیه و سلم از وی گرفته، و شیخ رکن الدین علاء الدوله سمنانی «۵» قدس اله روحه تصحیح فرموده که آن امانت شانه بوده است از شانهای حضرت

(۱) - عبارت: [نقلست: که وقتی بدین حال افتاده است] از زیادات نسخه مج میباشد و در مک و مد ندارد.

(۲) - در نسختان مج و مک: «سعید بن عبد الجلیل غزنوی پسر پسر عم حکیم سنائی است» بتکریر کلمه «پسر».

(۳) - عبارت: [و سفر هندوستان کرده گویر علی لالا لعنت کن] از زیادات مج میباشد و در مک و مد ندارد.

(۴) - ابو الرضا دین. ابو الرضا رتن: نام او در ضمن ترجمه احوال شیخ رضی الدین علی لالا غزنوی و علاء الدوله سمنانی در کتاب نفحات الانس و دیگر منابع مذکور میباشد.

(۵) - رکن الدین علاء الدوله احمد بن محمد الیابانکی السمنانی از امراء و حکام آندریا بوده و در سال ۷۲۰ ه در خانقاه سکاکیه بغداد طریقه ریاضت و خلوت گزید و از نامداران اقطاب صوفیه گردید. وفات او در سمنان بسال ۷۳۶ ه اتفاق شده و در «برج احرار» صوفی آباد سمنان مدفون شد.

علاء الدوله در میان پیشروان تصوف و پشمینه‌پوشی صاحب افکاری بلند و حکیمانه بوده است؛ از گفته‌های اوست: «این مردمان عجب اعتقادات دارند، می‌گویند که درویش باید گدا و محتاج باشد نمیدانند حق تعالی هرگز هیچ مرشد را محتاج نداشته است بخلق چرا

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۲۹۱

شریف خود بر آن کاغذ نوشته که:

هذا المشط من امشاط رسول الله صلى اله عليه و سلم و هذا الضعيف من اصحاب رسول الله صلى الله عليه و سلم.

و از مولانا زاهد تبرکنی شنیدم که گفت بر سبیل نقل که: شیخ علی لالا فرموده است در هر مکان که باشد به نیت زیارت من صد و بیست قدم از عمرانات بیرون آید و دو رکعت نماز گذارد و صد و بیست بار بر حضرت رسول صلی الله علیه و سلم صلوات فرستد و هر حاجت که دارد بخواهد اگر روا نشود گو بر علی لالا لعنت کن. «۱»

و این رباعی از سخنان کرامت نشان شیخ رضی الدین علی لالا است قدس سره:

رباعیه «۲»:

هم دل بهزار جان خریدار تو است هم جان بهزار دل گرفتار تو است

اندر طلبت نه خواب باید نه قرار هر کس که در آرزوی دیدار تو است وفاتش ثالث ربیع الاول سنه اثنی و اربعین و ستمایه. «۳»

باید بندگان خدا جز بخدای محتاج باشند؟ خداوند این زمین و مزارع را بحکمت آفریده می‌خواهد که معمور باشند تا فائده بخلق رسد، ترک عمارت و گذاشتن زمین معطل گناه بزرگست، ترک عمارت دنیا را «ترک دنیا و زهد» نام نهادن جز متابعت شیطان چیز دیگری نیست، و هیچ کس کمتر از آدمی بیکار نیست.

(۱) - تا اینجا از زیادات مج می‌باشد.

(۲) - مج: رباعیه. مک: رباعی. مد: ندارد

(۳) - نفحات الانس - جامی ص ۳۸۹ - ۳۹۰ - هدیه العارفین - اسماعیل پاشا.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۲۹۲

دیگر: «اسفراین» ولایت نیکوست. «۱» هر چند «۲» خصایص بسیار دارد «۳» اما بحکم: شرف المکان بالمکین ذکر بزرگان دین کردن لایق تر مینماید، و مرا خاطر بیان حالات رجال اله و شرح مقامات ایشان کردن لایق است و چیزهای دیگر و بر طبق مرویه: عند ذکر الصالحین تنزل الرحمه، بسبب تقریر احوال ایشان بآثار رحمت و مغفره الهی امیدوارم «۴»:

شیخ نور الدین عبد الرحمن اسفراینی «۵» قدس اله روحه از آن ولایت «۶» ظهور یافته و بغایت بزرگ بوده «۷».

شیخ رکن الدین علاء الدوله سمنانی «۸» قدس سره فرموده است که اگر در آخر الزمان وجود شیخ نور الدین عبد الرحمن «۹» اسفراینی نبودی آئین سلوک بکلی محو گشتی، اما چون حضرت حق «۱۰» تعالی این طریق را تا قیامت باقی خواهد داشت بذات

(۱) - اسفراین: یاقوت حموی مینویسد: اسفراین بالفتح ثم السکون و فتح الفاء و راء و الف و یاء مکسوره و یاء اخری ساکنه و نون. بلیده حصینه من نواحی نيسابور علی منتصف الطريق من جرجان و اسمها القديم (مهرجان) و قال البيهقي اصلها (اسبر آیین) و اسبر بالفارسیه هو الترس و آیین هو العاده - سپر آیین - فکانهم عرفوا قديما بحمل التراس فسميت مدینتهم بذلك. و تشتمل ناحيتها علی اربعمايه و احدی و خمسين قريه ...» معجم البلدان - ج ۱ ص ۲۴۶ - ۲۴۷ لیزیک.

(۲) - مج: نیکوست هر چند خصایص.

مک: نیکوست خصایص.

(۳) - عبارت: [اما بحکم: شرف ... و مغفره الهی امیدوارم] از زیادات مج می‌باشد.

(۴) - تا اینجا از زیادات مج می‌باشد.

(۵) - مج: اسفراینی قدس اله روحه از آن.

مک: اسفراینی از آن.

(۶) - مج: ولایت ظهور یافته و بغایت.

مک: ولایت و بغایت.

(۷) - مج: بوده. مک: بود.

(۸) - مج: سمنانی قدس سره فرموده.

مک: سمنانی فرموده.

(۹) - مج: عبد الرحمن اسفراینی نبودی آئین.

مک: عبد الرحمن نبود آئین.

(۱۰) - مج: حق تعالی این.

مک: حق این.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۲۹۳

وی مجدد گردانید.

و شیخ در بغداد وفات یافته. «۱»

دیگر: «استراباد». «۲» از ولایات «۳» بزرگ خراسان که مداخل موفور و منافع نامحصور دارد «۴» ولایت استرابادست که آن نواحی را: «طبرستان» «۵» میگویند، و در سوابق ایام تختگاه سلاطین عالی مقام می‌بوده، از جمله قابوس صاحب سریر آن مملکت

(۱) - نور الدین عبد الرحمن اسفراینی کسرقی: از نامداران اقطاب صوفیه و از پیشتازان مسلک پشمینه‌پوشی است. استاد رکن الدین علاء الدوله سمنانی بوده، و سند خرقه او بشیخ رضی الدین علی لالا غزنوی میرسیده است. ولادتش ماه شوال بسال ۶۳۹ ه و وفاتش در شهر بغداد بعد از سال ۶۶۹ ه بوده است. (نفحات الانس - جامی ص ۳۹۱ - ۳۹۲).

(۲) - استراباد: یکی از شهرهای بزرگ طبرستان واقع میانه ساری و جرجان (گرگان) است، طول آن ۷۹ درجه و ۵۰ دقیقه و عرضش ۳۸ ۳ / ۴ درجه. (معجم البلدان یاقوت ج ۱ / ص ۲۴۲ لپیژیک) و حمد اله مستوفی مینویسد: استراباد: شهری وسط است نزدیک بدریای خزر، آب و هوای معتدل دارد، حاصلش غله، میوه. انگور و ابریشم مییابد.

(نزهة القلوب ص ۱۶۱ لیدن).

(۳) - مج: ولایات بزرگ خراسان.

مک: ولایات خراسان.

(۴) - مج: دارد ولایت استراباد.

مک: دارد استراباد.

(۵) - طبرستان: «حدود آن با ولایات خراسان و عراق و مازندران و مغازه پیوسته است، حقوق دیوانی آنجا داخل خراسان است» (نزهة القلوب - ۱۶۱ لیدن).

و این سرزمین را در روزگار ساسانیان «تپورستان» می‌نامیده و محدود است از:

شمال بدریاچه خزر، جنوب بسلسله جبال البرز، شرق بگرگان، غرب بگیلان. و قطعه خاکی را که جغرافیون و مورخین اسلامی طبرستان نامیده‌اند همان است که اکنون مازندران نامیده میشود.

و «گرگان» - که در قدیم «ورگانه» و جغرافیون یونانی «هرگانیا» و اعراب «جرجان» می‌گفته‌اند - قطعه خاکی است میانه کرانه‌های خزر، رود اترک، مازندران، قومس، و خراسان که استراباد جزء آنست (مسالك الممالك - ابن خرداد به صورة الارض - ابن حوقل. کتاب البلدان - یعقوبی. تذکره جغرافیای تاریخی ایران - بار تولد.

تاریخ طبرستان - ابن اسفندیار).

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۲۹۴

بوده «۱» [و حالا آنجا جنبدیست که بقابوس منسوبست] و شیخ ابو علی سینا چند گاه وزیر او بوده، «۲»

و در کتاب «مجمع النوادر» «۳» خوانده‌ام که شیخ ابو علی از سلطان محمود غزنوی عظیم ترسان بود، بسبب آنکه بسطان رسانیده بودند که شیخ مذهب تناسخیه دارد «۴» [و سلطان در امور دین تعصب در غایت کمال داشت] و میخواست که شیخ را بدست «۵» آورد چون کس بطلب شیخ فرستاد و او در مرو بود فرار نموده بجانب

(۱) - عبارت: [و حالا آنجا جنبدیست که بقابوس منسوب است] از زیادات مج می‌باشد.

(۲) - شمس المعالی ابو الحسن قابوس بن و شمگیر یکی از پادشاهان زیاریان است که در گیلان و طبرستان فرمانروائی کرده است. پدر بزرگ و بنیاد گذارنده سلطنت این خاندان مرداویج بن زیاری وردانشاه آرغوش دیلمی یکی از سرداران سپاه اسفار بن شیرویه بود که در میان لشکر کسب نفوذی کرده و دولتی را که علویان با رنج بسیار بدست آورده بودند از دست حسن بن علی الاطروش ربوده و مؤسس خاندان زیاریان گردید. مرداویج از ایرانیانی بود که نسبت بشعائر و سنن ایرانی و دین زرتشتی علاقه‌مند بوده و در تشیید اصول ملی می‌کوشیده است.

ازین خاندان چند تن از ۳۱۵ تا پس از سال ۴۶۲ ه در آن دیار پادشاهی کردند:

مرداویج ۳۱۵- پس از و برادرش و شمگیر ۳۲۳- دو پسرش بیستون بن و شمگیر ۳۵۶ و شمس المعالی قابوس بن و شمگیر ۳۶۶- فلک المعالی مینوچهر بن قابوس ۴۰۳ و ابو کلینجار انوشیروان بن مینوچهر ۴۲۰- و دارا و اسکندر پسران قابوس ۴۲۴ و ۴۳۴- کیکاوس پسر اسکندر ۴۴۱- عنصر المعالی گیلانشاه پسر کیکاوس ۴۶۲

معروفترین پادشاهان زیاریان قابوس بوده که از فضایل عهد خود بشمار میرفته و در ادبیات تازی مقامی ارجمند داشته است. (تجارب الامم- ابن مسکویه. آثار الباقیه- ابو ریحان بیرونی. کامل- ابن اثیر. مجمل التواریخ).

(۳) - مجمع النوادر: از نظام الدین احمد بن عمر بن علی العروسی السمرقندی معروف به «چهار مقاله» که آنرا مابین سنوات ۵۵۱- ۵۵۲ تألیف نموده است.

(۴) - عبارت: [و سلطان در امور دین تعصب در غایت کمال داشت] از زیادات مج می‌باشد.

(۵) - مج: آورد چون کس بطلب شیخ فرستاد و او در مرو بود فرار نموده بجانب جرجان و طبرستان رفت بجهت آنکه شنیده بود که قابوس پادشاه حکیم است و حکیمانرا دوست میدارد. چون شیخ بسرحد جرجان رسید دید که میتی را دفن. مک. آرد شیخ تو هم نموده بجانب طبرستان رفت چون بجرجان رسید دید که میتی را دفن.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۲۹۵

جرجان و طبرستان رفت بجهت آنکه شنیده بود که قابوس پادشاه حکیم است و حکیمانرا دوست میدارد، چون شیخ به سرحد جرجان رسید دید که میتی را دفن میکنند بسر قبر حاضر شد چون میت را در لحد نهادند شیخ گفت نمرده است مردم را بسیار «۱» حیرت آمد «۲» گفتند این چه سخن است که میگوئی؟ گفت: او را در موضعی خالی بمن سپارید بعد از چند روز «۳» او را زنده «۴» و تن درست بشما باز رسانم «۵» مردم چنان کردند «۶» چون بموضع خالی بردند شیخ او را فصد فرمود «۷» و چون قدری خون برداشت نفس از آن «۸» شخص برآمد «۹» شیخ رگ او را بگرفت و بعد از ساعتی قدری «۱۰» دیگر خون برداشت «۱۱» [آنشخص چشم بگشاد بعد از ساعت دیگر مقداری دیگر خون برداشت آن شخص] بنشست و از احوال خود استفسار نمود «۱۲» او را اعلام دادند پس بمعالجه او قیام نمود تا بتمام صحت یافت «۱۳» [اولیای آنشخص او را خدمتهای بسیار کردند و] آوازه در میان مردم افتاد که حکیمی آمده که مرده را زنده میکند قابوس

(۱) - مج: مردم را حیرت. مک: مردم را بسیار حیرت.

(۲) - مج: حیرت آمد گفتند این چه سخن است که میگوئی؟ گفت.

مک: حیرت آمد گفت.

(۳) - مج: چند روزه او را زنده. مک: چند روز زنده.

(۴) - مج: زنده و تن درست بشما.

مک: زنده بشما.

(۵) - مج: رسانم مردم چنان. مک: رسانم چنان.

(۶) - مج: کردند چون بموضع خالی بردند شیخ.

مک: کردند شیخ.

(۷) - مج: فرمود چون.

مک: فرمود و چون.

(۸) - مج: آن شخص برآمد. مک: آن برآمد.

(۹) - مج: برآمد رگ. مک: برآمد شیخ رگ.

(۱۰) - مج: قدری دیگر خون. مک: قدری خون.

(۱۱) - عبارت: [آنشخص چشم بگشاد بعد از ساعت دیگری مقداری دیگر خون برداشت آن شخص] از زیادات مج میباشد.

(۱۲) - مج: نمود او را اعلام دادند پس.

مک: نمود پس.

(۱۳) - عبارت: [اولیای آنشخص او را خدمت‌های بسیار کردند و] از زیادات مج میباشد.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۲۹۶

او را طلب داشت و پرسید که بچه دانستی که آن شخص نمرده است؟ گفت: که بدان سبب که بندهای زانوی او را راست و برقرار خود دیدم «۱» [اگر مرده بودی پایهای او از هم باز افتاده بودی] پس قابوس «۲» را از اقربا جوانی «۳» مدتها بیمار بود «۴» و هیچکس از اطباء به «۵» تشخیص مرض او راه نبرده «۶» و دل بر موت او نهاده بودند، فرمود که شیخ «۷» ابو علی را بسر بالین او بردند، شیخ نبض او را دید، «۸» و تفسره «۹» او را تفحص فرمود، اصلا از آثار و علامات مرض او مشخص نشد، بعد از آن دست بر نبض «۱۰» او نهاده گفت: از حاضران «۱۱» هیچکس محلات این شهر را «۱۲» بتمام میدانند؟

(۱) - عبارت: [اگر مرده بودی پایهای او از هم باز افتاده بودی] از زیادات مج میباشد.

(۲) - مج: قابوس را از اقرباء.

مک: قابوس از اقرباء

(۳) - مج: جوانی مدتها بیمار بود.

مک: جوانی بیمار بود.

(۴) - مج: بود و هیچکس از اطباء.

مک: بود و اطباء.

(۵) - مج: به تشخیص مرض.

مک: به مرض.

(۶) - مج: نبرده و دل.

مک: نبرده دل.

(۷) - مج: شیخ ابو علی را بسر.

مک: شیخ را بسر.

(۸) - مج: او را دید، و تفسره او را تفحص فرمود اصلا.

مک: او را دید اصلا.

(۹) - تفسره: قاروره.

(۱۰) - مج: نبض نهاده.

مک: نبض او نهاده.

(۱۱) - مج: حاضران هیچکس محلات.

مک: حاضران محلات.

(۱۲) - مج: شهر را بتمام میدانند.

مک: شهر را میدانند.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۲۹۷

یکی گفت «۱»: من میدانم، گفت: یک «۲» یک محله را نام بگوی، آن شخص نام محلات می‌برد تا بنام یک محله «۳» رسید نبض مریض حرکتی مخصوص کرد «۴» و اضطراب ظاهر شد، شیخ گفت: نام کوچه‌ها که درین محلت است بگوی، تا نام یک کوچه برد «۵» نبض مریض همان حرکت آغاز کرد آنگاه شیخ گفت: سراهای این کوچه را نام بر، چون نام یک سرابرد همان حرکت «۶» از نبض ظاهر شد، شیخ «۷» گفت اسامی اهل «۸» این سرا را «۹» میدانی بگوی چون بنام دختری رسید «۱۰» نبض مریض همان حرکت اعاده کرد، شیخ گفت: این جوان «۱۱» [در این محله که میگذشته چون بدین کوی

(۱) - مج: گفت من میدانم.

مک: گفت میدانم.

(۲) - مج: یک یک محله را.

مک: یک محله را.

(۳) - مج: یک محله رسید نبض مریض حرکتی.

مک: یک محله حرکتی.

(۴) - مج: مخصوص کرد شیخ گفت.

مک: مخصوص کرد و اضطراب ظاهر شد شیخ گفت.

(۵) - مج: برد نبض مریض همان.

مک: برد همان.

(۶) - مج: حرکت از نبض ظاهر.

مک: حرکت ظاهر.

(۷) - مج: شیخ گفت اسامی.

مک: شیخ اسامی.

(۸) - مج: اهل این سرا. مک: اهل سرا.

(۹) - مج: سرا را میدانی بگوی چون.

مک: سرا را بگو چون.

(۱۰) - مج: رسید نبض مریض همان.

مک: رسید همان.

(۱۱) - عبارت: [درین محله که میگذشته چون بدین کوی رسیده] از زیادات مج است و در مک. مد. س ندارد.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۲۹۸

رسیده [این دختر را دیده «۱» و بر وی عاشق شده و از جهت حیا «۲» یا مانعی دیگر اظهار نکرده تا بدین مرض منجر شده، خواجوی کرمانی «۳»:

رفتم بطیب و گفتمش بیمارم از اول شب تا بسحر بیدارم

درمانم چیست؟ نبضم چو طیب دید و گفت از سر درد

جز عشق نداری مرضی پندارم محبوب تو کیست؟ «۴» اکنون علاج «۵» او آنست که «۶» آن دختر را پیش او حاضر سازند تا بحکم:

شفاء العلیل لقاء الخلیل، بعد از حصول اغراض مواصلت اغراض نفسانی بکلی بقانون شفا مبدل گردد، پس آن جوان بدین تدبیر «۷»

دلپذیر که موافق تقدیر بود از رنج فراق باز رست، و بتجرع شربت وصال «۸» محبوب تمامی مرض او بصحت پیوست

بیت:

هزار شربت شیرین و میوه مشموم چنان مفید نباشد که بوی صحبت یار.

(۱) - مج: دیده و بروی عاشق. مک: دیده و عاشق.

(۲) - مج: حیا یا مانعی دیگر اظهار.

مک: حیا اظهار.

(۳) - مج: رباعیه. مک: خواجوی کرمانی. مد: ندارد.

(۴) - ظاهراً نسخه مک اصح است زیرا این شعر از نوع مسطّ مثلث است، اما در دیوان خواجو بنظر نرسید. و خواجو از شعراء

متوسطین فارس بوده. ولادتش در سال ۶۸۹ ه یا ۶۵۹ یزدگردی و وفاتش سال ۵۷۳ ه اتفاق شده و قبر او در تنگ اله اکبر شیراز است.

(۵) - مج: علاج او آنست. مک: علاج آنست.

(۶) - مج: که آن دختر را. مک: که دختر را.

(۷) - مج: بدین تدبیر که موافق تقدیر بود از رنج.

مک: بدین تدبیر دلپذیر از رنج.

(۸) - مج: وصال محبوب تمامی.

مک: وصال تمامی.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۲۹۹

و شیخ در سلطنت قابوس مرتبه وزارت یافت.

دیگر: لطایف و طرایف «۱» استرabad نهایت ندارد، و اکثر گیاه زمین آن ولایت بنفشه و نرگس است و ریاحین بسیار دارد، و ابریشم

فراوان از آنجا حاصل میشود «۲» [که تجار براری و بحار باطراف اقالیم «۳» عالم می‌برند، و رزی «۴» که از آن مملکت میخیزد از

تمامی ولایات خراسان نمیخیزد، چنانچه حاصل زکوه آنجا در یکسال هفتاد تومان کبکی است، و هرکس که بدان ولایت سفری

کرده اکثر آنست که منعم گردد، و بس ولایت مبارکست] و حضرت اعلیٰ آزمین را بفال خجسته و میمون داشته، و آنرا «دار الفتح» لقب فرموده، بسبب آنکه ریایات نصرت و جهانگشای آنحضرت اول از آنجا بر «۵» افراشته شده، و این صورت هم بر حضرت اعلیٰ و هم بر «۶» خاقان شهید سلطان «۷» ابو سعید بلکه بر تمامی مردم خراسان مبارک و فرخنده آمده، و آنچنان بوده که: در وقتی که میرزا جهانشاه ترکمان تسخیر خراسان کرد سپاه بسیار از «تراکمه» و «کردی» و «گرگی» و «دیلمی» «۸» و هرطایفه همراه داشت، «۹» [و از صفات مردی و مرحمت و شفقت و مروء در ذات آنمردم شمه نبود]، و خلق

(۱) - در اصل «ظرایف» بظاء معجمه اما بقرینه ما بعد بدون تردید بظاء مهمله صحیح است، متن نیز قیاسا اصلاح شد.

(۲) - عبارت: [که تجار براری و بحار ... و بس ولایت مبارکست] از زیادات معج می باشد و در مد. مک ندارد.

(۳) - در اصل «اقلیم» بصیغه مفرد. متن قیاسا اصلاح شد.

(۴) - رز: بفتح اول و سکون ثانی: درخت انگور. خود انگور را نیز میگویند و عبری «کرم» خوانند. (فرهنگ برهان قاطع - رشیدی) و: الّرز. الارز. الارز: حب معروف - برنج. و نیز بمعنی شالی که برنج پوست‌دار باشد.

و: «الرز» لغه فی «الارز» و «الرزاز»: بائع الرز. (لسان العرب).

(۵) - معج: از آنجا افراشته. مک: از آنجا برافراشته.

(۶) - معج: و هم بر سلطان. مک: و هم بر خاقان شهید سلطان.

(۷) - معج: سلطان سعید. مک: سلطان ابو سعید.

(۸) - معج: دیلمی و هرطایفه همراه.

مک: دیلمی همراه.

(۹) - عبارت: [و از صفات مردی و مرحمت و شفقت و مروء در ذات آنمردم شمه نبود] از زیادات معج می باشد و در مد و مک ندارد.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۳۰۰

خراسان از تعدی «۱» و تحکم و تغلب و اشتلم «۲» ایشان «۳» بغایت عاجز و مضطر شده بودند، مقارن این «۴» حال سلطان سعید از ماوراء النهر بدفع «۵» مضرة و شرارت ایشان لشکر کشیده، متوجه هرات شد، «۶» [و اهل خراسان در میان دو لشکر بی سامان نزدیک بود پایمال و بال و نکال گردند]، قریب باین حال ریایات جهانگشای فرقد فرسای حضرت اعلیٰ سلطانی از آن مملکت خافق گشت؛ چنانکه ذکر آن خواهد آمد «۷»، جهانشاه میرزا چون ازین حال «۸» واقف شد، کالثعلب بین الاسدین، مضطرب گشته بنیان ثبات و ارکان قرار خود متزلزل یافت، قضیه: الفرار مما لا - یطاق، را غنیمت شمرده بتعجیل تمام عنان بجانب دیار مالوف خود تافت «۹» [چنانچه مردم هرات که از متجند او عظیم متأثر و متاذی شده بودند] بانتقام قیام نمود بسیاری را از ایشان کشتند و غارت کردند «۱۰» [که یارای آن نداشتند که از عقب خود نگاه کنند و بر همه کس روشن است که سلطان سعید را بر آنجماعت قوت استیلاء و قدرت استعلاء نبود اما بتدبیر خود را در مقام جرئت و مقاومت میداشت] و این فتح «۱۱» که او را میسر گشت از

(۱) - معج: از تعدی و تحکم و تغلب و اشتلم.

مک: از تعدی و اشتلم.

(۲) - اشتلم: «بضم اول و ثالث و لام و سکون ثانی و میم: تندی. غلبه. زور.

تعدی کردن باشد بر کسی. و بزور چیزی گرفتن. و این کلمه ترکی است». فرهنگ برهان قاطع. آندراج. غیاث.

(۳) - معج: ایشان بغایت عاجز و مضطر. مک: ایشان مضطر.

- (۴) - مج: مقارن این سلطان. مک: مقارن این حال سلطان.
- (۵) - مج: بدفع مضرة و شرارت ایشان. مک: بدفع ایشان.
- (۶) - عبارت: [و اهل خراسان در میان دو لشکر بی سامان نزدیک بود پایمال و بال و نکال کردند] از زیادات مج میباشد.
- (۷) - روضه نوزدهم.
- (۸) - مج: حال واقف شد. مک: حال شد.
- (۹) - عبارت: [چنانچه مردم هرات که از متجنده او عظیم، متاثر و متأذی شده بودند] از زیادات مج میباشد.
- (۱۰) - عبارت: [که یارای آن نداشتند که ... و مقاومت میداشت] از زیادات مج میباشد.
- (۱۱) - مج: فتح که او را میسر گشت از میامن.
- مک: فتح از میامن.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۳۰۱

میامن اعلام نصرت نشان حضرت اعلی «۱» [خلافت مکانی که در آن ناحیت با رفاهیت ارتفاع یافت] روی نمود.
لامیر خسرو الدهلوی «۲»:

علمهای فتحش اگر راست گوئی الفهای انا فتحناست گوئی

سپاهش چو پوشد گه رزم جوشن بموج آمده روی دریاست گوئی

چو بر آسمان گرد خیلش برآید زمین و فلک هردو یکجاست گوئی و اهل طبرستان در سال بیست و دوم از هجرت منشور ایمان قبول کردند «۳» و سوید بن مقرن که امیر سپاه اسلام «۴» بود چون نزدیک جرجان رسید مرزبان آنجا یک منزل پیش بازرفت و مسلمان شد و تمامی آندیار بی حرب و نزاع اسلام آوردند و هرساله پانصد هزار درم از تمام طبرستان خراج پذیرفتند، «۵» [و سوید اجابت کرد «۶». و بحقیقت زینت و آراستگی دار السلطنت هراة از طرایف و تنسوقات «۷» آن

(۱) - عبارت: [خلافت مکانی که در آن ناحیت با رفاهیت ارتفاع یافت] از زیادات مج میباشد.

(۲) - مج: لامیر خسرو الدهلوی. مک: خسرو. مد: ندارد.

(۳) - مج: کردند و سوید بن. مک: کردند سوید بن.

(۴) - مج: اسلام بود چون. مک: اسلام چون.

(۵) - عبارت: [و سوید اجابت کرد ... و چوب شمشاد از آنجا بسیار حاصل میشود] از زیادات مج میباشد و در مد. مک ندارد.

(۶) - نخستین هجوم قبائل اعراب بحوالی طبرستان بگفته طبری در سال ۳۹ ه زمان عثمان بفرماندهی سعید بن العاص وقوع یافته. هجوم دوم در عهد معاویه در تحت فرمان مصقلة بن هبیره بوده که در هنگام عبور آنها از گردنه‌های سخت کوهستان مردم دلیر و میهن دوست آن سرزمین سنگهای بزرگ را از قلل جبال غلطانیده و آن سپاه را نابود ساختند. (تاریخ طبری. فتوح البلدان - بلاذری ص ۳۴۳)

و ابن اثیر در حوادث سال ۲۱ هجرت مینویسد:

«ذکر فتح جرجان و طبرستان. لما ارسل نعیم الی عمر بالبشاره و اخماس الی کتب الیه عمر بارسال اخیه سوید بن مقرن الی قومس و جرجان فسار سوید الی جرجان فعسكر بها بیسطام و کتب الی ملک جرجان و هوزرنان صول و صالحه علی جرجان علی الجزیه بعدان سمی له الاناث ... و قیل کان فتحها سنه ثمان عشره و قیل سنه ثلاثین زمن عثمان بن عفان».

(کامل التواریخ - ابن اثیر - ج ۳ / ص ۱۲).

(۷) - تنسوقات: بفتح و ضم سین مهمله و قاف عجایبات و اشیای کمیاب، و در لغات ترکی بمعنی نادرات نوشته که جمع تنسوق است. و بعضی از فرهنگها آنرا معرب کلمه «تنسج» هم نوشته که نوعی از جامه نفیس باشد. فرهنگ آندراج.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۳۰۲

ولایت است که از اطراف عالم تجار اقمشه و امتعه نفیسه جهت ابریشم بدانجا می آورند و از آنجا بهراه نقل میکنند، و نارنج و لیمو و ترنج که زیب بازارهاست از آن ولایت می آید، و درین ایام فترت عجب در آن دیار حادث شد و آنچنان بود که «میر مغول» که از خاک برداشته دست تربیت حضرت اعلی خلافت پناهی بود و ایالت آن ولایت بموجب حکم سلطانی برآی و رویت آن تعلق داشت کفران نعمت نموده از سادات آنجا سید کمال الدین اجل که یک عمده آنجا بود، و مولانا شمس الدین را که صاحب دیوان حضرت مملکت پناهی مقرب الحضرة السلطانی بود بقتل آورد، و انواع بی رسمیها کرده بجانب عراق گریخت، و چون حل و عقد طبرستان بحیطه تملک حضرة سلطنت پناه معین الدین سلطان بدیع الزمان بهادر تعلق گرفت اتباع و اعقاب سید کمال الدین آنکه خواجه فخر الدین بتکچی و خواجه شمس الدین محمد بتکچی که ابا عن جدّ سدّ اسدور کن اشد آن ولایت بودند در قتل سید مشارالیه مدخل بوده، سعایت نمودند تا مشارالیهما بسعاده شهادت رسیدند و ازین قضایا اختلال بسیار بدان مملکت راه یافت «۱» و «پیر مغول» نیز باندک فرصتی بحکم آنکه:

مثنوی:

با ولی نعمتان دگر کردن بشکند شیر شرزه را گردن در عراق کشته شد، و برهان مقوله: من قتل قتل بظهور پیوست.
و در آن ولایت نیز چشمه ایست که در تموز یخ می بندد، و در زمستان آب او گرم است، و آلات چوبینه بتکلف از بیخ نی و چوب شمشاد از آنجا بسیار حاصل میشود. «۲»

(۱) - قبلا این نام «میر مغول» نوشته است.

(۲) - تا اینجا از زیادات مج می باشد و در مک و مد ندارد.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۳۰۳

دیگر: «دامغان». و «۱» در نواحی طبرستان «۲» بلده معموره است و آنجا باد بسیار میوزد «۳» و در ظواهر آن بلده چاهی است که هرگاه باختیار یا بی اختیار ناپاکی در آن چاه افتد «۴» طوفان باد پیدا میشود که خیمه و خرگاه را برمی کند. هرگاه کسی از سلاطین در آن زمین نزول کند اول «۵» معتمدان فرستد تا آن چاه را محافظت نمایند که نجاستی دروی نیفتد «۶» که خانه ایشان بر باد داده شود.

و در «عجایب المخلوقات» آمده که آنجا آبی است که از غاری بیرون می آید کسری آنرا بصد و بیست قسمت کرده «۷» بود و هر قسمتی بقریه ای میرفت، و همه قسمتها چنان برابر بوده که شخصی صد و بیست جوز در آب انداخته هر جوزی بقسمتی رفته «۸» [و گویند. سکندر ذو القرنین بهمه عالم بگشت، چون بدانجا رسید وفات یافت، جنازه ویرا از اینجا به اسکندریه نقل کردند].

دیگر: «بسطام» «۹» قصبه ایست «۱۰» مبارک و گویند خاصیتی دارد که در وی

(۱) - دامغان: «بلد کبیر بین الری و نیشابور و هو قصبه قومس قال مسعر بن مهلهل الدامغان مدینه کثیره الفواکه و الریاح لا تنقطع بها لیلا- و لا- نهارا و بها مقسم للماء کسروی عجیب یخرج ماء من مغارة فی الجبل ثم ینقسم اذا اتحد ر عنه علی مایه و عشرين قسمه لمایه و عشرين رستاقا لا یزید قسما علی صاحبه و لا یمکن تالیفه علی غیر هذا القسمه و هو مستطرف» (معجم البلدان- ج ۲ / ص ۵۳۹ لپیژیک. نزهة القلوب- ص ۱۶۱ لیدن).

(۲) - مج: طبرستان بلده معموره است و آنجا مک: طبرستان، و آنجا.

(۳) - در اصل «بسیار می‌رود».

(۴) - افتد طوفان باد. مک: افتد باد.

(۵) - مج: کند اول معتمدان. مک: کند معتمدان.

(۶) - عبارت: [که خانه ایشان بر باد داده شود] از زیادات مج می‌باشد.

(۷) - مج: کرده بود و هر. مک: مد: کرده و هر.

(۸) - عبارت: [و گویند سکندر ذو القرنین ... اسکندریه نقل کردند] از زیادات مج می‌باشد.

(۹) - بسطام: «بالکسر ثم السکون بلده کبیره بقومس علی جاده الطريق الی نيسابور بعد دامغان بمرحلتین، و هی کبیره ذات اسواق، و

رایت قبر ابی یزید البسطامی فی وسط البلد فی طرف السوق» (معجم البلدان - یاقوت ج ۱ / ص ۶۲۵ - ۶۲۴ لپیژیک)

(۱۰) - مج: قصبه مبارک. مک: مد: قصبه است مبارک.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۳۰۴

هیچکس «۱» عاشق نگردد و اگر عاشقی بدانجا آید عشق وی تسکین یابد و آب بسطام اگرچه اندکی تلخ بود اما بوی دهان را سود

دارد، و در بسطام درد چشم کم باشد، و از آن بقعه مثل مدینه رسول صلی الله علیه و سلم همیشه بوی خوش می‌آید، و گویند آنجا

ماری باشد کوچک و جهنده و قتال، و مردم بسطام بصلاح و عفت آراسته باشند، و شرف آنزمین همین بس که سلطان العارفین ابو

یزید بسطامی قدس اله «۲» سره از آنجا ظاهر شده «۳»، و نام وی طیفور بن عیسی بن آدم بن سروشان است، از اقران سلطان احمد

خضرویه و یحیی معاذ رازی است، و شیخ شقیق بلخی «۴» را دریافته بوده «۵».

«۶» [و گویند سلطان العارفین حضرت حق را بخواب دید، پرسید که بار خدایا راه بسوی تو چگونه است، خطاب آمد که: دع

نفسک تعال - یعنی: نفس خود را بگذار و بیا.

و نقلست که: با یزید قدس سره را پس از وفات بخواب دیدند گفتند حال تو چون شد؟ گفت مرا گفتند ای پیر چه آوردی؟ گفتم

درویش که بدرگاه ملک شود او را نگوئید که چه آوردی گوئید چه می‌خواهی. «۷»

وفاتش در سنه احدی و ستین و مائتین «۸» بوده، و بعد از وفات روحانیت سلطان العارفین شیخ ابو الحسن «۹» خرقانی قدس سره را

تربیت فرموده و شیخ ابو الحسن بعد از سلطان العارفین بچندین سال ظهور یافته «۱۰» است، و خرقان قریه «۱۱» ایست از

(۱) - مج: در وی هیچکس عاشق. مک: مد: در وی عاشق.

(۲) - مج: قدس اله سره. مک: قدس سره.

(۳) - مج: شده. مک: مد: س: شد.

(۴) - مج: شقیق را. مک: مد: شقیق بلخی را.

(۵) - مج: دریافته بوده. مک: مد: دریافته بود.

(۶) - عبارت: [و گویند سلطان العارفین ... گوئید چه می‌خواهی] از زیادات مج می‌باشد.

(۷) - تا اینجا از زیادات مج است.

(۸) - مج: مائتین بوده و بعد. مک: مائتین و بعد.

(۹) - عبارت: [خرقانی قدس سره را تربیت فرموده و شیخ ابو الحسن] از زیادات مج است.

(۱۰) - مج: یافته و خرقان قریه. مک: یافته است و قریه.

(۱۱) - مج: و خرقان قریه ایست. مک: و قریه ایست.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۳۰۵

مضافات بسطام، میگویند سلطان العارفین روی بجانب خرقان میکرده و استنشاق میفرموده و میگفته که ازین مقام بوی مردم میاید. «۱»

و نام شیخ ابو الحسن علی بن جعفر است. و «۲» [شیخ ابو العباس قصاب آملی که از اکابر اولیاء بوده گفته بود که: «این بازارک ما با خرقانی افتد». و در کتاب نفحات الانس آمده که شیخ ابو الحسن] غوث «۳» و یگانه روزگار و قبله وقت خود بوده، از وی پرسیدند که: «۴» [صوفی کیست؟ گفت که: صوفی بمرقع و سجاده نبود و صوفی آن بود که نبود. و نیز از وی پرسیدند که: اخلاص چیست؟ گفت: هرچه از برای حق کنی اخلاص است، و هرچه از برای خلق کنی «۵» ریاست، و «۶» هم شیخ ابو الحسن فرموده که: «امروز چهل سالست تا در یک وقت و حق بدلم می‌نگرد و بجز حق و را نمی‌بیند. و هم وی فرموده «۷» که چهل سالست تا نفسم یک شربت آب سرد می‌طلبد یا شربت دوغ ترش «۸» می‌خواهد و بوی نداده‌ام.

(۱) - طیفور بن عیسی بن آدم بن سروشان بسطامی از قدماء مشایخ صوفیه و از اقران و نظراء: احمد خسرویه، یحیی بن معاذ رازی است و با شقیق بلخی معاصر بوده، پدران او بر دین زرتشتی وفادار بوده و پدر بزرگ او اسلام اختیار کرد. وفات او در سال ۲۶۱ ه یا ۲۶۴ ه اتفاق شده است. (کشف المحجوب علی بن عثمان الجلابی الغزنوی ص ۱۳۲-۱۳۴ چاپ لنینگراد. نفحات الانس - جامی ص ۵۹- ص ۶۰).

(۲) - شیخ ابو العباس القصاب احمد بن عبد الکریم. ترجمه احوال او در نفحات مسطور است. ص ۲۶۵-۲۶۸.

جامی گوید: «و وی گفته بود این بازارک ما بآخر با خرقانی افتد پس از وی بخرقانی افتاد». نفحات ص ۲۶۶.

(۳) - مج: غوث و یگانه روزگار. مک: غوث روزگار.

(۴) - عبارت: [صوفی کیست؟ گفت: که صوفی بمرقع و سجاده نبود و صوفی آن بود که نبود. و نیز از وی پرسیدند که: از زیادات مج مییاشد.

(۵) - مج: کنی ریاست. مک: کنی ریا.

(۶) - مج: و شیخ ابو الحسن. مک: و هم شیخ ابو الحسن.

(۷) - مج: فرموده که چهل. مک: فرموده چهل.

(۸) - مج: ترش می‌خواهد و بوی. مک: ترش و بوی.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۳۰۶

وفات شیخ در شب عاشوراء بوده سه‌شنبه سنه خمس و عشرين و اربعمائه.

«۱» [و شیخ در بعضی رسائل خود آورده است که: حضرت حق با من گفت که یا ابا الحسن: من به یا تو؟ گفتم: بار خدایا! من، گفتم: چون؟ گفتم: من همچو تو خدائی دارم که تو نداری. و شیخ مثل این سخنان بسیار دارد].

(۱) - عبارت: [و شیخ در بعضی رسائل خود ... سخنان بسیار دارد] از زیادات مج مییاشد.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۳۰۷

چمن چهارم از روضه پنجم در ذکر: «قهستان» و «سجستان» و «فراه» و «قندهار» و «گرمسیر» و «غور» و «غرجستان»

قهستان ولایتی است وسیع با توابع بسیار و منافع بیشمار، و اهل آنجا مردم کافی و با تربیت باشند، و بعضی از ایشان را بالحد متهم میدارند خصوصاً مردم بلوک «بهار جان» را. «۱» [و مردم «تون» اکثر بر فرض منسوب‌اند، حاصل الامر] مردم نیک آن ولایت بغایت نیک‌اند و بدان ایشان بسیار بد. و «۲» گویند طول و عرض آن ولایت چهار صد فرسنگ در چهار صد فرسنگ است، و بدان سبب چهار صد قهستان میگویند، و مردم آنجا اکثر نویسنده و اهل حسابند، و بعضی از اهالی آنجا حسن صباح را در وقت خروج او مدد کرده بوده‌اند «۳» و بمزخرفات باطل او گرویده بدین جهت «۴» بعضی از ایشان را بالحد تهمت میکنند، و چنان مشهور است که حالاً نیز از چند موضع آنجا خراج حسن صباح جدا کرده بسر گور او میفرستند «۵»، [تا غایتی که میگویند بعضی پیره زنان از هرده کلابه ریسمان که میریسنند یک کلابه عشر حسن صباح - که او را ایشان امام میگویند - جدا میسازند]. «۶» اما آنچه از مردم ایشان عقیده

(۱) - عبارت: [و مردم تون اکثر بر فرض منسوب‌اند حاصل الامر] از زیادات مج مییابد.

(۲) - مج: بسیار بد و گویند طول. مک: بسیار بد و طول.

(۳) - مج: بوده‌اند. مک: بودند.

(۴) - مج: جهت بعضی از ایشان. مک: جهت ایشان.

(۵) - عبارت: [تا غایتی که میگویند ... جدا میسازند] از زیادات مج مییابد.

(۶) - ظهور اسمعیلیه یکی از مظاهر جنبشهای ملی ایرانی است که برای محو نفوذ سیاسی و فکری تازیان در قرون اولیه اسلامی بصورت‌های گوناگون بروز و ظهور میکرده است.

مؤسسين این فرقه ایرانیانی بودند که تازیانرا دشمن میداشته‌اند مانند: عبد الله بن میمون القداح

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۳۰۸

و مذهب پاک دارند بحکم: خیار هم فی الجاهلیه خیار هم فی الاسلام، در راه دین و طریق مسلمانی مردانه‌اند «۱» [بغایت روشن و احوال پسندیده دارند و بر قاعده سنت و جماعت مستقیم‌اند].

از جمله: مولانا جلال الدین محمد قاینی «۲» رح از خلفای «۳» حضرت شیخ

الاهوازی متوفی بسال ۲۶۱ ه. مکتب فکری ایشان عبارت از عقاید مذهبی زرتشتی و اصول ادبی و اجتماعی باستانی ایرانی است که در لفافه‌های تعالیم فلسفی یونانی و عقاید معتزله و پاره‌ای از اسامی و اصطلاحات اسلامی پرده‌پوشی شده بود. اما ظاهراً پیروان اسمعیل فرزند بزرگ حضرت امام جعفر الصادق علیه السلام - که در ۱۴۸ ه. رحلت فرمود - بوده و او را امام هفتم و صاحب الزمان و آخرین ائمه میدانسته‌اند.

اصحاب این مشرب را: «اسمعیلیه» «قرامطه». «اهل تعلیم». «سبعیه». «باطنیه».

«حشاشین» و دشمنانشان ایشان را ملاحده مینامیده‌اند.

حسن صباح در سال ۴۸۳ قلعہ الموت - آشیانه عقاب - را واقع در کوهستان شمالی قزوین فتح کرده و آنجا را مرکز فعالیت‌های دهشت‌انگیز صد و هشتاد ساله خود و اخلاف خود ساخت. وی مردانی را که «فدائی» نام داده بود با حشیش مست نموده و برای کشتن دشمنان سرشناس خود از عمال سیاست خلفای بغداد گسیل میداشت.

و پس از حسن جای‌نشینان او بترتیب ذیل فرمانروائی نمودند:

(۱) حسن صباح / از سال / ۴۸۳ ه

(۲) کیا بزرگ امید رودباری / از سال / ۵۱۸ ه

(۳) محمد اول پسر بزرگ امید / از سال / ۵۳۲ ه

(۴) حسن دوم نوه بزرگ امید/ از سال/ ۵۵۷ هـ

(۵) نور الدین محمد پسر حسن دوم/ از سال/ ۵۶۱ هـ

(۶) جلال الدین حسن سوم پسر محمد دوم/ از سال/ ۶۰۷ هـ

(۷) علاء الدین محمد سوم پسر حسن سوم/ از سال/ ۶۱۸ هـ

(۸) رکن الدین خورشاه/ از سال/ ۶۵۴ هـ

که در سال ۶۶۳ هـ بس از سقوط قلعه الموت مغلوب و تسلیم هلاکوخان گردیده و حکومت صد و هشتاد ساله این فرقه برچیده شد.

(فهرست ابن الندیم. الملل و النحل - شهرستانی. تاریخ فخر بناکتی نسخه کتابخانه ملی ملک. جهانگشای جوینی. کامل ابن اثیر).

(۱) - عبارت: [بغایت روشن ... جماعت مستقیم‌اند] از زیادات مج است.

(۲) - مج: قاینی رح. مک: قاینی.

(۳) - مج: خلفای حضرت شیخ. مک: خلفاء شیخ.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۳۰۹

زین الدین خوافی «۱» [قدس سره بوده، و در خدمت و ملازمت شیخ آثار پسندیده نموده و مدت «۲» محتسب قبه الاسلام هرات

بوده] و در علوم دینیه و بیان قواعد و شرایط اسلام مصنفات خوب و رسایل مرغوب دارد،

و جناب تقوی‌مآب مولانا شمس الدین محمد «۳» بن امین الدین «۴» روح اله روحه که از مشایخ کبار و اولیای روزگار بود از آن

ولایت بوده، و بغایت مرد نورانی بود و آثار ولایت و انوار کرامت از جبین او واضح.

در وقتی که بزیارتگاه تشریف آورده بود «۵» بنده چند نوبت بزیارت ایشان فایز گشته چنان معلوم می‌شد که بر ضمائر و خواطر

مشرف است، یکبار بعزیمت آنکه التماس نمایم که مرا دعائی تلقین کند که بآن مواظبت نمایم بزیارتش رفتم جمعی «۶» پیشش

حاضر بودند بی‌آنکه اظهار «۷» ملتمس خود کنم این دعا از حضرت رسالت «۸» پناه صلی اله علیه و اله و سلم روایت فرمود و چند

بار تکرار نموده اهل مجلس را بحفظ و مواظبت آن وصیت کرد چنانچه من یاد گرفتم «۹» [و از جهت چند کس که قوت حافظه آن

ضعیف بود نوشتم و] دعا این است:

اللهم انی اسئلك رزقا طیباً و علماً نافعاً و عملاً متقبلاً - و این رباعی

(۱) - عبارت: [قدس سره بوده ... قبه الاسلام هرات بوده] از زیادات مج است.

(۲) - کذا فی الاصل.

(۳) - مج: محمد بن امین. مک: محمد امین.

(۴) - مج: امین الدین روح اله روحه که از.

مک: امین الدین که از.

(۵) - مج: بود بنده چند. مک: بود چند.

(۶) - مج: جمعی پیشش حاضر. مک: جمعی حاضر.

(۷) - مج: اظهار ملتسم خود کنم. مک: اظهار کنم.

(۸) - مج: حضرت رسالت صلی اله علیه و اله و سلم روایت مک: رسالت پناه.

(۹) - عبارت: [و از جهت چند کس که قوت حافظه آن ضعیف بود نوشتم] از زیادات مج میباشد.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۳۱۰

نیز «۱» در مجلس خواندند «۲» و ازیشان یاد گرفته‌ام، رباعیه:

خلق خوش تو بهار و باغ تو خوش است تسلیم و رضا چشم و چراغ تو بس است

ور ز آنکه نعوذ بالله این وصف تو نیست محرومی ازین صفات داغ تو بس است «۳» [و این بیت در تقدیس حضرت الهی بسیار بر زبان میراند:

پاک از آنها که عاقلان گفتند پاکتر ز آنکه غافلان گفتند و در بیان نعمای سبحانی این مصراع پیوسته بر زبان مبارکش میگذشت، ع: شکر نعمتهای تو چندانکه نعمتهای تو

و بعضی از اصدقای ازیشان نقل میکنند که میفرموده که احادیث «مشارق الانوار» «۴» را بتمام در مراقبه پیش حضره شاه اولیاء و امام اتقیا امیر المومنین علی بن ابی طالب کرم الله تعالی وجهه گذرانیده‌ام]. «۵»

و در «۶» دار العباد «زیارتگاه» بجوار رحمت الهی رسیده و مدفنش آنجاست، روح الله روحه و رزقنا فتوحه.

و زبده الحکماء خواجه نصیر الدین محمد الطوسی طاب ثواه، در ولایت

(۱) - مع: نیز در مجلس خواندند. مک: نیز خواندند.

(۲) - عبارت: [و ازیشان یاد گرفته‌ام. رباعیه] از زیادات مع میباشد.

(۳) - عبارت: [و این بیت در تقدیس حضرت ... گذرانیده‌ام] از زیادات مع میباشد.

(۴) - «مشارق الانوار النبویه من صحاح الاخبار المصطفویه»: تألیف الامام رضی الدین حسن بن محمد الصغانی المتوفی سنه ۶۵۰ هـ. از امهات و مبسوطات کتب حدیث و مشتمل است بر احادیث صحیح که از رسول اکرم ص روایت شده و شروح بسیاری بر آن نگاشته شده است. (کشف الظنون - ج ۲ / ص ۴۳۶ - ۴۳۸)

(۵) - تا اینجا از زیادات مع میباشد. روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات ج ۱ ص ۳۱۰ چمن چهارم از روضه پنجم در ذکر: «قهستان» و «سجستان» و «فراه» و «قندهار» و «گرمسیر» و «غور» و «غرجستان» ص: ۳۰۷

(۶) - مع: و در دار العباد زیارتگاه. مک: و در زیارتگاه.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۳۱۱

قهستان محبوس بوده که بنیابت درگاه هلاکوخان رسیده، و صورۀ این حال در تاریخ و صاف. «۱» برین وجه است، که چون هلاکوخان در شهر سنه اربع و خمسين و ستمایه از فتح بلاد و قلع قلاع ملاحده لعنهم اله بتخصیص قلعه الموت که ملجاء «۲» و مناص حسن صباح بود، و استیصال کفره فجره آنجا که سلاطین سلجوقی با وجود حمیت اسلام «۳» و کمال بطش و شوکت و وفور سپاه و سلاح و عدت و کوشش تمام بر دفع «۴» شر و شرارت، و رفع «۵» جرئت و جسارت ایشان قادر نشده بودند فارغ گشت، و روز دولت صد و هفتاد ساله حسن صباح و اتباع بی‌فلاح او را بزوال و بال و انتقال رسانید، و بسبب این فتح نامدار حقوق بسیار در ذمه اهالی ممالک اسلام ثابت گردانید، بعزیمت دفع «۶» ماده شر بعضی تابعان ایشان که در نواحی قهستان نشان داده بودند «۷» بدان ولایت آمد، خواجه نصیر که مدتها در آن دیار «۸» بحکم: الدر یحبس و السیف یعمل، محبوس بود، درین فرصت «۹» [چون احوال دیگر گشت و دشمنان دین مدمر شدند] خلاص یافته بدرگاه ایلخان شتافت، «۱۰» [و سبب حبس آن گفته که خواجه نصیر الدین از نتایج طبع وقاد و فواید خاطر نقاد بعضی قصاید و رسائل بوساطت قواصد و وسائل بدرگاه خلافت المستعصم بالله مرسل میداشت، و ابن علقمی که وزیر خلیفه بود بسبب توهم طمع مداخلت غیر در منصب وزارت ازین

(۱) - تاریخ و صاف: «تجزیه الامصار و تزجیه الاعصار» تألیف شهاب الدین عبد اله شیرازی معروف به (وصاف الحضرة) سده هفتم.

- (۲) - مج: ملجاء و مناص حسن. مک: ملجاء حسن.
- (۳) - مج: اسلام و کمال بطش و شوکت. مک: اسلام و شوکت.
- (۴) - مج: دفع شر و شرارت. مک: دفع شرارت.
- (۵) - مج: و رفع جرئت و جسارت. مک: و رفع جسارت.
- (۶) - مج: دفع ماده شر. مک: دفع شر.
- (۷) - مج: ولایت آمد خواجه. مک: ولایت خواجه.
- (۸) - عبارت: [بحکم: الدریحس و السیف یعمل] از زیادات مج میباشد.
- (۹) - عبارت: [چون احوال دیگر گشت و دشمنان دین مدمر شدند] از زیادات مج میباشد.
- (۱۰) - عبارت: [و سبب حبس آن گفته که خواجه نصیر الدین ... به پایه سریر ایلخانی شتافت] از زیادات مج میباشد.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۳۱۲

معنی متاثر و مستشعر گشت، بناصر الدین محتشم که حاکم و والی قهستان بود انها نمود که خواجه نصیر بدرگاه خلافت آغاز ارسال منشآت و مکاتبات کرده، از تبعه و نتایج آن غافل نمیتوان بود. ناصر الدین محتشم بعد از آنکه جانب چنان حکیم عدیم المثل را بانواع تعظیم و اکرام مراعات نمودی بر وی متغیر شد و او را بازداشت فرمود تا وقتی که مخلص یافته به پایه سریر ایلخانی شتافت [۱] و بوفور عنایت و رفت و صنوف مرحمت و عاطفت اختصاص یافت، و حکم شد که ملازم اردو باشد، و هلاکوخان در سوانح مهمات و مصالح ممالک از رأی حکیم بزرگوار استشارات [۲] مینمود و او جوابی بر قانون حکمت و موافق مصلحت ملک و دولت میفرمود تا در حضرت ایلخانی محل رفیع و مقام بلند یافت [۳]. [الفضل لامعه آیاته، مشرقه آثاره] و بسبب منادمه آن علامه زمان کمال بطش و مهابت و آثار قدرت و ابهت ایلخانی تراید و تضاعف هرچه تمامتر پذیرفت. و درین محل واقعه غریب در تاریخ و صاف آمده [۴] [اگرچه باصل کتاب بیشتر دخلی ندارد اما مناسب مقام است] و آنچنان است که:

ابن علقمی که «۵» وزیر خلیفه بغداد بود بی جرمه بمجرد توهمی که در خاطر آورده بود رعایت «۶» جانب چنان علامه «۷» که بهمه وجهی از واجبات بود فرو گذاشت و بحس «۸» و ایدای او اشارت نمود، بحکم: لحوم العلماء مسمومه من شمها مرض،

(۱) - تا اینجا از زیادات مج است.

(۲) - مج: استشارات مینمود و او جوابی.

مک: استشارات و او جوابی.

(۳) - عبارت: [الفضل لامعه آیاته، مشرقه آثاره] از زیادات مج میباشد.

(۴) - عبارت: [اگرچه باصل کتاب بیشتر دخلی ندارد اما مناسب مقام است] از زیادات مج میباشد.

(۵) - مج: که وزیر خلیفه بغداد بود بی جرمه.

مک: که بی جرمه.

(۶) - مج: رعایت جانب چنان. مک: رعایت چنان.

(۷) - مج: علامه که بهمه وجهی از واجبات بود فرو گذاشت

مک: چنان علامه فرو گذاشت.

(۸) - مج: و بحس و ایدای او. مک: و بحس او.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۳۱۳

و من اكلهامات، عنقریب بجزای فعل خود اقتران یافت.

«۱» و گویند ابن علقمی وزیر در مذهب شیعه غلوی «۲» عظیم داشت، و پسر خلیفه امیر ابو بکر «۳» بسبب وحشتی و عصیانی لشکر فرستاد تا کرخ بغداد «۴» را غارت کردند «۵» و در کرخ بعضی «۶» از سادات هاشمیه «۷» بودند ایشان را اسیر گرفتند، «۸» [و اهل و عیال ایشان را بفضیحت و خلعت از خانها بیرون کشیدند]، وزیر بجهت این حرکت بغایت متالم و متأثر گشت و بگرد فراز و نشیب و پیرامن احتیال و فریب برمی آمد تا چگونه خلیفه و اتباع «۹» را بتیغ انتقام بگذرانند «۱۰» و در عوض اذلال و اهانت که بطایفه سادات رسانیده‌اند شربت مکافات چشاند، «۱۱» [چون در بساط بسیط ممالک آیات رعب و باساء و آثار هیبت و یاساء «۱۲» هلاکو خان سایر و منتشر بود، ابن علقمی از راه جفا در خفا] قاصدی ببارگاه ایلخانی فرستاده بعد از اظهار متابعت و عرض اخلاص و مطاوعت، نمود که اگر مواکب «۱۳» جهانگشای ایلخانی نهضت فرماید بی احتمال کلفتی و ارتکاب شدتی مملکت بغداد «۱۴» را تسلیم نماید «۱۵»، [و این معنی را بمواثیق و ایمان و شرایط

(۱)- مج: گویند. مک: و گویند.

(۲)- مج: شیعه غلوی عظیم داشت. مک: شیعه غلو داشت.

(۳)- مج: ابو بکر بسبب وحشتی و عصیانی لشکر. مک: ابو بکر لشکر.

(۴)- مج: بغداد را غارت. مک: بغداد غارت.

(۵)- مج: و در کرخ بعضی. مک: و بعضی.

(۶)- مج: بعضی سادات. مک: بعضی از سادات.

(۷)- مج: هاشمیه بودند ایشان را اسیر.

مک: مد: هاشمیه را اسیر.

(۸)- عبارت: [و اهل و عیال ایشان را بفضیحت و خلعت از خانها بیرون کشیدند] از زیادات مج میباشد.

(۹)- مج: گذرانند. مک: مد: س: بگذرانند.

(۱۰)- مج: و در عوض. مد: مک: در عوض.

(۱۱)- عبارت: [چون در بساط بسیط ممالک ... از راه جفا در خفا] از زیادات مج است.

(۱۲)- یاساء: قانون.

(۱۳)- مد: موکب. مج: مواکب.

(۱۴)- مک: مد: بغداد تسلیم. مج: بغداد را تسلیم.

(۱۵)- عبارت: [و این معنی را بمواثیق و ایمان و شرایط عهود و پیمان استحکام داد] از زیادات مج است.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۳۱۴

عهود و پیمان استحکام داد، ایلخانی قاصد «۱» ابن علقمی را نوازش فرمود و بمواعید «۲» منتج «۳» مبتهج گردانیده باز فرستاد. وزیر با خلیفه طریق تصنع و مکیدت پیش گرفته بدرگاه ایلخانی پیغام داد که من جمعیت جنود و سپاه خلیفه را جهت تحصیل علوفات «۴» [چون دل عاشقان و زلف محبوبان] پریشان خواهم ساخت، باید که ایلخانی بی توقف و تعلل متوجه گردد، «۵» پس هلاکو خان در امضای این عزیمت بخواجه نصیر الدین «۶» مفاوضت بنوشت و از رای متین «۷» و خاطر مبین او استشارت فرمود خواجه بعد از تأمل در احکام نجومی و تدبیر در آثار اتصالات اجرام سماوی عرضه داشت که تسخیر آن مملکت بی مزید زحمتی و تحمل مشقتی مواکب همایون را میسر خواهد شد- العلم عند الله- «۸» هلاکو خان بادل مبتهج «۹» [و امل منفسح بالشکر چون قضا از

تهمت رجعت مامون و نه‌مندی چون همت اصحاب توکل از عوارض و هن و تزلزل محفوظ] متوجه بغداد گشت. و ابن علقمی چون از تصمیم عزیمت ایلخانی وقوف یافت عنان توجه خاطر بجانب پریشانی متجند بغداد مصروف گردانیده «۱۰» در حضرت خلافت عرضه داشت که سلاطین و ملوک اطراف همه در مقام طاعت و خدمتگاری امیر المومنین ثابت قدم‌اند، «۱۱» [و نفاذ

(۱) - مک. مد: این قاصد را نوازش.

مج: قاصد ابن علقمی را نوازش.

(۲) - مج: فرمود و بمواعید. مک: فرموده بمواعید.

(۳) - مج: بمواعید منتج مبهج. مک. مد: بمواعید مبهج.

(۴) - عبارت: [چون دل عاشقان و زلف محبوبان] از زیادات مج است.

(۵) - مک. مد: هلاکو خان. مج: پس هلاکو خان.

(۶) - مج: نصیر الدین. مک. مد: نصیر.

(۷) - مج: رای و خاطر مبین. مک: رای متین و خاطر مبین.

(۸) - استشاره هلاکو خان با خواجه نصیر الدین طوسی در باب حمله به بغداد و جنگ با خلیفه عباسی به تفصیل در کتاب «جامع التواریخ» خواجه رشید الدین فضل الله و «تاریخ فخر بناکتی» مسطور است.

(۹) - عبارت: [و امل منفسح با لشگر چون ... و تزلزل محفوظ] از زیادات مج است.

(۱۰) - مک. مد: گردانید. مج: گردانیده.

(۱۱) - عبارت: [و نفاذ امر وصیت قدرت ... مصلحت بین ننماید] از زیادات مج میباشد.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۳۱۵

امر وصیت قدرت و بسطت اموال و کثرت شوکت مواکب حضرت خلافت بحمد الله در عرصه بساط غبراء شایع است، هر سال چندین مال جهت مواجب لشکر و مصالح دیگر از خزاین صرف کردن موافق رای متین و مطابق مقتضای عقل مصلحت بین ننماید [۱] اگر فرمان [۲] امیر المومنین باشد هریک از اعیان سپاه بشغل و مهمی بطرفی نامزد گردد که علوفه او واصل گردد و خزانه عامره را توفیری حاصل آید، خلیفه غافل از آنکه:

«۳» خسرو:

هر که چون کاغذ و قلم باشد دو زبان و دو روی گاه سخن

همچو کاغذ سیاه کن رویش چون قلم گردنش بتیغ بزن «۴» این مصلحت را که خلاف صواب بود بر رای وزیر پرتزویر تفویض فرمود، و خود باستماع الحان و اجتماع خوبان «۵» [و ارتکاب ملامی که آفتی در ملک و پادشاهی از آن زیانکارتر نیست] مشغول شد، و از ساز و برگ و نواء مجلس عشرت برآست کردن اسباب دفع مخالف نپرداخت، و ابن علقمی «۶» [در پریشانی جمع متجند سعی بلیغ نمود] پیش از آنکه خبر توجه عساکر بیگانه بگوش خلیفه رسد وجوه و اعیان بلکه آحاد و افراد لشگر را متفرق ساخت «۷» [و ظاهرست که افتراق شمل و پریشانی جمع زودتر از التیام و اجتماع میسر میشود، پس بمیعاد مقرر و زمان معهود] چون اردوی ایلخانی در حرکت آمد گوئی زلزال در جبال شامخات و جنبش در تلال

(۱) - تا اینجا از زیادات مج است.

(۲) - مج: فرمان امیر المومنین باشد. مک. مد: فرمان باشد.

(۳) - مک: خسرو. مج. مد: ندارد.

(۴) - عبارت: [این مصلحت را که خلاف صواب بود] از زیادات مج است.

(۵) - عبارت: [و ارتکاب ملامتی که آفتی در ملک و پادشاهی از آن زیانکارتر نیست] از زیادات مج میباشد.

(۶) - عبارت: [در پریشانی جمع متجند سعی بلیغ نمود] از زیادات مج میباشد.

(۷) - عبارت: [و ظاهرست که افتراق شمل و پریشانی ... و زمان معهود] از زیادات مج است.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۳۱۶

راسیات افتاد و از اطراف ممالک لشگری چون بحر جوشان و ابر خروشان، نظم:

همه قاهرتر از سپهر و نجوم همه قادرتر از قضا و قدر

چرخ از زخم تیغشان بفرع مرگ از نوک رمحشان بحذر

با هژبران بیشه هم‌بالین با پلنگان کوه هم‌بستر در موکب گردون‌مسیر روان گشت، در این فرصت اخبار جنود نامعدود ایلخانی ببغداد میرسید مقربان در گاه هرچند بر آن غفلت و بی‌احتیاطی خلیفه را ملامت کردند، «۱» [و مبالغه تمام تقریر نمودند که اینک هلاکوخان با لشگری چون ریگ بیابان و بطش شدید و هیبت بی‌پایان بقصد این دیار توجه نموده پیش از ورود و هجوم ایشان تهیه اسباب مدافعت باید کرد و بقول زور وزیر زور «۲» که مثمر وزر و وبال است اعتماد نباید فرمود، اصلاً] محل قبول نیافت. «۳» [و خلیفه از مباشرت معاشرت دلبران موافق و مساره «۴» و مشاورت وزیر مخالف طبع منافق بازناستاد]، هرآینه هرگاه اراده سبحانی بظهور واقعه در عالم مشیت تعلق گیرد تهیه اسباب او از همه جهت روی نماید، و سعی هیچ مقبل و مدبر و کوشش هیچ حکیم و مدبر دافع و مانع نیاید- لا مانع لحکمه و لا راد لقضائه، تا کار بدان «۵» جا رسید و مهم بمرتبہ انجامید که لشکر ایلخانی ببغداد را محاصره نموده دست بجنگ و وغا و فتنه و غوغا برآوردند و از

(۱) - عبارت: [و مبالغه تمام تقریر نمودند که اینک ... اعتماد نباید فرمود، اصلاً] از زیادات مج میباشد.

(۲) - الزور بضم اوله: الکذب. الباطل. و زور دوم بفتح اوله و ثانیه: الاعوجاج - مصدر زور. زورا: مال. اعوج و (وزیر زور) - وزیر با تزویر نظیر زید عدل:

عادل است و شاید در اصل مزور بوده

(۳) - عبارت: [و خلیفه از مباشرت دلبران ... منافق باز ناستاد] از زیادات مج میباشد.

(۴) - مساره: ساره: کلمه بسر. کلمه فی اذنه.

(۵) - مج: تا کار بدان جا رسید که لشکر ایلخانی.

مک: تا کار بدان رسید و مهم بمرتبہ انجامید که لشکر ایلخانی

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۳۱۷

درون شهر نیز جماعتی آلات حرب و ضرب را ساز داده مستعد رمی و رجم و پیکار گشتند تا مدت چهل روز میان جانبین محاربه قایم و مکاوحت دایم بود «۱» و متعاقب تیر چرخ و ناوک و سنگ منجنیق و قواریر پرنفط و زوپین «۲» و سنگ «۳» فلاخن از نشیب بفراز و از فراز بنشیب می‌رفت و می‌آمد «۴» تا اهل بغداد بی‌طاقت شدند، خلیفه برقرار سابق از وزیر ناموافق «۵» و دوست پیدا و دشمن پنهان طلب رای صواب و حل عقده مشکل ازهرباب مینمود، «۶» [که علاج این عارضه و تدبیر این واقعه چیست؟ و از سر درد چون ابر زاری] «۷» وزیر چنین تقریر کرد که: درین شهر سپاهی که بامداد او بر خصم غالب توان شد نیست و لشکر مغول از حد و نهایت متجاوزست و هرروز غلبه و استیلای ایشان بیشتر و مواد صبر و احتمال و قرار و ثبات اهل شهر کمتر میشود، صلاح

جانبین در آن مینماید که امیر المؤمنین ترک مکاوح کند و برگ مصالحت سازد، و بطوع و رغبت، بی‌رعب و هراس و دهشت «۸» پیش هلاکوخان رود، «۹» [که لامحاله مقصود ایلخان ازین حرکت طمع مال و رغائب و نیل طرایف و غرایب خواهد بود، خلیفه حصول غرض او را بقبول مقرون فرماید و بعد از وقوع

(۱) - مج: دایم بود و متعاقب. مک: مد: دایم و متعاقب.

(۲) - مج: و قواریر پر نطف و روئین. مک: و قواریر نطف و زوبین.

و زوبین: حربه‌ایست نیزه مانند که آنرا بجانب دشمن بیندازد - آندراج.

(۳) - فلاخن: بفتح فاو خا: آلت سنگ‌اندازی که از رسن دو تا سازند - آندراج.

(۴) - مج: می‌رفت و می‌آمد تا اهل.

مک: مد: می‌رفت تا اهل.

(۵) - مج: ناموافق و دوست پیدا و دشمن پنهان طلب رای.

مک: ناموافق طلب رای.

(۶) - عبارت: [که علاج این عارضه و تدبیر این واقعه چیست و از سر درد چون ابر زاری] از زیادات مج میباشد.

(۷) - در اصل: «چون ابر آزاری» شاید درست آن: «چون ابر زاری میکرد» یا «چون ابر آذاری زاری میکرد» بوده است. و «آزار» نام ماه دوم از ماههای رومی که بعد از ماه شباط و پیش از ماه نیشان است.

(۸) - مج: و دهشت پیش هلاکورود.

مک: و دهشت هلاکوخان رود.

(۹) - عبارت: [که لامحاله مقصود ایلخان ... و پر تهی مغز گشته] از زیادات مج میباشد.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۳۱۸

ملاقات و مقالات بحسن تدبیر روابط مظاهرت و مصاهرت بین الطرفین مستحکم گردانیم، و دختری از بنات خاقان در حباله عقد خلف خلیفه آوریم، و مستوره از مخدرات پرده خلافت و امامت بزوحیت پسر ایلخان منعقد سازیم و بدین اسباب مواد ملک و دولت بین الجانبین سمت مشارکت گیرد، و امور سلطنت و خلافت بروابط عزت امامت انتظام پذیرد و در میانه خون و مال و اهل و عیال چندین هزار مسلمانان سالم ماند. چون ظاهر این کلمات بلباس مصلحت وقت آراسته نمود، و بسبب تراکم وهم و هراس امتیاز نیک و بد و افتراق صلاح و فساد از خلیفه برخاسته و نیک بدحال، و سخت سست مزاج. و قوی ضعیف رای، و بسیار کم فراست و پر تهی مغز گشته، فی الحال این قضیه را بی‌تصور ندامت مآل تصدیق فرمود («۱») و روز دیگر چون افراسیاب شرقی انتساب آفتاب تیغ ظفر تاب از نیام ظلام برکشید بمیدان خرامید و سپاه بی‌شمار کواکب را که از اول شام تا آخر «۲» بام فیروزه حصار چرخ دوار مرکز اعلام شوکت احتشام ایشان بود بروز بغایت «۳» رسانید و «۴»، روز یکشنبه چهارم صفر سنه خمس و خمسین و ستمایه، خلیفه خیال خام بسر با دو پسر «۵» ابو بکر و عبد الرحمن و جمعی فراوان از علویان و دانشمندان و مقربان و اکابر بغداد و اعیان اجناد و مخصوصان خدم و معتبران حشم سوار شده بجانب جناب ایلخان روان گشت «۶» و زبان روزگار مطابق «۷» مقتضی حال میخواند:

باز آمدنت نیست چو رفتی رفتی _____،

(۱) - عبارت: (روز دیگر چون افراسیاب شرقی ... بروز بغایت رسانید) از زیادات مک میباشد و در مد. و س و مج ندارد.

(۲) - بام: بامداد.

(۳) - در اصل: «بروز بقاست».

(۴) - تا اینجا از زیادات مک است.

(۵) - مج: با دو پسر ابو بکر و عبد الرحمن و جمعی فراوان از علویان و دانشمندان و مقربان و اکابر.

مک: با دو پسر و جمع فراوان از علویان و اکابر.

(۶) - مج: روان گشت و زبان. مک: مد: روان و زبان.

(۷) - مج: مطابق مقتضی حال میخواند.

مک: مد: مطابق کار میخواند.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۳۱۹ «۱» آه من سفر بغیر ایاب و آه من حسره علی الباب «۲» و چون نزدیک سراپرده و کریاس «۳» ایلخان رسیدند «۴» چاوشان «۵» و حجاب در گاه خلیفه و پسران را با دو سه «۶» مستخدم در خیمه «۷» تنگ‌تر از چشم ترکان و دل ایشان بازداشته و دیگران را راه ندادند، و بعضی از خواص خلیفه را برسم محضر شربت شهادت چشانیدند و دیگر روز هلاکو بقتل و غارت و نهب و اسرت «۸» لشکر را فرمان داد و «۹» باول بار باره که اشد از سد سکندر بود در خندقی که از چاه بیژن «۱۰» عمیق‌تر مینمود انداختند و هردو را با شارع عام مساوی ساخت و خون‌ریزی «۱۱» بغایتی رسید که دجله دیگر از سیل خون «۱۲» در میان بغداد روان شد.

(۱) - عبارت: [آه من سفر بغیر ایاب و آه من حسره علی الباب] از زیادات مج است.

(۲) - مج: چون. مک: مد: و چون.

(۳) - کریاس: بالاخانه. دربار پادشاه و امراء - فرهنگ آنندراج

(۴) - مج: ایلخان رسیدند چاوشان.

مک: مد: ایلخانی چاوشان.

(۵) - چاوشان: چاوش وزن طاموس بزبان مغولی: نقیب قافله و لشگر. فرهنگ آنندراج.

(۶) - مج: باد و مستخدم. مک: مد: با دو سه مستخدم.

(۷) - مج: در خیمه تنگ‌تر از چشم ترکان و دل ایشان بازداشته. مک: مد:

در خیمه بازداشته. و کلمه «تنگ» در اصل «نیک» نوشته است و بمناسبت سیاق عبارت اصلاح گردید.

(۸) - مج: و اسر لشگر. مک: مد: و اسرت لشکر.

(۹) - مج: داد، باول. مک: مد: داد و باول.

(۱۰) - در اصل: چاه یثرب.

(۱۱) - مج: ساخت و بغایتی. مک: مد: ساخت و خون‌ریزی بغایتی. و در اصل «خون‌ریز» بوده قیاساً اصلاح شد.

(۱۲) - مج: خون در میان بغداد روان.

مک: مد: خون روان.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۳۲۰

بیت «۱»:

خاک بغداد بخون خلفا میگیردورنه آن شط روان چیست که در بغدادست و خزاین و دفاین دار الخلافه را با حرم خاص خلیفه «۲» بغارت و اسرت برده پرده ناموس ایشان «۳» بدریدند «۴» [و فرشهای مذهب و بساطهای ملون و پردهای مکمل بکارد می‌برید و می‌درید و می‌برد، و قصور و بروج و دار و جدار و اورنگ و ارائک میکندید و میکوفت و میسخت تا مدینه بدان نراحت و

سماحت صفة: عالیها سافلها، گرفت و زبان کریم برخواند،

لمولانا جامی رح:

این نه باغ داد و خارستان بیدادست از آنکه نیست جز ارباب دل را دل ز خار او فکار «۵»

چون سواد دیده‌ام دریا کند بغداد راسیل چشم دجله بارم گر شود با دجله یار «۶» پس ایلخان فرمود تا از خلیفه خوردنی بازداشتند چندانکه طاقت او «۷» طاق شد، جهت «۸» سد رمق از موکلان طلب غذائی نمود بعرض «۹» ایلخانی رسانیدند، فرموده «۱۰» تا طبقی از زر سرخ مالامال کرده پیش خلیفه بردند «۱۱» [و گفتند پادشاه

(۱) - مج: بیت. س: نظم. مک: مد: ندارد.

(۲) - مج: و خزاین و دفاین دار الخلافه را با حرم خاص خلیفه بغارت.

مک: و خزاین و دفاین خلیفه را با حرم خاص خلیفه بغارت.

(۳) - مج: بدرید. مک: مد: بدریدند.

(۴) - عبارت: [و فرشهای مذهب و بساطهای ... گر شود با دجله یار] از زیادات مج است.

(۵) - فکار: وزن نگار بمعنی افکار و بمعنی ملامت و کسالت داشتن عضوی

(۶) - تا اینجا از زیادات مج میباشد.

(۷) - مج: طاقت شد. مک: طاقت او طاق شد.

(۸) - مج: جهت رمق. مک: مد: جهت سد رمق.

(۹) - مج: بعرض رسانیدند. مک: بعرض ایلخانی رسانیدند

(۱۰) - مج: فرموده تا. مک: فرمود تا.

(۱۱) - مج: عبارت: [و گفتند پادشاه اشارت رانده است ... و دم گرم فرو برد] از زیادات مج است.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۳۲۱

اشارت رانده است که خلیفه ازین ماحضر تناول فرماید، خلیفه گفت او را چگونه توان خورد؟ ایلخان بزبان ترجمان گفت که چون او را نمیتوان خورد چرا بلشکر قسمت نکردی تا پریشان نشدی و درین روز حصار جان تو، پناه چندین هزار مسلمانان گشتی و سبب استیلائی ما نشدی؟ خلیفه را در ازاء این سوال حکمت آمیز قدرت جواب چون کام کریمان نایاب بود، آه سرد برکشید و دم گرم فروبرد «۱».

اقاویل مختلفه و روایات مؤتلفه درین مقام بسیار است، حاصل بعد از شرایط «۲» مفاوضت و مشاوره با ارکان دولت بقتل خلیفه فرمان داد، بعضی گفتند خون خلیفه روی زمین بر خاک چون توان ریخت، او را در بساطی پیچیدند بطریقی که نمد میمالند مالش میدادند تا اعضای او چون پشم نرم شد «۳» [و اساس خلافت پانصد ساله آل عباس انهدام و اندراس یافت]، بیت:

ستم تنها نه بر چون آنکسی رفت درین پرده ازین مالش بسی رفت غرض از این همه اطناب مآل حال ابن علقمی است که چون شعله مشاغل دولت عباسیان بصرصر قهر و عواصف «۴» بی نیازی فرونشست، و شبستان خلافت تاریک گشت، چشم میداشت که در مقابل سعایت باطله او از حضرت ایلخانی امداد عنایت و تربیت شامل حال او گشته نظم مصالح امور و ضبط «۵» و نسق حکومت بغداد چون بی نیایی میسر نخواهد بود بجانب او مفوض گردد «۶» [تا بیشتر از بیشتر آثار حق گزاری

(۱) - تا اینجا از زیادات مج است.

(۲) - مج: شرایط مفاوضت و مشاوره. مک: شرایط مشاوره.

(۳) - عبارت: [و اساس خلافت پانصد ساله آل عباس انهدام و اندراس یافت] از زیادات مج است.

(۴) - در نستختان مج. مک: «عواطف» قیاسا اصلاح شد.

(۵) - مج: و ضبط و نسق. مک: مد: و ضبط نسق.

(۶) - عبارت: [تا بیشتر از پیشتر آثار حق گزاری و شواهد خدمتکاری بظهور آرد] از زیادات مج است.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۳۲۲

و شواهد خدمتکاری بظهور آرد، [اما پادشاه «۱» بنا بر ملاحظه مقوله «۲»، ع: من جرب المجرب حلت به الندامه.

اصلا بجانب او التفات ننمود و گفت: چون با وجود سوابق عنایت و تربیت و علاقه اسلام و اتحاد دین و ملت باولی نعمت خود وفا

نکرد و حقوق او را بعقوق مقابل داشته در استیصال اولیاء نعم این همه تعدی و ستم پسندید.

ع: «۳» ما را طمع خام چرا باید کرد.

پس حکومت بغداد ابن عمر آنرا که در وقت محاصره بغداد لشکر ایلخان را کوچ داده بود «۴» و بتغار مدد کرده ارزانی داشت، «۵»

و خلاصه این حکایت و صفاوه این روایت قصه نادره ابن عمران «۶» است که از اراذل بی‌مایه و اسافل فرومایه بغداد بوده «۷» و

خدمت عامل «۸» بعقوبه می‌گردد «۹» [و از اقسام حرف و هنر آنمقدار که سیاهی از سفید فرق توان کرد می‌دانسته] روزی عامل

بعقوبه بر بالای تختی «۱۰» بر فراش قیلوله خفته بود و پای در کنار ابن عمران نهاد [ه که میمالید و خدمت دلاکی بجای

(۱) - مج: پادشاه بنابر. مک: مد: پادشاه بر.

(۲) - مج: ع. مک: مد: ندارد

(۳) - مج: ع. مک: مد: ندارد. س: نظم.

(۴) - مک: داده بود ارزانی. مج: داده بود و بتغار مدد کرده ارزانی.

(۵) - تغار: وزن قطار تشت گلین است که در آن آب یا گندم و جو پر کنند. و بمعنی آذوقه و خوردنی و راتبه. سعید هروی:

از برای مطبخ انعام او کیوان ز چرخز ارتفاع سنبله هرروز بفرستد تغار و در اصطلاح مغول تغار دادن میهمانی بزرگ و آش دادن

است و آنرا تغاره گویند- فرهنگ برهان قاطع. و صاف. آندراج.

(۶) - مج: و خلاصه این حکایت و صفاوه این روایت قصه نادره ابن عمران است که از اراذل.

مک: و این ابن عمران از اراذل.

(۷) - مج: فرومایه بغداد بوده. مک: مد: فرومایه بود.

(۸) - بعقوبه: «بعقوبا: بالفتح ثم السكون و ضم القاف و يقال لها «باعقوبا» قرية كبيرة من اعمال طريق خراسان بينها و بین بغداد عشرة

فراسخ علی نهر دیالی واسعة الفواکه- (معجم البلدان- ج ۱/ ص ۶۰۲)

(۹) - عبارت: [و از اقسام حرف و هنر ... توان کرد می‌دانسته] از زیادات مج است.

(۱۰) - مج: تختی بر فراش قیلوله خفته. مک: تختی خفته.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۳۲۳

می‌آورد] «۱» در اثنای این حال خواب بر ابن عمران غلبه کرد چنانکه حواس ظاهری از کار بازماند، عامل دریافت «۲» [که خادم

دست از خدمت کشیده سبب توقف پرسید ابن عمران گفت طغیان خواب، عامل بطریق مزاح] گفت: مردک در خواب چه دیدی؟

گفت: از تقدیر ملک علام «۳» درین پرده منام چنان دیدم که روزگار خلافت «۴» بنی عباس بنهایت رسیده و بساط دولت و

حشمت «۵» مستعصم در نور دیده شد، و مفاتیح ابواب قبض و بسط و منازم اسباب حل و عقد حکومت بغداد «۶» مع مضافات و ملحقات بالکلیه در قبضه اختیار من بود، عامل این مقالت را از قبیل طیب و مهاذله شمرده «۷» چنانچه مقتضی اصحاب استهزاء و تمسخر باشد لگدی بر سینه ابن عمران زد که «۸» از بالای تخت نگونسار بزمین افتاد، خود قلم تقدیر وقوع این واقعه را در لوح محفوظ رقم کرده بود، و موکل قضا اسباب این کار را چنانچه باید مهیا ساخته.

لشیخ الاسلام احمد جام قدس سره «۹»:

خوش «۱۰» باش که در ازل پیرداخته‌اند کار من و تو بی من و تو ساخته‌اند

شطرنج قضا و کعبتین تقدیرنرد من و تو بی من و تو باخته‌اند

(۱) - مج: ابن عمران نهاده که میمالید و خدمت دلاکی بجای می آورد در اثنای.

مک: ابن عمران نهاد در اثنای.

(۲) - عبارت: [که خادم دست از خدمت ... عامل بطریق مزاح] از زیادات مج است.

(۳) - مج: درین پرده. مک: مد: در پرده.

(۴) - مج: خلافت بنی عباس. مک: مد: خلافت عباس.

(۵) - مج: دولت و حشمت مستعصم. مک: دولت مستعصم.

(۶) - مج: بغداد مع مضافات و ملحقات بالکلیه در قبضه. مک: بغداد در قبضه.

(۷) - مج: شمرده چنانچه مقتضی اصحاب استهزاء و تمسخر باشد لگدی.

مک: شمرده لگدی.

(۸) - مج: زد که از بالای تخت نگونسار بزمین. مک: زد که بزمین.

(۹) - مج: للشیخ احمد جام. مک: شیخ احمد الجامی قدس سره. مد: ندارد.

(۱۰) - مج: خوش باش که در ازل. مک: خوش که در ازل.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۳۲۴

یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید.

تا در وقتی که ایلخان محاصره بغداد نموده بود «۱» این ابن عمران نام خود بر تیری نوشته بطرف «۲» معسکر پادشاه انداخت که اگر «۳» ایلخان کامکار مرا از خلیفه طلب فرماید شاید «۴» که از من خدمتی آید «۵» [که در حضرت پادشاه مقبول نماید، تیر تزویر او «۶» که بشست این تدبیر گشاد یافت با صابت تقدیر بر هدف مراد آمده سخن او را در دل ایلخان وقعی پیدا آمد] و هرکس بطلب او «۷» پیش خلیفه فرستاد «۸» [خلیفه چون تفحص حال او نمود دید که وجود و عدم او بهیچ وجه مضایقه و مناقشه را نمی‌شاید] فرمود تا او را بیرون فرستادند، «۹» پس در خدمت ایلخان عرض کرد که اگر حکم شود لشگر منصور را چندانکه باید تغار دهم، هرچند «۱۰» از چنان شخصی

(۱) - مج: نموده بود این ابن عمران.

مک: مد: نموده بود این ابن عمران.

(۲) - مج: برطرف. مک: مد: برطرف.

(۳) - مج: که اگر ایلخان کامکار مرا از.

مک. مد: که اگر مرا از.

(۴) - مج: شاید که از من. مک. مد: شاید از من.

(۵) - مج: خدمتی آید که در حضرت پادشاه مقبول نماید تیر تزویر او که شست این تدبیر گشاد یافت با صابت تقدیر بر هدف مراد آمده سخن او را در دل ایلخان واقعی پیدا آمد و کس بطلب.

مک. مد: خدمتی آید خان کس بطلب.

(۶) - در اصل «مقبول نماید بتزویر او که شست» قیاسا اصلاح شد.

(۷) - مج: بطلب او پیش خلیفه فرستاد. مک: بطلب او فرستاد.

(۸) - عبارت: [خلیفه چون تفحص حال او نمود دید که وجود و عدم او بهیچ وجه مضایقه و مناقشه را نمی‌شاید] از زیادات مج است.

(۹) - مک. مد: فرستادند عرض. مج: فرستادند پس در خدمت ایلخان عرض.

(۱۰) - مج: هر چند از چنان شخصی این صورت مستبعد بلکه محال. مک. مد:

هر چند چنان این صورت محال.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۳۲۵

این صورت مستبعد بلکه محال مینمود شهنه همراه او کردند و او بر انبارها «۱» و موضعها که غله پر کرده بودند در بعقوبه و آن نواحی وقوف داشت تا مدت پانزده روز «۲» بقلم مغشوش رقم خود عساکر «۳» را تغار داد، در وقتی که کم یافت بود. «۴» [و فی الحقیقه این حال سبب اقبال ایلخان و موجب زوال خلیفه گشت]، پس چون بغداد فتح شد ابن عمران در مقابله این خدمت «۵» بالتفات ایلخانی بحکومت بغداد اختصاص یافت «۶»، [و مضمون خوابی که دیده بود در بیداری بعینه بنوعی مشاهده نمود که در خواب نتوان دید، قُلِ اللَّهُمَّ مَالِکَ الْمُلْکِ تُؤْتِی الْمُلْکَ مَنْ تَشَاءُ وَ تَنْزِعُ الْمُلْکَ مِمَّنْ تَشَاءُ]، و حکم شد که ابن علقمی نوکر او باشد، «۷» و ابن علقمی از کردار «۸» ناشایست خود عظیم پشیمان و خجل و پریشان خاطر و منفعل «۹» گشت «۱۰» [چه سری که پیش خلیفه روی زمین فرو نمی‌آمد بر خط امر نوکر عامل بعقوبه می‌بایست نهاد، و بدنامی دنیا و آخرت بر سر. و مغولان در اهانت و خواری ابن علقمی مجد بودند، القصه: چند روزی بمحنت ترددی مینمود و تجلدی ظاهری میکرد و بهر کس تعلقی میساخت، تا عنقریب بساط بسطت او طی و بهار فرصت اودی شد و دل پردرد و ندامت بخاک برده، نامی مشوب بانواع غرامت و ملامت باقی گذاشت و خان‌ومان چندین هزار مسلمان

(۱) - مج: انبارها و موضعها که غله. مک. مد: انبارها که غله.

(۲) - مج: روز مغشوش. مک. مد: روز بقلم مغشوش.

(۳) - مج: عساکر تغار داد. مک. مد: عساکر را تغار داد.

(۴) - عبارت: [و فی الحقیقه این حال سبب اقبال ایلخان و موجب زوال خلیفه گشت] از زیادات مج میباشد.

(۵) - مج: خدمت بالتفات ایلخانی بحکومت. مک. مد: خدمت بحکومت.

(۶) - عبارت: [و مضمون خوابی که دیده بود ... و تنزع الملک ممن تشاء] از زیادات مج است.

(۷) - مج: باشد ابن. مک. مد: باشد و ابن.

(۸) - مج: کردار ناشایست خود. مک. مد: کردار خود.

(۹) - مج: گشت. مک. مد: بود.

(۱۰) - عبارت: [چه سری که پیش خلیفه روی زمین فرو نمی‌آمد ... مسلمان را چون آبروی خود بر باد داد] از زیادات مج می‌باشد.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۳۲۶

را چون آبروی خود بر باد داد]. «۱»

بی‌ادب تنها نه خود را داشت بد بلکه آتش در همه آفاق زد «۲» [لاجرم تا مدتها بر صحایف کتابها و ایوان مدارس و خزائن بقلم تشنیع و خامه تقریر می‌نوشتند که: لعن اله من لا یلعن ابن علقمی، لعنت خدای آنکس را که لعنت نکند ابن علقمی را، گویند یکی از دوستان لفظ «لای» نفی را از این کلام منفی گردانیده بود او را هفتاد چوب زدند. حق تعالی هم‌کنار از عقوبت حقوق اولیاء نعم محفوظ دارد بحق حقه].

(۱) - تا اینجا از زیادات مج است.

(۲) - عبارت: [لاجرم تا مدتها بر صحایف کتابها و ایوان ... حقوق اولیاء نعم محفوظ دارد بحق حقه] از زیادات مج می‌باشد.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۳۲۷

ولایت قهستان نه سر کار است و نه بلوک

چون:

«تون» و «طبس» «۱» مسینا» و «دشت بیاض» و «بهارجان» و «مؤمناباد» و «شاخین» و «فشارود» و «جنابد» و «زیرکوه» «۲» و پوشش اکثر مردم هرات از قهستان است، از: مله و خودرنگ «۳» و غیر آن، و از آنجا زعفران بسیار حاصل می‌شود، و در بعضی بلوکات او میوه‌های خوب می‌باشد خصوصاً در مؤمناباد.

(۱) - مج: طبس. مک. مد: طبس مسینا.

(۲) - حافظ ابرو گوید: «ولایت قهستان: شرقی آن خواف و بیابانی که میان خواف و فراه و سیستان افتاده. غربی آن بیابانی که میان فارس و کرمان است. شمالی آن اعمال نیشابور و سبزوار است و جنوبی اعمال سجستان و بیابان کرمان است. و قهستان مشتمل است بر چند قصبه و ناحیه بزرگ نواحی. آن:

ولایت شاقلان و ازاب. جنابد. زیرکوه. بیرجند. تون. بهارجان. مؤمناباد.

طبس گیلکی. طبس. دشت بیاض. فشارود. ترشیز. قاین. طبس مسینا. لختان (۴)»

(نقل باختصار از جغرافی - حافظ ابرو ورق ۱۷۱ - ۱۷۰)

و حمد الله مستوفی مینویسد: بلاد قهستان و نیمروز، و زاولستان رویهم مشتمل بر ۱۷ شهر بزرگ و چندین شهرچه (قصبه) و نواحی بسیار می‌باشد، از جمله قهستان به تنهایی مشتمل بر شانزده ناحیه می‌باشد از این قرار:

ولایت زیرکوه. بلوک فشارود. ولایت مؤمناباد که چند پاره دیه توابع آن است و قلعه محکمی را که ملاحده در آنجا ساخته‌اند هنوز برپاست. ولایت ترشیز. کشر. تون جنابد - در تلفظ گنابد - ولایت شاخین دشت بیاض.

و بلاد قهستان و نیمروز و زاولستان هوای معتدل و میوه و غله بسیار دارد و حدود آن: تا ولایات مفازه و ماوراء النهر و کابل پیوسته و این سرزمین بخشی است از خراسان و مردم آن خراسانی و حقوق دیوانیش نیز داخل خراسان است.

(نقل باختصار از نزهة القلوب - ص ۱۴۲ - ۱۴۴ و ص ۱۴۵ - ۱۵۷ لیدن).

(۳) - مله و خودرنگ: نام دو نوع از پارچه است در فرهنگها بنظر نرسید. و «المله» بضم المیم و تشدید اللام المفتوحه: خیاطه الثوب

الاولی اعدادیه و الجمع ملل از: مل، ملا الثوب خاطه خیاطه اولی اعدادیه. - دوخت نخستین.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۳۲۸

«۱» [و یکی از قلعه‌ها که بحسن صباح و اتباع او منصوب بود قلعه مؤمناباد است که حالا- از گور ایشان خراب‌ترست، و در بلوک طبس مردان دلاور مردانه‌اند، و اکثر اوقات جهت تجارت در سفر می‌باشند، و صفت دلیری و مردانگی ایشان بنوعی شهرت یافته که هرکس از قطاع الطريق بتخصیص طایفه نکود «۲» که قومی از ایشان سفاک‌تر و بی‌باک‌تر در هیچ‌جا نشان نمی‌دهند داند که در کاروانی مردم طبس هستند اصلاً بر آن کاروان تعرض نمی‌کنند هرچند غالب باشند، جهت آنکه خود را بارها آزموده‌اند و خلق بسیار از نکود در جنگ ایشان تلف شده.] «۳»

دیگر: از ولایات بزرگ که حکم دار الملک دارد «۴» سجستان «۵» است،

(۱)- عبارت: [و یکی از قلعه‌ها که بحسن صباح ... در جنگ ایشان تلف شده] از زیادات مع می‌باشد.

(۲)- نکود: در اصل «لکود» بلام اما قطعاً نکود بنون درست است که همان طائفه «نکودری» باشند که در نواحی هرات و غور سکونت داشته و ایشانرا بسفاکی و بی‌باکی توصیف کرده است.

(۳)- تا اینجا از زیادات نسخه مع می‌باشد.

(۴)- مع: بزرگ که حکم دار الملک. مک: بزرگ که دار الملک.

(۵)- سجستان: معرب کلمه «سکستان» یعنی سرزمین سکها که طائفه از اقوام آریانی بودند که در این سرزمین سکونت گزیده‌اند. و نام قدیم این سرزمین «زرنگا» بوده که بعدها شهر بزرگ مرکزی آن به نام «زرنگا» و «زرننگ» نامیده شده، و بعد از مهاجرات اعراب آنرا معرب نموده «زرنج» گفته‌اند. و اکنون این سرزمین را «سیستان» می‌نامند- که مخفف کلمه سجستان است-

یاقوت مینویسد: «سجستان ناحیه کبیره و ولایه واسعه و اسم مدینتها «زرنج» بینها و بین هرات عشره ایام- ثمانون فرسخا- و هی جنوبی هرات. و طول سجستان ۶۴ ۱/۴- درجه و عرضها ۳۲ ۱/۶ درجه. و کانت مدینه سجستان قبل زرنج یقال لها «رام شهرستان» و لیس بینهم من المذاهب غیر الحنفیه علی ان فیها کثیر من الخوارج. و الریاح فیها لا تسکن ابداء، و لا تزال شدیدة تدیر رحیم و طحنهم کله علی تلک الرحی. و ارض سجستان سبخه و رمال حاره و بها نخیل و لا یقع بها الثلج و هی ارض سهله لا یری فیها جبل و من مدنها:

«زالق»، «کرکویه»، «هیسوم»، «زرنج»، «بست». و بسجستان اثر مربوط فرس «رستم» الشدید. و من مدنها ایضا «الرخج» و «بلاد الدوار» و هی مملکه رستم الشدید. و اهل سجستان من الفرس و هی من ارض خراسان». (معجم البلدان- یاقوت- ج ۳ ص ۴۱-۴۵ المسالک و الممالک- اصطخری- احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم- احمد بن ابو بکر المقدسی).

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۳۲۹

که او را ملک «۱» نیمروز گویند «۲» [اگرچه حالا بسبب فترات خراب و پریشان است]، اما در زمان سابق بغایت معمور می‌بوده، «۳» چنانچه شنیده‌ایم که جریب زمین «۴» [که در عرف شصت گزدر شصت گزست] با وجود قلت آب بهزار دینار کبکی قیمت داشته، و شاهان «۵» سجستان که نسب ایشان بکیخسرو منتهی میشود «۶» و با حضرت آصفی رابطه قرابتی دارند ملوک کامکار «۷» می‌بوده‌اند، و خاندان ایشان قدیم است «۸»، [و همه اسباب بختیاری و آئین شهریاری مهیا داشته‌اند] چنانکه ملک «۹» مرحوم ملک قطب الدین محمد مدتی با خاقان مغفور شاهرخ میرزا در مقام عناد و مخالفت بود «۱۰»، [و مواد مقاومت و منازعت آماده داشته] تا حضرت شیخ زین المله و الدین الخوافی قدس سره واسطه شده [میان ایشان] «۱۱» مصالحه نمود، و از احفاد او ملک معز الدین حسین در زمان پادشاه مبرور «۱۲» بابر میرزا دعوی استقلال کرد و خطبه «۱۳» و سکه بنام خود ساخت، و هرتکه بدو مثقال و نیم

مسکوک گردانید، تا بابر میرزا لشکری بدفع او فرستاده خود از عقب توجه نمود و جنگهای عظیم رفت تا مغلوب شد، [و ذکر

(۱) - نیمروز: نام خاصی است که بسرزمین سجستان اطلاق میشده است. و کلمه نیمروز بفارسی بمعنی جنوب است، ابن رسته در تعریف اطراف چهار گانه ایرانشهر مینویسد:

«و قسمه منها ما بین مطلع النهار الاقصر الی مغیب النهار الاقصر و تسمی (نیمروز) و تفسیره الجنوب» العلاقات - ص ۱۰۳ - ۱۰۴.

(۲) - عبارت: [اگرچه حالا بسبب فترات خراب و پریشان است] از زیادات میج است.

(۳) - میج: چنانچه شنیده ایم. مک: مد: این جمله را ندارد.

(۴) - عبارت: [که در عرف شصت گز در شصت گزست] از زیادات میج است.

(۵) - میج: و شاهان سجستان نسب. مک: مد: و شاهان که نسب.

(۶) - عبارت: [و با حضرت آصفی رابطه قرابتی دارند] از زیادات میج است.

(۷) - میج: کامکار بوده اند. مک: کامکار می بوده اند.

(۸) - عبارت: [و همه اسباب بختیاری و آئین شهریاری مهیا داشته اند] از زیادات میج میباشد.

(۹) - میج: ملک مرحوم ملک قطب. مک: ملک قطب.

(۱۰) - میج: و مخالفت بود و مواد مقاومت و منازعت آماده داشته تا حضرت شیخ زین المله و الدین الخوافی.

مک: و مخالفت بود تا شیخ زین الدین خوافی.

(۱۱) - میج: شده میان ایشان مصالحه. مک: شده مصالحه.

(۱۲) - میج: در زمان پادشاه مبرور بابر میرزا. مک: در زمان بابر میرزا.

(۱۳) - میج: کرد خطبه. مک: مد: کرد و خطبه.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۳۳۰

آن در محل خود خواهد آمد و بعد از آن امیر [۱] خلیل هندو که بر آن دیار مستولی گشت و قتل بسیار کرد بسبب آنکه خلائق سجستان خواهان شاهان خود بودند، [۲] و سر بخیل فرو نمی آوردند، و در هروقتی جمعی خروج کردند در اطراف و جوانب گماشتگان امیر خلیل را می کشتند و می راندند، و او در استیصال ایشان میکوشید تا اکثر اعیان و اهالی آن دیار کشته شدند، و خرابی تمام بدان مملکت راه یافت] و حالا از ملوک سجستان شهریار اعظم ملک نظام الدین یحیی مانده که خلاصه آن خاندان و نقاوه آن دودمانست [در واقع آثار نجدت [۳] و شهریاری از ناصیه مبارکش کالشمس فی الضحی واضح است] و اخلاق مرضیه و اوصاف حمیده اش زیاده از آنست که بتحریر قلم و تقریر زبان در بیان توان آورد.

ملک روی [۴] و ملک خوی اجل قبض [۵] و امل بسطت

فلک قدر و زمین حلم زمان عمر و خرد پرور و سلسله نسب عالی حسبش [۶] که بکیخسرو میرسد [۷] برین وجه دیده ام:

ذکر نسب: ملک نظام الدین یحیی بن ملک علاء الدین علی بن ملک قطب الدین محمد بن شاه علی بن شاهزاده محمد بن شاه علی بن ملک نصیر الدین محمد بن ابو الفتح بن مسعود بن خلف بن مهربان بن جعفر بن ابی لیث بن خلف بن لیث بن ابی حفص عمرو بن یعقوب بن محمد بن ابو الحسن بن طاهر بن محمد بن ابو الفضل

(۱) - عبارت: [و ذکر آن در محل خود خواهد آمد و بعد از آن امیر] از زیادات میج است.

(۲) - عبارت: [و سر بخیل فرو نمی آوردند ... و خرابی تمام بدان مملکت راه یافت] از زیادات میج است.

(۳) - عبارت: [در واقع آثار نجدت ... فی الضحی واضح است] از زیادات مج است.

(۴) - مج: روی ملک. مک: ملک روی و ملک.

(۵) - مج: قبض امل. مک: قبض و امل.

(۶) - مج: حبش که بکخسرو. مک: حبش بکخسرو.

(۷) - عبارت: [برین وجه دیده‌ام ... سیامک بن نرسی بن کیومرث بن آدم علیه السلام] از زیادات مج است و در مک. و مد و س ندارد.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۳۳۱

نصر بن خلف بن احمد بن محمد بن خلف بن ابی جعفر بن لیث بن فرقد بن سلیمان بن ماهان بن کخسرو بن اردشیر بن قباد بن خسرو بن پرویز بن هرمز بن خسرو بن انوشیروان بن قباد بن فیروز بن یزدجرد بن بهرام گور بن یزدجرد بن شاپور بن ذی الاکتاف بن هرمز بن نرسی بن بهرام بن هرمز السطیل «۱» بن شاپور بن اردشیر بن پاپک بن ساسان بن تهمتن بن اسفندیار بن گشتاسب بن لهراسب - و ابن عم کخسرو است - و هو کخسرو بن سیاوش بن کیکاوس بن اهو جنگ بن کیقباد بن کیقشین بن کیاییکه بن کی سوش بن نو دربن منوش بن منو سرود بن منوچهر بن سرسح «۲» بن ایرج بن فریدون بن اتینان بن جمشید بن دنجو جهان «۳» بن اینجهیر بن اوشهنج بن فراوک بن سیامک، بن نرسی «۴» بن کیومرث، بن آدم علیه السلام، «۵» و مردم سجستان را: «سجزی» میگویند، و ابو عبد اله «۶» السجزی قدس اله روحه از کبار اولیاء بود، و بارها بر توکل راه کعبه طی کرده. «۷»

و در «نفحات الانس» مذکور است که: شخصی او را گفت یکدینار «۸» زر سرخ دارم میخوام بتو دهم «۹» صلاح چون می بینی؟ گفت: اگر بدهی ترا بهتر و اگر ندهی مرا بهتر.

(۱) - کذا فی الاصل؟

(۲) - کذا فی الاصل - بی نقطه.

(۳) - کذا فی الاصل - دحو: بی نقطه.

(۴) - در اصل - مرسی،

(۵) - تا اینجا از زیادات مج میباشد.

این سلسله نسب نامه با این تفصیل و اتصال در جائی بنظر نرسید اما بعضی قطعات آن در تضاعیف تواریخ مسطور است، چنانکه نسب خلف بن احمد تا «ماهان بن کخسرو» در تاریخ یمینی، سیستان و معجم البلدان آمده است. و سلسله نژاد شهریاران ایران از کخسرو به بعد تا جمشید جم و کیومرث (یامیشی و میشیانه) در همه تواریخ باستانی محفوظ و مذکور و مضبوط است.

(۶) - مج: و ابو عبد اله السجزی. مک: مد: و ابو عبد اله سجزی.

(۷) - ابو عبد اله السجزی از بزرگان مشایخ و جوانمردان خراسان بوده است، ترجمه احوال او در نفحات مسطور است (نفحات - ص ۱۱۵-۱۱۶)

(۸) - مج: یکدینار زر سرخ. مک: یکدینار سرخ.

(۹) - مج: بتو دهم صلاح چون می بینی گفت. مک: بتو دهم گفت.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۳۳۲

و خواجه عبد اله «۱» الطاقی قدس سره که در هرات بخواجه طاق مشهور است، و مزار بزرگوار وی در برون «درب خوش» از آنجا

بوده، «۲» [و نام وی محمد بن فضل بن محمد الطاقی السجستانی است. و شیخ الاسلام خواجه عبد اله انصاری قدس سره فرموده: که وی «پیر» من است و استاد من در اعتقاد «۳» حنبلیان که اگر او را نمیدیدم اعتقاد حنبلیان نمیدانستم و هرگز هیچ حضرت ندیدم با هیبت تر از طاقی، و وی صاحب کرامات و مقامات بود، و فراست تیز داشت. روزی مرا گفت یا عبد الله سبحانه الله از چه نور است که الله تعالی در دل تو نهاده است؟ شیخ الاسلام گفت: چهل سال بایستی گذشت تا بدانستم که آن نور چیست که وی میگفت. «۴»

وفات وی در سنه ست عشر و اربعمائه بوده «۵».

و در نواحی سجستان کوهی است که او را جبل «وقسان» میگویند، و بر فراز این کوه چاهی است که شب از او آتش و روز دود مینماید که بیرون می‌آید، و در گرد چاه نوشادر می‌بندد، و مردم کفچه‌ها بر سر چوب دراز می‌بندند و از دور

(۱)- مج: عبد اله الطاقی که در هرات بخواجه. مک. مد: عبد اله طاقی قدس سره که بخواجه.

(۲)- عبارت: [و نام وی محمد بن فضل بن ... که آن نور چیست که وی میگفت] از زیادات مج میباشد.

(۳)- ابو اسمعیل شیخ الاسلام خواجه عبد اله انصاری هروی در آغاز زندگانی یکی از محدثین و فقهای مذهب حنبلی بوده و تا پایان زندگانی بر پیروی این مذهب باقی بوده و چنانکه خودش تصریح کرده استاد او در این مذهب خواجه عبد اله الطاقی بوده است. و مذهب حنبلیان یکی از مذاهب اربعه جمهور است که مؤسس و پیشوای آن الامام ابو عبد اله احمد بن محمد بن حنبل المروزی الخراسانی است که در سال ۱۶۴ ه. در بغداد تولد یافته و در سال ۲۴۱ ه. در همان شهر بدرود زندگانی گفته است. احمد بن حنبل «مکتب فقهی» خود را در بغداد تأسیس نموده اما دیری نگذشت که تعالیم این مکتب در خراسان بویژه در دو شهر دار العلم بزرگ خراسان اعنی «مروشاهجان» و «نیشابور» رواج یافته و پیروان بسیار پیدا کرده و اغلب (بلکه کلیه) فقهای مکتب حنبلی در خراسان و بخصوص در این دو شهر بروز و ظهور نموده و آثار و تصانیف خود را هم در آنجا بوجود آورده‌اند. (وفیات الاعیان- ابن خلکان- ج ۱ ص ۱۶-۱۷. فهرست ابن الندیم- ص ۲۵۹-۲۶۳. تاریخ بغداد- خطیب بغدادی- ج ۵ ص ۱۶۲)

(۴)- تا اینجا از زیادات مج است.

(۵)- مج: بوده. مک. مد: بود.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۳۳۳

نوشادر از لبهای چاه میتراشند، و در نواحی «۱» آن کوه گوگرد بسیارست، و در پای کوه رودخانه‌ایست که آب او چون سرکه ترش است، اگر ساعتی در ظرفی بگذارند شیرین میشود، و دیگر در اطراف کوه چشمه‌های آب «۲» شیرین است. و «زره» سیستان «۳» دریاچه‌ایست سی فرسنگ درسی فرسنگ، و در میان آب جزیره‌ها است که «۴» مزروع و مردم‌نشین «۵» است، و مرغ و ماهی بسیار از «۶» آنجا صید «۷» می‌کنند. و در «۸» [یک گوشه «زره» قلعه‌ایست که او را «قلعه رستم» «۹» میگویند حصارى در غایت متانت و عظمت و حالا ویرانست، و] «حصار طاق» «۱۰» که «۱۱» در آفاق مشهور است، و حضرت خواجه عبد الله از آنجا بوده از توابع سجستانست، و آن حصار بعظمت شهری بس بزرگ بوده «۱۲» سه بارو داشته، ما بین باروی اول و دویم مزارع و باغات بوده و میان فصیل دوم و سوم مردم‌نشین و درون فصیل سیوم محبسی که هلاک هرکس میخواست‌اند آنجا محبوس می‌ساخته‌اند «۱۳» تا تلف می‌شده و اکنون استخوانهای مردم آنجا «۱۴» بسیار است، چنانچه در وقت تحریر این اوراق شخصی نقل

(۱)- مج: در نواحی کوه گوگرد. مک: در نواحی آن گوگرد.

(۲)- مج: چشمها آب شیرین. مک. مد: چشمهای شیرین.

- (۳) - «آب زره» ص ۲۲۸ حاشیه ۱.
- (۴) - مج: جزیره‌هاست که مزروع. مک: مد: جزیره‌ها است مزروع.
- (۵) - مج: و مردم‌نشین است و مرغ. مک: و مردم‌نشین و مرغ.
- (۶) - مج: بسیار از آنجا. مک: بسیار آنجا.
- (۷) - مج: صید می‌کنند. مد: مک: صید می‌کنند.
- (۸) - عبارت: [یک گوشه «زره» قلعه ... و حالا ویرانست و] از زیادات مج است.
- (۹) - «و بسجستان اثر مرتبط فرس رستم الشدید» (معجم البلدان - یاقوت - ج ۳ ص ۴۱ - ۴۵)
- (۱۰) - «و الطاق: مدینه بسجستان علی ظهر الجائی من سجستان الی خراسان و هی مدینه صغیره و لها رستاق و بها اعناب کثیره یتسع بها اهل سجستان» (معجم البلدان ج ۳ ص ۴۹۱).
- (۱۱) - مج: که در آفاق مشهور است و خواجه عبد اله از آنجا.
- مک: که حضرت خواجه از آنجا.
- (۱۲) - مج: بزرگ سه بارو. مک: مد: بزرگ بوده سه بارو.
- (۱۳) - مج: میساخته‌اند تا تلف می‌شده و اکنون. مک: میساخته‌اند و اکنون:
- (۱۴) - مج: آنجا بسیارست. مک: مد: آنجاست.
- روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۳۳۴
- کرده «۱» که در یک خانه او چهار هزار سر آدمی شمرده‌ام. و خلف ابن احمد - که تفسیری نوشته که چند «۲» شتر میباید که از جای بجای او را نقل کنند - و الی این حصار بوده «۳». و سلطان محمود سبکتکین آن حصار را محاصره کرد و خلف را بیرون «۴» آوردند «۵» [تا بدان وقت هیچکس را سلطان نمیگفته‌اند، و محمود را امیر محمود سبکتکین می‌خوانده‌اند، گویند خلف بن احمد را از حصار بیرون آوردند] امیر محمود را سلطان گفت این لقب خوشش آمد بعد از آن سلطان محمود شهرت یافت.
- و از عجایب آن دیار «۶» «ریک بانکی» است نزدیک «۷» «اوق» و «قلعه گاه»

- (۱) - مج: کرده. مک: مد: کرد.
- (۲) - مج: که چند شتر میباید. مک: که چند میباید.
- (۳) - «ابو احمد خلف بن احمد بن خلف بن الیث بن فرقد ابن ماهان بن کیخسرو السجری کان ملکا بسجستان و کان من اهل العلم و الفضل و السیاسة و الملک توفی فی بلاد الهند محبوسا و سلب ملکه فی سنه ۳۹۹ ه، و مولده سنه ۳۳۱ ه. له تفسیر القرآن و هو من اکبر کتب التفسیر» (معجم البلدان - یاقوت ج ۳ ص ۴۴ - ۴۵. هدیة العارفین - اسمعیل پاشا - ج ۱ ص ۳۴۸. تاریخ سیستان ص ۳۴۳. کشف الظنون - ج ۱ ص ۳۰۸ - ۳۰۹)
- ترجمه احوال خلف بن احمد و شرح وقایع ایام پادشاهی و جنگها تا انقراض سلطنت و مرگ او به تفصیل در «تاریخ یمینی» - ترجمه تاریخ عتبی - از ابو الشرف ناصح بن ظفر بن سعد المنشی الجرفاذقانی - که در عهد اتابک اعظم محمد بن ایلدگز در سال ۵۸۲ ه تألیف و ترجمه کرده است - به تفصیل مسطور است از ص ۲۳۷ الی ۲۵۳ و از جمله درباره تفسیر بزرگ او میگوید: «علما و اهل فضل عصر را جمع کرد تا در تفسیر قرآن مجید تصنیفی مستوفی کردند، مشتمل بر اقایل مفسران و تاویل متقدمان مشحون بشواهد امثال و ابیات و موشح بایراد اخبار و احادیث ... و میگفتند که بیست هزار دینار بر مراعات مؤلفان و مصنفان این کتاب خرج افتاده بود.

و نسخه این تفسیر در مدرسه صابونی به نیشابور مخزون بود تا حادثه غز افتاد در سال ۵۴۵ ه. و این نسخه امروز بتمام و کمال باصفهان است در میان کتب آل خجند- متع اله المسلمین ببقائهم- و این ضعیف مصنف ترجمه ابو الشرف بوقتیکه از وطن منزح و در اصفهان مقیم بود مدت‌ها بریاض فواید آن تفسیر مستانس بود. و این کتاب صد مجلد است در قطع حال» (نقل باختصار از تاریخ یمینی ص ۲۳۷-۲۵۳).

(۴)- مج: آورد. مک: مد: آوردند.

(۵)- عبارت: [تا بدان وقت هیچکس را سلطان نمیگفته‌اند ... از حصار بیرون آوردند] از زیادات مج مییاشد.

(۶)- ریگ بانکی: بنک بضم با و فتح نون و کاف زده مصغر بنه- اثر و نشان و بنگاه مکان و جائی که نقد و جنس در آنجا نهند. و بنگه: جا و مکان و بانگ- بنگ. و بانکه بمعنی:

کشیدن آواز است. و بنکه با خفای هاء بمعنی بانکه است که کشیدن آواز باشد. فرهنگ برهان قاطع و رشیدی. گویا مراد از ریگ بانکی «ریگ بنکی» یعنی ریگ بنه و توده و تل ریگی است.

و شاید معنی دوم مراد باشد یعنی «ریگ بانکه» یا «ریگ بنکه‌ئی است» یعنی ریگ آواز دهنده‌ایست و از شرح و توصیفی که از تل ریگ میکند همین معنی دوم تأیید میشود.

(۷)- «اوق» و «قلعه‌گاه»: نام دو قلعه است در سجستان و ذکر آنها در تاریخ سیستان آمده ص ۴۰۳ سطر ۴ و ۱۵ و ص ۴۰۲ سطر ۶ و ص ۴۰۴ سطر ۲. و در برهان «اوق» را بکاف ضبط نموده گوید: «اوک: بضم اول و سکون ثانی مجهول و کاف نام قلعه‌ایست ما بین فراه و سیستان» فرهنگ برهان قاطع.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۳۳۵

و آن کوهی است قریب به نیم فرسنگ بلندی او روی او را ریگ نرم گرفته و آنجا مرارات بزرگست، مردم شبهای جمعه بزیارت آنمقام میروند و چون بسر کوه میرسند خود را بر روی ریگ رها کرده، میل پایان میکنند و چندانکه مردم بر ریگ سوی نشیب میخزند غلغله طبل و نقاره از میان کوه پیدا میشود چنانچه پنجاه خروار نقاره «۱» و کور که را «۲» بیکبار در خروش آورند «۳» [و این آواز هست تا وقتی که آنشخص پهای کوه میرسد] و عجبتر آنکه چون پهای کوه رسید «۴» نظر میکند هرریگی که همراه او پایان آمده بازمیگردد [و بجانب بالای کوه بمنزل خود که بوده میرسد قرار میگیرد].

(۱)- کورگه: بفتح اول و ضم واو و راء زده مهمله و فتح گاف پارسی: نقاره. و این کلمه مغولی است. و بعضی محققان بر آنند که در آخر این کلمه باید بجای هاء الف نوشته و در قرائت هاء خوانده شود، از فرهنگ رشیدی و سراج اللغة. و در لغات ترکی بضم اول و فتح راء و واو معدوله و فتح گاف فارسی بمعنی نقاره کلان نوشته است.

(غیاث اللغات).

(۲)- مج: و کور که بیکبار. مک: مد: و کورگه را بیکبار.

(۳)- عبارت: [و این آواز هست تا وقتی که آنشخص پهای کوه میرسد] از زیادات مج است.

(۴)- مج: رسیده نظر میکند هر ریگ که همراه او پایان آمده بازمیگردد و بجانب بالای کوه بمنزل خود که بوده میرسد قرار میگیرد و البته این حالات هرگز. مک: رسید هرریگی که پایان آمد بازمیگردد و این هرگز.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۳۳۶

و البته این حالات هرگز تخلف نمیکند و حکمت آنرا کسی نمیداند. «۱» [میگویند لشکری از صحابه در پای این کوه با کفار جنگ میکرده‌اند، چون کفار غالب شده‌اند کوه شکافته شده و لشگر در وی نهان گشته، و این سخن عوام الناس است، و صحتی ندارد، و

نیز میگویند که در میان این کوه غاریست که بکوه دماوند راه دارد و این از عجایب حالات است، و از مردم بسیار که بدانجا رسیده‌اند مؤلف بکرات تحقیق این احوال نموده.

«۲» و دیگر: «فراه» «۳» ولایت وسیع است و توابع و مضافات بسیار دارد، «۴» و قریه «رزه» که «۵» پیشتر ذکر آن رفت از ضمایم فراه است، و از آن ولایت غله وافر حاصل میشود. و در زمان گذشته شاهان فراه قومی بزرگ بوده‌اند و خاندان قدیم داشته و ایشانرا با ملوک سجستان نسبت قرابتی بوده، و در زمان خاقان مغفور شاه اسکندر ینالتکین والی فراه بود باستعداد و استقلال تمام و مدتی با اولاد خاقان مغفور در مقام مخالفت بود تا در زمان پادشاه مبرور میرزا امیر اویس «۶» ترخان بحکومت آن ولایت مأمور گشت چون دید که تا «۷» از شاهان کسی خواهد بود «۸» مردم آنجا تمکین او نخواهند کرد «۹» قصد استیصال ایشان کرد و تمامی شاهان را «۱۰» به بهانه در مجلسی

(۱) - عبارت: [میگویند لشکری از صحابه در پای ... تحقیق این احوال نموده] از زیادات مج است.

(۲) - مج: و دیگر. مک. مد: دیگر.

(۳) - فراه: یاقوت آنرا «فره» ضبط کرده گوید: «فره بفتح اوله و ثانیه ثم هاء خالصة مدینه من نواحی سجستان کبیره و لهارستاق یشتمل علی اکثر من ستین قریه و لها نهر کبیر علیه قطره و هی علی یمین القاصد من سجستان الی هرات» معجم البلدان - ج ۳ / ص ۸۸۸.

(۴) - رزه: بتقدیم راء مهمله برزاء معجمه.

(۵) - مج: که تا پیشتر ذکر رفت از ضمایم. مک: که ذکر آن ضمایم.

(۶) - مج: امیر اویس. مک. مد: امیر ویس.

(۷) - مج: که تا از. مک. مد: که از.

(۸) - مج: بود مردم آنجا تمکین. مک: بود تمکین.

(۹) - مج: کرد قصد استیصال ایشان کرد و تمامی. مک: کرد و تمامی.

(۱۰) - مج: شاهان به بهانه. مک: شاهان را بهانه.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۳۳۷

حاضر ساخت و تیغ بی دریغ دریشان نهاده «۱» قریب بهژده تن بودند از شاهان «۲» که بقتل «۳» آورده «۴» [و خاندان چندین هزار ساله ایشانرا برانداخت و خود نیز برافتاد، گویند] بعد از قتل شاهان «۵» امیر ویس اعیان فراه «۶» را طلبیده استمالت نمود و گفت من شما را ترخان «۷» سازم، مولانا محمد شاه فراهی «۸» حاضر بوده گفته‌ای امیر ماترخانی نمیخواهیم، «۹» [حالا از آن خاندان یک شاه اسکندر مفلوک منکوب مانده، ع: هم نماندی گربکار آمدی].

و در یک فرسنگ فراه «۱۰» کوهی ست که آنرا «۱۱» «بارندک» میگویند. و درین کوه طاق سنگی است که دایم از آنجا «۱۲» آب میچکد، و مردم «۱۳» آنجا بزیارت و طلب

(۱) - مج: نهاده قریب بهژده تن.

مک: نهاده سیزده تن.

(۲) - مج: تن بودند از شاهان که بقتل.

مک: تن بقتل.

(۳) - مج: آورد. مک: مد: آورده.

(۴) - عبارت: [و خاندان چندین هزار ساله ایشانرا برانداخت و خود نیز برافتاد، گویند] از زیادات مج میباشد.

(۵) - مج: شاهان امیرویس اعیان. مک: شاهان اعیان.

(۶) - مج: فراه را طلبیده استمالت.

مک: فراه استمالت.

(۷) - ترخان: لقبی است که پادشاهان (خانان) ترکستان بکسی دهند که هروقت خواهد بی‌احضار بحضور پادشاه رود و اگر تقصیری یا خطائی کند او را بمؤاخذه نگیرند، حکیم نزاری گفته:

اگر صد خون بیک غمزه بریزی کس نمیرسد مگر یرلیغ ترخانی ز سلطان ایلخان داری فرهنگ آندراج و غیاث اللغات.

(۸) - مج: فراهی حاضر بوده گفته‌ای امیر ماترخانی نمیخواهیم.

مک: فراهی گفته ما ترخان نمیخواهیم.

(۹) - عبارت: [حالا از آن خاندان یک شاه اسکندر مفلوک منکوب مانده ع: هم نمائی گریکار آمدی] از زیادات مج است.

(۱۰) - مج: کوهست که آنرا. مک: کوهی که آنرا.

(۱۱) - «بارندک». «باراندک»: ضبط این کلمه در جائی بنظر نرسید.

(۱۲) - مج: از آنجا میچکد. مک: از آنجا آب میچکد.

(۱۳) - مج: و مردم زیارت. مک: مد: و مردم آنجا زیارت.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۳۳۸

حاجت میروند «۱» [و در پای این طاق سنگ دست برآورده دعا میکند و حاجت میخواهد] اگر چکیدن آب زیاده «۲» میشود برواشدن مطلوب خود امیدوار میشوند و گرنه محروم باز میگردند، و در وقت دعاء بعضی چکیدن آب چنان غالب میگردد که میریزد و بسیار کسان دیده‌ام که این حالت را معاینه مشاهده کرده‌اند. و بدعای بعضی «۳» [که حاجت ایشان اصلاً روا نخواهد شد] آب از چکیدن می‌ایستد، «۴» [و پدرم وقتی بآنجا رسیده بود یکی از مردم آنجا که همراه بوده این بیت که شخصی در باب آن کوه گفته بوده خوانده،

بیت:

غمیست بر دل خصمت چو کوه باراندک هنوز بر دل خصم تو هست بار اندک پدرم این بیت دیگر در بدیهه بنظم آورده:

شریدگان «۵» چه روی سوی کوه باراندک ترا که زاهد شهری چه کار بار اندک].

و شیخ محمد شاه «۶» از فراه بعلم ظاهر و باطنی مشهور بوده «۷»، و مرتبه عالی داشته و بواسطه مرید شاه علی فراهی بوده، وقتی از راه هرمز متوجه «۸» زیارت

(۱) - عبارت: [و در پای این طاق سنگ دست برآورده دعا میکند و حاجت میخواهد] از زیادات مج است.

(۲) - مج: زیاد. مک: مد: زیاد.

(۳) - عبارت: [که حاجت ایشان اصلاً روا نخواهد شد] از زیادات مج است.

(۴) - عبارت: [و پدرم وقتی بآنجا رسیده بود ... شهری چه کار بار اندک] از زیادات مج میباشد.

(۵) - این کلمه در اصل بی‌نقطه است، و چون از زیادات نسخه مج است تصحیح آن میسر نشد. ولی ظاهراً مخفف شوریدگان است قیاساً اصلاح شد؟

(۶) - مج: محمد شاه علوم. مک: محمد شاه از فراه علوم.

(۷) - مج: مشهور بود. مک: مد: مشهور بوده.

(۸) - مج: متوجه زیارت مکه.

مک: متوجه مکه.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۳۳۹

مکه مکرمه شد، چون بمنوجان «۱» رسید جان بجانان سپرده، «۲» و صاحب الهام و مکاشفات بوده، گویند در راه حج بشهری «۳» [رسید که آنجا خراباتیء در مراقبه نشسته بود که] ناگاه صیحه زد یکی از علما که «۴» همراه بود سبب پرسید گفت خرابات این شهر بر من کشف «۵» شد زنی دیدم بغایت جمیله گفتم الهی او را بمن بخش، الهام یافتیم که چرا نگوئی که ترا باو بخشم، پس آن زن در همان وقت توفیق توبه یافت و انابت کرد.

«۶» و شاه علی فراهی مرید شیخ رکن الدین علاء الدوله سمنانی «۷» بوده روح اله روحهما «۸». [و پدر او والی فراه بود و عمر دراز یافته میخواست که از امر حکومت اعراض نموده عزلت گیرد، پسر خود شاه علی را باردوی پادشاه فرستاد تا مثال حکومت بنام خود امضاء کند، در رفتن گذروی بر نواحی سمنان بود، در آن نواحی او را با جمعی دزدان جنگ افتاد و همراهان وی کشته شدند و او زخمهای عظیم خورده در میان مقتولان افتاد؛ شیخ رکن الدین علاء الدوله را در واقعه نمودند که در فلان موضع جمعی کشتگانند و در میان ایشان جوانی زنده است و قابلیت تمام دارد او را دریاب

(۱) - منوجان: در جزائر خلیج پارس و بنادر فارس و خوزستان جائی باین نام معروف نمیشد. و در نفحات در ترجمه احوال شیخ محمدشاه فراهی گوید: «و در آخر حیات عزم حج کرد، از راه هرمز چون منوجان رسید بیمار شد و همانجا وفات یافت و قبر وی آنجاست» نفحات ص ۴۰۵. و ظاهرا درست آن «هندجان» است. یاقوت مینویسد: «هندیجان: قال مسعر بن مهلهل بخوزستان بعد «آسک» بینها و بین «ارجان» - ارگان - قریه تعرف بهندیجان ذات آثار عجیبه و ابنیه عالیه و تثار منها الدفاین کما تثار بمصروبها نواویس بدیع الصنعه و بیوت نار» (معجم البلدان - ج ۴ / ص ۹۹۳ لیزیک) این محل هم اکنون در کرانه «خور موسی» - نزدیک بندر شاهپور - موجود و معمور و بنام هندیجان موسوم است.

(۲) - مج: سپرده و صاحب. مک: سپرده صاحب.

(۳) - عبارت: [رسید که آنجا خراباتی در مراقبه نشسته بود که] از زیادات مج است.

(۴) - مج: از علما همراه. مک: از علما که همراه.

(۵) - مج: کشف شد زنی. مک: کشف زنی.

(۶) - مج: و شاه. مک: مد: شاه.

(۷) - مج: سمنانی بوده. مک: سمنانی روح اله روحهما.

(۸) - عبارت: [و پدر او والی فراه بود ... نشانه بود از کرامت و ولایت] از زیادات مج است.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۳۴۰

شیخ بآن موضع آمده هیچکس زنده ندید تا سه نوبت شیخ باشارت غیب میآمده تا سوم نوبت تفحص بسیار نموده شاه علی را دید که رمقی از حیات باقی دارد، ویرا همراه برده و تعهد فرموده تا جراحات وی التیام یافته، بعد از آن شیخ فرموده که اکنون صحت یافته اگر خواهی پیش پادشاهان رو و امضای حکم کن و اگر خواهی پیش پدرشو؛ گفت من نمیخواهم که از خدمت شما مفارقت نمایم آخر الامر پیش پدر رفته رخصت طلبید و بخدمت شیخ بازگشت و بیمن تربیت شیخ مقام عالی یافت. گوئی هرزخمی ازو

دری بود از هدایت و جراحت او نشانه بود از کرامت و ولایت [«۱»].

و در فراه «۲» حصنهای حصین و قلعههای متین بوده که حالا ویران است. و انار بسیار میشود «۳» در آن ولایت، و اندک خرمائی، و درخت مرو «۴» فراوان است.

دیگر: از عجایب بلاد و ولایات خطه قندهار ست

که شهری «۵» بر روی کوه و شهربندی «۶» عظیم استوار دارد و یکی از حالات غریبه آنست که هرگاه لشگری آن شهر را محاصره کرد «۷» در نظر ایشان شهربند او بلندتر از آن مینماید که معهود است، و بسیار «۸» وقتها این صورت را ملاحظه کرده‌اند، و آب و هوای بد دارد «۹» و غریبی که بآنجا رسد اکثر آن باشد که بمیرد یا مریض شود خصوصا در فصل خزان. و در آن ولایت یک نوع انگور است هرکس که از آن میخورد «۱۰» البته تپش میگیرد، اما

(۱) - تا اینجا از زیادات مج میباشد.

(۲) - عبارت: [حصنهای حصین و قلعههای متین بوده که حالا ویران است] از زیادات مج میباشد.

(۳) - عبارت: [در آن ولایت و اندک خرمائی، و درخت مرو فراوان است] از زیادات مج میباشد.

(۴) - مرو: امرود بتازی: کمثری.

(۵) - مج: دیگر از عجایب بلاد و ولایات خطه قندهار است که شهری.

مک: دیگر خطه قندهار شهری.

(۶) - مج: شهربندی عظیم استوار.

مک: شهربندی عظیم استوار.

(۷) - مک: کرد در نظر ایشان شهربند.

مج: کرد شهربند.

(۸) - مج: وقتها این. مک: وقت این.

(۹) - مج: دارد و غریبی. مک: دارد غریبی.

(۱۰) - مج: میخورد البته تپش. مک: میخورد تپش.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۳۴۱

در مضافات و توابع او مواضع و مزارع «۱» خوش است، و آب و هوای موافق و محصولات بسیار «۲» دارد، [همین نسق قصبه قندهار آب و هوای ناگوار دارد] «۳». و در میان قلعه آن چاهی است عمیق در سنگ‌خارا «۴» کنده، و بعضی کسان که در آن چاه خوض کرده‌اند آب او را جاری دیده‌اند، «۵» و در وقتی که آب از آن میکشند برگهای درخت و شاخهای گیاه از وی بیرون می‌آید که دلالت بر آب روان میکند، «۶» [و در نواحی آن ولایت مردم اوغان می‌باشند، و برده بسیار از آنجا بهرات می‌آید]، و فی الواقع بندر خوبست و هرات از وی جمعیت نیک دارد، و قندهار بگرمسیر متصل است و گرمسیر را باختر زمین میگویند، و یکی از شهرهای آن زمین «داور» «۷» است که دار الملک سلطان سوری «۸» بوده که جد سلاطین غور «۹» بوده است. «۱۰»

(۱) - مج: و مزارع خوش است. مک: مزارع است.

(۲) - مج: بسیار. مک: مد: بسیار دارد.

(۳) - عبارت: [همین نسق قصبه قندهار آب و هوای ناگوار دارد] از زیادات مج است.

(۴) - مج: خاراکنده و بعضی کسان. مک: خارا و کسان.

(۵) - مک: و در وقتی. مج: در وقتی.

(۶) - عبارت: [و در نواحی آن ولایت ... بهرات می آید]. از زیادات مج و مد میباشد.

و مج: اوغان. مد: افغان. مک: ندارد.

(۷) - «داور: و اهل تلك الناحیه یسمونها «زمنداور» و معناه ارض الداور، و هی ولایه واسعه ذات بلدان و قری مجاوره لولایه «رخج»

و «بست» و «الغور» قال الاصطخری الداور اسم اقلیم خصیب و هو ثغر الغور من ناحیه سجستان و مدینه «الداور» و در «غور» و هما

علی نهر هندمند» معجم البلدان - ج ۲ / ص ۵۴۱.

(۸) - پدر بزرگ ملوک غور «محمد سوری بن امیر پنجی بن نهاران بن امیر پولاد بن شنسب» و سلسله اصلی این خاندان که در غور

و فیروزکوه و غزنین سلطنت کرده و به ملوک غور یا آل شنسب مشهور میباشند:

عزالدین حسین / فیروزکوه / ۴۹۳ هـ

قطب الدین محمد / فیروزکوه / ۵۴۰ هـ

سیف الدین سوری / فیروزکوه / ۵۴۳ هـ

بهاء الدین سام / فیروزکوه / ۵۴۴ هـ

علاء الدین حسین جهانسوز / غزنین / ۵۴۴ هـ

غیاث الدین محمد بن سام / غور

شهاب الدین محمد غوری / غزنین

غیاث الدین محمد بن سام / غزنین / ۵۵۸ هـ

شهاب الدین

و معز الدین

(معجم الانساب و الاسرات الحاكمة فی تاریخ الاسلامی - تألیف خاورشناس زامپاور الجزء الثانی ص ۴۱۹)

(۹) - مج: غور بوده است. مک: غور است.

(۱۰) - قندهار: ذکر این شهر در معجم البلدان یاقوت آمده و آنرا جزء سجستان نوشته است. معجم البلدان - ج ۴ / ص ۱۸۳ - ۱۸۴.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۳۴۲

و در آن «۱» دیار شهر «بست» «۲» بس بعظمت «۳» بوده، و در آن ناحیت جنبی «۴» است دو قبر «۵» در آنجا که آنجا ایشانرا

شاهزادهای «جنب سرباز» میگویند، باعتبار آنکه چنان مشهور است که بسیاری از ملوک و سلاطین سقف آن جنب را پوشیده‌اند

چون شب در آمده «۶» سقف «۷» را شکافته یافته‌اند چنانکه یکمن خاک و گل «۸» و خشت در درون جنب نیفتاده بوده «۹»، و

یکنوبت شخصی که جنب را پوشیده «۱۰» بوده و شکافته شده در خواب «۱۱» دیده که شاهزاده‌ها باو گفته‌اند «۱۲» که مادر عالم

نمی گنجیم تو میخواهی «۱۳» که ما را

(۱) - مج: آن شهر. مک: آن دیار شهر.

(۲) - مج: بست بس بعظمت. مک: بست بعظمت.

(۳) - مک: بعظمت بوده و در آن. مج: بعظمت و در آن.

- (۴) - مج: جنبد است. مک: مد: جنبدی است.
- (۵) - مج: دو قبر در آنجا که ایشانرا.
- مک: دو قبر آنجا که آنجا ایشانرا.
- (۶) - مج: در آمد. مک: مد: در آمده.
- (۷) - مج: سقف را شکافته. مک: سقف شکافته.
- (۸) - مج: و گل در درون. مک: و گل و خشت در درون.
- (۹) - مج: بود و یکنوبت. مک: بوده یکنوبت.
- (۱۰) - مج: پوشیده بوده و شکافته. مک: پوشیده و شکافته.
- (۱۱) - مج: در خواب دیده که شاهزاده‌ها.
- مک: در خواب شاهزاده‌ها.
- (۱۲) - مج: گفته‌اند که ما. مک: مد: گفته‌اند ما.
- (۱۳) - مج: می‌خواهی که ما را درین جنبد.
- مک: می‌خواهی ما را در جنبد.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۳۴۳

درین جنبد بگنجانی؟ بعد از آن «۱» دیگرش نبوشیده‌اند و بجنبد سرباز مشهور گشته.

دیگر: مزار بزرگوار شیخ احمد نوقانی قدس سره آنجا است، و نوقان از قری «بست» است و شیخ همچنان برجای نماز روی بجانب قبله نشسته و هیچ تغیر نیافته «۲»، گویند یکبار قاضی آن دیار از کمال شفقت شیخ را تکیه داده «۳» بوده است عنقریب قاضی وفات یافته «۴» بوده و بسیاری از اقارب و عشایر قاضی مرده‌اند تا خلائق «۵» باز بحال سابق شیخ را بنشانده‌اند تا انقلاب دفع شده. و «بست» شهر قدیم «۶» دیگر داشته که حالا بتمام ویرانست، هرگاه «۷» در زمستان باران می‌آید «۸» بعد از باران مردم گرمسیر بان بست کهنه می‌روند «۹» و طلب و تجسسی میکنند هرکس باندازه طالع خود از زروزیور و درم و دینار چیزی می‌یابد، و کم افتد که کسی چیزی نیابد. و گرمسیر بغور متصل است. و از زمان وفات خاقان مغفور شاهرخ میرزا تا وقت خلافت «۱۰» این پادشاه اسلام‌پناه «۱۱» اعنی حضرت اعلی «غور»

- (۱) - مج: از آن دیگرش نبوشیده‌اند.
- مک: از آن پوشیده‌اند.
- (۲) - مج: گویند یکبار قاضی آن دیار از کمال شفقت.
- مک: گویند قاضی آن دیار شفقت.
- (۳) - مج: داده بوده است عنقریب.
- مک: داده عنقریب.
- (۴) - مج: یافته بوده و بسیاری. مک: یافته و بسیاری.
- (۵) - مج: تا خلائق باز بحال. مک: تا خلائق بحال.
- (۶) - مج: شهر قدیم داشته. مک: شهر قدیم دیگر داشته.
- (۷) - مج: هرگاه در زمستان باران.

مک: هرگاه باران.

(۸) - مج: می آید بعد از باران مردم گرمسیر بآن بست.

مک: می آید مردم بآن بست.

(۹) - مج: میروند و طلب و تجسسی میکنند هر کس.

مک: میروند هر کس.

(۱۰) - مج: خلافت این پادشاه مک: خلافت پادشاه

(۱۱) - مج: پناه غور. مک: پناه اعنی حضرت اعلی غور.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۳۴۴

و «گرمسیر» و «قندهار» بلکه «فراه» و «اسفزار» از تعرض «۱» مردم هزاره و نکودری «۲» [که در ایام گذشته تاخت و غارت ایشان بکرمان و شیراز میرسید، چنانچه در تاریخ و صاف مسطور است که: در سه سال دو نوبت از کرمان تا نواحی شیراز تاخته] عاجز و مضطر بود، و غور و گرمسیر چنان شده بود که آبادانی نداشت، چون بموجب فرمان همایون ایالت آن دیار «۳» تعلق بامیر شجاع الدین ذو النون ارغون گرفت، «۴» او بتائید الهی و امداد «۵» دولت حضرت خلافت پناهی تمامی آن دیار را از قتل و غارت «۶» و جرأت و جسارت آن ظلمه بدکردار مصفی گردانید و باندک روزگاری بآتش تیغ آبدار دمار از آن بادپیمایان خاکسار برآورد «۷». [و آنچه آن شیرمرد بآن طایفه کرد مقدور کسی دیگر نیست.] و اگر در احوال «۸» آن تاملی رود آثاری که خالد بن ولید «۹» رض - که حضرت نبوی صلی اله علیه و سلم او را «سیف اله» فرموده - در اشاعت

(۱) - مج: تعرض مردم هزاره. مک: تعرض هزاره

(۲) - عبارت: [که در ایام گذشته تاخت و غارت ایشان ... تا نواحی شیراز تاخته]

از زیادات مج میباشد.

(۳) - مج: دیار تعلق بامیر شجاع الدین ذو النون.

مک: دیار بامیر ذو النون.

(۴) - مج: گرفت او بتائید الهی و امداد.

مک: گرفت بتائید و امداد.

(۵) - مج: و امداد و دولت حضرت. مک: و امداد حضرت.

(۶) - مج: غارت و جرأت و جسارت آن.

مک: غارت آن.

(۷) - عبارت: و [آنچه آن شیرمرد بآن طایفه کرد مقدور کسی دیگر نیست] از زیادات مج است.

(۸) - مج: در احوال تامل رود. مک: در احوال آن تاملی رود.

(۹) - خالد بن ولید: «ابو سلیمان خالد بن الولید بن المغیره بن عبد اله بن عمر بن مخزوم القرشی المخزومی سیف اله.

کان احد اشراف قریش فی الجاهلیه و اسلم سنه سبع بعد خیبر، و اخرج الترمذی عن ابی هریره قال: نزلنا مع رسول اله منزلا فجعل الناس یمرّون فیقول رسول اله من هذا فاقول فلان حتی مر خالد فقال من هذا قلت خالد بن الولید فقال نعم عبد اله هذا سیف من سیوف اله سله اله علی الکفار» (الاصابه فی تمییز الصحابه) تالیف شهاب الدین ابی الفضل ابن حجر العسقلانی، الجزء الثانی ص ۹۸ - ۹۹.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۳۴۵

دین اسلام نموده ازین بهادر مثل آن بظهور آمده، «۱» [و اگر بشرح و تفصیل صادرات محاربات او کسی قیام نماید علی حده کتابی باید]، از «۲» آن جمله یک مصاف او را مؤلف کتاب در مکتوبی «۳» که حضرت اعلی در جواب کتاب سلطان یعقوب «۴» میفرستاده اندک بسطی داده «۵»، مناسب مقام مرقوم میگردد.

و از غرایب اتفاقات آنکه سلطان یعقوب «۶» کتابی بحضرت اعلی ارسال نموده بود، و در «۷» آن مکتوب اظهار شوکت و جلادت خود بسیار کرده «۸» مشتمل بر آن که بجانب گرجستان توجه فرمودیم و «قلعه لوری» و «حصار اخلاط» و چند حصن دیگر که در آن نواحی بود فتح نمودیم. چون قاصد «۹» سلطان یعقوب مصحوب این مکتوب بهرات رسید در همانروز رسولان شاهزاده عالمیان «۱۰» سلطان ابو تراب بهادر و نوکران امیر ذو النون از جانب گرمسیر رسیده بشارت فتحی که مردم «۱۱» هزاره «۱۲» [مستأصل ساخته‌اند با دویست سراز گردکشان هزاره] آوردند، «۱۳» [چنانچه در وقتی

(۱) - عبارت: [و اگر بشرح و تفصیل صادرات محاربات او کسی قیام نماید علی حده کتابی باید] از زیادات مج است.

(۲) - مج: از آن جمله. مک: از جمله.

(۳) - مج: مکتوبی که حضرت. مک: مکتوب حضرت.

(۴) - مج: یعقوب میفرستاده اندک بسطی. مک: یعقوب بسطی.

(۵) - عبارت: [مناسب مقام مرقوم میگردد] از زیادات مج است.

(۶) - عبارت: [کتابی بحضرت اعلی ارسال نموده بود و] از زیادات مج است.

(۷) - مج: در آن مکتوب. مک: در مکتوب.

(۸) - مج: مکتوب مشتمل بر آن که بجانب. مک: مکتوب که بجانب.

(۹) - عبارت: [سلطان یعقوب مصحوب این مکتوب بهرات] از زیادات مج است.

(۱۰) - مج: عالمیان سلطان ابو تراب. مک: عالمیان ابو تراب.

(۱۱) - مج: بشارت فتحی که مردم هزاره. مک: بشارت فتح هزاره.

(۱۲) - عبارت: [مستأصل ساخته‌اند با دویست سراز گردن‌کشان هزاره] از زیادات مج است.

(۱۳) - عبارت: [چنانچه در وقتی که قاصد عراق ... حضرت اعلی در قلم آورد] از زیادات مج میباشد.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۳۴۶

که قاصد عراق پایه سریر اعلی میرفت سرها را در سر راه او ریختند.

و بنده حسب اشاره این مکتوب در جواب کتاب سلطان یعقوب متضمن فتح مذکور از جانب حضرت اعلی در قلم آورد. «۱»

(۱) - تا اینجا از زیادات نسخه مج میباشد.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۳۴۷

مکتوب حضرت اعلی «۱» در جواب سلطان یعقوب «۲» متضمن فتح هزاره:

خسروان چون در گشاد کار همت بسته‌اند فتح باب نصرت از درگاه بیچون بسته‌اند لا اله الا اله نصر عبده، و اعز جنده، و هزم الاحزاب وحده، حمدا لمن فتح علینا، و علی اخواننا المؤمنین ابواب نیل المطلوب کما قال فی خلال کتابه «۳» بجلال خطابه: وَیُتِمُّ

نِعْمَتُهُ عَلَيْكَ وَ عَلَى آلِ يَعْقُوبَ، بیت:

هست فتوح نام او فاتحه‌ی کتاب فتح گوش ظفر زن نصرتش آمده بر خطاب فتح.

«۴» و الصلوة علی من غلب فی نصره دینه علی جمیع القبائل و الشعوب، رباعیه:

آنکو بجهان در نبوه بسته‌وز معجزه جان دشمنانرا خسته

شاهانه مه دو هفته کرده بدو نیم مردانه مصاف بدر را بشکسته و سلاما علی المهاجرین و الانصار المجاهدین المتنبهین بفحوی: الا

بذکر اله تطمئن القلوب، و سلم تسلیم کثیرا، تا نسیم فتح و فیروزی از مهب: کان حقا علینا

(۱) - مج: اعلی سلطان. مک: اعلی در جواب سلطان.

(۲) - عبارت: [متضمن فتح هزاره] از زیادات مج است.

(۳) - عبارت: (بجلال خطابه) از زیادات مکه می باشد.

(۴) - مج: و الصلوة. مک: و صلوة.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۳۴۸

نصر المؤمنین در وزیدن نیاید «۱» لب غنچه به تبسم شادمانی منفتح نشود، و تا دهان مبشر اقبال و بهروزی «۲» زبان بنوید: لا تخافا

اننی معکما، نگشاید عرصه امانی منفسح نگردد. و اله علی ما یشاء قدیر و هو نعم المولی و نعم النصیر.

«۳» لخواجه سلمان:

آمد از ملک ملایک دوش مرغی «۴» نامور بسته بر بال همایون نامه فتح و ظفر

نامه معرب بکسر دشمن و فتح عجم کسر و فتحش کرده نام دشمنان زیر و زبر سبحان من نصر فیه عباده و قهر فوق عناده،

درین وقت میمون که بفتوحات گوناگون مقرون بود از وصول طلیعه جنود «۵» صعود آسمانی، و نزول قادمه مواکب مواهب

سبحانی اعنی نامه فتح آیت و کتابت نصرت کنایت عالیجناب سلطنت قباب اخوه انتساب ناصر الاولیاء و المؤمنین، قاهر الاعداء و

المتמרدين، فاتح ابواب الفتح و الظفر، دافع اسباب الخوف و الخطر، الفایز «۶» بمزید العنایه الازلیه، الفایض من شایب «۶» الکفایه

الابدیه، المؤید من عند اله، کاشف الغیوب و سائر العیوب، جلال السلطنه و الدنیا و الدین سلطان یعقوب، لا زالت اعلام الفتنه عن

ساحه مملکت مقلوبه، و اقوام الاعادی من سطوة جلالته مغلوبه، که اخبار فتح

(۱) - مج: نیاید بتبسم. مک: نیاید لب غنچه به تبسم.

(۲) - مج: بهروزی زبان بنوید. مک: بهروزی بنوید.

(۳) - مج: لخواجه سلمان. مک: مد: ندارد. س: نظم

(۴) - مج: مرغ. مک: مد: مرغی.

(۵) - مج: جنود صعود آسمانی. مک: جنود آسمانی.

(۶) - فاز، یفوز، فوزا بالامر، ظفر به. من المکروه: نجا.

و فاض، یفیض، فیضا و فیوضا السیل: کثر و سال من صفه الوادی.

و فاض الاناء: امتلاء. و الاناء فایض منه. روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات ج ۱ ۳۴۸ مکتوب حضرت اعلی در جواب سلطان

یعقوب متضمن فتح هزاره: ص: ۳۴۷

و «الشؤبوب»: شده حر الشمس. حد کل شئی. شده اندفاع کل شئی. اول ما یظهر من الحسن و الجمع: «شایب». یقال: «هو حسن

شآیب الوجه».

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۳۴۹

اصحاب دین و کسر زمره کفره و مشرکین در ضمن آن ضم بود، بهجت موفور و فرحت غیرمحصور روی نموده، در وظایف شکرباری سبحانه افزود، شعر:

و لو کان لی فی کل منبت شعرة لسانا لما استوفیت واجب حمده لاجرم برطبق کریمه: و لئن شکرتم لازیدنکم، در خلال این احوال فتح باب نصرتی «۱» که از سواف دهور و سوابق شهور و اعوام مطمح نظر «۲» اعظم خواقین کامکار و وجهه قصد اساطین سلاطین ذوی الاقتدار «۳» بوده و تا غایت چهره تیسر آن بر مریای امانی هیچ یک سمت تصویر نیافته علاوه فتوحات روزگار، و ضمیمه اتفاقات حسنه ایام خجسته آثار گشت، هر آینه چون در مبدأ ایجاد وظیفه اتحاد صادق افتاده و مواد بیگانگی «۴» بیگانگی معاوضه یافته شرط صدق مصادقت و موافقت مقتضی و متقاضی اتفاقات چنین تواند بود، «۵» لامیر خسرو:

آینه ملک دو صورت نمود مصقله چرخ دو خنجر زدود

نوبت اقبال دو داور زدند دبدبه فتح «۶» دو لشگر زدند چون امر مطاع: یا بنی اسرائیل اذکروا نعمتی الی انعمت علیکم، اقتضای تفصیل آن مینماید، حال آنکه جمعی از اضالیل، باغیه و اباطیل طاغیه که کمیت ایشان نامعلوم و به: «هزاره آغا» موسوم اند، بکثرت عدت و اعداد، و وفور قوت و استعداد و شوامخ جبال و شواهد تلال مستظهر «۷» و پای در دائره بغی و عناد نهاده، سر از

(۱) - مج: نصرتی که از. مک: نصرتی از.

(۲) - مج: نظر اعظم خواقین. مک: نظر خواقین.

(۳) - مج: الاقتدار بوده و تا غایت. مک: الاقتدار تا غایت.

(۴) - مج: بیگانگی بیگانگی و معاوضه. مک: بیگانگی معاوضه.

(۵) - مج: لامیر خسرو. مک: مد: ندارد.

(۶) - مج: فتح دو لشگر. مک: فتح لشگر.

(۷) - مج: مستظهر و پای. مک: مستظهر پای.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۳۵۰

گریبان بغی و فساد برآورده «۱» داشتند و اراقه دماء مسلمانان هدر و غارت اموال ایشان غنیمت می پنداشت، بنیان ایمان از ساحت سینه ناپاک ایشان منقلع و طرق و سبل بلاد و دیار مسلمانان از شومی تعرض آن بی دینان منقطع گوئی: ان یأجوج و مأجوج مفسدون فی الارض، آیتی در شان ایشان نازل شده، و موادای: و هم من کل حذب ینسلون، از نسل بداصل ایشان حاصل آمده، للسید حسن «۲»:

بخلق و خلق زشت و بدبقول و فعل دام و دد

باصل و ذات دون و ردبخت و طبع شور و شر و لا- ینقطع غایت قصوی نیت و نهایت قصارای امنیت که همیشه بر اعلای کلمه اله مقصور است متوجه استخلاص وارد آن راه «۳» و طریق و استیصال آن فریق بی راه و طریق می بود، اما بواسطه مناعت موطن و متانت مساکن صورت تسخیر و تأسیر ایشان بعید التسهیل و عذیم التیسیر مینمود، تا درین ایام که سپاه بهمن دست تطاول بر اطلال و دمن گشاده، و از آهن جمد بند بر پای رسولان میاه روان نهاده، بمسامع جلال رسید که وفود جنود تأییدات نامتناهی که همیشه مؤید نصرت جاهدان سبیل الهی و مجاهدان رسوم اوامر و نواهی است برگ سرما و ثلوج را بر سر آن «۴» قوادم یأجوج و مأجوج فرستاده و سلطان محمد هزاره و محمد جهانگیر که سداسد و رکن اشد آن طایفه اند شعاب شواهد «۵» و مراتع و صعباب مواضع و مراتع

بازپرداخته با ده هزار خانه‌وار و بیست هزار جرار «۶» کرار که شیاطین کار زارند در نواحی گرمسیر و سواحل «۷» هیرمند قشلا میشی «۸» نموده‌اند «۹»

(۱) - مج: برآورده داشتند و اراقه.

مک: برآورد و اراقه.

(۲) - مج: للسید حسن. مک: مد: ندارد.

(۳) - مج: آن راه طریق.

مک: آن راه و طریق.

(۴) - مج: آن قوم یاجوج.

مک: آن قوادم یاجوج.

(۵) - مج: شواهی و مراتع و صعب. مک: شواهی و صعب.

(۶) - مج: جرّار کرّار که شیاطین. مک: جرّار که شیاطین.

(۷) - مج: سواحل قشلامیشی. مک: سواحل هیرمند قشلامیشی.

(۸) - قشلامیشی: در زبان مغولی کوچ زمستانی بسرزمینهای گرمسیر.

(۹) - مج: نموده. مک: مد: نموده‌اند.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۳۵۱ آمد ز غیب نامه سر بسته بمهرمضمونش این حدیث که فرصت غنیمت است در این اثناء در دل میگشت و در خاطر میگذشت که از فرزندان کامکار کفایت این کار از دست که برآید، و عقده این مهم «۱» مشکل اسنان سنان کدام پر دل گشاید که صدای الهام ربانی و ندای هاتف آسمانی در رسید «۲» که:

لمولانا کاتبی:

ای دل سخن ز دست و دل بو تراب کن آباد ساز کعبه و خیر خراب کن بنابر آن فرزند ارجمند کامکار قوت باصره سلطنت و اقتدار مصدوق منطوق:

بالبر نستفید الخیر، غیاث السلطنه و الدین «۳» سلطان ابو تراب بهادر طول اله عمره فی اجتناب ما ینهی «۴» و ارتکاب ما یامر «۵»، و از اعیان سپاه ظفرپناه مقدم الابطال و الشجعان، سابق الرکب یوم التقی الجمعان، شجاع الدین ذو النون ارغون بهادر «۶» که در بحر حرب نهنگیست دریاکش و در مقام طعن و ضرب آتشیست دشمن کش و گردن کش با فوجی از عساکر جرار کینه گزار که بیاد حمله کوه گران سنگ را سبک بردارند، و گاهی که آتش و غا برافروزند بنوک ناوک قبه زرکار خورشید را بر سپر لاجوردی افلاک دوزند، بدین امر مأمور گشته، ع: بساعتی که تولا بدو کنند نجوم

(۱) - مج: مهم مشکل اسنان. مک: مهم اسنان.

(۲) - مج: در رسید لمولانا کاتبی. مک: در رسید که کاتبی.

(۳) - مج: والدین سلطان ابو تراب.

مک: والدین ابو تراب.

(۴) - مج: و ارتکاب ما یامر. مک: و ما یامر.

(۵) - از عبارت: بالبر نستفید ... تا اینجا اغلب کلمات مخدوش و بی نقطه است.

(۶) - مج: بهادر که در. مک: بهادر در.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۳۵۲

متوجه شدند تا در «۱» (پنجشنبه دوم ربیع الثانی) بحکم: وَ ذَا التَّوْنِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا، مشار الیه که قدوه طلایع و عمدہ حروب و وقایع است، مسابقت نموده پیشتر از وصول رایت فرزند ارجمند مذکور بدان جماعت «۲» یاغی باغی ملاقی شده «۳» و نیران جدال و قتال را التهاب و اشتغال داده آن زمره بدکیش چون با او معدود چند بیش ندیده‌اند غافل از آنکه،

ع: ز ما یک سوار از هزاره هزار

برگرد او محیط گشته نقطه کردارش در میان گرفته‌اند، و از هرجانب که حمله میکرد از کشته پشته میساخت، و هرطرف که می‌تاخت از دشمنان لشکری می‌انداخت، آب تیغ آتش بارش هربادپیما را که بگردن رسیدی بر خاک هلاک می‌افتاد، و آتش حمله دوزخ شرارش هرمخالف را که دریافتی رخت بزایه هاویه میفرستاد، «۴» مثنوی:

بهرجا که شمشیر در کار کردیکی را دو کرد و دو را چار کرد مقارن این حال فرزند ارجمند مشار الیه بالشکری از رجال ابطال در رسید و تلاطم امواج جنگ و وغا، «۵» [و تراکم افواج فتنه و غوغاء] را بنوعی استعداد داده که از غلغله و نفیر کوس اسلامیان، و ولوله شهیق و زفیر آن حرامیان طنین و دوار در طاس فلک دوار افتاده، مرغان تیز پر تیر پران که از تشنگی خون اعادی دهان بازمانده بودند جز از عیون ابصار مخالفان آب نمیخوردند، و زآغان کمان که در گوشها منتہز چنین فرصتی بودند غیر از اجسام مردار ایشان طعمه بآشیان نمی‌بردند، هرلحظه پیکان سهام خون آشام اخبار: ان الموت الذی تفرون منه فانه ملائیکم، بدل ایشان میرساند، و هرلحظه خطیب «۶» (تیز زبان حسام شدید الانتقام خطبه) بلیغ: یدرککم الموت و لو

(۱) - مج: تا در فلان روز (۴) بحکم. مک: تا در پنجشنبه دوم ربیع الثانی بحکم.

(۲) - مج: جماعت باغی. مک: جماعت یاغی باغی.

(۳) - مج: شد: مک. مد: شده.

(۴) - مج: مثنوی. مک. مد: ندارد. س: نظم.

(۵) - عبارت: [و تراکم افواج فتنه و غوغاء] از زیادات مج است.

(۶) -: (تیز زبان حسام شدید الانتقام خطبه) از زیادات مک میباشد.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۳۵۳

کنتم فی بروج مشیده، در «۱» بن گوش ایشان میخواند هرچند از بهر عزیمت سفر مفر می‌جستند جز سقر مقر نمی‌دیدند، و از هرطرف که گوش میکشیدند جز ندای: فمن یجیر الکافرین من عذاب الیم «۲» نمی‌شنیدند، بدین منوال از ابتداء چاشت که آفتاب دولت اسلامیان ارتفاع داشت تا نماز خفتن که وقت افول کوکب منحوس آن ظلمه بدکردار بود، توالی صدمات و تعاقب صولات انقطاع و انفصام «۳» نیافت، چنانچه هزار و پانصد نفر از دلیران کار و دلاوران آن زمره اشرار در عرصه معرکه بی‌سر، نعال «۴» پایمال گشتند، آخر الامر بحکم: ان الباطل کان زهوقا، طاقت صولت «۵» دولت فرزند کامکار و بهادران نصره شعار نیاوردند: کحمر مستنفره فرت من قسوره، پشت داده روی بگریز نهادند، و بسیار دیگر بعد از فرار طعمه شمشیر و تیر و مقید قید تسخیر و تاسیر شدند، و تمامی جهات «۶» و اموال و اثقال و احمال ایشان از خیول و بغال و حواشی و حشم و خدم و قاعد و قایم و صامت و سایم بتصرف سپاه ظفرپناه درآمد، و ابطال ابطال، و افنا و استیصال آن ظلمه جهال بر وجهی دست داد که سکان و قطان بلاد و دیار از آفت مخالفت آن سگان ایمن و مطمئن گشتند.

الحمد لله الذی صدق وعده و نصر عبده.

و صورۀ قتال و استیصال «نکود» بلاسود که مقدمه این فتح همایون «۷» بود، در ازاء باقی فتوحات عظمی و اتفاقات حسنی که روز بروز سمت ظهور و بروز می‌یابد آنقدر قدر ندارد که پرتو التفات بر تفصیل واردات آن باید انداخت، لله الحمد و المنه و منه القوه و المنه، که از همه جوانب اسباب فتح و ظفر منتظم است، و شمل احباء و اولیاء مشمول عواطف سبحانی متفق و ملتئم و بی محنت مسافتی، و نقل مکانی، و مس آفتی، و عطفه عنانی، بمجرد توجه فوجی از عساكر نصرت مآثر هر روز فتحی

(۱) - مک: در بن گوش. مج: در گوش.

(۲) - مج: الیم بدین. مک: الیم نمی شنیدند بدین.

(۳) - مک: انفصام نیافت. مج: انفصام یافت.

(۴) - مک: نعال پایمال گشتند. مج: نعال گشتند.

(۵) - مج: صولت دولت فرزند. مک: صولت فرزند.

(۶) - مک: جهات و اموال. مج: جهات اموال.

(۷) - مج: همایون بود در ازاء. مک: همایون در ازاء.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۳۵۴

میسر، و هر ساعت قومی مسخر میگردد،

«۱» مثنوی:

خدایا چو از تست این فتح و کسر بما فتح ضم دار و با خصم کسر

ز کسر آنکه پیشت بود پشت خم در آن کسر فتح دو گیتی است ضم

ز تو بخشش نصرت و عز و نازز ما عجز و شکستگی و نیاز طلایع جنود فتح و نصرت و لوامع سعود فوز و فرصت همواره قادمه

مواکب جاه و جلال و لازمه کواکب سعادۀ و اقبال باد.

اللهم اجعل الحمد لله رب العالمین فاتحه اقوالنا، و الصلوۀ علی محمد خاتم النبیین خاتمه احوالنا، یا ارحم الراحمین. و السلام «۲».

(۱) - مج: مثنوی. مک: مد: ندارد.

(۲) - مج: و السلام. مک: مد: ندارد.

اغلب کلمات قسمت اخیر این مکتوب در نسخه مج مخدوش و مصحف و بی نقطه است.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۳۵۵

ولایت غور

دیگر: ولایت غور «۱» در قدیم الایام عظیم معمور می‌بوده، عمارات رفیع و قصور بدیع و قلاع «۲» منیع داشته، و همیشه نواحی آن

دیوار از لوٹ بدعت و ناشایستها پاک می‌بوده، و هرگز از آنجا مبتدعی و بد مذهبی پیدا نشده، و مردم آنجا همه پاک دین و نیک

اعتقاد باشند، اگر «۳» چه بکم عقلی و نادانی مشهورند، و اکثر مردم کوه پایها چنین‌اند، و اهل «۴» غور دعوی آن میکنند که در

زمان خلافت امیر المومنین علی کرم اله وجهه «۵» تشریف اسلام یافته‌اند، و حاکم ایشان از نژاد ضحاک ماران بوده و منشور

حکومت بخط مرتضی علی حاصل کرده «۶» بوده و آن منشور را داشته‌اند تا زمان بهرامشاه ابن سلطان مسعود، و بدان مباحات

میکرده‌اند و بحق محق بوده‌اند.

و نیز بدین مفاخرت دارند که در زمان بنی امیه در جمیع ممالک اسلام بر سرهای منبر بر اهل خاندان رسالت لعنت کردند الاغور که ولأه بنی امیه بدان ولایت راه نیافتند. «۷» و این معنی فخر الدین مبارکشاه مروی «۸» نظم کرده است،

(۱) - غور: «غور ولایتی است و شهرستان آنرا «آهنگران» خوانند و قریب سی پاره دیه از توابع آنجاست ...» نزهة القلوب - س ۱۵۴ لیدن.

و یاقوت مینویسد: «غور بضم او له و سکون ثانیه و آخره راء جبال و ولایه بین هرات و غزنه و هی بلاد بارده و اسعه موحشه و لا تنطوی علی مدینه مشهوره و اکبر ما فیها قلعه یقال لها «فیروزکوه» تسکن ملوکهم فیها و منها کان آل سام ...» معجم البلدان - ج ۳ / ص ۸۲۳ لیزیک.

(۲) - مک: و قلاع منبع داشته. مج: و قلاع داشته.

(۳) - مک: اگرچه بکم عقلی و نادانی موصوفاند.

مج: اگر بکم عقلی و نادانکی مشهورند.

(۴) - مج: و اهل دعوی. مک: و اهل غور دعوی.

(۵) - مج: کرم اله وجهه. مک: علیه السلام.

(۶) - مج: کرده بوده و آن. مک: کرده و آن.

(۷) - از جمله فضایح اعمال و فجایع دوران فرمانروائی خاندان بیدادگر آل مروان ستمگری و دشمنی شدیدی بوده که درباره خاندان نبوت بویژه نسبت بشخص علی علیه السلام روا میداشته‌اند تا جائیکه بامر خلفاء بنی امیه تا مدتها خطبا بر فراز منابر در اقطار مملکت پهناور اسلامی آن رادمرد بزرگ را لعن و ناسزا میگفته‌اند. و چنانکه اسفزاری میگوید تنها مردم سلحشور و با ایمان غور بودند که از اقتدار و سطوت بنی امیه نترسیده و از اجرای فرمان لعن در سرزمین و خانمان خویش خودداری نموده و بدین امر فخریه و مباحات مینمایند.

یاقوت حموی این فخریه و مباحات را بمردم سجستان نسبت داده است، اما چنانکه پیشتر ذکر آن رفته وی از نواحی سجستان یکی «زمین داور» را بشمار آورده، و بلوک پهناور و کوهستانی غور را نیز جزء زمیند اور دانسته است.

وی درین خصوص مینویسد: «و سجستان منفرده بمحاسن منفرده بمآثر، لعن علی بن ابی طالب رضی اله عنه علی منابر الشرق و الغرب و لم یلعن علی منبرها، و امتنعوا علی بنی امیه حتی زادوا فی عهدهم ان لا یلعن علی منبرهم احد. و ای شرف اعظم من امتناعهم من لعن رسول اله علی منبرهم و هو یلعن علی منابر الحرمین مکه و المدینه» معجم البلدان - یاقوت ج ۳ / ص ۴۱ - ۴۵ لیزیک.

(۸) - فخر الدین مبارکشاه بن الحسین المروزی الغوری، از بزرگان رجال و از اجله صدور بوده و در دربار پادشاهان غوری مانند سلطان علاء الدین و پسرش سیف الدین و سلطان غیاث الدین و شهاب الدین بغایت مقرب بوده است.

و در فصاحت بیان و سخنوری و شعر و سخا و اکرام و فود و قضاء حاجات مردم «فناء او محط رحال افاضل و سوقه و مائده انعام او بر اصناف مردم عام و میان عفاء و کفأه و صوفی و کوفی و کله‌دار و عمامه‌پوش و قلندر و زرق‌فروش تمیز نبوده و فیروزکوه بوسیلت اکرام و انعام او کعبه زوار و قبله آزادگان شده بود.»

وی تاریخ ملوک غوریه را در مثنوی به بحر متقارب به نظم آورده و اشعار متن قطعه‌ای از آن مثنوی است و ظاهرا این مثنوی مانند بسیار دیگر از آثار صنادید خراسان از میان رفته است.

نام و شمه از اوصاف و احوال و برخی از اشعار و رباعیات او را نور الدین محمد عوفی در کتاب خود لباب الالباب آورده است

(لباب- ج اول- ص ۱۲۵- ۱۳۳).

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۳۵۶
«۱» مثنوی:

باسلام در هیچ منبر نماند که بر وی خطیبی همی خطبه خواند
که بر آل یس بلفظ قبیح نکردند لعنت فصیح و صریح

(۱)- مج: مثنوی. مک: مد: ندارد.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۳۵۷ دیار بلتدش از آن شد مصون که از دست هرناکس آمد برون
از آن جنس هرگز در آن کس نگفت نه در آشکارا و نه در نهفت
نرفت اندرو لعنت خاندان بدین بر همه عالمش فخردان «۱»

مهمین پادشاهان با دین و دادبدین فخر دارند بر هر نژاد و از عجایب غور چشمه‌ایست در «صدیشه» که آنرا چشمه «بانگ نماز»
میگویند، و آب او ایستاده است هرگاه کسی آغاز بانگ نماز میکند آب از آن چشمه روان میشود و نزدیک بیک سر تیر میرود «۲»
و چون بانگ نماز تمام میشود باز تمام «۳» می‌ایستد، و من از کسی که آن چشمه را دیده است شنیده‌ام.
و در غور «مسجد لویپاچ» از بقاع متبرکه است، و از عجایب آنکه از بیرون مسجد از هر طرف دست «۴» مردم بیام میرسد و از درون
مسجد پنج گز ارتفاع دارد و حال «۵» آنکه ته مسجد با زمین بیرون «۶» مسجد مساوی مینماید. و ستونهای او را چندانکه می‌شمارند
چهل عدد یا یکی کم یا یکی زیاده می‌آید، و چنین گویند که تا غایت عدد آن یقین نشده که چند ستون دارد، و خلق بسیار آنجا
بزیارت و طلب حاجت می‌روند.

و از قلاع منیع که بر جبال رفیع واقع است قلعه: «خیسار» بوده که بمتانت و حصانت او هیچ‌جا نشان نمیدهند، و ملوک کرت خراسان
را «۷» باستظهار آن قلعه می‌داشتند، و چنگیزخان که لشکرها باطراف ممالک خراسان فرستاد [ه]، و هر شهر

(۱)- مج:

[نرفت اندرو لعنت خاندان بدین بر همه عالمش فخردان] از زیادات مج میباشد.

(۲)- مک: میرود و چون. مج: میرود چون.

(۳)- مج: باز تمام می‌ایستد. مک: باز می‌ایستد.

(۴)- مج: دست بیام. مک: دست مردم بیام.

(۵)- مج: و حال آنکه ته مسجد. مک: و حال ته مسجد.

(۶)- مک: بیرون مسجد مساوی. مج: بیرون مساوی.

(۷)- مج: خراسان را باستظهار. مک: خراسان باستظهار.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۳۵۸

و قلعه که بود بگرفت و بگشاد «۱»، برین قلعه دست نیافت، «۲» [که عقل عقلا- از حل عقل آن عاجز و وهم دوربین از تصور
وصول بشرفات آن قاصر است] و چون خواست که یکی از فرزندان خود را بالشکری نامزد محاصره آن کند تا بولایت غور رفته
دمار از آن دیار برآورده، ارکان درگاه و اعیان سپاه او گفتند خیسار حصنی است بغایت حصین و قلعه ایست عظیم محکم و متین
که از عهد سلیمان پیغامبر علی نبینا و علیه الصلوٰه و السلام هیچ خسرو صاحب سریر و هیچ پادشاه عالیجاه عالم گیر بر فتح آن فایز و

کامیاب نگشته، جهت آنکه راهی دارد چون چشم ترکان تنگ و چون نظر خورده بینان باریک، وسعت ساحت و رفعت‌شان او مانند عرصه امید و همت آزادگان وسیع و رفیع.

«۳» لواحد من الفضلاء:

ملوک را ز رسیدن بدو گسست امیدستاره «۴» را بگشاد درش نبود گمان

ز آفتاب نهاد است افسری بر سرز جوز هر کمری ساخته بگرد میان

هزار بار ز باران بدو زیان نرسد بجای قطره اگر بارد از هوا سندان اگر لشکری بدانجا «۵» رود و بی‌حصول غرض و نیل مقصود باز گردد، هیئت پادشاه را لایق و شوکت سپاه را مناسب نمی‌نماید، چنگیزخان لحظه سر بتامل فروبرد آنگاه گفت نقاشان چابک دست و مصوران صورت‌پرست که بدان قلعه رسیده و مداخل و مخارج او را دیده‌اند هیئت «۶» این قلعه را بر صفحه نقش کنند تا بر حصینات و عقبات

(۱) - مج: فرستاده و هر شهر و قلعه که بود بگرفت و بگشاد برین قلعه.

مک: فرستاد برین قلعه.

(۲) - عبارت: [که عقل عقلا از حل عقال آن عاجز و وهم دوربین از تصور وصول بشرفات آن قاصر است] از زیادات مج مییابد.

(۳) - عبارت: [لواحد من الفضلاء] از زیادات مج است.

(۴) - مج: ستاره را بگشاد. مک: ستاره بگشاد.

(۵) - مج: بدانجا رود بی‌حصول. مک: بدانجا و بی‌حصول.

(۶) - مج: هیئت این قلعه را. مک: هیئت قلعه را.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۳۵۹

او اطلاع یابم، بعد از آن بمصلحت وقت قیام نموده آید، استادان مانوی صنعت طرح قلعه را بوضع غریب و شکل عجیب بقلم موی «۱» شکاف رقم زده بنظر باریک‌بین چنگیزخان عرضه داشتند، فرصتی دیر در آن هندسه غریب و معقل مهیب بنظر تأمل و تدبر بنگریست و طول و عرض و فرازونشیب و بروج و مناظر و معادل آنرا بدیده اعتبار درآورد، دانست که بر فتح آن قادر و کامیاب شدن چون وفای حسن خوبان، و نظم اسباب استطاعت جوانمردان نایابست، و آنچه وجوه سپاه او عرض کرده‌اند بیان واقع، با اصحاب رای و تدبیر مشورت کرده گفت مصلحت این کار چیست؟

همه گفتند آنچه رای پادشاه جهانگیر که آئینه جهان‌نمای «۲» است اقتضا کند عین صواب خواهد بود، پس چنگیزخان فرمود تا برلیغی نوشته بدین منوال که ملک معظم «۳» ملک رکن الدین بداند که منهیان و مخبران بسمع ما رسانیدند که در مطاوعت ما کمر یگانگی «۴» بر میان بسته دارد، و در وقت ذهاب و ایاب حشم و خدم ما در نواحی «غور» و نجد و غور آن دیار از گماشتگان و متعلقان او سالم «۵» و ایمن بوده‌اند، این معنی در حضرت علیای ما ازو ستوده و «۶» پسندیده، و چون فنون فضایل او در امور ملکی و ملکی بر ضمیر ما واضح بود، حکومت و ملکی «غور» «۷» و «خیسار» و توابع و ضمایم آن دیار را [بدو مفوض گردانیدیم، و فنون «۸» مناسب که رسم و معهود کتابست در قلم آمده ارسال فرمود. چون یرلیغ بملک «۹» رکن الدین رسیده، وظایف

(۱) - مک: موی. مج: مو.

(۲) - مج: نمای است. مک: مد: نما است.

(۳) - مک: معظم ملک رکن. مج: معظم رکن.

(۴) - مک: یگانگی بر میان بسته. مج: یگانگی بسته.

(۵) - مج: متعلقان او سالم و ایمن.

مک: متعلقان او ایمن.

(۶) - مک: علیای ما ازو ستوده و پسندیده.

مج: علیای ما پسندیده.

(۷) - عبارت: [و «خیسار» و توابع و ضمایم آن دیار را] از زیادات مج است.

(۸) - مج: و فنون که رسم و معهود کتابست در قلم.

مک: و فنون مناسب در قلم.

(۹) - مج: بملک رکن الدین رسیده.

مک: بملک رسیده.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۳۶۰

شکر الهی بجا آورده ایلچیان را خشنود باز گردانید، و ملک «۱» رکن الدین سالها بسبب آن یرلیغ حکومت آن دیار کرد، و باقی ملوک کورت را سند شد، و اعقاب چنگیزخان بحکم آنکه پیش شاهان حرمتی دارد نشانهای قدیم او را امضاء میکردند، و بعد از چنگیزخان چون قآن «۲» پادشاه شد و بر تخت خانی نشست «طاهر بهادر» و «قرانویین» را بایالت مملکت غزنین فرستاد، ملک «۳» رکن الدین در موافقت ایشان کوششهای مردانه «۴» کرد، و پسر خود ملک شمس الدین را با خود پیش ایشان می برد، و او «۵» آثار حمیده و خدمات پسندیده ظاهر میکرد، «۶» [تا همه را دل مایل ملک شمس الدین شد]، و او «۷» بعد از پدر خود مقام عالی و مرتبه بلند یافت، و ذکر او در محل خود گفته «۸» خواهد شد.

و غزنین: «۹» در ایام سابق «۱۰» بس شهری عظیم و مملکتی وسیع و عریض بوده، وسعت مداخل و مضافات بسیار دارد، و تختگاه سلطان «۱۱» محمود سبکتکین بوده و بارو و شهر بند وی را بخش پخته بر آورده بوده اند «۱۲»، و غزنین ثغریست در میان

(۱) - مج: و ملک رکن الدین سالها.

مک: و ملک سالها.

(۲) - مج: قآن پادشاه شد و بر تخت.

مک: قآن بر تخت.

(۳) - مج: ملک رکن الدین در موافقت.

مک: ملک در موافقت.

(۴) - مج: کوششهای مردانه کرد. مک: کوششها کرد.

(۵) - مج: و او آثار حمیده و خدمات. مک: و او خدمات.

(۶) - عبارت: [تا همه را دل مایل ملک شمس الدین شد] از زیادات مج است.

(۷) - مج: و او بعد از پدر. مک: و بعد از پدر.

(۸) - مج: گفته خواهد شد. مک: گفته شد.

(۹) - «غزنه بفتح اوله و سکون ثانیه ثم نون، هکذا یتلفظ بها العامه و الصحیح عند العلماء غزنین و یقال لمجموع بلادها زابلستان و هی مدینه عظیمه و ولایه واسعه من ارض خراسان و هی الحدیدین خراسان و الهند» معجم البلدان - ج ۳ / ص ۷۹۸.

(۱۰) - مج: سابق بس شهری. مک: سابق شهری.

(۱۱) - مج: سلطان محمود سبکتکین. مک: سلطان سبکتکین.

(۱۲) - مک: مد: بوده‌اند. مج: بوده.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۳۶۱

ترکان و هندوان و اهل خراسان، و دروی دوازده هزار مدرسه و مسجد بوده «۱» [از اصحاب امام اعظم ابو حنیفه «۲» و امام شافعی رح] «۳»، و در سر میدان غزنین نیزه «۴» سه شاخ بزمین نصب کرده بوده‌اند، و چنین مشهور بوده که آن نیزه سلطان محمود سبکتکین است و تا زمان سلطان سنجر بوده، سلطان سنجر خواست که آن نیزه را «۵» از غزنین با خود ببرد هیچ چهارپای آنرا بر نتوانست داشت.

و شرف آن دیار همین تمام است که شیخ سنائی رح از آنجاست، کنیت وی ابو المجد است و نام وی مجدود بن آدم و سنائی تخلص اوست، و شیخ سنائی و پدر شیخ رضی الدین علی لالا «۶» چنانچه مذکور شد پسر عم یکدیگر بوده‌اند، و او از اعظم شعراء متصوفه است، و اکابر مشایخ سخنان ویرا در مصنفات خود بسیار آورده‌اند، و بدان استشهاد کرده و «حذیقه الحقیقه» «۷» بر حقایق توحید و معرفت و کمال سخنوری و بلاغت او بحقیقت گواهی می‌دهد، وی مرید خواجه یوسف همدانی روح اله روحه است.

(۱) - عبارت: [از اصحاب امام اعظم ابو حنیفه و امام شافعی رح] از زیادات مج می‌باشد.

(۲) - الامام الاعظم ابو حنیفه نعمان بن ثابت بن زوطی الزابلهستانی الخراسانی یکی از ائمه اربعه جمهور و پیشوای اهل رای و قیاس ولادتش در سال ۸۰ ه. در کوفه و وفاتش در ۱۵۰ ه. در بغداد اتفاق شده است.

امام شافعی: ابو عبد اله محمد بن ادريس بن عباس بن عثمان الشافعی المطلبی و هو الاب الرابع لرسول اله صلعم و التاسع للامام الشافعی «الامام الثالث من ائمه الجمهور الاربعه»، ولد الامام الشافعی بغزه من اعمال عسقلان سنه ۱۵۰ ه و توفي بفسطاط مصر سنه ۲۴۰ ه و دفن بمقبره عبد الحكم. گرچه ظهور امام شافعی در خارج ایران بود اما تدوین «مکتب شافعی» و بسط و توسعه و رواج این مذهب در خراسان بوده و مهم‌ترین مدارس و تأسیسات علمی این مذهب در دو شهر نیشابور و مرو بود و مشهورترین فقهاء شافیه از خراسان و بخصوص ازین دو شهر بروز و ظهور کرده‌اند. الفهرست - لابن الندیم - طبقات الشافعیه ابن سبکی.

(۳) - مج: شافعی رح در سر. مک: بوده و در سر.

(۴) - مج: نیزه سه شاخ. مک: نیزه شاخ.

(۵) - مج: نیزه را از غزنین با خود ببرد. مک: نیزه را با خود ببرد.

(۶) - عبارت: [چنانچه مذکور شد] از زیادات مج است.

(۷) - عبارت: (بر حقایق توحید و معرفت و کمال سخنوری و بلاغت او بحقیقت) از زیادات مک می‌باشد.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۳۶۲

«۱» [وقتی سلطان محمود در فصل زمستان بعزیمت فتح دیار کفار از غزنین بیرون آمده بود، و شیخ سنائی در مدح سلطان پرداخته «۲» میرفت بعرض رساند، در راه بدر کلخنی رسیده که یکی از مجذوبان در وی بوده که او را «لای‌خوار» می‌گفته‌اند بجهت پیوسته لای شراب می‌خورده و از مقام تکلف در گذشته بوده، سنائی آواز ویرا شنیده که ساقی خود را می‌گفته که قدحی پرکن بکوری محمودک سبکتکین تا بخورم، ساقی گفته محمود پادشاه مسلمان و غازیست «لای‌خوار» گفته که بسیار مردک ناخشنود است، آنچه در تحت حکم دارد ضبط نکرده میرود تا مملکت گیرد، یک قدح گرفت و خورد، باز گفت پرکن قدحی بکوری سنائیک شاعر، ساقی گفت سنائی مردی فاضل و خوش طبع است گفت اگر وی لطیف طبع بودی بکاری روی آوردی که او را بکار آمدی گزافی

چند بر کاغذ نوشته که بهیچ کار نمی‌آید و نمیداند که از برای چکارش آفریده‌اند سنائی چون او را شنیده حال بر وی متغیر شده، و بسبب سخن آن لای خوار از خواب مستی بیدار و از خمار غفلت هشیار گشته و بسلوک درآمده. و این رباعیه از سخنان حقایق بیان او است،

رباعی:

ای نیست شده ذات تو در پرده هست‌وی صومعه ویران کن زنار پر است
مردانه کنون چو عاشقان می در دست گرد در کفر گرد و گرد سرمست و مولانا نور الدین عبد الرحمن جامی قدس اله روحه در
نفحات الانس فرموده که شیخ سنائی را وری «حدیقه الحقیقه» سه کتاب مثنوی دیگر هست هم در بحر خفیف که وزن حدیقه
الحقیقه است و قصیده دارد «رائیه» که آنرا: «رموز الانبیاء و کنوز الاولیاء» نام کرده هم بر وزن حدیقه، و بدایع و لطایف و حقایق و
معارف بسیار در

(۱) - عبارت: [وقتی سلطان محمود در فصل ... هر دم از همنشین ناهموار] از زیادات مج می باشد. و در مک و پا این مطالب را ندارد.
(۲) - کذا فی الاصل. ظاهرا در اصل «در مدح سلطان قصیده پرداخته» بوده. عبارت نفحات «و سنائی در مدح وی قصیده گفته بود
می‌رفت» ص ۵۴۸.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۳۶۳
وی مندرج است و این ابیات از ابتدای آنست:

طلب ای عاشقان خوش رفتار طرب ای نیکوان شیرین کار
تا کی از خانه هین ره صحراء تا کی از کعبه هین ره خمار «۱»
در جهان شاهی و ما غافل در قدح جرعه‌ئی و ما هشیار
بعد از این دست ما و دامن دوست‌زین سپس گوش ما و حلقه یار و این دو بیت دیگر هم ازین قصیده است:

گر من از همنشین ناجنسی گله میکنم شگفت مدار
آب را بین که چون همی نالد هر دم از همنشین ناهموار «۲» وفاتش در سنه خمس و عشرين و خمسمایه گفته‌اند، و تاریخ اتمام
حدیقه «۳» الحقیقه که شیخ سنائی نظم کرده همین است.
و مرقد سلطان محمود و پدرش امیر سبکتکین آنجا است، و در زمان سلطان چنان معمور بوده که در کتاب «عجایب العالم» «۴»
آورده که هر روز ده هزار خروار گنجشک صیادان «۵» باین شهر می‌آورده‌اند «۶»، و مردم می‌خریده‌اند، هر چند این سخن روی در

(۱) - نفحات «هین در خمار».

(۲) - تا اینجا از زیادات مج می باشد.

(۳) - مج: حدیقه الحقیقه که شیخ. پا. مک: حدیقه که شیخ.

(۴) - «عجایب العالم»: تألیف ابو بکر احمد بن ابراهیم العمی البغدادی المتوفی بسال ۳۵۰ ه صاحب کتاب «اخبار السید الحمیری»،
«اخبار صاحب الزنج» «الفرق» و «محن الانبیاء» و غیره. (هدیه العارفین - اسماعیل پاشا، ج ۱ ر ص ۶۳. ایضاح المکنون ج ۲ ر ص ۹۳)
(۵) - مج. صیادان باین شهر. مک: صیادان بشهر.

(۶) - مج. پا: و مردم می‌خریده‌اند. مک: این جمله را ندارد.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۳۶۴

گرافی «۱» دارد اما چون در آن کتاب مسطور بود نقل کرده شد «۲»، [و تصویر مؤلف این است که در آن کتاب عدد هزار یا لفظ خروار سهو کاتب افتاده که ده هزار گنجشک یا ده خروار بوده باشد تا محال ننماید].

و آنچه از خزاین و جواهر و رغایب و نفایس سلطان محمود را بدست افتاده «۳» هیچکس را از «۴» سلاطین عرب و عجم نیفتاد و همه را بغزنین آورده و خزانه نهاد «۵»، چنانکه در یک مصاف جیال که پادشاه هند بود «۶» [و اسلاف او از چهار هزار سال باز پادشاهی آن دیار داشته‌اند] پانصد هزار برده و دویست و هشتاد فیل «۷» و از اشیای دیگر مثل این او را بدست آمد، و در گردن جیال قلاده یافتند که بصد و هشتاد هزار دینار سرخ قیمت او برآمد. و در دیگر یورش هند از خزانه بت بزرگتر «۸» چندان جواهر «۹» و یاقوت و زمرد و الماس و غیره یافت که کس حساب او نمیدانست «۱۰» و از زر صامت هفت هزار هزار درم و از نقره هفت هزار و چهار صد من بدست آمد، و خانه یافتند مثل خانه خشت و گل از نقره ساخته در طول سی گز «۱۱» و در عرض بیست گز و دو ستون از زر و دو ستون از نقره و امثال این از جهات دیگر آنچه ممکن و مقدور بود سلطان و سپاه او از آن اموال «۱۲» بغزنین آوردند، و خلائق را فرمان داد تا بنظاره «۱۳» آن غنائم آمدند. و این حال در شهر جمید الاخر سنه تسع و تسعین

(۱) - مج: گرافی. مک: مد. پا: گراف.

(۲) - عبارت: [و تصویر مؤلف ... تا محال ننماید] از زیادات مج است.

(۳) - مج: افتاد. مک: مد: افتاده.

(۴) - مج: هیچکس را از عرب.

مک: هیچکس را از سلاطین عرب.

(۵) - مج: آورد و خزانه نهاد چنانکه. مک: آورده چنانکه.

(۶) - عبارت: [و اسلاف او از چهار هزار سال باز پادشاهی آن دیار داشته‌اند] از زیادات مج است.

(۷) - مج: و از اشیاء دیگر مثل این. مک: این عبارت را ندارد.

(۸) - مج: بزرگتر. مک: بزرگ.

(۹) - مج: جواهر یاقوت. مک: جواهر و یاقوت.

(۱۰) - مج: و از زر. مک: از زر.

(۱۱) - مج: در عرض. مک: و در عرض.

(۱۲) - مج: و سپاه از آن اموال بغزنین. مک: و سپاه او بغزنین.

(۱۳) - مج: بنظاره آن غنائم آمدند. مک: بنظاره آمدند.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۳۶۵

و ثلثمایه بود. «۱» و از غزنین حالا «۲» «چلغوزه» و «پودنه» بممالک می‌برند.

دیگر: «غرجستان»

«۳» ولایتی است «۴» متین با کوههای محکم، و حصون و ثغور استوار دارد، و میوه‌های خوب از: سیب، و امرود، و انجیر، و انار، و جوز بسیار از آنجا حاصل میشود. و مردم آنجا بغایت سخت‌جان و کوه‌رو و درشت «۵» خوی باشند، و نخچیر بسیار صید میکنند.

«۶» و از بدایع وقایع آنجا قصه فیروز بن یزجرد بن بهرام است، و خوشنوا که پادشاه غرجستان و طخارستان و بلخ بوده، و آن واقعه در تاریخ محمد بن جریر طبری برین وجه است که: یزدجرد را دو پسر بود مهتر را «فیروز» و کهتر را «هرمز» نام، «۷» و سجستانرا

فیروز داده بود که آنجا می‌بود و هرگز را با خود میداشت، چون یزدجرد بمرد هرمز خز این و ممالک بگرفت و قایم مقام پدر شد، فیروز التجا

(۱) - مج: ثلثمایه بود. مک: ثلثمایه

(۲) - چلغوزه: درخت صنوبر. بار آنرا نیز گویند. فرهنگ آندراج.

بودنه: رستنی معروف. و بودانه بپاء موحدۀ تحتانی مضموم نام تخم دوائی است فرهنگ برهان. آندراج.

(۳) - غرجستان: «غرجستان: بالفتح ثم السكون و شین معجمه مکسوره و سین مهمله و تاء مثناة من فوق و آخره نون هی ولایه هرات فی غربیها و الغور فی شرقیها و مرو الروذ عن شمالیها و غزنه عن جنوبیها. و العوام یسمونها (غرجستان)، و ملوکها (مرزبان) الی الیوم یخاطبون بالشار (شیر غرجستان) و هی ناحیه واسعه کثیره القراء، و یرتفع منها ارز و زیب کثیر یحمل الی البلدان» (معجم البلدان - ج ۳ ص ۷۸۵-۷۸۶. مسالک الممالک ابن خرداد به. احسن التقاسیم مقدسی).

(۴) - مج: ولایتی متین: مک: ولایتی است متین.

(۵) - مج: خو. مک: مد. خوی.

(۶) - داستان فیروز و خوشنواز در کتاب «اخبار الطوال» ابی حنیفه احمد بن داود الدینوری. ص ۶۰-۶۲ چاپ لیدن. و کتاب «عیون الاخبار» تألیف ابی محمد عبد اله بن مسلم بن قتیبه الدینوری متوفی بسال ۲۷۶ ه نقل از کتاب «سیر الملوک» ترجمه «خدای نامک» - ج ۱ ص ۱۱۷-۱۲۱. و در کتاب «غر اخبار ملوک الفرس و سیرهم» تألیف ابو منصور عبد الملک الثعالبی النیشابوری ص ۵۷۲-۵۸۳ چاپ زوتنبرگ - پاریس. به تفصیل ولی با اختلافاتی مذکور است.

(۷) - مج: سجستانرا. مک: مد. و سجستانرا.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۳۶۶

بخشنواز برد، و از برادر شکایت کرد، «۱» [و گفت بر من تغلب میکند و ملک حق منست که او گرفته]، خشنواز او را اکرام «۲» بسیار نمود، و ولایت «۳» «طالقان» او را ارزانی داشت، چون چند وقت «۴» برین بگذشت هرمز با مردم ظلم و ستم پیش گرفت، اهل پارس از وی متنفر شدند «۵» و گریزان گشته پیش فیروز می‌آمدند «۶» بطالقان، تا خلقی بیش از حد «۷» آنجا جمع شدند، خشنواز چون از این حال خبر یافت فیروز را گفت خدای تعالی بر بندگان خود ستم نه پسندد و عاقبت ظلم شوم است و ملک باجور و تعدی بقای «۸» ندارد، فیروز را سپاه داد تا «۹» برفت و با برادر حرب کرد و او را بکشت و ملک ایران او را «۱۰» مسخر و مسلم گشت، «۱۱» پس او سپاه خشنواز را باعزاز و اکرام و رعایت و انعام تمام «۱۲» بملکشان بازفرستاد، و بعد از آن «۱۳» فیروز آئین نیکو و طریق عدل «۱۴» و رفت پیش گرفت، «۱۵» [و مملکت بر او قرار گرفت، تا] در اثنای این حال خشنواز

(۱) - مج: عبارت: [و گفت بر من تغلب میکند و ملک حق منست که او گرفته] از زیادات پا و مج است.

(۲) - مج: اکرام بسیار نمود. مک: اکرام نمود.

(۳) - طالقان: بلدتان احدهما بخراسان بین مرو الروذ و بلخ بینها و بین مرو الروذ ثلث مراحل. و قال الاصطخری: اکبر مدینه بطخارستان طالقان و هی مدینه فی مستو من الارض علی شاطی جیحون» (معجم البلدان - یاقوت ج ۳/ ص ۴۹۲-۴۹۱. المسالک و الممالک - اصطخری لیدن).

(۴) - مج: وقت برین بگذشت هرمز با مردم ظلم.

مک: وقت هرمز ظلم.

(۵) - مج: شدند و گریزان گشته پیش. مک: شدند پیش.

(۶) - مج: آمدند بظالغان تا خلقی. مک: مد: آمدند تا خلقی.

(۷) - مج: از حد آنجا جمع. مک: از حد جمع.

(۸) - مج: بقای. مد: مک: بقا.

(۹) - مج: تا برفت و با برادر. مد: مک: تا با برادر.

(۱۰) - مج: او را مسخر و مسلم. مد: مک: او را مسلم.

(۱۱) - مج: گشت پس او سپاه. مک: گشت و سپاه.

(۱۲) - مج: تمام بملکشان بازفرستاد. مک: تمام بازفرستاد.

(۱۳) - مج: بعد از آن فیروز آئین. مک: بعد از آن آئین.

(۱۴) - مج: عدل و رافت پیش. مک: عدل پیش.

(۱۵) - مج: پا: و مملکت بر و قرار گرفت تا. مک: این جمله را ندارد.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۳۶۷

ستمگری آغاز نهاد و بر مردم «۱» ملک خویش رسم جور «۲» و بیداد ظاهر کرد، و متابعت قوم لوط پیش آورد، و بفعلهای بد اقدام نمود، و هرکس را پسری نیکو روی بود میکشید «۳» [و پیش خود ملازم میساخت]، و رعیت او بدین سبب «۴» [بیشتر از وی متنفر گشتند و از دیار] او گریخته «۵» و بسوی فیروز می آمدند، و زنهار میخواستند «۶»، [و از دست ظلم او استغاثه مینمودند]، فیروز چند نوبت بخشش از پیغام فرستاد و گفت ترا بر من حق است، اما «۷» حق حق تعالی از همه «۸» حقها بیشتر «۹» و بیشتر است، «۱۰» این خلق از دست تو پیش من بفریاد می آیند اگر دست از ظلم و ستم «۱۱» و افعال بد بازدارای فهو المراد، و الا بحرب تو سپاه فرستم، خوشنواز التفات بسخن او نکرد «۱۲» و نصیحت او نشنید تا چند سال برین بگذشت، مردم هیاطله که رعیت خوشنواز بودند بر درگاه فیروز «۱۳» بسیار جمع آمدند، پس فیروز سپاه جمع کرده بآهنگ جنگ خوشنواز عزیمت

(۱) - مج: مردم ملک خویش رسم. مک: مردم رسم.

(۲) - مج: جور و بیداد ظاهر. مک: جور ظاهر.

(۳) - مج: و پیش خود ملازم میساخت.

مک: این عبارت را ندارد.

(۴) - مج: بیشتر از وی متنفر گشتند و از دیار.

مک: مد: این عبارت را ندارد.

(۵) - مج: گریخته بسوی. مد: مک: گریخته و بسوی.

(۶) - مج: و از دست ظلم او استغاثه مینمودند.

مد: مک: این عبارت را ندارد.

(۷) - مج: اما حق تعالی. مک: اما حق حق تعالی.

(۸) - مج: همه حقها بیشتر.

مک: همه بیشتر.

(۹) - مج: بیشتر و بیشتر است. مک: بیشتر است.

(۱۰) - مج: عبارت: [این خلق از دست تو پیش من بفریاد می آیند] از زیادات پا و مج است.

(۱۱) - مج: و ستم و افعال بد بازدارى. مک: و ستم بازدارى.

(۱۲) - مج: او نکرد و نصیحت او نشنید تا چند.

مک: او نکرد تا چند.

(۱۳) - مج: فیروز بسیار جمع آمدند پس فیروز سپاه جمع کرده بآهنگ.

مک: فیروز جمع آمدند فیروز بآهنگ.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۳۶۸

نمود، تا بسر بیابان «درون» رسید که در نواحی مرو است، خوشنواز «۱» سپهداران و سرهنگان خود را حاضر آورده «۲» گفت سپاه ما با سپاه ایران مقاومت نمی تواند کرد «۳» [و ما را با ایشان حرب کردن مصلحت نیست] تدبیر این واقعه چیست؟ یکی «۴» از سرهنگان او که مردی بود پیر و سال فراوان یافته «۵» بخشنواز گفت ای ملک اگر با من عهد کنی که اهل و عیال مرا نیکوداری و ایشانرا «۶» توانگر گردانی من جان خود را فدا کنم و آن سپاه را هلاک سازم، گفت بچه طریق؟ گفت: بفرمای تا دست و پای مرا ببرند و در کنار بیابان که ممر فیروزست بیندازند تا من او را به بیابانی برم که «۷» او و سپاه او اکثر در آن بیابان بی پایان طعمه مرگ شوند، «۸» [من نیز اگر کشته شوم یا بمیرم رواست]، خشنواز گفت بعد از آنکه تو «۹» نمائی از فتحی که مرا باشد ترا چه فایده خواهد بود؟ گفت من «۱۰» پیر شده‌ام و جهان بسیار دیده‌ام «۱۱» و لا- بد بخواهم مرد، چنان خواهم که چون از عالم بروم کاری کرده باشم که از من نامی بماند، و فرزندان و اعقاب من بعد از من بفاque و حاجتمندی در نمانند، پس خشنواز فرمود تا بمدعای او عمل نموده، و او را مثله کرده در بیابان انداختند، چون فیروز بد آنجا «۱۲» رسیده او را گفتند اینجا مردیست دست و پای

(۱) - مج: خشنواز سپهداران و سرهنگان.

مک: خشنواز سرهنگان.

(۲) - مج: آورد گفت. مک: مد: آورده گفت.

(۳) - عبارت: [و ما را با ایشان حرب کردن مصلحت نیست] از زیادات مج و پا میباشد.

(۴) - مک: چیست؟ یکی از سرهنگان.

مج: چیست؟ از سرهنگان

(۵) - مج: یافته بخشنواز گفت. مک: یافته گفت.

(۶) - مج: نیکو داری و ایشانرا توانگر.

مک: نیکوداری توانگر.

(۷) - مج: برم که او و سپاه او اکثر بیابان مرگ شوند. پا: که او اکثر بیابان مرگ شوند. مک: برم که سپاه او بیابان مرگ شوند؟ کذا

اصلاح قیاسی.

(۸) - مج: عبارت: [من نیز اگر کشته شوم یا بمیرم رواست] از زیادات پا و مج است.

(۹) - مج: بعد از آنکه تو نمائی. مک: بعد از آنکه نمائی.

(۱۰) - مک: گفت من پیر. مج: گفت پیر.

(۱۱) - مج: و جهان بسیار دیده‌ام. مک: این عبارت را ندارد.

(۱۲) - مج: رسیده او را گفتند. مک: رسید گفتند.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۳۶۹

بریده افتاده، فیروز او را پیش خود خواند، و احوال او پرسید نام و لقب خود را «۱» باز گفت، در لشکر فیروز او را بسیار کس میشناختند، «۲» [از آن مردم که از ولایت خشنواز بتظلم آمده بودند] گفتند این از سرهنگان بزرگ «۳» خشنواز است، پس این شخص فیروز را «۴» گفت که «۵» من خشنواز را از ستم و بیراهی منع کردم «۶» و گفتم از خدای بترس و از ملک ایران اندیشه کن که با سپاهی ترا بسر آید که ترا «۷» طاقت او نباشد «۸» و این دولت تو بسر آید، بدین جهت بر من خشم گرفت و مرا چنین عقوبتی کرد «۹» [و فرمود تا در بن بیابانم انداختند که بخواری بمیرم]، فیروز «۱۰» را بر وی رحم آمد و گفت دل‌تنگ مدار که ترا با خویشان «۱۱» ببرم و با او حرب کنم و او را بکشم «۱۲» و ترا بخان‌ومان تو رسانم، «۱۳» [آنشخص فیروز را دعا کرد و] گفت ای پادشاه بدین مرحمت که در حق من فرمودی [و این نیت نیکو که در پیش داری] «۱۴» ترا بر من

(۱) - مج: خود را باز گفت. مک: خود گفت.

(۲) - عبارت: [از آن مردم که از ولایت خوشنواز بتظلم آمده بودند] از زیادات پا و مج است.

(۳) - مک: سرهنگان بزرگ خشنواز. مج: سرهنگان خوشنواز.

(۴) - مج: شخص فیروز را گفت. مک: شخص گفت.

(۵) - مج: گفت که من. مک: گفت من.

(۶) - مج: از ستم و بیراهی منع کردم. مک: این عبارت را ندارد.

(۷) - مج: که ترا طاقت. مک: که طاقت.

(۸) - مج: و این دولت تو بسر آید. مک: این عبارت را ندارد.

(۹) - عبارت: [و فرمود تا در بن بیابانم انداختند که بخواری بمیرم] از زیادات پا و مج است.

(۱۰) - مج: فیروز را بر وی رحم آمد و گفت. مک: فیروز گفت.

(۱۱) - مج: خویشان. مک: مد: خویش.

(۱۲) - مج: و او را بکشم. مک: این جمله را ندارد.

(۱۳) - مج: تو رسانم آنشخص فیروز را دعا کرد و گفت. مک: تو رسانم گفت.

(۱۴) - مج: و این نیت نیکو که در پیش داری ترا.

مک: این عبارت را ندارد.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۳۷۰

حقّی حق است «۱» [که بجان خدمت تو کنم] و «۲» (بر من واجب شد که) حق تو بگذارم، اکنون میان تو و خشنواز از این راه که تو میروی بیست روز مسافت است، تا رسیدن تو بآنجا او سپاه جمع خواهد کرد، و بحرب پیش خواهد آمد، «۳» [و گاه حرب را خطرها است تا ظفر کرا باشد] من درین بیابان راهی میدانم پس از پنج روز ترا بسروی رسانم که ویرا بگیری «۴» و مجال جنگ نیابد، اما درین راه آب نیست «۵» غیر از آنکه پنج روزه آب برمی «۶» باید گرفت «۷» هیچ خطر و زحمتی ندارد، فیروز را این رای موافق آمد و با او پنجاه هزار مرد مقاتل «۸» محارب بود، و فرمود تا پنج روزه آب برگیرند، بعضی مردم فیروز را نصیحت کردند که «۹» ای ملک این مرد محل تهمت است «۱۰» و اعتماد را شاید «۱۱» [و در بیابان نامعلوم در آمدن خطر بزرگ دارد شاید که خشنواز مکرری کرده باشد و غدیری اندیشیده تا ما را از راه بگرداند و در بیابان هلاک کند]، فیروز قبول نکرده سخن هیچ کس را استوار نداشت.

- (۱) - مج: که بجان خدمت تو کنم. مک: این عبارت را ندارد.
- (۲) - عبارت: (بر من واجب شد که) از زیادات مک مییابد.
- (۳) - مج: و گاه حرب را خطر هاست تا ظفر کرا باشد. مک: این عبارت را ندارد.
- (۴) - مج: بگیری و مجال جنگ نیابد اما در این. مک: بگیری اما در این.
- (۵) - مج: نیست غیر از آنکه پنج روزه. مک: نیست پنج روزه.
- (۶) - مج: آب برمی باید گرفت. مک: آب باید گرفت.
- (۷) - مج: گرفت هیچ خطر و زحمتی ندارد فیروز. مک: گرفت فیروز.
- (۸) - مج: مقاتل محارب بود و فرمود. مک: مقاتل بود فرمود.
- (۹) - مج: کردند که ای ملک این مرد. مک: کردند که این مرد.
- (۱۰) - عبارت: (و اعتماد را نشاید) از زیادات مک مییابد.
- (۱۱) - عبارت: [و در بیابان نامعلوم در آمدن خطر بزرگ دارد ... و در بیابان هلاک کند] از زیادات مج است.
- روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۳۷۱
- سعدی «۱»:

خدا کشتی آنجا که خواهد برداگر ناخدا جامه بر تن درد و گفت: اگر خشنواز مگری کرده «۲» باشد این شخص را چه ضرورت است که دست و پای «۳» در میان نهد و خود را بدست هلاکت «۴» دهد و پایمال و بال و نکال گرداند «۵»، و اگر ما هلاک شویم بعد از آنکه این شخص مرده باشد او را چه فایده حاصل آید، پس فیروز با تمامی سپاه راه بیابان گرفت، این شخص او را ببرد بدشوارترین راهی و درازترین بادیه، بیابانی «۶» بی پایان که اثر طوفان آتش سموم از تنور گردبادش بکمره اثر میرسید، و دیده پر آب «۷» تشنه‌های آن صورت هلاک در آینه سراب معاینه «۸» میدید،

سلمان:

هوایش ز فرط حرارت بحدی که چون موم گشته دل سنگ ذایب
مزلزل زمین از ریاح عواصف مستر هوا از غبار غیاهب همچین میرفتند تا پنج روز و شش را «۹» بهیچ جا نرسیدند «۱۰» [ده روز گذشت

- (۱) - مج: پا: فیروز قبول نکرده سخن هیچ کس را استوار نداشت، خدا کشتی آنجا ...
- مک: فیروز قبول نکرد. سعدی: خدا کشتی آنجا ...
- (۲) - مج: کرده باشد این. مک: کرده این.
- (۳) - مج: و پای در میان. مک: و پا در میان.
- (۴) - مج: هلاک. مک: مد: هلاکت.
- (۵) - مک: مد: گرداند. مج: گردد.
- (۶) - مک: بیابانی بی پایان که اثر. مج: بیابانی که اثر.
- (۷) - مک: پر آب تشنه‌های. مج: پر آب پشته‌های.
- (۸) - مج: معاینه میدید، بیت: هوایش ... مک: معاینه دید، سلمان: هوایش ...

(۹) - مج: و شش را بهیچ. مک: و شش بهیچ.

(۱۰) - عبارت: [ده روز گذشت و پانزده روز نیز ... حروف چشمه آفتاب نمیدیدند] از زیادات مج، پا میباشد.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۳۷۲

و پانزده روز نیز برآمد که روی آبادانی ندیدند و آب ایشان تمام شده بغیر از خون دیده لب تر نمیکردند و نشان آب جز در حروف چشمه آفتاب نمیدیدند [فیروز خواست که آن شخص را بکشد باز اندیشید که از جرعه خون حرارت تشنگی را چه تسکین توان داد، «۱» [شاید که از بهر جان خویش بهر صورت که باشد ما را بجائی بیرون برد]، «۲» و آن مرد همچنان ایشان را می‌برد، «۳» [و هرروز بهانه می‌آورد و امروز و فردا وعده میداد] تا بیست روز «۴» تمام شد، و مردم بسیار بمردند، فیروز «۵» متحیر گشته دل برهلاک نهاد و بقیه که از سپاهش مانده بود جمع کرد و گفت: هرچند من فرمان شما نکردم شما نصیحت از من دریغ مدارید که «۶» این بلا همه را شامل است «۷» [مقرر است که اگر بمیرم از شما کسی زنده خلاص نخواهد یافت، همه را مرگ در پیش است]، آخر الامر گفتند حيله ما آنست که «۸» برویم و خود را پیش اندازیم «۹» که [اگر همین جا باشیم یا باز گردیم بهر حال از مردن چاره نیست پس پیش باید رفت که اگر بیم هلاک است امید نجات نیز هست] شاید که ره بجائی بریم و اگر بمیریم کوشش خود کرده باشیم، فیروز با شرمه که مانده بود روان شده بعد از سه روز «۱۰» دیگر بآبادانی رسیدند «۱۱» در حدود ولایت خشنواز، و از پنجاه هزار مرد «۱۲»

(۱) - عبارت: [شاید که از بهر جان خویش بهر صورت که باشد ما را بجائی بیرون برد] از زیادات مج میباشد.

(۲) - مج: آن مرد. مک: مد. و آن مرد.

(۳) - عبارت: [و هرروز بهانه می‌آورد و امروز و فردا وعده میداد] از زیادات مج میباشد.

(۴) - مج: روز تمام شد و مردم. مک: روز و مردم.

(۵) - مج: فیروز متحیر گشته دل. مک: فیروز دل.

(۶) - مک: که این بلا. مج: که بلا.

(۷) - عبارت: [مقرر است که اگر بمیرم از شما کسی زنده خلاص نخواهد یافت، همه را مرگ در پیش است] از زیادات مج میباشد.

(۸) - مج: که برویم و خود را. مک: که خود را.

(۹) - عبارت: [اگر همین جا باشیم یا باز گردیم بهر حال ... امید نجات نیز هست] از زیادات مج است.

(۱۰) - مج: روز دیگر بآبادانی. مک: روز بآبادانی.

(۱۱) - مج: رسید در حدود. مک: رسیدند در حدود.

(۱۲) - مج: مرد که با او بودند از هزار. مک: مرد از هزار.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۳۷۳

که با او بودند از هزار کمتر مانده بود «۱» [دیگر همه مرده، پس گفتند ما را هیچ چاره نیست جز آنکه بزنها خشنواز رویم و خود را بدو سپاریم شاید رحم کند و جان ما را ببخشد و الا هر جا که رویم ما را بگیرد]، پس فیروز رسولی بخشنواز فرستاد و از گناه خود اظهار ندامت و خجالت کرده عذر خواست، «۲» و خشنواز بعد از ملامت بسیار «۳» و شرح حقوق و رعایتهای سابقه خود نسبت بفیروز گفت او را خدای تعالی گرفته است که حق نیکوئیهای من نشناخته، و آن مردی که شما را «۴» بدان بیابان برده و سرگردان ساخته من نمی «۵» شناسم «۶» و احوال او را از شما میشنوم او فرشته بوده «۷» است بدان صورت که شما را راه هلاک نموده، امروز

چون مکافات خود «۸» از حق تعالی یافتید، و عذر می‌خواهید «۹» از شما عفو کردم، و زینهار دادم، اگر فیروز با من عهدی کند که دیگر بجنگ من قصد نکند، و سپاه بدیار من نفرستد، و «۱۰» هیچ دشمن مرا یاری نکند، او را بملک او باز فرستم، «۱۱» و بجای فرزند خود دادم، پس طعام و هدیه بسیار و فرش و اوانی بی‌شمار و ستور و اسباب معاش پیش فیروز فرستاد و گفت همانجا «۱۲» باشد تا من بسرحد دیار خود «۱۳» فرستم که مناره بسازند پس او را بیای «۱۴»

(۱) - عبارت: [دیگر همه مرده پس گفتند ... و الا هر جا که رویم ما را بگیرد] از زیادات مج میباشد.

(۲) - مج: خشنواز. مک: و خشنواز.

(۳) - مج: بسیار و شرح حقوق و رعایتهای. مک: بسیار و رعایتهای.

(۴) - مج: که شما را بدان بیابان برده و سرگردان. مک: که شما را سرگردان.

(۵) - مج: من نمی‌شناسم. مک: من شناسم.

(۶) - مج: و احوال او از شما میشنوم. مک: این عبارت را ندارد.

(۷) - مج: بوده است بدان. مک: بوده بدان.

(۸) - مج: خود از حق تعالی یافتید. مک: خود یافتید.

(۹) - مج: می‌خواهید از شما عفو. مک: می‌خواهید عفو.

(۱۰) - مج: و هیچ دشمن. مک: و دشمن.

(۱۱) - مج: فرستم و بجای فرزند خود دادم پس. مک: فرستم پس.

(۱۲) - مج: گفت همان باشد. مک: گفت همانجا باشد.

(۱۳) - مج: فرستم که مناره. مک: خود مناره.

(۱۴) - مج: بیای آن مناره. مک: بیای مناره.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۳۷۴

آن مناره برند تا سوگند «۱» خورد که از مناره بدین طرف «۲» ملک من هرگز قصد نکند و سپاه نفرستد، رسول آمد و پیغامها «۳» بفیروز رسانید، فیروز حیاتی یافت، «۴» و از بیم کشتن ایمن گشت، آنگاه خشنواز فرمود تا در سرحد ملک او مناره ساختند از سنگ «۵» (و روی گذاشته بروی ریختند که یکپاره شد)، و شش ماه در آن کار کردند و «۶» [در هر ماهی از برای فیروز هدیه‌ها فرستاد و او را دل‌داری و تسلی میداد]، چون «۷» مناره باتمام رسید خشنواز امرا و سرهنگان و علماء «۸» و حکام ولایت خود را پیش فیروز فرستاد تا او را بیای آن مناره بردند، «۹» [و تمامی سپاه او را حاضر آوردند] و «۱۰» او را عهد دادند که «۱۱» هرگز از آن سوی مناره نگذرد و عهد را نشکند، و عهدنامه برین منوال بنوشتند «۱۲» [و مردم را گواه گرفتند و شهادت بر آن خط نهادند]. بعد از آن خشنواز مال بسیار و هدیه‌های شایسته بفیروز فرستاد «۱۳» و او را رخصت معاودت داد، و فیروز را از این حالت «۱۴» [که مغلوب و منکوب از آنجا بازگشت] سخت عار آمد،

(۱) - مج: سوگند که از. مک: سوگند خورد که از.

(۲) - مج: طرف ملک من هرگز. مک: طرف هرگز.

(۳) - مج: و پیغامها بفیروز رسانید حیاتی. مک: و پیغامها رسانید فیروز حیاتی.

(۴) - مج: و از بیم کشتن ایمن گشت. مک: این عبارت را ندارد.

(۵) - عبارت: (و روی گذاخته بر وی ریختند که یکپاره شد) از زیادات مک است.

(۶) - عبارت: [در همراهی از برای فیروز هدیه‌ها فرستاد و او را دلداری و تسلی میداد] از زیادات مج میباشد.

(۷) - مج: چون مناره باتمام رسید خشنواز امراء. مک: چون باتمام رسید امراء.

(۸) - مج: و علماء و حکام ولایت. مک: و علماء ولایت.

(۹) - مج: و تمامی سپاه او را حاضر آوردند. مک: این عبارت را ندارد.

(۱۰) - مج: و او را عهد. مک: و عهد.

(۱۱) - مج: که هرگز از آن سوی مناره. مک: که از مناره.

(۱۲) - عبارت: [و مردم را گواه گرفتند و شهادت بر آن خط نهادند] از زیادات مج است.

(۱۳) - مج: فرستاد و او را رخصت. مک: فرستاد رخصت.

(۱۴) - مج: که مغلوب و منکوب از آنجا بازگشت.

مک: این عبارت را ندارد.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۳۷۵

و بغایت تنگدل می‌بود، «۱» [هرچند سپاه او میگفتند این ملک بس نیکوئی درباره ما کرد که جان تو و از آن ما را ببخشید، و چندین رعایت ما نمود، و او خاموش می‌بود تا بملک خود بنشست و] چند سال بگذشت هیچگونه آن عار را تحمل نتوانستی کرد، و بساختن اسباب حرب «۲» خوشنواز مشغول شد «۳» و یکسال بتهیه آن اشتغال داشت. هرچند دانایان «۴» و سرهنگان و اعیان درگاه او را گفتند «۵» [شکستن عهد و میثاق لایق دولت پادشاهان نیست] خدای تعالی نقض عهد نمی‌پسندد و نتیجه نیک نمی‌دهد و سپاه ترا نیز یاری نخواهد داد، «۶» و از تو نفرت خواهند ورزید، فیروز گفت من حيله کنم که سوگند من دروغ نشود، پس «۷» سپاه جمع کرده با صد هزار مرد و پانصد فیل «۸» برفت تا بدان موضع که مناره بود «۹» [و آنرا از سنگ ساخته بودند و روی گذاخته بر وی ریخته تا یکپارچه شده، فیروز گفت سوگند خورده‌ام که از مناره بدان طرف نروم و این مناره را ویران نشاید کرد، پس بفرمود تا] آن مناره را درست «۱۰» بزمین افکندند، و گردونها ترتیب کرده مناره را بر آن نهادند و بر فیلان بستند، و پنجاه فیل و سیصد مرد جهت این کار تعیین یافت تا آنرا از پیش سپاه میکشیدند،

(۱) - عبارت: [هرچند سپاه او میگفتند این ملک ... تا بملک خود بنشست و] از زیادات مج میباشد.

(۲) - مج: حرب خشنواز مشغول. مک: حرب مشغول.

(۳) - مج: و یکسال بتهیه آن اشتغال داشت. مک: این عبارت را ندارد.

(۴) - مج: دانایان و سرهنگان و اعیان. مک: دانایان و اعیان.

(۵) - عبارت: [شکستن عهد و میثاق لایق دولت پادشاهان نیست و] از زیادات مج میباشد.

(۶) - مج: و از تو نفرت خواهند ورزید. مک: این عبارت را ندارد.

(۷) - مج: پس سپاه جمع کرده با صد. مک: پس با صد.

(۸) - مج: فیل برفت تا بدان. مک: فیل تا بدان.

(۹) - عبارت: [و آنرا از سنگ ساخته بودند و روی ... ویران نشاید کرد، پس بفرمود تا] از زیادات مج میباشد.

(۱۰) - مک: مناره را درست بزمین. مج: مناره را بزمین.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۳۷۶

و فیروز از عقب میرفت، چون خشنواز این خبر بشنید لشکر خود فراهم آورده بسرحد بلخ و طخارستان آمد و لشکرگاه زد، و چون دانست که بحرب حریف فیروز نیست «۱» فرمود تا از پس لشکرگاه او جوی کنند ده ارش بالا- و بیست ارش پهنا و آنرا پر آب کردند و روی او را بچوبهای ضعیف و خاشاک پوشیدند و خاک بر وی پاشیدند و پنهان ساختند، و راهی گذاشتند باریک و سپاه او بدان راه می‌گذشتند، و چون فیروز برسد در برابر لشکرگاه او فرود آمد، پس خشنواز بمیان هردو لشکر آمد و فیروز را «۲» بیرون طلبید تا در مقابل او آمد و نصیحت چند کرد فیروز قبول نکرد و گفت از حرب چاره نیست و هردو بازگشتند، چون شب درآمد خشنواز از آن راه باریک از جوی بگذشت و قریب بیک فرسنگ دور رفت و فرود آمد، فیروز چون خشنواز و جنود او را در برابر ندید پنداشت که بهزیمت رفته با خاصگیان خود سوار شد «۳» و التفات بسپاه نکرد و بتاخت چون بدان جوی رسیدند چوبهای ضعیف بشکست و فیروز با خلق بسیار در آن گور کنده افتادند و «۴» هلاک شدند، خشنواز بازگشت، و بسیاری «۵» دیگر را از سپاه فیروز بکشت و اسیر گرفت، «۶» [بعد از آن بکنار جوی آمد] و فیروز را بجر ثقیل از آن جوی مرده برکشیدند و بگورستان فرستاد، و بر بازوی فیروز تعویذی بسته یافتند که تذکره گنجهای او بوده خشنواز آنرا «۷» از بازوی او بگشاد و آن گنجها بدست آورد «۸» و سالم و غانم بجای خود بازگشت «۹».

(۱)- مک: نیست فرمود تا از. مج: نیست تا از.

(۲)- مج: فیروز را بیرون طلبید. مک: فیروز را طلبید.

(۳)- مج: سوار شد و التفات سپاه نکرد. مک: سوار شد التفات بسپاه نکرد.

(۴)- مج: افتادند و هلاک. مک: افتادند هلاک.

(۵)- مج: و بسیاری دیگر. مک: و بسیار دیگر.

(۶)- مج: بعد از آن بکنار جوی آمد. مک: این عبارت را ندارد.

(۷)- مج: آنرا از بازوی او بگشاد. مک: آنرا بگشاد.

(۸)- مک: آورد و سالم. مج: آورد سالم.

(۹)- این داستان افسانه مانند مطابق با روایت محمد بن جریر طبری است که تاریخ ساسانیان را از یک مشت مجاهیل نقل کرده و بقصد اهانت خاندان ساسانی اکذوبه‌هایی بر آن پیرایه کرده است. اما دو تن از نویسندگان فاضل خراسان اعنی: ابی محمد عبد اله بن مسلم بن

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۳۷۷

دیگر: از توابع هرات قصبات و ولایات مثل: «۱» ابیورد، و نسا، و بازر «۲» و جیهان، و ارغینان، و بیار «۳»، و میمند، و جاجرم و غیرها بسیار است که اگر بتفصیل آن شروعی رود کتاب با طناب کشد و مقصود مفقود ماند، حسبنا اله و نعم الوکیل. «۴»

قتیبه الدینوری (متوفی سال ۲۷۶ ه) در کتاب «عیون الاخبار» ج ۱ ص ۱۲۱-۱۱۷ نقلاً از کتاب «خدای نامک»- سیر الملوک- و ابو منصور عبد الملک الثعالبی در کتاب «غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم» حقیقت این داستان تاریخی را به تفصیل و با اختلافات زیادی روایت کرده‌اند.

(۱)- از شهرها و شهرچه‌ها (قصبات) و روستاهای مشهوره خراسان: «ابیورد» که آنرا «باورد» نیز گویند. و «نسا» و «جیهان» که بر کرانه رود جیحون واقع است، و «ارغینان» که روستای پهناوری است در نواحی نیشابور، و «میمند»- بکسر میم اول و فتح میم دوم- روستائی است در نواحی غزنین، و «جاجرم» نام شهر و دهستانی است واقع میانه نیشابور و جوین و جرجان. (معجم البلدان- ج ۱،

ج/۴، ج/۲ ص ۱۱۱، ۷۷۷، ۱۸۱، ۲۰۹، ۴۸۱، ۷۱۹، ۴، لپزیک).

(۲) - بازر: از توابع مرو شاهجان است. نزهة القلوب ص ۱۵۸.

(۳) - در اصل «بیار»: و «بیار»: از نواحی خراسان است، حمد اله مستوفی گوید:

«بیار: شهری وسط است و هوای معتدل دارد، حاصلش غله و اندکی میوه میباشد» نزهة القلوب - ص ۱۵۰.

(۴) - جغرافیای تاریخی خراسان در اینجا پایان می‌یابد و نسخه مد تا اینجا بیشتر ندارد.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۳۷۸

روضه ششم در ذکر سلاطین ایام، و ولادت و حکام که از زمان اشاعت دین اسلام الی هذا الایام آمر و عامل و والی و حاکم هرات بوده‌اند

اشاره

مشمول بر چند چمن

چمن اول

شیخ مرحوم ثقة الدین عبد الرحمن فامی رح، در کتاب خود آورده «۱» است که در بعضی تواریخ چنان دیده‌ام که والیان و حکام خراسان در هرات «۲» مقیم می‌بوده‌اند، و نواب و گماشتگان بیلاد و مواضع دیگر میفرستاده و دار الملک و پادشاه‌نشین در قدیم «۳» الایام نیز هرات می‌بوده، «۴» و نقل کرده است از «۵» حافظ ابو اسحق احمد بن محمد بن یاسین که او در «۶» کتاب تاریخ خویش از عباس بن محمد و او از پدر خویش روایت کرده که گفت شنیدم از ذو القرنین - که قاضی بادغیس، و روستاء گنج‌خانه، و گنج روان، و آن نواحی بوده، و او مردی بود «۷» شایسته، و بصلاح آراسته - که صلح هرات بوقت «۸» ظهور دین اسلام در سنه تسع و عشرين اتفاق افتاده «۹» و از بلده مرو نیز درین سال بوده، و از نیشابور در سنه «۱۰» ثلثین، و عبد اله عامر که بخراسان آمد

(۱) - مک: آورده است که در.

مج: آورده که در.

(۲) - مج: هرات مقیم می‌بوده. مک: هرات می‌بوده.

(۳) - مک: در قدیم الایام نیز هرات. مج: در قدیم نیز هرات.

(۴) - مج: و نقل. مک: نقل.

(۵) - مک: از حافظ ابو اسحق. مج: از ابو اسحق.

(۶) - مک: که او در کتاب تاریخ. مج: که او در تاریخ.

(۷) - مک: مرد. مج: مردی.

(۸) - مج: بوقت ظهور دین. مک: بوقت دین.

(۹) - مج: افتاد. مک: افتاده.

(۱۰) - مک: درین سال بوده و از نیشابور در سنه ثلثین.

مج: درین سال بوده در سنه ثلثین.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۳۷۹

بنشابور مقام کرده تا بجنگ او را فتح کردند، «۱» و هرات بطریق صلح فتح شد، و پیشتر کسی که بفتح ممالک خراسان آمد، عبد اله بن عامر بود «۲»، پس از وی سعید بن عثمان بن «۳» عفان القریشی، و پس از وی عبد اله عامر دیگر باره بخراسان آمد، بعد از آن حکم ابن عمرو الغفاری، پس از آن عبید اله بن زیاد، پس از وی عبد الرحمن بن زیاد، بعد از وی سالم بن زیاد، بعده عبد اله بن خازم السلمی در ایام قتیبه بن مسلم نه سال بخراسان بود، بعد از آن امیه بن عبد اله القرشی چهار سال بود پسر خود یزید را خلیفه کرد، و یزید نیز برادر خود فضل بن مهلب را خلیفه کرد، پس از آن قتیبه بن مسلم الباهلی «۴» دو سال بود، پس قتیبه را بکشتند در سنه ست و تسعین بعد

(۱) - مج: فتح کردند. مک: فتح کرد.

(۲) - بلاذری میگوید: «فلما استخلف عثمان بن عفان ولی عبد اله بن عامر بن کریر البصره فی سنه ۲۸ و يقال فی سنه ۲۹ ه ثم غزا خراسان فی سنه ۳۰ و بعث عبد اله بن خازم بن اسماء بن الصلت الی خراسان ...»
«و وجه ابن عامر جیشا الی هرات و علیه خلید بن عبد اله الحنفی ... و يقال ان ابن عامر سار نفسه الی هراء ثم صالحه مرزبان هراء عن هراء و بوشنج و بادغیس علی الف الف درهم، و ارسل مرزبان مرو الشاهجان یسأل الصلح فوجه ابن عامر الی مرو حاتم بن النعمان الباهلی فصالحه علی الف الف و مائتی الف درهم». فتوح البلدان یحیی بن جابر البلاذری ص ۴۱۰-۴۱۲.
کسانی را که اسفزاری درین روضه بعنوان ولات و حکام هراء فهرست وار نامبرده است غالبا از مردان نامدار دولتین بنی امیه و بنی العباس میباشند که بولایت خراسان بزرگ (ایران شرقی) منصوب بوده‌اند، و چون بیشتر اوقات شهر هراء مرکز و تختگاه خراسان بوده ولات خراسان در آن شهر اقامت گزیده و نواب و عمال خود را از آنجا بدیگر دیار خراسان گسیل میداشته‌اند.
و پس از ظهور طاهریان، و قیام یعقوب لیث صفاری (رویگزرادگان) و سپس پیدایش دولت ملی سامانیان، و بالاخره ظهور سلطنت آل سبکتکین مرکز خراسان از هراء به: مرو، نیشابور، زرنج سیستان، بخارا و غزنین انتقال یافته و حکام هراء درین تختگاهها تعیین و اعزام میگرددیده است.

(۳) - مج: عثمان عفان. مک: عثمان بن عفان.

(۴) - همینکه معاویه بن ابی سفیان بر اریکه خلافت استقرار یافت بار دیگر عبد اله بن عامر را بولایت خراسان فرستاد، و پس از وی زیاد بن سمیه (زیاد بن ابی سفیان) را بر خراسان و عراقین ولایت داد، زیاد در بصره نشست و از جانب خود حکم بن عمرو الغفاری را بولایت خراسان گسیل نموده زیاد از طرف معاویه - که بتازگی روش خلفای راشدین را

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۳۸۰

از آن وکیع بن سود یکماه بود، پس از آن یزید بن المهلب بخراسان آمد، و عامل عراق بود یکماه در هرات مقام کرد، و مهلب بن یزید را عامل خراسان ساخت چون شش ماه بود عقبه بن الجراح الحارثی بیامد و یکسال و دو ماه بود، پس پیش عمر بن عبد العزیز رفت و عبد الرحمن بن نعم الایادی را «۱» نایب کرد، چون یکسال و هفت ماه گذشت سعید بن عبد العزیز قرشی آمد و یکسال عمل کرد، بعد از آن اسد ابن عبد اله البجلی سه سال بود، پس حکم بن عوانه را خلیفه کرد و بعراق رفت، و بعد از آن «۲» ششماه اسد بن عبد اله السلمی پنج ماه عمل راند، پس جنید بن عبد الرحمن المری «۳» سه سال و نیم عامل بود، پس عماره بن حریم المری خلیفه جنید دو ماه

بدرود گفته اصول اسلامی را پایمال نموده بود - فرمانی بدین مضمون برای حکم فرستاد:

«ان امیر المومنین معاویه کتب الی ان اصطفی له البیضاء و الصفراء فلا تقسمن شیئا من الذهب و الفضة» اما حکم بدین دستور الثقات نموده و مانند سابق خمس اموال را برای خلیفه فرستاده و بقیه را میان مسلمانان تقسیم کرد و در جواب زیاد نوشت: «انی وجدت کتاب اله قبل کتاب امیر المومنین معاویه، و لو ان السماء و الارض کانتا رتقا علی عبد ثم اتقی اله لجعل اله له منها مخرجا». او از حکومت خراسان معزول گردید و سلم بن زیاد از طرف یزید بن معاویه و الی آندیار شد و درین اثناء یزید در گذشت و فتنه ابن زبیر در عراق قایم شد و خراسان دچار آشفته‌گی شدید گردید سلم خراسان را ترک گفته و از جانب خود عبد اله بن خازم را بر خراسان ولایت داد، پس عبد الملک حجاج بن ابو عبیده ثقفی را بر عراقین و خراسان حکومت داد: و حجاج از طرف خود قتیبه بن مسلم را که از سنگدل‌ترین و خونخوارترین سرداران بنی امیه بود بخراسان فرستاد و میانه او و مردم آنسامان حوادث خونینی بوقوع پیوست، قتیبه قلبی مملو از تعصب قومی عربی و دشمنی قوم فرس داشت بدین سبب درین وقایع پای از حدود سیاست فراتر نهاده و به نابود ساختن شعائر و آثار ملی باستانی ایران کوشیده موبدان خراسان را که وارثین فرهنگ کهن سال ایران بودند همگی بقتل رسانیده در بخارا طالقان، بلخ و خوارزم معابد و مدارس باستانی را ویران کتابخانه‌ها را دستخوش حریق نموده و آخرین ضربت قاضیه را بر بقیه السیف فرهنگ ساسانی و آثار پهلوی وارد ساخت. (آثار الباقیه- بیرونی ص ۳۵-۳۶. کتاب البلدان یعقوبی ۳۱۵-۳۰۸. فتوح البلدان- بلاذری- ص ۴۲۴).

(۱)- مج: نعم الایادی نایب. مک: نعم الایادی را نایب.

(۲)- مج: بعد از آن ششماه. مک: بعد از ششماه.

(۳)- «و استعمل هشام بن عبد الملک فی سنه ۱۱۲ هـ الجنید بن عبد الرحمن المری علی خراسان» فتوح البلدان- بلاذری ص ۴۳۵.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۳۸۱

عمل کرد، و عاصم بن عبد اله العامری سه ماه، و اسد بن عبد اله البجلی چهار سال، پس جعفر بن حنظلله، پس نصر بن سیار الیشی شش سال «۱» عامل بود تا ابو مسلم عبد الرحمن بن «۲» مسلم المروزی خروج کرد و دولت خلافت را از خاندان بنی امیه بآل عباس منتقل گردانید. و آخر والی که هرات «۳» را از بنی امیه بود ابراهیم بن الحارث بن حرج الحنفی بود، پس از آن نهار بن عبد الرحمن العامری، «۴» و دولت و ایالت بنی امیه هفتاد و دو سال بود، و چهارده کس پادشاه شدند ازیشان.

و ظهور ابو مسلم در سنه ثمان و عشرين و مایه بود که ولایت را ضبط کرد، و جامه سیاه پوشید، و اول امیری که از قبل ابو مسلم در هرات تعیین یافت عثمان الکرمانی بود و او در سنه ثلثین و مایه بهرات آمد، «۵» و بعد از او ایالت بابو منصور بن طلحه بن زریق الخزاعی دادند، پس بداود بن کزاز الباهلی.

و در سنه ست و اربعین و مایه لغیریان خروج کردند ۷، و حکایت ایشان در محل خود انشاء اله تعالی مذکور خواهد شد. «۶»

(۱)- مج: شش سال عامل. مک: شش عامل.

(۲)- مج: عبد الرحمن بن مسلم المروزی.

مک: عبد الرحمن بن المروزی.

(۳)- مک: هرات را از بنی امیه. مج: هرات از بنی امیه.

(۴)- مج: و دولت. مک: دولت.

(۵)- مج: بعد از او. مک: و بعد از او.

(۶)- واقعه «لغیریان» یا- «لغریان» در روضه یازدهم مذکور است.

ظاهرا نام طائفه بوده از مردم هرات یا نام یکی از محلات آنشهرست که مردمش بیاری استاذ سیس شتافته‌اند. در نسخه‌های مورد

استناد در شکل این کلمه اختلافی نیست گویا اصل این کلمه «المغیریان» بوده و نساخ آنرا تحریف کرده‌اند، و المغیریان از فرقه‌های مذهبی بودند که در خراسان ظهور کرده‌اند، ابن اثیر در حوادث سال ۱۵۰ مینویسد:

«و فیها خرج استاذسیس فی اهل هرات و بادغیس و سجستان و غیرها من خراسان، و کان فیما قیل فی ثلثمائیه مقاتل فغلبوا علی عامه خراسان» کامل - ابن اثیر - ج ۱ / ص ۲۷۹ - ۲۸۱

و شهرستانی گوید: «و المغیریة اصحاب المغیره - مولی خالد بن عبد اله القسری - بن سعید العجلی ادعی ان الامام بعد محمد بن علی بن الحسین محمد بن عبد اله بن الحسن، و زعم انه حی لم یمت، و ادعی الامامه ثم النبوة لنفسه و غلی فی حق علی». الملل و النحل - ص ۸۳.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۳۸۲

و پس از اندفاع فتنه لغریان شمرخ بن شمر الضبی در سنه اربع و ستین و مایه بهرات آمد، پس جنان بن «۱» نعمان، پس هارون بن حمید الایادی، پس قطن بن محارب الذهلی، پس یزید بن جریر، پس اسمعیل بن غزوان، و در زمان ایالت او در سنه ثمان و سبعین و مایه فرع عظیم که ذکر او در حوادث خواهد آمد روی نمود، و او اول عاملی «۲» از عمال فضل برمکی بود، پس شمرخ دوم بار عامل شد «۳» [و نه ماه بود، پس سیف بن کثیر القرشی، بعد از آن شمرخ سوم بار عامل شد]، و در سنه احدى و تسعین و مایه کار رافع بن الیث قوی شد، و هرون الرشید بجهت اصلاح آن بخراسان آمد و در طوس وفات یافت در سنه ثلث و تسعین و مایه و همانجاش دفن کردند، پس محمد بن سداد در سنه مائتین شش ماه عمل راند، بعد از آن هرون بن حسین از فوشنج سی و هفت ماه عامل بود، و در عهد او واقعه گذارگاه که ذکر آن در محل حوادث خواهد آمد واقع شد، «۴» [پس او ابراهیم بن محمد را خلیفه کرد]، پس از آن یعقوب بن عبد اله «۵» صاحب الحافظ عامل شد، بعده الیاس بن اسد السامانی*، پس عزیز بن نوح، پس عبد اله بن محمد المعیدی، و در زمان ایالت او قحطی عظیم افتاد، پس ابراهیم ابن الحصین.

و در سنه اثنی و عشرین و مائتین بر آسمان از جانب مشرق ستاره بزرگ «۶» با دم دراز - که او را: «ذوذنوب» خوانند - پیدا شد، که هرگز چنان ندیده بودند.

«۷» و در سنه ثلثین و مائتین عبد اله طاهر فوت شد، و درین وقت والی هرات جبرئیل بن عبد اله بود، بعد از آن «۸» عباس بن عبد اله بهرات آمد، پس از آن حسین

(۱) - مک: جنان نعمان. مج: جنان بن نعمان.

(۲) - مج: عاملی از. مک: عامل از.

(۳) - عبارت: [و نه ماه بود، ... سوم بار عامل شد] از زیادات مج است.

(۴) - عبارت: [پس او ابراهیم بن محمد را خلیفه کرد] از زیادات مج است.

(۵) - مج: صاحب، مک: حاجب.

(۶) - عبارت: [با دم دراز که او را «ذوذنوب» خوانند] از زیادات مج است.

(۷) - مج: و در سنه. مک: در سنه.

(۸) - مک: بعد از آن عباس بن عبد اله مج: بعد از آن عبد اله.

* پسر بزرگ سامان خداه اسد نام داشت، و او چهار پسر داشت: ابو محمد نوح، ابو نصر احمد، ابو العباس یحیی، و ابو الفضل الیاس. مامون حکومت سمرقند را بنوح، فرغانه را باحمد، چاچ را به یحیی، و هرات را بالیاس داد.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۳۸۳

بن علی وکیل عباس، پس از آن عزیز بن «۱» السری بن معاذ الشیبانی، پس محمد بن نوح، پس حسین عبد اله، پس از آن یعقوب بن الیث در سنه ست و خمسين و مائتین از سیستان بیرون آمد و داود بن منصور العادل را بایالت هرات و توابع فرستاد، و داود هم درین سال وفات یافت، و برادر خود عباس را خلیفه کرد، بعد از آن عزیز ابن السری بیامد، «۲» پس احزم بن سیف، پس از آن طاهر بن حفص بر هرات مستولی شد و بجنگ معمر بن مسلم رفت و کشته شد، پس معمر بن مسلم بر هرات استیلا یافت و هرون بن عباس بن عبد اله طاهر را خلیفه کرد، پس محمد بن نوح «۳» والی شد، پس عمرو بن لیث در سنه ستین و مائتین که برادر او یعقوب در اهواز «۴» وفات یافته بود و عمرو قایم مقام او گشته علی بن حسن الدرهمی را «۵» خلیفه کرد، و عمرو بسیستان رفت در سنه سبع و ستین و مائتین، پس بحر بن الاحنف خلیفه احمد بن عبد اله الخجستانی بهرات آمد، بعد از آن عمرو بن عماره والی شد، پس یوسف بن معید، پس ناگاه رافع بن هرثمه از مرو بهرات آمد و یوسف را بگرفت و ابو حفص احمد بن محمد را خلیفه ساخت، «۶» (بعده شادان والی خراسان شد که خلیفه عمرو بن لیث بود در نشابور)، و عمرو «۷» در سنه سبع و ثمانین «۸» و مائتین ببلخ رفت. و درین سال اسمعیل بن احمد السامانی عمرو را بشکست و بکشت.

(۱) - مک: عزیز بن معاذ. مج: عزیز بن السری بن معاذ.

(۲) - مج: بیامد پس احزم. مک: بیلمد احزم.

(۳) - در نسخه‌های مج، مک بعد از کلمه (ابن) نام پدر محذوف است. پا: محمد بن نوح والی.

(۴) - یعقوب لیث در شهر جندی‌شاپور خوزستان در «روز دوشنبه ده روز مانده از شوال سنه خمس و ستین و مائتین فرمان یافت» (تاریخ سیستان ص ۲۳۳). و گور او هنوز در محل خرابه‌های شهر جندی‌شاپور - که اکنون کشتزاری است موسوم به «شاه‌آباد» - موجود و کشاورزان آن ناحیه او را شاه ابو القاسم مینامند.

(۵) - مج: الدرهمی خلیفه. مک: الدرهمی را خلیفه.

(۶) - عبارت: (بعده شادان والی خراسان شد که خلیفه عمر بن لیث بود در نشابور) از زیادات مک می‌باشد.

(۷) - کلمه (عمرو) از زیادات مک است.

(۸) - مج: و مائتین. مک: این کلمه را ندارد.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۳۸۴

چمن دوم از روضه ششم در ذکر بعض احوال سامانیان و داعیه ایشان ب هرات

اول عاملی که از قبل سامانیان بهرات آمد ابو علی الحسن بن علی المروودی بود در سنه سبع و ثمانین و مائتین، «۱» پس سیمجور بیامد بعمل خراج و ضیاع، پس اسمعیل بن محمد الدهستانی بهرات خلیفه شد، تا آنگاه که محمد بن هرثمه برادر رافع بیامد، بعد از آن «۲» احمد بن سهل بن هاشم بهرات آمد، و او «۳» اول عاملی بود از نصر بن احمد، و بیست روز هرات را در بندان داشت تا بصلح گشاده شد در سنه «۴» سته و ثلثمایه، بعد از آن ابو الفوارس بغرای کبیر بهرات آمد، و از هرات بنشابور رفت، مردم هرات عبد الرحمن بن محمد «۵» بن شاه را بامیری خود اختیار کردند او یکسال و پنجاه روز بود، پس ابو منصور جیهانی یکسال بود و بمرد، «۶» و برادر او حسن جیهانی بجای او بنشست، بعد از آن «۷» (سیمجور در هرات بود تا آنگاه که ابو علی قمی خلیفه ابو جعفر صعلوک بیامد)، پس از آن خلق هرات ابو عمرو بن «۸» سعید بن عبد اله بن عصم الضبی را بامارت اختیار کردند، پس ابو بکر طغار الحاجب مولی «۹» ابی ابراهیم، بعد از آن

- (۱) - مج: پس سیمجور. مک: سیمجور.
- (۲) - مج: بعد از آن احمد بن سهل. مک: بعد احمد بن سهل.
- (۳) - مج: و او اول عاملی. مک: و او عاملی.
- (۴) - مج: در سنه ثلاثیاء. مک: در سنه سته و ثلاثیاء.
- (۵) - مج: محمد بن شاه. مک: محمد شاه.
- (۶) - مج: و بمرد، برادر او حسن جیهانی بجای او بنشست. مک: و بمرد، و برادر بجای او نشست.
- (۷) - عبارت: (سیمجور در هرات بود تا آنگاه که ابو علی قمی خلیفه ابو جعفر صعلوک بیامد) از زیادات مک است.
- (۸) - مک: ابو عمرو بن سعید. مج: ابو عمر سعید.
- (۹) - مک: مولی ابراهیم. مج: مولی ابی ابراهیم.
- روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۳۸۵
- امیر ابو زکریا یحیی بن احمد بن اسمعیل و دو برادر او «۱» (منصور، و ابراهیم - که در حبس بخارا بودند - در سنه ثمان عشر و ثلاثیاء از حبس بیرون آمده «۲» ساسی را بهرات فرستادند، و ابو بکر طغار بگریخت، پس ابو بکر) منصور بن علی بهرات آمد از قبل نصر بن احمد، بعد از آن ساسی باز بهرات آمد تا آنکه امیر ابو زکریا بیامد و ایالت بقراتکین داد، و در شهر تشویش عظیم بود و چهارده کس را از عیاران بگرفتند و همه را بکشتند «۳»، و درهای دروازه شهر «۴» و قهندز را بسوخت و بعضی از باره را ویران ساخت تا شهر آرام یافت. و چون ابو زکریا کوچ کرد روزی «۵» دیگر نصر بن احمد در رسید و یک روز بود «۶» و ایالت هرات بسمیجور فرمود و بر اثر برادر براه کرخ روان شد، بعد از آن ابو زکریا یحیی بن احمد بن اسمعیل از برادر خود نصر گریخته از سمرقند بهرات آمد و چون از هرات کوچ کرد قراتکین بفوشنج رفت و از آنجا باز آمد و هرات را دربندان کرد تا ابو بکر محمد بن المظفر صاحب الجیش طغار الحاجب «۷» و ابو منصور محمد بن عبد الرزاق با جمعی کثیر برسیدند و ابو اسحق ابراهیم بن فارس الکندری والی هرات با ایشان در رمضان سنه عشرين و ثلاثیاء، پس ابو اسحاق را معزول کردند و ولایت بمنصور بن علی دادند. پس ابو العباس بن محمد الجراح بیامد، پس بلکاتکین، بعد از آن ابو جعفر عزیز بن محمد بیامد، بلکاتکین معزول گشت، بعد از آن شهر را بابراهیم سیمجور دادند، پس ابراهیم فرمود تا باره را ویران کردند، و بنشاور رفت، در سنه ثمان و ثلاثین و ثلاثیاء «۸» خواجه عبد الرحیم مارقی طاقهای جنوبی پل مالان را بشکت. و در سنه احدى و اربعین و ثلاثیاء ابن الجراح

- (۱) - عبارت: (منصور و ابراهیم - که در حبس بخارا بودند - در سنه ثمان عشر و ثلاثیاء از حبس بیرون آمده ساسی را بهرات فرستادند و ابو بکر طغار بگریخت، پس ابو بکر) از زیادات پا و مک است.
- (۲) - مج: آمد. پا: آمده.
- (۳) - مج: و همه را بکشتند. مک: و همه بکشتند.
- (۴) - مج: و قهندز را. مک: این عبارت را ندارد.
- (۵) - مج: روزی. مک: پا: روز.
- (۶) - مج: روز بود. مک: پا: روز.
- (۷) - مک: الحاجب. مج: این کلمه را ندارد.
- (۸) - در اصل مج، مک و پا «نواسه».

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۳۸۶

از هرات بیرون آمده بکوه رفت و مشایخ هرات «۱» را با خود بگرو برد، و جمعی را از قوم خود در شمیران گذاشت، امیر ابو یحیی اسعد بن محمد السامانی بیامد و قهندز را سه روز در بندان کرد و با شحنة شمیران جنگ کرد و ایشان را بیرون آورده جمعی را بکشت.

و هم درین سال ابو علی تولکی طحاب «۲» را غارت کرد و مردان را بکشت و مساجد را بسوخت بعد از آن ایالت هرات «۳» را بابو الحسن محمد بن ابراهیم سیمجور دادند، پس از او را سپهسالاری داده هرات را بابو منصور «۴» بن عبد الرزاق دادند، و او بعد از چند وقت بطوس رفت و در شهر فتنه و آشوب پیدا آمد، و نصرک شمیرانی که والی فوشنج بود قصد هرات کرد نگذاشتند و جنگ قایم شد، و یک روز عزم غارت قهندز کرد جنگ شد و او را «۵» هزیمت کردند و فتنه برخاست تا ایالت بلب تکین دادند و او نایب خود ابو اسحاق طاهری را بفرستاد، بعد از آن ولایت بابو الحسن سیمجوری دادند پس او را منصب لشگرکشی دادند و «۶» او بنشابور رفت و ابو الحسن ابن عمرو فاریابی را در هرات گذاشت، و قضا و حکومت و مظالم مهمل ماند، تا بعد از چهار ماه طلحه بن محمد النسفی بنیابت امیر صاحب الجیش بهرات آمد، و شهر آرام یافت «۷».

و در سنه اربع و خمسين و ثلثمایه واقعه قرامطه حادث شد «۸» (و ابو الحسن داودی که رئیس و مهتر ایشان بود کشته) شد، پس ابو الحسن مزنی والی هرات شد، و در سنه ستین و ثلثمایه ولایت به- پدر سلطان محمود- سبکتکین تعلق گرفت. و در سنه احدی و ستین و ثلثمایه ابو علی سیمجوری بنیابت پدر خود

(۱)- مج: هرات با خود. مک: هرات را با خود.

(۲)- طحاب: حافظ ابرو در ذکر توابع طبس مسینا از اجزاء ناحیه پهناور قهستان دهکده «طحان» را نوشته است؟. جغرافی- ورق ۱۷۰.

(۳)- مج: هرات را بابو الحسن. مک: هرات را بآن.

(۴)- مج: منصور عبد الرزاق. مک: منصور بن عبد الرزاق.

(۵)- مج: و او را هزیمت. مک: و او هزیمت.

(۶)- مج: و او بنشابور. مک: و بنشابور.

(۷)- مج: و شهر آرام یافت. مک: و شهر آرام.

(۸)- عبارت: (و ابو الحسن داودی که رئیس و مهتر ایشان بود کشته) از زیادات نسخه مک و پا مییاشد. و گویا کلمه «شد» از آخر این عبارت حذف شده لذا قیاسا در متن الحاق شد.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۳۸۷

ابو الحسن بیامد، و ابو علی بسیستان رفت و مثال ولایت بنام فایق در رسید، در سنه احدی و سبعین و ثلثمایه امیر ابو الحسن بایالت آمد، پس در سنه ثلث و سبعین و ثلثمایه ولایت تعلق بتاش حاجب گرفت، باز بابو علی مفوض شد، و در سنه احدی و ثمانین و ثلثمایه بلمیکو والی شد، و در سنه اثنی و ثمانین و ثلثمایه سلطان نوح بن منصور و سبکتکین بیامدند بجنگ ابو علی «۱» بهزیمت شد، و امیر سبکتکین بر ولایت مستولی گشت، و در سنه ثمان و ثمانین و ثلثمایه مکتوزن بایالت هرات آمد، و در سنه ست و تسعین و ثلثمایه ترکان خانی بیامدند و در هرات فساد بسیار کردند، و در سنه ثمان و تسعین و ثلثمایه ترکان با سلطان محمود جنگ کردند حق تعالی سلطان محمود را ظفر داد، بعد از آن بغزو هند شد و نصرت یافت، پس در سنه اربعمایه «۲» در نواحی خراسان قحطی «۳» عظیم افتاد. «۴»

«۵» و شیخ عبد الرحمن فامی تا این محل از قول ابو عبید مؤدب روایت کرده است.

و از ابو اسحق حداد روایت دیگر آورده که در وی خلافتها است، چون بدین حالات زیاده احتیاجی نیست آن روایت را نوشتن مناسب ندیدم. بعد از آن ولایت بسططان محمود و پسرش مسعود مسلم «۶» و مستخلص گشت، تا زمان ارتفاع رایات دولت آل سلجوق.

«۷» و در سنه ثمان و عشرين و اربعمائه سلجوقیان قصد هرات کردند، مردم شهر ایشانرا منع کردند و «۸» در شهر نگذاشتند، «۹» [و درین وقت قهندز و ربض معمور

(۱) - مک: بهزیمت. مج: هزیمت.

(۲) - مج: اربع. مک: اربعمائه.

(۳) - مج: قحطی. مک: قحط.

(۴) - در تاریخ بیهقی از ظهیر الدین علی بن زید البیهقی و در تاریخ یمینی ذکر این قحط آمده گوید: «و آن قحط که در سنه احدی و اربعمائه افتاد در نيسابور از این سبب بود که غله را آفت رسید از سرما و این قحط در خراسان و عراق عام بود و در نيسابور و نواحی آن سخت‌تر» نقل از تکمله صوان الحکمه ص ۱۸۱ - ۱۸۰.

(۵) - مج: و شیخ. مک: شیخ.

(۶) - مج: مسلم و مستخلص گشت. مک: مسلم گشت.

(۷) - مج: در سنه. مک: و در سنه.

(۸) - مج: ایشانرا منع کردند و در شهر. مک: ایشانرا در شهر.

(۹) - عبارت: [و درین وقت قهندز و ربض معمور و مردم‌نشین بود] از زیادات پا و مج است.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۳۸۸

و مردم‌نشین بود] و در آن سال باز گشتند و سال دوم باز آمدند و بصلح هرات را مسخر کردند، و خطبه بنام ایشان شد، و بعد از آن به «۱» سبب فتنه که از زنی ظاهر شد- و در ذکر حوادث خواهد آمد- از شهر برفتند و کار ولایت به «۲» نواب سلطان مسعود افتاد، و او خود بهرات آمد، و خلق را مصادره کرد، آنگاه برفت، و در مروبال سلجوق رسیده «۳» جنگ کرد، و «۴» ازیشان شکست یافت و بهزیمت بغزنین رفت، و در سنه «۵» اثنی و ثلثین و اربعمائه کشته شد «۶»، و درین وقت هرات ضایع ماند و هیچ حامی و حاکمی نداشت، و تعرض بی‌باکان فراوان گشت، تا شیخ رئیس ابو محمد بن عصم «۷» [بن ابی العباس عصمی] در سنه [اثنی و ثلثین و اربعمائه بهرات] برخاست و بی‌منشور و مثال آغاز تغلب نهاد، و بر شهر و ولایت مستولی شد، و باکوئوال شمیران- که از جانب سلطان مسعود «۸» بود- جنگ فراوان کرد، بآخر او را تیری رسید و هلاک گشت، پس برادر او شیخ رافع استیلا یافت و مدتی میزد و میگرفت «۹» و میکشت تا نایب او منصور بن اشعث او را بکشت، و بر شهر والی گشت، و قوی «۱۰» حال شد، و سلجوقیان هر سال می‌آمدند و معاودت میکردند و بر شهر دست نمی‌یافتند، و مردم شهر بقحط و غلا و هلاک و جلا مبتلا گشتند، «۱۱» [و قهندز و ربض خراب شد]، ناگاه پادشاهی بر مغز الدوله بیغو موسی

(۱) - مج: به سبب فتنه. مک: به فتنه.

(۲) - مج: ولایت به نواب سلطان. مک: ولایت به سلطان.

(۳) - مک: رسیده. مج: رسید.

(۴) - مج: و از ایشان شکست. مک: و شکست.

(۵) - مج: پا: اثنی و ثلثین و اربعمایه. مک: با ارقام (۴۳۰).

(۶) - مج: کشته شد و درین. مک: کشته و درین.

(۷) - مج: محمد بن عصم بن ابی العباس عصمی در سنه اثنی و ثلثین و اربعمایه بهرات برخاست.

مک: محمد بن اعصم در سنه مذکوره برخاست.

(۸) - مک: مسعود بود جنگ فراوان کرد.

مج: مسعود جنگ کرد.

(۹) - مج: پا: میگرفت و میکشت تا نایب او منصور بن اشعث او را.

مک: میگرفت تا نایب او او را.

(۱۰) - مج: قوی حال شد. مک: قوی شد.

(۱۱) - مج: پا: و قهندز و ربض خراب شد. مک: این عبارت را ندارد.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۳۸۹

قرار گرفت، و ابو منصور اشعث را بکشت، و شهر را در تصرف آورد، پس ابو شجاع الپارسلان بن محمد «۱» بن چغری بیک «۲» پیامد و شهر از دست او بیرون کرد، و وزیر او صاحب کبیر نظام الملک ابو علی الحسن بن علی بن اسحاق الطوسی شد، که همه عقلاء و فضلاء روزگار متفق اند که نادره ایام «۳» و اعجوبه جهان بود، «۴» و [بر همه وزرای عالم رتبت تقدم و رفعت مقام یافت]، و آیات باهره و آثار ظاهره او از آن مشهورتر است که باطناب احتیاج افتد، و بر رای رزین و فکر متین جبر همه نقصانها لازم داشت، و رخنهای حوادث را استوار کرد.

«۵» [و یک شعبه نسب آصفی اسلام ملاذی چنانچه گذشت، بخاندان او انتما دارد، و مشارکت اسمی بدان سبب واقع شده].

پس سلطان الپارسلان پسر خود شمس الدوله طغانشاه را بهراه فرستاد، بعد از آن ظهیر الملک ابو نصر سعید بن محمد المومل النیشابوری والی هرات بود، تا وقتی که الپارسلان وفات رسید، [پس ملکشاه بن الپارسلان رسید] و او هرات را برادر خود طغانشاه مسلم داشت، و وزارت بطریق پدر خود بر خواجه نظام الملک مقرر فرمود، پس طغانشاه آغاز طغیان و عصیان نهاد، و رسمهای بد از ظلم و فساد و اطماع فاسده، و قتل اهالی علم، و متابعت اصحاب ظلم پیش گرفت، برادر او را معزول کرد و او را بقلعه اصفهان محبوس ساخت، و امیر زیق را که از بندگان سلطان بود بهرات فرستاد، «۶» و پس او را عزل کرده مؤید الملک ابو بکر عبد اله بن نظام الملک والی «۷» هرات شد، تا آنگاه که خواجه نظام الملک را فدائیان ملاحده شهید کردند، در دهم رمضان سنه خمس و ثمانین و اربعمایه.

(۱) - مج: محمد بن چغری. مک: محمد چغری.

(۲) - عضد الدین ابو شجاع الپارسلان (۴۵۵ ه).

(۳) - مج: ایام و اعجوبه جهان بود. مک: ایام بود.

(۴) - عبارت: [و بر همه وزرای عالم رتبت تقدم و رفعت مقام یافت] از زیادات پا و مج است.

(۵) - عبارت: [و یک شعبه نسب آصفی ... بدان سبب واقع شده] از زیادات مج میباشد. و در پا. س و مک ندارد.

(۶) - مک: پس. مج: و پس.

(۷) - مج: والی هرات شد. مک: والی شد.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۳۹۰

بعد از آن سلطان ملک‌شاه وفات یافت در شانزدهم شوال همین سال، و عقد ملک از هم بگسیخت و آبروی مملکت و ملک‌داری برخاک ریخت، و امور مملکت مختل گشت بسبب این دو واقعه بزرگ که «۱» در کمتر از دو ماه واقع شد، و درین وقت ملک ارسلان بهرات آمد، بعد از آن امیر قزل سارغ «۲» بیامد و شهر را از دست او بیرون کرد پس «۳» درین وقت الپ‌ارسلان بیامد، و وزیر او عماد الملک احمد «۴» بن نظام الملک با او، و از هرات بمرورفت و با برادر خود ملک ارغون جنگ کرد و ملک ارغون غالب شد، و ملک او را مسلم گشت. و قوام الملک محمد بن علی النسوی وزیر او شد، پس ملک ارغون بدست یکی از بندگان خود کشته شد. سلطان بر کیارق بن ملک‌شاه «۵» بهرات

(۱) - مج: که در کمتر. مک: که کمتر.

(۲) - امیر قزل سارغ، کاسارغ: از امراء بزرگ سلجوقی بوده که در جنگ با ملک فرخزاد - از ملوک غزنویان - شکست خورد. ابن اثیر در حوادث سال ۴۴۴ هـ مینویسد:

«فلما استقر ملک فرخزاد و ثبت قدمه جهز جيشا جرارا الى خراسان فاستقبلهم الامير كاسارغ و هو من اعظم الامراء فقاتلهم فظفروا به و انهزم اصحابه» کامل - ابن اثیر - ج ۹ ص ۲۴۳.

(۳) - این کلمه در نسختان مج و مک (لودت) در مج بقاء مثناه فوقانی در آخر و در مک بقاء موحده تحتانی و حرف اول و سوم آن در هر دو نسخه بی نقطه است، و در نسخه پا «یورک ارسلان» و بقرینه عبارات قبل و بعد آن (درین وقت) نوشته شد؟.

(۴) - مج: احمد نظام الملک. مک: احمد بن نظام.

(۵) - رکن الدین ابو المظفر بر کیاروق یکی از چهار پسر ملک‌شاه بود که بسلطنت رسیدند، سه دیگر: محمود و محمد و سنجر. هنگام وفات سلطان ملک‌شاه زوجه او ترکان خاتون اسباب چینی کرد تا محمود که پسر او بود بجای پدر بسلطنت نشست اما بزودی مغلوب بر کیاروق شد، و پس از مرگ بر کیاروق در سال ۴۹۸ هـ پسرش ملک‌شاه دوم بموجب وصیت پدر جای‌نشین او گردید.

و در همان سال سلطان محمد که برادر و رقیب بر کیاروق بود بر تخت نشست، و میانه او و ملک‌شاه بن بر کیاروق مصالحه بعمل آمد. و ابن سلطان محمد پادشاهی صاحب عزم راسخ و با اقتدار بوده و ما بین سنوات ۵۱۱ - ۴۹۹ هـ شهریار و فرمانروای سراسر خاک ایران بوده است: روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات ج ۱ ۳۹۰ چمن دوم از روضه ششم در ذکر بعض احوال سامانیان و داعیه ایشان ب هرات ص: ۳۸۴

از خاندان سلجوقیان در ایران از سال ۴۲۹ هـ تا ۵۵۲ هـ هشت تن پادشاهی کردند:

(۱) رکن الدوله ابو طالب طغرل بیگ / ۴۲۹ هـ

(۲) عضد الدین ابو شجاع الپ‌ارسلان بن چغری بیگ / ۴۵۵ هـ

(۳) جلال الدین ابو الفتح ملک شاه / ۴۶۵ هـ

(۴) نصیر الدین محمود. / ۴۸۵ هـ

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۳۹۱

آمد و وزیر او فخر الملک مظفر بن نظام الملک «۱» با او، و امیر حبشی بن التوتیاق را والی هرات کردند، بعد از آن سلطان معز الدین ابو الحارث سنجر بن ملک‌شاه طاب ثراه بهرات آمد، و اهل این دیار را از شر حبشی ملعون و اصحاب مردود او خلاص فرمود، و اسلام را نصرت کرد.

و آن وقت خطاب او ملک ناصر الدین بود و سلطنت برادر بزرگتر او سلطان غیاث الدین محمد داشت. «۲»

چون هرات سلطان سنجر را مسخر شد حبشی بد اعتقاد که مذهب «۳» باطنیان و ملاحده داشت خلاف کرد، و در صحرای ثور کانان میان هرات و اسفزار لشکر بسیار بر وی جمع شد، و اتفاقاً درین محل برکیارق از عراق گریخته منکوب و مغلوب بحبشی پیوست و هردو با سلطان سنجر مصاف کردند، حق تعالی اهل خود را نصرت داد، و قوم باطل را مقهور ساخت، و سلطان سنجر حبشی و اتباع او را بگرفت، و بکشت، و برکیارق حیران و سرگردان بعراق بازگشت. و این حال روز یکشنبه سیزدهم «۴» شعبان سنه ثلث و تسعین و اربعمیه «۵» بود، بعد از آن در سنه اثنی عشر و خمسایه سلطان غیاث الدین «۶» محمد را وفات رسید، و ممالک جهان بی‌شریک و منازع سلطان سنجر را مسلم و مسخر گشت، و آنچه او را فتح شد از مملکت پدر و جد او را میسر نبود و جمیع پادشاهان عالم او را مطیع و «۷» فرمان‌پذیر گشته و در تری

(۵) - رکن الدین ابو المظفر برکیاروق / ۴۸۷ هـ

(۶) - ملک‌شاه دوم / ۴۹۸ هـ

(۷) - غیاث الدین ابو شجاع محمد / ۴۹۸ هـ

(۸) - معز الدین ابو حارث سنجر / ۵۵۲ - ۵۱۱ هـ

(کامل ابن اثیر. تاریخ ابو الفداء. راحة الصدور - راوندی. تاریخ گزیده - حمد اله)

(۱) - مج: نظام الملک با او و امیر. مک: نظام الملک و امیر.

(۲) - غیاث الدین ابو شجاع محمد (۴۹۸ هـ).

(۳) - مک: مذهب باطنیان و ملاحده. مج: مذهب ملاحده.

(۴) - پا. مج: سیزدهم شعبان سنه. مک: سیزدهم سنه

(۵) - مج: و اربعمیه بود بعد از آن. مک: و اربعمیه بعد از آن.

(۶) - مج: سلطان محمد. مک: سلطان غیاث الدین.

(۷) - پا. مک: مطیع و فرمان‌پذیر گشته. مج: مطیع و پذیر گشته.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۳۹۲

و خشکی خطبه «۱» شاهی بنام او میخواندند.

و مجمل این جماعت که از زمان ظهور اسلام تا نوبت سلطان سنجر ولایه و ولایت هرات بوده‌اند برین وجه است:

اول معاذیان - اولاد معاذ بن مسلم، بعد از آن - بطاهریان تحویل کرد، پس بمشیان «۲»، و از ایشان بسامانیان، پس - بسیمجوریان، بعد از آن بمحمودیان، پس از آن بسلجوقیان، بعد از ایشان بخوارزمشاهیان.

و درین اثنا سلاطین غور و ملوک کرت مستولی شدند، و چون اختصاص ایشان بهرات از سلاطین دیگر بیشتر است و آثار خیرات و مبرات ایشان هنوز باقی است، لایق چنان نمود که ذکر ایشان در روضه علحده مذکور گردد، و اله بعباده عطوف رؤف «۳».

(۱) - مج: خطبه بنام او. مک: پا: خطبه شاهی بنام او.

(۲) - مشیان: در سال ۲۵۰ هـ حسن بن زید علوی (داعی الکبیر) پس از جنگها و تحمل رنجهای بسیار در طبرستان حکومتی تاسیس نمود، و در سال ۳۰۱ هـ حسن بن علی الاوطروش در رأس حکومت علویان در آندیار قرار گرفت، وی دامنه قدرت و نفوذ خود را تازی و خراسان و گرگان رسانید، و دو تن از سرداران او اعنی لیلی بن نعمان و ماکان بن کاکای ری و بخشی از خراسان را متصرف گردیدند و در این زمان بوده که هرات و نیشابور یک چندی در حوزه علویان طبرستان قرار گرفت. تاریخ طبرستان و رویان و

مازندران- تالیف سید ظهیر الدین المرعشی چاپ پطربوزغ ص ۲۸۲.

(۳)- مک: (و اله بعباده عطوف رؤف)

مج: پا: این عبارت را ندارد.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۳۹۳

روضه هفتم در ذکر سلاطین غور «۱» و ملوک کرت

اشاره

مشمتمل بر هفت * چمن

چمن اول در ذکر سلاطین غور «۲»

سلاطین غور «۳» پنج تن بوده‌اند، و مدت ملک ایشان شصت و چهار سال بوده، و نسب ایشان بضحاک منتمی است، گویند در آن وقت «۴» که فریدون بر ضحاک ظفر یافت، اولاد ضحاک گریخته موضعی طلب نمودند که ایشان را باز نیابند، «۵» و اگر یابند بر ایشان قادر نشوند، بدان سبب پناه بکوههای غور آوردند، و قلعه‌ها ساختند، «۶» [و پیش از ایشان در دیار غور هیچکس نبوده]، چون فریدون وقوف «۷» یافت، لشکر بسر ایشان فرستاد دست نیافتند، آخر الامر بدان صلح کردند که باج و خراج بدهند، و غیر از آنجا بجای دیگر مدخل نسازند، و اولاد و اعقاب ایشان حاکم آن ناحیت می‌بودند، تا بوقت ظهور اسلام، یکی از کلانتران ایشان در زمان صحابه بزرگوار «۸» رضی اله عنهم منشور حکومت بخط مبارک حضرت امیر المومنین علی «۹» رضی اله عنه بنام خود حاصل کرد.

(۱)- مج: و ملوک کرت: مک: این جمله را ندارد.

(۲)- مک: در ذکر سلاطین غور. مج: این عبارت را ندارد.

(۳)- مج: سلاطین غور پنج تن. مک: پنج تن.

(۴)- مک: وقت که فریدون. مج: وقت فریدون.

(۵)- مج: نیابند بر ایشان. مک: نیابند و اگر یابند بر ایشان.

(۶)- مج: و پیش از ایشان در دیار غور هیچکس نبوده. مک: این عبارت را ندارد.

(۷)- مج: وقوف یافت لشکر. مک: وقوف لشکر.

(۸)- مک: رضی اله عنهم. مج: این جمله را ندارد.

(۹)- مج: رضی اله عنه. مک: این جمله را ندارد.

* مج، مک، س، پا: «دوچمن» قیاسا اصلاح شد.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۳۹۴

و ایشان را بدین مباحث است، که در زمان بنی امیه «۱» [در جمیع بلاد بر امیر المومنین و اولاد او علیهم الرضوان بر سر منابر لعنت کردند، الادیار غور که] گماشتگان بنی امیه را تمکین نکردند، «۲» (و حکم ایشان را منقاد نشدند)، و ازین عار حق تعالی ایشان را عصمت بخشید، پس سلطان محمود سبکتکین خواست که غور را «۳» بتمامی مسخر گرداند او را میسر نشد، «۴» [محمد سوری را

که حاکم آنجا بود بمواعید بسیار و عهد نامها بصلح بیرون و در غزنین او را حبس فرمود، و بعد از آن سلطان او را گفت که پسر خود حسن که در غور حاکم است طلب کن تا ملازم درگاه ما باشد، و ترا اجازت مراجعت دهیم، حسن را نیز بدین تدبیر بدست آورد، و هردو را حبس فرمود، محمد سوری بعد از مدتی که امید خلاص منقطع کرد پسر را گفت مرا عمر باخر رسیده می‌خواهم که ترا از این محبس مخلص شود که خاندان ما برنیفتد، و در آنخانه که محبوس بودند دری در جانب صحرا داشت اما تا زمین سی گز بود، شبی پلاسی که در خانه انداخته بود برید و برهم بست مثل ریسمانی و پسر را از آن در خلاص داد، پس پسرش پیاده بغور رفت و حکومت بگرفت، سلطان ازین حال خبر یافت محمد سوری را بکشت و کینه و خصومت غوریان و غزنویان قایم گشت، بعد از آن هرلشگر قصد ایشان کرد منکوب و مغلوب بازگشت، تا سلطان سنجر بنفس خود و بهرامشاه از طرف غزنین قصد ایشان کردند غوریان غالب آمدند و غنیمت بسیار گرفتند، و لشگر عظیم آورده بسر بهرامشاه «۵» رفتند و او را بعد از جنگ «۶» عظیم هزیمت کرده پسر محمد سوری غزنین را بگرفت و بر تخت نشست، پس بهرامشاه از هند لشکری «۷»

(۱)- عبارت: [در جمیع بلاد بر امیر المومنین و اولاد او علیهم الرضوان بر سر منابر لعنت کردند الادیار غور که] از زیادات مج می باشد.

(۲)- مک: و حکم ایشان را منقاد نشدند.

مج: این عبارت را ندارد.

(۳)- مج: غور را تمامی مسخر. مک: غور را مسخر.

(۴)- عبارت: [محمد سوری را که حاکم آنجا بود بمواعید بسیار و عهد نامها ... و خصومت غوریان و غزنویان قایم گشت] از زیادات مج می باشد.

(۵)- مج: بهرامشاه رفتند و او را. مک: بهرامشاه و او را.

(۶)- مج: جنگ عظیم هزیمت. مک: جنگ هزیمت.

(۷)- مج: لشکری. مک: لشکر.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۳۹۵

جمع کرده متوجه غزنین شد، و پسر محمد سوری را با لشکر در میان گرفته بعد از آنکه صد زخم «۱» سنگین خورده بود دستگیر کردند، و پس از «۲» خواری و استخفاف بسیار بکشتند و سرش پیش سلطان سنجر فرستادند «۳»، و گویند نبیره او بهندوستان گریخت، و او را پسری بود سام نام «۴» [در دهلی بتجارت مشغول گشت و مجاهز «۵» راه غور شد تا مال بسیار او را جمع آمد]، و این سام را پسری بود نام او حسین بهمه هنری آراسته، پسر و اتباع، «۶» و مال و متاع هرچه داشت برداشت، و براه دریا عزیمت غور کرد باد مخالف کشتی ایشان را غرق ساخت، و غیر از حسین که «۷» بر تخته مانده بود هیچکس جان بکنار نیاورد، «۸» [اتفاقی پیری در کشتی بود پیر نیز در آن تخته که حسین مانده بود «۹» و هردو دستها بر کنار تخته استوار کرده بعد از سه شبانه روز بساحل رسیدند چون کسی را نمی شناخت شب بر درد کانچه بخت، عسس آن غریب را بگمان آنکه دزد است گرفته بزندان برد هفت سال بماند، پادشاه آن دیار بیمار شد اهل زندان را خلاص داد، حسین گریزان بحدود غزنین رسید جمعی دزدان او را جوانی با مهابت، پرصلابت دیدند اسب و سلاح دادندش و آن شب پیش ایشان بود و سلطان ابراهیم غزنوی «۱۰» مدتی در طلب آن دزدان بود و جمعی را بدین مهم برگماشته از قضا همین شب آن جماعت بر سر دزدان آمده ایشانرا گرفتند سلطان همه را بجلاذ سپرد که بکشد، چون چشم حسین را بستند بحق تعالی بنالید و گفت الهی بر تو غلط روا

- (۱) - مج: زخم سنگین خورده. مک: زخم خورده.
- (۲) - مج: از خواری و استخفاف. مک: از استخفاف.
- (۳) - مج: فرستادند و گویند نبیره او بهندوستان.
- مک: فرستاد و گویند نبیره او بهندوستان.
- (۴) - عبارت: [در دهلی بتجارت مشغول گشت و مجاهر راه غور شد تا مال بسیار او را جمع آمد] از زیادات مج است.
- (۵) - و مجاهر کذا؟.
- (۶) - مج: و اتباع و مال و متاع. هرچه. مک: و اتباع هرچه.
- (۷) - مک: حسین که بر تخته. مج: حسین بر تخته.
- (۸) - عبارت: [اتفاقا پیری در کشتی بود پیر نیز در آن تخته ... از اقربای خود در آورد] از زیادات مج میباشد.
- (۹) - کذا فی الاصل.
- (۱۰) - سلطان ظهیر الدوله ابراهیم بن مسعود (۵۴۱ هـ).
- روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۳۹۶
- نیست و میدانی که مرا بیگناه میکشند، جلاد بشنید تفحص حال او نمود شمه از حال خود بگفت خبر بسطان ابراهیم بردند او را امان داده نوازش فرمود و مرتبه حجاب داد و کسی را از اقربای خود در نکاح او درآورد [۱].
- و چون سلطنت بمحمود بن ابراهیم «۲» رسید حسین را امارت غور داد، و کارش بلند گشت، و بعد از وی پسرش ابو القاسم علاء الدین حسن - چون دولت غزنویان بآخر رسیده بود - پادشاه شد. در شهر «۳» [سنه خمس و اربعین و خمسیه لشکر کشید و هرات بگرفت، و او پادشاه کاردان نیکو اعتقاد بود، هرات را دار الملک ساخت، و شش سال سلطنت راند بعد از آن چنانچه معهود دور زمان است از تخت دولت بتخته تابوت افتاد، و در] سنه احدی و خمسین و خمسیه رحلت کرد، پس ابو المظفر سیف الدین محمد بن علاء الدین حسن بن حسین بعد از پدر پادشاه شد، و ملک غزنین را بعمزاده خود «۴» [غیاث الدین محمد] مقرر داشت، و بعد از سلطان سنجر بلخ را «۵» نیز مستخلص کرده بعمزاده دیگر محمد بن مسعود بن حسین ارزانی فرموده «۶»، لشکر عراق بجنگ او آمد، «۷» و سیف الدین محمد بمدد عمزاده بجنگ اقدام نمود «۸» و کشته شد «۹» در سنه ثمان و خمسین و خمسیه (هفت سال سلطنت راند بعد از او عمزاده وی ابو الفتح غیاث الدین محمد سام) سلطنت یافت و با غزان جنگ عظیم کرد و بسیاری از ایشان بکشت و بقایای ایشان زنهار خواستند و التزام خراج نمودند، غیاث الدین محمد ایشان را زنهار داده عمزاده خود محمد بن مسعود را بحکومت ایشان

(۱) - تا اینجا از زیادات مج است.

(۲) - کذا در نسختان مج و مک و لی ظاهرا علاء الدوله مسعود بن ابراهیم.

(۳) - عبارت: [سنه خمس و اربعین و خمسیه لشکر کشید ... بتخته تابوت افتاد، و در] از زیادات مج است.

(۴) - مج: غیاث الدین محمد. مک: این عبارت را ندارد.

(۵) - مک: بلخ را نیز مستخلص. مج: بلخ نیز مستخلص.

(۶) - مج: فرمود. مک: فرموده.

(۷) - مج: سیف. مک: و سیف.

(۸) - مج: و کشته. مک: کشته.

(۹) - از عبارت [و در سنه ثمان و خمسين و خمسايه سلطنت يافت و باغزان]. تا آخر چمن اول از روضه هفتم نسخه مج دارای زیادات بسیار میباشد و حوادث اواخر ایام سلطنت غوریان مبسوطا مذکور است، و تمامی این قسمت در نسخه مک در نهایت اختصار در ضمن چند سطر نوشته شده است.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۳۹۷

تعیین فرمود و خواهر خود باو داد، و ایشان را پسری داد «۱» بهاء الدین سام نام کردند، پس سلطان غیاث الدین برادر خود شهاب الدین ابو المظفر را در هرات نیابت خود داد، او غزنین را دار الملک ساخت، یکی از ملوک هند سکین «۲» نام با او مخالفت کرد، سلطان غیاث الدین شهاب الدین ابو المظفر را بجنگ او فرستاد، رای هند با هفده زنده فیل و صد هزار مرد در برابر آمد، و لشکر اسلام سی هزار نبودند، بتایید الهی شهاب الدین مظفر شد، و سنگین هندی کشته شد، و پسرش کوکار بمطاولت آمد و خراج پذیرفت، و شهاب الدین سالم و غانم بازگشت، مقارن این حال در خوارزم تکش بن ملکشا «۳» در گذشت، غوریان در خراسان طمع کردند، پهلوان محمد حرملک را که تهمتن روزگار بود بالشکری بفرستاد تا مرو مستخلص کرد، و سلطان غیاث الدین با برادر شهاب الدین نیشابور را محاصره نموده فتح کردند و خراسان ایشان را مسلم شد، پس دست بظلم و تعدی دراز کردند، حق تعالی نپسندید، در سال پانصد و نود و هشت در گذشت پادشاهی او چهل سال بود، پس ابو المظفر شهاب الدین بن سام بن حسین بغزنین رفت و سلطنت بر او مقرر شد، سلطان محمد خوارزمشاه درین محل لشکری بمرو فرستاد، و بعد از جنگ بسیار محمد حرملک بقتل آمد و خراسان بتمام خوارزمشاه را مسخر و مقرر شد، پس سلطان شهاب الدین بانتقام او لشکر کشید، خوارزمشاه از کورخان که پادشاه سمرقند بود استعانت نمود پیش از رسیدن مدد بمرو رسید بجنگ مبادرت نمود، خوارزمشاه ظفر یافت و لشکر غور بگریخت، و فیلان و اثقال و احمال بگذاشتند تا لشکر خوارزمشاه غنیمت گرفتند، فردوس «۴» مطربه سمرقند بیان حال را این رباعیه بنظم آورد.

(۱) - کذا فی الاصل.

(۲) - این نام در چند سطر بعد «سنگین» نوشته شده است.

(۳) - در نسخه‌های مج و پا هردو «تکش بن ملکشا» نوشته است ولی ظاهرا کلمه «ملکشا» سهو نساخ و مراد (سلطان ابو المظفر تکش بن ایل ارسلان بن اتسز سال ۵۸۹ هـ) میباشد.

(۴) - پا: مطربه سمرقندیه بیان حال را از رباعی بنظم آورد:

... مانده موش از کف خات بجست... فیلان بتو شاه داد و از مات بخت

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۳۹۸ شاهها ز تو غوری بلباسات؟ «۱» بجست مانده موش از کف خات «۲» بجست

از اسب پیاده گشت و رخ پنهان کرد پیلان بتو شاه داد و از مات بجست پس سلطان شهاب الدین گریخته بغزنین رفت غلامش ایلدگز او را در غزنین نگذاشت راه ملتان پیش گرفت لشکر متفرق بوی می پیوسته تا بهزار مرد جمع آمد، چون بملتان رسید دیگر غلام او که آنجا بود ایپک نام سرباز زد، سلطان با او جنگ کرد و او را بدست آورده بکشت، و لشکری آراسته جمع کرد و بغزنین آمد بزرگان و مشایخ غزنین شفاعت کردند تا خون ایلدگز بیخشید، بعد از آن متوسطان میان سلطان غور و خوارزمشاه صلح کردند تا بلخ و هرات سلطان را باشد و مرو و نیشابور خوارزمشاه را، پس سلطان شهاب الدین بغزوهند رفت، و بلاد و مواضع بسیار فتح کرد و غنائم بیشمار بدست آورد و بانتقام خان سمرقند متوجه گشت، فدائیان هند سلطان را در میان نماز بکشتند، چهل سال سلطنت کرده بود.

مج: مطربه سمرقند بیان حال را این رباعیه بنظم آورد.
لرشد و طواط (۹)... مانند موش از کف خان بجست
... پیلان بتو شاه داد و از ماده بخت

مک: ندارد.

(فردوس مطربه سمرقند): «مطربه اصلش از دیار فرح آباد کاشغر است، در خانه طغانشاه بوده». آتشکده آذر ص ۳۶۶. «مطربه در عصر خود بتمام خنیاگران سمت استادی داشته اما از اشعار او جز رباعی که در مرثیه طغانشاه گفته چیزی بدست نیست». خیرات حسان- اعتماد السلطنه ج ۲ / ص ۸۹.

اما طغانشاه در حدود ۴۵۵ از طرف برادر خود ابو شجاع الپارسلان سلجوقی والی هرات بود و خوارزمشاه محمد بن تکش در سال ۶۰۶ دولت غوریان را منقرض ساخته است پس مطربه چگونه میتواند هم مرثیه گوی طغانشاه و هم مداح خوارزمشاه باشد؟
(۱)- کذا؟.

(۲)- مج: خان. پا: خات.

«خات» و «خاد» غلیواز (موشگیر). فرهنگ جهانگیری.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۳۹۹

بعد از آن ابو الفوارس جلال الدین محمود بن سام زیادتی جراتی نداشت، و غلامان پدر و عم او هریک بر ولا-یتی و ناحیتی مستولی شدند، قطب الدین ایبک بهند استیلا- یافت، و دهلی را دار الملک ساخت پس از وفاتش غلام او ایلمش بجای «۱» او پادشاه شد، و سلطان لقب یافت، و مدتی سلاطین دهلی از اولاد و اعقاب او بودند، تا سلطان جلال الدین خلج خاندان ایشان را برانداخت، و تاج الدین ایلدگر بر زاولستان مستولی شد، و غزنین «۲» و قنوج و ملتان «۳» و لهور و آن نواحی را در تصرف آورد، و سلطان محمود را هرات ماند، پس اعیان دولت بخوارزمشاه توسل نمودند، و مملکت بتصرف او باز داد، اما خوارزمشاه بر سلطان محمود بقرار سابق مقرر داشت، و علامه کرمانی را بدو «۴» فرستاد، و علامه «۵» کرمانی این دو بیت «۶» را در مدح سلطان محمود بگفت:

«۸» شعر:

شاهی که هست بر همه شاهان شرق زین کشور گشای گیتی و سلطان عالمین
سلطان مغربین و شهنشاه مشرقین محمود بن محمد و بن سام بن حسین «۹»

(۱)- در اصل: (بجای پادشاه شد) قیاسا اصلاح شد.

(۲)- قنوج، ملتان، لهور: از شهرهای استان مکران میباشند.

احسن التقاسیم- مقدسی ص ۴۸۰.

(۳)- مج: و لهور. مک: این کلمه را ندارد.

(۴)- مک: کرمانی را بدو فرستاد. مج: کرمانی را فرستاد.

(۵)- مج: علامه کرمانی این. مک: علامه این.

(۶)- مک: دو بیت را در مدح. مج: دو بیت در مدح.

(۷) - مک: بگفت. مج: گفت.

(۸) - مج: شعر. مک: ندارد.

(۹) - علامه کرمانی علی الاطلاق مراد شمس الدین محمد بن یوسف بن علی الکرمانی البغدادی الشافعی است صاحب شرح مواقف عضد الدین ایجی و شرح صحیح بخاری و شرح مختصر ابن الحاجب، اما در اینجا نمیتواند او مراد باشد زیرا وفات او در سال ۷۸۶ ه. اتفاق

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۴۰۰

و سلطان محمود هفت سال سلطنت داشت، در سال ششصد و نه او را در خانه کشته یافتند، و قاتل معلوم نشد، و دولت سلاطین غور منتهی گشت، و مملکت خوارزمشاهیان را مسلم شد، بعد از آن ملوک کرت استیلا یافتند.

شده است. و از افاضل کرمانی درین عصر محمد بن ابی المحاسن محمود بن ابی الفتح محمد بن احمد الکرمانی ابو العلا الحنفی صاحب کتاب «مفاتیح الاغانی» را باید نام برد.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۴۰۱

چمن دوم از روضه هفتم در ذکر «۱» ملوک کرت که والی هرات بوده‌اند

اشاره

اول ایشان ملک شمس الدین محمد کرت بوده، و در تاریخ وصاف ذکر او بدین «۲» طریق مسطور است، که: مردی «۳» بزرگ‌همت، «۴» صاحب نجدت بود و پدرش کرت در عهد سلاطین امیر سپهسالار آن درگاه معدود بود، و انتمای قرابتی بسطان شهاب الدین داشت، که سر همت با سلطان محمد خوارزمشاه فرود نمی‌آورد، «۵» در وقتی که منکوقا آن بر سریر خانیت قائم مقام چنگیزخان بود پیش او رفت و تربیتهای مقلانه یافت و هرات و نیمروز و چند «۶» دیگر از قصبات در عهده اهتمام او فرمود، بعد از آن بخدمت امیر ارغون رفت، «۷» [و او را بخدمات شایسته و طلاقت زبان و فصاحت بیان و شمایل حمیده و خصایل پسندیده مایل خود ساخت] امیر ارغون تا کنار آب سند «۸» بر سیل مقاطعه برو مسلم داشت.

«۹» [و در ضبط امور ملک، و نظم مصالح جمهور مساعی مشکور بظهور آورد]

(۱) - مج: در ذکر بعضی ملوک کرت. مک: در ذکر سلاطین کرت. و ظاهرا نسخه مک صحیح و کلمه (بعضی) بی‌مورد است.

(۲) - مج: بدین طریق مسطور است. مک: باین مسطور است.

(۳) - مج: که مردی. مک: که مرد.

(۴) - مج: همت صاحب نجدت بود و پدرش کرت در عهد سلاطین امیر سپهسالار آن درگاه معدود بود و انتمای قرابتی بسطان. مک: همت بود و قرابتی بسطان.

(۵) - مج: در وقتی. مک: وقتی.

(۶) - مج: و چند دیگر از. مک: و چند از.

(۷) - عبارت: [و او را بخدمات شایسته ... پسندیده مایل خود ساخت] از زیادات مج میباشد.

(۸) - مج: بر سیل مقاطعه. مک: این عبارت را ندارد.

(۹) - عبارت: [و در ضبط امور ملک و نظم مصالح جمهور مساعی مشکور بظهور آورد] از زیادات مج می باشد.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۴۰۲

و چند موضع دیگر از دیار مخالفان مسخر ساخته طرق، و سبل را تا سرحد دهلی از تعرض قطاع الطريق ایمن و مطمئن ساخت، «۱» [و آیات شجاعت و سخاوت و اشعار بلاغت آثار موفور الصناعت او با مرغان ریاح در صباح و رواح، در اقطار و امصار سایر و ساری گشت].

تا وقتی که هلاکوخان بر اکثر ممالک خراسان و عراق مستولی «۲» [شد، ملک شمس الدین بسبی از اسباب از وی متنفر و متمرّد] گشت، پس در سنه ثمان و خمسين و ستمایه هلاکوخان لشگری را «۳» که مقدم ایشان لغور نام داشت نامزد فرمود، و از سر غضب حکم راند که پوست اعضای ملک شمس الدین را کنده و بکاه آگنده کرده بحضرت او فرستند، چون ملک «۴» شمس الدین از توجه لشکر و مضمون حکم ایلخانی خبر یافت مستعد کار می بود، تا در حدود سیستان با آن لشکر ملاقی شد و بعد «۵» از محاربات بسیار لغور بقتل آمد، «۶» [و آنچه نسبت بملک در خاطر داشت در باب او تقدیم یافت، چون از این حال چند وقت برآمد باز در حدود هرات ایلخان او را مصاف افتاد، و در آنجا نیز دادمردی و مبارزت داد،] بعد از آن با ارسال رسل و هرگونه توسط و توسل بعواطف ایلخانی مستظهر گشت، «۷» و ایل و مطیع او شد، «۸» [و بنظر رفت و عنایت ملحوظ گشت، و خدمات موفور و مقامات در ملازمت رکاب ایلخانی تقدیم نمود. و در جنگ برک خان در حدود دربند باکو جلادت و بهادری و مبارزت و دلاوری او هلاکوخان را معلوم گشته بر فراز مسند خانیت اخلاص

(۱) - عبارت: [و آیات شجاعت ... و امصار سایر و ساری گشت] از زیادات مج می باشد.

(۲) - عبارت: [شد، ملک شمس الدین بسبی از اسباب از وی متنفر و متمرّد] از زیادات مج است.

(۳) - مج: لشگری را که مقدم. مک: لشگری را مقدم.

(۴) - مج: ملک شمس الدین از توجه.

مک: ملک از توجه.

(۵) - مج: و بعد از محاربات. مک: و بعد محاربات.

(۶) - عبارت: [و آنچه نسبت بملک در خاطر ... دادمردی و مبارزت داد] از زیادات مج می باشد.

(۷) - مک: گشت و ایل و مطیع او شد.

مج: گشت ایل و مطیع شد.

(۸) - عبارت: [و بنظر رأفت و عنایت ... و شجاعت او را اظهار فرمود] از زیادات مج است.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۴۰۳

و شجاعت او را اظهار فرمود].

«۱» و نقلست که چون بحضرت ایلخان رسید، هلا-کو بر سیل بازخواست فرمود که چرا پیشوای نیمروز را بی حکم یرلیغ بقتل آوردی- چنانکه ذکر آن خواهد آمد «۲» - ملک از روی تهور و تبسل بی تامل و تعلل «۳» گفت: بسبب آنکه پادشاه جهانگیر این سوال از بنده خود فرماید نه ازو. و این جواب که چو آب در مجرای صواب جاری گشت، ایلخان را خوش آمد و او را بعواطف بی دریغ «۴» اختصاص بخشید.

«۵» [و از تاریخ آل کرت «۶» نسب ملک شمس الدین چنین معلوم میشود که:

تاج الدین عثمان مرغنی، و تاج الدین عثمان برادر عز الدین عمر مرغنی که وزیر باستقلال صاحب اختیار سلطان غیاث الدین محمود

غوری بوده.

و شیخ ثقة الدین فامی قصیده غرا در مدح او بنظم آورده، و این ابیات از ابتدای آنست،
للشیخ الفامی:

ایام شد مساعد و امید شد غنی در عهد عز الدین عمر شاه مرغنی
فرخنده خسروی که ز کحل سخای اودارد همیشه دیده حاجات روشنی

(۱) - مج: و نقلست که چون حضرت ایلخان.

مک: و چون بحضرت ایلخان.

(۲) - مک: آمد - ملک از روی.

مج: آمد - از روی.

(۳) - مج: و تعلل گفت بسبب. مک: و تعلل بسبب.

(۴) - مج: بی دریغ اختصاص بخشید. مک: بی دریغ بناخت.

(۵) - عبارت: [و از تاریخ آل کرت نسب ملک شمس الدین چنین معلوم میشود ...

که در حکم او بود مضبوط و محفوظ گردانیده] از زیادات مج است.

(۶) - تاریخ آل کرت: تاریخ هرات از سیفی هروی یا مثنوی کرت نامه از ربیعی پوشنگی.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۴۰۴ خورشید با ترفع و گردون با علوبا جاه او محقر و باقدر او دنی و کیفیت حال او را بدین منوال شرح داده، که چون اختیار ملک سلطان غیاث الدین من کل الوجوه در حیطه اقتدار ملک عز الدین عمر مرغنی بوده هریک از فرزندان و اقربای خود را حکومت و ایالت و ناحیتی داد، و قلعه «خیسار» را - که شمه از آثار آن سبقت ذکر یافت - برادر خود تاج الدین عثمان مرغنی تفویض فرمود، چون ملک تاج الدین عثمان فوت شد ملک رکن الدین که پسر او بود قائم مقام پدر گشت، و بعد از آن ملک شمس الدین محمد مقام عالی و مرتبه رفیع یافت، و خلاصه اوقات، بتحصیل ملکات ملکانه، و اقتفاء مآثر بزرگانه مصروف داشت، تا مدرکات جبلی را با فضایل و معلومات کسبی منضم ساخت، و در شیوه فراست، و فروسیت و طریق شجاعت و رجولیت از اکفاء ممتاز، و از اقران سرفراز گشت. و چون شهر سینه ثلث و اربعین و ستمایه درآمد، ملک رکن الدین برحمت حق پیوست و ملک شمس الدین بعد از شرایط عزا قائم مقام پدر گشت و مراسم تعزیت بلوازم تهنیه مبدل شد، و حوالی و نواحی غور، و حدود و ثغور را که در حکم او بود مضبوط و محفوظ گردانیده، «۱» و در سینه اربع و اربعین و ستمایه همراه سالی نوین بجانب هندوستان رفت، چون بملتان رسیدند سیزده روز شهر را محاصره کردند، و والی ملتان غلامی «۲» بود چنگیز خان نام، روز چهاردهم شیخ الاسلام الاعظم شیخ بهاء الدین زکریا «۳» بالتماس چنگیز خان جهت طلب صلح بدروازه آهنگران آمد، و ملک شمس الدین «۴» را پیش خود خواند، ملک با ده سوار پیش شیخ رفت چون بدیدار «۵» مبارک شیخ فایز گشت

(۱) - تا اینجا از زیادات مج و پا میباشد.

(۲) - مک: غلامی بود چنگیز خان. مج: غلامی چنگیز خان.

(۳) - شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی از بزرگان مشایخ صوفیه است، مرید شیخ شهاب الدین سهروردی و مراد شیخ فخر الدین عراقی بوده وفاتش در سال ۶۶۱ ه. اتفاق شده است از کتاب «اخبار الاخیار» خواجه عبد الحق دهلوی.

(۴) - مک: شمس الدین را پیش. مج: شمس الدین پیش.

(۵) - مج: بدیدار مبارک شیخ. مک: بدیدار شیخ.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۴۰۵

روز عید قربان بود «۱» گفت:

«۲» کمال:

عیدی ما و عید ما رخ تست عید ما بی رخ تو عید مباد پس شیخ پیام چنگیز خان بملک رسانید، و در باب اصلاح ذات بین، و رفع نزاع «۳» میان جانبین سعی بلیغ نمود، ملک برفور پیش سالی نوین رفت، و بصد هزار دینار که چنگیز خان بدهد صلح کرد «۴» [که سالی توین از ملتان برود]، روز دیگر «۵» [شیخ صد هزار دینار نقد از ملتان آورده بسالی نوین] داد، و بجهت ملک «۶» شمس الدین نیز بیلاکات و تنسوقات «۷» بسیار فرستادند، پس سالی نوین از آنجا بطرف لهور رفت، والی آنجا «۸» [کرتخان نام داشت]، «۹» بعد از سیزده روز «۱۰» که از طرفین حربها «۱۱» رفت، «۱۲» [روز چهاردهم کرتخان]، جمعی از ائمه و مشایخ «۱۳» را پیش ملک فرستاد «۱۴» و طلب صلح کرد، ملک سالی نوین را گفت: «۱۵» کرتخان سی هزار دینار، و سی

(۱) - مک: قربان بود گفت کمال. مج: قربان بود.

(۲) - مک: کمال. مج: ندارد.

(۳) - مج: نزاع میان جانبین. مک: نزاع جانبین.

(۴) - مج: که سالی نوین از ملتان برود. مک: این عبارت را ندارد.

(۵) - مج: [شیخ صد هزار دینار نقد از ملتان آورده بسالی نوین] مک: این عبارت را ندارد.

(۶) - مج: ملک شمس الدین نیز. مک: ملک نیز.

(۷) - مک: تنسوقات بسیار. مج: تنسوقات.

(۸) - مج: [کرتخان نام داشت]. مک: این عبارت را ندارد.

(۹) - مک: بعد از سیزده. مج: سیزده.

(۱۰) - مج: روز طرفین. مک: روز که از طرفین.

(۱۱) - مج: حربها رفت. مک: حرب رفت.

(۱۲) - مج: [روز چهاردهم کرتخان]. مک: این عبارت را ندارد.

(۱۳) - مج: مشایخ را پیش. مک: مشایخ پیش.

(۱۴) - مج: فرستاد و طلب. مک: فرستاد طلب.

(۱۵) - مج: گفت کرتخان سی هزار. مک: گفت سی هزار.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۴۰۶

خروار قماش «۱» نرمینه، و صد نفر برده، جهت پیشکش امیر «۲» می فرستد، و خراج قبول میکند، اگر امیر این شهر را بمن بخشد اضافه باقی عنایات خواهد بود، سالی نوین ملتمس او «۳» را مبذول داشت، و گفت آنچه مدعای ملک اسلام باشد درجه قبول دارد، بدین سبب امراء درگاه و اعیان سپاه بر ملک حسد بردند و «۴» عداوت «۵» او در دل گرفتند «۶»، [گفتند تا این ملک درین لشکر باشد ما را از هیچ شهری نفعی و فتوحی نخواهد بود، باتفاق پیش سالی نوین گفتند که این ملک شمس الدین با تازیگان «۷» این ولایات در خفیه یکی است، و ملاحظه جانب ایشان لازم گرفته و درین فرصت از چنگیز خان و کرتخان پنجاه هزار رشوه گرفته

است، و اگر از جانب دهلی بجنگ ما آید او یاغی خواهد شد (۹)، و بطرف ایشان میل خواهد کرد، اگر امیر حکمفرماید او را از میان برداریم و الا او را یکسواره سازیم و ترک پیاده، ازین سخن متأثر شد و اندیشناک شد، و گفت چندان توقف در کار است که درین کار تفحصی و تأملی رود، [۸].

چون ملک از این حال خبر یافت «۹» [اندیشید که اعادی و اصحاب اغراض هرگاه مجال یابند بدانچه مقدورست در هلاک و استیصال او خود را معذور نخواهند داشت و حال آنکه،

ع: [شاه ترکان سخن مدعیان می‌شنود،

با خواص «۱۰» [موکب] خود گفت «۱۱» [بدانید که] این جماعت قصد من کرده‌اند «۱۲»

(۱) - مج: قماش نرمینه و صد نفر. مک: قماش و صد نفر.

(۲) - مک: امیر می‌فرستد. مج: امیر فرستد.

(۳) - مک: او را مبذول. مج: او مبذول.

(۴) - مج: حسد بردند و عداوت. مک: حسد برده عداوت.

(۵) - مک: عداوت در دل. مج: عداوت او در دل.

(۶) - مج: عبارت: [گفتند تا این ملک درین لشکر باشد ... درین کار تفحصی و تأملی رود] از زیادات مج است.

(۷) - تازیکان: جمع: تاریک - عرب و بصورت تعریب: تاجیک و تاجیکان نیز گفته میشود.

(۸) - تا اینجا از زیادات مج میباشد.

(۹) - عبارت: [اندیشید که اعادی و اصحاب اغراض ... و حال آنکه، ع:] از زیادات

مج میباشد.

(۱۰) - مج: با خواص موکب خود. مک: با خواص خود.

(۱۱) - مج: گفت بدانید که این جماعت. مک: گفت این جماعت.

(۱۲) - مج: قصد من کرده میخواهند که آسیبی بمن رسانند مصلحت. مک: قصد من کرده‌اند مصلحت.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۴۰۷

میخواهند که آسیبی بمن رسانند مصلحت در آن دیده‌ام که از این دیار بروم و ملازم طاهر بهادر باشم «۱» [تا سالی نوین مراجعت نماید و بیست سوار اختیار کرده از ملازمان خود همراه کرد،]:

قرص خورشید در سیاهی شدیونس اندر دهان ماهی شد از لشکرگاه سالی نوین بیرون آمده روان گشت، «۲» [تا بتکانه «۳» رسید از توابع حریب و کجوران، اهل آنجا پیش ملک آمدند و شرایط خدمتکاری تقدیم نمودند، روز دیگر ملک شمس الدین گفت از بهر مهمی پیش طاهر بهادر میروم از اسب و سلاح و جامه آنچه شما را دست میدهد جهت پیشکش او آماده سازید بعضی از مردم آنجا که عداوت داشتند پیش ملک فخر الدین کجوران گفتند شمس الدین لشکر جمع میکند که ترا بگیرد] «۴»، ملک کجوران «۵» از این خبر متردد شد روز دیگر برادر خود ملک عماد الدین را با «۶» صد و پنجاه مرد مکمل و مسلح فرستاده تا ملک شمس الدین

(۱) - عبارت: [تا سالی نوین مراجعت نماید و بیست سوار اختیار کرده از ملازمان خود همراه کرد] از زیادات مج میباشد.

(۲) - عبارت: [تا بتکانه رسید از توابع حریب و کجوران اهل ... لشکر جمع میکند که ترا بگیرد] از زیادات مج میباشد.

(۳) - تکانه: در مرصداطلا نام این شهر را «تاکیان» نوشته گوید شهری است در مکران. ج ۱ / ص ۱۹۰.

(۴) - تا اینجا از زیادات مج است.

(۵) - مج: ملک کجوران از این خبر متردد شد روز دیگر برادر خود ملک عماد.

مک: ملک کجوران برادر خود عماد.

(۶) - مج: صد و پنجاه مرد مکمل و مسلح. مک: این عبارت را ندارد.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۴۰۸

را ناگاه «۱» دستگیر کردند و بند کرده بحصار تکانه «۲» بردند،

«۳» پس ملک عماد الدین پیش طاهر بهادر رفت و گفت ملک شمس الدین با سالی نوین خلاف کرده و بتکانه آمده و سلاح و یراق بسیار جمع کرده بعزیمت آنکه خود را بر لشگر امیر زند و مال و یراقی بدست آورده بقلعه خیسه رود ما او را گرفتیم و بند کردیم، اگر امیر فرماید، او را بقتل رسانیم، طاهر بهادر بعد از تامل بسیار گفت، ملک رکن الدین خیسه دوست من بوده، و ملک شمس الدین را بمن سپارش نموده، او را پیش من آور، تا بحضور امرا سخن او بپرسم اگر گناه برو ثابت گردد او را پیش پادشاه غازان فرستم، و الا تو مجرم باشی، ملک عماد الدین منفعل شد، طاهر بهادر [امیری را فرستاد تا ملک شمس الدین پیش او آورد «۴»]، طاهر بهادر بر سربندی نشسته بود، چون ملک شمس الدین را بدید بیهجت تمام کنار گرفت، پس گفت، آن املاک و ضیاع که بر یمین ماست از آن کیست؟ ملک شمس الدین گفت از آن امیر است، گفت آن باغ و مزرعه که در برابر ماست از کیست؟ گفت آن نیز از آن امیرست همچنین از هر طرف که پرسید همه از ملک شمس الدین بود و او رعایت ادب را میگفت، از امیر است، پس از ملک عماد الدین پرسید که املاک تو کدام است؟ گفت فلان کلاته محقر از بنده است، و مرا درین ولایت زیاده شرکتی و رغبتی نیست، طاهر بهادر بخندید و گفت اکثر این ولایت از آن ملک شمس الدین است، و هر که بولایت خود درآید، هرآینه مردم بخدمت او اقدام نمایند، و متاع و اموال از او دریغ ندارند، این صورت را بر یاغی گری حمل نتوان کرد، ملک عماد الدین بغایت شرمسار گشت، و شب از لشکرگاه طاهر بهادر بگریخت، طاهر بهادر ملک شمس الدین را [«۵» نوازش فرمود،

(۱) - مک: ناگاه گیر کردند. مج: ناگاه دستگیر کردند.

(۲) - در اصل: تکه.

(۳) - عبارت: [پس ملک عماد الدین پیش طاهر بهادر رفت ... عماد الدین منفعل شد طاهر بهادر] از زیادات مج میباشد.

(۴) - عبارت: [طاهر بهادر بر سربندی نشسته بود ... طاهر بهادر ملک شمس الدین را] از زیادات مج میباشد.

(۵) - تا اینجا از زیادات مج است.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۴۰۹

و خیمه و خرگاه، و مطبخ خاص خود باو داد، و ملک «۱» شمس الدین آنجا بود تا لشکر او از هند سالم و غانم بازگشتند.

پس چون سنه خمس و اربعین و ستمایه درآمد، طاهر بهادر را وفات «۲» رسید، و پسرش سلقونین که قایم مقام او بوده، «۳» [و قرانوبین با ملک شمس الدین بد شدند، و ازو شکایتها بشاهزاده چغتای نوشتند]، ملک شمس الدین «۴» چون خبر یافت متوجه ترکستان شد، «۵» [چون بدانجا رسید چغتای در گذشته بود، و پسرش قایم مقام او]، چون چندگاه برآمد، میان شاهزادگان چنگیزخانی خلاف و نزاع افتاد، و بعد از «۶» حرب و نهب و قتل و ضرب بسیار، مسند خانی بر منکوقاآن مسلم شد، ملک «۷» شمس الدین متوجه اردوی او شد، و در همانروز «۸» که اتفاق جلوس او بود، ملک بدانجا رسید، و مقربان درگاه ملک را «۹» پیش منکوقاآن درآورده، ذکر آبابی «۱۰»

و نوازشهای خانان گذشته و جلادت و کارگذاری او عرض کردند، پادشاه او را بانواع عواطف، و اصطناع اختصاص فرمود، و از

تناسب اجزاء و سلامت فطرت و صفای طینت، و لطف خلقت او متعجب شد، و گفت این بس ملک ارجمند فصیح‌زبان

(۱) - مج: و ملک شمس الدین آنجا بود تا لشکر.

مک: و ملک آنجا تا لشکر.

(۲) - مج: وفات رسید و پسر سلقونین که قائم مقام.

مک: وفات و پسر که قائم مقام.

(۳) - عبارت: [و قرانویین با ملک شمس الدین بد شدند و ازو شکایتها بشاهزاده چغتای نوشتند] از زیادات مج است.

(۴) - مج: چون خبر یافت. مک: این عبارت را ندارد.

(۵) - عبارت: [چون بدانجا رسید چغتای ... و پسرش قائم مقام او] از زیادات مج است.

(۶) - مج: حرب و نهب و قتل و ضرب. مک: این عبارت را ندارد.

(۷) - مج: ملک شمس الدین متوجه. مک: ملک متوجه.

(۸) - مج: همانروز که اتفاق. مک: همانروز اتفاق.

(۹) - مج: ملک را پیش منکوقاآن درآورده.

مک: ملک را درآورده.

(۱۰) - مج: و نوازشهای خانان گذشته. مک: این عبارت را ندارد.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۴۱۰

شیرین کلام «۱» و خردمندست، و خلق و خلق، و دم، و قدم او «۲» لطیف و شریف، و دیدار او بر ما مبارک.

پس فرمود تا یرلیغ نوشتند که: بلده هرات با لواحق و مرافق از: «جام» و «باخرز» و «کوسویه» و «جزه» «۳» و «فوشنج» و «ازاب» و

«تولک» و «غور» و «خیسار» و «فیروزکوه» و «غرجستان» و «مرغاب» و «مروجاق» و «فاریاب» تا آب جیحون و «اسفزار» و «فراه» و

«سجستان» و «تکیناباد» و «کابل» و «تیراه» «۴» و «افغانستان» تا شط سند و حد هند، بید اختیار و قبضه اقتدار او باز داده آمد، و حکم

شد

(۱) - مج: کلام و خردمند. مک: کلام خردمند.

(۲) - مج: و قدم او لطیف و شریف. مک: و قدم او شریف.

(۳) - جزه: «بکسر اوله و فتح ثانیه و تخفیفه مدینه سجستان. و اهلها یقولون - کزه - و فی الکتب تکتب بالجیم»

(معجم البلدان - یاقوت - ج ۲ / ص ۷۲ لیزیک).

(۴) - افغانستان: بلوک کوهستانی است از استان مکران که درین عصر آنرا: «پاتانستان» یا «پشتونستان» می‌نامند و جزء ایالت سند و

از اجزاء کشور پاکستان کنونی است. این بلوک از یک طرف بجنال هندوکش و از دو طرف به بحر عمان و خلیج پارس و از

یکطرف بسیستان محدود می‌باشد. مقدسی در شرح حدود مکران و سند می‌نویسد:

«شرقیه بحر فارس، و غربیه کرمان و مفاضة سجستان و اعمالها، و شمالیه بلاد الهند و جنوبیه مفاضة بین مکران و جبال القفص و من

ورائها بحر فارس، و انما احاط بحر فارس بشرقی هذه البلاد و جنوبیه من ورائها هذه المفاضة من اجل ان هذا البحر یمتد من صیمور

(از بلاد مکران) علی الشرقی الی تیز مکران ثم یعطف علی هذه المفاضة الی ان یتقوس علی بلاد کرمان و فارس و الذی یقع من

المدن فی ناحیه مکران، التیز و کبرتون و دزک و راسک و به و بند و قصر قند» - احسن التقاسیم - مقدسی ص ۴۸۴ لیدن.

و اما کشوری که اکنون بنام «افغانستان» نامیده میشود و در قسمتی از سرزمین ایران شرقی و استان خراسان تاسیس گردیده در تاریخ سابقه ندارد که این سرزمین را افغانستان نامیده باشند، اروپائیان خود تا نیم قرن پیش این سرزمین را: «ایسترن پرشیا»- ایران شرقی- یا- دولت خراسان- و امارت کابل- می نامیده‌اند؟ و چون در اواخر قرن ۱۹- میلادی عده‌ئی از امراء افغانی برین سرزمین تسلط یافته و مدتی حکمرانی کرده‌اند ازین جهت آنجا را دولت افغان و بعدها افغانستان نامیده‌اند.

بدین مناسبت و بععلل دیگری از یک ربع قرن پیش نام با عظمت و جلال و با هیمنه و شکوه کهن سال و اصلی این سرزمین که: «خراسان» یا «ایران خاوری» است و غرق در افتخارات تاریخی میباشد مهجور گردیده است.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۴۱۱

که ارغون آقا و دیوان خراسان پنجاه تومان برسم انعام، بنواب او رسانند، و روز دیگر ملک را در مجلس خاص علی رؤس الخواص خلعت خاص پوشانیده، سه «۱» پائیزه «۲» زرین، و دو کمر مرصع ثمین، و نه جامه زربفت، و ده هزار دینار نقد «۳»، و بعضی از اسلحه چون: شمشیر هندی، «۴» و نیزه خطی، و گرز گاوسر، و ناچنج «۵» و خنجر داد، «۶» و دیگر روز با جامو کم، «۷» که از خواص درگاه بود ملک اسلام متوجه قبه الاسلام «۸» هرات گشت، و از راه بجانب اردوی ارغون آقا عنان تافته در شهر بدو رسید، و احکام پادشاه عرض کرد، ارغون آقا او را اعزاز و اکرام کرد، پنجاه تومان تسلیم نواب او کرد، و ملک را رخصت داد، «۹» و چون بهرات رسید، شرف الدین بتکچی را که از انواع ظلم و بیداد بر خواص و عوام هرات و غور و نجد و غور مملکت شایع و عام گشته بود بخواری تمام بکشت، و قرلغ را که شحنة هرات بود سخنه‌های سخت و درشت گفت، و در حکم و اختیار استقلال عظیم یافت.

«۱۰» [پس در سنه سبع و اربعین و ستمایه، چون ملوک و اصول همه ولایات

(۱)- پاییزه. پائیزه: لوحه بوده از زر و سیم و گاهی از چوب برحسب اختلاف رتبه اشخاص بعرض کف دست و بطول نیم ذراع تقریباً که نام خدا و نام پادشاه با نشان و علامت مخصوص روی آن محکوک بوده است و پادشاهان مغول آنرا بکسانی که مورد مرحمت و توجه خاص واقع میشده‌اند و مخصوصاً برؤسای سپاه اعطاء میکردند.

(۲)- مج: زرین و دو کمر مرصع ثمین و نه جامه زربفت.

مک: این عبارت را ندارد.

(۳)- مج: و دو هزار دینار. مک: پا: و ده هزار دینار.

(۴)- مج: و نیزه خطی. مک: این جمله را ندارد.

(۵)- ناچنج: بفتح جیم پارسی و سکون خای معجمه: تبرزین. فرهنگ جهانگیری.

(۶)- مج: دیگر. مک: و دیگر.

(۷)- مج: جاهور که از. مک: جامو کم که از. پا: جاهو که از.

(۸)- مج: قبه الاسلام هرات گشت. مک: قبه الاسلام گشت.

(۹)- مج: چون. مک: و چون

(۱۰)- عبارت: [پس در سنه سبع و اربعین و ستمایه چون ملوک و اصول ... بعنایت و تربیت مخصوص گردانیده بایرلیغ و نیزه بهرات بازگردانید] از زیادات مج و پا میباشد. و در نسخه مک این مطالب بطور اختصار در ضمن این چند سطر نوشته شده است:

«و در سنه ۶۴۰ فتح قلعه فیروزه حصار نمود، و پنجاه و نه روز محاربه نمود

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۴۱۲

خراسان با تحف و هدایا و سلامی و پیشکشها بخدمت ملک شمس الدین آمدند، و ملک سیف الدین غرجستانی تخلف کرد، و

گفت همچنانکه او ملکی است و احکام حکام دارد، من نیز دارم و ملک ناحیتی‌ام، ملک شمس الدین ازو برنجید و چهار صد مرد فرستاد که او را گرفته بیاورند، ملک سیف الدین خبر یافت، پیش ارغون آقا رفت، ملک شمس الدین ارغون آقا عرضه داشت فرستاد که ملک سیف الدین طریق مخالفت پیش گرفته، و امتثال احکام و امر او نکرده، ارغون آقا ناپرسیده ملک سیف الدین را گردن بسته بقاصد ملک شمس الدین سپرد، تا او را بهرات آورد، ملک شمس الدین، فرمود تا او را بر دروازه خوش لگدمال کردند، و سه روزش مرده در میان بازار بگذاشتند.

و در سنه اثنی و خمسین و ستمایه ملک شمس الدین شهر سندان را «۱» از توابع گرمسیر محاصره کرد، و ملوک آنجا شاهنشاه و بهرامشاه و میرانشاه با پنج هزار مرد پناه بقلعه خاسک بردند، ملک شمس الدین قلعه را در میان گرفته ده روز جنگ کردند، چون کار بر مردم حصار دشوار شد میرانشاه تیغ کشیده خود از قلعه بدر آمد و بر یک کناره لشکر ملک شمس الدین زده بیرون رفت، چون روز شد ملک شمس الدین قلعه را فتح کرده، شاهنشاه و بهرامشاه را با نود تن از اقربای و قرنای «۲» ایشان بکشت، بعد از آن حصار «تیر» «۳» را از دیار افغان حصار داد، و پنجاه و نه روز حربهای عظیم رفت، تا قلعه را گرفتند، ملک شمس الدین فرمود که تا آلمار را که کوتوال قلعه بود بدو نیم زدند، و بعضی

حصاری تیری را فتح نمود، بعد از آن قلعه کهیرار را که حصار استوار فلک در سلک شرفات برج او زمین هموار تواند و طلایه صبح در هوای پاسبانی او جز عرصه خیال نتواند پیمود هم از آن دیار گرفته، شعیب افغانرا بکشت، و قلعه دوکی را فتح کرده، حصار ساجی را نیز بحرب گشاده ویران ساخت.

پس در سنه ۶۵۶ ملک شمس الدین بهرات آمد

(۱) - مج: مستند سرا. پا: سندان. اصطخری و مقدسی از شهرهای استان مکران: «کبچ سرا»، «سندان»، «بسمد» و «راسک» را نوشته‌اند. احسن التقاسیم - ص ۴۷۹.

(۲) - این کلمه «قرنای» - جمع قرین، و «قومان» - جمع قوم هم خوانده میشود.

(۳) - در اصل «تبریز». یکی از شهرهای استان مکران است. احسن التقاسیم - ابن بشار المقدسی ص ۴۶۷ - ۴۷۹ لیدن.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۴۱۳

را از ایشان میل کشیدند، و بعضی را مثله کردند، و جمعی را چوب زدند، بعد از آن حصار «۱» کبر را هم از آن دیار گرفته شعیب افغان را بکشت، و قلعه دوکی را نیز گرفت «۲» مسندان افغان را بقتل آورد، و حصار ساجی را نیز بحرب گشاده ویران ساخت، و اکثر مردم آنرا بقتل رسانید.

پس در سنه ست و خمسین و ستمایه ملک شمس الدین بهرات آمد و بلغه و توبار نبیره‌های چنگیز خان را که در بادغیس لشکرگاه داشتند بدید، و ایشانرا ملک نوازش داده بدلخوشی تمام بهرات فرستادند.

در خلال این احوال جمعی از فوشنجیان پیش شاهزاده باتو از ملک شمس الدین شکایت بسیار کردند، که حکم یرلیغ نمی‌شوند و ایلچیان و ملازمان شاهزاده‌ها را تمکین نمی‌کنند، شاهزاده باتو از سر غضب کرای بیک را پیش بلغه که برادرزاده او بود فرستاد که ملک شمس الدین را بگیرد، بلغه در مازندران بود، حظای پتکچی را به کبوقانویین فرستاد، که ملک شمس الدین را گرفته با گماشتگان هشیار بدین جانب فرستد، که شاهزاده باتو در احضار او مبالغه بسیار نموده، و پیش از رسیدن این ایلچیان ملک شمس الدین جهت ضبط نیمروز متوجه سجستان شده بود، در راه با ملک علی مسعود که حاکم سجستان بود ملاقات کرد، و گفت که ما بولایت تو میرویم، تو کجا میروی؟ گفت اکنون که بدینجا رسیده‌ام اگر پیش کبوقانویین نروم از من برنجد و من پیش او خجل کردم، اگر اجازت باشد او را بینم، و یکماه دیگر را بخدمت ملک رسم، ملک شمس الدین او را اجازت داد، ملک علی سه کس

از ملازمان خود بازگردانیده مکتوب نوشت باولاد و اتباع خود که ملک شمس الدین در کوشک خاصه فرود آورند، و در خدمتگاری و خاطر جوئی ملازمان او بهیچ وجه تقصیر ننمایند، پس ملک شمس الدین را وداع کرده روان شد، روز دیگر ملک شمس الدین امیر شمس الدین اسفزاری را از عقب او بزبان گیری فرستاد، که ملک علی پیش امرا چه خواهد گفت، امیر شمس الدین باردوی کبوقا رسید ملک علی نیز حاضر آمد و حظای پتکچی که بلغه او را جهت گرفتن ملک شمس الدین فرستاده بکبوقا رسانید، کبوقا گفت ملک شمس الدین بسجستان رفته چون باز آید او را گرفته پیش شاهزاده فرستیم حظای گفت و ما علی الرسول

(۱) - مقدسی و دیگر جغرافی نویسان نام این شهر را «کبرتون» نوشته‌اند. احسن التقاسیم - ص ۴۷۹.

(۲) - پا: «مسندان»؟.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۴۱۴

الا البلاغ. من حکم رسانیدم دیگر در عهده تست، کبوقا حظای را بازگردانیده، پنج کس از خدام بلغه و یکی از خواص خود دندای نام نامزد کرد که همراه ملک مسعود بسجستان روند و ملک شمس الدین را بگیرند، ملک علی پیش کبوقانویین عرضه داشت که اگر شاهزاده‌ها ملک شمس الدین را حبس نکنند، و مضبوط نسازند، بی‌شبهه بمرور ایام ممالک خراسان را در تصرف خود خواهد آورد، و هیچ شاهزاده را انقیاد نخواهد کرد، و حالا تمامی مردم این خطه تا کنار آب سند، و حدود هند در بیعت او درآمده‌اند، و چندین قلاع و حصون، که سر باوج گردون دارد در تصرف اوست، کبوقا گفت من این معنی را دانسته‌ام تو سعی کن که او را گرفته و بند کرده پیش من فرستی. امیر شمس الدین اسفزار چون بر تمامی این احوال و اسرار مطلع گشت بتعجیل هرچه تمامتر بسجستان رفت و هرچه دیده و شنیده بود بعرض ملک شمس الدین رسانید، پس ملک علی مسعود با دندای و جماعتی ببشاشت تمام متوجه سجستان شده، چون رسیدند با ده هزار مرد سوار و پیاده کوشک را که ملک شمس الدین در آنجا بود در میان گرفت، و ملک شمس الدین آماده حرب شد، دندای با چند کس پیش آمده بعد از سلام و اکرام ملک شمس الدین را گفت شاهزاده باتو خان یرلیغ بزرگ و خلعت خاص جهت ملک فرستاده، چون او بدین جانب آمده بود کبوقانویین ما را فرستاد همراه ملک علی، اکنون ملک اسلام بیرون آید تا یرلیغ و خلعت تسلیم یابد، ملک شمس الدین گفت من عشوہ نمیخورم بدین صفت که شما را می‌بینم بیرون آمدن مصلحت نمیدانم شما اگر حکم و خلعتی آورده‌اید بی‌دهشت پیش من آئید تا برحسب حکم عمل واجب دانم؟ و اگر بسخره و مصلحت دید ملک علی بدین ولایت آمده‌اید بی‌ملامت و گزند بازگردید که برین قوم که با منند اعتماد نیست، برین منوال چند نوبت قیل و قال کردند سودی نداشت، پس ملک علی مسعود بیای کوشک آمد و سخنان مزور تقریر کرد بجای نرسید، پس ملک شمس الدین ملک علی را گفت با چند کس از خواص خود پیش من آئید تا بمشاورت و استصواب یکدیگر این ایلچیان را بازگردانیم ملک علی گفت چنان کنم، پس پیش ایلچیان آمد و با خویشان و اقربای خود گفت چون دست یابم ملک شمس الدین را خواهم کشت، هرگاه که سر او را از کوشک پایان اندازم شما یکبار خود را در کوشک افکنید، پس ملک علی با بیست مرد مبارز بر در کوشک آمد «۱» غافل از آنکه،

(۱) - پا: آمد. مع: ندارد.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۴۱۵

ع: سر در آن کنی که در سر داری.

ملک شمس الدین ملازمان خود را گفت بر در هر کوشک ده کس بایستید، چون ملک علی در آید نوکران او را باز می‌دارید، پس در هر کوشک پنج تن از همراهان ملک علی را باز می‌داشتند تا بدر چهارم، با او سه کس بیش نماند، ملک شمس الدین، در پس

چهارم منتظر استاده بود، چون ملک علی درآمد در حال ملک شمس الدین سرش از تن جدا کرد، و از دریچه بارگاه کوشک بشیب انداخت، چون ایلچیان آن سر را دیدند، پنداشتند که سر ملک شمس الدین است، بیکبار «۱» غلو کرده پیش دوییدند، چون دیدند که سر ملک علی مسعود است، بیکبار خروش و غریو از ایشان برآمد، دندای و ایلچیان چون آنحال مشاهده کردند روی بگریز آوردند، پس ملک شمس الدین و اتباع او از کوشک بیرون آمده ندا در دادند که: «حکم حکم منکو خان و دولت دولت ملک شمس الدین» و روز دیگر سه کس از کلانتران سجستان بقتل آورد، و حکم فرمود که هیچکس از سجستانیان سلاح نبندد، پس مردم سجستان را طوی داد، و هزار و هفتصد کس را خلعت پوشانید، و سی هزار دینار بر علما و فقرا و مستحقان سجستان تصدق نمود، و بعد از آن متوجه اردوی هلاکو خان شد، در راه ایلچیان تویار و بلغه که بگرفتن ملک شمس الدین مامور بودند ملاقی شدند، عنان اسب ملک را گرفته گفتند ترا پیش شاهزادگان می‌بریم، ملک گفت من اکنون عزیمت اردوی هلاکو خان دارم پیش شاهزادگان نمیتوانم رفت، ایشان چنانچه عاده ترکان است آغاز خشونت و تشدد کردند، ملک شمس الدین در غضب شد و آن مغول را که عنان اسب او گرفته بود چند تازیانه زد، در اثنای این غوغا ایلچیان ایلخان رسیدند، ملک شمس الدین شرح حال با ایشان بگفت، هردو جماعت ایلچیان باهم بنزاع برآمدند، و همچنان در پیش ایلخان رفتند، هلاکو خان بسبب آنکه کسی که پیش من آید چون منع او کرده‌اید؟ ایلچیان شهزادگان را گناه کار کرده فرمود که ایشانرا چوب «۲» یساق زدند، و ملک شمس الدین را بعنایت و تربیت مخصوص

(۱) - غلو: به تخفیف بمعنی هیجان و غوغا و باصطلاح محلی «شلوغ» کلمه مغولی است و در بعضی نواحی ایران هنوز این کلمه مستعمل عامه میباشد.

(۲) - یساق: یاسا: آئین، قانون.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۴۱۶

گردانیده بایرلیغ و نیزه بهرات بازگردانید. «۱»

و در سنه سبع و خمسين و ستمایه محاصره قلعه «بکر» نمود «۲» [از دیار افغانستان] و آن حصاریست بر سر صخره در میان دریا بغایت محکم، و همانا بکر جهت آن میگفتند که هیچ شاه بروی دست نیافته و آنرا نگشاده:

نشیش بمای فرارش بماه برو دست نیافته هیچ شاه

نه اندیشه در وی نموده گذرنه خورشید بالای او برده راه و در مدت هژده روز سی کشتی بزرگ و صد زورق ترتیب کرده بجنگ اقدام نموده «۳» [و دوازده روز متعاقب از هردو جانب،

ع: دریای مصاف بود جوشان]

و از هرطرف مردم بسیار ضایع شدند، «۴» [و چند کس از ملوک که در لشکر ملک شمس الدین بودند کشته گشتند]، روز سیزدهم جمعی از اکابر و اشراف از قلعه بیرون آمده گفتند باج و خراج قبول میکنیم، و دست از جنگ بازداشتند، پس والی قلعه ده هزار دینار، «۵» [و ده خروار نرمینه، و پنج سر اسب تازی، و پنجاه نفر برده،] با تحف و هدایای «۶» دیگر پیش ملک فرستاد. ملک از آنجا بجانب زمین داور رفته میرانشاه را که از قلعه خاسک گریخته بود بدست آورد و بکشت.

«۷» [و در سنه اثنی و ستین و ستمایه ملک تاج الدین «۸» حار را که قرابت ملک

(۱) - تا اینجا از زیادات مج و پا میباشد.

(۲) - مج: از دیار افغانستان. مک: این جمله را ندارد.

(۳) - عبارت: [و دوازده روز متعاقب از هردو جانب ع: دریای مصاف بود جوشان] از زیادات مج است.

(۴) - مج: پا: و چند کس از ملوک ... کشته گشتند. مک: این عبارت را ندارد

(۵) - مج: پا: و ده خروار نرمینه و پنج سراسب تازی و پنجاه نفر برده.

مک: این عبارت را ندارد.

(۶) - مج: پا: و هدایای دیگر پیش. مک: و هدایا پیش.

(۷) - عبارت: [و در سنه اثنی و ستین و ستمایه ملک ... که ازو داشت بقتل آورد] از زیادات مج میباشد.

(۸) - «ملک تاج الدین حرب ملک سیستان» طبقات ناصری سراج منهاج ص ۱۳۴

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۴۱۷

شمس الدین بود بسبب رنجش خاطری که ازو داشت بقتل آورد.

و در سنه خمس و ستین و ستمایه ملک شمس الدین بخدمت پادشاه ابقا خان بعراق رفت و چند روز در اردوی او بود، «۱» [چون

خواست که رخصت مراجعت خواهد، خبر بابقا خان رسید که شاهزاده بر که خان با لشکر فراوان که کثره آن از حد و شمار و عقد

حساب بیرون است، مستعد جنگ و جدال بدر بند باکو آمده، ابقا خان بی توقف] رایات اقبال برافراخته، با سپاهی که چون ابر سیاه

برق وار تیغ زدی، و ژاله‌سان پیکان باریدی شعر «۲»:

جمله گردنکشان کرد افکن جمله نیزه‌وران تیغ گذار

باده‌شان خون خصم روز شراب‌صیدشان شیر شرزه گاه شکار

رمح‌شان وقت طعن خون‌افشان تیغ‌شان روز حرب آتش‌بار «۳» در بند هیچ نایستاد، و از دیاربکر بجانب دربند شتافت، و فرمود که

ملک شمس الدین امروز بمدد «۴» و نصرت ما کمر جاننداری و جاسپاری بر میان بسته، شیوه مردی و مردانگی بظهور آورد، «۵» تا

چون رایات فتح آیات ما مظفر و منصور.

و اعادی دولت «۶» ما منکوب و مقهور گردد، او را بعنایتها «۷» و رعایتها که هیچ دیده ندیده و هیچ گوش نشنیده باشد مخصوص

فرموده «۸» باز گردانیم، پس از آلات حرب

(۱) - عبارت: [چون خواست که رخصت مراجعت ... باکو آمده ابقا خان بی توقف] از زیادات مج است.

(۲) - مج: شعر. مک: ندارد.

(۳) - مج: در بند هیچ نایستاد. مک: این عبارت را ندارد.

(۴) - مج: بمدد و نصرت ما کمر. مک: بمدد ما کمر.

(۵) - مج: آورد چون. مک: آورد تا چون.

(۶) - مج: دولت ما منکوب. مک: دولت منکوب.

(۷) - مج: بعنایتها و رعایتها که هیچ. مک: بعنایتها که هیچ.

(۸) - مج: فرمود. مک: فرموده.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۴۱۸

و اسباب نبرد «۱» [دویست دست سلاح مرتب از جوشن و زره و شمشیر و نیزه زرین و مرکب] نزد او فرستاد، «۲» [ملک چندان

عواطف و نوازش مشاهده نمود]، گفت سری دارم در قدم پادشاه خواهم باخت یا سر اعدای حضرت را پایمال «۳» اذلال خواهم

ساخت، روز دیگر «۴» چون ابقا خان با سپاه گران با بر که خان در برابر آمد هردو «۵» سپاه صفها برکشیدند، از تلون الوان سلاح «۶»

و تراکم گرد سپاه زمین چون دم طاوس و آسمان چون بال غراب می نمود، و ساقی آجال رجال «۷» کاسات مالامال بر پردلان معارک جدال، و دلاوران میدان قتال می پیمود،
لا ادری قائله «۸»:

از غریو کوس گوش چرخ گردان گشت کروز شعاع تیغ روی مهر رخشان شد منیر
وز نهیب و هیبت آنروز و ان لشکر فتادچرخ در خون و زمین در لرزه گیتی در زحیر هردو گروه چون دو کوه باشکوه حمله بر
یکدیگر آوردند، چنانچه سیل خون از دربند بجیحون رسید، و اعلام «۹» انتقام جنگ آوران خون آشام سر بگردون کشید، ملک
اسلام رعایت ننگ و نام، و ایفای حق تربیت ابقا خان را «۱۰»، [هر لحظه شهاب وار

(۱) - مج: دویست دست سلاح مرتب از جوشن و زره و شمشیر و نیزه زرین و مرکب.

مک: این عبارت را ندارد.

(۲) - عبارت: [ملک چندان عواطف و نوازش مشاهده نمود] از زیادات مج است.

(۳) - مک: پایمال خواهم. مج: پایمال اذلال خواهم.

(۴) - مج: دیگر چون ابقا خان. مک: دیگر ابقا خان.

(۵) - مج: هردو سپاه صفها. مک: هردو صفها.

(۶) - مج: سلاح و تراکم گرد سپاه زمین چون دم طاوس. مک: سلاح زمین دم طاوس.

(۷) - مج: رجال کاسات مالامال. مک: رجال مالامال.

(۸) - مج: [لا ادری قائله]. مک: این عبارت را ندارد.

(۹) - مج: و اعلام انتقام جنگ آوران. مک: و اعلام جنگ آوران.

(۱۰) - مج: [هر لحظه شهاب وار بر آن شیاطین کارزار میزد]. مک: این عبارت را ندارد.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۴۱۹

بر آن شیاطین کارزار میزد، و هر لمحہ آفتاب کردار بشعاع شمشیر آبدار دفع ظلمت اشرار میکرد، و دم بدم از غایت غیرت و
دلاوری بار خود از سر بر گرفته و سر برهنه و روی گشاده در «۱» میان میدان جولان نمودی، و ساعه فساعه «۲» بتیغ بیدریغ و سنان
جان ستان سری از گردن و جانی از بدن می ربودی.

«۳» [چنانچه در میان جنگ بر که خانرا نظر بر او افتاده از صلابت و بهادری و شجاعت و دلاوری او تعجبها نمود، و پرسید که آن
خنک سوار جنگ آزمای کیست که با چندین لشگر سر برهنه حرب میکند؟ مغولی ترمطای نام او را می شناخت گفت این ملک غور
است که پیش منکو خان با سپاه کیوک خان در فلان مقام بهمین منوال جانشپاریهای دلاورانه نمود] «۴».

القصه در آنروز نه زخم گران بر تن ملک «۵» شمس الدین رسیده بود، و همچنان جنگ میکرد. «۶» [تا شب شد، پادشاه ابقا پنج نفر
طیب و جراح حاذق پیش ملک فرستاد تا معالجه زخمها و جراحتهای او کنند، و چندین امیر و ملک مقتول و مجروح شده بودند،
ابقا خان از هیچکس چندان یاد نمیکرد که از ملک شمس الدین. پس روز دیگر] تا نماز پیشین مصاف کردند، ابقا خان غالب شد،
و خلقی بسیار از سپاه بر که خان بقتل آمد و بعد از چند روز ملک شمس الدین را با تشریفات گرانمایه و اصطناعات بی حد و نهائیه
از مراکب بدوی «۷» و اسلحه گوهری، و یرلیغ و طبل و علم اجازت مراجعت بهرات را ارزانی داشت.

(۱) - پا. مج: گشاده در میان میدان. مک: گشاده در میدان.

(۲) - پا. مک: بتیغ. مج: تیغ.

(۳) - عبارت: [چنانچه در میان جنگ دلاورانه نمود] از زیادات مج و پا میباشد.

(۴) - تا اینجا از زیادات مج و پا میباشد.

(۵) - مج: ملک شمس الدین رسیده. مک: ملک رسیده.

(۶) - عبارت: [تا شب شد پادشاه ابقا پس روز دیگر] از زیادات پا و مج است.

- مج: تا شب شد. پا: تا سطح زمین از نیفه نافه چرخ برین بدیای سودای ظلام مشکین گشت.

(۷) - مراکب بدوی: بدو بضم تین و تشدید واو، و بفتح و سکون ثانی: بیابان، صحرا و در اینجا مراد مراکب عربی است زیرا

صحرائشینان قبائل اعراب را «بدو» مینامند

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۴۲۰

پس در سنه خمس و سبعین و ستمایه، ملک «۱» شمس الدین یراق «۲» عراق کرده، متوجه درگاه ابقا خان شد، چون باصفهان رسید، خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان «۳» ملک را «۴» استقبال و تعظیم بسیار نمود، و «۵» پس از چند روز مصاحب یکدیگر پیش پادشاه ابقا خان رفتند، چون خاطر پادشاه بسبب افساد دشمنان، و سعایت بدخواهان از ملک رنجیده بود بدو التفاتی نمود، و بامراء فرمود که دیگر او را اجازه انصراف نخواهم فرمود که مرا بر وی اعتماد نیست، «۶» [اگر این نوبت خلاصی یابد پیش ما نخواهد آمد، پس ملک چند وقت در اردوی پادشاه ابقا بماند و پسر او را ملک

(۱) - مج: ملک شمس الدین یراق. مک: ملک یراق.

(۲) - یراق: اسلحه سپاه از شمشیر، سپر، نیزه و غیره: مطلق سامان و اسباب و مصالح هر چیز. غیاث اللغات.

(۳) - ملک شمس الدین مورد سوءظن ابقا خان واقع شد و تصمیم گرفت با نیرنگ و خدعه او را از حصن حصین و معقل منبع خود هرات بیرون کشانیده و بهلاکت رساند، لذا باشاره ایلخان خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان پسر خود خواجه بهاء الدین را وادار نموده که ملک شمس الدین را بوسیله ارسال مکاتیب دوستانه فریب داده و برای ملاقات خود باصفهان دعوت نماید، میانه او و ملک شمس الدین درین خصوص چندین نامه مبادله شده و متن آنها عینا در ذیل جامع التواریخ حافظ ابرو و «فرائد غیائی» از جلال الدین یوسف اهل ابن شهاب الدین جامی - از منشیان دربار شاهرخی - مندرج میباشد درین مکاتیب صاحب دیوان کلیه القاب رسمی پادشاهان کرت را رعایت نموده و ملک شمس الدین را «خداوند اعظم شاهنشاه عادل مرزبان خراسان» و «ملک الملوک شهریار ایران و سپهدار و مرزبان خراسان» نوشته است.

این نامه‌ها علاوه بر آنکه نمونه عالی است از فن نامه‌نگاری سیاسی مشتمل بر نکاتی است که پرده از روی بسیاری از اسرار سیاسی آنعهد برداشته و نقاط تاریکی را از تاریخ آندوره روشن میسازد. (ذیل جامع التواریخ - تاریخ آل کرت - از حافظ ابرو - ورق ۲۰۱ - ۲۰۲).

«فرائد غیائی» از یوسف اهل ورق ۲۴۴).

(۴) - مج: ملک را استقبال و تعظیم بسیار نمود. مک: ملک را تعظیم بسیار کرد.

(۵) - مج: و پس از چند روز مصاحب. مک: و مصاحب.

(۶) - عبارت: [اگر این نوبت خلاصی یابد پیش ما نخواهد آمد پس ملک ... چنانکه کشت نوش دارو که زهر] از زیادات مج میباشد.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۴۲۱

رکن الدین با برادر او برسم چریک «۱»، بدربند باکو فرستادند، و بکرات صاحب دیوان، و امرا پیش پادشاه ابقا گفتند که ملک

شمس الدین از قدیم باز در کوچ دادن دودمان جنگ خانی جاسپاریها نموده، و با منازعان شاهزادگان حربهای رستمانه کرده، و امثال این سخنان عرض کردند مفید نیامد، گفت مصلحت من در آنست که او را بهرات نفرستم و هم اینجا باشد، دیگر سخن او پیش من نگوئید.

پس چون شهر سته ست و سبعین و ستمایه درآمد کار ملک شمس الدین بواسطه امیر تکنه که از امرای عظام پادشاه ابقا بود فی الجمله روی بصلاح آورد، و سبب آن بود که امیر مذکور از جوارح طیور جانوری داشت که پیش او بغایت مرغوب و محبوب بود، آن جانور را زحمتی روی نمود و علتی طاری گشت که همه قوشچیان «۲» ترکستان و عراق و خراسان از معالجه آن عاجز آمدند، ملک شمس الدین را علاج آن جانور باسهل وجهی میسر گشت، امیر تکنه بدانجهت از ملک شمس الدین ممنون شد و مکررا سخن او بعرض رسانید، اما چون دولت بسر آمده بود و مهلت پایان رسیده سودی نداشت، للشیخ سعدی:

اجل بر حیاة ار نگشت است چیرنه مارت گزاید نه شمشیر و تیر

و گر از حیاة ار نماندست بهرچنانست کشد نوش دارو که زهر [۳] در خلال این حال ملک شمس الدین در تبریز بود، روزی در حمام هندوانه مسموم بامر پادشاه ابقا خان «۴» بخورد او دادند «۵»، در اواسط شعبان سنه «۶» ششصد و هفتاد

(۱) - چریک: بفتح اول وزن شریک: لشکریرا گویند که از ولایتهای دیگر بمدد لشکری بفرستند. فرهنگ و صاف - آندراج.

(۲) - قوشچیان، قوش بضم اول و شین معجمه مرغ شکاری و قوشچی میرشکار. جمع:

قوشچیان.

(۳) - تا اینجا از زیادات مج است.

(۴) - مج: ابقا بخورد. مک: پا: ابقا خان بخورد او دادند.

(۵) - مک: بخورد او دادند در اواسط. مج: بخورد در اواسط شعبان سنه مذکوره ملک دید.

(۶) - پا. مج: که بسبب هندوانه کار وی دیگر شد. مک: بخورد او دادند در اواسط شعبان سنه ۶۷۶ بسبب آن هندوانه کار وی دیگر و حال وی ابتر شد.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۴۲۲

و شش، ملک دید که بسبب آن هندوانه کار وی شد، آن شب بر سر سجاده نیاز «۱» روی بحضرت بی نیاز آورده بخشوع «۲» و خضوع بذکر کلمه طیبه اشتغال نمود، تا طایر روح طاهرش از قفس قالب خاک بآشیانه حظایر عالم پاک پرواز نمود، للسرائجی «۳»:

ای پرده دار پرده فروکش که راه نیست هنگام بار دادن شاه است و شاه نیست

آنها که در دهان شکر نوش نوش بوداکنون ز زهر حادثه جز آه آه نیست

ای نوبتی پیرس ز خاصان بارگاه تا آن ملک کجاست که در بارگاه نیست چون خبر بابقا «۴» خان رسید، «۵» [گفت ملک شمس الدین مرد مدبر محیل است، شاید مکر و تلبیسی کرده باشد، و جهت مصلحتی خود را مرده ساخته، مغولی ساهی هلعو نام فرستاده تا تفحص کامل بجای آورده]، فرمود تا او را در تابوتی نهادند «۶» و بیندهای آهنین استوار کرده، «۷» (بولایت جام فرستادند، و مرقد او آنجا است)،

(۱) - مج: سجاده نیاز بحضره. مک: سجاده نیاز روی بحضره.

(۲) - مک: بخشوع و خضوع بذکر. مج: بخشوع بذکر.

(۳) - مج: للسراجی. مک: سراجی. پا: این کلمه را ندارد

سراجی: جمال الدین محمد بن سراجی خراسانی مداح خسرو ملک از ملوک غزنویان.

(۴) - مج: بابقا خان رسید. مک: بابقا رسید.

(۵) - عبارت: [گفت ملک شمس الدین مرد مدبر ... تفحص کامل بجای آورده] از زیادات پا و مج است.

(۶) - مک: نهاده بیندهاء. مج: نهادند و بیندهای.

(۷) - پا. مک: استوار کرده بولایت جام فرستادند و مرقد او آنجاست و مولانا.

مج: استوار کردند و مولانا.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۴۲۳

و مولانا وجیه الدین نسفی این قطعه «۱» [در تاریخ وفات ملک مذکور] بنظم «۲» آورده:

بسال ششصد و هفتاد و شش مه شعبان قضا ز مصحف دوران چو بنگریست بفال

بنام صفدر ایرانیان محمد کورت برآمد آیت و الشمس کورت در حال

(۱) - مک: این قطعه بنظم آورده.

(۲) - مج: این قطعه در تاریخ وفات ملک مذکور بنظم آورد.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۴۲۴

ذکر ملک رکن الدین کورت که «۱» بملک شمس الدین کهین شهرت یافته بود.

چون آفتاب دولت ملک شمس الدین بمغرب زوال انتقال یافت، در سنه سبع و سبعین و ستمایه، پسرش ملک رکن الدین قائم مقام پدر شد، و حال چنان بود که شاهزاده پشین اقول که از نبیره‌های چنگیزخان بود در سنه مذکوره، از غزنین مراجعت نموده بهرات رسید، شهری دید مشمر «۲» و خلاصه بغایت پریشان و ابتر، هرکسی را در سر خیال حکومتی، و بر سر هرکوئی گفت و گوئی و خصومتی، شاهزاده پرسید که چرا اوضاع و احوال این بلده طیبه بدین گونه پریشان و بی سامان است؟ گفتند تا ملک شمس الدین کورت درین ملک و حاکم بود، بر هیچکس ظلمی و ستمی نمیرفت، و از خوف باس و بیم سیاست او هیچ زبردستی بر زبردستی مجال تغلب و تعدی نبود، اکنون که او نمانده این دیار بی داور و شهریار مانده، و ظاهرست که در جائی که حاکم و پیشوائی نباشد، بحکم: لولا السلطان لا کل الناس بعضهم بعضا هرکه هرچه خواهد کند «۳» و عجزه و ضعفا دست خوش ظلمه و پایمال اقویا گردند، لواحد من الشعراء:

ملک بی ملک دار باشد نه گر بود پایدار باشد نه

بی شهنشه بنای ملک جهان محکم و استوار باشد نه «۴»

(۱) - مج: که بملک. مک: که ملک.

(۲) - شمרת الحرب. و شمרת عن ساقیها: اشتدت.

(۳) - مج: و عجزه و ضعفا دست خوش ظلمه و پایمال اقویا گردند. لواحد من الشعراء.

مک: این عبارت را ندارد.

(۴) - این قطعه از سخنور نامی و حماسه‌سرای ملی ابو منصور دقیقی است و تمام آن

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۴۲۵

پشین اقول پرسید که درین ملک از ملک شمس الدین کسی هست یا نه؟

گفتند: پسری مانده است، در اردوی پادشاه ابقا است، از قضا درین اثناء پادشاه ابقا بهرات رسید، شاهزاده «۱» پشین روز دیگر پیش ابقا خان رفت و عرض کرد که «۲» این مملکت بغایت پریشان و بی سرانجام است، و رعایای این ملک سری و سروری «۳» و والی و کلانتری ندارند، اگر «۴» حکم یرلیغ شود که پسر ملک شمس الدین بحکومت این دیار مامور «۵» بود، امریست بموضع «۶» و خیریست بموقع، ابقا خان در ساعت ایلچیان بقدغن تمام ارسال فرمود تا ملک رکن الدین را پیش سریر آوردند، «۷» او را نوازش فرموده حکم کرد که او را بلقب پدر او ملک شمس الدین «۸» بازخوانند، «۹» و قچاق نامی برسم شحنگی با او بهرات فرستاد، پس ملک شمس الدین کهین با خلعت فاخر و یرلیغ

این است:

ملک بی ملک‌دار باشد نی‌ور بود پایدار باشد نی

بی شهنشہ بناء ملک جهان محکم و استوار باشد نی

خطه را که بی خداوندست کار او برقرار باشد نی

شهر را هیچ حامی و حارس چون شه و شهریار باشد نی

(۱) - مج: پشین روز دیگر پیش ابقا خان رفت و.

مک: این عبارت را ندارد.

(۲) - پا. مک: که این مملکت. مج: که مملکت.

(۳) - مج. پا: و والی و کلانتری. مک: این عبارت را ندارد.

(۴) - مج: اگر حکم یرلیغ. مک. پا: اگر یرلیغ.

(۵) - مک: مامور بود امریست.

مج: مامور امریست.

(۶) - مج: و خیریست بموقع.

مک: این عبارت را ندارد.

(۷) - مج: آوردند او را نوازش.

مک: آوردند نوازش.

(۸) - مج: شمس الدین را بازخوانند. مک: شمس الدین خوانند.

(۹) - مج: و قچاق نامی برسم شحنگی با او بهرات فرستاد.

پا. مک: این عبارت را ندارد.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۴۲۶

و طبل و علم «۱» از اردوی پادشاه بهرات آمده «۲» طریق عدالت و دین‌پروری، و شیوه رعیت‌نوازی و عاطفت‌گستری «۳» پیش گرفت، و ملوک و اکابر ولایات خراسان «۴» همه بخدمت و تهنیت او آمدند، الا حاکم قندهار، بدین سبب در سنه: ثمانین و ستمایه، ملک «۵» شمس الدین لشکر بجانب قندهار کشیده، «۶» و با سپاه موفور، و ساز و سلاح نامحضور رایات اقبال آیات بقلعه قندهار

«۷» [که شمه از ذکر آن پیشتر گذشت] برافراخت، «۸» و سیزده روز متوالی از جانبین جنگ شمشیر و تیر و غلغله خروش و جوش و نفیر بود، روز دیگر ملک شمس الدین «۹» بنفس خود با تمامی سپاه پیاده «۱۰» حمله آوردند و [خود را بنزدیک قلعه رسانیده] «۱۱» خواستند که گرما گرم آتش بر در حصار زنند که «۱۲» از بالای قلعه «۱۳» فریاد برآوردند و امان خواستند، و مال بیرون فرستادند، «۱۴» و ملک شمس الدین از آنجا مراجعت نمود.

(۱) - مج: از اردوی پادشاه. مک: این عبارت را ندارد.

(۲) - مج: آمد. مک: آمده.

(۳) - مج: گستری پیش گرفت. مک: گستری گرفت.

(۴) - مج: خراسان همه بخدمت. مک: خراسان بخدمت.

(۵) - مج: ملک شمس الدین لشکر. مک: ملک لشکر.

(۶) - مک: با سپاه. مج: و با سپاه.

(۷) - پا. مج: که شمه از ذکر آن پیشتر گذشت.

مک: این عبارت را ندارد.

(۸) - مج: و سیزده روز متوالی از جانبین جنگ شمشیر و تیر و غلغله خروش و جوش و نفیر بود.

مک: و بعد از سیزده روز که از جانبین جنگ بود.

(۹) - مج: ملک شمس الدین بنفس.

مک: ملک بنفس.

(۱۰) - مج: سپاه پیاده حمله. مک: سپاه حمله.

(۱۱) - پا. مج: خود را بنزدیک قلعه رسانیده.

مک: این عبارت را ندارد.

(۱۲) - پا. مج: زنند که از بالای. مک: زنند از بالای.

(۱۳) - مج: قلعه فریاد برآوردند و امان.

مک: قلعه امان.

(۱۴) - مج: فرستادند و ملک شمس الدین از آنجا.

مک: فرستاد ملک از آنجا.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۴۲۷

و در سنه اثنا و ثمانین و ستمایه پسر خود ملک علاء الدین را در هرات از قبل خود نیابت داد، و وصیتها فرمود و خود «۱» بقلعه خیसार رفت.

«۲» [و در سنه ثلث و ثمانین و ستمایه پادشاهزاده ارغون خان بهرات آمد، و ملک علاء الدین را نوازش فرموده، جهت پدر او خلعت فرستاد، مقارن این حال امیر هند و نوئین از امرای ارغون خان مخالفت کرده بگریخت و پناه بقلعه خیसार برد ملک شمس الدین او را گرفته پیش ارغون خان فرستاد: ارغون خان از آن حال مبتهج و منبسط گشته جهت ملک شمس الدین خلعت «۳» معلم و یرلیغ و طبل و علم روانه گردانید، پس اقربای و احبای هند و نوئین از ملک برنجیدند، و روز بروز بانواع وسایط و وسایل سخنان پراکنده، و جرایم ناملایم از ملک شمس الدین بعرض شاهزاده ارغون میرسانیدند، و نسبت بدو غایت سعایت بظهور می آورد، چون ملک ازین

صورت صورت و قوف یافت بحکم: علیکم بقلال الجبال تسکین ورزیدن «۴» بقلعه خیسه لازم وقت دانست، و ملک علاء الدین نیز از هرات بد آنجا رفت [«۵»].

پس تفرقه و پریشانی و تردد خاطر و نگرانی هرچه تمامتر بخلاق هرات راه یافت، «۶» [و بجهت دغدغه و اخبار اراجیف و اکاذیب عوام الناس اکثر] مردم «۷» هرات جلا و متفرق گشتند.

«۸» [و یکی از مغولان ایاجی نکودری- نام، درین فرصت با ده هزار مرد بهرات آمد و غارت کرد، و مردم را اسیر گرفت و اولاد از امهات جدا کرد، و از بی‌باکی،

(۱)- مج: داد و وصیتها فرمود و خود.

مک: داد و خود. پا: و در سنه اثنی و ثمانین و ستمایه پادشاهزاده ارغون ملک علاء الدین را نوازش

(۲)- عبارت: [و در سه ثلث و ثمانین و ستمایه پادشاهزاده ارغون خان ... نیز از هرات بد آنجا رفت] از زیادات مج میباشد.

(۳)- معلم: مزین و مطرز.

(۴)- در اصل مج و پا: «ورزیدند».

(۵)- تا اینجا از زیادات مج است. و در پا با اختلافات زیادی موجود است.

(۶)- عبارت: [و بجهت دغدغه و اخبار اراجیف و اکاذیب عوام الناس اکثر] از زیادات مج میباشد.

(۷)- مج: مردم هرات جلا. مک: مردم جلا.

(۸)- عبارت: [و یکی از مغولان ایاجی نکودری نام ... دو کس مانده بود یا نه] از زیادات مج میباشد.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۴۲۸

و ناپاکی، و بی‌رسمی، و خواری، و تعدی، و مردم‌آزاری، هیچ باقی نگذاشت، و هرات عظیم ویران، و پریشان گشت، چنانچه در محله که صد کدخدا بودند دو کس مانده بود یا نه].

پس در شهرور سنه تسعین و ستمایه پادشاه غازان امیر نوروز را با پنج هزار سوار بخراسان فرستاد و او «درگز» و آن نواحی را غارت کرده «۱» مراعی و مواشی بسیار بهرات آورد. «۲» [و بعد از آن آلتمغا نوشت بملک حسام الدین اسفزار، و ملک جلال الدین فراه، و ملک نصیر الدین سجستان، که مردم هرات را که در آن ولایات باشند بهرات بازفرستند و کسی ایشان را از آمدن مانع نشود]، و حکم فرمود که «۳» تا مدت دو سال، «۴» هیچکس از مغول و مسلمان بمردم هرات تعرضی «۵» نرساند و مطالبتی ننماید، تا باندک روزگاری شهر هرات آبادان گشت، و مردم بر امیر نوروز «۶» دعاگو و ثناخوان شدند.

«۷» [پس امیر نوروز مکتوبی بملک شمس الدین فرستاد و او را بهرات طلبید، ملک عذری مقبول در جواب نوشت، و امیر او را معذور داشت].

(۱)- مج: کرده مراعی و مواشی.

مک: کرده و مواشی.

(۲)- عبارت: [و بعد از آن آلتمغا نوشت ... از آمدن مانع نشود] از زیادات مج است.

(۳)- مج: که تا مدت. مک: که مدت.

(۴)- مج: هیچکس از مغول و مسلمان. مک: این عبارت را ندارد.

(۵)- مج: تعرضی نرساند و مطالبتی ننماید.

مک: تعرض و مطالبتی ننماید.

(۶) - مج: امیر نوروز دعاگو و ثنا. مک: امیر نوروز مردم ثنا.

(۷) - عبارت: [پس امیر نوروز مکتوبی بملک ... و امیر او را معذور داشت] از زیادات مج و پا میباشد.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۴۲۹

ذکر ملک فخر الدین کرت پسر ملک شمس الدین کهین

در اثنای این حال خبر بامیر نوروز رسانیدند که ملک شمس الدین «۱» پسر مهین خود ملک فخر الدین را که در شجاعت، و بسالت، و دلاوری، و جلادت، و فصاحت کلام، و افاضت فضل و انعام، عذیم المثل ایام است مدت هفت سال میشود «۲» که بسبب رنجشی مقید و محبوس داشته، اکنون بند خود را شکسته، و چندین کس را از موکلان «۳» و نگهبانان خود کشته و با دو سه کس بقلعه خیسار بالا رفته «۴» و اصلاً بسخن پدر و هیچ کس دیگر فروود نمی آید «۵»، و کسی را برو دستی نیست، امیر نوروز «۶» را داعیه شد که او را از پدر طلبیده تربیت نماید، برادر خود «۷» امیر حاجی را با مکتوبی پیش ملک شمس الدین «۸» (فرستاد شفاعت نمود ملک) شمس الدین [چون نامه برخواند] جواب نوشت، که پسر من «۹» فخر الدین محمد دیوانه‌ایست که ادب و فرهنگ ندارد،

(۱) - مج: ملک شمس الدین پسر مهین خود ملک فخر الدین را که در شجاعت و بسالت و دلاوری.

مک: ملک شمس الدین نام که در شجاعت و دلاوری.

(۲) - پا. مج: میشود که بسبب. مک: میشود بسبب.

(۳) - مج: چندین کس را از موکلان و نگهبانان خود کشته.

مک: چندین کس از موکلان خود کشته.

(۴) - مج: بالا رفته و اصلاً بسخن پدر و هیچ کس دیگر فروود.

مک: بالا رفته و بسخن پدر فروود.

(۵) - پا. مج: و کسی را برو دستی نیست. مک: این عبارت را ندارد.

(۶) - مج: [را داعیه شد که او را از پدر طلبیده تربیت نماید]. مک: امیر نوروز برادر خود امیر حاجی را.

(۷) - مج: برادر خود امیر حاجی را با مکتوبی.

مک: برادر خود را با مکتوبی.

(۸) - مج: ملک شمس الدین چون نامه برخواند جواب.

مک: ملک شمس الدین فرستاده شفاعت نمود ملک جواب

(۹) - مج: که پسر من فخر الدین محمد دیوانه.

مک: که پسر من دیوانه.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۴۳۰

و چون پلنگ جز بقلال جبال «۱» و سنگ نمی سازد، و من ازو ایمن نیستم، «۲» [پس امیر حاجی از ملک شمس الدین رخصت طلبیده پیش ملک فخر الدین رفت، و سلام امیر نوروز بدو رسانید بغایت فرحناک شد، و گفت مرا درین قلعه خصمان بسیارند می ترسم که بزیر آیم، اگر امیر جمعی از بزرگان بشفاعت من پیش پدر من فرستد رخصت او فروود آیم، ملک شمس الدین چون بشنید گفت تا امیر نوروز بخط خود ضمان نامه بمن نفرستد که هرچه از فخر الدین صادر شود بمن حواله نکند او را پیش امیر

نخواهم فرستاد، چون امیر حاجی بهرات رسید و سخنان ملک شمس الدین و ملک فخر الدین بامیر نوروز رسانید [امیر شیخ الاسلام شهاب الدین «۳» اسمعیل جامی و شیخ قطب الدین چشتی را پیش ملک شمس الدین فرستاد و بخط خود نوشت که هرفضولی که از ملک فخر الدین صادر گردد کاتب از عهده بیرون آید، چون مشایخ خط امیر نوروز را بملک شمس الدین رسانیدند عهد کرد که قصد «۴» ملک فخر الدین نکند چون ملک فخر الدین از این حال خبر یافت، همراه مشایخ بهرات آمد «۵»، امیر نوروز او را ببشاشت «۶» و اشتیاق تمام کنار گرفت، و دیگر روزش بحضور امراء و اعیان خراسان بنواخت و بخلعت خاص اختصاص بخشیده انواع اصطناع مبذول داشت. «۷» [و درواز ایلچی پیش پادشاه غازان فرستاد که ملک فخر الدین کرت بند

(۱) - مج: جبال و سنگ نمی سازد.

مک: جبال نمی سازد.

(۲) - عبارت: [پس امیر حاجی از ملک شمس الدین رخصت طلبیده ... و ملک فخر الدین بامیر نوروز رسانید] از زیادات مج و پامیباشد.

(۳) - مج: امیر شیخ شهاب الدین جامی.

مک: امیر شیخ الاسلام شهاب الدین اسمعیل جامی.

(۴) - مج: قصد ملک فخر الدین نکند. مک: قصد نکند.

(۵) - مج: بهرات امیر نوروز. مک: مک: بهرات آمد امیر نوروز.

(۶) - مج: و اشتیاق. مک: این کلمه را ندارد.

(۷) - عبارت: [و درواز ایلچی پیش پادشاه ... امیر نوروز نسبت بفخر الدین در تزیاید بود] از زیادات مج است.

«درواز»، ظاهراً این کلمه نام مغولی ایلچی است و شاید این کلمه در اصل «در همانروز» بوده و نساخ آنرا تحریف کرده‌اند.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۴۳۱

پدر شکسته جهت دولخواهی و کوچ دادن پادشاه پیش من آمد، پس روزبروز حسن اشفاق و اعتقاد امیر نوروز نسبت بفخر الدین در تزیاید بود. [تا آنکه او را با برادر خود امیر اوردای و پنج هزار مرد بحرب پهلوان محمد محمود «۱» چژدی «۲» که مرد دلاور جنگ‌آرای بود و هزار مرد نبردآزمای داشت] بخواف فرستاد، «۳» [بسبب آنکه چند نوبت او را طلب فرموده بود او تعلل نموده و اهمال جایز داشته بود، محمد محمود پناه بحصار چژد برد] و چهار ماه متصل حرب کردند و بسیاری از مردم خواف تلف شدند و ملک فخر الدین بیشتر قصابات خوف را بتیغ مسخر گردانید، چون مراجعت نمود امیر نوروز او را نوازش فرمود، و حکومت هرات بدو تفویض نمود. «۴» [پس از آن او را بجنگ ملک نیالتکین بفراه فرستاد بجهت آنکه در وقتی که ملک نیالتکین بعراق بود امیر نوروز برادر او ملک جلال الدین را گرفته در قلعه غرجستان محبوس داشت، چون ملک نیالتکین از عراق بفراه آمد قلعه‌ای که امیر نوروز گرفته بود بدست آورد و جمعی را که با امیر نوروز بصلح درآمده بودند بکشت، پس ملک فخر الدین بفراه رسید، ملک نیالتکین «۵» متحصن شد آخر الامر با تحف و هدایا پیش آمده نوازش یافت، و از ملک فخر الدین التماس استخلاص برادر خود ملک جلال الدین نمود، و ملک فخر الدین بخلاص او متعهد شد. «۶»

در مابین این حال شاهزاده دواء ابن براق با صد هزار مرد بخراسان آمد

(۱) - مج: پهلوان محمد محمود چژدی. مک: پهلوان محمد چژدی.

(۲) - عبارت: [که مرد دلاور جنگ‌آرای بود و هزار مرد نبردآزمای داشت] از زیادات مج است.

(۳) - عبارت: [بسبب آنکه چند نوبت او را طلب ... محمد محمود پناه بحصار چژد برد] از زیادات مج است.

(۴) - عبارت: [پس از آن او را بجنگ ملک ینالتکین ... و ملک فخر الدین بخلاص او متعهد شد] از زیادات مج میباشد.

(۵) - این نام در اینجا و در چند جای پیش از این در اصل «ینالتکین» نوشته شده ولی چون در اغلب منابع تاریخی مانند ذیل جامع التواریخ از حافظ ابرو - تاریخ فرشته و حبیب السیر و در مورد دیگر در کتاب حاضر «ینالتکین» ضبط شده لذا قیاسا اصلاح شد.

(۶) - تا اینجا از زیادات مج میباشد.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۴۳۲

«۱» [و از خویشان خود برکت نامی را پیش ملک فخر الدین فرستاده] او را باطاعت خود خواند، «۲» برکت در غرجستان بملک فخر الدین ملاقات کرد، ملک بعد از دو روز که شرایط مهمانداری «۳» بجای آورد، برکت را با سی و دو تن از ملازمان او بگرفت و بطوس پیش امیر نوروز برد، امیر نوروز ملک را نوازش بسیار نمود همراه خود پیش پادشاه غازان بعراق برد «۴»، [برکت را بسته بنظر غازان رسانید، و آنچه از ملک فخر الدین شنیده بود عرض کرد،] پادشاه ملک «۵» فخر الدین را بیارگاه طلبیده بر سر مجمع بزرگ بنواخت و بتربیت پادشاهانه و خلعت گرانمایه و یرلیغ ملکی هرات و طبل و علم «۶» و خیمه و سراپرده و هزار مغول اختصاص بخشید، «۷» [و ده هزار نقد داد و بامیر نوروز سفارش فرمود که هراکرام و اصطناع که مقدور باشد درباره او مبذول دارد،] از قضای الهی امیر نوروز را با غازان خان مخالفی افتاد «۸» و اظهار عداوتی کرد غازان «۹» خان سوتای را با بیست هزار سوار بخراسان فرستاد که امیر نوروز را بگیرند، نوروز منهزم شد، و ملک فخر الدین با خواص خود «۱۰» از اردوی امیر «۱۱» نوروز جدا شد، «۱۲» در راه پانصد سوار از لشکر سوتای او را پیش آمدند و آنروز تا بیگاه جنگ کردند عاقبه الامر ملک فخر الدین را گرفته]

(۱) - مج: [و از خویشان خود برکت نامی را پیش ملک فخر الدین فرستاده]. مک:

این عبارت را ندارد.

(۲) - مج: برکت. مک: این کلمه را ندارد.

(۳) - مک: شرایط مهمانداری بجای آورد.

مج: شرایط مهمانداری آورد.

(۴) - عبارت: [برکت را بسته ... شنیده بود عرض کرد]. مک: این عبارت را ندارد

(۵) - مج: ملک فخر الدین را بیارگاه. مک: ملک را بیارگاه.

(۶) - مج: و علم و خیمه و سراپرده و هزار. مک: و علم و هزار.

(۷) - پا. مج: [و ده هزار نقد داد و بامیر نوروز سفارش فرمود که هراکرام و اصطناع که مقدور باشد درباره او مبذول دارد]. مک:

این عبارت را ندارد. پا: بجای (ده هزار نقد)، (ده تومان نقد).

(۸) - مج: و اظهار عداوتی کرد. مک: این عبارت را ندارد.

(۹) - مج: غازان خان. مک: غازان.

(۱۰) - مج: فخر الدین باخواص خود. مک: این عبارت را ندارد.

(۱۱) - مج: امیر نوروز جدا شد. مک: امیر جدا شد.

(۱۲) - عبارت: [در راه پانصد سوار از لشکر سوتای ... مک فخر الدین را گرفته] از زیادات مج میباشد.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۴۳۳

پیش سوتای بردند او را بند کردند «۱» بعد از چند روز بحیله خلاص یافت بگریخت و بهرات آمد.

«۲» پس در سینه ست و تسعین و ستمایه نوروز سپاهی «۳» از هرجا جمع آورد که بعراق رود و فتنه انگیزد «۴»، و در نشابور برادر او «آوردای» بدو رسیده خبر داد .. که:

پادشاه- بعلت آنکه امیر «۵» نوروز بوالی مصر نوشته که از آن دیار لشکر فرستد «۶» [تا من از خراسان سپاهی بیرون آرم و] غازانرا از میان بردارم، که دین اسلام قوتی گیرد، و اعلام کفر نگونساری پذیرد- حکم کرده نوروزیانرا بقتل رسانند، و برادران «۷» و پسران امیر را در اردوی «۸» کشته‌اند «۹» و اینک «سوتای نویین» با لشکر گران میرسد «۱۰» [چون نوروز این خبر بشنید] سراسیمه گشت و فی الحال مراجعت نمود و اکثر لشکر او تخلف نمودند، [چون بجام رسید دیگر روز تا نماز پیشین جنگ کردند، چون لشکر نوروز روی در هزیمت داشت پشت دادند]، و نوروز گریزان با معدود چند بهرات آمد و در قلعه ساکن شد، و ملک «۱۱» فخر الدین در اظهار دوستی

(۱)- مج: بند کردند بعد از چند روز بحیله خلاص.

مک: بند کرد بعد از چند روز خلاص.

(۲)- مج: پس در سینه. مک: و در سینه.

(۳)- مج: سپاهی از هرجا جمع.

مک: سپاهی جمع

(۴)- مج: انگیزد در نشابور. مک: انگیزد و در نشابور.

(۵)- مک: امیر بوالی. مج: امیر نوروز بوالی.

(۶)- مج: [تا من از خراسان سپاهی بیرون آرم و]. مک: این عبارت را ندارد.

(۷)- مک: برادر. مج: برادران.

(۸)- مج: اردوی. مک: اردو.

(۹)- مج: کشته‌اند. مک: کشته.

(۱۰)- مج: گران میرسد چون نوروز این خبر بشنید سراسیمه گشت و فی الحال مراجعت نمود و اکثر لشکر او تخلف نمودند چون بجام رسید دیگر روز تا نماز پیشین جنگ کردند، چون لشکر نوروز روی در هزیمت داشت پشت دادند و نوروز گریزان بهرات آمد.

مک: گران میرسد امیر سراسیمه گشت و مراجعت نمود و اکثر لشکر او تخلف کردند با معدود چند بهرات آمد.

(۱۱)- مج: و ملک فخر الدین در اظهار دوستی و یکجتهی مبالغه

مک: و ملک در دوستی مبالغه.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۴۳۴

و یکجتهی مبالغه تمام نمود، «۱» و بعد از چهار روز امیر قتل شاه با هفتاد هزار سوار خونخوار بدرب هرات نزول کرد، و هژده روز شهر را محاصره نمود، و از جانبین صدمات جنگ و منازعه متعاقب بود، «۲» و در اثنای این غوغا ملک «۳» فخر الدین از امیر نوروز دغدغه در خاطر آورد. که: با سیصد مرد که هریک روی معرکه و پشت سپاهی بودند در قلعه متحصن بودند- پس مردان او را بتدبیر پراکنده ساخته «۴» [بمحافظت دروازه و بروج قلعه فرستاد، و جمعی را فرمود تا] امیر نوروز را گرفتند و دست‌بسته و سر و پا برهنه درهم شکسته در خانه حبس کردند «۵»، و باقی نوکران او را فوجا فوجا و فردا و زوجا بیهانه پیش می‌طلبید و میگرفت و بعضی را میکشت، و بعضی را در چاه میکرد، تا سیصد و نود کس را گرفتند، «۶» و دو قاصد پیش امیر قتل شاه فرستاد، که امیر

نوروز را که نهنگ از نهیب او در قعر دریا میگریخت، و پلنگ از صلابت او در قلال جبال می‌آویخت گرفتم، امیر قتلک شاه «۷» قاصدان ملک را خلعت داده

(۱) - مج: مبالغه تمام نمود، بعد از چهار روز شهر را محاصره نمود و از جانبین.

مک: مبالغه تمام نمود امیر قتلک شاه با هفتاد سوار خونخوار بدر هرات نزول کرد و از جانبین

پا: و بعد از چهار روز امیر قتلک شاه با هفتاد هزار مرد خونخوار بدر هرات نزول کرد و هژده روز شهر را محاصره نمود و از جانبین.

(۲) - مج: در اثنای. مک: و در اثنای.

(۳) - مج: غوغا ملک فخر الدین از امیر نوروز دغدغه در خاطر آورد که با سیصد مرد که هریک روی معرکه و پشت سپاهی بودند در قلعه متحصن بودند پس مردان او را.

مک: غوغا ملک را از امیر دغدغه شد مردم او را.

(۴) - مج: پراکنده ساخته بمحافظت دروازه و بروج قلعه فرستاد و جمعی را فرمود تا امیر نوروز را گرفتند و دست‌بسته و سر و پا برهنه درهم شکسته در خانه حبس کردند.

مک: پراکنده ساخت امیر را دستگیر کرد و سر و پای درهم شکسته حبس کردند.

(۵) - مک: و نوکران را می‌طلبیدند و بعضی را میکشت و بعضی را در چاه. روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات ج ۱ ۴۳۴ ذکر ملک فخر الدین کرت پسر ملک شمس الدین کهین ص: ۴۲۹

مج: و باقی نوکران او را فوجا فوجا و فردا و زوجا بیهانه پیش می‌طلبید و میگرفت و بعضی را میکشت و بعضی را در چاه.

(۶) - مج: و دو قاصد پیش امیر قتلک شاه فرستاد که امیر نوروز را که نهنگ از نهیب.

مک: و قاصدی پیش امیر قتلک شاه فرستاد که نهنگ از نهیب.

(۷) - مج: قتلک شاه قاصدان ملک را خلعت داده کس.

مک: قتلک شاه قاصد را خلعت داد کس.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۴۳۵

کس فرستاد تا امیر نوروز را پیش او بردند، «۱» و در حال بقتل آورد، و از هرات مراجعت نموده، خلیق از منازعت «۲» و محاربت خلاص یافتند.

«۳» [و مولانا نجم الدین نسفی تاریخ امیر نوروز را در این قطعه نظم کرده:

بششصد و نود و شش درون شهر هرات گذشته از مه شوال بیست با یکروز

ز هفته روز دوشنبه میانه دو نماز رسید لشکر غازان کشته شد نوروز].

پس در سنه ثمان و تسعین و ستمایه امیر نکو در نام با سه هزار مرد از عراق بهرات آمد، و ملک فخر الدین «۴» ایشانرا در محلات

«۵» هرات وطن داد، و ایشان قوم سفاک بی‌باک بودند، چند نوبت در «۶» قهستان، و فراه، و سجستان، و خرزوان «۷» خرابیها کردند،

و اولاد و اموال مردم بغارت و اسرت بردند، «۸» بدین سبب مظلومان «۹» و دادخواهان از خراسان بدرگاه غازان خان «۱۰» رفتند، و از

آن قوم تظلم «۱۱» و استغاثه نمودند، غازان «۱۲» برادر خود خدا بنده یرلیغ فرستاد، که لشکر بخراسان برد، و نکو دریا را

(۱) - مک: بردند. مج: برد.

(۲) - مج: و محاربت. مک: این کلمه را ندارد.

(۳) - عبارت: [و مولانا نجم الدین نسفی تاریخ امیر نوروز را در این قطعه نظم کرده: ...

رسید لشکر غازان کشته شد نوروز] از زیادات مج و پا میباشد.

(۴) - مج: فخر الدین. مک: این جمله را ندارد.

(۵) - مج: محلات هرات وطن. مک: محلات وطن.

(۶) - مج: نوبت در قهستان و فراه. مک: نوبت در فراه.

(۷) - خرزوان یا جزروان: از نواحی مشهوره خراسان و توابع هرات است مانند:

اسفزار، قهستان و فراه اما در منابع موجوده دیده نشد و یاقوت گوید: «خروان: من قری بخاری» و «خراز بضم اوله موضع ببلخ»؟

(معجم البلدان - ج ۲ / ص ۴۳۲ - ص ۴۴۰).

(۸) - مج: بردند و بدین سبب مظلومان. مک: بردند و مظلومان.

(۹) - مج: و دادخواهان از خراسان. مک: این عبارت را ندارد.

(۱۰) - مک: غازان خان. مج: غازان.

(۱۱) - مج: رفتند و از آن قوم تظلم و استغاثه.

مک: رفتند و استغاثه.

(۱۲) - مج: غازان برادر. مک: غازان برادر.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۴۳۶

از ملک فخر الدین «۱» طلب دارد، اگر در ارسال ایشان اهمال ورزد هرات را محاصره کرده «۲»، بعد از فتح رعایا را ضرری نرساند، اما «۳» نکودریان، و سجریان، و غوریان، و اهل فتنه را براندازد، «۴» [چون یرلیغ بخدا بنده رسید از مازندران بحدود نشابور «۵» لشکر کشیده ایلچی بملک فخر الدین فرستاد که امرای نکودر را با تمام اتباع و اشیاع پیش ما فرستد، ملک فخر الدین عذری گفت و بهانه آورد، چون ایلچی خبر بازبرد]، خدا بنده بتعجیل تمام متوجه هرات گشت، «۶» [چون برودخانه رسید، لشکر را بتهیه اسباب جنگ قلعه و محاصره شهر فرمان داد، و] ملک «۷» فخر الدین بقلعه امان کوه - که حالا - باسکلجه مشهور است - پناه برد، و «۸» [خدا بنده چهار روز قلعه امان کوه را محاصره کرد، ملک هیچ گونه بصلح در نیامد،] پس حرب عظیم کردند، چنانکه در یک روز «۹» از سپاه خدا بنده دو هزار مرد کشته شد، و سه هزار زخمی گشت، و در شب ملک فخر الدین با چند دلاور از قلعه بیرون آمده خود را بر لشکر خدا بنده زد و بهرات آمد، و همان شب از هرات «۱۰» بیرون راه غور را گرفت، بعد از آن خدا بنده قلعه شیب را از امان کوه فتح کرده محاصره هرات نمود، و هژده روز حرباء عظیم

(۱) - مج: ملک فخر الدین طلب. مک: ملک طلب.

(۲) - مج: کرده. مک: کرد.

(۳) - مج: [نکودریان و سجریان و]. مک: این عبارت را ندارد.

(۴) - عبارت: [چون یرلیغ بخدا بنده رسید از مازندران ... چون ایلچی خبر بازبرد] از زیادات مج میباشد.

(۵) - مج: شاپور. پا: نیشابور. مک: ندارد.

(۶) - عبارت: [چون برودخانه رسید لشکر را بتهیه اسباب جنگ قلعه و محاصره شهر فرمان داد و] از زیادات مج است.

(۷) - مج: ملک فخر الدین بقلعه امان کوه - که حالا.

مک: ملک بقلعه امان کوه- حالا.

(۸)- عبارت: [خدابنده چهار روز قلعه امان کوه را محاصره کرد ملک هیچگونه بصلح درنیامد] از زیادات مج است.

(۹)- مک: روز از سپاه. مج: روز سپاه.

(۱۰)- مج: از هرات بیرون راه غور را گرفت.

مک: از هرات راه غور گرفت.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۴۳۷

رفت، چنانکه قرب ده هزار مرد از جانبین بقتل رسید، «۱» روز نوزدهم شیخ الاسلام شهاب الدین اسمعیل جامی، پیش خدابنده رفت، و گفت ملک «۲» فخر الدین درین شهر نیست، و گشادن این شهر بجنک تعذری «۳» تمام دارد، اگر پادشاه این ویرانه را ببخشد حاکم است «۴»، و اعیان سپاه او نیز درین باب مبالغه نمودند، پس سی هزار دینار جهت ما حضر بیرون فرستادند، و خدابنده مراجعت نمود.

بعد از آن ملک فخر الدین بازآمده صلات و صدقات بمستحقان رسانید، و بناهای خیر عمارت فرمود. «۵» از جمله در سنه تسع و تسعین و ستمایه، بروج و بارو و خندق و خاک ریز هرات را استحکام داد، «۶» [و دیوار بارو را بکاه گل بیندود]، و برجها را چهارده گز بلند کرد، «۷» [و از میان هردو فصیل شش گز خاک برداشت، خاک ریز را تند و بلند گردانید، و رعایای ولایت هرات همه را بعمارت برج و بارو احضار فرمود]، و شهر «۸» را عظیم استوار ساخت، «۹» [چنانکه هیچ کس را از هیچ طریق راه دخول و خروج نبود]، پس فرمود «۱۰» که در پای حصار میدانی جهت عیدگاه بساختند، «۱۱» [و دیوار عظیم گرد او کشیدند، و خانقاه- که حالا هست- در بازار ملک بساخت]، و در پای حصار و درون شهر دو خندق عمیق بکنند، و فیل بند بزرگ برآوردند، و مسجد

(۱)- مک: بقتل رسید بعد از آن شیخ الاسلام کهف الانام شیخ شهاب الدین اسمعیل جامی

مج: بقتل رسید روز نوزدهم شیخ الاسلام شهاب الدین جامی.

(۲)- مج: ملک فخر الدین، مک: ملک.

(۳)- مج: تعذری تمام دارد. مک: تعذری دارد.

(۴)- مج: حاکم و اعیان. مک: حاکم است و اعیان.

(۵)- مج: فرمود از جمله در سنه. مک: فرمود و در سنه.

(۶)- مج: و دیوار بارو را بکاه گل بیندود. مک: این عبارت را ندارد.

(۷)- مج: [و از میان هردو فصیل شش گز خاک برداشت خاک ریز را تند و بلند گردانید، و رعایای ولایت هرات همه را بعمارت

برج و بارو احضار فرمود]

مک: این عبارت را ندارد.

(۸)- مج: و شهر را عظیم. مک: و شهر عظیم.

(۹)- مج: [چنانکه هیچ کس را از هیچ طریق راه دخول و خروج نبود]. مک:

این عبارت را ندارد.

(۱۰)- مج: فرمود که در پای. مک: فرمود در پای.

(۱۱)- مج: [و دیوار عظیم گرد او کشیدند و خانقاه که حالا هست در بازار ملک بساخت].

مک: این عبارت را ندارد.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۴۳۸

عبداله عامر را عمارت کرد «۱»، [و مسجد تره‌فروش را در پرامان معمور ساخت]، و بازار پای حصار «۲» را که بازار ملک شهرت یافته «۳» مرتب گردانید، و همراه هزار دینار صدقه، و هرمستان هزار جبه جهت مسکینان «۴» و فقرا و مستحقان تعیین فرمود، «۵» [و بصدقات سر نیز قیام مینمود]، و هرروز هزار من نان و ده گوسفند «۶» برای آش بار مقرر ساخت، «۷» [و در مزارات متبرکه را تب و وظایف جهت فقرا و اهل اله تعیین نمود، چنانچه در همه بقاع خیرات نعمت او میخوردند و دعای دولت او میکردند].
و در سنه سبعمائه حکم کرد که عورات از خانه بیرون نیایند، و آنکه بیرون آید چادر او را سیاه کنند، «۸» [و او را سربرهنه کرده گویها و محلها بگردانند تا سبب عبره و انتباه دیگران گردد]، و نوحه‌گران را از ماتمها، و قاریانرا از قرآن خواندن پیش تابوتها منع کرد، و مقامانرا سر و ریش تراشیده بازارها بگردانیدند، و شراب خواران را بعد از اقامت حدود شرع در زنجیر کشیده «۹»، [از جرعه کشیدن و ساغر زدن بگل کشیدن و خشت زدن فرستاد، و اکثر نواب و حجاب خود را تعزیر و تشهیر فرمود].
و سیفی هروی در تاریخ خود ذکر کرده که چهل شاعر نامدار مداح او بودند،

(۱) - مج: [و مسجد تره‌فروش را در پرامان معمور ساخت]. مک: این عبارت را ندارد.

(۲) - مج: حصار را که. مک: حصار که.

(۳) - مج: [مرتب گردانید]. مک: این عبارت را ندارد.

(۴) - مج: [و فقرا و مستحقان]. مک: این عبارت را ندارد.

(۵) - مج: [و بصدقات سر نیز قیام می نمود]. مک: این عبارت را ندارد.

(۶) - مک: و ده گوسفند مقرر داشت.

مج: و ده گوسفند برای آش بار مقرر ساخت.

(۷) - عبارت: [و در مزارات متبرکه راتب ... و دعای دولت او میکردند]. از زیادات مج میباشد.

(۸) - مج: [و او را سربرهنه کرده گویها و محلها بگردانند تا سبب عبره و انتباه دیگران گردد]. مک: این عبارت را ندارد.

(۹) - مک: در زنجیر کشید. و سیفی هروی.

مج: در زنجیر کشیده از جرعه کشیدن و ساغر زدن بگل کشیدن و خشت زدن فرستاد و اکثر نواب و حجاب خود را تعزیر و تشهیر فرمود. و سیفی هروی.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۴۳۹

و بنده سیفی را هشتاد قصیده و «۱» صد و پنجاه قطعه در مدح او بنظم آمده. «۲»

«۳» [پس در سنه احدی و سبعمائه ملک فخر الدین جهت تسخیر ملک حشام الدین اسفزار، و برادر او ملک رکن الدین که تمکین او نمیکردند با لشگری باسفزار رفت، ملک حسام الدین هم در آن ایام وفات یافت و ملک رکن الدین بمقاومت پیش آمد، و بعد از چند حرب عظیم پناه بقلعه روباه «۴» برد، ملک فخر الدین مراجعت نموده، دیگر باره لشکر فراوان از مغول و مسلمان جمع کرده باسفزار رفت، و بعد از آن چند جنگ سخت بی حصول مقصود بازگشت، بار سیوم با سپاه بسیار از هروی و باخرزی و خوافی و تولکی، و غوری، و نکودری روی باسفزار نهاد، و برادر ملک فخر الدین

(۱) - مج: قصیده و پنجاه قطعه در مدح او بنظم آمده.

مک: قصیده و صد و پنجاه قطعه مدح او بنظم آمد.

«و در عهد دولت او چهل شاعر نامدار مدح او گفتندی، و جمع کننده این تاریخ نامه را در مدح او هشتاد قصیده و صد و پنجاه قطعه است» تاریخ هرات از سیفی هروی ص ۴۴۳

(۲) - سیفی هروی: سیف بن محمد بن یعقوب الهروی از نویسندگان نامدار خراسان و دربار هرات و یکی از جمله چهل تن شعراء نامی مداح ملک فخر الدین و ملک غیاث الدین کُرت بوده است، سیفی حماسه تاریخی در بیست هزار بیت در تاریخ جنگهای امیر دانشمند بهادر فرمانده لشکریان اولجایتو سلطان و جمال الدین محمد سام سپهسالار خراسان و سردار نامی ملک فخر الدین سروده و بمناسبت نام او به «سام‌نامه» موسوم کرده است، نسخه این مثنوی حماسی در وقت فتح هرات بر دست بوجای پسر دانشمند بهادر - پس از آنکه خود سیفی در زمره درباریان ملک فخر الدین دستگیر شد - بدست بوجای افتاد و ظاهراً در همانوقت آنکتاب را از میان برده‌اند. اما چند قطعه از آن مثنوی را خود سیفی در تاریخ هرات ذکر کرده است، از اشعار او - جز بعضی غزلیات و قصاید که در تضعیف تاریخ هرات مذکور می‌باشد - نیز چیزی باقی نمانده.

شرح حال و آثار شعری سیفی از اغلب تذکرها فوت شده است. بلی: بدر الدین جاجرمی در «مونس الاحرار» سوگندنامه از سیفی در حدود هفتاد و نه بیت یاد کرده است. و در تذکره: «مجمع الشعراء» از کاتب الملک متخلص بدوری - که آنرا بنام حمیده بانو زوجه اکبر شاه تالیف کرده - و در تذکره «تحفه الخوانین» از میردوستی - سال تالیف ۹۵۵ ه - چند غزل از سیفی مذکور می‌باشد. والہ داغستانی نیز نام او را در «ریاض الشعراء» باختصار آورده است.

(۳) - عبارت: [پس در سنه احدی و سبعمایه ملک فخر الدین جهت ... جهت جریمه او را حبس کردند] از زیادات مج می‌باشد.

(۴) - قلعه روباه: کذا؟

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۴۴۰

ملک علاء الدین با سه هزار مرد دیگر از غور بمدد او آمد، و بعد از هفت روز حصار قصبه اسفزار را فتح کرده قتل بسیار نمود، و جمیع خلائیق اسفزار را بهرات آورده گل کشی فرمود، و ملک رکن الدین پس از یک ماه بهرات آمده ملک فخر الدین او را رعایت و شفقت بسیار نمود، بعد از چند روز خایف گشته بگریخت، پسر او عز الدین پیش ملک فخر الدین آمد، بعد از چند وقت جهت جریمه او را حبس کردند [۱].

پس در سنه ثلث و سبعمایه پادشاه خربنده که «۲» او را اولجایتو سلطان لقب کردند، و پسر ارغون خان بن ابقا خان بن هلاکو خان بود بجای برادر غازان خان بر تخت خانیت نشست «۳»، و جهت ملک «۴» فخر الدین یرلیغ و خلعت خاص خود

(۱) - تا اینجا از زیادات مج می‌باشد.

(۲) - مج: که او را اولجایتو سلطان. مک: که اولجایتو سلطان،

(۳) - تموچین (که بعدها لقب چنگیز خان یافت) پسر یسوگای در سال ۶۰۳ ه بموجب قرار قوریلتای بزرگ رئیس تمام قبائل مغول گردید و در سال ۶۱۶ ه بسوی ایران شرقی لشکر کشیده و دولت خوارزمشاهیان را منقرض ساخته، شهرهای: اترارجند، بناکت، سمرقند، اورگنج - خوارزم - اسفراین، نخشب، ترمذ، بلخ، مرو، نیشابور، هرات طوس، غزنین را در سرزمین خراسان تسخیر نموده اموال را غارت و مردم را قتل عام و عمارات را با خاک یکسان ساخت.

تموچین در ۶۲۳ ه درگذشت، و از پسرانش چهار تن معروف‌اند: جوچی، چغتای، اوکتای و تولوی (تولی). پس از مرگ چنگیز اوکتای بموجب وصیت او و قرار قوریلتای بزرگ جانشین پدر گردید، و در زمان او بار دیگر لشکریان جرار مغول تحت فرمان چرماغون سرتاسر ایران را عرضه تاخت و تاز ساختند.

و پس از او پسرش گیوگ بجای او نشست، و چون صغیر بود مادرش تورگینا امور سلطنت را اداره میکرد.

و پس از او شاهی باولاد تولوی پسر دیگر چنگیز رسید و منکو خان پسر تولوی بر تخت نشست.

اخلاف تولوی دو شعبه شده بودند و شعبه غربی در ایران بنام «ایلخانی» - که موسس آن هلاکو خان بود و در سال ۶۵۶ هـ بر سراسر خاک ایران استیلا یافته بود - فرمانروائی کردند.

اخلاف هلاکو: اباقاخان - ۶۶۳، احمد نکودار - ۶۸۰، ارغونخان - ۶۸۳، گیخاتو خان - ۶۹۰، غازان - ۶۹۴، اولجایتو خدابنده محمد ۶۱۶ - ۶۰۳، ارپاغون - ۷۳۶ تا اوایل سده هشتم در ایران پادشاهی کردند، اما بتدریج روی بضعف و انحطاط رفته تا اینکه دوره اقتدار و فرمانروائی این دودمان با مرگ سلطان ابو سعید (ولد ارشد اولجایتو خدابنده) در سال ۷۳۶ هـ در ایران عملاً پایان یافت.

(۴) - مج: ملک فخر الدین یرلیغ. مک: ملک یرلیغ.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۴۴۱

فرستاده، او را بدرگاه «۱» خواند به بهانه تقاعد نمود.

«۲» [و در سنه خمس و سبعمایه پدر ملک فخر الدین ملک شمس الدین محمد بن محمد کرت «۳»، در قلعه خیصار بجوار رحمت آفریدگار پیوست، چون خبر بملک فخر الدین رسید، در جامع هرات شرایط عزا باقامت رسانید، و حکیم غوری «۴» این قطعه در تاریخ وفات او بنظم آورده،

بیت:

روز پنجشنبه از صفر ده و دوسال هجرت گذشته هفتصد و پنج

شمس دین کرت خسرو آفاق شد بفردوس ازمین سرای سپنج].

(۱) - مج: بدرگاه خواند به بهانه. مک: بدرگاه بهانه.

(۲) - عبارت: [و در سنه خمس و سبعمایه پدر ملک فخر الدین ملک شمس الدین ...

شد بفردوس ازمین سرای سپنج] از زیادات مج میباشد.

(۳) - ملک رکن الدین محمد بن ملک شمس الدین محمد اول که بامر ایلخان اباقا خان بلقب پدرش ملک «شمس الدین کهین» نامیده شده است (۶۸۲ - ۶۷۷ هـ).

(۴) - مولانا حکیم سعد الدین منجم غوری از افاضل و اعلام سخندانان دربار ملک شمس الدین کرت و استاد سیفی هروی است.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۴۴۲

چمن سؤم از روضه هفتم در ذکر واقعه امیر دانشمند بهادر «۱»

پس «۲» در سنه ست و سبعمایه، چون اولجایتو سلطان بر تخت نشست، «۳» و ملک فخر الدین بطریق سایر ملوک ممالک «۴» بدرگاه او نرفت، اولجایتو برنجید، و بر سر جمع «۵» بامرا گفت: که «۶» ملک فخر الدین در روی من تیغ کشیده، و اهل هرات با من حرب کرده‌اند، و امروز که سریر خانیت بمن رسیده ملک «۷» فخر الدین به تهنیت من نیامده، دانشمند بهادر را که بهادر نام‌دار، و دلاور روزگار بود، با ده هزار سوار بخراسان فرستاد که ملک فخر الدین و جماعت نکودریانرا گرفته پیش او برد، «۸» تا انتقام کشد، دانشمند بهادر چون برودخانه هرات «۹» رسید، «طوطک بلا» و «هندوجاق» را با جمعی «۱۰» دیگر از اعظام سپاه پیش ملک «۱۱» فخر الدین فرستاد، که حکم «۱۲» اولجایتو سلطان برین جمله صادر شده که: نکودریانرا ملک بمن سپارد،

(۱) - واقعه قتل امیر دانشمند بهادر به تفصیل در تاریخ هرات از سیفی هروی ص ۴۷۵ - ص ۵۰۳ و در ذیل جامع التواریخ از حافظ

ابرو مذکور است.

(۲) - پا. مج: پس در سنه. مک: در سنه.

(۳) - مج: نشست و ملک. پا: نشسته بود و ملک. مک: نشست ملک.

(۴) - مج. پا: ملوک ممالک بدرگاه. مک: ملوک بدرگاه.

(۵) - مج. پا: برنجید و بر سر جمع بامراء. مک: برنجید و بامراء.

(۶) - پا. مک: که ملک فخر الدین. مج: که فخر الدین.

(۷) - پا. مج: ملک فخر الدین به تهنیت من نیامد. مک: ملک به تهنیت نیامده.

(۸) - پا. مج: تا انتقام کشد. مک: این عبارت را ندارد.

(۹) - مج. مک: برودخانه هرات. پا: بهرات رود.

(۱۰) - مج. پا: جمعی دیگر از. مک: جمعی از.

(۱۱) - مج. پا: ملک فخر الدین. مک: ملک فرستاد.

(۱۲) - مج. مک: حکم. پا: یرلیغ.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۴۴۳

و محاسبه سه ساله محصولات، و تمغا، و دار الضرب «۱» [بمن حواله شود، و] بمن جواب گوید، و الا- شهر را محاصره کنم و بمحاربه و مقاتله اقدام نمایم، چون «۲» آن جماعت این سخنان «۳» شنیدند و برسانیدند، ملک فخر الدین جواب درشت گفت، دانشمند چون بشنید برآشف و در روز کس فرستاده «۴» ملوک و امراء ولایات «۵» را طلب داشت، و درین فرصت مولانا وجیه الدین نسفی- که قاضی هرات بود- بدانشمند بهادر پیوسته بود، و در نظر او قبول تمام یافته «۶»، [و تمامی تدبیرات امور برای و رویت او باز گذاشته]، مولانا او را بر محاصره تحریض نمود، و فرمود «۷» که پلها و گذرها را مضبوط ساختند، که غله و خوردنی بشهر درنیاورند، «۸» و چون محل رفع غله و بلند سال بود، مردم شهر عاجز و مضطر شدند، ملک ایشان را رعایت نموده «۹» انبارها و خزاین بگشاد، و خلایق را بمال و خوردنی تقویت داد، و بمحاربه راغب گردانید، «۱۰» [و چند نوبت شیخون بر لشکر دانشمند بهادر زدند، و بسیاری را بقتل

(۱) - مج: دار الضرب بمن حواله شود و بمن جواب گوید.

پا. مک: دار الضرب بمن جواب گوید.

(۲) - مک. پا: آن جماعت. مج: چون جماعت.

(۳) - مج: سخنان شنیدند و برسانیدند.

پا: سخنان رسانیدند. مک: سخنان برسانیدند.

(۴) - مک. پا: فرستاده ملوک. مج: فرستاد ملوک.

(۵) - مج. پا: ولایات را طلب. مک: ولایات طلب.

(۶) - مج. پا: [و تمامی تدبیرات امور برای و رویت او باز گذاشته]. مک: این عبارت را ندارد.

(۷) - مج. مک: تحریض نمود و فرمود که پلها.

پا: تحریض فرمود پلها.

(۸) - پا: و خوردنی در شهر نیاورند چون محل رفع غله و بلند.

مج: و خوردنی بشهر درنیاورند و چون محل رفع غله و بلند.

مک: و خوردنی بشهر درنیاورند چون بلند.

(۹)- مج: پا: و مضطر شدند ملک ایشان را رعایت نموده انبارها. مک: و مضطر ملک انبارها.

(۱۰)- مج: پا: [و چند نوبت شیخون بر لشکر دانشمند بهادر زدند و بسیاری را بقتل آوردند.]

مک: این عبارت را ندارد.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۴۴۴

آوردند، [و بعد از چند روز («۱» که جنگه‌اء عظیم واقع شد) دانشمند بهادر شیخ الاسلام خواجه قطب الدین چشتی را پیش ملک فخر الدین «۲» فرستاد و گفت «۳»: ملک مرا بجای فرزندست، و من خلاف حکم اولجایتو سلطان نمیتوانم کرد که بی جنگ و «۴» حصول مقصود بازگردم، اگر چند روزی ملک «۵» جهت رعایت ناموس پادشاه بامان کوه رود، و یک پسر مرا در شهر قائم مقام خود گذارد از مصلحت جانبین دور نیست، «۶» [شیخ مذکور پیغام بملک رسانیده درین باب جهت صلاح جانبین و اصلاح ذات بین مبالغه تمام نمود]، ملک قبول کرد، «۷» پس دانشمند عهدنامه نوشت، که بمتعلقان ملک «۸» و اهل هرات هیچ بدی «۹» و ایدای نرساند، بعد از آن ملک «۱۰» فخر الدین بامان کوه رفت، و جمال الدین محمد سام را با جمعی «۱۱» بمحافظت قلعه اختیار الدین گذاشته وصیتها فرمود، روز دیگر دانشمند بهادر متوجه هرات شد، چون بدروازه «خوش» رسید، و رفعت و شکوه خاک ریز و متانت و حصانت بارو «۱۲» و دیوار و مغاکی خندق، و استواری مداخل «۱۳» و مخارج دروازه بدید متحیر شد، و مولانا

(۱)- پا: مج: بعد از چند روز دانشمند بهادر.

مک: و بعد از چند روز که جنگه‌اء عظیم واقع شد دانشمند بهادر.

(۲)- مج: پا: فخر الدین. مک: ندارد.

(۳)- مج: پا: و گفت: ملک مرا بجای فرزند است و من خلاف.

مک: و گفت: من خلاف.

(۴)- مج: پا: که بی جنگ و حصول. مک: که بی حصول.

(۵)- مج: پا: [جهت رعایت ناموس پادشاه]. مک: این عبارت را ندارد.

(۶)- مج: پا: [شیخ مذکور پیغام بملک رسانیده درین باب جهت صلاح جانبین و اصلاح ذات بین مبالغه تمام نمود].

مک: این عبارت را ندارد.

(۷)- پا: مج: پس دانشمند. مک: دانشمند.

(۸)- پا: مج: و اهل هرات. مک: این عبارت را ندارد.

(۹)- مج: و ایدای. پا: مک: این کلمه را ندارد.

(۱۰)- پا: مج: ملک فخر الدین بامان کوه. مک: ملک بامان کوه.

(۱۱)- پا: با جمعی از دلاوران بمحافظت. مج: مک: با جمعی بمحافظت.

(۱۲)- پا: مج: و دیوار. مک: ندارد.

(۱۳)- پا: مج: و مخارج دروازه. مک: این جمله را ندارد.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۴۴۵

وجیه الدین گفت «۱» ای امیر ماده طغیان و عصیان اهل هرات ابرام «۲» و استحکام این دروازه‌هاست «۳»، [مصلحت در آنست که

اینها را ویران سازند] حکم کرد تا یک دروازه را ویران «۴» کردند، و بوابان و مستحفظان بروج و دروب را بقهر و زجر برانند، «۵» و در شهر ندا فرمود، که رعیت باید که دغدغه بخاطر راه ندهند، و بمهمات خود مشغول باشند، و ایشان را برعایت «۶» [و مرحمت] وعده داده مستظهر گردانید، «۷» [روز دیگر طوطک بلا را پیش جمال الدین محمد سام فرستاده او را بطاعت و عبادت خود خواند، جمال الدین محمد در جواب سخنهای درشت و پیغامهای جنگ آلود فرستاد، دانشمند در غضب شده فرمود که قلعه] را محاصره کنند، مولانا وجیه الدین گفت مصلحت در آنست که قلعه بی جنگ بدست آید، «۸» [تدبیر آنست که امیر شیخ الاسلام قطب الدین چشتی را پیش ملک فخر الدین فرستد و شفقت پدر فرزندى اظهار نموده گوید که فرزند خود «لاغری» را پیش اولجایتو سلطان فرستم تا عرضه دارد که ملک فخر الدین امثال حکم پادشاه نموده شهر تسلیم کرد، و مراسم ایلی و انقیاد بظهور آورد لا محاله پادشاه خبر حصار خواهد پرسید، التماس آنکه آن فرزند کتابتی بمحمد سام فرستد که پسر لاغری را با چند تن در حصار گذارد تا پیش پادشاه تواند

(۱) - مج: پا: ای امیر. مک: این عبارت را ندارد.

(۲) - مج: اهل هرات ابرام و استحکام. پا: مک: اهل هرات استحکام

(۳) - پا: مج: [مصلحت در آنست که اینها را ویران سازند].

مک: این عبارت را ندارد.

(۴) - پا: ویران کرده بوابان و مستحفظان دروب و بروج را بقهر و زجر برانند.

مج: ویران کردند بوابان و مستحفظان بروج و دروب را بقهر و زجر برانند.

مک: ویران کردند و بوابان و مستحفظان بروج و دروب را بقهر برانند.

(۵) - پا: مج: و در شهر ندا فرمود که رعیت باید که دغدغه.

مک: و ندا فرمود که رعیت دغدغه.

(۶) - پا: مج: و مرحمت. مک: این کلمه را ندارد.

(۷) - عبارت: [روز دیگر طوطک بلا را پیش جمال الدین محمد سام فرستاده ... دانشمند در غضب شده فرمود که قلعه] از زیادات
نسختان مج و پا میباشد.

(۸) - عبارت: [تدبیر آنست که امیر شیخ الاسلام قطب الدین چشتی را ... از این مقوله گفتند ملک راضی نشد] از زیادات مج و پا
میباشد و در مک ندارد. و در زیادت و نقصان و تقدیم و تاخیر بعضی کلمات نیز میانه نسختان مج و پا اختلافاتی وجود دارد.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۴۴۶

گفت که من بحصار درآمدم و سخن او پیش پادشاه محل قبول یابد. دانشمند را این تدبیر موافق افتاده، شیخ الاسلام مذکور را با طوطک بلا پیش ملک فخر الدین فرستاده هرچند ازین مقوله گفتند ملک راضی نشد، «۱» شیخ الاسلام چند کورت بامان کوه رفت و مبالغه نمود تا ملک «۲» نامه بمحمد سام نوشت که: پدرم دانشمند بدیدن حصار خواهد آمد در خدمتگاری او تقصیر نکند، «۳» [چون نوشته ملک بمحمد سام رسید گفت هرچه ملک اسلام و ولی الانعام فرموده بر آنجمله بروم، و چون امیر بزرگوار عزیمت دیدن حصار نماید در بگشایم و بشرايط خدمتگاری و فرمان برداری قیام نمایم]، پس دانشمند پسران خود «طغای» و «لاغری» را گفت: که شما با «ینالتکین» «۴» منتظر باشید در حصار، هرگاه که من کمان خود طلب دارم، شما جمال الدین محمد سام را با اتباع او بگیرید، «۵» [بعد از آن سوار شده بحمام چهار سوی در رفت، چون بیرون آمد] هندوی منجم را که در فن «رمالی» «۶» خود را بهلوط زمان و زناتی روزگار «۷» می شمرد بخواند، «۸»

(۱) - تا اینجا از زیادات مج و پا میباشد.

(۲) - مک: نامه - پا. مج: این کلمه را ندارد.

(۳) - عبارت: [چون نوشته ملک بمحمد سام رسید گفت ... خدمتگاری و فرمان برداری قیام نمایم] از زیادات مج و پا میباشد.

(۴) - مج: منتظر باشد در حصار هرگاه که من.

مک: هرگاه من.

پا: ینالتکین حاضر و ناظر باشید و در حصار هرگاه من.

(۵) - مج. پا: [بعد از آن سوار شده بحمام چهار سوی در رفت چون بیرون آمد].

مک: این عبارت را ندارد.

(۶) - زناتی، بهلوط: در تاریخ سیفی هروی: «زناتی» و «طربلوس»: «زناته:

بالکسر و قد یفتح امله الجوهری و صاحب اللسان و قال الصغانی هی قبیله بالمغرب ...

منها (الزناتی) الرمال المنجم المشهور فیهما». (تاج العروس من جواهر القاموس)، ماده «زنت». و طاش کبری زاده - متوفی بسال ۹۶۲

ه - در ذکر علم رمل از علوم ذهنی - نظری - زناتی را یاد کرده گوید: «و من التصانیف فیہ کتاب (تجارب العرب) و (مثلاث ابن

محفوف) و (کتاب الزناتی) اصح طرق هذا لفن». (مفتاح السعادة و مصباح السیاده). ج / ۱ ص ۲۷۹.

و اما «بهلوط»؟

(۷) - مج. پا: روزگار می شمرد. مک: روز می شمرد.

(۸) - مج. پا: [و گفت رملی بزنی که رفتن ما بحصار مصلحت هست یا نی؟]. مک:

این عبارت را ندارد.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۴۴۷

[و گفت: رملی بزنی که رفتن ما بحصار مصلحت هست یا نی؟] هندو رملی بکشید و گفت: «۱» ای امیر این رمل نیک نیامده و

اشکال منحوس که دلالت بر تیغ «۲» کشیدن و خون ریختن دارد در چند خانه تکرار کرده، و بیوت اعادی بشکلهای سعد «۳» و

نظرات پسندیده قوی حالت، رفتن حصار را توقف نمودن اولی است، امیر دانشمند از این سخن اندیشمند شد، «۴» خواست که

فسخ عزیمت کند، مولانا وجیه بانواع توجیه در ابطال احکام رمل «۵» و نجوم سخنان گفت «۶»، و آیات قرآنی و حدیث نبوی

استشهاد نمود، امیر «۷» بسخن مولانا وجیه الدین فریفته شده راغب رفتن حصار گشت، و پیشتر از «۸» رفتن خود لاغری را با بیست

تن از دلیران «۹» سپاه بحصار فرستاد، و فوج فوج «۱۰» متعاقب کسان خود بحصار روان میکرد، تا قرب هشتاد مرد «۱۱» [دلاور از

دانشمندیان در بارگاه ملک فخر الدین که در حصار بود] جمع گشتند، و جمال الدین محمد سام اسباب عشرت از شراب و کباب

«۱۲» و نقل و ساز و نواز «۱۳» و بخور و مطربان خوش آواز مهیا کرده

(۱) - مج. پا: [ای امیر این رمل نیک نیامده]. مک: این عبارت را ندارد.

(۲) - پا. مج: [کشیدن و خون ریختن]. مک: این عبارت را ندارد.

(۳) - پا. مج: [و نظرات پسندیده]. مک: این جمله را ندارد.

(۴) - مج: [خواست که فسخ عزیمت کند]. مک: این عبارت را ندارد.

ازین جا به بعد تمامی زیادات نسخه مج با اندکی اختلاف در نسخه پا مذکور میباشد

(۵) - مج: رمل. مک: این کلمه را ندارد.

(۶) - [و آیات قرآنی و حدیث نبوی استشهاد نمود]. زیادات مج.

(۷) - [بسخن مولانا وجیه الدین]. زیادات مج.

(۸) - پا. مج: پیشتر از رفتن خود. مک: پیشتر از خود.

(۹) - پا. مج: دلیران سپاه بحصار. مک: دلیران بحصار.

(۱۰) - مج. پا: [متعاقب کسان خود بحصار]. مک: ندارد.

(۱۱) - مج. پا: [دلاور از دانشمندیان در بارگاه ملک فخر الدین که در حصار بود] مک: این عبارت را ندارد.

(۱۲) - پا: و کباب و نقل و ساز و نوا و مطربان خوش آواز گرد آورده.

مج: و کباب و نقل و ساز و نواز و بخور و مطربان خوش آواز مهیا کرده بود.

مک: و کباب و ساز و نواز و مطربان خوش آواز مهیا کرده بود.

(۱۳) - این کلمه در مج و پا مخدوش است، و در تاریخ سیفی هروی درین جا میگوید:

«و از بخور عود و مشک بارگاه را معبر و معطر گردانیده». ص ۴۸۶.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۴۴۸

بود، «۱» [و فرشهای ملون گسترده، و الوان اثمار و فواکه حاضر آورده]، مغولان بشارب «۲» نشستند، «۳» [ناگاه یکی از اقربای

دانشمند «۴» «کاجوی» نام نیم‌مست بیرون آمده تفرج بروج و مناظر حصار میکرد، چهار تن از مبارزان غوری را دید که با اسلحه

مکمل در کمینگاههای بام حصار نشسته‌اند، جمال الدین محمد سام را گفت این مردم را جهت گرفتن ما در کمین نشانده؟ گفت:

هرگز مباد که از من مثل این صورتی که خلاف فرموده ملک فخر الدین باشد در وجود آید، و چماقی گرفته آنکسان را با چند تن

دیگر از حصار بیرون کرد، چون [دانشمند «۵» [این خبر بشنید شادمان گشت و] با صد و هشتاد مرد از مبارزان حشم و بهادران سپاه

بحصار درآمد، «۶» [جمال الدین محمد سام پیش رفته وظایف تعظیم و اکرام بجای آورد]، امیر «۷» دانشمند چون بمیان حصار

رسید پیاده شد، «۸» [و خرامان بجانب در بالا روان گشت چون از پاهای زینه «۹» بالا رفت تاج الدین یلدرز چون سکر یلدرز «۱۰»

پیش آمده دست او را ببوسید چون ازو

(۱) - مج. پا: [و فرشهای ملون گسترده و الوان اثمار و فواکه حاضر آورده]. مک:

این عبارت را ندارد.

(۲) - مج. پا: نشستند. مک: نشست.

(۳) - مج. پا: [ناگاه یکی از اقربای دانشمند ... از حصار بیرون کرد چون]. مک:

این عبارت را ندارد.

(۴) - مج: کاجوی نام نیم‌مست. پا: این جمله را ندارد. و در عبارت بعد نیز اندک اختلافی میانه مج و پا موجود است.

(۵) - مج. پا: [این خبر بشنید شادمان گشت و] مک: ندارد.

مک: مغولان بشارب نشست دانشمند با صد و هشتاد.

(۶) - مج. پا: [جمال الدین محمد سام پیش رفته وظایف تعظیم و اکرام بجای آورد].

مک: ندارد.

(۷) - مج. پا: امیر دانشمند چون. مک: امیر چون.

(۸) - مج: پا: [و خرامان بجانب در بالا روان گشت چون. از پایهای زینه].

مک: ندارد.

(۹) - زینه: نردبان، پلکان.

(۱۰) - مج: یلدز. پا: یلدز چون سکر یلدوز.

مک: یلدز چون شکر یلدز.

«سکر یلدز»: سکر به ترکی - هشت و یلدوز - ستاره و این نام مجموعه ستارگانی است که بتازی «فکه» نامند و در علم احکام نجوم حالت هبوط آنها را از علائم نحوست میپندارند.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۴۴۹

در گذشت «۱» دست زد و از قفا گریبان دانشمند را بگرفت و «۲» از دیگر دست گریزی بر سرش زد، و «۳» ابو بکر سدید یکی از خواص ملک «۴» فخر الدین کمین بگشاد و شمشیری بر گردن او زد و او را از زینه بشیب انداخت، «۵» جمعی که از عقب او بودند از مغولان «۶» تیغها در زیر جامها پوشیده داشتند چون این حالت بدیدند تیغها کشیدند و بسوی در دویدند، مردم حصار درها بروی ایشان بسته از یمین و یسار «۷» و نشیب و فراز کمین بگشادند، «۸» و چون گرگان گرسنه که بر رمه چیره گردند در ایشان افتاد، و بیک ساعت دانشمندیان را زیروزبر ساخته «۹» [چندان خون بریختند که در و دیوار و اطراف و جوانب حصار لاله زار گشت]، و خواتین و بنات و محارم و جاریات ایشانرا غارت کرده چندان در و لالی و جواهر ثمین و ملبوسات و اقمشه غالی بدست آوردند که از حد حساب متجاوز بود، و شیرین خاتون «۱۰» را که زوجه دانشمند بود با عوارت پسران و جماعت دیگر از نسوان باسیری گرفتند، و در بیرون حصار هیچکس «۱۱» [ازین احوال] خبر نداشت.

(۱) - مج: پا: دست زد و از قفا. مک: در گذشت از قفا.

(۲) - مج: پا: و از دیگر دست. مک: ندارد.

(۳) - مج: پا: و ابو بکر سدید از خواص. مک: و یکی از خواص.

(۴) - مج: ملک فخر الدین کمین بگشاد و شمشیر بر گردن او زد.

پا: ملک کمین بگشاد و شمشیر بر گردن دانشمند زد.

مک: ملک شمشیری بر گردن او زد.

(۵) - مج: پا: [جمعی که از عقب او بودند از]. مک: ندارد.

(۶) - مج: [تیغها در زیر جامها پوشیده داشتند].

پا: [تیغها در زیر جامها داشتند].

مک: این عبارت را ندارد.

(۷) - مج: پا: [و نشیب و فراز]. مک: ندارد.

(۸) - مک: کمین بگشادند و چون گرگان گرسنه که بر رمه چیره گردند در ایشان افتاد و بیک ساعت دانشمندیان.

(۹) - مج: پا: [چندان خون بریختند که در و دیوار و اطراف و جوانب حصار لاله زار گشت]. مک: ندارد.

(۱۰) - مج: خاتون را که زوجه. پا. مک: خواتون که زوجه.

(۱۱) - مج: پا: هیچکس ازین احوال خبر نداشت. مک: هیچکس خبر نداشت.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۴۵۰

«۱» [و ملک ینالتکین و طوطک بلا و جمعی از اعیان سپاه دانشمند بهادر بر در فیل بند حصار بودند، سجزی از آشنایان ملک فراه ملک ینالتکین از حصار بیرون آمد، ملک فراه ازو پرسید که امیر دانشمند از طوی خوردن فارغ شده یا نه؟ آن سجزی گفت امیر دانشمند همان طوی میخورد که امیر نوروز خرده است، ملک فراه دانست که چه واقع است، متحیر گشته در حال سوار شد و با طوطک بلا بگریخت، چون بدروازه فیروز آباد رسیدند بسته بود، شخصی عمر کرتی نام به تبرزین قفل و زنجیر دروازه را بشکست و از شهر بیرون رفتند].

چون جمال الدین محمد «۲» سام و جماعت از قتل و غارت و نهب و اسرت دانشمندیان فارغ شدند، «۳» بر بام حصار آتشی «۴» بلند برافروختند تا ملک «۵» فخر الدین را در امان کوه آگاهی شود. پس جمال الدین محمد «۶» سام سوار شده با مبارزان «۷» از حصار بیرون آمدند، و «۸» از دانشمندیان هرکس را که در شهر یافتند بکشتند، و شور و شغب عظیم در هرات پیدا آمد، «۹» [که گوئی قیامت قایم گشت،

(۱) - عبارت: [و ملک ینالتکین و طوطک بلا و جمعی از اعیان ... و زنجیر دروازه را بشکست و از شهر بیرون رفتند]. از زیادات مج و پا مییاشد.

(۲) - مج: محمد سام و جماعت. مک: پا: محمد و جماعه

(۳) - مج: پا: شد. مک: شدند.

(۴) - مک: آتش. مج: پا: آتشی.

(۵) - مج: تا ملک فخر الدین را در امان کوه آگاهی شود.

پا: تا ملک فخر الدین در امان کوه آگاه شود.

مک: تا ملک را در امان کوه آگاهی شود.

(۶) - مج: محمد سام. پا: مک: محمد.

(۷) - مج: پا: مبارزان از حصار. مک: مبارزان حصار.

(۸) - مج: آمدند و از دانشمندیان هرکس را که در شهر یافتند.

پا: آمدند و دانشمندیان را هرکس در شهر یافتند.

مک: آمده هرکس از دانشمندیان در شهر یافتند.

(۹) - عبارت: [که گوئی قیامت قایم گشت و آنروز تا نماز پیشین زدن ... کشید جام شهادت امیر دانشمند]. از زیادات مج و پا مییاشد.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۴۵۱

و آنروز تا نماز پیشین زدن و کشتن و گرفتن و بستن بود.

و تاریخ قتل دانشمند بهادر را کسی برین وجه نظم کرده است،

بیت:

بسال هفتصد و شش در صفر بشهر هرات بحکم لم یزل کردگار بی مانند

ز دست برد قضا از کف محمد سام کشید جام شهادت امیر دانشمند [بعد از آن جمال الدین محمد سام صورت قضایا را بتمام عرضه داشت ملک «۱» [فخر الدین] نمود، «۲» [ملک از جهت مصلحت اظهار تاسف و زجرت کرد، و از روی تکلف نوعی تجاهاً نمود که خلق پنداشتند که این واقعه بر وی گران آمده، و این فعل را از جمال الدین محمد سام مستقیب شمرده، پس علی الفور بمحمد

سام نوشت که چون چنین حادثه که حکم طامه کبری دارد از صادر شده در ضبط شهر و رعایا و محافظت و استحکام قلعه و حصار شرایط حزم و آگاهی مرعی دارد] «۳».

پس دانشمند بهادر را دو پسر دیگر بود: «طوغان» و «بوجای» «۴» و طوغان در شهر آباد طوس بود، چون خبر پدر شنید با لشکر بهرات آمد و پیش امرای سپاه «۵» پدر کلاه بر زمین زد، و غلغه و نفیر «۶» و فرغ، و شهیق و زفیر باوج سپهر اثر رسانید.

(۱) - مج. پا: ملک فخر الدین. مک: ملک.

(۲) - عبارت: [ملک از جهت مصلحت اظهار تاسف و زجرت کرد ... شرایط حزم و آگاهی مرعی دارد]. از زیادات مج و پا میباشد.

(۳) - سیفی هروی که از شعر او منشیان دربار ملک فخر الدین بوده و خودش هم در جریان این قضایا واقع شده و در هنگام نگارش تاریخ‌نامه خود آرشو دولتی آل کرت را در اختیار داشته و از اسرار سیاسی واقف بوده است بالصراحه می‌نویسد که واقعه کشتن دانشمند بهادر بدستور ملک فخر الدین و بموجب یک نامه سری که بجمال الدین محمد سام نوشته بود بوقوع پیوست، میگوید: «و در نهانی مکتوبی دیگر فرستاد بجمال الدین محمد سام که خویشان را از مکاید و شرور دانشمندیان نگاه دارد ...» ص ۴۸۲. تاریخ‌نامه هرات.

(۴) - مج: و طوغان. پا: و طوغای. مک: ندارد.

(۵) - مج. پا: سپاه پدر کلاه. مک: سپاه کلاه.

(۶) - مج. پا: و فرغ. مک: ندارد.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۴۵۲

بعد از سه روز که از مراسم عزای پیرداختند اطراف «۱» و جوانب شهر را بر لشکر قسمت کردند «۲» تا محافظت نمایند، و بعد از تعاقب الحیان، و شفاعت شیخ الاسلام قطب الدین چشتی، شیرین خواتون را که «۳» زوجه دانشمند بود «۴» و دلالة محتاله «۵» از کید و شراره او پناه بحضرت اله می‌برد، جمال الدین محمد سام بفرموده ملک «۶» فخر الدین از قلعه بیرون فرستاد، «۷» چون از حصار بیرون آمد قریب دویست تن از مردم هرات بکشت و حکم کرد که در چهل فرسنگی هرات هرکس را یابند بکشند. تا سه ماه طوغان با لشکر پدر هرات را دربندان داشت «۸»، [و چند نوبت از قلعه امان کوه بریشان شیبخون زدند و بسیاری از مغولان بقتل آوردند] تا «۹» پس از پنج ماه بوجای بهرات آمد.

و این قصه در بیان حوادث تشیع ذکر خواهد یافت.

«۱۰» [پس در اوایل شعبان سنه ست و سبعمایه ملک فخر الدین مریم شد، و روز بروز زحمت او در تزیید بود، تا بیست و چهارم شهر مذکور، بعد از آنکه اتباع

(۱) - مج. پا: و جوانب. مک: ندارد.

(۲) - مج. پا: تا محافظت نمایند. مک: این جمله را ندارد.

(۳) - مج. پا: زوجه دانشمند بود. مک: این عبارت را ندارد.

(۴) - مج: شیرین خواتون را که زوجه دانشمند بود و دله محتاله از

مک: شیرین خواتون را که ولد مختاره بود. «دلالة محتاله» در افسانه‌های «هزار و یکشب» معروف است.

(۵) - عبارت: [از کید و شراره او پناه بحضرت اله می‌برد جمال الدین محمد سام] از زیادات مج و پا میباشد.

(۶) - مج. پا: ملک فخر الدین از. مک: ملک از.

(۷) - مج. پا: [چون از حصار بیرون آمد قریب ... هرکس را یابند بکشند]. مک:

این عبارت را ندارد.

(۸) - مج. پا: [و چند نوبت از قلعه امان کوه ... از مغولان بقتل آوردند]. مک:

این عبارت را ندارد.

(۹) - مج. پا: پس از پنج ماه. مک: ندارد.

(۱۰) - مج: [پس در اوایل شعبان سنه ست و سبعمایه ملک فخر الدین مریم شد ...

این مقال در قلاع افلاک انداخت]. در زیادات این عبارت نسختان مج و پا مطابقت دارند مگر اینکه در نسخه پا تاریخ وفات ملک فخر الدین را (ست و تسعمایه) نوشته که مسلماً از تحریفات نساخ است.

مک: و ۲۴ شعبان سنه ۷۰۶ ملک فخر الدین بجوار رحمت (کذا) خرامید و وجوه سپاه و اعیان در گاه ...

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۴۵۳

و اصحاب خود را وصیتها فرمود بجوار رحمت حق خرامید، و وجوه سپاه و اعیان در گاه خاک بر سر کرده جامها سیاه ساخته و بزبان ضراعت و ابتهال زمزمه این مقال در قلال قلاع افلاک انداخت].

«۱» للسراجی رح:

شاه ز فرقت تو جهانرا قرار نیست در ماتم تو چرخ بجز سو گوار نیست

بی رایت جلالت و تاج شهنشهیته دیهم و تخت و ملک بجز خوار و زار نیست

بی تو سریر سنجر و اقدار کورت راقدر و بها و منزلت و اعتبار نیست

(۱) - مج: للسراجی رح. مک: سراجی.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۴۵۴

چمن چهارم از روضه هفتم در ذکر ملک غیاث الدین و بعضی «۱» دیگر از آل کرت

اشاره

بعد از وفات ملک فخر الدین، برادرش ملک غیاث الدین «۲» محمد - که آثار رشد و نجابت و آیات نجدت و سعاده در ناصیه او پیدا و هویدا بود و در «۳» اطاعت داری و فرمان برداری پدر «۴» [حسب الامکان می کوشید، و پدر] هرچه در حیطه تملک «۵» و تصرف داشت تملیک او گردانیده بود - بهرات آمد، و از هرات عنان توجه بجانب «۶» عراق معطوف گردانید، «۷» و سبب آن بود که برادرش ملک علاء الدین که بسال ازو بزرگتر «۸» و از ملک فخر الدین کهنتر بود، در خزاین و متروکات پدر طمع کرد، و بینهما کار از مجاملت بمجادلت انجامید، و ملک غیاث الدین جهت رعایت خردی و بزرگی ملاحظه جانب برادر مینمود، تا آنکه عزیمت عراق مصمم گردانید، و با برادران و اقارب گفت من پیش اولجایتو سلطان میروم تا ممالک عراق را تفرج کنم، و نیز پدرم بکرات «۹» مرا گفته است که از دلائل طالع تو چنان معلوم «۱۰» کرده، که بر در گاه پادشاه وقت ترا رفعت تمام حاصل آید، و خزاین و دفاین «۱۱» و حشم و خدم

(۱) - مج: غیاث الدین و بعضی دیگر از. مک: غیاث الدین و بعضی از. پا: غیاث الدین کرت و بعضی دیگر از.

(۲) - مج: غیاث الدین که. پا. مک: غیاث الدین محمد که.

(۳) - مج: اطاعت. مک: پا: طاعت.

(۴) - مج. پا: [حسب الامکان می کوشید و پدر]. مک: ندارد.

(۵) - مج. پا: و تصرف. مک: ندارد.

(۶) - مج. پا: عراق. مک: ندارد.

(۷) - مج. پا: و سبب. مک: سبب.

(۸) - مج. پا: و از ملک فخر الدین کهتر. مک: ندارد.

(۹) - پا: بکرات و مرات گفته است. مج: بکرات مرا گفته است.

(۱۰) - پا: معلوم کردم که بر درگاه. مک: معلوم کرده که بر درگاه.

مج: معلوم کرده که درگاه.

(۱۱) - مج. پا: و حشم و خدم. مک: ندارد.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۴۵۵

همچنانکه از پدر آمد بمن، از من بتو رسد، «۱» [و از تمامی برادران و اقارب نیز همچنین، و اولاد و اعقاب و اتباع و اصحاب ایشان همه در پیش تو در مقام خدمتگاری و طاعت گذاری کمر بندند، و در ایام حکومت تو اعادی دولت خاندان ما مقهور و اولیای نصرت دودمان ما مسرور باشند]. پس ملک غیاث الدین باستظهار تمام روان گشت تا باردوی اولجایتو سلطان رسید، چندان عنایت و تربیت درباره او مبذول داشت که محسود ارکان دولت و مغبوط اعیان حضرت گشت، و حکم شد که برحسب یرلیغ پدر بزرگ او ملک شمس الدین «۲» [مملکت هرات را تا «۳» حد آب سند، و شط نهر آمویه بدو مسلم دارند]، امراء و وزراء در تدبیر سرانجام امور ملک غیاث الدین بودند که خبر «۴» بیادشاه رسید که ملک فخر الدین بتجدید فتنه انگیخت، و سر از ربقه طاعت کشیده، بتیغ طغیان خون دانشمند بهادر و پسران و قرب سیصد تن از اعظم سپاه پادشاه بریخت، اولجایتو سلطان از استماع این خبر خشمناک، و ملک غیاث الدین خایف گشت، «۵» و چند ماه در لشکر پادشاه بماند، تا خبر آمد که بوجای بن دانشمند بدولت پادشاه قلعه گشای «۶» عدوبند هرات را فتح کرده «۷» کشندگان پدر خود را بقتل آورد، و ملک فخر الدین فوت شد. «۸» [پادشاه را خاطر برقرار آمده فرمود که ملک غیاث الدین را مقضی المرام بمنزل و مقام آبا و اجداد کرام او باز گردانید].

پس در سنه سبع و سبعمایه ملک غیاث الدین «۹» از معکسر اولجایتو سلطان بدولت

(۱) - عبارت: [و از تمامی برادران و اقارب نیز همچنین ... نصرت دودمان ما مسرور باشند] از زیادات مج و پا میباشد.

(۲) - عبارت: [مملکت هرات را تا حد آب سند و شط نهر آمویه بدو مسلم دارند] از نسخه پا محذوف است.

(۳) - مج: تا حد آب سند. مک: تا آب سند.

(۴) - مج. پا: بیادشاه. مک: ندارد.

(۵) - مج. پا: و چند ماه. مک: چند ماه.

(۶) - مج. پا: عدوبند. مک: ندارد.

(۷) - مج: کرد. مک: پا: کرده.

(۸) - مج. پا: [پادشاه را خاطر برقرار آمده فرمود ... و اجداد کرام او باز گردانید].

مک: این عبارت را ندارد.

(۹) - مج. پا: [غیاث الدین از معسکر اولجایتو سلطان بدولت و عظمت بی پایان].

غیاث الدین بدولت بی پایان.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۴۵۶

و عظمت بی پایان مراجعت نمود، و چون بدار الملک هرات رسید خلائق از مقدم او مسرور گشتند و او بملکات ملکانه مردم را نوازشها فرمود، و بآثار عدل و احسان و اشاعت انصاف و رفع جور و اعتساف شهر را معمور و آبادان ساخت.

«۱» [پس در سنه ثمان و سبعمایه بولایت غور و قلعه خیसार خرامید و از آنجا بجانب اسفزار رفت، و ملک قطب الدین پسر ملک رکن الدین - که ذکر او گذشت - بخدمت ملک غیاث الدین آمد و در ظاهر بشرايط مطاوعت و متابعت قیام مینمود، اما باطنا از رعایت حزم و مراسم احتیاط غافل نبود، بسبب آنکه از ملک فخر الدین خرابی و پریشانی بسیار باسفرار راه یافته بود، و ملک عز الدین را - چنانچه مذکور شد - تا روز وفات محبوس داشت، و ملک غیاث الدین نیز بجانب او التفات چندان ننمود، بعد از سه ماه ببلده طیبه هرات نهضت نمود، و خلائق هرات در ظلال اقبال او آسوده شدند.] «۲»

تا در سنه عشر و سبعمایه امرای خراسان چون: امیر یساول «۳» و توکال و خواجه علاء الدین هندو، و جلال الدین شاه محمد، «۴» و جمعی دیگر بهرات آمدند و ملک غیاث الدین ایشانرا خدمتهای شایسته کرد، «۵» [و مال بسیار و تحف و هدایای پیشکش نموده در خاطر جوئی ایشان بحدی تمام میکوشید] چنانچه مرهون منت و ممنون خدمت او شدند، الا علاء الدین هندو که «۶» کافر نعمتی پیش گرفته بظاهر طریق مجاملت می سپرد، اما بیاطن از کمال جاه و عظمت «۷» ملک غیاث الدین حسد می برد،

(۱) - عبارت: [پس در سنه ثمان و سبعمایه بولایت غور و قلعه خیसार خرامید ... در ظلال اقبال او آسوده شدند] از زیادات مج و پا میباشد.

(۲) - تا اینجا از زیادات مج و پا میباشد.

(۳) - مج. پا: امیر یساول و توکال و خواجه علاء الدین.

مک: امیر یساول و علاء الدین.

(۴) - مج. پا: محمد و جمعی دیگر بهرات آمدند و ملک.

مک: محمد بهرات آمدند ملک.

(۵) - مج. پا: [و مال بسیار و تحف و هدایای بیشمار پیشکش نموده در خاطر جوئی ایشان بحدی تمام میکوشید].

مک: این عبارت را ندارد.

(۶) - مج. پا: کافر نعمتی پیش گرفته. مک: ندارد.

(۷) - مج. مک: ملک حسد. پا: ملک غیاث الدین.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۴۵۷

«۱» ع:

هندو کجا دارد وفا ای روی هندستان سیه،

«۲» لواحد من الشعراء:

این نه خراشی است که از زخم تیغ خواجه خورد نعمت و حاسد دریغ

تو نهیش باده بکف خوشگوار او ز می «۳» و مجلس تو در خمار «۴» پس چون امرای مذکور از خراسان برفتند، محمد ولدای و بوجای پسر دانشمند بهادر، و علاء الدین هندو «۵» باتفاق بحضرت پادشاه اولجایتو «۶» سلطان عرضه داشت نوشتند که: ملک غیاث

الدین اندیشه مخالفت دارد، و میخواهد که چون برادر خود، «۷» ملک فخر الدین فتنه انگیزد، و تا از درگاه پادشاه بهرات آمده همه روز بعمارت قلاع و ترتیب سلاح و اجتماع مردان دلاور و تهیه اسباب «۸» سفر لشکر اشتغال دارد، «۹» و [علاء الدین هندو بمبالغه تمام علی حده بر سیل تذکره کتابتی نوشت، و سوگند یاد کرد که بر من ظاهر و پیداست که ملک غیاث الدین] پناه بحصار خیسار خواهد برد «۱۰»، [و طریق ایلی و یکدلی را مسدود ساخت، و این کتابتها بجمع امراء که بر درگاه پادشاه رازدار و مددگار ایشان بودند مرسل داشتند، و آنها فرصت

(۱) - مج: ع. پا. مک: ندارد.

(۲) - مج: لواحد من الشعراء. پا. مک: ندارد.

(۳) - مک: پا: زمی مجلس. مج: زمی و مجلس.

(۴) - مج: پا: پس چون امرای مذکور از خراسان.

مک: چون امرا از خراسان.

(۵) - مج: پا: باتفاق. مک: ندارد.

(۶) - مج: پا: اولجایتو سلطان عرضه داشت نوشتند.

مک: اولجایتو عرضه نوشتند.

(۷) - مج: پا: خود ملک فخر الدین. مک: خود فخر الدین.

(۸) - مج: سفر. پا. مک: ندارد.

(۹) - مج: پا: علاء الدین هندو بمبالغه .. که ملک غیاث الدین.

مک: این عبارت را ندارد.

(۱۰) - عبارت: [و طریق ایلی و یکدلی را مسدود ساخت ... و تزین مجلس عشرت رغبت نمود]. از زیادات مج میباشد. و تمام این

عبارت با اندکی اختلاف و بحذف بعضی کلمات در پا موجود است.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۴۵۸

میطلبیدند، تا آنکه در فصل نوروز،

لانوری رح:

صبا بسبزه بیاراست دار دنیا رانمونه گشت زمین مرغزار عقبی را

صفای بهجت روی زمین سقاه الهبیرد آب رخ معجزات عیسی را و اولجایتو سلطان بتماشای باغ و راغ و ترتیب اصحاب صحبت و تزین مجلس عشرت رغبت نمود] «۱»، صبحی در وقت صبحی امرا عرضه داشت محمد ولدای و تذکره «۲» خواجه علاء الدین هندو را عرض کردند، پادشاه اندیشمند شد، «۳» و بامرا و صواحب گفت «۴» [که چنین حکایتی از ملک غیاث الدین عرضه داشت نموده‌اند]، مصلحت آنست که او را طلب داشته تحقیق بمشافهه نمایم، و از خواص در گاه «اوتک» نام را بطلب او «۵» فرستادند، چون اوتک فرمان برسانید، ملک بی توقف و اهمال تصمیم عزیمت عراق نموده، حکومت شهر را بعم خود «۶» ملک شمس الدین عمر شاه خدری تفویض کرد، و امور وزارت بمولانا ناصر الدین عبید اله «۷»، و راه نیابت بشمس الدین ورنه مقرر داشت، و نوزدهم ربیع الاول سنه احدى عشر و سبعمایه روان شد تا باردوی اولجایتو سلطان «۸» رسید، روز دیگر «۹» پادشاه امرا و صواحب را فرمود که

- (۱) - تا اینجا از زیادات مج و پا میباشد.
- (۲) - مج: خواجه. مک: پا: این کلمه را ندارد.
- (۳) - مج: پا: بامراء و صواحب. مک: ندارد.
- (۴) - مج: پا: که چنین حکایتی از ملک غیاث الدین عرضه داشت نموده‌اند. مک: ندارد
- (۵) - مج: فرستادند چون او تک فرمان.
- مک: فرستاد چون فرمان.
- پا: فرستم چون او تک.
- (۶) - مج: پا: ملک شمس الدین عمر شاه خدری. مک: ندارد.
- (۷) - مج: پا: و راه نیابت بشمس الدین ورنه.
- مک: این عبارت را ندارد.
- (۸) - مج: پا: باردوی اولجایتو سلطان رسید.
- مک: باردو رسید.
- (۹) - مج: دیگر امرا. پا: مک: دیگر پادشاه امرا.
- روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۴۵۹

ملک را بگویند که ما درباره تو از انواع تربیت «۱» و اصطناع هیچ تقصیری جایز نداشته‌ایم، اکنون چنین سخنی «۲» از تو بعرض ما رسانیده‌اند که داعیه خلاف و اندیشه عصیان در خاطر داشته «۳» [اگر راست است هرآینه بعتاب و عذاب ما گرفتار شوی، و اگر آنجماعت خلاف واقع نموده باشند بی شک مواخذه بلیغ یافته تو باضعاف بیشتر بعنایت و عاطفت ما اختصاص خواهی یافت، امرا و صواحب چون این سخنان بملک رسانیدند در جواب] گفت: من همیشه در سراء و ضراء و نهان و آشکارا از میان «۴» جان مطیع و فرمانبردار پادشاه جهان بوده‌ام، «۵» و [هرگز خلاف فرموده پادشاه ننیدیشیده‌ام]، و در احکام و اوامر «۶» پادشاه تبدیل و تغییر و توقف و تقصیر جایز نداشته‌ام، و قلاع و حصون «۷» که عمارت کرده‌ام، و مردم دلاوری «۸» که بدست آورده‌ام «۹» از جهت منع و دفع دشمنان پادشاه است، «۱۰» که از طرفی دشمنی قصد کند اسباب مدافعت و ممانعت او مهیا باشد، و آنچه اصحاب غرض عرض کرده‌اند محض کذب و عین خلاف، و نتیجه عداوت و حسد بوده، «۱۱» [و اگر شمه از آنچه ارباب

- (۱) - مج: پا: و اصطناع. مک: ندارد.
- (۲) - مج: چنین سخنی از تو بعرض.
- پا: از تو چنین سخنی بعرض.
- مک: چنین سخنی بعرض.
- (۳) - عبارت: [اگر راست است هرآینه ... بملک رسانیدند. در جواب]. از زیادات مج است، و این عبارت با اندک اختلافی در نسخه پا موجود و بتمامه از مک محذوف است.
- (۴) - مج: از میان مطیع فرمان پادشاه. مک: از میان جان مطیع و فرمانبردار پادشاه.
- (۵) - مج: پا: و [هرگز خلاف فرموده پادشاه ننیدیشیده‌ام].
- مک: این عبارت را ندارد.
- (۶) - مج: پا: اوامر پادشاه تبدیل. مک: ندارد.

(۷) - مج. پا: که عمارت کرده‌ام.

(۸) - پا. مک: دلاور. مج: دلاوری.

(۹) - مج: آورده‌ام. مک: آورده.

(۱۰) - مج. پا: [که از طرفی دشمنی قصد کند اسباب مدافعت و ممانعت او مهیا باشد].

مک: این عبارت را ندارد.

(۱۱) - عبارت: [و اگر شمه از آنچه ارباب حسد ... مآل توانستی] آمد از زیادات مج و پا میباشد.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۴۶۰

جقد و حسد عرضه داشت کرده‌اند واقع بودی، من اندیشناک شدمی و بدین سرعت و استعجال چگونه بدرگاه اقبال مآل توانستی آمد، چون این جوابها را بعرض پادشاه رسانیدند «۱» پسندیده افتاد و نوابر غضب تسکین یافت، و «۲» [با ملک غیاث الدین بر سر رضا آمد، اما چون حساد سخنان بو العجب عرضه داشت نموده بودند پادشاه] گفت:

ملک در اردو باشد، «۳» [تا آنجماعت که ازو دواعی مخالفت و یاغی گری باز نموده‌اند حاضر آیند] که بمواجه تحقیق فرمایم، «۴» [و حکم آن بتقدیم رسد، پس چون بر عاده مغول خاطر پادشاه بیشتر اوقات بشرب و اسباب لهو و طرب مایل بود، اعدای ملک غیاث الدین سخنان مخالفت و تهوور ملک فخر الدین و محاصره نمودن پادشاه شهر هرات، و امان کوه را، و حرب کردن خلق هرات، و قتل امیر دانشمند بهادر، و دلیری و بی‌باکیهای ملک غور جهت یقین پادشاه مکرر میکردند، پس امرا که بر درگاه پادشاه قاصد و حاسد ملک بودند متعاقب کسان بمحمد ولدای و بوجای میفرستادند که اولجایتو سلطان از ملک غیاث الدین بغایت رنجیده است و او را در اردو بازداشت فرمود که خاطر آسوده دارید، و روزبروز اعمال عمال و افعال خدم و حشم او اعلام نمایند که ما با قبح وجوه بعرض پادشاه میرسانیم، و پادشاه را در حق او بی‌اعتقاد و بی‌التفات میگردانیم، بواسطه این اخبار محمد ولدای و بوجای دست تعدی و ستم دراز کرده، از مردم اخراجات و مایحتاج لشکر میطلبیدند، و مردم فرومایه بمهمات بزرگ و اشغال عالی نصب مینمودند تا معتبر میشدند، و تجار و مسافران بشلتاق «۵» سلامی

(۱) - مج پا: پسندیده افتاد و. مک: ندارد.

(۲) - عبارت: [با ملک غیاث الدین بر سر رضا ... نموده بودند پادشاه] از زیادات مج و پا میباشد.

(۳) - مج. پا: [تا آنجماعت که ازو دواعی مخالفت ... حاضر آیند].

مک: این عبارت را ندارد.

(۴) - عبارت: [و حکم آن بتقدیم رسد پس چون بر عاده ... هیچ مشکلی نیست که نیست] از زیادات مج و پا میباشد و از مک تماماً محذوف است.

(۵) - شلتاق: تهمت و خرخشه و بد معاملگی، لگد بر در زدن، دست‌برد عیارانه (مغولی است) - فرهنگ آندراج.

«سلامی» و «سلامانه»: پیشکش که هنگام سلام کردن دهند. «بیلاک»: هدیه و ارمان (مغولی).

«راه‌آورد» و «ره‌آورد»: ارمان و هدیه که مسافر برای دوستان آرد.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۴۶۱

و بیلاک و راه‌آورد تعرض میرسانیدند،

ع:

در عشق تو هیچ مشکلی نیست که نیست [«۱»، مقارن این حال «۲» [ملک علاء الدین که برادر کلانتر ملک غیاث الدین بود و با

برادر مخالفت مینمود وفات یافت.

و [در سنه اربع عشر و سبعمایه شاهزادگان دواخانی با پنجاه هزار سوار «۳» خونخوار از آب جیحون گذشته، چون «۴» بگذر فاریاب رسیدند، امیر رمضان که بحکم اولجایتو سلطان امیر و سردار سی هزار سوار بود سپاهی «۵» جمع کرده، روی بتهیه و ترتیب اسباب حرب آورد، چون شاهزادگان بمرغاب رسیدند، و میان فریقین پنج فرسنگ مسافت ماند، «۶» [امیر رمضان و بوجای، و پسر محمد ولدای، و دیگر امرای سپاه قرار دادند که روز دیگر علی الصباح با سپاه شاهزادگان مقابل شوند]، چون شب شد همه بگریختند و شهزادگان بمنزل ایشان رسیده غنیمت بسیار گرفتند.

«۷» [در خلال این احوال قاضی هرات امیر علی نصرت بود، و مولانا صدر الدین خیسا را «۸» که خانقاه پل فراه «۹» و رباط سر کوچه اسفزار از آثار خیرات او باقی است، در عراق بود، ائمه و مشایخ، و اعیان هرات محضری نوشتند که امیر علی که قاضی هرات است از حلیه علم و فقاهاست خالی است، و در بعضی قضایاء شرعیه که حکم او

(۱) - تا اینجا از زیادات مج و پا میباشد.

(۲) - مج: [ملک علاء الدین که برادر کلانتر ملک غیاث الدین بود و با برادر مخالفت مینمود وفات یافت. و]. این عبارت با اندکی اختلاف در پا موجود و از مک محذوف است.

(۳) - مج. مک: سوار. پا: جرار.

(۴) - مج: چون فاریاب. مک: چون بگذر فاریاب.

(۵) - مج. پا: سپاه. مک: سپاهی.

(۶) - مج: [امیر رمضان و بوجای و پسر محمد ولدای و دیگر امرای سپاه قرار دادند که روز دیگر علی الصباح با سپاه شاهزادگان مقابل شوند]. این عبارت با اندکی اختلاف در پا موجود و از مک محذوف است.

(۷) - عبارت: [در خلال این احوال قاضی هرات امیر علی نصره بود، و مولانا صدر الدین ... و سبب خشنودی پادشاه بملک آن بود که] از زیادات مج میباشد، و در نسخه پا با اندکی اختلاف موجود و از مک تماما محذوف است.

(۸) - مج: صدر الدین خیتارا. پا: نصیر الدین خیسا.

(۹) - مج: در اصل - پل قرار. پا: پل قران

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۴۶۲

بدان ملحق میشود خللها می افتد، چون مقربان در گاه بر مضمون محضر وقوف یافتند در حضرت پادشاه عرض کردند، چون خاطر پادشاه بر ملک غیاث الدین خوش شده بود فرمود که هرکس را که ملک هرات مصلحت داند بقضا نصب کند، ملک اسلام مولانا صدر الدین را مشار الیه و مدار علیه امور شرعیه شمرد، یرلیغ اولجایتو سلطان بنفاد پیوست که: منصب قضای بلده هرات با تمامی ولایات چون: فوشنج، و جزه، و کوسویه، و از آب، و تولک، و هرات رود، و فیروزکوه، و غرجستان، و جزروان، و اسفزار، و دره، و قلعه گاه، و فراه، و غور، و گرمسیر، تا حدود آب سند، بمولانا صدر الدین مولانا فخر الدین «۱» خیسا ری مفوض فرمودیم، و منصب خطابت، و امامت، و شیخ الاسلامی، و احتساب، و اختیار مساجد، و منابر، و محراب، و امور مدارس، و خواناتق، و تولیت موقوفات، و مسیلات، بید اختیار او باز دادیم.

و سبب خوشنودی پادشاه بملک آن بود که [«۲»: در سنه مذکوره اولجایتو سلطان دار السلام بغداد را مقام انتصاب اعلام عظمت گردانید، خواجه رشید الدین «۳» و خواجه تاج الدین علی شاه «۴» بخدمت حضرت شیخ الاسلام، مرشد الانام شیخ نور الدین عبد الرحمن اسفراینی رفتند «۵» [که شیخ روزگار، و هادی زمان بود، چون ساعتی در ملازمت شیخ بودند]، شیخ فرمود که چهار

سالت که «۶» ملک اسلام ملک غیاث الدین محمد که

(۱) - مج: صدر الدین مولا فخر الدین خیتار. پا: صدر الدین خیساری.

و سیفی درین فصل از تاریخ یک جا نام او را (صدر الدین) و در جای دیگر (فخر الدین) نوشته است؟. تاریخ هرات - سیفی ص ۶۰۹ - ۶۰۷.

(۲) - تا اینجا از زیادات مج و پا میباشد.

(۳) - مج: خواجه رشید. مک: پا: خواجه رشید الدین.

(۴) - خواجه رشید الدین فضل اله وزیر دانشمند و نامدار دو تن از ایلخانان مغول:

غازان خان (۶۹۴ - ۷۰۳)، و سلطان خدا بنده اولجایتو (۷۱۶ - ۷۰۳). و خواجه تاج الدین علیشه گیلانی وزیر دیگر اولجایتو که رقیب سرسخت خواجه رشید الدین بوده و مدتی بامر آن پادشاه هردو تن باشتراک بامر وزارت و صدارت کشور پهناور ایلخانی قیام می نموده و رتق و فتق امور میکرده اند، و سرانجام خواجه رشید الدین بسعایت آن وزیر جوان ناجوانمرد در تاریخ ۷۱۸ ه. کشته شد. (دستور الوزراء - حبیب السیر. میخواند. ذیل جامع التواریخ و جغرافی حافظ ابرو).

(۵) - مج: پا: [که شیخ روزگار و هادی زمان بود، چون ساعتی در ملازمت شیخ بودند]. مک: این عبارت را ندارد.

(۶) - مج: پا: که ملک اسلام ملک غیاث الدین.

مک: که ملک غیاث الدین.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۴۶۳

ملک مؤمن عادلست، و «۱» از دودمان بزرگی، و خاندان نامداری بر درگاه این پادشاه ملازم است، «۲» شما که ناظم مصالح، و مدبران ممالک پادشاهید چرا تا غایت در رخصت مراجعت، «۳» و حصول مقاصد او تاخیر و تقصیر نموده اید، «۴» [و بسخن طایفه که شیوه ایشان حیف، و تعدی و پیشه ایشان فسق و فجور است مهمات او را در تعویق داشته]، و خلق خراسان و سکان هرات را بدست سگان جابر کافر باز گذاشته؟، «۵» [اکنون باید که برخلاف گذشته حکایت راستی و هواداری او بحضرت پادشاه رفع کنید، ایشان تعهد نموده] چون از پیش شیخ بیرون آمدند امرا را که با ملک بد بودند بسر رضا آوردند، و بعد از چند روز امرا و صواب «۶» [باتفاق یکدیگر] بخدمت اولجایتو سلطان آمدند، «۷» و سخن ملک غیاث الدین عرضه داشتند و جهت معاودت او یرلیغ طلبیدند، «۸» تا پادشاه فرمود که هرچه دلخواه ملک «۹» غیاث الدین است، بسرانجام رسانید، و هرگونه عاطفت «۱۰» و عنایت که آبا و اجداد ما نسبت به پدران او فرموده اند بجای آورید، «۱۱» اما بشرط آنکه دل دگر نکند، دیگر روز بشارت

(۱) - مج: پا: از دودمان بزرگی و خاندان نامداری.

مک: این عبارت را ندارد.

(۲) - پا: شما که ناظم و مدبران امور ممالک پادشاهید.

مج: شما که ناظم مصالح و مدبران ممالک پادشاهید.

مک: این عبارت را ندارد.

(۳) - پا: مج: و حصول مقاصد او. مک: این عبارت را ندارد.

(۴) - عبارت: [و بسخن طایفه که شیوه ... او را در تعویق داشته] از زیادات مج و پا میباشد.

(۵) - عبارت: [اکنون باید برخلاف ... ایشان تعهد نموده] از زیادات مج و پا میباشد

(۶) - مج: پا: باتفاق یکدیگر. مک: و صواب بخدمت.

(۷) - مج: پا: و سخن ملک غیاث الدین عرضه داشتند.

مک: این عبارت را ندارد.

(۸) - مج: طلبیدند تا پادشاه. پا: مک: طلبیدند پادشاه.

(۹) - مج: پا: ملک غیاث الدین است. مک: ملک است.

(۱۰) - پا: و عنایت آبا و اجداد ما نسبت به پدران او فرموده‌اند بجای آید.

مک: و عنایت که آبا و اجداد ما نسبت به پدران او فرموده‌اند بجای آید.

مج: و عنایت که آبا و اجداد ما نسبت به پدران او فرموده‌اند بجای آورید.

(۱۱) - مج: پا: اما بشرط آنکه دل دگر نکند. مک: ندارد.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۴۶۴

عنایت «۱» و مرحمت و نوازش و تربیت «۲» پادشاه بملک غیاث الدین رسانیده «۳»، حسب الحکم ازو طلب عهد و بیعت کردند، و ملک از سر صفای عقیدت و خلوص نیت از خلافتی که در دل «۴» و خاطر نداشت سوگند یاد کرد که «۵» با پادشاه اولجایتو سلطان مخالفت نکنند، امرا بعد از تاکید عهد و تجدید پیمان ملک «۶» غیاث الدین را پیش سلطان بردند، پادشاه چندان عواطف و نوازش فرمود که از حد بیان متجاوز بود، و حکم کرد که یرلیغ نوشتند که مملکت هرات و ولایات از حد جیحون تا اقصای افغانستان بدو مفوض دانند، «۷» و برای هر مطلوبی که ملک را بود علی حده حکمی نوشتند، و بخلعت خاص «۸» پادشاه اختصاص یافت، با چند سر اسب تازی، و طاقهای جامه قیمتی و قباهای زربفت، و کلاه مرصع و کمرهای «۹» زر، و اسلحه مصری، و شادروانهای رومی، و پنج پائیزه زرین، و هشت علم اژدهاپیکر، و هفت خروار نقاره، و سه گور که، با دیگر مصالح «۱۰» و ادوات نوبتخانه، «۱۱» [از نفیر و کاودم و سفیده مهره «۱۲» مع آلتها

(۱) - مج: پا: و مرحمت. مک: ندارد.

(۲) - مج: پا: و تربیت پادشاه بملک غیاث الدین رسانید.

مک: و تربیت بملک رسانید.

(۳) - مج: پا: رسانیده حسب الحکم ازو طلب عهد و بیعت کردند. و ملک از سر صفای عقیدت و خلوص نیت.

مک: رسانید، و خلوص نیت.

(۴) - مج: پا: و خاطر. مک: ندارد.

(۵) - مج: پا: که با پادشاه اولجایتو سلطان مخالفت نکند.

مک: که مخالفت نکند.

(۶) - مج: پا: ملک غیاث الدین را پیش سلطان بردند پادشاه چندان.

مک: ملک را بخدمت سلطان چندان.

(۷) - مج: پا: و برای هر مطلوبی که ملک را بود علی حده حکمی نوشتند. مک:

این عبارت را ندارد.

(۸) - مک: خاص اختصاص.

پا: مج: خاص پادشاه اختصاص.

(۹) - مج. پا: کمرهای. مک: کمر.

(۱۰) - مج. پا: و ادوات. مک: ادوات.

(۱۱) - عبارت: [از نفیر، و گاودم، و سفیده ... سرفراز نکرده بودند]. مک: این عبارت را ندارد.

(۱۲) - گاودم: نفیر. کرنا.

سفیده مهره: نفیری که در میدان جنگ دمنده.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۴۶۵

که ملوک غور و خراسان نداشته‌اند، و پادشاهان چنگیزخانی هیچکس را از خراسان و عراق بدان سرفراز نکرده بودند [ارزانی داشت، و هریک از امرا بقدر حال رعایتی کرده ملک را بجانب هرات روان کردند. و در سنه خمس عشر و سبعمایه بشکوه و عظمت هرچه تمامتر بدار الملک هرات درآمد، و همه ملوک و ممالک و ولات ولایات بخدمت ملک مبادرت نمودند، «۱»] و در تقویت اوامر شرع سید المرسلین، و امر معروف و نهی منکر مساعی بسیار بظهور آورد، و رواتب و وظایف و صلاه و صدقات بارباب استحقاق رسانید، و بعد از چند روز که در مکان حکومت متمکن گشت و رعایا در ظل ظلیل مرحمت او بیاسودند، بوجای بن دانشمند که از اعظم اعادی ملک «۲» غیاث الدین و خصم خون او بود کشته شد، بسبب «۳» آنکه جمعی از شاهزادگان چنگیزخانی چون: کپک، و یسور، و داود خواجه، «۴» [و بعضی دیگر، با لشگر بی‌پایان بعد در یک بیابان از نهر جیحون عبور نمودند، بعزیمت آنکه خراسان را در تصرف آورند]، درین فرصت امیر یساول و بوجای و محمد ولدای «۵» با گروهی از امرا در مرغاب جمع شدند و «۶» [بوجای و غیاث الدین علیشه ملک بدخشان را با هزار سوار جرار برسم

(۱) - عبارت: [و در تقویت اوامر شرع ... بارباب استحقاق رسانید] از زیادات مج و پا میباشد.

(۲) - مج: ملک غیاث الدین و خصم خون او بود کشته.

پا: ملک غیاث الدین و خصم او بود کشته.

مک: ملک بود کشته.

(۳) - مج. پا: بسبب آنکه جمعی. مک: بسبب جمعی.

(۴) - مج. پا: [و بعضی دیگر با لشگر بی‌پایان ... خراسان را در تصرف آوردند].

مک: این عبارت را ندارد.

(۵) - مج. پا: با گروهی از امرا. مک: ندارد.

(۶) - عبارت: [بوجای و غیاث الدین علیشه ... امیر یساول کار جنگ بساخت] از زیادات مج و پا میباشد.

و عبارت نسخه پا با مج اندکی اختلاف دارد.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۴۶۶

ایلغار بفرستادند، که بروند تا آنجا که سپاه خصم است و زبان‌گیری بدست آورند، چون چند فرسنگ برفتند بوجای با سیصد مرد بیشتر راند از قضا در میان شب با قراول شاهزادها بازخورد و بحکم:

اللیل داج و الکباش تنطح ۸

حربهای عظیم کردند، و ایشان پانصد سوار بودند، و بوجای و جماعت او کوششهای مردانه کردند، و قرب صد کس را از مردم قراول بقتل آوردند، و امیر بنکی نام از خویشان امیر نوروز بگرفتند، بوجای چون دانست که شاهزادگان بمرغاب رسیدند و سپاه

بیحد دارند مراجعت نموده، صورت حال بامیر یساول باز نمود، امیر یساول کار جنگ بساخت، «۱» چون شاهزادگان بمرغاب رسیدند «۲» از طرفین «۳» صفها و تیغها برکشیدند و درهم افتاده در یک لحظه از هردو سپاه چندان کشته شدند که آب مرغاب از سیل خون [چون] سرخاب گشت، «۴» [و امیر یساول دادمردی و دلاوری «۵» میداد، و چون شیر شرزه بر قلب و جناح و میمنه و میسره ایشان میزد]، آخر الامر چون سپاه شاهزادگان غلبه کردند غالب شدند، و امیر یساول «۶» بعد از حربهای رستمانه با هفت سوار بیرون رفت، و بوجای با چهل تن در میان «۷» معرکه بماند، «۸» [مصراع:

نی رای سفر کردن و نی روی اقامت
بحکم آنکه.

(۱) - تا اینجا از زیادات مج و پا میباشد.

(۲) - مج: رسید. پا: مک: رسیدند.

(۳) - مج: پا: از طرفین صفها و تیغها برکشیدند و درهم.

مک: از طرفین تیغها کشیده درهم.

(۴) - مج: پا: [و امیر یساول دادمردی و دلاوری میداد ... و میسره ایشان میزد].

مک: این عبارت را ندارد.

(۵) - مج: و دلاوری. پا: این کلمه را ندارد.

(۶) - مج: پا: بعد از حربهای رستمانه. مک: ندارد.

(۷) - مج: پا: در میان معرکه. مک: در معرکه

(۸) - عبارت: [مصراع: نی رای سفر کردن ... از سپاه اعدا بقتل رسانید]. از زیادات مج و پا میباشد.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۴۶۷

سعدی:

وقت ضرورت چو نماند گریز «۱» دست بگیرد سر شمشیر تیز تیغ برکشید و با معدودی که با او بودند حمله آورد و قریب هزار سوار جنگی از سپاه اعدا بقتل رسانید [تا «۲» بقیه سپاه او کشته شد، او را نیز از کمین نیزه بر بناگوش زدند که روح از سر او پیرید، چون بوجای مقتول شد و لشکر خراسان «۳» ویران گشتند شاهزادگان مراجعت نمودند، «۴» و امیر یساول با پنج سوار بفوشنج آمد، و محمد ولدای نیز در اثنای این حال وفات یافت، «۵» [و از اعدای ملک غیاث الدین دو خصم با قوت و شوکت چنین هلاک شدند. و در سینه سته عشر و سبعمایه ملک غیاث الدین بقلعه خیصار توجه نمود، و از آنجا بجانب اسفزار خرامید، در اسفزار خبر یافت اوجی بلا- نام از امرای نکودری کوچ خود از قهستان بگرمسیر می برد، با لشکر جرار از پیاده و سوار در عقب او روان گشت، چون نزدیک رسید اوجی بلا با هزار سوار از ابطال قتال بی باک ناپاک نکودری در مقابل آمده جنگی کردند که مریخ خنجر کش بکلک تیز رقم نسخ بر قصه هفتخوان رستم و اسفندیار کشید، آخر اوجی بلا منهزم گشت «۶»، و سپاه ملک خیلخانه و رمه و گله

(۱) - پا: معرکه بماند. نه رای سفر کردن و نه یارای اقامت. وقت ضرورت.

(۲) - مج: تا بقیه سپاه او کشته شد، او را نیز از کمین نیزه بر بناگوش زدند که روح از سر او پیرید، چون بوجای مقتول شد. و لشکر خراسان ویران گشتند شاهزادگان.

پا: تا بقیه سپاه کشته شد و لشکر خراسان ویران گشتند، شاهزادگان.

مک: تا از کمین نیزه بر بناگوش او زدند که روح از سر او بیرون پرید شاهزادگان.

(۳) - مج: خراسان گشتند. پا: خراسان ویران گشتند.

(۴) - مج: مراجعت نمود، و امیر یساول با پنج سوار بفوشنج آمد، و محمد ولدای نیز در اثنای این حال وفات.

پا: مراجعت نمودند، و امیر یساول با پنج سپاه سوار بفوشنج آمد، و محمد ولدای در مابین این احوال وفات.

مک: مراجعت نمودند، و محمد ولدای در مابین این احوال وفات.

(۵) - عبارت: [و از اعدای ملک غیاث الدین دو خصم با قوت و شوکت ... مظفر و کامیاب بجانب هرات عزیمت نمود] از زیادات

مج و پا میباشند. و از مک تماماً محذوف است.

(۶) - مج: و اسفندیار کشید، آخر او بلا منهزم گشت و سپاه ملک.

پا: و اسفندیار کشید، آخر او جی بلا و سپاه ملک.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۴۶۸

و خیمه و خرگاه و زن و فرزندان او را بغارت و اسره بردند و مظفر و کامیاب بجانب هرات عزیمت نمود [۱].

و در سنه مذکوره شاهزاده یسور ماوراء النهر را خراب و مقهور کرده بعزیمت خراسان [۲] از جیحون خواست که عبور نماید، بامیر

یساول نامه نوشت که اگر با امرای خراسان باین طرف می آید، من با اورق و اتباع خود بمتابعت و مطاوعت [۳] پادشاه اولجایتو

سلطان بخراسان می آیم، و این معنی را بمواتیق و ایمان غلاظت تاکید داد، بنابراین امیر یساول و ملک غیاث الدین با سایر امرای

خراسان متوجه اردوی او شدند، [۴] چون از آب آمویه گذشته نزدیک لشکرگاه شاهزاده یسور رسیدند، یسور با شاهزاده کپک در

مصاف بود، باستظهار لشکر خراسان حمله کرده شاهزاده کپک را منهزم گردانید، و با غنایم و اسیر بسیار تمامی مردم آن ولایات از

ترمذ بسمرقند از آب جیحون بگذرانید، و بعد از هفته امراء خراسان از راه بادغیس بطوس و نیشابور رفتند، و ملک [۵] غیاث الدین

متوجه قلعه خیसार شد، و لشکر شاهزاده یسور از شبرغان تا بمرغاب یورت [۵] گرفته ساکن گشتند، [۶] و اولجایتو سلطان یرلیغ

فرستاد که از

(۱) - تا اینجا از زیادات مج و پا میباشند

(۲) - مج. پا: و در سنه مذکوره شاهزاده یسور ماوراء النهر را خراب و مقهور کرده بعزیمت خراسان.

مک: و در سنه ۷۱۶ شاهزاده یسور بعزیمت خراسان.

(۳) - مک: و مطاوعت اولجایتو.

مج. پا: و مطاوعت پادشاه اولجایتو.

(۴) - مج. پا: متوجه اردوی او شدند، چون از آب آمویه گذشته نزدیک لشکرگاه شاهزاده یسور ... ترمذ بسمرقند از آب جیحون

بگذرانید و بعد از هفته.

مک: متوجه اردوی او شدند، درین اثناء یسور با شاهزاده کپک در مصاف بود باستظهار لشکر خراسان حمله کرده خصم را منهزم

گردانید و بعد از هفته.

(۵) - یورت: جایگاه. مکان، مغولی است غیاث اللغات.

(۶) - پا: ساکن شدند، و اولجایتو.

مج: ساکن گشتند، اولجایتو.

مک: ساکن شد و اولجایتو.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۴۶۹

مازندران تا سواحل آب جیحون شاهزاده یسور مسلم داشتیم، «۱» و خلعتهای گرانمایه و کمر مرصع و اسب و شادروان شاهی، و خیمه و خرگاه جهت او ارسال نمود.

«۲» [روز دیگر شاهزاده یسور بملک غیاث الدین نامه نوشت و او را طلب فرمود، «۳» ملک چون از فحوای احوال و افعال او تفرس نموده بود که ازو خیری متصور نیست، و چه مقدار ظلم و خرابی و ستم ازو بمردم ماوراء النهر رسید در حق او بد اعتقاد شده از رفتن به پیش او تقاعد نمود، و شیخ الاسلام خواجه ابو احمد چشتی، و مولانا نظام الدین نسفی و خواجه خلیفه سیامی* را با جمعی از مشاهیر هرات پیش او فرستاد تا عذر گفتند، که اولجایتو سلطان ملک را عهد داده که بی فرمان و اجازت او پیش هیچ شاهزاده نرود.

و چون چند روز برین بگذشت امیر یساول «۴» بداعیه آنکه شاهزاده یسور را طوی دهد و از او دختری بخواهد سیصد هزار دینار بر قصبات ولایات خراسان حواله کرده، در یک هفته بزجر و تشدد تمام سرنجام نمودند.

پس در محرم سنه سبع عشر و سبعمایه امیر یساول با خزانه مشحون بزر و جواهر و کلاهها و کمرهای مرصع و اسبان تازی و غلامان ترک، و انواع بدایع و طرایف بجانب اردوی شاهزاده یسور رفت، و قبل از رسیدن او بگوش شاهزاده یسور رسانیده بودند که امیر یساول بگرفتن تو می آید، و از آن متردد شده بود، و در راه حالات دیگر از امیر یساول واقع «۵» شده بود که شاهزاده یسور برنجید و گفت

(۱)- مج: پا: خلعتهای گرانمایه و کمر مرصع و اسب و شادروان.

مک: خلعت و کمر و شادروان.

(۲)- مک: و خیمه و خرگاه جهت او ارسال نمود. درین اثناء امیر یساول کشته شد و امراء خراسان طوعا و کرها مطیع شاهزاده یسور شدند.

مج: پا: و خیمه و خرگاه جهت او ارسال نمود. روز دیگر شاهزاده یسور بملک غیاث الدین ... بکاروانسرای عالم آخرت فرستاد، چون او کشته شد امرای خراسان طوعا و کرها مطیع و فرمانبردار شاهزاده یسور گشتند.

(۳)- مج: ملک از فحوای. پا: ملک چون از فحوای.

(۴)- مج: چون چند روز برین امیر یساول.

پا: و چون چند روز برین بگذشت امیر یساول. روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات ج ۱ ۴۶۹ اللیل داج و الکباش تنطح ۸ ص: ۴۶۶

(۵)- مج: واقع شد که. پا: واقع شده بود که.

* سیامی: سیام بر وزن نظام کوهی است در حوالی نخب مابین سمرقند و تاشکند.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۴۷۰

آمدن او بطوی ما بی مکرری نیست، بکتوت را گفت پیش از آنکه «۱» او فتنه انگیزد او را بگیرد، چون امیر یساول «۲» برسید، بکتوت طوغان بن دانشمند بهادر را که همراه او بود با اتباع او بگرفت، امیر یساول را کسی گفت که تو را میگیرند بگریخت، شاهزاده یسور خیلخانه وارد و وجهات و خزانه او غارت کرد، و مبارکشاه بن بوجای «۳» را با پنجاه سوار از عقب امیر یساول فرستاد، بعد از دو سه روز «۴» بدو رسید و با او سی سوار بود «۵»، با او جنگهای سخت «۶» رفت، از قضا تیری بر امیر یساول رسید چنانکه از مرکب

درافتاد، و راحله زندگانی «۷» بکاروانسرای عالم آخرت فرستاد، چون او «۸» کشته شد، امرای خراسان طوعا او کرها مطیع و فرمانبردار شاهزاده یسور گشتند.

«۹» [پس چون وقت «۱۰» محصول رسید شاهزاده یسور با تمام سپاه برودخانه هرات درآمد، و خود بزیارت قدسی پناه گازرگاه رفت، «۱۱» بعضی شاهزادگان او را گفتند «۱۲» اگر پادشاه چند روز درین دیار توقف نماید که این شهر را به بینیم که سالهاست تا آوازه وصیت این شهر می شنویم دور نباشد، شاهزاده یسور گفت: درین شهر درآمدن از صلاح دورست، چه از آنروز باز که بنای این بلده شده تا امروز چندین هزار «۱۳» پادشاه کامکار، و ملوک نامدار، و امرای عظیم القدر درین شهر بقتل رسیده‌اند.

(۱) - مج: از آنکه او فتنه. پا: از آنکه فتنه.

(۲) - مج: امیر یساول برسید بکتوت طوغان.

پا: امیر یساول طوغان.

(۳) - مج: مبارکشاه بن جای را. پا: مبارکشاه ابن بوجای را.

(۴) - مج: روز بدو رسید. پا: روز باردوی او رسید.

(۵) - مج: سی سوار بود. پا: سی سوار مانده بود.

(۶) - مج: رفت. پا: نمود.

(۷) - مج: بکاروانسرای عالم. پا: بکاروان عالم.

(۸) - تا اینجا از زیادات نسختان پا و مج می باشد.

(۹) - عبارت: [پس چون وقت محصول رسید شاهزاده یسور با تمام سپاه ... شاهزاده ببادغیس رفت و اهل هرات از آفات لشکر او نجات یافتند]. از زیادات مج و پا می باشد.

(۱۰) - پا: وقت رفع محصول.

(۱۱) - پا: و بعضی.

(۱۲) - پا: گفتند که اگر.

(۱۳) - پا: شاه.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۴۷۱

پس روز دیگر ملک غیاث الدین ولد خود ملک حافظ، و شیخ الاسلام خواجه اسمعیل انصاری، و مولانا عقیف الدین مفتی، و مولانا نظام الدین نسفی را با جمعی پیش شاهزاده یسور فرستاد، شاهزاده ملک حافظ را بناخت و گفت ما میهمان ملک اسلامیم، هرچند او جمال نمی‌نماید «۱» نعم او بر میهمانان متعاقب است، دیگر روز ملک حافظ رخصت یافته معاوده نموده، سپاه شاهزاده چون گرسنه بودند خرمنها غارت میکردند، و مردم را برهنه می‌ساختند، ملک جمعی را «۲» پیش شاهزاده یسور فرستاد که هفت سالست که درین دیار ملخ می آمده و غلها را بتمام خورده، امسال جزوی زراعت شده «۳» که تخمی حاصل آید، سپاه پادشاه او را در معرض تلف دارند، «۴» و من نمیگذارم که مردم جهت محقر غله در روی لشکر پادشاه تیغ و تیر کشند، اگر برسم شحنگی «۵» در هرمرزعه و مواضع سواری چند تعیین رود «۶» که منع لشکریان نمایند حاکم است، چون بعرض شاهزاده رسید، مقربان درگاه را فرمود که بمواضع و مزارع رسیده لشکریان را منع کنند، با وجود آنکه چندکس را از معتبران بقتل آوردند بحکم کریمه: إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا «۷» وَ جَعَلُوا أَهْلَهَا أَذِلَّةً، همچنان افراد سپاه خرابی میکردند، تا بعد از هفته شاهزاده ببادغیس رفت و اهل هرات از آفات لشکر او نجات یافتند.

پس هم درین «۸» سال اولجایتو سلطان رخت اقامت بعالم آخرت فرستاد، و سریر خانیت «۹» بولد ارشد خود سلطان ابو سعیدخان ارزانی داشت، «۱۰» و چون خبر «۱۱» وفات «۱۲» اولجایتو سلطان، و جلوس سلطان ابو سعید بر مسند پدر بشاهزاده یسور رسید

(۱) - پا: هرچند او اهمال مینماید نعم او.

(۲) - پا: جمعی را نزد شاهزاده.

(۳) - پا: زراعت شده که شاید تخمی بدست حاصل شود.

(۴) - پا: تلف می آورند.

(۵) - پا: در هر مزرعه سواری چند.

(۶) - پا: که منع مردم لشکریان نمایند حاکمند.

(۷) - پا: قریه افسدوها، همچنان افراد.

(۸) - مک: مج: درین سال. پا: درین فرصت.

(۹) - پا: فرستاد سریر خانی را بولد.

مک: مج: فرستاد و سریر خانیت بولد.

(۱۰) - مک: و چون خبر. مج: پا: چون خبر.

(۱۱) - مج: پا: [وفات اولجایتو سلطان و جلوس سلطان ابو سعید بر مسند پدر].

مک: این عبارت را ندارد.

(۱۲) - مج: خبر وفات اولجایتو سلطان. پا: خبر اولجایتو سلطان.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۴۷۲

عهدنامه نوشت «۱» باتفاق بعضی از شاهزادگان که با او بودند، که در متابعت «۲» و مطاوعت و کوچ دادن، و فرمان برداری سلطان ابو سعید «۳» خان یکدل و یکجهت باشند، «۴» و [مجانبت، و مخالفت نورزند، و شرطها، و قیدها که معهود عهدنامه است در قلم آورده] با جمعی از ایمه و امرا پیش سلطان ابو سعید «۵» فرستادند، چون «۶» عهدنامه ایشان بسلطان ابو سعید رسید، او نیز فرمود «۷» تا عهدنامه نوشتند «۸»، [که چون یسور آقا و امرا و جمعی شاهزادگان که مصاحب اویند «۹» جهت محبت و ولای ما ترک خان و مان و املاک و اوطان خود کرده بخراسان آمده اند و ایلچیان معتبر] و رسولان معتمد

(۱) - مج: پا: [باتفاق بعضی از شاهزادگان که با او بودند].

مک: این عبارت را ندارد.

(۲) - پا: مج: و مطاوعت. مک: ندارد.

(۳) - پا: مک: ابو سعید خان یکدل.

مج: ابو سعید یکدل.

(۴) - مج: پا: [و مجانبت و مخالفت نورزند و شرطها و قیدها که معهود عهدنامه است در قلم آورده].

مک: این عبارت را ندارد.

(۵) - مک: فرستاد. مج: پا: فرستادند.

(۶) - مک: عهدنامه بسلطان رسید.

پا: عهدنامه بسططان ابو سعید رسید.

مج: عهدنامه ایشان بسططان ابو سعید رسید.

(۷) - مج: مک: فرمود تا عهدنامه. پا: فرمود که عهدنامه.

(۸) - مج: پا: [که چون یسور آقا و جمعی شاهزادگان که مصاحب اویند جهت ...

و ایلچیان معتبر] مک: این عبارت را ندارد.

(۹) - پا: که چون شاهزاده یسور و جمعی از شاهزادگان و امرا که مصاحب او بودند جهه.

مج: که چون یسور آقا و امراء و جمعی شاهزادگان که مصاحب اویند جهت.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۴۷۳

با عهدنامه «۱» مستحکم و مؤکد فرستاده، «۲» [و التماس تجدید عهد وفاق، و تاکید پیمان و میثاق نموده «۳»، مامول و ملتمس ایشان مبذول و مقبول افتاده، ما نیز عهد کردیم که با ایشان یکدل و یکرو، و با دوستان ایشان «۴» دوست، و با دشمنان ایشان دشمن باشیم، و قیود دیگر چنانچه قاعده عهدنامه است بتحریر پیوست، و ایلچیان شاهزاده یسور را خوشدلی و خشنودی «۵» و مقصودها حاصل، رخصت معاوده فرمود].

پس در سنه ثمان عشر و سبعمائه حکام و ولایه «۶» غزنین و گرمسیر مکتوبات بملک غیاث الدین نوشتند که: شاهزاده یسور بتحقیق «۷» درین یکدو ماه با لشکر و سپاه گران عزیمت خرابی خراسان دارد، «۸» [و چهل روز است که اسب فربه میکند و بترتیب و تهیه اسباب محاصره و دربندان و تفریق امرا و جیوش خراسان مشغولند، چون این خبر بملک رسید روز دیگر نامه بامرای خراسان نوشت که احوال بدین نوع است واجب نمود آنها کردن تالشکریهای پراگنده را جمع کنند و از کار بیکار و احوال روزگار غافل نباشند. در مابین این احوال شاهزاده یسور اردوی خود را به پسر خود «۹» جوکی سپرد و خود بمزار چشت آمده «۱۰» شرف زیارت دریافت، و بملک غیاث الدین نامه نوشت که چند نوبت

(۱) - مج: پا: مستحکم و مؤکد. مک: ندارد.

(۲) - عبارت: [و التماس تجدید عهد وفاق و تاکید پیمان ... و مقصودها حاصل رخصت معاوده فرمود]

از زیادات مج و پا میباشد.

(۳) - پا: و التماس تجدید عهدنامه و وفاق کرده و تاکید پیمان و میثاق نموده.

(۴) - مج: با دوستان دوست. پا: با دوستان ایشان دوست.

(۵) - پا: شاهزاده یسور خوشدل و خوشنود و مقصودها.

(۶) - پا: حکام ولایت غزنین.

مج: حکام ولایه غزنین.

مک: حکام و ولایه غزنین.

(۷) - مج: پا: بتحقیق درین یکدو ماه با لشکر و سپاه.

مک: بتحقیق با سپاه.

(۸) - عبارت: [و چهل روز است که اسب فربه میکند و بترتیب و تهیه اسباب ...

پیش ملک آوردند ایشان گفتند هم درین چند روز شاهزاده یسور لشکر بتاخت هرات فرستد] از زیادات مج و پا میباشد و از مک تماماً محذوف است.

(۹) - پا: خود شاهزاده جوکی سپرد و خود بمزار فیض آباد چشت.

(۱۰) - پا: آمده شرف زیارت.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۴۷۴

ایلچیان و مکتوبات فرستاده او را طلب «۱» فرمودیم اجابت نکرد و ما بکرم خود از تمرد او در گذشتیم، اکنون که بعزیمت استخلاص بلاد خراسان آمده‌ایم باید که بی توقف با سپاهی که در فرمان اوست «۲» اسباب یورش ساخته گرداند، «۳» تا باتفاق او و امرای این حدود لشکر بخراسان کشیم، چون نامه بملک رسید جواب نوشت که: اگر شاهزاده توجه خراسان را در توقف دارد اولی است، «۴» چه با پادشاهان اولجایتو سلطان و سلطان ابو سعید عهد و پیمان مؤکد در میان دارد، که تخلفی ظاهر نگرداند، «۵» و پوشیده نیست که نقض «۶» ایمان مؤدی بنقص ایمانست، و دیگر آنکه مملکت خراسان ملکی نیست که هرکسی در وی تواند که نوبت شاهی نواز و رایت شهنشاهی برافرازد، «۷» چه عساکر خراسان و عراقین و شام را که در تحت فرمان سلطان ابو سعید «۸» ست نهایتی نیست، و لشکر شاهزاده «۹» یسور در معرض سپاه او از دریا قطره و از بیضاء ذره تواند بود، و طایفه امرا که شاهزاده را این دلالتها میکنند از دوستی نیست و اعتماد را نمی‌شاید، و اگر ایشانرا وفائی بودی با شاهزاده جهان سلطان ابو سعید خان تخلف نکردی، و آنکه مرا طلب فرموده آمدن من حالا- بانواع تعذر دارد، هرگاه که همه امرای خراسان را شاهزاده بایلی خود درآرد، و بلاد و حصون و قلاع که ازین دیار تا حدود مازندرانست مسلم گرداند و لشکری که از سلطان متوجه او گردد متفرق سازد من قدم از سر ساخته بخدمت آیم، چون این سخنان بشاهزاده رسید اندیشمند شد، و دانست که آنچه ملک نوشته محض صدق است اما اظهار آن کردن صلاح ندید، و بیشتر کدورت ملک غیاث الدین در دل گرفت، پس از هرات در گذشت تا بترت جام قدس سر ساکنها رسید و سعاده زیارت دریافت، درین حال امرای خراسان بعشره و لهُو

(۱) - پا: طلب نموده‌ایم اجابت.

(۲) - پا: البته اسباب.

(۳) - پا: گرداند باتفاق.

(۴) - پا: چه پادشاه اولجایتو.

(۵) - پا: ظاهر نکند.

(۶) - پا: نقض عهد و ایمان.

(۷) - پا: که هرکس در وی تواند که نوبت شاهی تواند زد و رایت سلطنت برافرازد.

(۸) - پا: ابو سعید خان است.

(۹) - پا: شاهزاده در معرض سپاه خانی.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۴۷۵

و طرب چنان مشغول بودند که از خود و عالم خبری نداشتند، هریک در عالم دیگر بودند، با وجود آنکه چندین کُرت ملک بایشان مکتوب نوشته و قاصدان دوانیده، که شاهزاده یسور البته میرسد غفلت نورزید، و شرایط حزم مرعی دارید «۱»، اما، ع: مست بگوش کی کندکن مکن حکیم را میگفتند که این اخبار دروغ است، و ما را ملک می‌رساند، چه شاهزاده یسور لشکر کم دارد، و با سلطان ابو سعید عهد کرده که مخالفت نکند، حاصل باین تسویلات شیطانی، و تخیلات نفسانی مغرور گشته شبانروزی بمباشره لهُو و طرب، و معاشرت شراب و شاهد اشتغال داشتند «۲»، تا شاهزاده یسور ناگاه بر ایشان زد جمیع خیلخانه و حواشی و مواشی و اهل و عیال و بنین و بنات ایشانرا بغارت و اسرت گرفت، و امراء پریشان گشته هریک بطرفی گریخت، و شاهزاده یسور تا

وسط مازندران برفت، و بکتوت تا بدماغان براند، و از مازندران قریب بده هزار کس از سادات و اشراف خاندانهای قدیم اسیر گرفتند، و با چندان غنائم که انامل مهندسان کامل از عقد حساب او قاصر ماندی «۳» مراجعت کرده در موضعی که او را قراتیه گویند نزول کرد، و ایلچیان بولایات فرستاده ملوک و اشراف و اعیان مواضع را بایلی خود دعوت کرد هیچکس اجابت ننموده، حاصل الامر هیچ شهری و حصاری شاهزاده یسور را مسلم نشد، و بسیاری از سپاه او در مواضع کشته شدند، مقارن این حال شاهزاده یسور شیخ الاسلام خواجه شهاب الدین «۴» جامی را طلب داشت پیش او رفت و بایلچیان او التفات نمود، یسور از آن معنی برنجید و لشکر فرستاد تا حصار جام را محاصره کردند «۵» و مواشی جام را بگرفتند، و هرچند کوشیدند حصار فتح نشد، لشکر مراجعت

(۱) - پا: مرعی دارند: مست بگوش.

(۲) - پا: اشتغال داشتند. تا شاهزاده یسور تا وسط مازندران برفت، و بکتوت تا بدماغان براند و از مازندران قریب بده هزار کس.

مج: اشتغال داشتند، تا شاهزاده یسور ناگاه بر ایشان زد جمیع خیلخانه و حواشی و مواشی و اهل و عیال و بنین و بنات ایشانرا بغارت و اسرت گرفت و امراء پریشان گشته هر یک بطرفی گریخت و شاهزاده یسور تا وسط مازندران قریب بده هزار کس.

(۳) - مج: ماندی. پا: آمد.

(۴) - پا: شهاب الدین اسمعیل جامی.

(۵) - پا: نمودند.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۴۷۶

نموده، شاهزاده یسور را گفتند که بسیاری از مردم ما بقتل رسیده حربهای سخت کردیم حصار شیخ فتح نشد، یسور متفکر و بیحضور گشت که هیچ جای او را مسخر نشده کسی بایلی او درنیامد از آمدن خود پشیمان گشت، و ملک غیاث الدین پیوسته جاسوسان در کار داشت که از تمامی احوال شاهزاده او را خبر میدادند، و قاصدان هشیار «۱» بسطانیه فرستاده بود تا سلطان ابو سعید و امیر چوپان «۲» را از داعیه و عزیمت شاهزاده یسور آگاه کردند، «۳» امیر یرلیغ پادشاه و تشریفات گرانمایه جهت ملک غیاث الدین فرستاده او را بر حرب و مخالفت و معاندت شاهزاده یسور «۴» تحریض فرمود، و گفت امیر حسین را با سپاه بسیار نامزد کرده‌ایم که با شاهزاده «۵» حرب آورد ملک باید که اصلاً خاطر متردد ندارد، و خوشدل و مستظهر باشد که عنایت و عاطفت پادشاه جهان سلطان ابو سعید «۶» درباره او زیاده از آن است که در وهم گنجد «۷»، و از قتل و نهب و غارت و اسرت آنچه ممکن باشد نسبت بلشکر یسور، و خیلخانه‌های امرا که طریق خلاف و عصیان ما پیش گرفته‌اند اهمال جایز ندارند، چون یرلیغ و تشریف پادشاه بملک اسلام «۸» رسید لشکری ببادغیس فرستاد تا اوراق پسر بوجای و چند خانواده «۹» دیگر از لشکر بکتوت گرفته بهرات آوردند، و اموال و جهات ایشانرا بر سپاه خود قسمت

(۱) - مج: قاصدان هشیار.

پا: قاصدان بسیار.

(۲) - امیر چوپان: از امراء بزرگ و نامدار عهد اولجایتو سلطان بوده. پس از مرگ خواجه علیشاه چندی بر دست وزارت و صدارت آن پادشاه بنشست، و بمعاضدت رکن الدین صاین رتق و فتق امور مینمود، و عاقبت مورد خشم اولجایتو واقع شده، و بهرات فرار کرده بملک غیاث الدین کرت پناهنده گشت، اما ملک غیاث الدین با او غدر کرده و بامر او خواجه را بقتل رسانیدند.

(۳) - پا: امیر چوپان یرلیغ پادشاه حاصل نموده و با تشریفات.

مج: امیر یرلیغ پادشاه و تشریفات.

(۴) - پا: و معاندت یسور.

(۵) - پا: که با یسور حرب.

(۶) - پا: ابو سعید خان.

(۷) - پا: که در وهم گنجد و از قتل. مج: که در وهم و از قتل.

(۸) - پا: بملک رسید.

(۹) - پا: خانه‌وار.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۴۷۷

کرد، چون این «۱» خبر بیکتوت و پسر بوجای رسید مضطر و مضطرب پیش شاهزاده یسور رفته گفتند که ملک غیاث الدین «۲» ما را غارت کرد، و فرزندان را باسیری گرفت، یسور ازین حال پریشان‌خاطر و بی‌حضور گشت ایلچی و مکتوب بملک فرستاد که خانها و اهل و عیال بوجای و دیگر امرا را بازفرستند و انواع تطف «۳» و تعطف اظهار کرد، ملک جواب فرستاد که من «۴» همین کار بحکم یرلیغ سلطان ابو سعید و آلت‌مغای امیر چوپان کرده‌ام بی‌اجازت ایشان خانه و متعلقان پسر بوجای و بکتوت را باز نتوانم فرستاد، شاهزاده یسور در غضب شد و مبارکشاه بوجای «۵» را با شش‌هزار سوار خوانخوار بغارت و تاخت هرات فرستاد، و حکم کرد که غیر از مردم ماوراء النهر هر کس بدست افتد بکشند، و آنچه ممکن است از نهب و قتل تقصیر نکنند، در خلال این حال سپاه ملک از معتبران لشکر یسور سه تن گرفته پیش ملک آوردند ایشان گفتند هم درین چند روز شاهزاده یسور لشکر «۶» بتاخت هرات فرستد [«۷»]، ملک فرمود تا رعایای «۸» بلوکات در شهر درآیند و مواشی خود را از رودخانه بدین طرف «۹» گذرانند و بر دروازاها و ممرها معتمدان نصب کرد، و بولایات قاصدان دوانید، که مردم بقلعها و حصنها دوانید، پس مبارکشاه ببادغیس «۱۰» درآمده از زبان‌گیری معلوم

(۱) - مج: چون این بکتوت و پسر بوجای رسید.

پا: چون این خبر بیکتوت و غیره رسید.

(۲) - پا: ملک غیاث الدین خیلخانه ما را غارت کرده و فرزندان او را.

(۳) - پا: و انواع تطف و تعطف

(۴) - پا: که من این کار.

(۵) - پا: و مبارکشاه بن بوجای. مج: و مبارکشاه بوجای.

(۶) - پا: لشگری بتاخت هرات می‌فرستد.

(۷) - تا اینجا از زیادات مج و پا میباشد.

(۸) - مج. پا: رعایای بلوکات. مک: رعایای خراسان و بلوکات.

(۹) - پا: بدین طرف بگذرانند، پس مبارکشاه.

مج: بدین طرف گذرانند، و بر دروازاها و ممرها معتمدان نصب کرد، بولایات قاصدان دوانید، که مردم بقلعها و حصنها دوانید، پس مبارکشاه.

مک: بدین طرف گذرانند، و بر دروازاها و ممرها معتمدان نصب کرد، و بولایات قاصدان دوانید، پس مبارکشاه.

(۱۰) - مج: ببادغیس آمده از زبان‌گیری معلوم کرد.

مک. پا: ببادغیس درآمده از زبان گیری معلوم کرد.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۴۷۸

کرد، که مردم توابع هرات با اهل و اولاد خود بشهر درآمده‌اند، «۱» [و بلوچان با رمه بسیار در کهدستان «۲» نشسته‌اند و پناه ندارند، مبارکشاه با سپاه خود شب در دره پاشتان کمین کرد و صباح «۳» چهارشنبه پانزدهم «۴» صفر سنه تسع عشر و سبعمایه در تاخت و بر خانهای بلوچان زده مواشی ایشانرا برانندند، و از شهر سپاه فراوان «۵» از سوار و پیاده بیرون رفتند و بموافقت بلوچان بجنگ «۶» مشغول شدند، مبارکشاه دویست کس را مقرر کرد که مواشی را برانندند و خود با پنجهزار سوار «۷» بجنگ بایستاد و مردم بسیار از طرفین زخمی شدند، و مبارزان غوری و هروی اکثر رمه و گله بلوچان را از لشکریان مبارکشاه باز ستانیدند، و ایشانرا بزخم تیر و تیغ تاده کرخ برانندند، سپاه ملک بدره درون رفته، خواستند که دیگر نیز در عقب ایشان بروند از اندیشه آنکه مبادا که مغولان کمین کرده باشند مردم هرات را باز گردانند، «۸» و مبارکشاه با چند سر گاو و گوسفند آن شب تار تا روز برفت و در هیچ مقام قرار نتوانست کرد، پس کس پیش شاهزاده یسور فرستاد، که هرات را تاختم اما در هرات مردم «۹» و لشکر بسیار بودند از بلوچ و خلج و رستاقات «۱۰» که بشهر آمده‌اند، و میان ما و ایشان چند حمله حرب «۱۱» واقع شد، بدانجهت پیشتر نرفتم، اگر شاهزاده مدد فرستد، و فرمان دهد «۱۲» شهر را محاصره کنم، یسور از خویشان خود سلطان نام را با ده هزار کس بفرستاد که

(۱) - عبارت: [و بلوچان با رمه بسیار در کهدستان نشسته‌اند و پناه ندارند مبارکشاه ...

خبر آمد که لشکر عراق و خراسان ساخته شده‌اند اما دو ماه دیگر خواهد شد تا برسند] از زیادات مج و پا میباید و از مک تماما محذوف است.

(۲) - مج: کهدستان. پا: کوهستان.

(۳) - مج: صباح چهارشنبه. پا: صباح روز چهارشنبه.

(۴) - مج: پانزدهم صفر. پا: پانزدهم شهر صفر.

(۵) - پا: فراوان بعدد ریگ بیابان.

(۶) - پا: بجنگ و کارزار مشغول.

(۷) - پا: سوار خونخوار بجنگ.

(۸) - پا: گردانیدند.

(۹) - پا: مردم بسیار و لشکر بشمار.

(۱۰) - پا: روستاق.

(۱۱) - پا: چند حرب واقع.

(۱۲) - پا: و فرماید شهر را محاصره کنم. مج: محاصره کرده.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۴۷۹

هرات را محاصره کنند و آبها را از انهاز بگردانند، و از غوری و هروی و سجزی هرکرا یابند بکشند، و اگر ملک غیاث الدین زن و فرزندان امرا و خیلخانه بوجای را بازدهد «۱» و طریق ایلی مسلوک دارد بکسی تعرض نرسانند، و غله نچرانند، و با ملک عهد دوستی و یگانگی مستحکم گردانند، و روز بروز هرحال که باشد اعلام نمایند، پس سلطان و بکتوت با ده هزار سوار روز جمعه خامس ربیع الاولی «۲» سنه مذکوره از اطراف و جوانب هرات درآمدند، ملک غیاث الدین فرمود تا سپاه اسلام پناه او از پیاده و سوار مستعد کار بوده روی بکارزار آرند، دلیران غوری و مبارزان هروی چون ریح عاصف و برق خاطف خود را بر سپاه کینه‌خواه

بکتوت و مبارکشاه زدند، و بیک لحظه قرب پنجاه کس ازیشان دستگیر کردند، و مواشی که از هرات گرفته بودند اکثر را بازگردانیدند، و مراکب و اسلحه بسیار از آنجماعت بدست آوردند، روز دیگر بکتوت شیخ الاسلام خواجه احمد چشتی را پیش ملک فرستاده پیغام داد که بیست سالست که من در خراسانم از من زحمتی و نکبتی بکسی نرسیده و همیشه نیکخواه «۳» و دوستدار ملک اسلام بوده‌ام، و هم‌اکنون مرا از امثال فرمان شاهزاده یسور چاره نیست «۴» که اگر ملک اسلام مصلحت داند جماعتی را که سپاه او از بادغیس آورده‌اند بیرون فرستد تا خاطر شاهزاده از غبار «۵» آثار صافی گردد، و من نیز بخوشدلی تمام بازگردم، و از ملک اسلام رهین منت ما لا کلام باشم دو از کار نیست، و اگر مضایقه خواهد نمود هرده روز لشکر بخرابی «۶» هرات خواهد آمد، و از هرجانب خلقی تلف خواهد شد، چون شیخ الاسلام این حکایت بملک رسانید، در جواب گفت: این خیال فاسدست که در دماغ بکتوت راه یافته، اگر شاهزاده یسور لشکرهای عالم را بمحاصره این شهر آورد من یک تن از اسیران بادغیس بیرون نخواهم فرستاد و امیدوارم که حضرت الهی ظلم و بیراهی او را بر بندگان خود نپسندد، و بقهر غالب و بطش شدید خود دفع مواد فساد او کند، و اگر غله این دیار را تلف

(۱) - پا: و فرزندان و خیلخانه بوجای بازدهد.

(۲) - پا: ربیع الاول.

(۳) - پا: نیکخواه ملک.

(۴) - پا: چاره نیست، اگر حضرت ملک اسلام.

(۵) - پا: از غبار آزار. مج: از غبار آثار.

(۶) - پا: لشگری بویرانی هرات.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۴۸۰

کند حق تعالی ما را از خزانه کرم خود روزی دهد، و نیز فردا که شاهزاده یسور هزیمت نموده بجانب گرمسیر رود اسیران خیلخانه پسر بوجای را بسبحستان فرستم تا ببهای تمام بسجریان فروشند و غله خریده بهرات آورند، چون این جوابها بکتوت رسید محروم و مغموم گشته رو بکار حرب آورد، روز دیگر بکتوت و مبارکشاه و سلطان و دلچک جمله بران عزم که از سیل خون کوه و هامون را جیحون و سیحون گردانند «۱» از طرف دروازه فیروزآباد و درب خوش متوجه شدند، ملک اسلام نیز سوار شده با سلاح تمام در مقام انتقام لشکر بهرام کشش ضرغام کوشش خود را فرمود که حمله برند و دمار از مخالفان برآورند،

مثنوی «۲»:

دو لشکر بجنبش در آمد چو کوه کران جنبش آمد جهانرا ستوه

ز فریاد رویین خم «۳» از پشت پیل نفیر نهنگان بر آمد ز نیل

ز غریدن ناله کرنای در آمد تب لرزه بر دست و پای و چندان خون از لشکر خویش و بیگانه بریختند که همه آشنا در موج خون میگردند، و چند نوبت لشکر اسلام سپاه خصم را از سر پل ریکنه «کذا» دور کردند، و از دلاوران هروی پنج تن در این طرف پل با سپاه اعدا مقابل شده دیگران پس نشستند هفتصد سوار جرار «۴» سخت کوش آهن‌پوش از پل گذشته حمله بر آن پنج کس آوردند ایشان در مقام انتقام جای خود نگاهداشته بضرب تیر ناوک و تیغ بلارک «۵» آن هفتصد سوار خونخوار را نگذاشتند که «۶» میان کوچها و ممرها در آیند، و هر چند اعیان سپاه ایشان را مبالغه میکردند که پس نشینند اجابت نمیکردند و پیشتر

(۱) - پا: و هامون را جیحون سازند از طرف.

(۲) - مج: مثنوی. پا: این کلمه را ندارد.

(۳) - روئین خم: کوس.

(۴) - پا: جرار خونخوار سخت کوش.

(۵) - تیر ناوک و تیغ بلارک.

(۶) - پا: که بمیان.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۴۸۱

میرفتند مبارکشاه چون جلاده و مبادره «۱» آن پنج تن بدید تیغ برکشیده بانگ بر سپاه خود زد که بی ناموسی و نامردی باشد «۲» که هفتصد مرد مکمل نامدار پیش پنج تن تاجیک عاجز و خوار و بی مقدار گشته آید، آن شیاطین اشرار بیکبار حمله آوردند، و بی درنگ برسر آن مبارزان پلنگ چنگ راندند، سه تن ازیشان سلامت ماند، و دو کس دیگر یکی پهلوان شیخ علی نام و یکی مسافر شکیدبانی «۳» که هر یک سهراب زمان و ابو تراب «۴» دوران بودند شهید گشتند، و از دیگر جانب سلطان با سه هزار سوار نامدار در مقام کار تبار با سپاه ظفر شعار ملک در کارزار درآمدند، و چون سلطان چاشنی حرب و شربت ضربت اهل «۵» هرات نچشیده بود بی تحاشی با سیصد سوار از پل «۶» اسفزار بدین طرف عبور نمود، دلیران هروی او را نشانه تیر ساخته اسب او را انداختند، پیاده گشته خواست که مرکب دیگر سوار شود لشکر اسلام بیکبار حمله آورده اتباع او را هزیمت کردند، سلطان مضطر مانده هیچ مفری ندید خود را در آب انداخت، کماندار «۷» شمعانیان تیری بر کتف او زد که از دو زره داودی که در زیر خفتان پوشیده داشت «۸» گذشته سه انگشت در کتف او نشست، سلطان چون آن زخم یافت سراسیمه گشته نعره بر سپاه خود زد که مرا از دست «۹» این طایفه که در پیش تیر ایشان آهن چون حریر و سندان چون خمیرست خلاص دهید سپاه او همه یک عزم پیش راندند و او را از غرقاب فنا و گرداب هلاک بیرون بردند، «۱۰» تا وقت زوال مصاف کردند، سلطان و بکتوت ترک حرب کردند، روز دیگر با تمامی سپاه سوار شده آب از جویها بینداختند، و بکتوت شیخ ابو احمد را پیش ملک فرستاده گفت اگر ملک اسلام پنج خانوار «۱۱»

(۱) - پا: مبارزت.

(۲) - پا: که چه بی ناموسی و چه بیمقداری و نامردی باشد.

(۳) - پا: شکیبانی.

(۴) - پا: که هریک سهراب زمان و رستم دوران بودند.

(۵) - پا: ضربت هرات.

(۶) - پا: پل اسفزار. مج: پل در قرار.

(۷) - پا: کمانداری از شمعانیان.

(۸) - پا: پوشیده بود گذشته.

(۹) - پا: از پیش این طایفه.

(۱۰) - پا: بیرون بردند، و چون بدین منوال تا وقت زوال مصاف.

(۱۱) - پا: پنج خانه وار از اسیران که تعلق بامرا دارد.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۴۸۲

را از اسیران که تعلق بامرا دارد بازفرستد، دست از حرب کوتاه کنم و الا انهار این دیار را ویران «۱» خواهم کرد، ملک جواب گفت

اگر بکتوت تمامی این مملکت را بسوزد یک تن از آن گروه بیرون نخواهم فرستاد، روز دیگر شیخ ابو احمد بعزیمت دیدن بکتوت از هرات بیرون رفت، چون بلشگر گاه او رسید هیچکس ندید، چند فرسنگ دیگر «۲» از عقب برفت از بکتوت و سپاه او اثر نیافت، شیخ سواری پیش ملک فرستاده از رفتن بکتوت بر سیل استعجال خبر داد، بعد از تفحص احوال معلوم کردند که شاهزاده یسور را اعلام داده بودند که در این هفته لشکرهای عراق «۳» و خراسان بقصد او میرسند بدان سبب بکتوت را طلب داشته بود چون بکتوت پیش شاهزاده یسور رسید «۴» خبر آمد که لشکر عراق و خراسان ساخته شده‌اند اما دو ماه دیگر خواهد شد تا برسند «۵»، شاهزاده یسور «۶» ازین خبر خوشحال شده از قراتیه لشکر بهرات کشید، و بکتوت و مبارکشاه را برسم طلیعه و مقدمه پیشتر فرستاد، و خود روز دوشنبه دوم «۷» ربیع الاول سنه مذکوره در مرغزار «۸» بشوران نزول کرد، ملک «۹» نیز فرمود تا ابطال رجال سپاه او اسباب حرب ساخته در حفظ و حراست دروب و بروج احتیاط تمام بجای «۱۰» آورند «۱۱»، [هرچند نواب ملک و اشراف شهر گفتند اگر ملک «۱۲» محقر نزلی پیش شاهزاده فرستد

(۱)- پا: ویران و هموار خواهم.

(۲)- پا: از عقب برفت از بکتوت و سپاه او اثر نیافت، شیخ سواری پیش ملک فرستاده از رفتن بکتوت بر سیل استعجال خبر داد، بعد از تفحص.

مج: از عقب رفت از بکتوت و سپاه او خبر داد، بعد از تفحص.

(۳)- پا: عراق و خراسان بقصد.

(۴)- پا: رسید باز خبر آمد.

(۵)- تا اینجا از زیادات پا و مج میباشد.

(۶)- پا. مج: [ازین خبر خوشحال شده]. مک: این عبارت را ندارد.

(۷)- مج. مک: دوشنبه دوم ربیع الاول.

پا: دوشنبه ربیع الاولی.

(۸)- مرغزار بشوران: از مرغزارهای بادغیس.

(۹)- مج. پا: ملک نیز فرمود. مک: ملک فرمود.

(۱۰)- مج: آورند. مک: آرند. پا: آوردند.

(۱۱)- عبارت: [هرچند نواب ملک و اشراف ... از دست او بیرون کنیم آنگاه].

از زیادات مج و پا میباشد.

(۱۲)- مج: محقر نزلی. پا: محقری نزلی.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۴۸۳

از مصلحت «۱» دور نیست، گفت: اگر کسی با ما حضری پیش او خواهم فرستاد مغول خام طمع خواهد شد که مگر من ازو خایفم، یا داعیه ایلی او دارم، پس اسیرانرا طلب خواهد نمود، و متعاقب طمعها خواهد کرد، و یک مدعای او که حاصل نشود «۲» بخواهد رنجید، من از اول کار این ابواب را مسدود میگردانم، پس شاهزاده یسور با شاهزادگان گفت: که ملک غیاث الدین با من سر بصلح در نمی‌آرد، اکنون بر ما فرض است که این خطه را با ولایت غور از دست او بیرون کنیم، آنگاه «۳» با شوکت و عظمت هرچه تمامتر «۴» با لشگر آراسته سوار شده فرمود تا شادروان پادشاهی او را در پر امان «۵» برافراشتند «۶»، و سپاه او «۷» با تمامی امرا و شاهزادگان بر اطراف شهر و دروازه‌ها صف «۸» برکشیدند، ملک بر «۹» بالای بام حصار برآمده فرمود تا شادروان عظمت و

سایبان ابهت او که سلطان «۱۰» ابو سعید عنایت کرده بود در مقابله شادروان یسور برافراشته، و رایات عالیہ نصب کردند، شرفات و بروج حصار را برماح نصرت ریاح و درفشهای خورشید درخش آراسته گردانیدند، و از نفیر و ولوله طرفین زلزله و غلغله محشر اکبر در عرصه بساط اغبر افتاد

«۱۱» فردوسی [طوسی]:

برآمد ز هردو سپه بانگ کوس هوا نیلگون شد سپهر آبنوس

(۱) - مج: دور نیست. پا: دور نمی‌نماید.

(۲) - پا: نشود البته بخواهد.

(۳) - تا اینجا از زیادات نسختان مج و پا میباشد.

(۴) - مج: پا: هرچه تمامتر با لشکر آراسته سوار شده.

مک: هرچه تمامتر سوار شده.

(۵) - پر امان: از نواحی هرات است.

(۶) - مج: برافراشت. مک: پا: برافراشتند.

(۷) - مج: با تمامی شاهزادگان. پا: با تمامی شاهزادگان و امرا.

مک: با تمام امرا و شاهزادگان.

(۸) - مج: پا: صف برکشیدند. مک: صف کشیدند.

(۹) - پا: بر بام حصار. مج: مک: بر بالای بام حصار.

(۱۰) - مج: پا: سلطان ابو سعید عنایت. مک: سلطان عنایت.

(۱۱) - مج: فردوسی طوسی. مک: فردوسی.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۴۸۴ چو برق درخشنده از تیره میغ‌همی آتش افروخت از گرز و تیغ بعد از آن از طرفین ابطال رجال آتش «۱» جدال و قتال «۲» را التهاب و اشتعال داده درهم آویختند «۳»، حسام بهرام انتقام دلیران چون بالای ناگهان از بالا- بر سر یلان، «۴» و پیکان سهام خون‌آشام دلاوران مانند معانی دقیق در تجاویف دل پردلان راه میکرد، هر لحظه کمانهای کیانی از کشاکش زور آوران گره‌گره بر گوشه ابرو «۵» می‌زد، و هر لمحہ سپرهای خسروانی از زخمهای گران «۶» قبضه‌داران چین اندوه بر جبین می‌آورد، «۷» بیلک حکم‌اندازان بر ساحت سینه‌ها لاله می‌کشت، و طعان سنان جان‌ستان گردان در چمن بدن رجال نهال آجال می‌نشاند،

«۸» خواجه کمال الدین اسمعیل:

دل دلیران جمله میان نیزه و تیر برآمده خوش و خندان چنانکه غنچه ز خار

ز حلقهای زره جان پردلان جوشان چنانکه از شکن زلف رنگ چهره یار

میان تیر و تن «۹» مرد نیزه ور بینی چو خارپشت که مار اندر آورد بکنار و بسیاری از دلیران و دلاوران جانبین بقتل رسیدند «۱۰»، در اثناء این حال نظر

(۱) - مج: پا: آتش جدال و قتال.

مک: آتش قتال.

- (۲) - مج: مک: قتال را التهاب. پا: قتال التهاب.
 (۳) - مج: مک: آویختند. پا: آمیختند.
 (۴) - مج: مک: یلان و پیکان. پا: یلان می آمد و پیکان.
 (۵) - مج: ابرو زد. مک: ابرو می زد.
 (۶) - مج: قبضه داران. مک: این جمله را ندارد.
 (۷) - بیلک: تیر. حکم اندازان: تیر اندازان زبردست.
 (۸) - مج: خواجه کمال الدین اسمعیل.
 مک: کمال اسمعیل. پا: این جمله را ندارد.
 (۹) - مج: پا: تیر تن. مک: تیر و تن.
 (۱۰) - مج: رسید. مک: پا: رسیدند.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۴۸۵

شاهزاده یسور بر شادروان ملک «۱» [غیاث الدین] افتاد متغیر گشته، با شاهزادگان گفت بنگرید که این غوری مغرور با ما که از اورق چنگیز خانیم «۲» چگونه در مقام مقابله و تعصب درآمده، درین سخن بود که «۳» یکی از حکم اندازان سخت کمان تیری بفرمان ملک ملکستان از شست امتحان گشاد داد چنانکه بنزدیک خیمه شاهزاده یسور افتاد، جماعتی که آنجا حاضر بودند «۴» [از سهم آن تیر] یک سر تیر پس نشستند، و خیمه شاهزاده را «۵» از آن مقام برکنندند هرویان «۶» که آن حالت «۷» را دیده بیکبار نعره شادمانی و سورن «۸» پهلوانی برکشیدند، «۹» [و دلیری و تهوور ایشان از آنچه بود بیشتر گشت]، شاهزاده «۱۰» یسور ازین صورت مقبوض و بیحضور شد، بغلظت و شدت تمام لشکر را بر حرب تحریض نمود، تا سپاه او «۱۱» چون کوه آهن در جنبش آمده، بر لشکر «۱۲» ملک حمله آوردند، و بیک حمله قرب هفتصد مرد «۱۳» نامدار از هردو جانب مجروح شدند، «۱۴» [و بسیاری دیگر بقتل آمد، و اگر ملک سپاه خود را از پیش رفتن و جنگ کردن منع نکردی تا بکهدستان و پشت خیابان لشکر مخالفانرا می رانندند]، همچنین در هر چهار طرف شهر نهب و قتل «۱۵» و حرب بود تا سپاه سیاه پوش شب رنگ «۱۶»

- (۱) - مج: پا: ملک غیاث الدین افتاد. مک: ملک افتاد.
 (۲) - مج: پا: چگونه. مک: این کلمه را ندارد.
 (۳) - مج: پا: که یکی از. مک: که از.
 (۴) - مج: پا: [از سهم آن تیر]. مک: این جمله را ندارد.
 (۵) - مج: پا: از آن مقام. مک: این جمله را ندارد.
 (۶) - مج: مک: هرویان آن. پا: هرویان که آن.
 (۷) - مج: پا: حالت را دیده. مک: حالت دیده.
 (۸) - سورن: غریو و فریاد لشکریان در میدان نبرد. مغولی است.
 (۹) - مج: پا: [و دلیری و تهوور ایشان از آنچه بود بیشتر گشت] مک: این عبارت را ندارد.
 (۱۰) - مج: پا: شاهزاده یسور. مک: شاهزاده ازین.
 (۱۱) - مج: سپاه او کوه آهن. مک: پا: سپاه او چون کوه آهن.
 (۱۲) - پا: مج: ملک. مک: ندارد.

(۱۳) - مج. پا: نامدار. مک: ندارد.

(۱۴) - مج. پا: [و بسیاری دیگر بقتل آمد ... و پشت خیابان لشگر مخالفانرا می رانندند]. مک: این عبارت را ندارد.

(۱۵) - مج: و قتل و حرب تا سپاه.

پا: مک: و قتل بود تا سپاه.

(۱۶) - مج. مک: شب‌رنگ برجیس. پا: این جمله را ندارد.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۴۸۶

شب‌رنگ برجیس برجیش «۱» سعادت روز فیروز اثر تاختن آورد، و از چین تاختن، و از یمن تا عدن از ظلمت ظلم تاریک ساخت، «۲» بیت:

زلف مشکین شب بشانه زدندرقم کفر بر زمانه زدند شاهزاده یسور بسوز دل «۳» و اندوه خاطر ترک رزم کرد از میدان مصاف بار کایب و جنایب خاسر و خایب «۴» بمنزل خود مراجعت نمود، و ملک اسلام فرمود تا رجال ابطال هرات و غور و دلیران خراسان بر فراز باره و سطوح بروج و دروازه برآمده، آنشب حراستی نمودند که «۵» از خروش طبل پاسبانان گوش کوتوال قلعه هفتم کر گشت، و از شواغل مشاغل و نوایر آتش حارسان «۶» دیده روشنان ایوان هشتم خیره ماند، سپاه یسور با یکدیگر میگفتند «۷» فتح این قلعه بجنگ مقدور و میسور کسی نیست، چون استیلای شب‌زنگی سلب بنهایت رسید، و خسرو رومی روز «۸» تیغ هندی آفتاب از قراب برکشید، بار دیگر هردو سپاه با سر پرشر و سینه پرکینه در یکدیگر افتاده، داد مبارزت و مطاردت دادند،

(۱) - مج. مک: جیش سعادت روز.

پا: جیش روز.

(۲) - مج: بیت. پا: ندارد.

(۳) - مج. پا: و اندوه خاطر. مک: این جمله را ندارد.

(۴) - مج. پا: بمنزل خود. مک: ندارد.

(۵) - مج. پا: که از خروش. مک: که خروش.

(۶) - مج. پا: حارسان دیده روشنان.

مک: حارسان روشنان.

(۷) - مج. پا: یسور با یکدیگر میگفتند. مک: یسور میگفتند.

(۸) - مج. پا: روز تیغ هندی. مک: روز هندی.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۴۸۷

لکمال اسمعیل «۱»:

زبان طعن بجوشن دراز کرده سنان لب حسام تبسم ز شکل مغفر کرد

بزخم تیغ امید از بقا طمع بیریدز سهم تیر تبرا عرض ز جوهر کرد

بهر کجا که ز شمشیر رخنه افتاداجل ز روزن آن رخنها سر اندر کرد امروز دیگر تا وقتی که «۲» تیغ آفتاب سر در نیام مغرب نهاد

در مقابله و مجادله بودند، و مبارز بسیار از هردو طرف مجروح و مقتول گشت،

القصة:

بدین گونه هژده شبانه‌روز متعاقب عساکر جانبین در سفک دما و قصد جانهای یکدیگر کشش و کوشش داشتند، آخر شاهزاده «۳»

[یسور چون] دید که بوسیله محاربت و مقاتلات فتحی میسر نمیشود با تمامی لشکر خود قرب چهل هزار مرد باتلاف و سوختن غلات و مزروعات، و انهدام قصور و بیوتات، و قلع و استیصال اشجار، و باغات مشغول گشت، و چند نوبت امرای بزرگ را بدر قلعه فرستاد که اگر ملک خاتون پسر بوجای را با محقر نرلی بیرون فرستد، غله «۴» ولایات را نسوزد، و بزودی از توابع هرات برود «۵»، و بسوگندان عظیم توکید کرد. ملک اجابت نمود، تا محروم و محزون متوجه گرمسیر گشت، و بعد از «۶» آن بچند روز امرای خراسان بهرات آمده

(۱) - مج: لکمال اسمعیل. مک: کمال اسمعیل.

پا: این جمله را ندارد.

(۲) - مج: پا: که تیغ آفتاب. مک: که آفتاب.

(۳) - مج: پا: شاهزاده یسور چون دید.

مک: شاهزاده دید.

(۴) - مج: پا: غله ولایات را نسوزد. مک: غله را نسوزد.

(۵) - مج: و بسوگندان عظیم توکید کرد.

پا: بسوگندان عظیم تاکید کرد.

مک: این جمله را ندارد.

(۶) - مج: و بعد از آن بچند روز امرای خراسان بهراء آمده با ملک.

پا: و بعد از عزیمت او بچند روز امراء خراسان بهراء آمده با ملک.

مک: و بعد از عزیمت او امراء خراسان با ملک.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۴۸۸

با ملک اسلام «۱» از عقب شاهزاده یسور لشکر کشیدند، و تا میدان زریر «۲» رفته، یکی از امرای «۳» سپاه او «۴» قیرچه نام را با دویت تن دیگر بقتل آوردند.

(۱) - مج: پا: ملک اسلام از عقب شاهزاده یسور لشکر کشیدند.

مک: ملک اسلام لشکر کشید.

(۲) - میدان زریر: زریر نام پهلوان باستانی است.

(۳) - مج: پا: امرای سپاه او. مک: امراء او.

(۴) - مج: سپاه او قیرچه نام با دویت تن دیگر بقتل.

پا: سپاه او قراچه نام با دویت تن دیگر بقتل.

مک: امرای او قیرچه نام را با دویت تن بقتل.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۴۸۹

چمن پنجم از روضه هفتم در وقایعی که میان ملک غیاث الدین و ملک قطب الدین اسفزاری و ملک ینالتکین حادث «۱» شد

چون در اثناء این حال «۲» از ملک قطب الدین اسفزاری پسر ملک رکن الدین که ذکر خلاف او با ملک فخر الدین «۳» کرت سبق

ذکر یافت- نسبت بملک غیاث الدین آثار مخالفت ظاهر شده «۴» بود بلکه بین الجانبین عداوت و منازعت موروثی گشته، درین فرصت در مطاوعت «۵» و فرمان برداری شاهزاده یسور بمعاندت ملک غیاث الدین سعی و اهتمام تمام کرد، «۶» [و کروفر بسیار نمود، و پیشتر ازین «۷» نیز دو نوبت پیش پادشاه وقت رفته رشوتها داد و مالها صرف کرد بداعیه آنکه شهر اسفزار را بدو مسلم دارند، امراء گفتند: که اسفزار و فراه و سجستان تا حدود افغانستان از توابع هرات است، و از قدیم باز همیشه در حکم ملوک غور بوده]، «۸» و احکام پادشاهان

(۱)- مج. مک: حادث. پا: واقع.

(۲)- مج. مک: چون در اثناء این حال از ملک قطب الدین اسفزاری پسر ملک رکن الدین.

پا: مابین این حالات از ملک قطب الدین اسفزاری که پسر ملک رکن الدین.

(۳)- مج. پا: فخر الدین کرت سبق.

مک: فخر الدین سبق.

(۴)- مج. پا: شده. مک: شد.

(۵)- مج. پا: و فرمان برداری. مک: این جمله را ندارد.

(۶)- عبارت: [و کروفر بسیار نمود ... و از قدیم باز همیشه در حکم ملوک غور بوده] از زیادات مج و پا مییابد.

(۷)- مج: ازین نیز دو نوبت. پا: ازین دو نوبت.

(۸)- مج: و احکام پادشاهان چنگیزخانی و امرای گذشته بذکر او ناطق است.

پا، مک: این عبارت را ندارد.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۴۹۰

چنگیزخانی و امرای گذشته بذکر او ناطق است، «۱» درین مهم هم رجوع بملک غیاث الدین باید نمود، «۲» و امرای مکتوبات بملک غیاث الدین نوشته سفارش او نمودند، [و هردو نوبت ملک غیاث الدین برحسب مدعای او مکتوبات نوشته] ملکی خطه اسفزار بدو مقرر داشت، «۳» و مباشر حکومت آن خطه بود تا وقتی که «۴» آتش اندوه شاهزاده یسور «۵» از کانون سینه پرکینه شعله برآورده بسوختن غلات هرات و ولایات روی آورد، پنجهزار سوار نامزد کرد که باسفزار روند «۶» و غلهای آنجا را بسوزند، ملک پیش ایشان «۷» بیرون آمده اظهار ایلی و انقیاد شاهزاده یسور کرد، و کتابت «۸» بدو فرستاد که اگر شاهزاده مرا بلشکری مدد فرماید اسفزار را بکلی از تصرف ملک غیاث الدین بیرون می آورم، و خطبه و سکه را «۹» بنام شاهزاده «۱۰» جهانگیر موشح میگردانم، و پیشکشها بدو «۱۱» فرستاد، «۱۲» [یسور او را بوعدهای نیک دل گرم و مسرور گردانیده، در مخالفت با ملک غیاث الدین ترغیب و تاکید تمام نمود، پس

(۱)- مج. پا: درین مهم هم رجوع بملک غیاث الدین باید نمود.

مک: این عبارت را ندارد.

(۲)- مج: و امرای مکتوبات بملک غیاث الدین نوشته سفارش او نمودند، و هردو نوبت ملک غیاث الدین برحسب مدعای او

مکتوبات نوشته ملکی خطه اسفزار بدو مقرر داشت.

پا: و امرای مکتوبات بملک غیاث الدین نوشته ملکی خطه اسفزار بدو مقرر داشت.

(۳)- مج. پا: و مباشر حکومت آن خطه بود تا. مک: ندارد.

(۴) - مج. پا: آتش اندوه. مک: ندارد.

(۵) - مج. پا: از کانون سینه پر کینه شعله بر آورده بسوختن غلات هرات.

مک: سعی و اهتمام تمام کرد با آنکه ملکی اسفزار را ملک باو مقرر داشته بود در وقتی که شاهزاده یسور بسوختن غلات هرات.

(۶) - مج. پا: و غلهای آنجا را. مک: و غلها را.

(۷) - مج. پا: بیرون. مک: ندارد.

(۸) - مج. پا: و کتابت بدو فرستاد. مک: و کتابت فرستاد.

(۹) - مج. پا: و سکه بنام. مک: و سکه را بنام.

(۱۰) - مج. پا: جهانگیر. مک: ندارد.

(۱۱) - مج: و پیشکشها بدو فرستاد. پا: و پیشکشها را بدو فرستاد.

مک: و پیشکشها فرستاد.

(۱۲) - عبارت: [یسور او را بوعدهای ... و تاکید تمام نمود پس بدین اسباب] از زیادات مج و پا میباشد.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۴۹۱

بدین اسباب [ملک «۱» قطب الدین پای در ورطه مخالفت نهاده «۲» سر از موافقت و متابعت «۳» ملک غیاث الدین بتافت، و شبی نواب و وزراء خود را حاضر ساخته صورت حال و ما فی الضمیر خود با ایشان در میان نهاد، «۴» همه اظهار اتفاق و یکجتهی کردند، چون انقیاد و اتحاد ایشان را معلوم کرد]، از دلیران اسفزار شادی قراش را که «۵» مرد دلاور و شجاع و نامدار از معتمدان او بود، با هر ده کس «۶» دیگر نامزد کرد، که در آن شب حصار عیقل «۷» را بگیرند، و خود بقصبه اسفزار آمد، و مردم را بحصار در آورد، و خانهای جمعی را که منازع او بودند غارت کرد، و اهل و عیال ایشانرا بحصار برد، و منتظر آنکه حصار عیقل فتح خواهد شد بر در حصار

«۸» ع:

چشم بر راه و گوش بر آواز

بنشست، خود آنشب کوتوال حصار عیقل بیدار بود، آنجماعت را که بگرفتن حصار رفته بودند بگرفت و اکثری را بکشت، چون این خبر بملک قطب الدین رسید متحیر و سراسیمه گشت، «۹» [و این حال بفال نیک نداشت و آنشب بانده و تعب بروز

(۱) - مج. پا: ملک قطب الدین پای در. مک: ملک پای در.

(۲) - مج. مک: سر از موافقت و متابعت ملک غیاث الدین بتافت و شبی نواب و وزراء خود را حاضر.

پا: سر از موافقت باز گردانید، و شبی نواب و حجاب خود را حاضر.

(۳) - مج: متابعت غیاث الدین. مک: متابعت ملک غیاث الدین.

(۴) - مج. پا: [همه اظهار اتفاق و یکجتهی کردند، چون انقیاد و اتحاد ایشان را معلوم کرد]. مک: این عبارت را ندارد.

(۵) - پا: که معتمد او بود و مرد شجاع و دلاور نامدار بود.

مج: که مرد دلاور و شجاع و نامدار از معتمدان او بود.

مک: که معتمد او بود و مرد دلاور با هیژده.

(۶) - مج. پا: با هژده کس دیگر نامزد. مک: با هیژده کس نامزد.

(۷) - مک. پا: حصار عیقل را بگیرند و خود بقصبه.

مج: حصار عیقل بگیرند بقصبه.

(۸) - مج: مک: بر در حصار. ع: چشم براه.

پا: بر در حصار: چشم در راه.

(۹) - مج: پا: [و این حال بفال نیک نداشت و آنشب باندوه و تعب بروز آورده، هزار مرد نامدار در حصار جمع کرد].

مک: این عبارت را ندارد.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۴۹۲

آورده، هزار مرد نامدار در حصار جمع کرد]، چون امیر علی خططای که بحکم ملک غیاث الدین حاکم اسفزار بود، از تخلف ملک قطب الدین خبر یافت، با خدم و اتباع خود، و متعلقان ملک غیاث الدین و جمعی که منقاد او بودند، حصار را محاصره کرد، درین حال ملک قطب الدین مکتوبی بملک ینالتکین فراه نوشت «۱» و مضمون یرلیغی که شاهزاده یسور بجهت او فرستاده بود، و صورت مخالفت خود با ملک غیاث الدین «۲» و کشته شدن جمعی که بقلعه عیقل فرستاده «۳» بود، و محاصره امیر علی خططای حصارا را بشرح باز نمود، «۴» و ازو التماس مدد و مساعدت و طلب حضور و موافقت کرد، ملک ینالتکین ده هزار مرد، از پیاده و سوار فراهم آورده، کتابتی بملک قطب الدین نوشت که «۵» مستظهر و قوی دل باش، که اینک با ده هزار مرد جزار، «۶» [چون برق تیغ زن، و چون ژاله پیکان بار]، میرسم، «۷» [تا باتفاق یکدیگر کینه دیرینه از سپاه غور و هرات بخواهیم]، پس چون ملک غیاث الدین از خلاف ملک قطب الدین و قوف یافت، بامیر علی خططای و اعیان اسفزار نامه «۸» نوشت که از مخالفت و معاندت ملک قطب الدین اندیشه مدارید و در حفظ و حراست طرق و مسالک و محاصره «۹» [حصار، و تهیه اسلحه و اسباب] حصارگیری اهتمام تمام بجای آرید که اینک «۱۰»

(۱) - مک: پا: نوشت و مضمون یرلیغی.

مج: نوشت یرلیغی.

(۲) - پا. مک: و کشته. مج: کشته.

(۳) - مج: پا: فرستاده بود و محاصره. مک: فرستاده و محاصره

(۴) - مک: مج: و ازو التماس مدد و مساعدت و طلب حضور و موافقت کرد.

پا: و ازو طلب مدد و مساعدت و حضور و موافقت کرد.

(۵) - مج: پا: مستظهرو. مک: ندارد.

(۶) - مج: پا: [چون برق تیغ زن و چون ژاله پیکان بار].

مک: این عبارت را ندارد.

(۷) - مج: پا: [تا باتفاق یکدیگر کینه دیرینه از سپاه غور و هرات بخواهیم]. مک:

این عبارت را ندارد.

(۸) - مج: مک: نامه. پا: این را ندارد.

(۹) - مج: پا: حصار و تهیه اسلحه و اسباب.

مک: این عبارت را ندارد.

(۱۰) - مج: پا: متعاقب با سپاه بی پایان.

مک: این عبارت را ندارد.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۴۹۳

متعاقب با سپاه بی‌پایان رسیدم، چون نامه بامیر علی رسید مستظهر و قوی دل گشت و روز دیگر هزار سوار از هرات بمدد او رسیدند، و چند نوبت جنگ کردند، ملک غیاث الدین با سپاه کینه‌خواه، ضرغام کین، بهرام آئین، متوجه خطه اسفزار شده، «۱» [روز دیگر «۲» در یک فرسنگی اسفزار نزول کرده]، چون ملک قطب الدین از وصول «۳» رایات ملک اسلام خبر یافت، «۴» [نواب و حجاب و اعیان و اصحاب] خود را دلداری و استمالت داده، گفت غم مدارید که ملک ینالتکین درین «۵» دو روز میرسد، «۶» [او از آن طرف با سپاه کینه‌خواه فراه، و ما ازین جانب با مبارزان و دلیران حصار بردی نمائیم که مردم زمانه داستان رستم داستان را افسانه خوانند]، روز دیگر ملک «۷» غیاث الدین جمعی از نواب خود بیای حصار فرستاد، که این چه «۸» فتنه و آشوبست که برانگیخته، [و در خون چندین مردم شریک شده]، در خاتمت این کار تاملی کرده «۹» و دست از مخالفت بدار، ملک قطب الدین در جواب گفت که: «۱۰» من بهیچ وجه از

(۱) - مج: پا: روز دیگر در یک فرسنگی اسفزار نزول کرده.

مک: این عبارت را ندارد.

(۲) - مج: روز دیگر در. پا: روز دوم در.

(۳) - مج: پا: رایات. مک: ندارد.

(۴) - مج: پا: نواب و حجاب و اعیان و اصحاب.

مک: این عبارت را ندارد.

(۵) - پا: درین روز میرسد، و از آن طرف سپاه کینه‌خواه فراه و ما از.

مج: درین دو روز او از آن طرف با سپاه کینه‌خواه فراه و ما از.

مک: درین دو روز میرسد، روز دیگر.

(۶) - عبارت: [او از آن طرف با سپاه ... داستان را افسانه خوانند] از زیادات مج و پا میباشد.

(۷) - پا: روزی دیگر ملک غیاث الدین جمعی.

مک: روز دیگر ملک جمعی.

مج: روز دیگر ملک غیاث الدین جمعی.

(۸) - مج: چه فتنه و آشوبست که برانگیخته و در خون جان مسلمانان شده در خاتمت.

پا: چه فتنه و آشوبست که برانگیخته و در خون چندین مردم شریک شده در خاتمت مک: چه آشوبست که انگیخته در خاتمت.

(۹) - مج: کرده. مک: پا: کن.

(۱۰) - مج: پا: که من بهیچ: مک: که بهیچ.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۴۹۴

خود رخصت آن نمی‌یابم که پیش ملک «۱» غیاث الدین بیرون آیم، «۲» [خبر بملک اسلام رسانیدند که ملک قطب الدین در مقام عنادست، و سر بر خط انقیاد نخواهد نهاد، ملک غیاث الدین فرمود تا اسباب و ادوات جنگ و محاصره ترتیب نموده حصار را احاطه نمایند]، مقارن این حال ملک ینالتکین با ده هزار مرد. «۳» [بدان عزیمت که وقت صبح خود را بیای حصار اسفزار رسانیده فجأة بر سپاه ملک غیاث الدین شبیخون زند، همه شب بتعجیل براند، وقت طلوع آفتاب] بصحرای «۴» شاکان رسید، «۵» [سواری چند فرستاد که از اسفزار و احوال لشکر ملک غیاث الدین خبری بدو رسانند، آن سواران از حوالی اسفزار دو کس گرفته پیش

ملک ینالتکین بردند تا ازیشان صورت حال معلوم کنند، ایشان گفتند، ملک غیاث الدین با لشکری بی‌شمار در یک فرسنگی اسفزار نزول کرده، «۶» ملک ینالتکین از آنحال عظیم مضطرب گشت، چنانچه از غلبه رعب و هراس مواد اضطبار او باضطرار مبدل گشت، بر فور با سواری «۷» چند رو بگریز برآورد، «۸» هرچه وجوه سپاه، و اعیان فراه گفتند که ای ملک رعایت ناموس و نام، «۹» و دفع تشنیع لثام ایام را:

- (۱) - معج. پا: غیاث الدین. مک: ملک بیرون آیم.
- (۲) - عبارت: [خبر بملک اسلام رسانیدند که ملک قطب ... حصار را احاطه نمایند] از زیادات معج و پا میباشد.
- (۳) - عبارت: [بدان عزیمت که وقت صبح ... وقت طلوع آفتاب] از زیادات معج و پا میباشد.
- (۴) - صحرای شاکان: جائی است در یک فرسنگی اسفزار.
- (۵) - عبارت: سواری چند فرستاد که از ... صورت حال معلوم کنند ایشان گفتند. از زیادات معج و پا میباشد.
- (۶) - معج. پا: ملک ینالتکین از آنحال. مک: این عبارت را ندارد.
- (۷) - معج: سواری چند رو بگریز برآورد.
- پا: سوار چند رو بگریز آورد.
- مک: سوار چند رو بگریز نهاد.
- (۸) - عبارت: [هرچند وجوه سپاه و اعیان فراه گفتند که ای ملک رعایت ناموس و نام و دفع تشنیع لیل و ایام ... با کسی گوی که در دست عنانی دارد] از زیادات پا و معج است.
- (۹) - پا: و هرچند وجوه سپاه و ارکان درگاه گفتند که ای ملک رعایت ناموس و نام دفع تشنیع لثام ایام را: جگر باید ... جانبازی سرفرازیم و بزخم ... و بوار دهیم:
- وقت جنگست ...
- روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۴۹۵
- ع: جگر باید اینجا و لختی درنگ،
- تا ما در مقام جانبازی سرفرازی نمائیم، و بزخم تیغ آتشبار خاک وجود مخالفانرا بر باد هلاک و بوار دهیم،
- لا ادری قائله «۱»:
- وقت جنگست جنگ باید کرد کوشش نام و ننگ باید کرد
- شکم مار و پشت ماهی راز اشک شمشیر رنگ باید کرد «۲» دست پیکار روز کوشش و کین
- در دهان پلنگ باید کرد
- ملک ینالتکین گفت آیات این مواعظ و نصایح و آثار این امور و مصالح «۳» در وقوع این حوادث و سوانح،
- مصرع:
- با کسی گوی که در دست عنانی دارد،
- «۴»

و بی‌توقف و درنگ، ملاحظه ناموس و ننگ برطرف «۵» کرده، [از راه بیابان که:

غولان در آن ره کرده گم‌ماران در آن آهیخته «۶» دم

گوران در آن فرسوده سم‌از بیم شیران ژیان، متوجه فراه گشت، و از سپاه او نزدیک بچهار هزار مرد نبرد بماند، «۷» درین حال

- (۱) - مج: لا ادری قائله. پا: این جمله را ندارد.
- (۲) - این بیت اخیر از زیادات نسخه پا میباشد و در مج این را ندارد.
- (۳) - مج: و مصالح در وقوع این حوادث و سوانح، مصراع: با کسی ...
پا: و مصالح بر قروع این حوادث و سوانح نمائده: با کسی ...
- (۴) - تا اینجا از زیادات مج و پا میباشد.
- (۵) - عبارت: کرده [از راه بیابان که: غولان ... شیران ژیان] از زیادات مج و پا میباشد.
- (۶) - آهیخته: برکشیده.
- (۷) - مج: در اینحال ملک غیاث الدین را خبر کردند که ملک ینالتکین با ده هزار مرد نبرد بماند در صحرای شاکان که یک فرسنگی اسفزار است نزول ... خواهد آمد ملک
- روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۴۹۶
- ملک غیاث الدین را خبر کردند که ملک ینالتکین با ده هزار مرد در صحرای شاکان که یک فرسنگی اسفزارست نزول کرده، و امشب بمدد ملک قطب الدین اسفزاری خواهد آمد، ملک غیاث الدین، علی الفور پسر خود ملک شمس الدین را با هزار «۱» مرد فرستاد، و خود بعد از ساعتی با هزار سوار دیگر از عقب پسر براند، چون نزدیک لشکرگاه «۲» ملک فراه رسیدند، سپاه «۳» گمراه فراه جز جنگ کردن چاره ندیدند، جمله صف نبرد برکشیدند، «۴» [زبان تیغ نص قاطع: فاضربوا فوق الاعناق و اضربوا منهم کل بنان، در بن گوشها بیان میکرد، «۵» و زبان سوفار تحسین زه برسالت پیکان بدلهای دلاوران میرسانید]، لب آجال در چهره آمال میخندید، و اسنان سنان پشت دست تحیر بدنندان میگزید،
- فردوسی طوسی «۶»
- ز تیر و ز پیکان هوا تیره گشت همی چشم خورشید از آن خیره گشت

غیاث الدین علی الفور.

- پا: درین حال ملک غیاث الدین را خبر کردند که ملک فراه ینالتکین با ده هزار مرد در صحرای شاکان که در یک فرسنگی اسفزار است نزول کرده است ... علی الفور.
- مک: در این حال چون ملک اسلام خبر شد که ملک فراه با سپاه در صحرای شاکان نزول کرده علی الفور.
- (۱) - پا: شمس الدین را ... جنگ آزمای بجنگ لشکر فراه فرستاد بنفس نفیس خود بعد از ساعتی با ... سوار از عقب پسر براند.
- مج: شمس الدین را با هزار سوار دیگر از عقب پسر براند.
- مک: شمس الدین را با هزار مرد فرستاد و خود بعد از ساعتی با هزار سوار دیگر از عقب براند.
- (۲) - مج. پا: لشکرگاه فراه. مک: لشکرگاه ملک فراه.
- (۳) - مج. پا: سپاه گمراه فراه جز جنگ کردن چاره ندیدند جمله صف.
- مک: سپاه فراه صف.
- (۴) - عبارت: زبان [تیغ نص قاطع ... دلاوران میرسانید] از زیادات پا و مج است.
- (۵) - پا: و زبان سوفار تحسین زه برسالت.
- مج: و دهان سوفار نخستین ره برسالت.

(۶) - مج: فردوسی طوسی. مک: فردوسی. پا: این جمله را ندارد.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۴۹۷ «۱» پر از ناله کوس شد گوش میخ پر از آب سنگرف شد جوی تیغ ز گرد سپه روشنائی نماند ز خورشید شب را جدائی نماند مردم فراه را چون سری نبود «۲» از لشکرگاه سر خود گرفته سه گروه شدند، و هر گروه «۳» پناه بکله پشته، و قله کوهی لشکر فیروزی اثر ملک غیاث الدین، «۴» [که فحوای مقوله، ربیعی فوشنجی «۵»:

مردمک چند نه مردم نه دیو آدمی از شوکتشان در غریو
کوه روانند نبرد آزمای کوه روانند بامر خدای «۶»

(۱) - پا: این بیت را ندارد.

(۲) - مج: پا: نبود از لشکرگاه سر خود. مک: نبود سر خود.

(۳) - مج: پا: پناه بکله پشته و قله کوهی. مک: پناه بقله کوهی.

(۴) - عبارت: [که فحوای مقوله ... در صفت ایشانست] از زیادات مج و پا میباشد.

(۵) - مج: ربیعی فوشنجی. پا: این جمله را ندارد.

(۶) - این دو بیت جزء قصیده طولانی است از ربیعی پوشنگی پسر خطیب پوشنگ هرات، شاعر نامدار دربار ملک فخر الدین کرت. ربیعی در سال ۷۰۲ ه. بامر ملک فخر الدین بزندان قلعه خیصار افتاد، و از سیاه چال آن زندان چندین نامه در استرحام و استدعای عفو و خلاص خود بملک فخر الدین نوشته و در ضمن قصائدی در حسب حال خود سروده است، و از آنجمله قصیده‌ایست که فصیحی خوافی آنرا در تاریخ خود «مجل التواریخ» روایت کرده، و این چند بیت از آن قصیده است:

شاه جهان خسرو روی زمین وارث جمشید ملک فخر دین

داشت یکی بند گران ساخته ز آهن و فولاد پیرداخته

کرد مرا بسته بدان بند پای سر مکش از خواهش کیهان خدای

آن دگران را همه آزاد کرد چرخ فلک بین که چه بیداد کرد

من شده پس بسته بند گران راست چو کاوس بمازندان

بار غمی بر دل و بر پای بند با همه غم هم نفسم تا به چند

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۴۹۸

در صفت ایشانست، چون پلنگ «۱» جنگی از عقب ایشان بر قلال جبال و هضاب قلال بالا «۲» دویدند، فراهیان حربهای مردانه کردند، اما «۳» [چون از فراه تا اسفزار بتعجیل تمام رانده بودند، «۴» و روز دیگر تا غروب آفتاب جنگ و مصاف کرده «۵»] تشنگی بر ایشان غلبه کرده، بعضی «۶» از ایشان سلاح از خود جدا کرده بامان «۷» و زینهار پیش آمدند، و بعضی «۸» دیگر همچنان بر حرب و پیکار «۹» اصرار مینمودند، تا شب در آمد قریب بهزار کس، «۱۰» در آن شب از فراهیان گرسنه و تشنه از عقبات کوه و پشته با دل خسته، و جگر «۱۱» [پر] خون بسته نیم جانی بدر بردند، و قرب «۱۲» دو هزار کس «۱۳» دیگر بدست لشکر ملک غیاث الدین گرفتار گشتند، دیگر روز «۱۴» (چون

_____ جان من از صحبتشان در غریو بلعجی چند نه مردم نه دیو

دیو یکی مسخره در گردشان خرس یکی لت خوره شاگردشان

عادتشان بستن و آویختن خصلتشان کشتن و خون ریختن

کار همه عمر برون کوب و زورروی همه سال بخیسار و غور

کوه روانند نبرد آزمای کوه روانند بامر خدای

ده تن از این قوم نگهبان من وای برین حال پریشان من

(۱) - مج. پا: پلنگ جنگی از عقب. مک: پلنگ از عقب.

(۲) - پا: بالا دوانیدند.

(۳) - مج. پا: [چون از فراه تا اسفزار ... جنگ و مصاف کرده].

مک: این عبارت را ندارد.

(۴) - پا: و روز.

(۵) - پا: مصاف کردند.

(۶) - مج. پا: بعضی ازیشان سلاح. مک: بعضی سلاح.

(۷) - مج. پا: جدا کرده بامان و زینهار پیش آمدند.

مک: جدا کرد بامان آمدند.

(۸) - مج. پا: دیگر همچنان. مک: این جمله را ندارد.

(۹) - مک. مج: و پیکار اصرار. پا: و پیکار عناد و اصرار.

(۱۰) - مج. پا: در آن شب از فراهیان. مک: این جمله را ندارد.

(۱۱) - مج. پا: پر. مک: ندارد.

(۱۲) - مج. پا: قرب. مک: ندارد.

(۱۳) - مج. پا: دیگر بدست لشکر ملک غیاث الدین. مک: این جمله را ندارد.

(۱۴) - مج: دیگر روز ملک فرمود تا فراهیانرا گردن.

مک: دیگر روز چون لوای عالم آرای خسرو انجم از کمین گاه افق رخ نمود ملک فرمود تا فراهیانرا گردن.

پا: روز دیگر چون لوای عالم آرای خسرو انجم از کمین گاه ... بنور ... ملک افروز منور گردانید ملک فرمود تا فراهیانرا گردن.

جاهای سفید در نسخه پا چند کلمه لا یقرء است.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۴۹۹

لوای عالم آرای خسرو انجم از کمین گاه افق رخ نمود، ملک فرمود، تا فراهیانرا گردن بسته و سر و پای «۱» برهنه بیای حصار «۲»

اسفزار بردند، «۳» تا ملک قطب الدین دیگر بار، باستظهار «۴» و اعتماد لشکر فراه و سیستان اظهار مظاهرت «۵» و مفاخره نکند

چنانکه پوربهاء اسفزاری فرموده است «۶»،

لپور بها «۷»:

شاه دگر بپشتی سستان سیستان آهنگ جنگ لشکر ایرانیان مکن

ریش و بروت «۷» بیش نیند اهل سیستان زینهار تکیه بر نمد و ریسمان مکن پس «۸» روز دیگر که مشاطه قضا چادر شب ظلمانی: و

جَعَلْنَا اللَّيْلَ لِبَاسًا، از روی عروس آفتاب در کشید،

لسیف اسفرایی «۹»:

(۱) - مج. پا: برهنه. مک: پای برهنه.

(۲) - مک: حصار بردند. مج: پا: حصار اسفزار بردند.

(۳) - مج: پا: ملک قطب الدین دیگر بار. مک: این جمله را ندارد.

(۴) - مج: پا: و اعتماد لشکر فراه و سیستان. مک: ندارد.

(۵) - مج: پا: و مفاخره نکند. مک: ندارد.

(۶) - مج: پوربهاء اسفزاری فرموده است.

پا: پوربهای اسفراینی گفته است.

مک: پوربهاء اسفزاری فرموده.

(۷) - بروت: سببت.

(۸) - مج: پا: پس روز. مک: روز.

(۹) - مج: لسيف اسفراینی. مک: پا: این جمله را ندارد.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۵۰۰ چو چتر عودی شب سایه از جهان برداشت فلک ز افسر خورشید سایبان برداشت «۱»

پیاده‌وار فرومانده مه چو شاه نجوم ز اسب ادهم شب زین کهکشان برداشت ملک اسلام «۲» پای حصار آمده، فرمود تا گرفتگان «۳» فراه را خوار و زار، پای حصار اسفزار بردند، «۴» چون ملک قطب الدین، و ارباب فراه که در حصار بودند آن دو هزار فراهی را گردن‌بسته و عریان و گریان بدیدند، «۵» متحیر و مضطرب حال شدند، و در میان ایشان دوئی «۶» و اختلافی پیدا شد، گروهی اصلاً بمصالحت تن در نمیدادند، و جماعتی قطعاً قدم در ورطه محاربت نمی‌نهادند، آخر الامر ملک قطب الدین بنصیحت و دلالت جمعی از حضار حصار بیرون آمده «۷»، التجا بملک شمس الدین

(۱) - پا: عروس آفتاب در کشید:

فلک ز افسر خورشید سایبان برداشت ز اسب ادهم شب زین کهکشان برداشت ملک اسلام پای.

(۲) - مج: پا: ملک اسلام پای حصار آمده فرمود.

مک: ملک اسلام فرمود.

(۳) - پا: فرمود تا گرفتگان فراه را پیش بردند.

مج: فرمود تا گرفتگان فراه را بردند.

مک: فرمود تا آن گرفتاران بی‌سرانجام را خوار و زار پای حصار اسفزار بردند.

(۴) - مج: پا: چون ملک قطب الدین و ارباب فراه که در حصار بودند آن دو هزار فراهی را گردن‌بسته.

مک: ملک قطب الدین و مردم فراه که آن سپاه را گردن‌بسته.

(۵) - مج: پا: متحیر و.

مک: ندارد.

(۶) - مک: و در میان ایشان دوئی پیدا شد.

مج: و در میان ایشان دوئی و اختلافی پیدا شد.

پا: و در میان مردم حصار دوئی و اختلاف پیدا شد.

(۷) - مج: آخر الامر ملک قطب الدین بنصیحت و دلالت جمعی از حضار حصار بیرون آمده.

پا: آخر الامر ملک قطب الدین بنصیحت و دلالت با جمعی از حضار حصار بیرون آمده.

مک: ملک قطب الدین بنصیحت و دلالت جمعی از حضار حصار بیرون آمده.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۵۰۱

«۱» پسر ملک غیاث الدین نمود، «۲» و لشکر ملک اسلام در حصار ریخته (دمار از روزگار ایشان برآورده، اسباب بسیار و غنیمت بی‌شمار) گرفتند، [و گروهی را که در حصار بودند همه را گرفتند]، و بعضی را که ماده فتنه و فساد بودند بقتل آوردند، و ملک قطب الدین و پسرش ملک خسرو را در خیمه بازداشتند «۳» [، «۴» روز دیگر ملک غیاث الدین بشفاعت نواب خود و علمای اسفزار امیر ملک‌شاه ازابی را با صد و پنجاه تن از اسیران فراه بملک تاج الدین ابن جمال قاضی «۵» بخشید، و جمعی دیگر را آزاد کرد، مرد هزاری از فراهیان بمانند، ملک غیاث الدین فرمود تا ایشانرا گروه گروه ساخته «۶»، هر گروهی یکی از رؤس سپاه خود سپرد]، و ملکی «۷» شهر اسفزار را برادرزاده خود «۸» امیر محمد بن ملک علاء الدین داد، و امیر علی خططای را بنیابت او مقرر داشت، و از اسفزار مراجعت نموده، چون «۹» بدار الملک هرات رسید، ملک قطب الدین را بدار القضاء «۱۰» فرستاده مبلغی اموال در ذمه او نهاد، «۱۱» و حجت شرعی

(۱) - مج. پا: پسر ملک غیاث الدین. مک: این جمله را ندارد.

(۲) - مج: و لشکر ملک اسلام در حصار ریخته غنیمت بسیار گرفتند و گروهی که در حصار بودند همه را گرفتند و بعضی را که ماده فتنه و فساد بودند بقتل.

پا: و لشکر اسلام در حصار ریخته غنیمت بسیار گرفتند و بعضی را که ماده فساد و فتنه بودند بقتل.

مک: و لشکر نصرت انجام در حصار ریخته دمار از روزگار ایشان برآورده اسباب بسیار و غنیمت بی‌شمار گرفتند و بعضی را که ماده فساد و فتنه بودند بقتل.

(۳) - مج. پا: بازداشتند. مک: بازداشت.

(۴) - عبارت: روز دیگر ملک غیاث الدین بشفاعت نواب خود و علمای اسفزار امیر ملک‌شاه ... یکی از رؤس سپاه خود سپرد] از زیادات مج و پا میباشد.

(۵) - مج: جمال قاضی. پا: قاضی جمال.

(۶) - مج: گروه گروه، هر گروه. پا: گروه گروه ساخته هر گروه.

(۷) - مج: و ملکی شهر اسفزار. پا: و ملک شهر اسفزار.

مک: و ملکی اسفزار.

(۸) - مج. پا: امیر محمد بن ملک علاء الدین. مک: این جمله را ندارد

(۹) - مج. پا: چون بدار الملک هرات. مک: چون بهرات.

(۱۰) - مج: بدار القضاء فرستاد مبلغ اموال در ذمه.

پا: بدار القضاء فرستاد و مبلغی اموال در ذمه.

مک: بدار القضاء فرستاده مبلغی اموال در ذمه.

(۱۱) - مج. پا: حجت شرعی گرفت. مک: ندارد.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۵۰۲

گرفت، و فرمود تا او را «۱» در سر چهارسو چوب زدند، و فراهیانرا در زنجیر کشیده بگل کاری و خشت کشی فرستاد «۲»، [و

بشکرانه این فتح، صلات و صدقات و نذورات بمستحقان رسانید.

و در بیستم شعبان سنه مذکوره «۳» مولانا ناصر الدین عبید اله را بدرگاه «۴» شاهزاده سلطان ابو سعید «۵» خان فرستاد، تا احوال فراهیان «۶»، [و نکبت ملک ینالتکین، و ملک قطب الدین]، و موافقت خواجه مجد خوافی با شاهزاده یسور، «۷» [و مخالفت ملک فرخزاد تولکی با تابعان سلطان ابو سعید]، عرضه دارد، چون مولانا مذکور در حدود «۸» «اران» باردوی سلطان رسید پیش امیر چوپان رفت، «۹» و صورت احوال «۱۰» [بعبارت

(۱) - مج: و فرمود تا او را در سر چهارسو چوب زدند.

مک: و فرمود تا سر چهارسو او را چوب زدند.

پا: و فرمود تا او را در سر چهارسوق چوب زدند.

(۲) - مج: و بشکرانه این صلات و نذورات بمستحقان رسانید.

پا: و بشکرانه این فتح صلات و صدقات و نذورات بمستحقان رسانید.

مک: این عبارت را ندارد.

(۳) - مولانا ناصر الدین عبید اله: از اعظام اقطاب سلسله نقشبندیه است، مراد و مقتدای مولی عبد الرحمن جامی بوده، ترجمه احوال او در «رشحات» تالیف علی بن مولانا حسین کاشفی هروی به تفصیل مسطور میباشد.

(۴) - مج: پا: شاهزاده. مک: ندارد.

(۵) - مک: خان. مج: پا: ندارد.

(۶) - مج: پا: و نکبت ملک ینالتکین و ملک قطب الدین.

مک: این عبارت را ندارد.

(۷) - مج: پا: و مخالفت ملک فرخزاد تولکی با تابعان سلطان ابو سعید. مک: این عبارت را ندارد.

(۸) - مج: پا: ارآن. مک: اتان. قیاسا اصلاح شد.

اران: «بافتح و تشدید الرء ولایة واسعة و بلاد کثیره منها (گنجه) و (بیلقان) و بین اران و اذربایجان نهر یقال له ارس. و اران ایضا اسم قلعه من نواحی قزوین» معجم البلدان - یاقوت. ج / ۱ ص ۱۸۴ لپیژیک.

(۹) - مج: پا: و صورت احوال. مک: این جمله را ندارد.

(۱۰) - عبارت: [بعبارت بلیغ عرضه داشت، و حکایات محاصره هرات و محاربات شاهزاده یسور ... گفت فردا در خدمت پادشاه معروض دارد] از زیادات مج است و در مک، پا و س این عبارت را ندارد.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۵۰۳

بلیغ عرضه داشت، و حکایات محاصره، هرات و محاربات شاهزاده یسور، و گرفتن ملک اسلام اوراق و خانهای بکتوتیان و خاتون پسر بوجای را بتفصیل بیان کرد، امیر چوپان گفت: ما را محقق شده که در ممالک شاهزاده ما سلطان ابو سعید از ملک غیاث الدین ملکی حسیب تر و نسبتر نیست و خدمتها و کوچهای شایسته که ازو ظاهر شده از عهد کیومرث تاکنون از هیچ ملکی در وجود نیامده، پس مولانا را گفت فردا در خدمت پادشاه معروض دارد] روز دیگر امیر «۱» چوپان «۲» مولانا «۳» ناصر الدین عبید اله را پیش سلطان «۴» ابو سعید درآورد تا کیفیت احوال ببالغ وجهی بعرض رسانید، «۵» سلطان ابو سعید خان از فرح و خرمی آن اخبار خندان شده امرا «۶» و صواحب را گفت:

بدانچه دلخواه ملک «۷» غیاث الدین است یرلیغ و احکام بنویسید، «۸» [که تربیت و نوازش چنین ملکی بر ما لازم است]، دیگر روز

امیر چوپان، و خواجه تاج الدین علیشاه «۹» مبلغ «۱۰» پنجاه هزار دینار نقد جهت انعام ملک «۱۱» اسلام تسلیم مولانا عبید اله «۱۲» کردند، و یرلیغ نوشتند، «۱۳» که تا مدت سه سال مردم هرات از جمیع تکالیف «۱۴» دیوانی و عوارضات

(۱) - عبارت: روز دیگر امیر چوپان ... ابو سعید درآورد. از زیادات مج و مک میباشد و در نسخه پا ندارد.

(۲) - مج: چوپان. مک: ندارد.

(۳) - مج: ناصر الدین عبید اله. مک: ندارد.

(۴) - مج: پیش سلطان ابو سعید تا کیفیت احوال بابلغ وجهی.

مک: پیش سلطان درآورد تا کیفیت احوال بابلغ وجهی.

(۵) - مک: ملک. پا: سلطان ابو سعید خان. مج: ندارد.

(۶) - مج: و صواحب. پا. مک: ندارد.

(۷) - مج. پا: غیاث الدین. مک: ندارد.

(۸) - مج. پا: که تربیت و نوازش چنین ملکی بر ما لازم است.

(۹) - مج. پا: مبلغ. مک: ندارد.

(۱۰) - مج. مک: پنجاه هزار. پا: پنجهزار.

(۱۱) - مک. مج: اسلام. پا: این کلمه را ندارد.

(۱۲) - مک: مولانا کردند. مج: مولانا عبید اله کردند.

پا: مولانا عبید اله مذکور کردند.

(۱۳) - مج. پا: که تا مدت. مک: تا مدت.

(۱۴) - مج: تکالیف دیوانی و عوارضات معاف.

پا: تکالیف دیوانی معاف. مک: تکالیف معاف. روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات ج ۱ ۵۰۴ چمن پنجم از روضه هفتم در

وقایعی که میان ملک غیاث الدین و ملک قطب الدین اسفزاری و ملک ینالتکین حادث شد ص: ۴۸۹

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۵۰۴

معاف و مسلم باشند، و تمامی جهات «۱» و مملکات خواجه مجد خوافی، و ملک قطب الدین اسفزاری و ملک فرخزاد تولکی «۲»،

و [طایفه دیگر که با پادشاه یسور دم ایلی و موافقت زده‌اند] «۳»، و متعلقان پسر بوجای از احرار و عبید همه از آن ملک غیاث الدین

باشد، «۴» [و امرای نکودری منقاد او بوده، چرخ‌اندازان «۵» خراسان ملازم او باشند، و مولانا ناصر الدین عبید اله را برسم ادرار

هرساله مبلغ هزار دینار بطریق هودبری انعام بر دوام نوشتند، و همراهان و مصاحبان او را بخلعت وادار مناسب حال هریک اختصاص

داده، رخصت معاودت فرمودند] «۶».

(۱) - مج. پا: جهات و مملکات خواجه مجد.

مک: جهات مجد.

(۲) - پا: دیوانی باشد. مک. مج: این جمله را ندارد.

با توجه بعبارت بعد این جمله بی‌مورد بنظر میرسد.

(۳) - مج. پا: و طایفه دیگر که با پادشاه یسور دم ایلی و موافقت زده‌اند. مک:

این عبارت را ندارد.

(۴) - عبارت: [و امرای نکودری منقاد او بوده چرخ اندازان ... اختصاص داده رخصت معاودت فرمود] از زیادات مج و پا میباشد.

(۵) - چرخ اندازان: تیراندازان ماهر. فرهنگ جهانگیری.

(۶) - تا اینجا از زیادات نسختان مج و پا میباشد.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۵۰۵

چمن ششم از روضه هفتم در ذکر عمارات «۱» ملک غیاث الدین و رفتن او ب مکه مبارکه «۲» زاده‌ها اله شرفا و بعضی حالات دیگر

از جمله عمارات «۳» خیرات که ملک غیاث الدین بدان موفق گشته مرمت و استحکام جامع هرات است، که از ایام سلطان مرحوم غیاث الدین محمد «۴» سام «۵» تا بروزگار ملک غیاث الدین هیچکس بدان «۶» فایز نگشته «۷» بود، و اکثر اطراف او مندرس شده «۸»، [و صفهای شرقی و جنوبی او ویران گشته «۹»]، ملک غیاث الدین بتوفیق سبحانی عمارت فرمود و بنفس خود با تمامی نواب و ارکان دولت و اعیان هرات پنجاه روز در درون مسجد متوطن گشت و آثار مساعی «۱۰» خیر بظهور آورد، تا هر موضعی «۱۱» که خراب شده بود، استوارتر از بنای اول بحال عمارت بازآمد، و بلطایف صنایع و غرایب نقوش و بدایع اشکال پرداخته گشت: نقشبندان پرده جانرانش دیوار اوست چهره «۱۲» گشای

(۱) - مج. پا: ملک. مک: ندارد.

(۲) - مک: زاده الله شرفا. مج. پا: این جمله را ندارد.

(۳) - مج. خیرات. مک: ندارد.

(۴) - مج. مک: سام. پا: این کلمه را ندارد.

(۵) - مج. پا: بروزگار ملک غیاث الدین. مک: این جمله را ندارد.

(۶) - مج. مک: فایز. پا: فایق.

(۷) - مج. پا: بود. مک: ندارد.

(۸) - مج. مک: مندرس شده. پا: مندرس شده بود.

(۹) - مج: [و صفهای شرقی و جنوبی او ویران گشته].

پا. مک: این عبارت را ندارد.

(۱۰) - مج. مک: خیر. پا: این کلمه را ندارد.

(۱۱) - مج. پا: موضع. مک: موضعی.

(۱۲) - مج. مک: چهره گشای. پا: پرده گشای.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۵۰۶ مردم آرای صحن او چون عید دولت افزای بام او چو همای قبه گنبدش سپهر نهادهیکل بامش آفتاب اندای و در شمال «۱» حصار بارگاهی در غایت رفعت و کمال عظمت «۲» بطرح غریب و وضعی عجیب که هیچ دیده بسر «۳» مثل آن ندیده، و هیچ گوش بشر مانند آن نشنیده، نظم «۴»:

ز بس نغزکاری چو کاخ سلیمانز بس استواری چو سد سکندر

تصاویر او دهشت طبع مانی تماثل او حیرت جان آذر و از اتفاقات حسنه آنکه ملک اسلام نقاشانرا فرمود که طرف غربی بارگاه بصور عساكر سلطان ابو سعید بیارایند بشوکت و عظمت و قوتی در حد کمال، و جانب شرقی را بنقوش جیوش شاهزاده یسور

مصور سازند مغلوب و منکوب و منهزم و مجروح و مقتول، و صورت شاهزاده «۵» یسور را پیاده و محزون «۶» و خاسر و مغبون برکشند، و بحکم: الفال علی ما جری، باندک زمانی- چنانچه ذکر آن خواهد آمد- «۷» بدلخواه ملک غیاث الدین آن نقش بازخواند، و شاهزاده یسور «۸» منکوب و مخدول «۹» و مجروح و مقتول گشت.

(۱)- پا. مک: حصار. میج: این کلمه را ندارد.

(۲)- میج. مک: بطرح. پا: بطرحی.

(۳)- میج. مک: دیده بسر. پا: دیده بصر (?).

(۴)- میج. مک: نظم. پا: این کلمه را ندارد.

(۵)- مک: یسور را. میج: ندارد.

(۶)- میج. پا: و خاسر و مغبون برکشند. مک: ندارد.

(۷)- میج. پا: بدلخواه ملک غیاث الدین. مک: ندارد.

(۸)- پا. میج: منکوب و. مک: ندارد.

(۹)- میج: و مجروح. پا. مک: ندارد.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۵۰۷

دیگر از عمارات او حمامی بوده در جوار خندق حصار بوضع غریب و طرح «۱» بدیع که مثل آن هیچکس در هیچجا نشان نمیداد، و در «۲» جانب شرقی حصار «۳» کشکی عالی بنا کرد. «۴» و از پای حصار تا سر چهارسوی «۵» بازاری با دو کاروانسرای بساخت «۶» و در جوار باغ سفید «۷» خانقاهی بزرگ باتمام رسانید، «۸» و آسیا و اسباب بسیار از خالص اموال خود بر آن وقف کرد، و در طرف «۹» شمالی «۱۰» (مسجد تره‌فروشان حوضی بزرگ و حجره بزرگانه بساخت، و در غربی) مسجد تره‌فروش خانقاهی، و بر در آن کاروانسرائی «۱۱» عمارت کرد. و حالا بعضی ازینها موجود، و بعضی معدوم است، «۱۲» و هربلده «۱۳» و بقعه و خطه و قلعه که در تصرف او بود «۱۴» عمارتی لایق حال فرمود.

و در سنه عشرين و سبعمایه حصار رزه باخرز را فتح کرد، «۱۵» چنانچه ذکر آن پیشتر گذشت، و حرب ملک «۱۶» غیاث الدین با خواجه مجد «۱۷» خوافی، و فتح حصار

(۱)- میج. مک: و طرح. پا: و طرحی.

(۲)- مک: جانب. میج: ندارد.

(۳)- میج: کشک عالی بنا کرد. پا: کوشکی عالی بنا کرد.

مک: کشکی بنا کرد.

کوشک: بضم واو معدوله کاخ و بنای بلند. جهانگیری.

(۴)- میج. پا: و از پای. مک: از پای.

(۵)- میج: چهارسوی. مک: چهارسو. پا: چهارسوق.

(۶)- میج: کاروانسرای بساخت. مک: کاروانسرا بساخت.

(۷)- میج: خانقاه. مک: پا: خانقاهی.

(۸)- میج: و آسیا. مک: پا: این کلمه را ندارد.

(۹) - مج: شمال. مک: پا: شمالی.

(۱۰) - عبارت: (مسجد تره‌فروشان حوضی بزرگ و حجره بزرگانه بساخت، و در غربی). از زیادات مک میباشد و در مج و پا این عبارت را ندارد.

(۱۱) - مک: پا: کاروانسرائی. مج: کاروانسرای.

(۱۲) - مج: مک: و هربلده. پا: و در هربلده.

(۱۳) - مج: و بقعه. مک: ندارد.

(۱۴) - پا. مج: عمارتی لایق حال فرمود.

مک: عمارت لایق فرمود.

(۱۵) - مج: چنانچه ذکر آن پیشتر گذشت. پا: این عبارت را ندارد.

مک: و در سنه ۷۳۰ حصار رزه باخرز را فتح فرمود و حرب ملک با خواجه.

(۱۶) - مج: غیاث الدین. پا. مک: ندارد.

(۱۷) - مج: مک: خوفی. پا: این کلمه را ندارد.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۵۰۸

«۱» نیازآباد خوف، و حصن ماثرناباد که در سنه مذکوره واقع شده سبق تحریر یافته.

و هم درین سال شاهزاده یسور که دشمن غیور ملک «۲» غیاث الدین بود کشته شد، و سبب آن بود که چند نوبت ملک «۳» مشار الیه بشاهزاده کپک کس بماوراء النهر فرستاد که شاهزاده یسور که بخراسان می‌آید خرابی بسیار میکند و نزدیک بده هزار کس از سادات و ایمه و اطفال و عورات و فقراء و عجزه «۴» در مازندران بقتل آورده، و با چهل هزار مرد «۵» سفاک چهل روز محاصره هرات کرد، و غلات مردم بسوخت، و چندین «۶» مردم فقیر و ضعیف را از توابع هرات بکشت، و حالا «۷» خبر چنان مشهور است که عزیمت ماوراء النهر دارد. اگر «۸» بجهت دفع شر و رفع ضرر او سپاهی نمی‌فرستد «۹»

(۱) - مج: نیازآباد و حصن ماثرناباد که در سنه مذکوره واقع شده سبق تحریر یافته.

مک: نیازآباد خوف و ماثرناباد هم درین سال واقع.

پا: نیازآباد و خوف و حصن ماثرناباد هم درین سال واقع شد.

(۲) - مج: پا: غیاث الدین. مک: ندارد.

(۳) - مج: نوبت ملک مشار الیه بشاهزاده. پا: نوبت مشار الیه بشاهزاده.

مک: نوبت ملک بشاهزاده.

(۴) - مج: عجزه در مازندران. مک: عجزه مازندران.

پا: عجزه مازندران را.

(۵) - مج: چهل هزار مرد سفاک چهل. مک: چهل هزار مرد چهل روز.

پا: چهل هزار مرد سفاک خوانخوار چهل روز.

(۶) - مج: پا: و چندین مردم فقیر و ضعیف را از توابع هرات بکشت.

مک: و چندین ضعیف را بکشت.

(۷) - مج: و حالا خبر چنان مشهور است.

مک: و حالا چنان مشهور است. پا: و حالا خبر چنانست.

(۸) - مج: پا: بجهت. مک: جهت.

(۹) - مج: فرستند باز در آن ولایات ازو فتنه و پریشانی عظیم متصور است.

مک: فرستد فتنه و پریشانی عظیم در آن ولایات از آن متصور است.

پا: فرستد در آن ولایت از آن فتنه و پریشانی عظیم متصور است.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۵۰۹

باز در آن ولایات ازو فتنه و پریشانی عظیم متصور است، «۱» پادشاهزاده کپک بنابراین معنی چند شاهزاده را با چهل هزار «۲» مرد جرار که صدای کوس حرب را «۳» صدای بزم طرب پنداشتی، و اراقه خون ابطال را جرعه جام لعل که برخاک ریزند تصور کردی بجنگ «۴» شاهزاده یسور نامزد فرمود، و بامیر حسین که سپهسالار خراسان بود ایلچی فرستاد که لشکر ما از «۵» آب جیحون بعزم رزم شاهزاده یسور عبور نمودند، او نیز باید که ملوک و اکابر خراسانرا «۶» با عساکر بفرستد تا بموافقت و معاضدت یکدیگر بشاهزاده یسور جنگ کنند، امیر حسین چند کس را از امرا همراه ملک «۷» غیاث الدین با چهل هزار سوار نامدار «۸» نامزد کرده ارسال نمود، از انجانب شاهزاده‌ها پیشتر از وصول لشکر خراسان بدو فرسنگی اردوی «۹» شاهزاده یسور نزول کرده، طایفه پیش امرای او فرستاده بودند، و ایشانرا بوعدهای نیکو «۱۰» و تربیتهای ارجمند مستظهر گردانید، و ایشان بر آن مقرر کرده بودند «۱۱» که چون فریقین مقابل شوند با شاهزاده یسور تخلف کنند و یسور از این احوال غافل «۱۲» بود، چون از وصول شاهزاده‌ها خبر یافت، «۱۳» لشکر خود را اموال بسیار داده روز دیگر در برابر «۱۴» شاهزاده‌ها صف برکشید، چون

(۱) - مج: پادشاهزاده. مک: پا: شاهزاده.

(۲) - مج: پا: چهل هزار مرد جرار. مک: چهل سوار جرار.

(۳) - مج: پا: حرب را بزم. مک: حرب را صدای بزم.

(۴) - مج: پا: شاهزاده. مک: این کلمه را ندارد.

(۵) - مج: پا: از جیحون. مک: از آب جیحون.

(۶) - مک: خراسان را بفرستد. مج: پا: خراسان را با عساکر بفرستد.

(۷) - مج: پا: غیاث الدین. مک: ندارد.

(۸) - مج: پا: نامزد کرده. مک: ندارد.

(۹) - مج: پا: اردوی شاهزاده یسور نزول. مک: اردوی او نزول.

(۱۰) - مج: پا: و تربیتهای ارجمند. مک: این جمله را ندارد.

(۱۱) - مک: بودند. مج: پا: این کلمه را ندارد.

(۱۲) - مک: بود. مج: پا: این کلمه را ندارد.

(۱۳) - مج: پا: لشکر خود را اموال بسیار داده.

مک: این عبارت را ندارد.

(۱۴) - مج: پا: شاهزاده‌ها. مک: ندارد.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۵۱۰

قصد محاربت کردند امرای «۱» شاهزاده یسور بیکبار ازو نفور شده بکتوت را که رکن رکن و سد متین سپاه او بود بقتل آوردند،

«۲» شاهزاده یسور چون آن صورت مشاهده کرد هیچ تدبیر ندانست جز آنکه «۳» بحکم: من نجا برأسه فقد ربح- با پسر خود جوکی و خیل خانه خاص «۴» و سوار چند روی بهزیمت نهاد، «۵» و شاهزاده‌ها هزار سوار جنگی نامدار از عقب او فرستادند، تا او را دریافته، «۶» [بعد از محاربات بسیار بگرفتند، و فی الفور] بقتل آوردند.

مثنوی «۷»:

چنین است آئین این چرخ پیرازو گاه شادی و گاهی اسیر
 گهی نیش بخشد بکس گاه نوش گهی سور و گه ماتم و گه خروش و بعد از سه روز شاهزادگان با غنائم موفور «۸» و اسیران بسیار مراجعت نموده، «۹» [ایلچی پیش امرا و لشکر خراسان فرستادند که ما کار شاهزاده یسور ساخته اردوی او را غارت کردیم، ایشان فسخ عزیمت کرده بمنازل خود باز کردند]، و جهت ملک «۱۰»

-
- (۱)- مج. پا: شاهزاده. مک: ندارد.
- (۲)- مج: شاهزاده. پا. مک: ندارد.
- (۳)- مک. پا: بحکم. مج: ندارد.
- (۴)- مج: و سوار چند روی بهزیمت.
- پا: و سواری چند رو بهزیمت.
- مک: خاص روی بهزیمت.
- (۵)- مج: نهاد، و شاهزاده‌ها هزار سوار جنگی نامدار از عقب. پا: نهاد، و شهزاده‌ها هزار سوار نامدار جرار از عقب. مک: نهاد، هزار سوار از عقب.
- (۶)- مج. پا: بعد از محاربات بسیار بگرفتند، و فی الفور.
- مک: این عبارت را ندارد.
- (۷)- مج: مثنوی. مک. پا: این کلمه را ندارد.
- (۸)- مج. پا: و اسیران بسیار. مک: ندارد.
- (۹)- مج. پا: [ایلچی پیش امرا و لشکر خراسان فرستادند ... بمنازل خود باز کردند].
- مک: این عبارت را ندارد.
- (۱۰)- مج. پا: غیاث الدین، مک: ندارد.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۵۱۱

غیاث الدین یرلیغ و خلعت فرستاده [گفتند «۱» که ما را محقق و معلوم شد که از امراء و ملوک ممالک شاهزاده سلطان ابو سعید خان در دفع مواد فتنه و فساد و رفع شر و عناد شاهزاده یسور هیچکس چنان مجد و مجتهد و ساعی و مستعد نبوده که ملک غیاث الدین، چون این خبر بامرای خراسان رسانیدند «۲» شادمان شدند، و خاطر رعایا و عجزه مرفه و مسرور گشت و طرق و سبل مسلمانان «۳» ایمن شد، و قرب سیصد مرد از جماعه بوجای که کوچهای ایشانرا ملک بهرات آورده بود از بادغیس بخدمت ملک آمدند].

پس ملک عنان توجه بفتح قلعه تولک معطوف داشت، «۴» [بسبب آنکه در وقتی که شاهزاده یسور بخراسان آمده هرات را محاصره کرده بود فرمود تا از غلات هرات ده هزار خروار گندم بقلعه تولک بردند]، که «۵» حصنی بود بس حصین، و حصاری بغایت محکم و متین، «۶» بر قله کوهی که بر شواحق قلعه زحل فایق بود، و «۷» از حصار خیبر و سد سکندر در حصانت و استواری سابق،

«۸» [و ملک فرخزاد تولکی به بیعت شاهزاده یسور در آمده بود، و از جانب او بتریت‌های موفور و رعایت‌های نامحصور مخصوص گشته و شاهزاده یسور او را وعده داده فرموده بود که چون هرات مسخر گردد اکثر ولایات را تا حدود خرزوان و وسط غور بدو مسلم دارد.

و فرخزاد بدین اسباب مغرور گشته بود و در طمع افتاده و از فحوای قضیه: رب

(۱) - عبارت: [گفتند که ما را محقق و معلوم شده ... از بادغیس بخدمت ملک آمدند] از زیادات میج و پا میباشد.

(۲) - میج: رسانیدند. پا: رسید.

(۳) - میج: ایمن. پا: گشاده.

(۴) - میج: پا: [بسبب آنکه در وقتی که شاهزاده یسور بخراسان ... بقلعه تولک بردند]. مک: این عبارت را ندارد.

(۵) - میج: پا: که حصنی بود بس حصین و حصاری.

مک: که حصاری.

(۶) - مک: و بر قله. میج: پا: بر قله.

(۷) - مک: پا: و از حصار. میج: و حصار.

(۸) - میج: پا: [و ملک فرخزاد تولکی به بیعت شاهزاده ... روی از ملک غیاث الدین گردانیده بود، پس ملک]. مک: این عبارت را ندارد.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۵۱۲

طمع خایب، غافل مانده بالکل روی از ملک غیاث الدین گردانیده بود، پس ملک [«۱»] امیر ابو بکر خلیفه مبارز مالانی را که مرد مبارز کاردیده بود با پانصد تن از رجال جبال غور و ابطال قتال هرات بمحاصره حصار تولک فرستاد، «۲» [و فرمود «۳» که سراج الدین امیر داد مردم سپاهی فیروزکوه و هراترود و از آب را پیاپی حصار تولک برده باتفاق امیر ابو بکر خلیفه با فرخزاد جنگ کند، مشار الیهما چند روز قلعه را در میان گرفته حربهای سخت کردند و مردم بسیار از طرفین مقتول و مجروح، آخر الامر] شیخ الاسلام خواجه «۴» قطب الدین «۵» یحیی نیشابوری جامی «۶» [بحصار تولک رفته بمواعظ] و نصایح فرخزاد را بر سر صلح آورد، تا چون ملک «۷» غیاث الدین پیاپی قلعه رسید شمشیر و کفن در گردن «۸» از قلعه بیرون آمد، و ملک او را بنظر عنایت ملحوظ داشته، بعد از چند روز با او همان عمل کرد که با ملک «۹» قطب الدین

(۱) - میج: پس ملک ابو بکر خلیفه مبارز مالانی را که مرد مبارز کاردیده بود با پانصد تن.

مک: امیر ابو بکر خلیفه مالانی را با پانصد تن.

پا: پس ملک غیاث الدین ملک خلیفه ابو بکر مبارز مالانی که مرد مبارز کاردیده بود با پانصد تن.

(۲) - عبارت: [و فرمود که سراج الدین امیر داد مردم سپاهی ... مقتول و مجروح، آخر الامر]. از زیادات میج و پا میباشد.

(۳) - میج: فرستاد [و فرمود که سراج].

پا: فرستاد [که سراج].

(۴) - خواجه ابو الفضل قطب الدین یحیی نیشابوری المولد و المسکن و جامی الاصل، از اصحاب شیخ رکن الدین علاء الدوله سمنانی و شیخ صفی الدین اردبیلی، و جامع علوم ظاهری و حاوی معارف حق و باطنی بوده، در ۲۱ جمادی الاخر سال ۷۴۰ در گذشته و در بیرون دروازه فیروز آباد در هرات مدفون است.

(۵) - مک: یحیی نیشابوری. مج. پا: این جمله را ندارد.

(۶) - مج. پا: بحصار تولک رفته بمواعظ. مک: این عبارت را ندارد.

(۷) - مج. پا: تا چون ملک غیاث الدین بیای.

مک: چون ملک بیای.

(۸) - مک: در گردن کرده ملک او را.

مج. پا: در گردن از قلعه بیرون آمد و ملک او را.

(۹) - مک: ملک اسفرار.

مج. پا: ملک قطب الدین اسفراری.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۵۱۳

اسفراری، و قلعه «۱» تولک را بسراج الدین عمر «۲» هارون مفوض گردانید.

«۳» و [چون چهار حد ملک ملک اسلام از عوارض خلل و موجبات نقصان مامون گشت، و از ارکان پنجگانه اسلام چهار رکن

استحکام تمام یافت، دواعی خاطر هدایه مآثر باقامت رکن پنجم که: وَلِلّٰهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا.

مبین آنست - متوجه گشت «۴»، و در رجب سنه «۵» عشرين و سبعمائه بازاد توکل، و رفیق توفیق «۶»، [و راحله صدق، و قافله نیاز،

تصمیم] عزیمت سفر مبارک حجاز نموده «۷» ندا درداد که،

سلمان الساوجی «۸»:

دارم آهنگ حجاز ای مه عشاق نوازراست کن ساز و نوائی ز پی راه حجاز و بطالع سعد و ساعت میمون از خطه «۹» طیبه هرات

بیرون رفت و جمعی «۱۰» کثیر از ملک زادگان، و از «۱۱» ایمه: «۱۲» مولانا ناصر الدین قاضی و ده «۱۳»، و مولانا «۱۴»

(۱) - مک: و قلعه را. مج. پا: و قلعه تولک را.

(۲) - مک: عمر مفوض. مج. پا: عمر هارون مفوض.

(۳) - عبارت: [و چون چهار حد ملک اسلام از عوارض ... متوجه گشت] از زیادات مج و پا مییاشد.

(۴) - پا: چون چهار حد ملک اسلام از عوارض ... متوجه گشته در رجب.

(۵) - مج. پا: سنه عشرين و سبعمائه بازاد.

مک: سنه مذکوره بازاد.

(۶) - مج. پا: و راحله صدق و قافله نیاز تصمیم.

مک: این عبارت را ندارد.

(۷) - مج. پا: ندا در درداد که. مک: نوادر داد که.

(۸) - مج: سلمان الساوجی.

پا. مک: این جمله را ندارد.

(۹) - مج. مک: طیبه. پا: این کلمه را ندارد.

(۱۰) - مج. پا: جمعی. مک: جمع.

(۱۱) - مج. پا: و از ائمه. مک: و ائمه.

(۱۲) - پا: مولانا ناصر الدین قاضی و مولانا صدر الدین و ده.

مج. پا: مولانا صدر الدین قاضی و مولانا صدر الدین و ده.

(۱۳) - کذا در نسخه‌های مورد استناد، ظاهراً «دده» یا «رزه» درست است؟.

(۱۴) - مج. پا: و مولانا سراج الدین عزیز. مک: ندارد.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۵۱۴

سراج الدین عزیز، و از امرای غور و اسفزار جمعی «۱» [غفیر، و از خواص درگاه چون امیر دادبیک، و اختیار الدین سالار، و امیر طغرل فوشنجی، و امیر بهاء الدین رزه، و امیر ابو بکر خلیفه مالانی، و بسیاری دیگر از اکابر غور و هرات و مشاهیر اسفزار بر عزیمت سفر حجاز] در خدمت او روان شدند، و چون بجام رسید شیخ الاسلام «۲» کهف الانام خواجه شهاب الدین «۳» اسمعیل جامی، «۴» و خواجه معین الدین «۵» محمد جامی، با فوجی از «۶» ائمه و مشایخ جام، و از خوفاً شیخ «۷» بزرگ قطب الدین مطهر، با گروهی از «۸» اکابر و معارف همراه گشتند، و از نیشابور «۹» شیخ الاسلام خواجه قطب الدین «۱۰» یحیی نیشابوری جامی با طایفه از اعیان «۱۱» نیشابور بدو پیوسته، بهر شهر و بقعه که «۱۲» می‌رسیدند از ائمه و اشراف جماعتی همراه می‌شدند، و در پناه رافت و جوار حمایت ملک اسلام آسوده و مرفه «۱۳» و ایمن از «۱۴» باج‌خواهان و راه‌داران، و زکوة ستانان میرفتند، «۱۵» [و اگر کسی از عمال زکوة و خراج با مردم قافله ملک درشتی کردی،

(۱) - عبارت: [غفیر و از خواص درگاه چون ... اسفزار بر عزیمت سفر حجاز] از زیادات مج و پا میباشد.

(۲) - مک: پا: کهف الانام. مج. پا: این جمله را ندارد.

(۳) - مک: اسمعیل. مج: ندارد. پا: لا یقرء است.

(۴) - مک: پا: و خواجه معین الدین جامی.

مج: این عبارت را ندارد.

(۵) - مک: معین محمد جامی. پا: معین الدین جامی.

(۶) - مج: فوجی از مشایخ. پا. مج: فوجی از ائمه و مشایخ.

(۷) - مج: شیخ بزرگ قطب الدین. مک: شیخ قطب الدین.

پا: لا یقرء است.

(۸) - مج. پا: از اکابر و معارف. مک: از معارف.

(۹) - مج. پا: شیخ الاسلام. مک: ندارد.

(۱۰) - مک: یحیی نیشابوری. مج ندارد. پا: لا یقرء است.

(۱۱) - مج: نیشابور. مک: ندارد.

(۱۲) - مج: و بقعه که میرسید از ائمه.

مک: و بقعه که رسیدند از ائمه. پا: لا یقرء است.

(۱۳) - مج. پا: و ایمن. مک: ندارد.

(۱۴) - مج. پا: باج‌خواهان و. مک: ندارد.

(۱۵) - مج. پا: و اگر کسی از عمال زکوة و خراج ... انزجار دیگران گشتی. مک:

این جمله را ندارد.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۵۱۵

او را تادیب و تعذیب نمودی، که موجب انزجار دیگران گشتی]، چنانکه در حدود کردستان یکی از باج‌ستانان با مردم قافله «۱» او خشونت کرده بود، دستها بسته و سر «۲» و پابرهنه چندین فرسنگ پیاده با خود ببرد، تا بعد از دو روز بشفاعت «۳» ائمه و مشایخ او را «۴» بگذاشتند، و چون «۵» بمدینه السلام بغداد رسید شیخ الاسلام خواجه مطهر، و شمس الدین امیرورنه، «۶» [و ملک حافظ]- که در اردوی سلطان ابو سعید «۷» خان بودند- بملک «۸» غیاث الدین پیوستند، و «۹» [جمعی از پیش شاهزاده سلطان ابو سعید «۱۰» و امیر چوپان ببغداد آمده] تشریفات فاخر و حکم یرلیغ آوردند که ملک اسلام امیر حاج قافله عراق باشد، و محمل ما را ببرد و بیاورد، پس ملک اسلام اطراف قافله را بابطال و شجعان عراق و خراسان سپرد که محافظت نمایند، «۱۱» و بحراست و باسی روان گشت که هیچکس از «۱۲» سراق و قطاع الطريق را مجال «۱۳» آن نبود که پیشیزی از آن قافله بدزدد، «۱۴» [بلکه از مخافت حفظ «۱۵» و سیاست ملک اسلام تمام آن طایفه

(۱)- مج. پا: او. مک: ندارد.

(۲)- مک: سر پابرهنه چند فرسنگ با خود ببرد بعد از.

مج. پا: سر و پا برهنه چندین فرسنگ پیاده با خود ببرد تا بعد از.

(۳)- مج. پا: ایمه و. مک: ندارد.

(۴)- مج. پا: بگذاشت. مک: بگذاشتند.

(۵)- مج. پا: و چون بمدینه السلام بغداد.

مک: و چون ببغداد.

(۶)- مج. پا: و ملک حافظ. مک: ندارد.

(۷)- مج: ابو سعید بملک.

مک: پا: ابو سعید خان بودند بملک.

(۸)- مج. پا: غیاث الدین. مک: ندارد.

(۹)- مج. پا: [جمعی از پیش شاهزاده سلطان ابو سعید و امیر چوپان ببغداد آمده] مک: این عبارت را ندارد.

(۱۰)- مج: ابو سعید و امیر چوپان ببغداد.

پا: ابو سعید خان ببغداد.

(۱۱)- مج. پا: و بحراست. مک: بحراست.

(۱۲)- مج: سراق و. پا. مک: ندارد.

(۱۳)- مج. پا: آن. مک: ندارد.

(۱۴)- عبارت: [بلکه از مخافت حفظ و سیاست ... و فوائد انعم او محظوظ بودند، تا] از زیادات مج و پا میباشد.

(۱۵)- پا: بلکه از محافظت و مخافت حفظ و سیاست.

مج: بلکه از مخافت حفظ و سیاست.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۵۱۶

طرق و سبل را بازپرداخته در بوادی و براری منزوی گشتند، و همه راه اهل قافله از مواید «۱» انعام و فواید انعم او محفوظ بودند، تا چون بمکه رسید امرا و شرفای «۲» مکه که در هیچ عهدی باستقبال هیچ و آلی و ملکی بیرون نیامده بودند ملک را استقبال «۳» نموده، از مکه بیرون آمدند، و تحف و هدایا عرض کردند، «۴» و چون وقت اداء حج آمد شرایط مناسک و مشاعر بجای آورده

ارکان حج اسلام باقامت رسانید.

«۵» [بعد از آن او را با امرای لشکر قافله مصر ملاقات افتاد، اکرام و احترام نموده از تحف و اسلحه و غرایب و طرف مصریه و اسبان تازی بسیار پیشکش ملک کردند]، بعد از آن بزیارت روضه مطهر حضرت رسالت «۶» پناه علیه الصلوٰه و السلام فایز کشته «۷» صلات و ندورات موفور بسادات و مجاوران «۸» و فقراء مدینه «۹» [رسانیده، و اشراف

(۱) - پا: مواید انعام و فوائد عام محظوظ بودند.

مج: مواید انعام و فواید انعم او محفوظ بودند.

(۲) - مج: امرا و شرفای مکه که در.

مک: امرا و اشراف که در.

پا: امرا و اشرف مکه که در.

(۳) - مج: پا: استقبال نموده از مکه بیرون آمدند و تحف.

مک: استقبال نمودند و تحف.

(۴) - مج: پا: و چون وقت اداء حج آمد.

مک: چون وقت ادای حج آمد.

(۵) - مج: پا: [بعد از آن او را با امرای ... و اسبان تازی بسیار پیشکش ملک کردند].

مک: این عبارت را ندارد.

(۶) - پا: مک: رسالت صلی اله علیه و سلم فایز.

مج: رسالت پناه علیه الصلوٰه و السلام فایز.

(۷) - مج: پا: صلات و. مک: ندارد.

(۸) - مج: پا: و فقراء. مک: ندارد.

(۹) - مج: پا: رسانیده و اشراف و صنادید دو فرسنگ مشایعه او نمودند. مک: این عبارت را ندارد.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۵۱۷

و صنادید دو فرسنگ مشایعه او نمودند]، و در پناه سلامت «۱» و عافیت مراجعت «۲» نموده محمل شاهزاده سلطان ابو سعید «۳» و قافله عراق را سالم بمدینه السلام بغداد رسانید، «۴» [و خلائق بغداد استقبال نموده بر ملک اسلام ثنا و آفرین بسیار خواندند]، و پیشتر رسیدن ملک «۵» اسلام رسولان سلطان «۶» ابو سعید خان و امیر چوپان و خواجه تاج الدین علیشاه با تشریفات گرانمایه ببغداد آمده منتظر وصول موكب ملك اسلام «۷» می بودند.

(۱) - مج: و عافیت. پا: و عاطفت. مک: ندارد.

(۲) - مج: پا: نموده شاهزاده سلطان ابو سعید و قافله عراق را سالم.

مک: نمود، محمل و قافله را سالم

(۳) - پا: خان. مج: ندارد.

(۴) - مج: پا: و خلائق بغداد استقبال ... و آفرین بسیار خواندند.

مک: این عبارت را ندارد.

(۵) - مج: اسلام. مک: پا: این کلمه را ندارد.

(۶) - مج: ابو سعید. پا: ابو سعید خان. مک: ندارد.

(۷) - مک: می بودند. مج: پا: بودند.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۵۱۸

چمن هفتم از روضه هفتم در ذکر حکومت ملک شمس الدین محمد در هرات بعد از توجه ملک اسلام بجانب مکه مبارکه «۱»

چون ملک غیاث الدین «۲» بعزیمت اقامت رکن پنجم ایمان که عبارت از حج اسلام است موفق گشت، پسر خود ملک شمس الدین محمد را در هرات قایم مقام گذاشت.

«۳» و چون چند روز از توجه ملک اسلام بگذشت «۴» ملک زاده بر مسند خلافت و سریر ایالت پدر جلوس نموده، ابواب «۵» برو تربیت بر اهالی و رعیت مملکت مفتوح گردانیده «۶» و از اطراف ممالک خراسان ملوک و امرا «۷» و اعظم و اعیان بتهنیت او آمده تحف و هدایا عرض کردند، و ملک زاده بحکم: الشبل فی المخبر کالاسد، در ضبط قواعد ملک داری و نظم امور شهریاری آثار حمیده «۸» و تدبیرات پسندیده بظهور آورد، بنوعی که در قرب یک هفته صیت معدلت و مکرمات و آیات عاطفت و مرحمت او در اقطار و اکناف بلاد شایع گشت، و طرق و سبل از آفت و مخافت ایمن گشته، «۹»

(۱) - پا: مکه مبارکه. مک: مکه معظمه مبارکه زاده‌ها الله - کذا.

مج: مکه.

(۲) - مک: باقامت. مج: پا: بعزیمت اقامت.

(۳) - پا: و چون. مک: مج: چون.

(۴) - مج: مک: ملک زاده بر مسند خلافت.

پا: ملک شمس الدین محمد بر مسند جلالت.

(۵) - پا: ابواب تربیت. مج: مک: ابواب برو تربیت.

(۶) - پا: بود. مک: مج: ندارد.

(۷) - مج: پا: و اعظم. مک: ندارد.

(۸) - مج: پا: حمیده. مک: جمیله.

(۹) - مج: پا: تجار و عمله اسفار روی ببلاد خراسان آوردند و.

مک: این عبارت را ندارد.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۵۱۹

[تجار و عمله اسفار روی ببلاد خراسان آوردند، و] نرخها مایل بارزانی شد، و در تقویت امور شریعت غراء، و تمشیت احکام ملت بیضاء مساعی جمیل نمود، و در زمان حکومت او چندین کس از ترسایان شرف اسلام یافته جهت رواج دین، «۱» [و ترغیب اصحاب ذمه، بقبول شرع نبوی]، هریک را تشریفات فاخره «۲» داده، فرمود تا ایشانرا سوار با طبل و دهل و نقاره، اعلام اسلام در پیش داشته بگردانیدند، و هریک را علی حده مثالی نوشت که از جمیع تکالیف و عوارضات دیوانی معاف و مسلم باشند، و در تمامی قضایاء دینیه و مهمات دیوانیه بحضور قاضی وقت و علمای اسلام شروع می نمود.

«۳» تا چون سنه احدی و عشرين و سبعمایه درآمد امیر حسین که «۴» سپهدار و والی خراسان بود پنجهزار خروار غله جهت علوفه

لشکریان هرات «۵» بر ملک ینالتکین از مال و جهات فراه المتغا نوشت که بگماشتگان ملک‌زاده «۶» دهد، «۷» [چون التمغای امیر حسین را ملک‌زاده پیش ملک ینالتکین فرستاده پیغام داد که غله مذکور را «۸» ملک باید که بی تعویق و اهمال بلشکر ما رساند]، ملک ینالتکین را عرق عصبیت «۹» و ده‌خدائی در حرکت آمده اظهار خوشنیتی کرد، «۱۰» [وزراء و اعیان حشم خود را حاضر

(۱) - مج: و ترغیب اصحاب ذمه بقبول شرع نبوی. مک: این عبارت را ندارد.

(۲) - مج: پا: فاخره داده، فرمود تا ایشانرا سوار با طبل و دهل ... دیوانی معاف و مسلم باشند. و در تمامی قضایاء.

مک: فاخره داد، و در تمامی قضایاء.

(۳) - مج: پا: تا چون سنه.

مک: چون سنه.

(۴) - مج: پا: سپهدار و. مک: ندارد.

(۵) - مج: هرات ملک. پا: مک: هرات بر ملک.

(۶) - مج: دهد چون. پا: دهند و چون.

(۷) - مج: پا: [چون التمغای امیر حسین را ملک‌زاده ... و اهمال بلشکر ما رساند].

مک: این عبارت را ندارد.

(۸) - مج: ملک. پا: این کلمه را ندارد.

(۹) - مج: پا: و ده‌خدائی. مک: ندارد.

(۱۰) - عبارت: [وزراء و اعیان حشم خود را حاضر ... بسخن شما تن در زبونی نخواهم نهاد] از زیادات مج و پا میباشد.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۵۲۰

ساخته گفت همیشه ما «۱» از ملک غیاث الدین آشفته‌خاطر و اندیشناک «۲» می‌بودیم حالا که او غایب شده است پسر او نیز ما را «۳» آسوده‌خاطر نمیگذارد، اکنون صلاح این کار چیست؟ ایشان از روی شفقت گفتند اگر ملک حالی ایشان را عذری گوید که بلند سالست تا وقت محصول شود بتدارک این غله قیام نموده آید، دور از کار نیست، تا توقفی در میان افتد آنزمان اگر رای ملک باشد چیزی بدیشان دهد و الا از ادای آن ابا فرماید، ملک از سر جهل در غضب شده گفت من تا امروز با ملوک غور سخن بزبان تیغ تیز و دهان سوفار تیر گفته‌ام اکنون بسخن شما تن در زبونی نخواهم «۴» نهاد، و «۵» دیگر روز فرستادگان ملک‌زاده را گفت من بهیچ وجه از مال و غله این ولایت چیزی بدیوان هرات نخواهم داد، «۶» [و سخن وحشت‌انگیز بسیار گفت]، چون متعلقان «۷» ملک‌زاده شمس الدین محمد بهرات آمده آنچه از ملک ینالتکین شنیده بودند عرض کردند، ملک‌زاده بر آشفست و امیر «۸» ایاجی را با دو هزار سوار «۹» نکودری بتاخت فراه فرستاد و بعد از دو روز «۱۰» از اطراف و جوانب «۱۱» فراه در تاخت قریب بیست هزار مواشی

(۱) - پا: از ملک غیاث. مج: از غیاث.

(۲) - پا: اندیشناک می‌بودیم. مج: اندیشناک بودیم.

(۳) - پا: آسوده. مج: ندارد.

(۴) - مج: نهاد. پا: داد.

(۵) - مک: و دیگر. مج: پا: دیگر.

(۶) - مج: پا: و سخن وحشت‌انگیز بسیار گفت.

مک: این عبارت را ندارد.

(۷) - مج: ملک‌زاده شمس الدین محمد بهرات.

مک: ملک‌زاده بهرات.

پا: ملک شمس الدین محمد بهرات.

(۸) - مج: پا: امیر ایاجی. مک: امیر ایاجی.

(۹) - مج: پا: نکودری. مک: این کلمه را ندارد.

(۱۰) - مج: روز از اطراف. مک: روز اطراف.

پا: روز در اطراف.

(۱۱) - مک: اطراف و جوانب فراه را تاخته.

مج: اطراف و جوانب فراه در تاخت.

پا: در اطراف و جوانب فراه تاخته.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۵۲۱

و مراعی غنیمت گرفتند، و در آن نواحی حصاری بود فتح کرد [ه «۱»، نزدیک بهفتاد مرد بلوچ را بقتل آورد] ند، ملک ینالتکین از آنحال انتقال یافته «۲» [لشکر فراه را از پیاده و سوار جمع کرده]، بعزم حرب و قتال بیرون آمد، چون امیر «۳» ایاجی وقوف یافت با امراء نکودری مستعد جنگ «۴» و جدال در برابر سپاه فراه آمده صف برکشید، «۵» [و چند کس از نکودریان پیش رانده فراهیانرا گفتند که «۶» سالهاست که میان ما و شما مخاصمت و منازعت قایم شده و هرگز چنین مقابله «۷» و مواجهه اتفاق نیفتاد یک نوبت بملک قطب الدین اسفزار توجه نمودند چندان ثبات قدم «۸» نداشتند که رایت فتح آیت ملک اسلام پیدا گردد که عار فرار اختیار «۹» کردند اکنون ساعتی در «۱۰» مقام مقاومت قایم باشید تا مصادمت و مصادولت «۱۱» بیکدیگر مشاهده نمایم، ملک ینالتکین را این سخنان در اهتزاز آورد خواست که آتش قتال و جدال را اشتعال دهد اعیان [سپاه فراه گفتند مبادا که «۱۲» از ایشان جمعی کمین کرده باشند «۱۳» و نکبتی بما رسد، ملک فراه

(۱) - مک: فتح کردند، ملک فراه از آن حال انفعال یافته.

مج: پا: فتح کرده نزدیک بهفتاد مرد بلوچ را بقتل آوردند ملک. ینالتکین از آنحال انتقال یافته.

(۲) - مج: پا: لشکر فراه را از پیاده و سوار جمع کرده.

مک: این عبارت را ندارد.

(۳) - مج: پا: امیر یاجی. مک: امیر ایاجی.

(۴) - مج: پا: و جدال. مک: ندارد.

(۵) - عبارت: [و چند کس از نکودریان پیش رانده فراهیان ... قتال و جدال را اشتعال دهد اعیان] از زیادات مج و پا میباشد.

(۶) - مج: سالهاست. پا: این کلمه را ندارد.

(۷) - پا: و مواضعه. مج: ندارد.

(۸) - پا: نداشتید.

(۹) - پا: کردید.

(۱۰) - مج: در مقام. پا: این کلمه را ندارد.

(۱۱) - پا: یکدیگر.

(۱۲) - مج: پا: که از ایشان جمعی. مک: که جمعی.

(۱۳) - مج: و نکبتی بما رسد ترک مقاومت کرده.

پا: و نکبتی بما رسد با این طایفه سفاک بی‌باک حرب کردن مناسب نمی‌نماید ملک فراه ترک مقاومت کرده.

مک: و نکبتی بما رسد ملک فراه ترک مقاومت کرده.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۵۲۲

ترک مقاومت کرده مراجعت نمود، و سپاه ملک‌زاده روز دیگر با غنایم بسیار بازگشته، «۱» بعد از چهار روز بهرات آمدند، «۲» [و از احسان ملک‌زاده شمس الدین بعواطف و نوازش لا کلام اختصاص یافتند].

ذکر ملوک کرت در تاریخ «۳» که سیفی هروی نوشته تا این محل «۴» بیش نیست «۵» [و تتمه احوال ملوک کرت را سیفی مذکور حواله بدفتر دوم کرده که مسطور خواهد گشت، و درین ایام از دفتر دوم تاریخ آل کرت هیچ کس نشان نداد غالباً وعده بود و بوفاء نرسید].

«۶» [بعد از این وفات ملک غیاث الدین و ذکر اولاد او تا زمان استیلای حضرت امیر بزرگ صاحب‌قران امیر تیمور گورگان در روضه دیگر محرر می‌گردد].

(۱) - مج: پا: بازگشته. مک: بازگشت.

(۲) - مج: پا: و از احسان ملک‌زاده شمس الدین بعواطف و نوازش لا کلام اختصاص یافتند. مک: این عبارت را ندارد.

(۳) - مج: در تاریخ که سیفی هروی نوشته. مک: در تاریخ سیفی هروی.

(۴) - مک: بیش. مج: ندارد.

(۵) - مج: پا: [و تتمه احوال ملوک کرت را سیفی ... غالباً وعده بود و بوفاء نرسیده].

مک: این عبارت را ندارد.

(۶) - مج: پا: [بعد از این وفات ... در روضه دیگر محرر می‌گردد]. مک: این عبارت را ندارد.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۵۲۳

فأنت حواشی

(۱) ص ۱ سطر ۶: امیر خسرو دهلوی: از سخنوران نامی پارسی و از مشاهیر شعرائی است که بسبب «خراسانی - هندی» شعر گفته بلکه از پیشتازان و بنیاد گذاران این طریقه بشمار است.

پدران امیر خسرو اصلاً از مردم ماوراء النهر خراسان بوده و بهندوستان مهاجرت کرده‌اند، و خود امیر خسرو تا دم واپسین در شهر دهلی اقامت داشته و از امراء و سرشناسان آندیار بوده است.

دولت‌شاه سمرقندی مینویسد: «امیر خسرو دهلوی، اصل او از شهر کش که آن شهر را (قبة الخضراء) می‌نامند بوده است، و گویند از هزاره لاجین است که در حدود پای مرغ و قرشی می‌نشسته‌اند، و در فترت چنگیز خان آن مردم از ماوراء النهر گریخته بدیار هند افتاده بدهلوی مقام گرفته‌اند.

پدر امیر خسرو امیر محمود مهتر و مقدم آن مردم بوده است، و آبای او پروزگار سلطان شمس الدین محمد مرتبه امارت داشته‌اند، و سلطان علاء الدین محمد ملک هند با امیر خسرو عنایات مبذول میداشته و امیر خسرو بدرجه امارت رسیده و در مدح آن پادشاه و شاهزادگان و امراء و وزراء هند قصاید بسیاری سروده است».

امیر در اواخر احوال از ملازمت ملوک و امراء کناره‌گیری نموده و بخدمت شیخ نظام الدین اولیاء- که در آن عصر از اقطاب و مشاهیر مشایخ صوفیه و اهل عرفان هند بوده- پیوست و از مریدان او گشت و بسلوک و پوئیدن راه حقیقت گروید، و درین طریقه مقام ارجمند یافت، و اموال بسیار در قدوم شیخ نظام الدین صرف کرده، و کتاب خمسه را نیز باشاره او برشته نظم کشید. ترجمه احوال امیر خسرو در تذکره الشعراء موسوم به:

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۵۲۴

(عرفات العاشقین و عرصات العارفین) از تقی اوحدی بلیانی دقاقی اصفهانی، (هفت اقلیم) از امین احمد رازی، (اخبار الاخیار) از خواجه عبد الحق دهلوی، و (مفتاح الاسرار) از شیخ آذری طوسی اسفراینی به تفصیل مسطور است، و این دو کتاب اخیر قدیم‌ترین منابعی است که ذکر حالات و مقامات امیر خسرو در آنها آمده است.

در سده نهم اشعار و آثار امیر خسرو در انجمن ادبی شاهزاده بایسنقر میرزا که در هرات دائر بود بامر آن شاهزاده ادب‌پرور جمع-آوری و تدوین گردید، و بهمین جهت در عامه بلاد خراسان و بویژه در مدرسه هرات شهرت بسیار یافته است. اسفزاری اشعار بسیاری از مثنویهای او را درین کتاب برای تزیین انشاء و عبارات خود بکار برده است.

سبک سخنوری امیر خسرو «خراسانی- هندی» است اما معذک وی تابع مکتب شعری و سخنوری حکیم نظامی گنجوی- نظام الدین ابو محمد الیاس بن ابی یوسف بن مؤید گنجوی- بوده است. و این نکته با اندک امعان نظری در گفته‌های این دو استاد سخن هویدا و روشن میگردد، پیروی امیر خسرو از نظامی در سخنوری بدرجه‌ایست که اغلب: کلمات، اصطلاحات، جملات، تعبیّرات، معانی، اندیشه‌های شاعرانه، و هواجس مرتسمه در بنطاسیای نفس، مطلع و مخلص قصاید او همگی مقتبس از نظامی است، اگر در بسیاری از موارد بگوئیم شعر امیر خسرو همان اشعار دست‌کاری شده نظامی است سخن بگزاف نگفته‌ایم، اما با این همه شعر امیر خسرو بسبک «خراسانی- هندی» است و سراینده آنها امیر خسرو دهلوی میباشد.

امیر خسرو- بتصریح خواجه عبد الحق دهلوی- بسال ۷۲۵ در شهر دهلی از بلاد هندوستان بدرود زندگانی گفته و در جوار تربت شیخ نظام الدین اولیاء در آن شهر مدفون گردیده، و قبر او اکنون مزار است.

امیر در نظم و نثر آثار بسیاری داشته، و آنچه که در تذکره‌ها

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۵۲۵

ضبط شده عبارت میباشد از:

قصیده بحر الابرار،

« مرأه الصفا،

« انیس القلوب،

کتاب بقیه نقیه

« خزائن الفتوح،

« مناقب هند،

« تاریخ دهلی،

کتاب خمسه که عبارت است از:

مطلع الانوار،

خسرو و شیرین،

آیینه اسکندری،

لیلی و مجنون،

هشت بهشت،

و کتاب غره الکمال

« نه سپهر

« تغلق‌نامه

« مفتاح الفتوح،

مثنوی قران السعدین

این را بنام سلطان علاء الدین پادشاه دهلی سروده است، کاتب چلبی میگوید بعضی خیمه امیر را عبارت از این پنج کتاب اخیر میدانند.

مثنوی دولرانی خضر خان

این کتاب داستان معاشقه خضر خان فرزند سلطان علاء الدین است با (دولرانی) که نام دختر پادشاه گجرات بوده. نام این کتاب را امیر خود تصریح نموده گوید:

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۵۲۶ خطاب این کتاب عاشقی بهردولرانی خضرخان ماند در دهر (مصادر غیر از کتب مخطوطه مذکوره در اثناء مقال: کشف الظنون- ج ۲ ص ۱۳۲۴، و ج ۱ ص ۷۲۴. تذکره دولتشاه سمرقندی ص ۲۴۷-

۲۳۸ لیدن. فهرست ریو Catalogue of the persian

manuscripts in the British Museum by Charles Rieu. vol. II

P. ۶۱۵. ۶۱۳-۶۰۹ London. ۱۸۷۹

(۲) ص ۲ سطر ۱۴. لعلی المرتضی رضی اله تعالی عنه، این دو بیت جزء مجموعه اشعاری (دیوان) است که در زبان عربی موجود و بحضرت علی علیه السلام منسوب میباشد، مندرجات این مجموعه عبارت از قطعات چند بیتی است مشتمل بر مواعظ، نصایح، حکمت عملی، اخلاق فردی، آداب اجتماعی و پاره مباحث کلامی و فلسفی، و عینا ترجمه عربی و منظوم فصول کوتاه حکمی و اخلاقی است که بعنوان امثال سائره، جوامع الکلم، حکمتهای بالغه و پند و اندرزهای حکیمانه در متون پهلوی- که از بقیه السیف غاره کتابخانه‌های ایران باقی مانده- نوشته بوده و در صدر نهضت علمی و ادبی عصر عباسی بزبان عربی ترجمه و نقل شده است، و از نوع همان سخنان و گفتارهای حکمت شعاری است که ابن مسکویه کتاب مشهور خود (آداب الفرس و الروم و اليونان) را در اخلاق بر آنها بنیاد گذارده و تدوین نموده و عینا سخنانی است که در کتاب (عهد اردشیر پاکان) «۱» و (پندنامه خسرو) و کتاب (الادب الکبیر) و غیره موجود و مذکور میباشد.

(۱)- (عهد اردشیر پاکان): یکی از متون مهمه ادبیات پهلوی بوده که در اثنا جنبش علمی عصر عباسی از زبان پهلوی به عربی ترجمه شده است: اگرچه اصل پهلوی و ترجمه عربی این متن پایمال حوادث دوران گردیده و از میان رفته است، اما ابن مسکویه رازی نسخه کامل ترجمه عربی این نامه را بدون کم و کاست بقلم مترجم اصلی در کتاب خود «تجارب الامم» روایت کرده است. (کتاب

تجارب الامم - نسخه فتوگرافی - جلد اول - چاپ لیدن. نسخه مخطوطه کتابخانه ملی ملک).

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۵۲۷

گرچه انتساب این مجموعه اشعار بحضرت علی علیه السلام شهرت دارد اما محققین از علما درین انتساب تردید نموده و آنرا نپذیرفته‌اند، و بلکه بعضی از اعلام بالصراحه دیوان مزبور را از علی بن ابی طالب قیروانی دانسته‌اند، زیرا انشاد شعر از آنحضرت بندرت مروی است، اما انشاء شعر بهیچ وجه از آن بزرگوار روایت نشده است.

شیخ حر عاملی در کتاب خود «امل الآمل» این کتاب را جزء مجهولات شمرده است، و از همین کتاب امل الآمل چنین استفاد می‌گردد که دیوان مذکور مختصر یا منتخبی است از کتاب «سلوة الشیعة» تألیف علی بن احمد الادیب النیشابوری الفنجگردی «۱». ابن شهر آشوب در کتاب (معالم العلماء) مینویسد: «علی بن احمد الفنجگردی الادیب النیشابوری له. (تاج الاشعار) و (سلوة الشیعة) و هی اشعار لامیر المؤمنین ابی الحسن علیه السلام» «۲»

سید اعجاز حسین نیشابوری میگوید: قطب الدین راوندی کتابی داشته بنام (انوار العقول من اشعار وصی الرسول) و این دیوان منسوب بحضرت علی علیه السلام عبارت از همان کتاب انوار العقول مذکور است که خطبه کتاب را از آغاز آن حذف کرده‌اند. (کشف الحجب و الاستار عن اسامی الکتب و الاسفار. ص ۴۸ و ص ۲۱۶ - ص ۲۱۵).

اما در عین حال همین مطالب خود دلیل است بر اینکه در صدر اول مجموعه اشعاری منسوب بحضرت علی ع در السنه و افواه عامه و محدثین و رواه مشهور بوده است که بعدها دستخوش این اختلافات و انتسابات واقع شده، مثلاً نجاشی در رجال خود در فهرست

(۱) - «علی بن احمد الفنجگردی: و فنجگرد قریه من قری نیشابور علی حد الدرب کان ادیباً فاضلاً، ذکره الميدانی فی خطبه کتاب (السامی) و اثنی علیه، و مات سنه ۵۱۲».

ارشاد الاریب الی معرفه الادیب - یاقوت حموی، ج ۵ ص ۱۰۳ چاپ د. س. مرجلیوث.

(۲) - معالم العلماء: تألیف ابی جعفر محمد بن علی بن شهر آشوب المازندرانی متوفی بسال ۵۸۲ ه.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۵۲۸

تصانیف و کتب عبد العزیز ابن یحیی الجلودی کتابی را بنام (کتاب شعر علی ع) شمرده است.

اما اینکه دیوان حاضر آیا همان دیوان و اشعار علی ع است یا مثلاً از علی بن ابی طالب قیروانی، یا علی بن احمد فنجگردی است حقیقت بکلی مجهول است.

اما اگر بخواهیم این موضوع را بشکل دیگری مطالعه بنمائیم بخوبی میتوان حدس زد بلکه یقین حاصل نمود که این اشعار در خلال قرون ۴ - ۵ هجری - تقریباً - تدوین و سروده شده است، زیرا چنانکه در صدر این مقال گفته شد اشعار دیوان مذکور عبارت از ترجمه‌های منظومی است از جوامع الکلم و امثال سائره ادبیات پهلوی که عیناً در کتاب «الآداب» ابن مسکویه و سایر متون پهلوی موجود و مذکور میباشد و بعلاوه اغلب این اشعار مشتمل بر اصطلاحات و افکاری است که در عصر نهضت علمی عباسی در زبان و ادبیات عربی وارد و متداول گردیده است چنانکه مثلاً کلمات:

«حدوث» و «قدم» و «ابداع» در ابیات مورد استشهاد متن که از مباحث فلسفه یونانی است و پس از ترجمه کتاب ما بعد الطبیعه ارسطو طالیس توسط حنین بن اسحق از یونانی به عربی در ادبیات عربی و فکر اسلامی وارد و متداول گردیده است.

مضافاً بر اینکه: شعر عرب در عصر جاهلی و صدر اسلام از انواع: مدح، هجاء، تفاخر، تشبیب، وصفی - وصف دیار محبوب و آثار دارسه آن - و مراثی تجاوز نمیکند، و از سخنوران عصر جاهلیت و صدر اسلام اصلاً منظومه روایت نشده است. و سرودن منظومه از سبکهای نوینی است که در قرون اولیه اسلامی در اثر اصطکاک ادبیات عربی با ادبیات دیگر ملل مغلوبه مخصوصاً ایرانیان در زبان

و ادبیات عرب اقتباس و تقلید شده و نخستین منظومات عربی بوسیله سرایندگان مستعرب ایرانی بوجود آمده است. و اشعار دیوان مذکور منظوماتی است اخلاقی و این خود دلیل قاطعی است بر منحول روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۵۲۹ بودن دیوان مذکور.

باری این مجموعه شعری را در سال ۸۹۰ هـ حسین بن معین الدین المیبیدی الترمذی بفارسی ترجمه و شرح کرده است. (کشف الظنون ج ۱ ص ۸۰۲).

میبدی در شرح مذکور در ترجمه و شرح ابیات متن چنین نگاشته است.

«بیان آنکه عقل برای اقامت رسم عبودیت است نه برای ادراک سر الوهیت:

کیفیة المرء لیس المرء یدرکها فکیف کیفیة الجبار فی القدم

هو الذی انشأ الاشیاء مبتدعاً فکیف یدرک مستحدث النسم استحداث: نوآوردن. و نسمة بفتح آدمی، و تخصیص قدم از صفات حق تعالی بذکر برای آنستکه انسان مظهر عکوس اشعه اکثر صفات است، و هرصفه که پرتو آن بر انسان افتاده ادراک آن میتواند کرد، و هرصفه که او مظهر آن نیست مثل: وجود و قدم از ادراک آن عاجز است میفرماید:

چگونگی مرد نیست مرد که دریابد آنرا،

پس چگونه باشد چگونگی جبار در قدیم بودن،

اوست آنکه آفرید چیزها را نو پدیدآرنده،

پس چگونه دریابد او را آدمی،

شعر:

هرگز نرسد بکنه معبود کسی چون فهم کند سرهما را مگسی

از روی مثل خداست دریای محیطو آنرا نکند احاطه هر خار و خسی»

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۵۳۰

(۳) ص ۵ سطر ۴: انا مدینه العلم.

این حدیث را- که از جمله احادیث مناقب است- محدثین و رواة عامه و خاصه با اندک اختلافی در عبارت روایت کرده‌اند.

از جمله محدثین و علماء عامه:

ابو عیسی محمد بن عیسی السلمی الترمذی- متوفی بسال ۲۷۶ هـ- در جامع خود (- صحیح ترمذی- که از صحاح سته عامه است) حدیث مزبور را روایت کرده گوید: «حدثنا اسمعیل بن موسی قال:

قال رسواله صلعم: انا دار الحکمة و علی بابها.» (صحیح ترمذی- ج ۱۳ ر ص ۱۷۱ مصر).

و ابو سعد سمعانی در معجم البلدان خود موسوم به «کتاب- الانساب» در ذیل کلمه «هروی» این حدیث را از ابو الصلت- که از اصحاب خاص حضرت امام ابو الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام بوده- روایت کرده گوید:

«هروی؛ النسبة الی بلدة هراء و هی احدى بلاد خراسان خرج منها جماعة من العلماء و الائمة فی کل فن منهم ... و ابو الصلت عبد السلام بن صالح بن سلیمان بن ایوب بن میسر الهروی مولی عبد الرحمن بن سمره یروی عن حماد بن زید و اهل العراق العجایب فی فضایل علی ...، و هو الذی روی عن ابی معویة عن الاعمش عن مجاهد عن ابن عباس قال: قال رسول اله صلعم: انا مدینه العلم و علی بابها فمن اراد العلم فلیاتها من قبل الباب

و ابو الصلت ثقة صدوق الا انه يتشيع و مات فی شوال سنه ۲۳۶هـ. (انساب- سمعانی نسخه خطی کتابخانه ملی ملک).
و از جمله محدثین و علماء خاصه:

ابی الحسن علی بن عیسی بن ابی الفتح الاربلی- متوفی بسال ۶۹۲هـ- در کتاب «کشف الغمه فی معرفه الاثمه».
روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۵۳۱
و ابی جعفر محمد بن علی بن شهر آشوب مازندرانی- متوفی بسال ۵۸۲هـ- در کتاب «مناقب».
و شیخ ابی جعفر محمد بن الحسن بن علی الطوسی- متوفی بسال ۴۶۰هـ- در کتاب «الامالی».
و احمد بن الحسین بن علی بن مهنا- متوفی بسال ۸۲۸هـ- در کتاب «عمده الطالب فی نسب آل ابی طالب».
و محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه القمی- متوفی بسال ۳۳۱هـ- در کتاب «الامالی» و کتاب «عیون اخبار الرضا».
و محمد بن محمد بن نعمان الشهیر بالمفید و المعروف به «ابن المعلم»- متوفی در رمضان سال ۴۱۳هـ- در کتاب «الارشاد».
این حدیث را بلفظ سمعانی روایت کرده‌اند.

(۴) ص ۶ سطر ۱: للصابح رح.

صاحب بن عباد: «اسمعیل بن عباد بن العباس بن عباد الوزير الملقب بالصابح کافی الکفاه ابو القاسم من اهل الطالقان- و هی ولایه بین قزوین و ابهر و هی عده قری يطلق علیها هذا الاسم». (ارشاد الارب الی معرفه الادیب- یاقوت ج ۱ ص ۳۱۵ مرجلیوت).
صاحب: وزیر مؤید الدوله ابی منصور بویه بن رکن الدوله ابی علی الحسن بن بویه و برادرش فخر الدوله بوده و هیجده سال و یکماه منصب وزارت آل بویه را در کمال عظمت و جلال متقلد بوده است.
و در ماه ذی القعدة بسال ۳۲۶ (مطابق روز سروش- روز ۱۷- از ماه شهریور سال ۲۹۶ یزدگردی) در دهستان طالقان متولد گردیده،
و در ۲۴ ماه صفر سال ۳۸۵ بدرود زندگانی گفته است، و قبر او هم اکنون در اصفهان موجود است.
وی در آغاز جوانی نویسنده کوچک و شاعری گمنام و دبیری کم‌اهمیت بود اما دیری نگذشت که بواسطه نبوغ ذاتی و استعداد

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۵۳۲

خارق العاده فکری و اخلاقی بمقامات و مدارج عالیہ اجتماعی و سیاسی و ادبی نائل گردید.
صاحب علاوه بر مقام سیاسی و اجتماعی ارجمند مردی عالم، فقیه، دانشمند، حکیم، متکلم، ادیب، بوده و در زبان تازی نویسنده و شاعری ماهر و استادی زبردست بود.

خانه صاحب در شهر ری در محله «باب شیر» واقع بوده و پیوسته مجلس او محفل علما، حکماء، فقهاء و اهل شعر و ادب و هنرمندان و مقصد و ملجاء جمهور ناس و کعبه اصحاب حوائج و نیازمندان بوده است.

صاحب بن عباد مانند همه اشراف و خاندانهای بزرگوار ایران محاسن اخلاق و مکارم اوصاف و خوی ستوده نیکوکاری، نوع‌پروری، گشاده‌دستی و خدمت بمردم را از نیاکان بزرگوار خود بارث برده بود، و همه ارباب حوائج را با چهره خندان و آغوشی باز و دستی گشاده می‌پذیرفته است، اشرافیت و اریستوکراتی صاحب مانند همه خاندانهای بزرگ باستانی ایرانی توأم با دیموکراسی حقیقی بوده و عموم مردم را در جاه و مال و آبروی خویش شریک می‌ساخته و بهره‌مند میگردانیده است، و هر ساله مبلغی هنگفت از ثروت خود را صرف صلات، عطایا، و هبات علماء، دانشمندان، ادبا، شعرا و اهل فضل و هنر و نیازمندان و مستمندان میکرده است، یاقوت گوید:

«و کان ما یخرج لکافی الکفاه فی السنه فی وجوه البر و الصدقات و المبرات و صلات الاشراف و اهل العلم و الغرباء و الزوار و من یجری مجری ذلک مما یتکلفه و یرید به صیت الدنیا و اجر الاخره یزید علی مایه الف دینار». و ابو منصور عبد الملك الثعالبی

النیشابوری مینویسد:

«عوف بن الحسین الهمدانی گفت: وقتی وارد خزانه خلع صاحب شدم و خزانه‌دار که دوست من بود دفتر ثبت خلعتها را بمن نشان داد دیدم

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۵۳۳

شماره دستارهای خزی که در زمستان آنسال تنها صرف خلعت سادات و فقها و شعرا شده بود- غیر از دستارهای خزی که صرف خلعت دیگران شده بود- به هشتصد و بیست دستار میرسید».

وقتی صاحب در شهر ری بیمار شد و از عضد الدوله که آنوقت در بغداد بود پزشکی برای معالجه خود درخواست نمود، عضد الدوله مجلس مشاوره از فحول پزشکان بغداد تشکیل داده و در آن مجلس مشاوره برای معالجه صاحب جبرئیل بن بختیشوع را که سرآمد پزشکان آن عهد بود و زبان پارسی را بخوبی میدانست انتخاب نمودند، عضد الدوله او را به «ری» فرستاد و صاحب مقدم او را گرمی داشته و اموال بسیاری باو بخشیده و جبرئیل در آنجا بدرخواست صاحب کناش کوچکی در شرح امراضی که از فرق سر تا قدم بر انسان عارض میگردد تالیف نمود، و از جمله صاحب هزار دینار زر برای تألیف این رساله باو عطا نمود، و همیشه جبرئیل میگفته است: «صنفت مائتی ورقه و اخذت عنها الف دینار».

دولت آل بویه و وزراء نامدار آن دولت در ترویج مذهب تشیع و تشیید اصول ایرانی و حفظ کیان قومیت فرس و استقلال و اخراج استانهای غربی ایران از زیر یوغ سلطه خلافت آل عباس با پشتیبانی ملیون ایرانی کوشش بسیار نمودند، اما چون بآرزوهای دیرینه و خواسته‌های مردم توجهی ننمودند در مقصود خود نیز چندان موفقیتی حاصل نکردند. زیرا در هنگامیکه پادشاهان و فرمانروایان ایران شرقی (خراسان) سامانیان در نابود ساختن دولت آل عباس و درهم شکستن اریکه خلافت بغداد کوشش داشته در احیاء شعائر ملی ایران و ترویج زبان و ادبیات فارسی در خراسان سعی بلیغ مینمودند، دولت آل بویه هنگامیکه بضرب شمشیر دلیران ایرانی بر شهر بغداد تسلط یافته دستگاه فاسد و رسوای خلافت عباسیان را بحال خود گذاشته و از طرفی در ترویج زبان و ادبیات تازی در ایران کوشش بسیار مینمودند. بلکه نسبت بزبان فارسی و شعراء و سخندانان این زبان

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۵۳۴

و نسبت به ملیون ایرانی و خاندانهای باستانی مخالفت شدیدی ابراز مینموده‌اند.

صاحب بن عباد یکی از وزراء نامدار این دولت بوده که خود از مروجین متعصب زبان تازی در ایران و از مخالفین زبان پارسی و از دشمنان سرسخت عناصر ملی بوده است.

صاحب بن عباد خودش گفته است که شعراء معاصر من یکصد هزار و اند قصیده در مدح من سروده‌اند، در صورتیکه در زبان فارسی اشعار در مدح صاحب بندرت دیده یا شنیده شده و حال آنکه ادبیات منظوم و منثور عربی در آندوره پر از مدیحه‌سرایی او میباشد، و این خود دلیل روشنی است که سرایندگان و نویسندگان زبان پارسی پشت بدولت بویه‌پیان کرده و بدربار پادشاهان و امراء و وزراء و صدور دولتهای ایران شرقی- خراسان- که خریداران خوب سخنان آنان بوده‌اند- روی می‌آورده‌اند.

داستان فیروزان زردشتی از مردم شهر ری و ورود او بر صاحب بن عباد و سخن گفتن صاحب با او بزبان خشن تازی و انکار و اعتراض او بر آن روش ناپسندیده مشهور است، در ارشاد الاریب مینویسد:

«دخل یوما دار الاماره الفیروزان المجوسی فی شیء خاطبه به فقال له الصاحب: انما انت محش مخش، مجش، لا تهش و لا تبش، و لا- تمتش، فقال الفیروزان ایها الصاحب برئت من النار ان كنت ادری ما تقول، ان كان را یک ان تشتمنی فقل ما شئت بعد ان علم، فان العرض لك و النفس لك فداء، لست، من الزنج و لا من البربر، کلمنا علی العاده التي علیها العمل، و اله ما هذا من لغة آبائک الفرس، و لا من اهل دینک من اهل السواد، و قد خالطنا الناس و ما سمعنا منهم هذا النمط فقام مغضبا»

و هو میگوید در عهد وزارت صاحب دینار نام زردشتی- که از توانگران و اشراف شهر ری بود- در دیوان دولتی ری مقامی ارجمند داشت، صاحب بتحریک و اغواء طرفداران خلافت آل عباس روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۵۳۵

او را از دیوان ری برکنار و دستگیر نموده و اموال او را بمصادره گرفت.

بدین علل و اسباب شیعیان ایران از دولت آل بویه ناخشنود بودند، مخصوصا از اینکه پس از دست یافتن بر بغداد دعائم خلافت آل عباس را- که دشمنان سرسخت شیعیان بودند- تثبیت و تحکیم نمودند بر ایشان خشمگین بودند، و این دولت از پشتیبانی شیعیان ایران محروم ماند، و در سال ۴۲۰ ه. پس از آنکه شهر ری بتصرف سپاهیان محمود درآمد دولت آل بویه بضرب شمشیر دلیران خراسان از پای درآمده و بوضع فجیعی انقراض یافت. صاحب مجمل التواریخ و القصص واقعه فتح شهر ری و قتل عام فجیع بویه‌یانرا به تفصیل نقل از «مجموعه ابو سعید آبی»-الوزیر ابو سعد منصور بن الحسین الآبی- ذکر کرده است.

صاحب بن عباد در شهر ری کتابخانه عظیمی داشته مشتمل بر انواع کتب در علوم و فنون و آداب، یاقوت مینویسد: وقتی پادشاه خراسان نوح بن منصور سامانی نامه بصاحب نوشت و او را برقتن به بخارا پای تخت خراسان و پیوستن بدربار سامانیان دعوت نمود و اموال بسیاری برای او با نامه مصحوب داشت، اما صاحب از رفتن عذر خواسته و در جواب نامه معذرت آمیزی نوشت، و از جمله اعذاری که در آن نامه ذکر کرده گوید: «کیف یحسن لی مفارقة قوم بهم ارتفع قدری و شاع بین الانام. ذکر، ثم کیف لی بحمل اموالی مع کثرة اثقالی و عندی من کتب العلم خاصه ما یحمل علی اربعمائیه جمل او اکثر».

صاحب بن عباد غیر از دیوان شعر و مجموعه رسائل تصانیف بسیار داشته است مانند: «کتاب المحيط باللغه» در ده مجلد (نسخه ازین کتاب در کتابخانه ملی ملک موجود است). و «کتاب الاعیاد و فضائل النوروز».

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۵۳۶

و «کتاب الامامه و تفضیل علی بن ابی طالب علیه السلام و تصحیح امامه من تقدمه».

و غیر ذلک.

(ارشاد الاریب الی معرفه الادیب- یاقوت حموی- ج ۲ ص ۲۸۸- ص ۳۱۵ د. س. مرجلیوث- یتیمه الدهر- ابو منصور عبد الملک الثعالبی- ج ۱ ص ۳۱- ص ۱۱۸. و فیات الاعیان- ج ۱ ص ۷۸- ص ۸۰. و اخبار العلما باخبار الحکما- جمال الدین قفطی ص ۱۰۴ مصر.

دمیه القصر باخرزی. نسخه کتابخانه ملی ملک. مجمل التواریخ و القصص ص ۴۰۴).

(۵) ص ۶۲ حاشیه ۹: استادان راز:

راز: بنا و گل کار که بتازی طیان گویند. و بعضی گفته‌اند (راز) در عربی کلانتر و بزرگ بنایان باشد.

فرهنگ جهانگیری، برهان قاطع.

«الراز: من آلات البنائین و الجمع رازة»- لسان العرب- ماده راز.

(۶) ص ۲۵۴ س ۴- ۵: سلطان غیاث الدین اشارت بدان برج کرد فرود افتاد؟. این عبارت چنانکه ملاحظه میشود غموض و ابهامی دارد زیرا فرود افتادن برج را باشارت سلطان غیاث الدین جز از نوع اعجاز و کرامات و خوارق عادات بر چه میتوان حمل کرد؟ ظاهرا این مطلب را اسفزاری از تواریخ قدیمه هرات مانند تاریخ هرات از فامی یا حداد نقل کرده و در نگارش یا فهم آن سوء تعبیری شده است، یا اینکه نساخ در آن تصرفاتی کرده‌اند، بهر حال این مطلب را جوینی در جهانگشا نقل کرده میگوید جمعی از

مردم نیشابور بر فراز یکی از بروج حصار شهر بالا رفته بودند که سپاه مهاجم غور را تماشا کنند اتفاقاً آن برج ویران شده و بیفتاد غوریان این حادثه را بفال نیک

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۵۳۷

گرفته و هم در آن روز شهر را بگرفتند و عین عبارت او این است:

«و از آنجا بشادیاخت رفتند در رجب سنه سبع و تسعین و در شادیاخت سلطان محمد علیشه بود که از عراق بازگشته بود و ارکان و دیگر برادران سلاطین بر رسم نظاره بر مدار باره طوفی میکردند و در پیش شهر بایستادند خلاق بسیار بمطالعه لشکر بر برجی که در مقابل ایشان بود بایستادند برج بیفتاد آنرا بفال داشتند و هم در روز شهر را بگرفتند»
(تاریخ جهانگشای جوینی، ج ۲ ص ۴۸- لیدن).

(۷) ص ۳۸۱، س ۱۱: «و در سنه ست و اربعین و مایه لغیریان خروج کردند».

«لغیریان» یا «لغریان» یا «لغاری» نام قبیله‌ایست از بلوچ که در استان مکران سکونت داشته‌اند، گویا ازین قبیله جماعتی نیز در شهر هرات و نواحی آن اقامت داشته‌اند، چنانکه ذکر جماعت بلوچ در طی حوادث تاریخی در تضاعیف همین کتاب مکرر آمده است. از قبیله لغریان بویژه طوائف و دودمانهای «بزدار»، «عیسانی» و «علیانی» مشهوراند. و از این طوائف در سده سیزدهم ه. عده از امراء، وزراء و سخنوران در آنسرزمین شهرتی داشته‌اند، و آثار ادبی نیز از ایشان بر جای مانده است.

ولی محمد خان از امراء نامدار این قبیله بوده و حصار (نوشهر) و حصار (ابرو) را در دیار مکران بنیاد کرده است. از آثار ادبی او دیوان اشعاری باقی است- که در سال ۱۲۲۲ ه آنرا باتمام رسانیده- و با این بیت آغاز میگردد:
الهی جوهر آرا ساز شمشیر زبانم راچو خورشید درخشان کن در نظم بیانم را و از غزلهای او است:
آهوی چشم ترا شیر ژیان میداندنوک مژگان ترا تیر و کمان میداند

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۵۳۸ از خمار می چشم تو همه باده کشان ساغر چشم ترا پیر مغان میداند و نیز کتاب «نزهة الابدان» و «ساقی نامه» و «خسرونامه» و مثنوی «داستان هیرورانجه» «۱» در ۲۰۶۰ بیت از آثار او است. و غلام محمد خان پدر ولی محمد خان مذکور متخلص به «نگار». و علی محمد خان لغری مصنف «انیس السالکین» که در اشعار «علی» تخلص میکرده متوفی بسال ۱۲۵۰ ه. و اله دادخان لغری متخلص به «صوفی» که از پیروان فرقه نقشبندی بوده، و اشعار عارفانه از او باقی مانده، و در ۱۳۰۰ ه وفات یافته است. (مقالات الشعراء از ابراهیم خلیل تتوی- ص ۱۳ و ص ۳۵۷-۳۵۵ و ص ۳۶۲-۳۶۳).

(۸) ص ۴۶۶ و ۵۱۰ س ۴ و ۳ اللیل داج و الکباش تنطح،

اللیل داج و الکباش تنطح نطاح اسد ما اراها تصططح

اسد عرین فی اللقاء قد مرح منها نیام و فریق منبطح

فمن نجا براسه فقد ربح

(دیوان علی ع شرح میبدی ص ۲۳۵).

(۱)- از داستانهای بومی استان مکران است. چند تن از شعراء بلوچ آنرا برشته نظم درآورده‌اند مانند: احمد یار خان «یکتا» متوفی

بسال ۱۱۳۷ هـ. و ضیاء الدین «ضیاء» متوفی بسال ۱۲۱۵ هـ.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۵۳۹

فهرست اعلام

آ

آذری: ۵۲

آذر: ۸۵، ۱۱۳

آل ابی سفیان: ۹۱

آل سبکتکین: ۳۷۹

آل خجند: ۳۳۴

آل برمک: ۱۶۱، ۲۱۷

آصف بن برخیا: ۱۶۴

آل مروان: ۱۷۵، ۳۵۵

آل مظفر: ۱۹۷، ۱۹۶، ۱۸۸، ۱۹۱، ۴۸

آل عباس: ۱۸۴، ۳۲۱، ۳۸۱

آل سلجوق: ۲۴۵، ۲۱۱، ۳۸۸، ۳۸۷

آل صاعد: ۲۶۵، ۲۶۴، ۲۶۵

آل سام: ۳۵۵

آلمار: ۴۱۲

ا

امیر خسرو الدهلوی: ۱، ۳، ۴، ۸، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۸، ۳۰، ۳۱، ۳۸، ۴۶، ۴۷، ۵۲، ۵۹، ۶۲، ۶۴، ۱۰۷، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۴۲، ۱۵۰، ۱۷۲،

۲۶۹، ۳۰۱، ۳۴۹

احمد مرسل، ۴

احمد بن سهل بن هاشم: ۳۸۴

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۵۴۰

ابو الغازی سلطان حسین میرزا بایقرا: ۸، ۸۹، ۲۷۸

ابو الفرج سجزی: ۱۱

ابو الفرج رونی: ۱۱۶

ابو الفرج بن مسعود رونی: ۱۱

ابو الفرج بلخی: ۱۱

ابو المظفر ظهیر الدوله رضی الدین ابراهیم بن مسعود بن محمود غزنوی: ۱۱

اسدی: ۱۲

اسمعیل بن غزوان: ۳۸۶،

ابراهیم بن محمد: ۳۸۲،

انوری: ۱۶، ۴۶، ۴۷، ۸۱، ۸۵، ۱۱۱، ۱۲۵، ۱۳۵، ۱۴۶، ۴۵۷،

ابو هلال العسکری: ۱۷، ۲۸۱،

ابن الرومی: ابو الحسن علی بن عباس بن جورجیس: ۲۹،

اختیار الدین: ۳۶،

ابو اسحق احمد بن یاسین الحداد: ۴۱، ۲۵۰، ۳۸۷،

ابو عبیده هروی: ۴۱

ابو نصر عبد الرحمن بن عثمان بن منصور الهروی الفامی: ۴۱

ابن سبکی: ۴۱، ۱۴۱، ۲۸۲، ۳۶۱،

ابو سعد سمعانی: ۴۱،

الپ تکین: ۳۸۶،

امیر علیشیر نوائی: ۴۵، ۴۹، ۱۴۲، ۱۵۱،

امیر نظام الدین علیشیر: ۱۴۵، ۱۷۳، ۲۷۶،

ابو حامد زین الدین محمد طوسی غزالی شافعی: ۴۴،

اسمعیل بن محمد الدهستانی: ۳۸۴،

ابو الطیب المتنبی: ۶۰،

ارغاغوش: ۶۳، ۶۴، ۶۵،

اشک بن دارا: ۶۸،

ابو علی الحسن بن علی المروودی: ۳۸۴،

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۵۴۱

ابقا خان: ۷۰، ۴۲۱، ۴۲۵، ۴۴۰، ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۲۲، ۴۱۷، ۴۱۸،

ابن خلکان: ۷۳، ۱۷۴، ۲۹، ۱۷۵، ۱۷۷، ۳۳۲،

ابو الفتح البستی: ۷۳،

ابو الفوارس بغرای کبیر: ۳۸۴،

اسکندر: ۷۴، ۷۵، ۱۲۱،

ابو الحسن صفوانی: ۷۵،

ابو العباس انصاری: ۷۵،

ابو الحسن شیبانی: ۷۵،

ابو منصور بن عبد الحمید: ۷۵،

ابو امامه باهلی: ۷۵، ۹۷،

شیخ ابو المظفر مالینی: ۷۵،

الیاس: ۷۵، ۹۴، ۹۶، ۹۷،

ابو حفص احمد بن محمد: ۳۸۳،

ابن ابی اصیبعه: ۷۹،

ابو بکر محمد بن زکریا الرازی: ۷۹،

سلطان احمد مرزا: ۸۰، روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات ج ۱ ۱۵۴۱ ص: ۵۳۹

یر ابو زکریا یحیی بن احمد بن اسمعیل: ۳۸۵،

سلطان ابو سعید: ۸۵، ۱۰۲، ۱۱۳، ۱۹۲، ۱۹۴، ۱۹۳، ۲۹۹، ۴۴۱، ۴۷۶، ۴۷۵، ۴۷۴، ۴۸۳، ۵۰۳، ۵۰۲، ۴۷۲، ۴۷۱، ۵۱۷، ۵۱۵، ۵۰۶،

۵۱۱،

امام احمد بن الحسین البیهقی: ۸۷،

ابو بکر منصور بن علی: ۳۸۵،

ابو هريره- عبد الرحمن بن صخر الدوسی: ۸۷،

ابی بریده- بریده: ۸۸، ۹۷،

اوس بن عبد اله: ۸۸،

ابو صالح شلویه: ۸۸، ۹۵، ۹۷،

انس مالک: ۸۸، ۹۵، ۹۶،

ابو عبد الله بن یوسف الحافظ: ۸۸،

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۵۴۲

ابن مسعود: ۸۹،

ابراهیم: ۳۸۵،

ابو الفتوح رازی: ۸۸،

سلطان ابراهیم غزنوی: ۳۹۵، ۳۹۶،

امین الدین الطبرسی: ۸۸،

ابو المجد مجدود بن آدم سنائی: ۳۶۱،

ابی علی احمد بن عمر بن رسته: ۹۱،

ابو بکر: ۹۱، ۲۷۷، ۲۷۸،

احمد بن یحیی البلاذری: ۹۲،

ابو عمرو بن سعید بن عبد اله: ۳۸۴،

ابو ریحان بیرونی: ۹۳، ۲۹۴،

الامام الاعظم ابو حنیفه نعمان بن ثابت الزوطی: ۹۳، ۳۶۱،

الامام ابو عبد الله محمد بن ادريس الشافعی: ۳۶۱،

الامام احمد بن حنبل مروزی: ۹۳،

ابو جعفر صعلوک: ۳۸۴،

ابو علی بن سینا: ۹۳، ۲۹۴، ۲۹۶،

ابی ابراهیم: ۳۸۴،

ابن قتیبہ: ۹۳، ۱۷۴، ۳۷۶،

امیر المؤمنین عمر خطاب: ۹۳،

ابراہیم: ۹۴،

اسمعیل: ۹۴، ۳۰۸،

اسحاق: ۹۴،

ابو العباس المعمری: ۹۴،

ابو علی بن رزین: ۹۵، ۹۶، ۹۷،

احمد بن عبد الله: ۹۵،

ابن عباس: ۹۵، ۹۶،

ابن حیان: ۹۷،

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۵۴۳

ابو بکر عیاش شعبی: ۹۷،

ابو ابراهیم اسمعیل غزوان: ۹۸، ۹۹،

ابو الحسن بن عیسی بن الحسین بن موسی بن خالد برمکی: ۹۸،

خواجہ ابو اسمعیل عبد الله انصاری: ۱۰۳، ۳۳۲،

خواجہ ابو احمد ابدال: ۱۰۴،

اصطخری: ۱۰۷، ۱۸۹، ۱۹۱، ۳۲۸، ۴۱۲، ۴۶۶،

ابو الحسن ابن عمرو فاریابی: ۳۸۶،

الپ غازی: ۱۰۸،

امیر صاحبقران: ۱۱۱،

ایلدگز: ۳۹۸،

ایکک: ۳۹۸،

امیر جلال الدین فرخزاد طبسی: ۱۱۴،

ایلمش: ۳۹۹،

امیر نور الدین جلال الاسلام: ۱۱۴،

امیر بزرگ تیمور گورگان: ۱۱۴، ۱۳۶، ۱۷۱، ۲۲۶،

ابو المظفر ظہیر الدولہ اتسر بن قطب الدین محمد خوارزمشاه: ۱۲۴،

ابو المظفر ظہیر الدولہ رضی الدین ابراهیم بن مسعود سبکتکین: ۱۲۶،

ابو الفضل محمد بن الحسین البیهقی: ۱۲۶،

ابو منصور ثعالی: ۱۲۴، ۳۷۷، ۳۶۵،

امیر غیاث: ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۲، ۱۴۳،

اخی - بابا اخی محمود جامی: ۱۳۸، ۱۳۹،

امیر قاسم انوار: ۱۴۲،

ابو بکر احمد بن علی الخطیب البغدادی: ۱۶۰، ۳۳۲،

ابن جوزی: ۱۶۰،

امیر شیخوم سهیلی: ۲۷۸، ۱۵۰،

اسراری: ۵۱،

ابراهیم ادهم: ۱۵۳،

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۵۴۴

ابو العباس فضل برمکی: ۱۵۳،

ابو الفضل بدیع الزمان همدانی: ۱۵۴،

ابن اثیر: ۱۵۴، ۲۱۱، ۲۱۶، ۲۴۳، ۲۹۴، ۳۰۲، ۳۰۱، ۳۰۸، ۳۹۰، ۳۹۱، ۲۸۱،

ابو عیسی محمد بن عیسی الترمذی: ۱۵۸،

خواجه ابو نصر پارسا: ۱۵۶،

ابو یزید طیفور البسطامی: ۱۶۱، ۳۰۳، ۳۰۴،

ابو محمد - ابو یعلی: ۱۶۳،

ابن ابی الحدید: ۱۷۵،

ابو زید بلخی: ۱۹۹،

سلطان احمد: ۱۹۶،

شیخ ابو الفضل حسن: ۱۸۰،

شیخ ابو سعید ابو الخیر: ۱۸۰، ۱۸۱، ۲۳۲، ۲۳۱،

ابو الحسن علی بن موسی الرضا ع: ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵،

ابو علی قمی: ۳۸۴،

ابو العباس سفاح: ۱۷۷،

ابو الحسن سیمجور: ۳۸۶،

ابن خردادبه: ۱۸۲، ۲۹۳، ۳۶۵،

ابو حنیفه احمد بن داود الدینوری: ۱۷۷، ۳۶۵،

ابن رسته: ۱۹۱، ۳۲۹،

ابن بلخی: ۱۹۱،

ابن بطوطه: ۱۸۶،

ابو اسحق طاهری: ۳۸۶،

ابو القاسم ابن حوقل النصیبی: ۱۸۲، ۲۹۳،

ابو بکر محمد بن المظفر: ۳۸۵،

امیر محمد: ۱۹۵، ۱۸۹،

اسمعیلیه: ۱۸۷، ۳۰۷، ۳۰۸،

اکبر شاه: ۴۳۹،

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۵۴۵

امیر منصور: ۱۸۹،

امیر مظفر: ۱۸۹، ۱۹۰،

امیرزاده محمد مظفر: ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵،

ابو جعفر منصور: ۱۷۷،

امیر علی: ۱۸۹،

ارپاغون: ۴۴۱،

امیر مبارز الدین محمد: ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۵،

ابو مسلم عبد الرحمن بن مسلم المروزی: ۳۸۱،

ابو منصور جیهانی: ۳۸۴،

ارغون خان: ۱۹۰، ۴۲۷، ۴۰۱، ۴۱۱، ۴۱۲، ۴۴۰،

امیر ابو بکر خلیفه مالانی: ۵۱۴، ۵۱۲،

ملک: ارغون: ۳۹۰،

امیر غیاث الدین حاجی: ۱۸۹،

اولجایتو سلطان: ۱۹۰، ۱۹۲، ۴۳۹، ۴۴۴، ۴۴۲، ۴۴۱، ۴۴۰، ۴۴۵، ۴۷۱، ۴۶۹، ۴۶۸، ۴۵۸، ۴۵۷، ۴۵۵، ۴۵۴، ۴۶۳، ۴۶۴، ۴۷۴، ۴۷۶،

۴۶۰، ۴۶۱، ۴۶۲،

اختیار الدین سالار: ۵۱۳،

امیر نوروز: ۴۵۰، ۴۳۰، ۴۲۹، ۴۲۸، ۴۳۲، ۴۳۱، ۴۳۵، ۴۳۴، ۴۶۶،

ابو تراب: ۴۸۱،

ابراهیم بن المهدی: ۱۸۴،

شیخ الاسلام احمد الجامی النامقی: ۲۰۵، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۶، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۵، ۲۳۴، ۲۳۳، ۲۴۰، ۲۴۱، ۳۲۳،

ابو الحسن محمد بن ابراهیم السیمجور: ۳۸۶،

امیر حاجی: ۴۳۰، ۴۲۹،

ابن محفوف: ۴۴۶،

اوکتای: ۴۴۰،

ابو بکر سدید: ۴۴۹،

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۵۴۶

اسفزاری: ۱۵، ۴۵، ۸۲، ۸۸، ۸۹، ۱۲۲، ۱۳۶، ۱۳۹، ۱۷۹، ۱۸۲، ۲۶۰، ۲۴۵، ۲۴۳، ۲۰۵، ۲۱۳، ۲۶۶، ۳۵۶، ۳۷۹،

شیخ احمد نوقانی: ۳۴۳،

امیر ابو یحیی اسعد بن محمد السامانی: ۳۸۶،

ابو جعفر عزیز بن محمد: ۳۸۵،

ابراهیم سیمجور: ۳۸۵،

ابو علی سیمجوری: ۳۸۶،

ابو علی تولکی: ۳۸۶،

شیخ ابو احمد: ۴۸۱، ۴۸۲،

ابو منصور محمد بن عبد الرزاق: ۳۸۶، ۳۸۵،

ابو العباس بن محمد الجراح: ۳۸۵،

شیخ الاسلام خواجه احمد چشتی: ۴۷۹،

خواجه ابو احمد چشتی: ۴۶۹،

امیر خواند: ۲۱۹، ۲۱۷،

ابن الجراح: ۳۸۵،

اوجی بلا: ۴۶۷،

اوتک: ۴۵۸،

امیر ینکبی: ۴۶۶،

احمد بن یحیی بن جابر البلاذری: ۲۴۸،

ابو هریره: ۳۴۴،

امام سبحاوندی: ۲۱۳،

امام فخر الدین عمر رازی: ۲۱۳،

سلطان ابو تراب بهادر: ۳۴۵،

ابو الفدا: ۲۱۱، ۳۹۱،

ابو القاسم علاء الدین حسن: ۳۹۶،

ابو القاسم محمود بن عمر الزمخشری: ۲۱۴،

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۵۴۷

اعتماد السلطنه: ۳۹۸،

سید ابو تراب ارغندی: ۲۱۶،

سید امام برآبادی: ۲۱۶،

امیر ارسلان: ۲۱۷،

شیخ اسمعیل قصری: ۲۲۳،

افراسیاب: ۲۲۸، ۳۱۵،

ابو بکر صدیق: ۲۳۱،

شیخ ابو طاهر: ۲۳۱،

شاه اسکندر ینالتکین: ۳۳۶،

ابو المعالی سیف الدین المطهر بن سعید بن علی البخاری: ۲۲۳،

ابو المظفر تکش بن ایل ارسلان: ۳۹۷،

ابو اسحق ابراهیم بن فارس الکندری: ۳۸۵،

- ایل ارسلان خوارزمشاه: ۲۳۷،
 امیر صاحب الجیش: ۳۸۶،
 ابو الحسن داودی: ۳۸۶،
 شیخ ابو طاهر: ۲۳۲،
 اوکتای قاآن: ۲۶۴،
 ابو المظفر شهاب الدین بن سام بن حسین: ۳۹۷،
 ابو الحسن مزنی: ۳۸۶، ۳۸۷،
 اسفرنکی: ۲۳۸،
 امیر مؤید: ۲۴۵،
 ادوارد فاندیک: ۲۴۳،
 الیان سرکیس: ۲۴۳،
 اسمعیل بن احمد السامانی: ۲۵۰، ۳۸۳،
 ابو الفضل الیاس: ۳۸۲،
 ابن الحاجب: ۳۹۹،
 روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۵۴۸
 ابو علی: ۳۸۷،
 امیر ابو جعفر پادشاه سیستان: ۲۱۶،
 ابو جعفر احمد بن محمد: ۲۱۶،
 ملک ارسلان: ۳۹۰،
 ابو العباس یحیی: ۳۸۲،
 ابو الجناب احمد بن عمر الخیوقی: ۲۲۳،
 امیر حبشی بن التوتیاق: ۳۹۱،
 ابو الرضا دین: ۲۹۰،
 ابو الرضا رتن: ۲۹۰،
 اسفار بن شیرویه: ۲۹۴،
 ایرانیان: ۲۹۴، ۳۰۷،
 اسکندر بن قابوس: ۲۹۴،
 ابن مسکویه: ۲۹۴،
 ابو کالینجار انوشیروان بن مینوچهر: ۲۹۴،
 اوحدی: ۲۷۵،
 اوحدی مراغی: ۲۷۵،
 اوحید الدین حامد کرمانی: ۲۷۵،
 ابی نصر المروزی: ۲۶۶،

- ابو عبید مؤدب: ۳۸۷،
 ابی الحسن السلامی: ۲۶۶،
 الحاکم ابی عبد اله النیسابوری: ۲۶۶،
 ابو منصور دقیقی: ۴۲۴،
 شیخ ابو الحسن خرقانی: ۳۰۴،
 ابو سلیمان خالد بن الولید: ۳۴۴،
 ابو المعالی عبد الملک بن ابی محمد عبد اله بن یوسف الجوینی امام الحرمین: ۲۸۲، ۲۸۵، ۲۸۴،
 روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۵۴۹
 ابو محمد بن عصم بن ابی العباس: ۳۸۷،
 ابن شاکر: ۲۸۹،
 ابو سعید مجد الدین شرف بن المؤید بن ابی الفتح البغدادکی الخوارزمی: ۲۷۳،
 ابو منصور اشعث: ۳۸۹،
 ابو نعیم مهرجانی: ۲۸۳،
 سلطان الپارسلان: ۳۸۹،
 ابن باکویه شیرازی: ۲۸۳،
 امیر زیبق: ۳۸۹،
 ابو المعالی صدر الدین محمد بن اسحق القونیوی: ۲۸۷،
 شیخ ابو علی دقاق: ۲۸۲،
 ابن اسفندیار: ۲۹۳،
 ابو بکر احمد بن ابراهیم العمی البغدادی: ۳۶۳،
 الحافظ ابو نعیم اسفراینی: ۲۸۳،
 امیر حسینی: ۲۸۲،
 ایاجی نکودری: ۴۲۷، ۵۲۱، ۵۲۰،
 ابن علقمی: ۳۲۱، ۳۱۵، ۳۱۲، ۳۲۵، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۱، ۳۲۶،
 امیر نکودر: ۴۳۵،
 ابن عمران: ۳۲۳، ۳۱۱، ۳۲۴، ۳۲۵،
 احمد بن ابو بکر المقدسی: ۳۲۸،
 امیر تکنه: ۴۲۱،
 امیر خلیل: ۳۳۰،
 ابو بکر بن المستعصم بالله: ۳۱۸، ۳۱۳،
 ایرج بن فریدون: ۳۳۱،
 اتیان بن جشمید بن دنجوجهان: ۳۳۱،
 اینجهیر بن اوشهنج: ۳۳۱،

اهل تعلیم: ۳۰۸،

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۵۵۰

احمد نکودار: ۴۴۰،

ابن الندیم: ۳۰۸، ۲۳۲، ۳۶۱،

شیخ ابو العباس احمد بن عبد الکریم قصاب آملی: ۳۰۵،

ابی جعفر بن لیث بن فرقد: ۳۳۱،

ابی حفص عمرو بن یعقوب بن محمد: ۳۳۰،

اسفندیار: ۴۶۷،

ابو عبد اله السجزی: ۳۳۱،

امیر دانشمند بهادر: ۴۴۷،

الامام ابو عبد اله احمد بن محمد بن حنبل المروزی الخراسانی: ۳۳۲،

ابی محمد عبد اله بن مسلم بن قتیبه الدینوری: ۳۶۵،

ابو الحسن بن طاهر بن محمد: ۳۳۰،

احمد خضرویه: ۳۰۵،

شیخ الاسلام خواجه اسمعیل انصاری: ۴۷۱،

ابا الحسن: ۳۰۶،

ابو شجاع البارسلان: ۳۹۸،

ابو الفوارس جلال الدین محمود سام: ۳۹۹،

ابو المظفر سیف الدین محمد: ۳۹۶،

ابو الفتح غیاث الدین محمد سام: ۳۹۶،

احزم بن سیف: ۳۸۳،

احمد بن عبد اله الخجستانی: ۳۸۳،

استاذیس: ۳۸۱،

ابراهیم بن الحارث بن حرج الحنفی: ۳۸۱،

ابو منصور بن طلحه بن زریق الخزاعی: ۳۸۱،

اسد بن عبد اله البجلی: ۳۸۱، ۳۸۰،

اسد بن عبد اله السلمی: ۳۸۰،

ابن زبیر: ۳۸۰،

الحافظ ابو اسحق محمد بن یاسین: ۳۷۸،

امیه بن عبد اله القرشی: ۳۷۹،

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۵۵۱

ابو احمد خلف بن احمد: ۳۳۴،

ابو الشرف ناصح بن ظفر الجرفادقانی: ۳۳۴،

اتابک اعظم محمد بن ایلدگز: ۳۳۴،

امیر ویس: ۳۳۷،

شاه اسکندر: ۳۳۷،

الیاس بن اسد السامانی: ۳۸۲،

اسمعیل پاشا البغدادی: ۲۹، ۲۳۱، ۲۸۹، ۲۹۱، ۳۶۳، ۳۳۴،

اوردای: ۴۳۳، ۴۳۱،

اوحد الدین انوری: ۴۲،

ابراهیم بن الحصین: ۳۸۲،

ابو سعید میرزا الغ بک گورگانی: ۴۹، ۲۲۱،

الغ بیک میرزا: ۸۹، ۲۱۸، ۲۱۷،

اتابک قزل ارسلان بن ایلدگز: ۶۱،

ابو نصر احمد: ۳۸۲،

ابو بکر طغار الحاجب: ۳۸۴،

امین احمد رازی: ۶۱، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۴۶، ۲۳۷، ۲۶۴،

ابو مسلم - عبد الرحمن بن مسلم: ۸۹، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۷،

ابن بشار المقدسی: ۴۱۲،

امیر یساول: ۴۵۶، ۴۶۸، ۴۶۹، ۴۷۰، ۴۶۵، ۴۶۶، ۴۶۷،

ابو محمد نوح: ۳۸۲،

ب

بهرام: ۱۷، ۴۸۴، ۴۸۰، ۴۹۲،

بلغه: ۴۱۴، ۴۱۳، ۴۱۵،

بدیع الزمان میرزا: ۴۵،

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۵۵۲

بحر ابن الاحنف: ۳۸۳،

بختنصر بابلی: ۵۵،

برکیاروق: ۳۹۱، ۳۹۰،

بهمن بن اسفندیار بن گشتاسف: ۶۳، ۶۸،

امیر بهاء الدین رزه: ۵۱۴،

بهمن: ۷۵،

برمکیان: ۹۳،

بنی امیه: ۹۳، ۱۶۲، ۳۵۶، ۳۵۵، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۹۴،

بلقیس: ۱۰۹،

بابر سلطان: ۱۱۱، ۱۱۵،

بیرونی: ۳۸۰،

برزین حکیم: ۱۱۶،

بلوچان: ۱۱۷،

بابا اخی محمود جامی: ۱۳۶،

سلطان بهرامشاه: ۱۴۶، ۲۸۶، ۲۸۵، ۳۵۵،

باخضر اردوبادی: ۱۴۷،

بنی مروان: ۱۷۵،

بیهقی: ۲۰۰،

بهاء الدین سام: ۳۴۱،

بلوشه: ۲۱۵،

بقراط: ۲۲۲،

بابا فرج تبریزی: ۲۲۳،

بایزید بسطامی: ۳۰۴،

بلکاتکین: ۳۸۵،

بارتولد: ۲۹۳،

بلاذری: ۳۰۱، ۳۷۹، ۳۸۰،

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۵۵۳

شاهزاده باتو: ۴۱۳

شیخ بهاء الدین زکریای ملتانی: ۲۸۲، ۴۰۴

بلمیکو: ۳۸۷

بابا کمال خجندی: ۲۷۴

باطنیه: ۳۰۸، ۳۹۱

بهرام بن هرمز السطیل: ۳۳۱

بلوچان: ۴۷۸

بنی عباس: ۳۲۳، ۳۷۹

برکه خان: ۴۱۹، ۴۱۸، ۴۱۷، ۴۰۲

بوجای بن دانشمند: ۴۶۱، ۴۶۰، ۴۷۶، ۴۷۷، ۴۸۰، ۴۷۹، ۴۸۷، ۵۰۳، ۴۵۱، ۴۵۲، ۴۵۵، ۴۵۷، ۴۶۶، ۴۶۷، ۴۶۵، ۴۳۹، ۵۱۱

برکت: ۴۳۳

بکتوت: ۴۷۶، ۴۷۵، ۴۷۷، ۴۸۰، ۴۷۹، ۴۸۲، ۴۸۱، ۴۷۰، ۵۱۰

بکتوتیان: ۵۰۳

بهلوط: ۴۴۶

بخاری: ۳۹۹، ۲۶۶

بدر الدین جاجرمی: ۴۳۹

خواجه بهاء الدین صاحب دیوان: ۴۲۰

بهاء الدین سام: ۳۹۷

پ

پیر هرات: شیخ الاسلام ابو اسمعیل عبد اله بن ابی منصور الانصاری الهروی - خواجه عبد اله انصاری: ۴۳، ۴۴

پشنگ بن افراسیاب: ۵۴، ۱۱۹

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۵۵۴

پارس: ۱۱۱

پور بهاء اسفزاری: ۴۹۹

پوربهای جامی: ۱۱۳

پشین اقول: ۴۲۵، ۴۲۴

پارسیان: ۲۴۹

پهلوان محمد محمود چژدی: ۴۳۱

پادشاه غازان: ۴۰۸

پهلوان شیخ علی: ۴۸۱

پسر بوجای: ۵۰۴

ت

ملک تاج الدین عثمان مرغنی: ۴۰۳، ۴۰۴

ملک تاج الدین ابن جمال قاضی: ۵۰۱

ملک تاج الدین حرب: ۴۱۶

ملک تاج الدین حار: ۴۱۶

توبار: ۴۱۵

ترمطای: ۴۱۹

تورگینا: ۴۴۰

تموچین: ۴۴۰

تاج الدین یلدز: ۴۴۸

تو کال: ۴۵۶

تکش بن ملکشاه: ۳۹۷

تاج الدین ایلدگز: ۳۹۹

تقی اوحدی بلیانی دقاقی: ۳، ۴۹، ۶۱، ۶۶، ۷۰، ۲۶۴

امیر تیمور گورگانی: ۸۱، ۱۹۷، ۲۲۵، ۵۲۲

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۵۵۵

خواجه تاج سلمانى: ۱۰۴

ترمذی: ۳۴۴

تیمور: ۱۱۲، ۱۴۱

تابان بهار: ۱۱۲

تیلاق: ۱۲۷

تاش الحاجب: ۳۸۷

تولی خان: ۱۷۹، ۱۷۸، ۲۵۹، ۲۵۸، ۲۵۶

تولی خان بن چنگیز خان: ۱۷۷، ۴۴۰

خواجه تاج الدین علیشاه: ۵۰۳، ۴۶۲، ۵۱۷

ترکان خاتون: ۳۹۰

مولانا زاهد تبرکنی: ۲۹۱

تراکمه: ۲۹۹

توفیل: ۲۸۴، ۲۸۵

تاج الحلاوی: ۲۸۱

تازیکان: ۴۰۶

تازیان: ۳۰۷

ث

ثعالبی: ۷۳

ج

الامام جعفر الصادق ع: ۳۰۸

جلال الدین حسن سوم: ۳۰۸

سلطان جلال الدین خلج: ۳۹۹

جامو کم: ۴۱۱

جمشید: ۴۹۷

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۵۵۶

جلال الدین ابو الفتح ملکشاه: ۳۹۰

جبرئیل بن عبد اله: ۳۸۲

جنان بن نعمان: ۳۸۲

جنید بن عبد الرحمن المری: ۳۸۰

جوچی: ۴۴۰

جماعت نکودری: ۱۹۲

جلال الدین شاه محمد: ۴۵۶

جلال الدین ابو الفوارس شاه شجاع: ۱۸۸، ۱۹۲، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۵۶

سلطان جلال الدین محمد خوارزمشاه: ۱۷۷، ۱۹۴

جلال الدین یوسف اهل ابن شهاب الدین جامی: ۴۲۰

امام جمال الدین: ۱۷۸

مولی جلال الدین رومی: ۲۱۰، ۲۷۴

ملک جلال الدین فراه: ۴۲۸، ۴۳۱

جار اله علامه: ۲۱۴

جالینوس: ۲۲۲

جوکی میرزا: ۲۲۲، ۴۷۳

جمال الدین محمد سام: ۴۵۰، ۴۵۱، ۴۵۲، ۴۳۹، ۴۴۵، ۴۴۴، ۴۴۷، ۴۴۸

جریر بن عبد اله البجلی: ۲۳۰

مولانا جلال الدین محمد بلخی: ۲۸۷

چیال: ۳۶۴

جامی: مولانا نور الدین عبد الرحمن جامی: ۱۵، ۲۲، ۲۵، ۱۰۴، ۱۵۹، ۲۱۰، ۲۱۹، ۲۳۶، ۲۳۱، ۲۳۹، ۲۹۳، ۲۹۱، ۲۸۷، ۳۰۵، ۳۲۰

جمال الدین عبد الرزاق: ۴۹، ۲۶۴

جم: ۲۷۱

جوهری زرگر: ۶۱

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۵۵۷

جهانشاه میرزا: ۳۰۰

جوغن: ۶۹

جلال الدین السیوطی: ۹۶

جائلیق: ۹۹

جله بهادر: ۱۲۶، ۱۲۷

جلال الدین فیروز شاه: ۱۴۴

جعفر برمکی: ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۷۰

سید جمال الدین برکه: ۱۷۱

جاحظ: ۱۷۵

جوینی: ۲۸۲، ۲۸۵، ۳۸۶، ۳۰۸، ۲۸۳، ۲۰۰، ۱۷۷، ۲۵۹، ۲۵۶، ۲۶۳، ۲۶۶، ۲۸۴، ۲۸۳

چ

چنگیز خان: ۱۲۱، ۱۴۵، ۱۷۴، ۲۰۱، ۱۹۰، ۱۸۹، ۲۵۷، ۲۵۵، ۲۵۴، ۳۶۰، ۳۵۹، ۳۵۷، ۴۱۳، ۴۲۴، ۴۸۵، ۴۹۰، ۴۶۵، ۴۴۰

چنگیز خان والی ملتان: ۴۰۶، ۴۰۴، ۴۰۵

امیر چوپان: ۵۰۲، ۵۰۳، ۴۷۶، ۵۱۷

شاهزاده چغتای: ۴۰۹، ۴۴۰

چرماغون: ۴۴۰

ح

حافظابرو: ۱، ۷۵، ۸۲، ۸۴، ۹۲، ۱۰۰، ۱۰۴، ۱۱۱، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۳۶، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۵۱، ۲۰۱، ۱۸۲، ۱۸۹، ۲۱۶، ۲۲۳، ۲۳۱، ۲۶۰، ۲۷۸

۲۷۹، ۳۲۷، ۳۸۶، ۴۲۰، ۴۳۱، ۴۴۲

حکیم عماد الدین الغزنوی - عماد غزنوی: ۴۸

حسینعلی باستانی راد: ۷

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۵۵۸

حافظ شیرازی: ۴۲، ۵۰

خواجه حافظ: ۱۱۸، ۱۴۰، ۱۵۰، ۱۶۹، ۱۸۸، ۲۳۶

سلطان حسین میرزا بایقرا: ۴۵، ۱۱۱، ۱۳۵، ۱۴۴، ۱۵۸، ۱۵۱، ۲۰۰، ۲۱۷

ملک حسام الدین: ۴۳۹

حمد اله مستوفی: ۸۲، ۱۰۷، ۱۹۹، ۲۰۵، ۲۲۷، ۲۲۹، ۲۹۳، ۳۲۷، ۳۷۷، ۳۹۱

حذیفه الیمان: ۹۴

حضرت امیر بزرگ: ۱۱۲، ۱۱۴

مولی حسین کاشفی: ۱۵۱

حمیده بانو: ۴۳۹

حضرت اعلی: ۱۴۹، ۲۱۹، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۴۷، ۳۴۶، ۳۴۵، ۳۴۳

حمید بن قحطبه الطائی: ۱۸۵

حجاج: ۱۷۵

ملک حسام الدین اسفزار: ۴۲۸

حارثیه: ۱۷۵

سید حسن غزنوی حسن بن محمد الحسنی الخراسانی الغزنوی: ۱۶۳، ۳۵۰

حسن صباح: ۱۸۷، ۳۲۸، ۳۰۷، ۳۱۱

حسن بن محمد سوری: ۳۹۴

امیر حسین: ۴۷۶

شیخ حسین: ۲۲۲

حیدریان: ۲۲۹

حزور: ۲۴۸

حزور بن عبد اله: ۲۴۷

میر سید حسین بن ابی الحسین مشهور به سید حسن علوی: ۲۸۲

ملک حافظ: ۴۷۱، ۵۱۵

حداد: ۲۶۶

حموی: ۲۸۱

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۵۵۹

حسین: ۳۹۵

حسن دهلوی: ۲۶۹

حظای بتکچی: ۴۱۳، ۴۱۴

حسن دوم: ۳۰۸

حشاشین: ۳۰۸

حنبلان: ۳۳۲

امیر حسین سپهسالار: ۵۰۹، ۵۱۹

حنفیه: ۳۲۸

حسن بن زید علوی داعی الکبیر: ۳۹۲

حسن بن علی الاطروش: ۳۹۲، ۲۹۴

حسن جیهانی: ۳۸۴

حسین بن علی وکیل عباس: ۳۸۲

حسین عبد اله: ۳۸۳

حکم بن عوانه: ۳۸۰

حجاج بن ابو عییده ثقفی: ۳۸۰

حکم بن عمرو الغفاری: ۳۷۹

حاتم ابن نعمان الباهلی: ۳۷۹

حکیم نزاری: ۳۳۷

خ

خسرو پرویز: ۱۷

خواجه خلیفه سیامی: ۴۶۹

خواجه تاج سلمانی: ۲۱، ۸۹

خطیب قصبه فوشنج: ۴۱

خواندمیر: ۴۱، ۸۶، ۸۹، ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۴۴، ۱۵۱

خالد بن عبد اله القسری: ۳۸۱

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۵۶۰

خاقانی: ۶۱، ۲۳۷

ملک خسرو اسفزاری: ۵۰۱

خرنوش: ۶۲

خضر: ۷۵، ۷۶، ۹۴، ۹۶، ۹۷

خالد بن الهیاج: ۹۷

خواجه عبد اله مروارید: ۱۱۱

خسروانی: ۴۸۴

خلیل هندو: ۱۱۵، ۲۲۱، ۳۳۰

خواجه بهادر: ۱۲۷، ۱۲۶

خسرو دهلوی: ۱۴۲

خالد بن یزید بن معاویه: ۱۷۵

خسرو: ۲۵۷، ۲۷۱، ۴۹۷، ۴۹۹

خلاق المعانی: ۲۶۴

خالد بن ولید: ۳۴۴

امیر خلف بن احمد: ۲۱۶، ۳۳۴

خلید بن عبد اله الحنفی: ۳۷۹

خواجو کرمانی: ۲۹۸

خواجه شمس الدین محمد بتکچی: ۳۰۲

خوشنواز: ۳۶۷، ۳۶۵، ۳۶۸، ۳۶۶، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۱، ۳۷۶، ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۷۴

خدابنده: ۴۳۵، ۴۳۶، ۴۳۷

خربنده: ۴۴۰

خوارزمشاه: ۳۹۹، ۳۹۸

خوارزمشاهیان: ۴۴۰، ۳۹۲، ۴۰۰



دولتشاه سمرقندی: ۴۹، ۶۱، ۷۳، ۱۱۳، ۲۳۷، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۷۵

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۵۶۱

دارا بن دارا: ۶۸، ۷۴

دلفریب شیرازی: ۱۰۶

دواء بن براق: ۱۲۱، ۱۲۶، ۱۲۵

دواخان: ۱۲۷، ۱۲۸

دلالة محتاله: ۴۵۲

دینوری: ۱۷۵

داود خواجه: ۴۶۵

شیخ داود: ۱۸۹

درویش احمد سمرقندی: ۲۰۷

مولانا داود خوافی: ۲۲۲

دیلمی: ۲۹۹

دارا پسر قابوس: ۲۹۴

امیر دانشمند بهادر: ۴۴۲، ۴۵۰، ۴۵۱، ۴۵۲، ۴۵۵، ۴۵۷، ۴۴۹، ۴۴۸، ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۳۹، ۴۴۶، ۴۶۰

دانشمندیان: ۴۵۰، ۴۴۹، ۴۵۱

درواز ایلچی: ۴۳۰

شاهزاده دواء بن براق: ۴۳۱ روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات ج ۱ ۵۶۱ د ص : ۵۶۰

دای: ۴۱۵

داود بن منصور العادل: ۳۸۳

داود بن کزاز الباهلی: ۳۸۱

ذ

ذو القرنین: ۷۴، ۷۵، ۹۶، ۹۷، ۹۹، ۳۰۳

ذو القرنین قاضی بادغیس: ۳۷۸

امیر ذو النون: ۳۴۵

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۵۶۲

ر

ربعی فوشنجی: ۴۲، ۲۶۰، ۲۶۶، ۴۹۷، ۴۰۳

رشید الدین عمید الملک: ۴۴، ۴۵

رفیع الدین عبد العزیز بن مسعود لبنانی: ۴۹، ۱۴۸

رضی الدین: ۶۹

رضی الدین نیشابوری: ۷۰

رضی الدین خشاب: ۷۰

ملک رضی الدین بابا قزوینی: ۷۰

رکن الدین قبائی: ۱۱۳

خواجه رشید الدین سعد الملک محمد بن محمد بن عبد الجلیل بلخی: ۱۲۴

رشید الدین وطواط: ۱۲۴، ۳۹۸، ۴۶۲

رضی دانش: ۱۲۹

شیخ رضی الدین محمد: ۱۶۱

رضا: ۱۸۴

رکن الدین محمود: ۲۰۵

راوندی: ۲۱۱، ۲۴۵، ۳۹۱

رکن الدین خوافی: ۲۱۳

رودکی: ۲۱۶

ملک رضی الدین زوزنی: ۲۱۷

ریانه: ۲۵۰، ۲۵۱

رکن الدین علی بن ابراهیم المغیثی: ۲۵۹

شیخ رضی الدین علی لالا بن سعید بن عبد الجلیل غزنوی: ۲۹۰، ۲۷۴، ۲۸۷، ۲۹۱، ۲۹۳، ۷۰، ۳۶۱

ملک رکن الدین اسفزار: ۴۵۶، ۴۸۹

امیر رفیع الدین حسین: ۲۶۸

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۵۶۳

شیخ رکن الدین علاء الدوله سمنانی: ۲۹۰، ۲۹۳، ۲۹۲، ۳۳۹

رویگرزادگان: ۳۷۹

مولانا رومی: ۲۷۵

شیخ رافع: ۳۸۸

رستم: ۳۳۳، ۳۲۸، ۴۶۷، ۴۹۳، ۱۰

رکن الدین خورشاه: ۳۰۸

الامام رضی الدین حسن بن محمد الصغانی: ۳۱۰

خواجه رشید الدین فضل اله: ۳۱۴

ملک رکن الدین کرت: ۳۶۰، ۳۵۹، ۴۲۴، ۴۲۱، ۴۲۵، ۴۴۰، ۴۳۹، ۴۴۱، ۴۰۸، ۴۰۳، ۴۰۴

رافع بن اللیث: ۳۸۲، ۳۸۴

رافع بن هرثمه: ۳۸۳

رکن الدین ابو المظفر برکیاروق: ۳۹۱

رکن الدوله ابو طالب طغرل بیگ: ۳۹۰

رکن الدین ابو المظفر برکیاروق: ۳۹۰

ز

زکریا بن محمود قزوینی: ۴۹، ۹۲، ۹۳، ۲۴۶، ۲۴۳، ۲۵۰

ابو عبد اله زکریا بن محمود قزوینی شافعی: ۸۸

زهیر بن اسحق: ۹۷

زراتشت بهرام: ۱۱۶

امیر مجاهد الدین زین العابدین: ۱۹۷، ۱۹۶

شیخ زین الدین محمد خوافی: ۲۰۷، ۲۱۰

شیخ زین الدین ابو بکر محمد خوافی: ۲۰۸، ۳۰۹، ۳۲۹

شیخ الاسلام زندییل احمد جام: ۲۱۶، ۲۰۵، ۲۳۰، ۲۴۱

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۵۶۴

شیخ زین الدین ابو بکر تایادی: ۲۱۹، ۲۲۵، ۲۲۷

زاهد تبرکنی: ۲۱۲

زرنان صول: ۳۰۲

زیاریان: ۲۹۴

زریر: ۴۸۸

زامپاور: ۳۴۲

زیاد بن ابی سفیان: ۳۷۹

زیاد بن سمیه: ۳۷۹

زناتی: ۴۴۶

ژ

ژنده پیل احمد جام: ۲۳۰، ۲۳۱

س

سعد الدین کاشغری: ۳۰

سعدی شیرازی: ۳۴، ۵۶، ۷۱، ۷۲، ۱۳۸، ۱۹۳، ۲۱۳، ۳۷۱، ۴۶۷، ۴۲۱

سیفی هروی: سیف بن محمد بن یعقوب الهروی: ۴۱، ۴۲، ۵۹، ۶۱، ۶۲، ۷۴، ۷۵، ۹۵، ۱۲۱، ۲۶۳، ۲۵۶، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۲۹، ۲۲۸، ۲۶۶

۴۰۳، ۴۵۱، ۴۴۶، ۴۴۱، ۴۴۲، ۴۳۸، ۴۳۹، ۵۲۲

حکیم سنائی: ۷۰، ۱۶۳، ۲۹۰، ۲۷۵، ۴۹، ۳۶۲، ۳۶۳

سهائی: ۴۹

سلمان: ۵۵، ۱۰۴، ۱۱۹، ۱۹۲

سلیمان: ۵۵، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۷۰

سالی نوئین: ۴۰۶، ۴۰۵، ۴۰۴، ۴۰۸

سهم نریمان: ۶۲

سراج الدین عمر هارون: ۵۱۳

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۵۶۵

سکندر: ۶۸، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۹۹، ۳۱۹

شیخ سعد الدین حموی: ۷۰

سلطان: ۴۷۸، ۴۷۹

سیاوش بن کیکاوس: ۷۴

سلمان فارسی: ۸۷، ۸۹

سیمجور: ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۹۲

سامانیان: ۹۳، ۳۷۹، ۳۹۲، ۳۸۴

سامان خداه: ۳۸۲

سلمان ساوجی: ۱۰۴، ۵۱۳

سعد الدین تفتازانی: ۱۴۰، ۱۸۰

شیخ الاسلام مولانا سیف الدین احمد: ۱۴۰

سعد الدین مسعود بن عمر التفتازانی: ۱۴۰

سیف الدین احمد: ۱۴۱

سمرقندی - عبد الرزاق: ۱۴۱

سلطان سنجر: ۱۴۶، ۱۷۲، ۲۳۱، ۲۴۵، ۲۸۵، ۱۷۳، ۳۶۱، ۳۹۵، ۳۹۴، ۳۹۱، ۳۹۰، ۳۹۲، ۴۵۳، ۳۹۶

سلیمان بن عبد الملك: ۱۶۲

سلیمان نبی: ۱۶۲، ۳۵۸

خواجه سعد الملك: ۲۰۲

سیف الدین غوری: ۳۵۶

سلقونین: ۴۰۹

ساسانیان: ۱۹۱، ۲۹۳، ۳۷۶

سوتای: ۴۳۲، ۴۳۳

سریداران: ۱۸۶، ۲۷۹

خواجه سلمان: ۱۹۲، ۲۲۲، ۳۴۸

سلجوقیان: ۳۸۷، ۳۹۰، ۳۸۸، ۳۹۲

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۵۶۶

خواجه سنجان: ۲۰۶

شیخ سیف الدین باخرزی: ۲۱۶، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۷۴

سعید بن عثمان بن عفان القرشی: ۳۷۹

سلطان سعید: ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۴۶، ۳۰۰، ۱۹۷

سالم بن زیاد: ۳۷۹

مولانا سیف الدین ابو بکر: ۲۲۶

امیر سبکتکین: ۳۶۳، ۳۸۷، ۳۸۶

سیمى شیرازی: ۲۶۲

سالک قزوینی: ۲۶۲

ساسانی: ۲۱۶، ۳۸۰

سعید بن العاص: ۲۴۶، ۳۰۱

سیف الدین اسفرنکی: ۲۳۷، ۲۳۸

سهراب: ۴۸۱

سام: ۳۹۵

سکندر ذو القرنین: ۳۰۳

سوید بن مقرن: ۳۰۱، ۳۰۲

سیف الدین سوری: ۳۴۱

شیخ سعد الدین: ۲۹۰، ۲۸۹، ۲۸۷، ۲۷۴

سکین: ۳۹۷

سلطان سوری: ۳۴۱

سیاوش بن کیکاوس بن آهوجنگ: ۳۳۱

سبعیه: ۳۰۸

سعید هروی: ۳۲۲

سلیمان بن ماهان بن کیخسرو بن اردشیر: ۳۳۱

ملک سیف الدین غرجستانی: ۴۱۲

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۵۶۷

سجزیان: ۴۸۰، ۴۳۶

سجزی: ۴۷۹

سیف اسفراینی: ۴۹۹

سراجی: ۴۵۳، ۴۲۲

حکیم سعد الدین منجم غوری: ۴۴۱

ساهی هلعنو: ۴۲۲

سیف بن کثیر القرشی: ۳۸۲

سعید بن عبد العزیز القرشی: ۳۸۰

سلم بن زیاد: ۳۸۰

سراج منهاج: ۴۱۶

ساسی: ۳۸۵

سراج الدین امیر داد: ۵۱۲

سراج الدین عزیز: ۵۱۴

سلطان فرمانده سپاه یسور: ۴۸۰، ۴۸۱

ش

شرف شفروه: ۱۳، ۴۹، ۶۱

شاهرخ سلطان: ۳۴۳، ۳۴، ۸۹، ۱۴۴، ۱۷۴، ۲۱۸، ۳۲۹

شهاب الدین عبد اله فامی: ۴۱

خواجه شهاب الدین اسمعیل خوافی: ۴۵

شمیره بنت جمان افریدون: ۵۹، ۶۰

شمیران: ۶۸

شادی فراش: ۴۹۱

شرف الدین علی یزدی: ۸۹، ۱۱۲

الشار- شیر غرجستان: ۳۶۵

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۵۶۸

شمس الدین ابی عبد اله محمد بن ابی بکر الشامی المقدسی: ۹۳

شقیق بن سلمه: ۹۸

شیخ علی خططای: ۱۱۲

شهاب الدین ابو المظفر: ۳۹۸

شرف الدین عبد القهار: ۱۱۳

شریف- شرف الدین عبد القهار: ۱۱۳

سلطان شهاب الدین غوری: ۴۰۱، ۳۵۶، ۳۹۸

شهاب الدین زیرک: ۱۲۵، ۱۲۸، ۱۲۱، ۱۲۷، ۱۳۰

شمس الدین مهذب: ۱۲۸

شیخ زاده اعظم شمس الدین محمد: ۱۶۰

شمس الدین ابی عبد اله الطنجی: ۱۸۶

شهاب الدین محمد غوری: ۳۴۲

شادی سپرباز: ۱۹۵

شاه سنجان: ۲۰۵، ۲۰۶

مولانا شیخی قهستانی: ۲۱۰

قاضی شمس الدین محمد: ۲۱۵

امیر شهاب الدین: ۲۲۸

ملک شمس الدین کت: ۲۲۹، ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۱۲، ۳۶۰، ۴۰۷، ۴۰۵، ۴۰۴، ۴۰۱، ۴۰۳، ۴۰۹، ۴۰۲، ۴۰۸، ۴۹۶، ۵۰۰، ۴۵۵، ۴۴۱، ۴۲۵،

۴۲۶، ۴۲۷، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۱۷، ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۱۹، ۵۱۸، ۵۲۰، ۵۲۲

شعیب افغان: ۴۱۳، ۴۱۲

شمس الدین ورنه: ۴۵۸، ۵۱۵

شرف الدین امیر مجلس: ۲۵۸، ۲۵۶، ۲۶۱

شعرانی، ۲۵۲

شیخ شهاب الدین سهروردی: ۲۸۲، ۴۰۴

امیر شجاع الدین ذو النون ارغون: ۳۴۴، ۳۵۱

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۵۶۹

شیخ شقیق بلخی: ۳۰۴، ۳۰۵

خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان: ۴۲۰، ۴۲۱

شمس الدین: ۳۰۲

شاه علی: ۳۳۰

شاپور بن ذوالاكتاف بن هرمز بن نرسی: ۳۳۱

شاپور بن اردشیر بن پاپک بن ساسان بن تهمتن بن اسفندیار: ۳۳۱، ۲۴۲

شهرستانی: ۳۰۸، ۳۸۱

مولانا شمس الدین محمد بن امین الدین: ۳۰۹

شهاب الدین عبد اله شیرازی- و صاف الحضرة: ۳۱۱

امیر شمس الدین اسفراری: ۴۱۴، ۴۱۳

شهاب الدین ابی الفضل ابن حجر العسقلانی: ۳۴۴

شاهنشاه- ملک گرمسیر: ۴۱۲

شمعانیان: ۴۸۱

شیرین خاتون: ۴۵۲، ۴۴۹

ملک شمس الدین عمر شاه خدری: ۴۵۸

شمس الدوله طغانشاه: ۳۸۹

شادان: ۳۸۳

شاه ابو القاسم: ۳۸۳

شمرخ بن شمر الضبی: ۳۸۲

شمس الدین محمد بن یوسف بن علی الکرمانی: ۳۹۹

ابو شجاع الپارسلان بن محمد بن چغری بیگ: ۳۸۹

شرف الدین بتکچی: ۴۱۱

امیر شیخ الاسلام خواجه شهاب الدین اسمعیل جامی: ۴۳۰، ۴۷۵، ۴۳۷، ۵۱۴

ص

صاحب- اسماعیل بن عباد العباس بن عباد الملقب بالصاحب ابو القاسم: ۶

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۵۷۰

صدر الدین ربیع پوشتگی: ۴۱۰، ۲۶۰

مولانا صدر الدین مولانا فخر الدین: ۴۶۲

صاحب دیوان: ۱۱۳

حضرت صاحب قرانی امیر بزرگ: ۱۴۳، ۱۴۴

مولانا صدر الدین خیصار: ۴۶۱، ۴۶۲

امام صاین الدین: ۲۶۳

خراجہ صاین الدین ترکہ: ۲۶۲

شیخ صدر الدین قونیوی: ۲۸۷، ۲۸۹، ۲۸۸

ض

ضیاء الملک: ۱۷۷

ضحاک: ۳۵۵، ۳۹۳

ضیاء الدین ضیاء احمد یارخان یکتا: ۵۳۸

ط

طیان البمی، طیان مرغزی، حکیم طیان البمی: ۶۶

امیر طغرل فوشنجی: ۵۱۴

طیان، ژاژطیان: ۶۶

طاهریان: ۹۳، ۳۷۹، ۳۹۲

طاش کبری زاده: ۴۴۶

طاهر فریومدی: ۱۱۳

طاهر آب شناس: ۱۱۶

طغای بهادر: ۱۲۶

طغانشاه: ۳۹۸

طغاچار نوئین: ۲۵۷، ۲۵۴، ۲۶۳

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۵۷۱

طوطک بلا: ۴۵۰، ۴۴۶، ۴۴۲، ۴۴۵

طبری: ۳۰۱

طاهر بهادر: ۴۰۹، ۴۰۸، ۳۶۰، ۴۰۷

طیفور بن عیسی بن آدم بن سروشان: ۳۰۴، ۳۰۵

طوغان بن دانشمند بهادر: ۴۷۰، ۴۵۱

طلحه بن محمد النسفی: ۳۸۶

طاهر بن حفص: ۳۸۳

طغای: ۴۴۶

ظ

ظہیر الدین طاہر بن محمد فاریابی: ۶۱، ۲۳۷، ۳۸۱

ظہیرای هروی: ۱۰۰

ظهیر الملک ابو نصر سعید بن محمد المؤمل النیشابوری: ۳۹۲

ظاهر آب شناس: ۱۱۶

امام ظهیر الدین ابی الحسن علی بن ابی القاسم زید البیهقی: ۲۰۰، ۳۷۸

شیخ ظهیر الدین عیسی: ۲۳۱

ظهوری: ۲۷۰

سید ظهیر الدین المرعشی: ۳۹۲

سلطان ظهیر الدوله ابراهیم بن مسعود غزنوی: ۳۹۵

ع

عماد شهریار: ۳

علی المرتضی رضی اله تعالی عنه: ۲، ۹۱

عمادی: ۳

عماد غزنوی: ۳

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۵۷۲

عماد کرمانی: ۳، ۴۸

عماد الدوله دیلمی: ۳

شیخ عطار: ۳، ۲۷۶

علاء الدوله مسعود بن ابراهیم: ۳۹۶

عبد الواسع الجبلی: ۲۰، ۲۳، ۶۳، ۱۴۶، ۱۴۷

عبد الرزاق فیاض: ۶

عز الدین عمر مرغنی: ۴۰۳، ۴۰۴

ثقه الدین شیخ عبد الرحمن فامی: ۴۲، ۵۵، ۸۷، ۹۴، ۱۵۱، ۲۴۶، ۳۸۷، ۳۷۸

امیر المؤمنین علی علیه السلام: ۴۳، ۹۶، ۹۷

علی بن محمد الواسطی: ۴۳

عماد زوزنی: ۴۸

ملک عماد زوزنی: ۲۱۷

خواجه عماد الدین لاری: ۴۸

خواجه عماد یزدی: ۴۸

علاء الدین جهانسوز: ۳۴۱

علاء الدوله میرزا گورگانی: ۴۹

عبد الوهاب سہائی: ۴۹

عیسی: ۷۴

عماد الملک احمد بن نظام الملک: ۳۹۰

خواجه عبد اله: ۸۴

مولانا نور الدین عبد الرحمن جامی: ۸۶، ۲۵، ۱۳۹، ۲۰۵، ۲۱۵، ۵۰۲

علی بن مولی حسین کاشفی هروی: ۵۰۲

مولی عبد اله بن عبد الرحمن الحسینی المشتهر بالاصیل الواعظ الهروی: ۸۶

علامه کرمانی: ۳۹۹

عبد العزیز ابن محمد: ۸۸

عبد العزیز ابن محمد: ۸۸

عمر: ۹۱، ۹۶، ۲۳۱، ۳۰۱، ۳۰۲، ۲۷۸

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۵۷۳

ملک عماد الدین زوزنی: ۲۲۷

عبد اله بن عباس: ۹۵

علی بن عاصم: ۹۵

عطا بن السایب: ۹۵

عباس بن عبد المطلب: ۹۶، ۱۷۵

عایشه: ۹۷

عبد الرزاق: ۹۸

عبد اله بن فضله: ۹۸

عبد الرزاق سمرقندی: ۱۰۴، ۱۱۱، ۱۳۹

عوفی: ۱۲۴، ۱۲۶

علی: ۱۲۳، ۱۵۸، ۱۵۹، ۲۷۸

خواجه عبد اله مروارید: ۱۳۹، ۱۳۵، ۲۷۸

عبد الخالق غجدوانی: ۱۴۴

امیر المؤمنین علی المرتضی رضی اله عنه: ۱۵۶

عارفی: ۱۵۸

عباس: ۳۸۳

علی بن ابی طالب کرم اله وجهه: ۱۶۰

خواجه عبد الملک پارسا: ۱۵۶

خواجه عکاشه: ۱۵۶

عبد الرحمن بن محمد الاشعث: ۱۷۵

عبد الرحمن بن مسلم: ۱۷۵

عبد الملک بن مروان: ۱۷۵

عبد اله سفاح: ۱۷۵

عمر بن عبد العزیز: ۱۷۵

امیر عماد الدین سلطان احمد: ۱۹۷

علی بن موسی الرضاع: ۱۸۲، ۱۸۴

علی بن موسی الکاظم: ۱۸۶

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۵۷۴

امیر علی: ۴۹۳

علاء الدین عطا ملک بن بهاء الدین محمد بن محمد الجوینی: ۱۷۹

علی بن حسن الدرهمی: ۳۸۳

امیر علی خططای: ۵۰۱، ۴۹۲

عبد اله بن محمد: ۱۷۷

عمر کرتی: ۴۵۰

امیر عبد العزیز: ۲۲۸، ۲۲۹

خواجه علاء الدین محمد: ۲۳۰

ملک شانه تراش: ۲۳۷

عدنانی: ۲۳۷

خواجه عبد الرحیم مارقی: ۳۸۵

عبد اله: ۲۴۶، ۲۵۳، ۲۵۲، ۲۵۱، ۲۸۲

عز الدین: ۴۴۰

امیر المؤمنین عثمان بن عفان رضی اله عنه: ۲۴۶، ۲۴۷، ۳۰۱، ۳۰۲، ۲۷۸، ۲۷۹

عمرو بن الیث الصفار: ۲۴۶، ۳۸۳

عبد اله طاهر ذو الیمینین: ۲۵۰

علیشاه بن تکش خان: ۳۵۴، ۴۷۶

ملک عماد الدین: ۴۰۷، ۴۰۸

علویان: ۲۹۴، ۳۹۲

شیخ علی لالا: ۲۹۱

خواجه علاء الدوله هندو: ۴۵۷، ۴۵۸، ۴۵۶

عبد الرحمن بن محمد بن شاه: ۳۸۴

سید عبد اله بن معاویة بن عبد اله بن جعفر: ۲۸۲

سلطان عبد اله قطب شاه دکنی: ۲۶۷

عضد الدین ایجی: ۳۹۹

سید عز الدین نسابه: ۲۶۶

علی بن احمد اهوازی: ۲۸۳

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۵۷۵

عبد الکریم بن عبد الملک بن طلحه بن محمد النیسابوری الاستاذ ابو القاسم القشیری- زین الاسلام: ۲۸۳

خواجه عبد الحق دهلوی: ۴۰۴

عباس بن مصعب: ۲۶۶

عنصر المعالی گیلانشاه بن کیکاوس: ۲۹۴

شیخ الاسلام خواجه عبد اله انصاری: ۳۳۲

امیر علی نصرت قاضی هرات: ۴۶۱

ملک علاء الدین علی: ۳۳۰

شیخ ابو الحسن علی بن جعفر: ۳۰۵

ملک عز الدین: ۴۵۶

علی بن عثمان الجلابی الغزنوی: ۳۰۵

عبد اله بن میمون القداح الاهوازی: ۳۰۷

عبد اله طاهر: ۳۸۲

علاء الدین محمد: ۳۰۸

امیر المؤمنین علی بن ابی طالب کرم اله وجهه: ۳۱۰، ۳۹۳، ۳۸۱، ۳۵۵، ۳۵۶

عباسیان: ۳۲۱

عمر بن عماره: ۳۸۳

عبد الرحمن: ۳۱۸

عباس بن عبد اله: ۳۸۲

خواجه عبد اله طاقی: ۳۳۳، ۳۳۱، ۳۳۲

عبد اله بن عامر بن کریم: ۴۳۸، ۲۴۷، ۲۴۶، ۲۴۹، ۲۴۸، ۳۷۹، ۳۷۸

سلطان علاء الدین غوری: ۳۵۶

عضد الدین ابو شجاع البارسلان: ۳۸۹، ۳۹۰

ملک علاء الدین: ۴۶۱، ۴۴۰، ۴۲۷، ۴۵۴

ملک علی مسعود: ۴۱۳، ۴۱۵

عزیز بن نوح: ۳۸۲

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۵۷۶

عبد اله بن محمد المعیدی: ۳۸۲

عزیز بن السری بن معاذ الشیبانی: ۳۸۳

عاصم بن عبد اله العامری: ۳۸۱

عثمان الکرمانی: ۳۸۱

عقبه بن الجراح الحارثی: ۳۸۰

عمر بن عبد العزیز: ۳۸۰

عبد الرحمن بن نعم الایادی: ۳۸۰

عمارۀ بن حریم المری: ۳۸۰

عبد اله بن حازم: ۳۸۰

عبد اله بن زیاد: ۳۷۹

عباس بن محمد: ۳۷۸

عبد الملک: ۳۸۰

عبد الرحمن بن زیاد: ۳۷۹

عبد اله بن خازم السلمی: ۳۷۹

عبد اله بن خازم بن اسماء بن الصلت: ۳۷۹

شاه علی فراهی: ۳۳۹

عز الدین حسین: ۳۴۱

غ

خواجه غیاث الدین پیراحمد: ۲۲۱، ۲۱۸

غازان خان: ۱۹۰، ۴۴۰، ۴۳۵، ۴۳۲، ۴۳۳، ۴۲۸

غوریان: ۳۹۴، ۴۳۶، ۳۹۷

غوری: ۴۷۸، ۴۷۹، ۴۸۵

سلطان غیاث الدین محمد سام: ۲۵۴، ۳۲، ۵۰۵

سلطان غیاث الدین محمد بن سام: ۳۴۱، ۳۴۲

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۵۷۷

سلطان غیاث الدین غوری: ۲۱۲

سلطان غیاث الدین محمد غوری: ۳۹۶، ۳۹۷

حکیم غوری: ۴۴۱

غزان: ۲۱۲

غیاث الدین ابو شجاع محمد: ۳۹۱

غیاث الدین سلطان ابو تراب بهادر: ۳۵۱

غیاث الدین خواندمیر: ۲۲، ۳۹

غیاث الدین علیشاه ملک بدخشان: ۴۶۵

سلطان غیاث الدین محمد غوری: ۴۰۳

غیاث الدین ابو الفتح محمد سلطان - کچیک مرزا: ۸۲، ۳۹۱، ۳۵۶

غریب شیرازی: ۱۰۶

غزنویان: ۱۶۳، ۳۹۴، ۳۹۶

ملک غیاث الدین محمد کرت: ۱۹۷، ۲۰۰، ۱۹۸، ۲۰۲، ۲۲۲، ۲۲۸، ۴۰۴، ۴۶۴، ۴۶۳، ۴۶۲، ۴۶۱، ۴۶۰، ۴۷۶، ۴۷۴، ۴۷۳، ۴۶۵، ۴۳۹

۴۷۷، ۴۷۹، ۲۲۸، ۲۲۹، ۴۸۳، ۴۸۵، ۴۹۳، ۴۹۲، ۴۹۱، ۴۹۰، ۴۸۹، ۴۹۶، ۴۹۵، ۴۹۴، ۴۹۳، ۴۹۷، ۴۹۸، ۵۰۱، ۵۰۳، ۵۰۴، ۴۵۴، ۴۵۵

۴۵۶، ۴۵۷، ۴۵۸، ۴۶۸، ۴۶۹، ۴۷۱، ۴۶۷، ۲۲۹، ۲۶۰، ۵۱۵، ۵۱۸، ۵۲۰، ۵۰۵، ۵۰۶، ۵۰۷، ۵۰۸، ۵۰۹، ۵۱۱، ۵۱۲، ۵۲۲

ف

فراهیان: ۴۹۹، ۴۹۸، ۵۰۲

فردوسی طوسی: ۴۱، ۵۸، ۱۲۲، ۱۷۸، ۲۲۸، ۴۸۳، ۴۹۶

فخر الدین مبارکشاه بن الحسین المروروزی الغوری: ۳۵۶، ۳۵۵

فرشته: ۴۳۱

فخری هراتی: ۴۹، ۱۲۲، ۱۴۵، ۱۵۹، ۲۱۹

فرخ زاد تولکی: ۵۰۴، ۵۰۲، ۵۱۱

فتاحی: ۵۱، ۲۸۱

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۵۷۸

فصیحی خوافی: ۴۹۷

فرحون بن کونان: ۶۱

فریدون: ۳۹۳

فامی: ۶۲، ۷۴، ۲۵۰، ۲۵۲، ۲۶۶، ۴۰۳

شیخ فخر الدین عراقی: ۴۰۴

فروید بن سیاوش بن کیکاوس: ۶۱

امام فخر الدین رازی: ۸۶

فردوس مطربه سمرقند: ۳۹۸، ۳۹۷

فارسیان: ۸۷، ۸۸

فضل بن یحیی برمکی: ۹۸، ۹۹، ۱۷۰، ۳۸۲

ملک فخر الدین کجوران: ۴۰۷

فیومی: ۲۰۱

فرید الدین: ۱۷۷

مولانا فصیح رونی: ۲۲۲

فضل بن مهلب: ۳۷۹

امیر فخر الدین شیروانی: ۲۲۹

فرخ زاد: ۲۴۹، ۳۹۰

خواجه فخر الدین بتکچی: ۳۰۲

فلک المعالی مینوچهر بن قابوس: ۲۹۴

فخر الملک مظفر بن نظام الملک: ۳۹۱

شیخ فرید الدین عطار: ۲۷۴، ۲۷۳

فایق: ۳۸۷

فراوک بن سیامک بن نرسی بن کیومرث: ۳۳۱

فخر بناکتی: ۳۰۸، ۳۱۴

ملک فخر الدین کرت: ۴۱، ۴۶۰، ۴۸۹، ۴۹۷، ۴۵۰، ۴۵۱، ۴۵۲، ۴۵۴، ۴۵۵، ۴۴۹، ۴۴۶، ۴۴۷، ۴۴۸، ۴۳۳، ۴۴۰، ۴۴۱، ۴۴۲، ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۳۴، ۴۳۵، ۴۳۶، ۴۳۷، ۴۳۹، ۴۳۱، ۴۳۲، ۴۲۹، ۴۳۰

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۵۷۹

فیروز: ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۱، ۳۶۵، ۳۶۷، ۳۶۶، ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۷۴

فیروز بن یزد جرد بن بهرام: ۳۶۵

ق

قطران: ۳

قوام الدین: ۴۴

قوام الدین نظام الملک: ۴۵، ۱۶۱، ۲۰۰، ۲۰۵، ۲۱۱، ۲۱۶

شیخ الاسلام قطب الدین چشتی: ۴۵۲، ۴۴۴، ۴۳۰

قلج طمغاج خان ابراهیم بن الحسین: ۷۰

قلج ارسلان خان عثمان: ۷۰

قتیه: ۸۸

قسیس: ۹۹

استاد قل محمد میچکی: ۱۱۲

علامه قطب الدین شیرازی: ۱۱۳

قزوینی: ۱۲۴، ۱۸۲، ۲۲۳، ۲۸۲

خواجه قطب الدین یحیی نیشابوری: ۱۴۱، ۵۱۴، ۵۱۲

قطب الدین میر میران سپهبد خراسان: ۱۴۷

قاضی حمید بلخی قاضی القضاة ابی بکر عمر بن محمود البلخی: ۱۵۴

قاضی ابن خلکان: ۱۶۰

امیر قتلش شاه: ۴۳۴

قطب الدین شاه محمود: ۱۹۷

شاه قطب الدین محمود: ۱۹۴

قطب الدین حیدر زاوه: ۲۱۶، ۲۲۹

قیرچه: ۴۸۸

خواجه قطب الدین مودود چشتی: ۲۰۵

امیر قوام الدین سنجان: ۲۰۸، ۲۱۰، ۲۱۱

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۵۸۰

قراچه: ۴۸۸

قطب الدین آدم: ۲۲۲

قابوس: ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۹، ۲۹۳

شمس المعالی ابو الحسن قابوس بن وشمگیر: ۲۹۴

امام قشیری: ۲۸۳

قطب الدین ایبک: ۳۹۹

سلطان قطب الدین محمد خوارزمشاه: ۲۷۴

ملک قطب الدین اسفزاری: ۴۹۳، ۴۹۲، ۴۹۱، ۴۸۹، ۴۹۶، ۴۹۴، ۵۰۰، ۴۹۹، ۵۰۲، ۵۰۱، ۵۰۴، ۴۵۶، ۵۱۳، ۵۲۱

ملک قطب الدین محمد: ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۴۱

قراطمه: ۳۰۸، ۳۸۶

قباد بن خسرو بن پرویز بن یزدجرد: ۳۳۱

قریش: ۳۴۴

قتیه بن مسلم الباهلی: ۳۸۰، ۳۸۹

قرانویین: ۳۶۰

قراتکین: ۳۸۵

قاآن: ۳۶۰

قچاق: ۴۲۵

قرلغ: ۴۱۱

امیر قزل سارغ: ۳۹۰

قوام الملک محمد بن علی النسوی: ۳۹۰

قطن بن محارب الذهلی: ۳۸۲

قطب الدین مطهر: ۵۱۴

ی

کمال الدین حسین: ۴۴، ۴۵، ۲۲۱

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۵۸۱

کبوک خان: ۴۱۹

کمال الدین اسمعیل: ۴۹، ۷۰، ۱۸۳، ۲۶۳، ۲۶۵، ۴۸۳، ۴۰۵، ۴۸۴

کمال نخجوانی: ۶۱

کچیک مرزا: ۸۲

کاتب چلبی: ۸۹، ۱۷۹، ۲۱۳، ۲۱۴

کلبی: ۹۵، ۹۷

کیخاتو خان: ۱۹۰

امیر کاسارغ: ۳۹۰

کسری: ۱۷۷، ۲۴۹، ۳۰۲

کمال الدین شیخ حسن: ۲۱۷

کیخسرو: ۲۲۸، ۳۳۰، ۳۲۹

کناز: ۲۴۹، ۲۴۸

کاتبی: ۲۶۳، ۲۶۲، ۳۵۱

کرای بیک: ۴۱۳

کاوس: ۴۹۷

کردی: ۲۹۹

کیکاوس پسر اسکندر بن قابوس: ۲۹۴

کمال الدین حسین بن علی الکاشفی البیهقی الهروی: ۲۷۲، ۲۷۸

کوکار: ۳۹۷

کمال الدین حسین خوارزمی: ۲۷۸

کاتب الملک متخلص بدوری: ۴۳۹

کیقباد: ۲۷۱

سید کمال الدین اجل: ۳۰۲

کرت: ۴۰۱، ۴۵۳

کیا بزرگ امید رودباری: ۳۰۸

کیقباد بن کی قشین: ۳۳۱

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۵۸۲

کی ایبکه بن کی سروش بن نودر بن منوش: ۳۳۱

کیومرث بن آدم: ۳۳۱، ۵۰۳

شاهزاده کیک: ۴۶۸، ۴۶۵، ۵۰۹، ۵۰۸

کرتخان: ۴۰۵، ۴۰۶ روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات ج ۱ ۵۸۲ ک ص : ۵۸۰

کاجوی: ۴۴۸

گ

گوهرشاد بیگم: ۳۴، ۲۷۱

گشتاسب: ۷۵

گودرز پسر ونداد هرمزد: ۱۷۵

گر جی: ۲۹۹

گشتاسب بن لهراسب: ۳۳۱

گیخاتو خان: ۴۴۰

گیوک: ۴۴۰

گور خان: ۳۹۷

ل

لهراسب: ۷۵

لغریان: ۳۸۱، ۳۸۲

لغریان: ۳۸۱

لاغری بن دانشمند بهادر: ۴۴۵، ۴۴۷، ۴۴۶

لیلی بن نعمان: ۳۹۲

لغور: ۴۰۲

لوط: ۳۶۷

لای خوار: ۳۶۲

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۵۸۳

م

مولانا جلال الدین محمد قاینی: ۳۰۸

ملاحده: ۳۰۸، ۳۸۹، ۳۹۱

سلطان معز الدین ابو الحارث سنجر بن ملکشاہ: ۳۹۱

ملک مسعود: ۴۱۴

محمد ولدای: ۴۶۵، ۴۶۷، ۴۵۸، ۴۵۷، ۴۶۰، ۴۶۱

میرانشاه: ۴۱۲

خواجه مجد خوافی: ۵۰۴، ۵۰۲

مبارکشاه بن بوجای: ۴۷۰، ۴۸۲، ۴۸۰، ۴۷۹، ۴۸۱، ۴۷۷، ۴۷۸

محمد بن هرثمه: ۳۸۴

محمد بن سداد: ۳۸۲

محمد بن نوح: ۳۸۳

معمر بن مسلم: ۳۸۳

محمد بن علی بن الحسین: ۳۸۱

منکوقاآن: ۴۰۹

مسنان افغان: ۴۱۳

موبدان خراسان: ۳۸۰

محمد علی جبارودی: ۲۶۷

شیخ مجد الدین: ۲۷۴

شیخ مجد الدین بغدادی: ۲۷۳

مسافر شکیدبانی: ۴۸۱

المستغفری: ۲۶۶

محمد بن فضل بن محمد الطاقی السجستانی: ۳۳۲

میشی و میشیانه: ۳۳۱

منوسرود بن منوچهر: ۳۲۱

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۵۸۴

مستعصم: ۳۲۳، ۳۱۱

محمد بن ابو الفتح بن مسعود بن خلف: ۳۳۰

ملک نصیر الدین: ۳۳۰

محمد بن شاه علی: ۳۳۰

مهربان بن جعفر بن ابی لیث بن خلف بن لیث: ۳۳۰

محمد بن ابو الفضل: ۳۳۰

محمد اول: ۳۰۸

مرداویج بن زیاری وردانشاه آرغوش دیلمی: ۲۹۴

مؤید: ۲۸۸

مؤید الملک ابو بکر عبد اله بن نظام الملک: ۳۸۹

امام محمد بن مؤید بن ابی بکر بن ابی الحسن بن محمد بن حمویه: ۲۸۷

شیخ مؤید الدین ابن محمود بن صاعد بن محمد الحاتمی الصوفی الجندی: ۲۸۷، ۲۸۸

محمد بن مسعود بن حسین: ۳۹۶

معاذیان: ۳۹۲

مولای روم: ۲۸۷

سلطان ملکشاه سلجوقی: ۲۸۵، ۲۸۴، ۲۸۳، ۲۸۲، ۳۹۰

خواجه معین الدین محمد جامی: ۵۱۴

محمود بن ملکشاه: ۳۹۰

خواجه معین الدین محمد فراهی: ۲۷۸

محمد بن ملکشاه: ۳۹۰

سلطان ملکشاه پارسلا: ۲۷۷، ۳۸۹

ملکشاه دوم: ۳۹۰، ۳۹۱

میرزا امیر اويس ترخان: ۳۳۶

مقدسی: ۲۴۵، ۳۶۵، ۳۹۹، ۴۱۰، ۴۱۲، ۴۱۳

محمد بن علی بن سلیمان راوندی: ۲۴۵

محمد بن جریر طبری: ۳۷۶، ۳۶۵

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۵۸۵

محمد بن محمود بن احمد الطوسی: ۲۴۳

قاضی محمد بن عبد اله بن یوسف الجرجانی: ۲۴۸

محمد شاه فراهی: ۳۳۸، ۳۳۷

محمد خاوند شاه: ۲۶۰

منکو خان: ۴۱۹، ۴۴۰

محمد بن عبد اله کاتبی ترشیزی: ۲۶۲

مسعر بن مهلهل: ۳۰۳، ۳۳۹

میرزا جهانشاه ترکمان: ۲۹۹

معز الدوله بیغوموسی: ۳۸۸

مصقله بن هبیره: ۳۰۱

معاویه: ۳۰۱، ۳۷۹، ۳۸۰

میر مغول: ۳۰۲

معین الدین سلطان بدیع الزمان: ۳۰۲

منصور بن اشعث: ۳۸۸

سلطان محمد خدا بنده: ۲۱۵

محمد بن ابی المحاسن محمود بن ابی الفتح احمد الکرمانی: ۴۰۰

محمود بن ابراهیم غزنوی: ۳۹۶

مهلب بن یزید: ۳۸۰

محمد بن عبد اله بن الحسن: ۳۸۱

خواجه مجد الدین محمد: ۲۱۸

محمد سوری: ۳۹۵، ۳۹۴، ۳۴۱

شاه محمود میرزا: ۲۲۲

سلطان محمود غزنوی: ۳۸۶، ۳۳۴، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۹۴

ملازاده: ۲۲۴

معین الدین ابی النصر احمد الجامی: ۲۲۶، ۲۳۱

سلطان محمد هزاره: ۳۵۰

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۵۸۶

محمد جهانگیر: ۳۵۰

محمد بن تکش علاء الدین خوارزمشاه: ۲۳۷، ۴۰۱

مکتوزن: ۳۸۷

المغیریان: ۳۸۱

خواجه مرشد الدین عبد العزیز جامی: ۲۴۱

معز الدین: ۳۴۲

امیر مبارز الدین محمد: ۱۹۷، ۱۹۶

امیر مظفر: ۱۹۷

مجیر الملک: ۱۷۹، ۱۷۸، ۱۷۷

میرانشاه: ۴۱۶

مجد الملک: ۱۷۷

امیر محمد بن ملک علاء الدین: ۵۰۱

محمد بن عبد الرزاق: ۱۸۵

امیر ملک‌شاه ازابی: ۵۰۱

مسافر ابو داجی: ۱۹۵

شاه محمود سیستانی: ۲۱۶

خواجه مودود چشتی: ۲۰۵، ۲۰۶

خواجه محمد پارسا: ۲۰۸

محمد بن محمد بن محمود الحافظ البخاری مشهور به پارسا: ۲۰۸

ماکان بن کاکی: ۳۹۲

محمد کرت: ۴۲۳

محمد خوافی: ۲۱۴

میر دوستی: ۴۳۹

معاذ بن مسلم: ۳۹۲

مسعود بن سعد بن سلمان - مسعود سعد: ۱۲۶، ۱۶۳

محمد: ۱۴۱، ۲۰۵

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۵۸۷

مرتضی علی ع: ۱۵۸، ۱۸۴، ۳۵۵

معین الدین سلطان بایقرا: ۱۵۶

محمد امین: ۱۷۰

محمد برمکی: ۱۷۰

موسی برمکی: ۱۷۰

مروان: ۱۷۵

خواجه محمد ماضی: ۲۰۰

خواجه مجد خوافی: ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۰، ۲۰۳، ۲۱۳، ۵۰۷

سلطان محمد خوارزمشاه: ۲۰۰، ۳۹۷

خواجه محمد مایث‌نابادی: ۲۰۰

شاه محمود: ۱۹۶

مولانا مظفر: ۱۹۸، ۱۹۷

شاه منصور: ۱۹۷، ۱۹۶

ملک معز الدین حسین کرت: ۷۷، ۸۱، ۳۲۹

شیخ الاسلام خواجه مطهر: ۵۱۵

محمد زکریای رازی: ۷۹

محمودیان: ۳۹۲

محمد خاوند شاه: ۸۶

منصور خلیفه: ۸۹، ۱۷۷، ۲۷۴، ۳۸۵

محمد بن علی بن عبد اله بن عباس: ۹۱

مامون خلیفه: ۹۲، ۱۷۰، ۱۸۶، ۱۸۴، ۱۸۵، ۳۸۲

مسعودی: ۹۳

المهدی: ۹۳

محمد بن عبد اله: ۹۵

ملکة الحلیمه: ۹۹

خواجه معین الدین: ۱۰۴

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۵۸۸

مولوی: ۱۱۱

مصلح الدین سعدی: ۱۱۳، ۲۱۴

محمد: ۴، ۵

محمد- ابو المظفر مالینی: ۷۶

سلطان مسعود بن ابراهیم غزنوی: ۱۱، ۳۸۷، ۳۸۸، ۱۱۲

مثنیان: ۳۹۲

میدانی: ۱۷

محمد سام: ۴۵۱، ۴۴۶

معتضد: خلیفه عباسی: ۲۹

معین الدین الزمچی الاسفزاری: ۴۰

محمود بن محمد بن سام بن حسین: ۳۹۹

خواجه مجد الدین محمد صانعی: ۴۵

مجیر الدین بیلقانی: ۶۱

سلطان محمود غوری: ۳۹۹، ۴۰۰

منوچهر: ۶۱، ۶۲

موسی کلیم: ۶۲

محمد عوفی: ۷۰، ۱۵۴

سلطان محمود غزنوی: ۷۳، ۲۱۱، ۲۹۴

نظامی گنجوی: ۵، ۲۶، ۵۷، ۵۹، ۱۵۷، ۱۶۲، ۲۰۱، ۲۰۳، ۲۷۰

نطنزی: ابو عبد اله الحسین بن ابراهیم بن احمد النطنزی: ۶

نهار بن عبد الرحمن العامری: ۳۸۱

نور الدین محمد عوفی: ۱۱، ۳۵۶

ملک نصیر الدین سجستانی: ۴۲۸

نصیر الدین محمود: ۳۹۰

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۵۸۹

نصرک شمیرانی: ۳۸۶

نوائی: ۴۹

مولانا ناصر الدین چشتی: ۷۵

سلطان نوح بن منصور: ۳۸۷

نظام الدین احمد بن عمر بن علی العروسی السمرقندی: ۲۹۴، ۱۴۵، ۷۹

خواجه نظام الملک ابو علی الحسن بن علی بن اسحاق الطوسی: ۳۸۹، ۴۴، ۱۶۲

نقشبندیه: ۵۰۲

خواجه نصیر الدین طوسی: ۲۸۷، ۳۱۲، ۳۱۱، ۳۱۰، ۳۱۴

نمرود بن کنعان: ۷۴

نعیم: ۳۰۱

خواجه نجیب الدین شیخ المشایخ چشتی: ۱۰۴

الحکیم ناصر الهرمزدی المایثرنابادی: ۲۰۰

ناصر الدین شاه قاجار: ۱۹۹

ناصر الدین ایلچی: ۲۰۲

ناصر الدین طغرل قوشچی: ۲۰۴

شیخ نور الدین عبد الرحمن مصرخی: ۲۰۸

مولانا نظام الدین: ۲۱۲، ۲۱۳

نجم الدین عمر نسفی: ۲۱۶، ۴۳۵

امیر نصر بن احمد سامانی: ۲۱۶، ۳۸۴، ۳۸۵

ملک ناصر الدین: ۳۹۱

شاه نصیر الدین: ۲۱۶

نظام الدین احمد خوافی: ۲۱۷، ۲۲۱

مولانا نظام الدین هروی: ۲۱۹

خواجه ناصر الدین عماد الاسلام: ۲۲۰

شیخ نجم الدین کبری: ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۹۰، ۲۸۷، ۲۷۴، ۲۷۳

ناصر الدین شاه قاجار: ۲۲۸، ۲۳۳

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۵۹۰

نور الدین عبد الرحمن جامی: ۲۳۰، ۲۳۵، ۲۴۰، ۲۷۴، ۳۶۲

نیشابوری: ۲۴۳

خواجه ناصر الدین عبد العزیز جامی: ۲۴۱

نور الدین ظهوری: ۲۶۲

نرشخی: ۲۶۶

شیخ نور الدین عبد الرحمن اسفراینی: ۲۹۳، ۲۹۲، ۴۶۲

شیخ نظام الدین اولیا: ۲۶۹

مولانا نظام الدین نسفی: ۴۶۹، ۴۷۱

مولانا ناصر الدین عبید اله: ۵۰۳، ۵۰۴، ۴۵۸، ۵۰۲

شیخ نجم الدین رازی: ۲۷۴

مولانا ناصر الدین قاضی وده: ۵۱۳

نجم الدین حسن بن علاء السجزی دهلوی: ۲۶۹

نکودری: ۳۲۸، ۴۶۷، ۳۴۴، ۵۰۴، ۳۵۳، ۵۲۱، ۵۲۰

ملک نظام الدین یحیی: ۳۳۰

نصر بن خلف بن احمد بن محمد بن خلف: ۳۳۱

نکودریان: ۴۳۶، ۴۳۵، ۴۴۲

نور الدین محمد: ۳۰۸

ناصر الدین محتشم: ۳۱۲

امیر نوروز: ۴۳۳

نوروزیان: ۴۳۳

و

واهبی: ۴۹

وستینقیلد- خاورشناس آلمانی: ۸۸، ۲۴۳

وهب بن منبه القرشی: ۹۴، ۹۵

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۵۹۱

خواجه وجیه الدین زنگی: ۱۱۳

واله هروی: ۱۲۹

وشمگیر: ۲۹۴

مولانا وجیه الدین نسفی: ۴۴۷، ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۴۵، ۴۲۳

وکیع بن سود: ۳۸۰

۵

هوشنگ: ۵۵، ۶۱

هیاطله: ۶۰، ۶۱، ۳۶۷

همای چهر آزاد: ۶۸

هدایت: ۲۳۷

هرات دختر ضحاک: ۶۹

همام تبریزی: ۱۱۳

هارون الرشید: ۱۷۰، ۱۸۵، ۱۸۶، ۳۸۲

هلاکو خان: ۳۱۶، ۳۰۸، ۳۱۲، ۳۱۱، ۳۱۴، ۳۱۳، ۳۱۹، ۳۱۷، ۴۰۳، ۴۱۵، ۴۰۲، ۴۴۰

امیر هندو نوئین: ۴۲۷

هندو جاق: ۴۴۲

هزاره آغا: ۳۴۹، ۳۴۴، ۳۴۵

هرمز: ۳۶۶، ۳۶۵

هارون بن حسین: ۳۸۲

هارون بن عباس بن عبد اله: ۳۸۳

هارون بن حمید الایادی: ۳۸۲

هشام بن عبد الملک: ۳۸۰

هروی: ۴۸۱، ۴۷۹، ۴۸۰، ۴۷۸

هرویان: ۴۸۵

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۵۹۲

۶

یحیی شیبک نیشابوری: ۵۱

یعقوب لیث صفاری: ۳۷۹، ۳۸۳

یافعی: ۴۱، ۲۲۳، ۲۸۷

سلطان یعقوب: ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۴۸

یاقوت حموی: ۷۳، ۹۲، ۹۳، ۱۴۱، ۲۱۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۳۸، ۲۴۵، ۲۴۸، ۳۰۳، ۲۹۳، ۲۹۲، ۲۷۶، ۲۸۲، ۳۳۳، ۳۲۸، ۵۰۲، ۳۶۶، ۳۳۴

۳۳۶، ۳۳۹، ۳۴۲، ۳۵۵، ۳۵۶

یحیی برمکی: ۱۷۰

شاهزاده یسور آقا: ۵۰۳، ۲۰۲، ۲۰۱، ۵۰۲، ۴۸۸، ۵۰۴، ۵۱۱، ۴۷۶، ۴۷۵، ۴۷۳، ۴۷۷، ۴۸۰، ۴۷۹، ۴۷۸، ۴۸۵، ۴۸۳، ۴۸۲، ۴۸۷، ۴۸۶

۴۹۲، ۴۹۰، ۴۸۹، ۴۷۲، ۴۶۹، ۴۷۰، ۴۷۱، ۴۶۸، ۴۶۵، ۵۰۶، ۵۰۸، ۵۰۹، ۵۱۰

نصره الدین شاه یحیی: ۱۹۷، ۱۹۶

یمین الدوله بهرامشاه: ۱۲۶

یزدجرد: ۲۴۹، ۳۶۵

یحیی بن معاذ رازی: ۳۰۵

ملک ینالتکین: ۴۳۱، ۴۹۳، ۴۹۲، ۴۸۹، ۴۹۶، ۴۹۵، ۴۹۴، ۵۰۲، ۴۵۰، ۴۴۶، ۵۱۹، ۵۲۱

یوسف بن معید: ۳۸۳

یزید بن جریر: ۳۸۲

یعقوب بن عبد اله صاحب الحافظ: ۳۸۲

یعقوبی: ۳۸۰

یزید بن المهلب: ۳۸۰

یزید بن معاویه: ۳۸۰

یزید بن امیه بن عبد اله: ۳۷۹

یحیی بن جابر البلاذری: ۳۷۹

یسوگای: ۴۴۰

خواجه یوسف همدانی: ۳۶۱

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۵۹۳

فهرست جایها

آ

آب جیحون: ۴۱۰، ۱۸۹، ۴۶۹

آب آمویه: ۴۶۸

آب سند: ۴۰۱

آب جوجه: ۷۹

آب مرغاب: ۱۴۵

آباده: ۱۹۱

آتشکده: ۸۲

آتشکده برزین: ۱۱۶

آتشخانه بهار: ۱۵۵

آتشخانه: ۸۲

آذربایجان: ۶۱

آذربرزین: ۱۱۶

آرامگاه امام فخر رازی: ۸۶

آزادوار: ۱۶۳، ۲۸۲

آسک: ۳۳۹

آسیاچه: ۸۴

آسیای صغیر: ۲۸۹

آمل: ۹۲، ۲۱۶

آمویه: ۲۱۶

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۵۹۴

۱

اصفهان: ۶، ۴۹، ۱۷۲، ۲۶۴، ۲۶۲، ۱۹۴، ۱۹۷، ۱۸۹، ۲۸۵، ۳۳۴، ۴۲۰

ازرونه: ۶

النجان: ۸۴

ایران: ۴۹، ۷۰، ۷۹، ۱۰۰، ۱۷۵

اوبه: ۵۷، ۵۸، ۶۸، ۸۲، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳

اصطخر: ۱۹۱

ارشک (نام آتشکده هرات): ۸۲

امان کوه: ۸۲، ۴۴۶

اردستان: ۱۹۷، ۱۹۱

ادوان و تیران: ۸۴

استان مکران: ۴۱۲

انجیر انجیل: ۸۴

اهواز: ۳۸۳

اسفرنگ: ۲۳۸

اسفرنچ: ۲۳۸

ایبورد: ۹۲، ۱۵۳، ۲۴۸، ۳۷۷

اندرابه: ۹۲

ازاب: ۱۰۵، ۴۶۲، ۵۱۲، ۴۱۰، ۳۲۷

اسفرار: ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۴، ۱۱۷، ۴۹۰، ۴۱۴، ۴۴۰، ۴۳۹، ۴۲۸، ۴۶۲، ۴۵۶، ۴۸۹، ۴۹۳، ۵۱۴، ۵۰۱، ۴۹۹، ۴۹۴، ۳۹۱، ۴۱۰، ۳۴۴

ادرسکر: ۱۰۷

اران: ۵۰۲

استراباد: ۱۴۵، ۲۹۹، ۲۹۳، ۲۲۲، ۲۶۳

اندخود: ۱۵۳، ۱۷۱

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۵۹۵

ارغینان: ۳۷۷

افغانستان: ۴۱۰، ۴۶۴، ۴۸۹، ۴۱۶، ۱۶۱، ۴۱۰

ایسترن پرشیا: ۴۱۰

ازقند: ۳۸۰

ارغند: ۲۱۶، ۲۲۳، ۲۸۰

ابرکوه: ۱۹۱

ابرقوه: ۱۹۱، ۱۹۶

ایران شهر: ۳۲۹، ۲۴۳، ۹۱

ایران: ۲۶۵، ۴۴۱، ۴۱۵، ۴۲۰، ۴۴۰، ۳۸۰، ۳۹۰، ۴۱۰، ۴۶۱، ۴۶۸، ۳۶۶، ۳۳۱، ۲۹۳، ۱۸۷، ۲۱۶

اسفراین: ۴۴۰، ۲۸۰، ۱۸۲، ۲۹۲

اترار: ۴۴۰

اوک: ۳۳۵

اوق: ۳۳۵

اوق قلعه: ۳۳۴

اسکندریه: ۳۰۳

ارزنه الروم: ۲۸۹

اورگنج - جرجانیه خوارزم: ۴۴۰، ۲۲۳

ارجان: ۳۳۹

اسفند: ۲۴۸

اسفنج: ۲۴۸

اقلید: ۱۹۱

استان پارس: ۱۹۱

ایج: ۱۹۱

اصطهبانات: ۱۹۱

انبار: ۱۷۷

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۵۹۶

ب

بلغار: ۲۶

بمبئی: ۴۴

بدخشان: ۴۵، ۹۲، ۲۱۶

بم: ۶۶

بهارجان: ۳۰۷، ۳۲۷

بلخ: ۶۸، ۹۲، ۱۲۴، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۷۱، ۲۱۱، ۲۷۵، ۳۶۶، ۳۷۶، ۳۹۶، ۳۹۸، ۳۶۵، ۳۸۰، ۳۸۳، ۴۴۰

بادغیس: ۶۹، ۷۲، ۹۲، ۴۵، ۱۳۹، ۱۳۳، ۱۵۱، ۱۴۸، ۱۷۵، ۲۴۶، ۳۷۸، ۳۷۹، ۵۱۱، ۴۶۸، ۴۷۶، ۴۷۷، ۴۷۹، ۴۱۳

بخارا: ۷۳، ۹۲، ۱۴۶، ۲۷۳، ۲۳۷، ۲۶۵، ۲۰۸، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۳۸۰، ۳۸۵، ۳۷۹

بست: ۷۳، ۳۴۳، ۳۲۸، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۳

بیمارستان بغداد: ۷۹

بیمارستان شهر ری: ۷۹

بازار ملک: ۷۹، ۴۳۸

بازار اسب: ۷۹

برج علی اسد: ۸۰

باختر: ۹۱

بین النهرین: ۹۱

بصره: ۹۱، ۲۴۶، ۳۷۹

بامیان: ۹۲، ۱۷۱

بغلان: ۹۲، ۱۷۱

بدر: ۹۵

بلوک زاول: ۱۱۵

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۵۹۷

برزین آباد: ۱۱۷

باخرز: ۱۳۲، ۲۲۳، ۲۲۵، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹، ۱۸۹، ۱۸۲، ۴۱۰

بازار خوش: ۱۳۸، ۱۳۶

بابا خاکی: ۱۴۸

بهار - آتشکده بلخ: ۱۵۵، ۱۶۳

بسطام: ۲۸۲، ۳۰۲، ۳۰۴، ۳۰۵

بیهق: ۲۷۹، ۲۷۸، ۲۸۲، ۳۸۷

بحر آباد: ۱۸۲، ۲۸۷، ۲۸۰، ۲۷۳

بغداد: ۱۰۸، ۳۳۲، ۲۹۳، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۲۲، ۳۲۰، ۳۱۹، ۳۱۸، ۳۱۷، ۳۱۶، ۳۲۵، ۳۲۴، ۳۲۳، ۵۱۷، ۳۶۱، ۴۶۲

بنادر فارس: ۳۳۹

بندر شاپور: ۳۳۹

باخترزمین - گرمسیر: ۳۴۱

برآباد: ۲۰۷، ۲۱۶، ۱۸۹

برس: ۲۲۳

بلاد الداور: ۳۲۸

برناباد: ۲۰۰

بیجستان: ۲۰۰

بلوک کاخک: ۲۰۰

براکوه: ۱۸۹

بیرون: ۲۸۰

بلوک میان ولایت: ۲۷۸

بالا ولایت تربت حیدریه: ۲۲۳

برج احرار صوفی آباد سمنان: ۲۹۰

بعقوبه: ۳۲۲

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۵۹۸

بیرجند: ۳۲۷

بلوک طبس: ۳۲۸

باغ سفید: ۵۰۷

بند: ۴۱۰

باورد: ۳۷۷

بیار: ۳۷۷

بازر: ۳۷۷

بناکت: ۴۴۰

بسمد: ۴۱۲

بوشنج: ۳۷۹

بحر عمان: ۴۱۰

بحر فارس: ۴۱۰

پ

پوشنگ: ۴۱، ۹۲، ۱۲۱، ۲۶۰

پارس: ۵۴، ۳۶۶، ۱۹۶، ۱۹۱، ۲۴۹

پل جوی انجیل: ۸۱

پل مالان: ۸۲، ۳۸۵

پل خیمه‌دوزان: ۸۱

پروانه و هوردشتک: ۸۴

پاشتان: ۸۵، ۱۵۱، ۱۵۲

پارسیان: ۸۸

پاریس: ۹۳

پوران: ۱۰۵

پای مرغ: ۵۲۳

پشتونستان: ۴۱۰

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۵۹۹

پاکستان: ۴۱۰

پاتانستان: ۴۱۰

پل اسفزار: ۴۸۱

پائین ولایت تربت حیدریه: ۲۲۳

پطربوزغ: ۳۹۲

ت

ترکستان: ۲۳، ۴۲۱، ۳۳۶، ۴۰۹

تیز مکران: ۴۱۰

تبریز: ۶۱، ۲۷۵، ۴۲۱، ۲۲۳

تیز: ۴۱۲

توران و تونیان: ۸۴

ترشیز: ۲۳۳، ۱۸۲، ۲۸۰، ۲۶۲، ۳۲۷

تخارستان علیا: ۹۲

تخارستان سفلی: ۹۲

ترمذ: ۹۲، ۴۴۰

تسنیم: ۱۰۳

ترناباد: ۱۴۵

تخت ملک: ۱۴۵، ۱۴۹

تفتازان: ۱۴۰، ۱۸۰

تخارستان: ۱۷۱

تلختان: ۱۷۴

تایباد: ۲۱۹، ۲۲۵، ۲۲۶

تولک: ۴۱۰، ۴۶۲

تربت حیدریه: ۲۸۰، ۲۲۳

تجرود: ۲۲۳

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۶۰۰

تکیناباد: ۴۱۰

تیراه: ۴۱۰

تکانه: ۴۰۸

تپورستان: ۲۹۳

تون: ۳۲۷، ۳۰۷

تنگ اله اکبر: ۲۹۸

تبرکن: ۲۱۲

ج

جویبارہ: ۶

جرجان: ۵۴، ۲۸۰، ۲۹۳، ۳۰۱، ۳۰۲، ۲۹۵، ۳۷۷

جویچہ: ۸۴

جوان: ۱۴۶

جزیرہ: ۹۱

جوزجانان: ۹۲

جامع هرات: ۱۱۷، ۵۰۵، ۲۵۴

جام: ۱۴۵، ۱۲۴، ۵۱۴، ۴۲۲، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۱۶، ۲۲۳، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۴۰، ۱۸۲، ۴۱۰

جرلان: ۱۴۶

جیحون: ۱۵۵، ۱۷۱، ۳۶۶، ۴۶۸، ۴۶۴

جند: ۲۸۹، ۴۴۰

جوین: ۱۶۳، ۳۷۷، ۱۸۲، ۲۸۲

جلگہ زاوہ: ۲۲۳

جزہ: ۴۶۲، ۴۱۰

جزروان: ۴۶۲

جندی‌شاپور: ۳۸۳

جبال هندوکش: ۴۱۰

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۶۰۱

جزائر خاللات: ۲۳۰

جاجرم: ۲۸۲، ۳۷۷

جبال البرز: ۲۹۳

جنابند: ۳۲۷

جیہان: ۳۷۷

جنبند سرباز: ۳۴۲

چ

چین: ۹، ۱۲۰

چهار سوی هرات: ۷۶

چهارسو: ۷۸

چهار صد قهستان: ۳۰۷

چاچ: ۹۲

چغانیان: ۹۲

چشت: ۱۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶

چهل دختران: ۱۴۵

چهاریک: ۱۷۱

چشمه بانگ نماز: ۳۵۷

چشمه ماهیان: ۸۵

چشمه کوبان- چشمه آب گرم: ۱۰۱، ۱۰۳

چشمه سفید کوه: ۱۰۵

ح

حصار شمیران: ۶۳، ۶۸

حصار مظفر کوه: ۱۰۷، ۱۱۴

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۶۰۲

حصار شارستان: ۱۰۹

حصار بدرآباد: ۱۱۲

حصار برناباد: ۲۰۱

حصار کامان: ۲۰۱

حصار نیازآباد: ۲۰۴

حصار طاق: ۳۳۳

حصار اخلاط: ۳۴۵

حصار رزه باخرز: ۵۰۷

حصار تولک: ۵۱۲

حصار جام: ۴۷۵

حصار عیقل: ۴۹۱

حصار خیसार: ۴۵۷

حصار تیری: ۴۱۲

حصار ساجی: ۴۱۲، ۴۱۳

حصار کبر: ۴۱۳

حیزان: ۱۱۷ روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات ج ۱ ۶۰۲ ح ص: ۶۰۱

حیدرآباد دکن: ۲۶۷

حریب و کجوران: ۴۰۷

حجاز: ۵۱۳، ۵۱۴

خ

خر جرد: ۱۴۲، ۲۱۹

خرزوان: ۵۱۱، ۴۳۵

خواجه خیران: ۱۶۱

خور موسی: ۳۳۹

خیبر: ۳۴۴

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۶۰۳

خوزستان: ۳۳۹، ۳۸۳

خوارزم: ۲۶۵، ۲۳۷، ۲۲۳، ۲۸۹، ۲۷۴، ۳۸۰، ۳۹۷

خرقان: ۳۰۴

خاسک: ۴۱۲

خزر: ۲۹۳

خانقاه سلطانی: ۲۷۸

خسروگرد: ۲۷۹

خطای: ۲۱۸

خلیج پارس: ۳۳۹، ۴۱۰

خیسار: ۴۱، ۳۵۹، ۳۵۸، ۴۱۰

خاوران نیشابور: ۱۱

خراسان: ۲۱، ۴۵، ۴۸، ۵۴، ۶۱، ۶۹، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۱، ۹۰، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۱۱، ۱۱۹،

۱۲۶، ۱۲۴، ۱۲۲، ۱۳۱، ۱۳۹، ۱۴۵، ۱۴۱، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۶۳، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۵، ۱۶۱، ۲۳۳، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۵، ۲۴۶،

۲۶۵، ۲۶۶، ۲۵۰، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۱۱، ۲۰۵، ۲۰۱، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۲۳، ۲۲۵، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹، ۱۷۷، ۱۷۹، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰،

۱۸۹، ۱۷۶، ۲۷۸، ۲۸۲، ۲۸۰، ۲۹۳، ۲۹۲، ۲۸۷، ۲۸۳، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۲۲، ۳۲۷، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۵۶، ۴۱۱، ۳۷۸، ۳۸۰، ۴۱۲، ۴۲۶،

۴۲۱، ۴۲۰، ۴۱۴، ۴۳۰، ۴۲۸، ۴۴۰، ۴۶۵، ۴۶۷، ۴۸۶، ۴۸۲، ۴۷۴، ۴۷۳، ۴۶۹، ۴۶۸، ۵۱۱، ۳۸۱، ۳۸۲، ۳۸۷، ۳۹۲، ۴۰۲، ۳۶۱، ۳۹۷،

۳۶۰، ۳۵۷، ۳۷۷، ۳۷۶، ۳۶۶، ۵۱۰، ۵۰۹، ۵۰۴، ۵۱۹، ۵۱۸، ۵۱۵، ۳۷۹، ۳۸۰، ۵۲۴

خواف: ۴۸، ۱۳۲، ۳۲۷، ۱۸۹، ۱۹۹، ۱۹۷، ۲۰۰، ۱۸۷، ۲۲۳، ۲۱۹، ۲۱۶، ۲۱۳، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۵، ۲۰۸، ۲۰۹، ۱۸۲، ۵۱۴

خبران: ۹۱

خست: ۹۲

خورنق: ۱۰۵

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۶۰۴

خیابان: ۲۲، ۸۴، ۸۶، ۲۱۳



دهلی - حضرت دهلی: ۳۸، ۳۹۹، ۴۰۶، ۵۲۳، ۵۲۴

دره: ۴۶۲

دره دو برادران: ۶۷، ۶۸، ۸۲، ۸۵

دروازه خوش: ۶۸، ۷۱، ۷۸، ۸۰، ۴۴۴، ۴۱۲

دیاربکر: ۷۰، ۴۱۷

دروازه آهنگران: ۴۰۴

دروازه خشک: ۷۱

دروازه ملک: ۷۷

دروازه عراق: ۷۷

درب فیروزآباد: ۷۷، ۴۸۰

دروازه قیچاق: ۷۷، ۷۸

درب خوش: ۷۸، ۱۳۹، ۳۳۲، ۷۷

درب عراق: ۷۸

درب ملک: ۸۷

درب قیچاق: ۸۰

در بند شیخ خرم: ۸۱

دشت بام: ۸۴

دل ایرانشهر: ۹۱

دمشق: ۱۶۴

دیر الجماجم: ۱۷۵

در بند باکو: ۴۲۱، ۴۱۷

دزک: ۴۱۰

دیار افغان: ۴۱۲

درون: ۳۶۸

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۶۰۵

دامغان: ۲۷۹، ۳۰۳

دار السیاده: ۲۷۸

دبیر: ۲۷۶

درونه: ۲۸۱

دکن: ۲۶۷

درویش آباد: ۲۰۸

دار الفتح: ۲۹۹

دار السلطنت هرات: ۳۰۱

دار العباده زیارتگاه: ۳۱۰

داور- زمین داور: ۳۴۱

درغور: ۳۴۱

دریای خزر: ۲۹۳

دژپول- دزفول: ۲۲۳

دشت بیاض: ۳۲۷



ری: ۳، ۳۰۳، ۳۹۲

روم: ۹، ۲۶، ۷۲، ۲۸۹، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۱۸

رومیه: ۱۷۷

رومه: ۹۹

راسک: ۴۱۰، ۴۱۲

رباط پی: ۹۶، ۱۲۰

رونه: ۱۱

رود پاشتان: ۸۵

رود آمویه: ۹۲

رود مالان: ۵۸، ۸۲

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۶۰۶

رود هرات: ۸۲، ۸۴

رود اسفزار: ۱۰۹

رود اترک: ۲۹۳

رود دره گز: ۱۵۵

رود هیرمند: ۲۲۸

رود سند: ۱۷۱

رود مرغاب: ۱۷۳

رود جیحون: ۲۱۶، ۲۱۱، ۳۷۷، ۲۷۴

رزه: ۲۲۸، ۲۲۹

ریشه- مشهد ریزه: ۲۲۸

رام شهرستان: ۳۲۸

رخج: ۳۲۸، ۳۴۱

رویان: ۳۹۲

ریگ بانگ: ۳۳۴

روستاء گنج‌خانه: ۳۷۸

ز

زوزن: ۴۵، ۴۸، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷، ۱۸۹، ۲۰۰، ۱۹۹، ۱۸۷

زیارتگاه: ۸۲، ۳۰۹

زاوه: ۲۲۳، ۲۲۹، ۱۸۹

زعفران: ۱۴۵

زمین داور: ۴۱۶، ۳۴۱، ۳۵۶

زره: ۲۲۸

زرنج: ۲۲۸، ۳۲۸

زرنگ: ۲۲۸، ۳۲۸

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۶۰۷

زرنج سیستان: ۳۷۹

زام: ۲۳۰

زره سیستان: ۳۳۹

زرنگا: ۳۲۸

زابلستان: ۳۲۷، ۳۶۰

زیرکوه: ۳۲۷

زالق: ۳۲۸

س

سقسین: ۲۶

سمرقند: ۷۰، ۹۲، ۱۰۳، ۱۴۱، ۱۳۶، ۱۷۱، ۲۶۵، ۲۱۷، ۲۲۲، ۳۹۷، ۳۸۲، ۳۸۵، ۴۴۰

سیستان: ۴۵، ۱۷۵، ۱۷۶، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۲۸، ۱۹۹، ۱۸۹، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۳۱، ۳۳۴، ۴۱۰، ۴۰۲، ۳۸۳، ۳۸۷

سگستان: ۳۲۸

سجستان: ۶۶، ۷۳، ۹۵، ۱۱۵، ۴۳۵، ۴۱۵، ۴۱۳، ۴۱۴، ۲۰۲، ۲۲۸، ۳۰۷، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۳، ۳۳۶، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۵۶، ۳۶۵

۴۸۰، ۴۸۹، ۴۱۰

سرخس: ۸۲، ۹۲، ۱۴۵، ۱۴۱، ۱۶۳، ۱۸۰

سرای حمید بن قحطبه: ۱۸۵

سرخاب تبریز: ۶۱

سیاوشان (از دهستانهای هرات): ۸۳

سارآباد: ۱۸۹

سبق: ۸۴

ساری: ۲۹۳

سر پل انجیل: ۸۵

سقلمان: ۸۵

سورستان: ۹۱

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۶۰۸

سواد: ۹۱

سغد: ۹۲

سغدیانه: ۹۲

سغد: ۲۳۸

سنام: ۹۲

سنجان: ۹۲، ۲۰۹، ۲۰۸، ۲۰۶، ۲۰۵، ۲۱۷، ۲۲۹، ۱۹۹، ۱۸۹

سد یاجوج و ماجوج: ۹۶

سدیر: ۱۰۵

سمنان: ۲۹۰، ۲۹۲، ۳۳۹

سناباد: ۱۸۶، ۱۸۲

سکوان: ۱۲۱

سراب تبریز: ۱۴۲

سان: ۱۷۱

سمکنان: ۱۷۱

سنگ‌رود: ۱۷۵

سبزوار: ۳۲۷، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۴۲

سبزار: ۱۱۴

سایزوار: ۲۷۹

سلامی: ۲۰۰

سلومد: ۱۹۹، ۲۰۰

سلامت: ۱۹۹

سلامه: ۱۹۹

سیوند: ۱۸۹

سجاوندی: ۱۸۹

سجاوند: ۲۱۳

سینور: ۲۸۹

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۶۰۹

سند: ۴۱۰

سندان: ۴۱۲

ش

شهریار: ۳

شستر: ۹

شهر پشنگ: ۵۴

شیراز: ۲۱۳، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۴، ۲۹۸، ۳۴۴

شهر قهندز: ۶۳

شمیران: ۷۷، ۹۸، ۹۹، ۳۸۸، ۳۸۶

شاه آباد - جندی شاپور: ۳۸۳

شام: ۹۱، ۱۷۷

شاقلان: ۱۰۱، ۱۰۴، ۱۰۵

شبانکاره: ۱۹۱

شهرستان بلقیس: ۱۰۹

شهرستان آهنگران: ۳۵۵

شبرغان: ۱۱۲، ۱۵۳، ۱۷۰، ۴۶۸

شکدمان: ۱۱۹

شکریان: ۱۲۱

شیکدان: ۱۲۱

شورغان: ۱۷۱

شاخین: ۳۲۷

ص

صفا: ۲۸

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۶۱۰

صد بیشه: ۳۵۷

صیمور: ۲۱۰

صحرای شاگان: ۴۹۶

صحرای ثورکانان: ۳۹۱

ط

طالقان: ۹۲، ۱۷۱، ۳۶۶، ۳۸۰

طوس: ۹۲، ۴۶۸، ۴۴۰، ۱۸۲، ۱۸۶، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۲۹، ۳۸۲، ۳۸۶

طابران: ۹۲

طبرسان: ۹۲

طبرستان: ۱۶۹، ۱۶۸، ۲۸۰، ۲۹۴، ۲۹۳، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۳، ۲۹۵، ۲۶۳، ۳۹۲

طخارستان: ۳۶۶، ۳۷۶، ۳۶۵

طاق: ۳۳۳

طحاب: ۳۸۶

طبس: ۳۲۷، ۲۰۰

طبس مسینا: ۳۲۷

طبس گیلکی: ۳۲۷

ع

عراق: ۶۱، ۷۷، ۹۳، ۱۷۵، ۴۰۲، ۴۲۱، ۴۵۴، ۴۲۰، ۴۱۷، ۴۶۵، ۴۸۲، ۵۱۷، ۵۱۵، ۳۴۶، ۳۸۰، ۳۸۸، ۳۹۱، ۳۰۲، ۲۹۳، ۱۹۶، ۱۷۷

عراقین: ۳۸۰، ۳۷۹

عرفات: ۲۳۶

عسقلان: ۳۶۱

عقبل: ۱۱۷

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۶۱۱

غ

غور: ۳۲، ۵۶، ۵۷، ۳۵۶، ۳۴۳، ۳۵۸، ۳۵۹، ۴۱۰، ۳۰۷، ۲۴۳، ۳۴۱

غزنه: ۳۶۰

غزین: ۷۳، ۱۴۶، ۱۶۳، ۳۶۰، ۳۹۷، ۳۹۸، ۳۹۹، ۳۶۲، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۹۴، ۳۹۵، ۳۷۹، ۴۲۴، ۴۴۰، ۴۷۳، ۳۴۱، ۲۰۰

غوروان و پاشتان: ۸۴

غرجستان: ۱۴۶، ۴۱۰، ۳۶۵، ۴۳۲، ۳۰۷، ۴۶۲

غرجستان غرجستان: ۳۶۵

بلوک غوروان: ۱۵۱

غزه: ۳۶۱

ف

فوشنج: ۴۱، ۹۶، ۱۲۱، ۱۲۰، ۱۱۹، ۱۳۰، ۱۴۵، ۴۶۲، ۲۴۶، ۴۱۰، ۳۸۲

فارس: ۴۸، ۵۴، ۲۹۸، ۳۲۷، ۱۸۸، ۱۹۴، ۱۹۷، ۱۹۸

فشارود: ۳۲۷

فاریاب: ۶۱، ۹۲، ۱۷۱، ۴۱۰، ۴۶۱، ۲۸۲

فرغانه: ۳۸۲

فیروزآباد: ۷۷، ۷۹

فرمکان: ۱۱۷

فریدن: ۱۷۴، ۱۷۵

فراه: ۱۸۹، ۳۲۷، ۳۳۶، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۴، ۴۱۰، ۵۱۹، ۵۲۰، ۴۹۳، ۴۹۵، ۴۹۶، ۴۹۷، ۵۰۰، ۴۸۹، ۴۶۲، ۴۵۰، ۴۳۵

فیروزکوه: ۴۶۲، ۳۴۱، ۳۵۵، ۳۵۶، ۴۱۰

فلسطین: ۲۶

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۶۱۲

فسطاط مصر: ۳۶۱

فتح آباد بخارا: ۲۲۴، ۲۲۳

فنجگرد: ۵۲۷

ق

قسطنطینه: ۲۱۳، ۲۸۴، ۲۸۵

قزوین: ۳۰۸

قهندستان: ۱۳۷

قبه الاسلام بلخ: ۱۶۰

قبه الاسلام هرات: ۱۵۳، ۴۱۱

قلعه الموت: آشیانه عقاب: ۱۸۷، ۳۱۱، ۳۰۸

قلعه شمیران: ۶۱، ۶۹

قلعه اسکله: ۸۲

قلعه فرمکان: ۱۱۲

قلعه خیصار: ۳۵۷، ۴۰۴، ۴۹۷، ۴۴۱، ۴۲۷

قلعه دوکی: ۴۱۳، ۴۱۲

قلعه لوری: ۳۴۵

قلعه کهیر: ۴۱۲

قلعه تولک: ۵۱۳، ۵۱۱

قلعه خاسک: ۴۱۶

قلعه رستم: ۳۳۳

قلعه مؤناباد: ۳۲۸

قلعه نرتو: ۱۳۳، ۱۴۶

قلعه اصفهان: ۳۸۹

قم: ۲۷۷

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۶۱۳

قلعه اختیار الدین: ۴۵، ۷۷، ۷۸، ۲۸۱

قلعه گاه: ۳۳۵، ۳۳۴، ۴۶۲

قهندر: ۵۵، ۶۵، ۶۷، ۶۸، ۷۰، ۷۱، ۷۷، ۳۸۶

قندهار: ۵۶، ۱۱۵، ۴۲۶، ۳۴۴، ۳۴۰، ۳۰۷

قومس: ۳۰۳، ۳۰۲

قاین: ۳۲۷

قریه طرق: ۲۶۲

قصبه اوبه: ۶۹

قریه رزه: ۳۳۶

قونیه: ۲۸۷، ۲۸۸

قهستان: ۹۲، ۴۳۵، ۳۱۲، ۳۱۱، ۳۲۷، ۳۰۷، ۲۸۲، ۱۸۹، ۲۲۳، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۴۸

قنوج: ۳۹۹

قصر قند: ۴۱۰

مزرعه قلبندان: ۱۱۹

صحرای قلبندان: ۱۳۲

قلبندان: ۱۳۲، ۱۷۴

قرشی: ۵۲۳

ی

کعبه: ۳۲، ۱۸۲، ۱۸۱

کوره ارغینان: ۲۴۸

کهندز هرات: ۴۳، ۲۸۲

کش: قبه الخضراء: ۵۲۳

کرمان: ۴۸، ۶۶، ۲۱۷، ۳۲۷، ۳۴۳، ۴۱۰، ۱۸۸، ۱۹۶، ۱۹۷

کابل: ۵۶، ۱۷۱، ۴۱۰، ۳۲۷

کواشان علویان: ۵۸، ۶۸

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۶۱۴

کوه اسکلیجه: ۸۲

کوسویه: ۸۲، ۱۲۸، ۱۲۷، ۱۲۱، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۱۹، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۴۵، ۴۶۲، ۴۱۰

کلبرخان: ۸۲

کمیران: ۸۴

کدکن: ۲۲۳

کوه زنجیر گاه: ۸۵

کتابخانه ملی ملک: ۸۹، ۹۲، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۴۷، ۳۳، ۴۹، ۲۴۶، ۲۶۷، ۲۳۶، ۲۳۸، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۵۰، ۲۱۵، ۲۲۸، ۱۹۹، ۳۰۸

کوی خدایگان: ۸۶

کوفه: ۹۱، ۲۴۶، ۱۷۷

کوزکنان: ۹۲

کروخه کروخ: ۱۰۴، ۱۵۱

کوه یحیی آباد: ۱۰۵

کواران: ۱۰۷

کوشک: ۱۰۷

کواشان: ۱۰۷

کروخه: ۱۰۵

کالوین: ۱۴۵

کرخ: ۱۳۳، ۱۴۶، ۱۵۲، ۴۷۸، ۳۸۵

کوچه مولانا عقیل: ۱۳۶

کوشک: ۱۳۷

کتب‌خانه شیخ رضی الدین محمد از ولایت افغانستان: ۱۶۱

کبرتون: ۴۱۰، ۴۱۳

کرکویه: ۳۲۸

کشمیر: ۳۲۷

کرخ بغداد: ۳۱۳

کوه سرخ: ۲۳۳، ۲۳۲

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۶۱۵

کارمان: ۲۰۱، ۱۸۹

کویر یزد: ۱۹۱

کاریز: ۱۸۹

کوبان: ۲۸۲

کردستان: ۵۱۵

کبج سرا: ۴۱۲

کبودان: ۱۸۹

کوره اصطخر: ۱۸۹

کرمانشاهان: ۱۹۱

گ

گازرگاه هرات: ۴۳، ۸۴، ۸۵، ۳۸۲

گرگان: ۵۴، ۲۹۳، ۳۹۲

گرمسیر: ۷۳، ۴۱۲، ۳۴۴، ۳۵۰، ۳۴۵، ۳۴۳، ۳۴۱، ۳۰۷، ۴۸۰، ۴۷۳، ۴۶۲

گداره: ۸۴

گلبار: ۱۷۲

گیلان: ۲۹۴، ۲۹۳

گورستان تل غازیان: ۲۲۴

گنج روان: ۳۷۸

گنابد جنابد: ۳۲۷

گرجستان: ۳۴۵

ل

لاهور: ۱۱، ۲۰۰، ۲۰۵، ۲۶۵، ۳۲۷

لهاور: ۳۹۹، ۴۰۵

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۶۱۶

لبنان: ۴۹

لپزیک: ۲۹۳، ۲۹۲، ۳۰۳، ۳۳۹، ۲۷۶، ۲۸۲، ۷۳، ۸۸، ۹۲، ۹۳، ۲۲۷، ۲۴۳، ۲۴۵

لندن: ۵۲۶

لیدن: ۸۲، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۱۰۷، ۱۲۲، ۱۴۵، ۱۴۶، ۴۱۲، ۲۰۵، ۲۲۷، ۲۲۹، ۲۳۰، ۱۸۲، ۱۸۷، ۱۹۹، ۲۳۷، ۲۴۵، ۲۶۳، ۲۱۱، ۲۷۵، ۲۹۳،

۳۰۳، ۳۶۶، ۳۶۵

لکلکخانه: ۸۴

لنجر امیر غیاث: ۱۴۵، ۱۳۶، ۱۳۳، ۱۴۶، ۱۷۴

لنجر جام: ۱۴۲

لنجر شیخ جام: ۱۳۹

لختان: ۳۲۷

م

مازندران: ۱۰، ۲۹۳، ۳۹۲، ۴۱۳، ۴۷۵، ۵۰۸

ماچین: ۲۶

المروء: ۲۸

مسجد جامع هرات: ۳۰، ۳۴، ۳۵، ۷۹، ۲۰۷

مسجد الحرام: ۳۰، ۹۶

مکه: ۸۲، ۹۱، ۱۷۱، ۱۷۶، ۲۰۸، ۳۵۶، ۵۰۵

مصر: ۸۲، ۲۱۱، ۳۳۹، ۴۳۳، ۵۱۶

ملاسیان: ۸۲

میان دوجوی عز الدین: ۸۴

مدینه: ۹۱، ۱۷۱، ۱۸۴، ۳۵۶

مرو رود: ۹۲، ۳۶۶

مرو شاهجان: ۹۲، ۱۵۳، ۱۷۲، ۱۷۴، ۱۷۵، ۳۳۲، ۳۷۷، ۳۷۹

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۶۱۷

مرو: ۹۲، ۱۷۴، ۱۷۶، ۲۴۸، ۲۱۱، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۲۸۵، ۳۷۸، ۳۶۱، ۳۶۵، ۳۹۰، ۳۸۳، ۴۴۰

ماوراء النهر: ۹۲، ۲۱۶، ۲۲۴، ۲۳۸، ۲۸۹، ۳۰۰، ۵۲۳، ۳۲۷، ۴۶۸

مصرخ: ۹۵، ۲۸۲

مسجد فوشنج هرات: ۹۶

مسجد گوهرشاد بیگم: ۱۰۰، ۲۷۱

مدرسه گوهرشاد بیگم: ۱۰۰، ۲۷۱

مدرسه خواجه کمال الدین: ۱۰۰

مدرسه بدیعیه: ۱۰۰

مدرسه خواجه اسمعیل حصار: ۱۰۰

مدرسه فصیحیه: ۱۰۰

مدرسه نظامیه: ۱۰۰

مسجد جامع حصار مظفرکوه: ۱۰۸

مسجد جامع فرمکان: ۱۱۷

مزار خواجه محمد عباس: ۱۵۱

مدینه الاسلام هرات: ۱۵۳

مرغاب: ۱۷۲، ۴۱۰، ۴۶۸، ۴۶۶، ۴۶۱

مرو جاق: ۱۷۲، ۴۱۰

مرو کهنه: ۱۷۲، ۱۷۷

مرو جدید: ۱۷۳

ماخوان: ۱۷۴، ۱۷۵

ماجان: ۱۷۴

مایاب: ۱۷۴

ملتان: ۳۹۹، ۴۰۵، ۴۰۴

مسجد تره‌فروشان: ۴۳۸، ۵۰۷

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۶۱۸

مسجد لوپاچ: ۳۵۷

مسجد جامع مرو: ۱۷۶

مشهد مقدس: ۲۳۲، ۲۱۹، ۱۸۳، ۱۸۶، ۱۸۲، ۲۸۷

مشهد طوس: ۲۲۹

محلہ جویبارہ: ۲۶۴

مالان: ۲۲۷

مالین: ۲۲۷، ۲۰۸

ماثرناباد: ۲۰۴، ۲۰۳، ۲۱۷

مزناباد: ۲۱۷، ۲۰۰

مابیزناباد: ۲۰۰

مکران: ۲۰۲، ۴۱۰

مبید: ۱۸۹، ۱۹۱

محولات: ۲۲۳

میدان زریر: ۴۸۸

میدان غزنین: ۳۶۱

مزار شیخ احمد نوقانی: ۳۴۳

مزار پیرمجرد: ۲۷۸

مزار شیخ سعد الدین حموی: ۲۸۷

مزار شیخ رضی الدین علی لالا: ۲۸۷

مزار سید عبد اله: ۲۸۲

مزار امیر حسینی: ۲۸۲

مزار سلومد: ۲۰۰

مزار چشت: ۴۷۳

مزار شیخ ابو سعید ابو الخیر: ۱۸۱

مزار شیخ ابو الفضل حسن: ۱۸۰

مدرسه غیاثیه: ۲۱۹

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۶۱۹

مدرسه شافعیان نیشابور: ۲۸۳

ماهرآباد: ۱۸۹

میمنند: ۳۷۷

مهنه: ۱۸۱

مراغه: ۲۷۵

مدائن کسری: ۱۷۷

مقبره عبد الحکم: ۳۶۱

مؤمناباد: ۳۲۷

مهرجان: ۲۹۲

منوجان: ۳۳۹

ن

نامق: ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳

نخچیرستان: ۶۷

نهر هندمند: ۳۴۱

نهر انجیل: ۸۵، ۱۳۷

نخشب: ۴۴۰

نیمروز: ۹۱، ۴۱۳، ۳۲۷، ۳۲۹، ۴۰۱، ۴۰۳

نسف: ۹۲

نسا: ۹۲، ۱۴۰، ۱۵۳، ۱۸۱، ۲۴۸، ۳۷۷

نویزک: ۱۲۰

نیشابور: ۱۱، ۹۲، ۱۶۸، ۲۶۷، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۶، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۶۶، ۲۵۰، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۶۲، ۲۱۱، ۲۲۳، ۲۲۷،

۱۷۷، ۱۷۹، ۱۸۹، ۲۷۶، ۲۷۵، ۲۸۲، ۲۹۲، ۳۰۳، ۳۲۷، ۳۳۲، ۳۳۷، ۳۶۱، ۳۹۲، ۳۸۷، ۳۸۶، ۳۸۵، ۳۸۴، ۳۸۳، ۳۷۹، ۴۶۸، ۴۳۳، ۴۴۰،

۵۱۴، ۵۲۷

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۶۲۰

نه شاپور- نیشاپور: ۲۴۲

نیازآباد: ۲۰۳، ۲۰۲، ۲۰۱، ۲۰۵

نیازآباد خواف: ۵۰۸

نه گوران- مزار امامزاده معصوم: ۲۶۳

و

ولایت غور: ۳۵۵

وقسان: ۳۳۲

ولایت شاقلان: ۳۲۷

ورگانه: ۲۹۳

ه

هرات: ۱۸، ۲۱، ۳۰، ۴۱، ۵۵، ۶۱، ۶۵، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۲، ۷۳، ۷۱، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۸۱، ۸۶، ۸۷، ۸۹، ۹۲، ۹۴، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۹۹،

۱۰۰، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۱۲، ۱۱۷، ۱۲۱، ۱۱۹، ۱۴۵، ۱۴۱، ۱۳۶، ۱۳۴، ۱۳۳، ۱۴۶، ۱۵۳، ۱۵۱، ۱۴۸، ۱۵۹، ۱۵۷، ۱۶۱، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۸۲، ۱۷۶، ۲۶۰، ۲۰۸، ۲۱۱، ۲۰۴، ۲۱۲، ۲۰۲، ۲۱۳، ۲۱۷، ۳۰۰، ۳۰۲، ۳۰۸، ۳۲۷، ۳۳۶، ۳۲۸، ۳۴۱، ۳۴۵، ۳۵۵، ۲۶۷، ۲۷۱، ۲۴۱، ۲۴۶، ۲۴۸، ۲۵۰، ۲۶۵، ۲۱۰، ۲۱۹، ۲۲۲، ۲۲۳، ۱۹۱، ۲۲۷، ۲۸۰، ۲۷۸، ۲۸۱، ۳۷۸، ۳۷۷، ۳۹۶، ۳۹۷، ۳۹۸، ۴۰۱، ۳۶۵، ۴۱۰، ۳۹۲، ۳۹۱، ۳۹۰، ۳۸۹، ۳۸۳، ۳۸۸، ۳۸۲، ۳۸۲، ۳۸۶، ۳۸۱، ۳۸۵، ۳۸۴، ۳۸۰، ۳۷۹، ۵۱۸، ۵۱۹، ۵۲۰، ۵۰۱، ۵۰۳، ۵۰۸، ۵۱۲، ۵۱۳، ۴۷۰، ۴۷۱، ۴۷۷، ۴۷۸، ۴۷۹، ۴۸۲، ۴۸۶، ۴۸۹، ۴۴۰، ۴۵۴، ۴۲۴، ۴۱۳، ۵۱۱، ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۲۰، ۴۲۸، ۴۳۰، ۴۱۶، ۴۲۷، ۴۵۴، ۲۸۰، ۵۲۴، ۴۶۰

هری‌رود: ۲۰۵

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۶۲۱

هراترود: ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۲۱، ۱۴۰، ۱۳۹، ۱۴۶، ۴۶۲

هری: ۲۱۴

هزاره لاجین: ۵۲۳

هند: ۴۰۹، ۴۱۴، ۳۳۴، ۳۶۰، ۳۹۴، ۳۸۷، ۴۱۰

هندوستان: ۲۹۰، ۲۶۷، ۳۹۵، ۴۰۴، ۵۲۳، ۵۲۴، ۱۱، ۲۴، ۱۷۴

هندیجان: ۳۳۹

هندجان: ۳۳۹

هرمز: ۳۳۸، ۳۳۹

هرگانیا: ۲۹۳

هیرمند: ۳۵۰

هیسوم: ۳۲۸

ی

یزد: ۱۸۹، ۱۹۷، ۱۹۲

یلاق هزار میش: ۱۴۹

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۶۲۲

فهرست کتب

آ

آتشکده: ۳۹۸، ۱۱۳

آثار البلاد و اخبار العباد: ۴۹، ۸۸، ۹۲، ۹۳، ۱۲۴، ۲۸۲، ۱۸۲، ۲۲۳، ۲۴۳، ۲۴۶، ۲۵۰، ۲۷۷

آثار الباقیه عن القرون الخالیة: ۳۸۰، ۲۹۴

آداب الفرس و الروم و اليونان- ابن مسکویه: ۵۲۸

آینه اسکندری- امیر خسرو دهلوی: ۵۲۵

اسکندرنامه: ۵

انساب سمعانی: ۴۱

اخبار علماء خراسان- ابو نصر مروزی: ۲۶۶

اخلاق محسنی: ۲۷۸

اکتفاء القنوع بما هو مطبوع- ادوارد فانديک: ۲۴۳

الاعلاق النفیسه: ۹۱، ۱۹۱، ۳۲۹

ایضاح المکنون: ۳۶۳

احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم: ۹۲، ۹۳، ۳۲۸، ۲۴۵، ۳۶۵، ۴۱۰، ۴۱۳، ۴۱۲

الاصابه فی تمیز الصحابه- ابن حجر العسقلانی: ۳۴۴

الارشاد- امام الحرمین: ۲۸۲

اقرب الموارد: ۲۰۱

ارشاد الاریب الی معرفه الادیب: ۱۲۴

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۶۲۳

اخبار الاخیار- خواجه عبد الحق دهلوی: ۴۰۴

انیس السالکین- علی محمد خان لغری: ۵۳۸

انوار السهلی: ۱۵۱

انیس التائبین- احمد الجامی النامقی: ۲۳۱

اخبار الطوال: ۱۷۴، ۱۷۵، ۳۶۵، ۱۷۷

الاعیاد و فضائل النوروز: ۵۳۵

الاسماء- مؤید الدین جندی: ۲۸۹

ارشاد الخلاصه- مؤید الدین جندی: ۲۸۸

اکسیر الکمالات- مؤید الدین جندی: ۲۸۸

اذواق الحاتمین- مؤید الدین جندی: ۲۸۹

الادب الکبیر- ابن مقفع: ۵۲۶

امالی- ابی جعفر محمد بن الحسن الطوسی: ۵۳۱

ارشاد- محمد بن نعمان المفید: ۵۳۱

امل الآمل- شیخ حر عاملی: ۵۲۷

انوار العقول من اشعار وصی الرسول- راوندی: ۵۲۷

الامامه و تفضیل علی بن ابی طالب ع و تصحیح امامه من تقدمه- صاحب بن عباد:

۵۳۶

اخبار العلما باخبار الحکما- قفطی: ۵۳۶

ب

بحار الانوار: ۴۳

البيان و التبيين: ۱۷۵

مثنوی بهرام و گل اندام- کاتبی: ۲۶۳

کتاب البلدان- یعقوبی: ۳۸۰، ۲۹۳

برهان قاطع: ۲۳۴

بقیه نقیه- امیر خسرو: ۵۲۵

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۶۲۴

پ

پندنامه خسرو: ۵۲۶

ت

تاریخ هرات: ۴۱، ۴۲، ۸۷، ۱۵۱

تاریخ‌نامه هرات- سیفی هروی: ۴۱، ۵۹، ۶۱، ۶۲، ۷۴، ۹۵، ۱۲۱، ۱۳۰، ۲۲۹، ۲۲۸، ۲۶۶، ۲۶۳، ۲۵۹، ۲۱۳، ۴۵۱، ۴۴۲

تاریخ هرات- فامی: ۲۵۲، ۲۵۰، ۲۶۶

تاریخ هرات- حداد: ۲۶۶

تاریخ هرات- اسفزاری: ۲۶۶

تاریخ هرات- کرت‌نامه- ربیعی پوشنگی: ۲۶۶

تاریخ ملوک کرت: ۲۵۴

تاریخ آل کرت- ذیل جامع التواریخ- حافظ ابرو: ۴۲۰

تاریخ خراسان- الحاکم ابو عبد اله النیسابوری: ۲۶۶، ۲۱۷

تاریخ خراسان- عباس بن مصعب: ۲۶۶

تاریخ ولات خراسان- ابی الحسن السلامی: ۲۶۶

تاریخ نیشابور- الحاکم ابی عبد اله النیسابوری: ۲۶۶

تاریخ بخارا- بخاری: ۲۶۶

تاریخ بخارا- نرشخی: ۲۶۶

تاریخ سمرقند- مستغفری: ۲۶۶

تاریخ سیستان: ۲۱۶، ۲۱۷، ۱۹۹، ۳۸۳

تاریخ بیهقی: ۱۲۶

تاریخ مبارک غازانی: ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۳۶، ۱۸۷

تاریخ بغداد- خطیب بغدادی: ۱۶۰، ۳۳۲

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۶۲۵

تاریخ بیهقی - ظهیر الدین علی بن زید: ۳۸۷ روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات ج ۱ ۶۲۵ ت ص: ۶۲۴

تاریخ یمینی - ابو الشرف ناصح بن ظفر: ۳۳۴، ۳۸۷

تاریخ عتبی: ۳۳۴

تاریخ فخر بناکتی: ۳۰۸، ۳۱۴

تاریخ سلاجقه کرمان: ۲۱۷

تاریخ علائی: ۱۷۹

تاریخ فرشته: ۴۳۱

تاریخ طبرستان و رویان و مازندران - سید ظهیر الدین مرعشی: ۳۹۲

تاریخ قم: ۲۷۷

تاریخ طبرستان - ابن اسفندیار: ۲۹۳

تاریخ و صاف: ۳۱۱

تاریخ گزیده: ۳۹۱، ۳۲۹

تاریخ طبری - محمد بن جریر: ۳۰۱

تاریخ دهلی: امیر خسرو دهلوی: ۵۲۵

تاریخ ابو الفخ عددا: ۳۹۱

تاریخ جهانگشای - جوینی: ۲۶۶، ۲۶۳، ۲۵۹، ۱۷۹، ۲۰۰، ۳۰۸

تواریخ خراسان: ۷۵

تجارب الامم - ابن مسکویه: ۲۹۴

تذکره الائمه - ابن جوزی: ۱۶۰

تذکره جغرافیائی ایران - بار تولد: ۲۹۳

تذکره الاولیاء - عطار: ۲۷۳

تذکره تحفه الخوانین - میر دوستی: ۴۳۹

تذکره مجمع الشعراء - کاتب الملک دوری: ۴۳۹

تذکره مونس الاحرار - بدر الدین جاجرمی: ۴۳۹

تذکره دولتشاه سمرقندی: ۴۹۰، ۶۱، ۷۳، ۱۱۳، ۱۲۶، ۱۵۱، ۲۳۷، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۷۵

تذکره اخبار الاخیار - خواجه عبد الحق دهلوی: ۵۲۴

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۶۲۶

تذکره عرفات العاشقین و عرصات العارفین - تقی اوحدی بلیانی: ۵۲۴

تذکره فردوس خیال - تقی اوحدی بلیانی: ۴۸، ۶۶

تذکره کعبه عرفان - تقی اوحدی بلیانی: ۴۹، ۷۰، ۶۶

تذکره مفتاح الاسرار - شیخ آذری طوسی اسفراینی: ۵۲۴

تکمله صوان الحکمه - ظهیر الدین البیهقی: ۲۰۰، ۳۸۷

تفسیر ابو الفتوح رازی: ۸۸

تحف العقول: ۴۳

تجزیه الامصار و ترجیه الاعصار: ۳۱۱

تجارب العرب - ابن محفوف: ۴۴۶

تزوکات تیموری: ۱۹۰

تحفه النظر فی غرائب الامصار و عجایب الاسفار - رحله ابن بطوطه: ۱۸۶

تحفه الخوانین - میردوستی: ۴۳۹

التحیر - استاد القشیری: ۲۸۳

ترجمه صلحنامه نیشابور و هرات: ۲۴۶

تاج العروس من جواهر القاموس: ۴۴۶

تغلق نامه - امیر خسرو دهلوی: ۵۲۵

تاج الاشعار - علی بن احمد الفنجگردی: ۵۲۷

ج

جغرافی حافظ ابرو: ۱، ۷۵، ۸۲، ۸۴، ۹۲، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۵۱، ۱۷۱، ۱۷۴، ۳۲۷، ۲۷۹، ۱۸۹، ۱۸۲، ۲۱۶، ۲۲۳،

۲۳۱، ۲۷۸، ۳۸۶، ۴۶۲

جامع البدایع السلطانی: ۱۲

جمهره الامثال: ۱۷

مثنوی جام جم - اوحدی مراغی: ۲۷۵

جواهر التفسیر لتحفه الامیر: ۲۷۸

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۶۲۷

جواهر اللغة - جار اله زمخشری: ۲۱۴

جامع التواریخ - رشید الدین فضل اله: ۳۱۴، ۲۱۵

جامع التمثیل - محمد علی حبارودی: ۲۶۷

چ

چهار مقاله: ۱۲۶

ح

حدائق السحر: ۱۲۴

حبیب السیر: ۱۴۱، ۱۴۴، ۱۵۱، ۴۳۱، ۴۶۲، ۳۶۰، ۲۴۱، ۲۱۹

حدود العالم: ۱۹۹

حدیقه الحقیقه: ۳۶۳، ۲۷۵

مثنوی حسن و عشق - کاتبی: ۲۶۳

خ

خمسه امیر خسرو دهلوی: ۴، ۶۲

خمسه نظامی: ۵، ۲۶۳

خسرو و شیرین: ۱۱

خلاصه الاخبار فی احوال الاخیار: ۲۲، ۸۹

خاتمه روضه الصفا: ۸۶

خاتمه خلاصه الاخبار: ۸۶

خلاصه الارشاد - مؤید الدین جندی: ۲۸۸

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۶۲۸

خزائن الادب - حموی: ۲۸۱

خدای نامک: ۳۶۵، ۳۷۷

خیرات حسان: ۳۹۸

خزائن الفتوح - امیر خسرو دهلوی: ۵۲۵

خسرو و شیرین - امیر خسرو دهلوی: ۵۲۵

خسرونامه - ولی محمد خان لغری: ۵۳۷

د

دستور اللغة - کتاب الخلاص: ۶

دیوان عبد الواسع الجلی: ۳۳

دستور الوزراء: ۳۹، ۴۶۲، ۲۱۷، ۲۱۹

دقایق الشعر - تاج الحلاوی: ۲۸۱

ده نامه - اوحدی مراغی: ۲۷۵

دیوان - شیخ الاسلام احمد جامی نامقی: ۲۳۱

دیوان - مولی عبد الرحمن جامی: ۲۳۶

دیوان علی علیه السلام: ۵۳۶

دیوان ولی محمد خان لغری: ۵۳۷

دمیه القصر - باخرزی: ۵۳۶

داستان هیرو رانجها: ۵۳۸

ذ

ذیل جامع التواریخ - حافظ ابرو: ۸۲، ۴۳۱، ۴۶۲، ۴۳۲

ذیل ظفرنامه شامی - حافظ ابرو: ۱۳۶

ر

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات: ۵۳

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۶۲۹

روضات الجنات فی اوصاف الهرات: ۵۳

الرساله القشیریة: ۲۸۳

روح الارواح - امیر حسینی هروی: ۲۸۲

راپرت خراسان: ۱۹۹، ۲۲۳، ۲۲۵، ۲۲۸، ۲۳۳، ۲۸۰

راحة الصدور: ۲۱۱، ۲۴۵، ۳۹۱

روضه الخلد - مجد خوافی: ۲۱۳، ۲۱۴

رموز الحقایق - شیخ ظهیر الدین بن احمد الجامی: ۲۳۱

روضه الصفا - محمد خاوند شاه: ۲۶۰

روضه الشهداء: ۲۷۸

روضه المذنبین - احمد الجامی النامقی: ۲۳۱

رساله سمرقندیه - احمد الجامی النامقی: ۲۳۱

ریاض الشعراء - داغستانی: ۴۳۹

ز

زبدۃ التواریخ: ۸۲، ۱۱۱

زاد المسافر - امیر حسینی هروی: ۲۸۲

س

سیر الملوک: ۱۶۲، ۳۶۵، ۳۷۷

سیاستنامه: ۱۶۲

سراج السائرین - شیخ الاسلام نامقی: ۲۳۱

سلسله الذهب - جامی: ۲۱۵

ساقی نامه - ولی محمد خان لغری: ۵۳۷

السامی - میدانی: ۵۲۷

سلوة الشیعه - الفنجگردی: ۵۲۷

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۶۳۰

ش

شاهنامه فردوسی: ۴۱

شرح نهج البلاغه: ۱۷۵

الشامل - امام الحرمین جوینی: ۲۸۲

شرح دیوان علی علیه السلام - میدی: ۵۳۶

ص

الصناعتین - ابو هلال العسکری: ۲۸۱

صورة الارض - ابن حوقل: ۲۹۳، ۱۸۲

صور الاقالیم - ابو زید بلخی: ۱۹۹

ط

طبقات الشافعیة الكبرى: ۴۱، ۱۴۱، ۳۶۱، ۲۸۲، ۲۸۳

طرائق الحقایق: ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۳۳، ۲۷۴

طبقات ناصری: ۴۱۶

طرب المجالس - میر حسینی هروی: ۲۸۲

ظ

ظفرنامه: ۸۹، ۱۱۲

ع

عرفات العاشقین و عرصات العارفین - اوحدی: ۶۶، ۷۰، ۲۶۴، ۲۶۳، ۳، ۴۸، ۴۹، ۶۱

عیون الحكم و المواعظ: ۴۳

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۶۳۱

عیون الانباء فی طبقات الاطباء: ۷۹

عجایب المخلوقات و غرائب الموجودات: ۸۸، ۲۴۳

عجایب المخلوقات: ۲۸۵

عنقای مغرب: ۲۸۲

عیون الاخبار - ابن قتیبہ: ۳۷۷، ۳۶۵

عجایب العالم - ابو بکر احمد بن ابراهیم العمی: ۳۶۳

عهد اردشیر پاپکان: ۵۲۶

عمدة الطالب فی نسب آل ابی طالب: ۵۳۱

عیون اخبار الرضا ع - ابن بابویه: ۵۳۱

غ

الغریبین: ۴۱

الغرر و الدرر: ۴۳

غیاث اللغات: ۱۷۴، ۱۷۱، ۳۳۷، ۴۲۰، ۳۳۵، ۳۰۰

غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم - ثعالبی: ۳۶۵، ۳۷۷

غرّه الکمال - امیر خسرو دهلوی: ۵۲۵

ف

فردوس خیال: ۴۸، ۶۶

فرائد غیاثی: ۴۲۰

فهرست ابن النذیم: ۳۶۱، ۳۰۸، ۳۳۲

فرائد الفوائد: ۲۶۹

فارسنامه ابن بلخی: ۱۹۱

فارسنامه ناصری: ۱۹۱

فوات الوفيات: ۲۸۹

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۶۳۲

فرهنگ آندراج: ۳، ۱۳، ۲۶، ۴۶، ۴۸، ۶۱، ۱۰۴، ۲۲۹، ۳۰۰، ۳۰۲، ۴۲۱، ۳۱۷، ۳۱۹، ۲۴۲، ۲۴۴، ۲۵۸، ۲۶۸، ۲۷۰، ۲۰۳، ۱۹۲، ۱۹۰،

۱۸۷، ۲۲۵، ۲۳۴، ۲۲۸، ۲۶۴، ۲۶۰

فرهنگ برهان قاطع: ۳۲۲، ۳۰۰، ۳۳۵، ۲۴۴، ۳، ۸، ۳۷، ۱۱۶، ۱۲۵، ۱۵۱، ۱۷۴

فرهنگ و صاف: ۱۰۹، ۱۲۲، ۱۷۴، ۱۹۰، ۲۱۵، ۳۲۲، ۴۲۱

فرهنگ اسدی: ۶۶

فرهنگ رشیدی: ۱۹۲، ۶۶

فرهنگ جهانگیری: ۶۶، ۱۰۹، ۱۱۶، ۱۲۶، ۱۳۹، ۱۴۶، ۱۵۰، ۱۷۲، ۲۳۴، ۲۳۹، ۲۴۵، ۲۵۸، ۲۶۲

فرهنگ انجمن آرای ناصری: ۱۴۲، ۱۴۳

فتوح البلدان بلاذری: ۹۲، ۹۳، ۲۳۰، ۳۷۹، ۳۸۰، ۲۴۷، ۲۴۸، ۳۰۱

ق

قران: ۳۱

قران السعیدین: ۳۱، ۳۷، ۳۸

قاموس - فیروز آبادی: ۲۳۳

قاموس الاعلام: ۱۵۱، ۲۷۸

قصیده بحر الابرار - امیر خسرو دهلوی: ۵۲۵

قصیده مرآة الصفا- امیر خسرو دهلوی: ۵۲۵

قصیده انیس القلوب- امیر خسرو دهلوی: ۵۲۵

ی

کرت نامه: ۴۱، ۴۲، ۲۶۰

کعبه عرفان: ۴۹، ۶۱، ۶۶، ۷۰

کشف المحجوب: ۳۰۵

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۶۳۳

کشف الظنون: ۸۹، ۱۵۴، ۲۷۸، ۲۴۳، ۲۱۴، ۱۷۹، ۳۱۰

کشف الغمه فی معرفة الاثمة- اربلی: ۵۳۰

کشف الحجب و الاستار عن اسامی الکتب و الاسفار: ۲۴۳، ۲۷۸

کلیله و دمنه: ۱۵۱، ۲۸۲، ۲۷۸

کامل ابن اثیر: ۱۵۴، ۱۷۵، ۳۹۱، ۳۶۰، ۳۸۱، ۲۹۴، ۳۰۲، ۳۰۸، ۲۱۱، ۲۱۶

کنز الرموز: ۲۸۲

کتاب الزناتی: ۴۴۶

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, by Charles Rieu, London, ۱۸۷۹.

ی

گرشاسب نامه: ۱۲

گلستان سعدی: ۲۱۳

گزارش خراسان: ۲۸۷

ل

لسان العرب: ۳۰، ۱۴۱، ۲۹۹، ۱۹۴

لباب الالباب: ۷۰، ۱۲۴، ۱۲۶، ۱۵۴، ۳۵۶

اللالی المصنوعة فی الاحادیث الموضوعة: ۹۶

لیلی و مجنون: ۱۵۱

لوائح القمر: ۲۷۸

لیلی و مجنون- مثنوی- امیر خسرو دهلوی: ۵۲۵

م

مطلع الانوار: ۴

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۶۳۴

المعجم فی معاییر اشعار العجم: ۶

منصورنامه: ۱۲

مقامات شیخ نجم الدین کبری: ۲۲۴

مجمع الامثال: ۱۷

مرآت الجنان: ۴۱، ۲۲۳

مشارق الانوار النبویه من صحاح الاخبار المصطفویه: ۳۱۰

مجالس النفائس: ۲۶۳، ۴۹، ۷۰، ۱۵۱، ۱۵۹، ۲۲۲، ۲۱۹

مجل التواریخ: ۲۹۴

مجمع الفصحا: ۶۶، ۷۰

مصباح المنیر - فیومی: ۲۰۰

مفتاح النجاه - احمد جامی نامقی: ۲۳۱

مختصر اخبار البشر - ابو الفدا: ۲۱۱

مجمع النوادر: ۷۹، ۱۴۵، ۲۹۴

مرصد الاقبال السلطانیه - مزارات هرات: ۸۶، ۲۸۲

مزارات بخارا - مولی زاده: ۲۲۴

مزارات هرات: ۸۶

مواهب العلیه: ۲۷۸

مجمع الیان: ۸۸

مروج الذهب: ۹۳

مطلع السعدین و مجمع البحرین: ۱۰۴، ۱۱۱، ۱۴۱، ۲۱۵، ۱۹۰

المسالك و الممالك - اصطخری: ۱۰۷، ۳۶۶، ۳۲۸، ۱۹۱، ۱۹۹

مسالك الممالك - ابن خردادبه: ۲۹۳، ۱۸۲، ۳۶۵

مجموعه مكاتیب خواجه عبد اله مروارید: ۱۱۱، ۱۱۲

مصطلحات الشعراء: ۱۲۹

مفاتيح العلوم خوارزمی: ۱۴۹

مقامات حمیدی: ۱۵۴

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۶۳۵

مقامات حریری: ۱۵۴

مناظره گوی و چوگان عارفی: ۱۵۹

معجم البلدان - یاقوت: ۳۷۷، ۳۶۶، ۳۶۵، ۳۶۰، ۳۵۶، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۳۹، ۴۱۰، ۴۳۵، ۲۷۶، ۲۴۸، ۲۴۵، ۱۴۱، ۹۳، ۲۲۸، ۲۲۷، ۲۱۶، ۱۸۹،

۳۰۳، ۲۹۳، ۲۹۲، ۲۸۹، ۲۸۲، ۳۳۲، ۳۲۸، ۳۲۲، ۹۲، ۷۳

معجم المطبوعات العربیة - الیان سرکیس: ۲۴۳

مجمع الشعراء - کاتب الملک دوری: ۴۳۹

مناقب هند - امیر خسرو دهلوی: ۵۲۵

مفتاح السعادة و مصباح السیادة - طاش کبری زاده: ۴۴۶

مفاتیح الاغانی: ۴۰۰

معالم العلما - ابن شهر آشوب: ۵۲۷

مثلثات ابن محفوف: ۴۴۶

مطلع الانوار - امیر خسرو دهلوی: ۵۲۵

مونس الاحرار - بدر الدین جاجرمی: ۴۳۹

معجم الانساب و الاسرات الحاكمة فی تاریخ الاسلامی: ۳۴۲

مجل التواریخ - فصیحی خوافی: ۴۹۷

مثنوی مفتاح الفتوح - امیر خسرو دهلوی: ۵۲۵

مثنوی قران السعیدین - امیر خسرو دهلوی: ۵۲۵

مثنوی دولرانی خضر خان - امیر خسرو دهلوی: ۵۲۵

مقالات الشعراء - ابراهیم خلیل تنوی: ۵۳۸

مناقب - ابن شهر آشوب: ۵۳۱

المحیط باللغة - صاحب بن عباد: ۵۳۵

ن

نفحات الانس: ۷۰، ۲۳۱، ۲۸۷، ۲۷۴، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۱، ۲۹۳، ۲۹۰، ۳۰۵، ۲۰۵، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۹، ۲۳۴، ۲۲۳، ۲۷۵

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص: ۶۳۶

نزهة القلوب: ۸۲، ۱۰۷، ۳۲۷، ۲۹۳، ۳۰۳، ۱۹۹، ۲۰۵، ۲۲۷، ۳۷۷، ۲۳۰

نسب نامه خواجه نظام الملک: ۲۱۶

نهاية المطلب - امام الحرمین: ۲۸۲

نفحة الروح و تحفة الفتوح - مؤید الدین جندی: ۲۸۸، ۲۸۹

نه سپهر - امیر خسرو دهلوی: ۵۲۵

نزهة الابدان - ولی محمد خان لغری: ۵۳۷

ه

هدية العارفين - اسمعیل پاشا: ۲۹، ۳۶۳، ۲۷۸، ۲۳۱، ۲۸۹، ۲۹۱

هفت اقلیم: ۶۱، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۴۶، ۲۶۴، ۲۷۸، ۲۳۷

هشت بهشت: ۶۲، ۵۲۵

و

وفیات الاعیان: ۲۹، ۷۳، ۱۶۰، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۷، ۳۳۲، ۲۸۳

ی

یتیمه الدهر- ابو منصور عبد الملک الثعالی: ۷۳، ۱۲۴

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، مقدمه ج ۲، ص: ۱

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی) آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار- ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی

دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

(و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

(ز) طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خود کار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد حکمران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتعم فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تاسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی:

www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور

کاربر ان ۰۴۵۰۲۳۳۳ (۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی

جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل

و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق

روزافرونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایند انشاءالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱-

۵۳-۶۰۹ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام :- هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده

است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار

شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است،

هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسير المنسوب إلى الإمام العسكري عليه السلام: «امام حسين عليه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی

اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از

پیروان ما را دارد، اما تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می‌دارد و با حجت‌های خدای متعال،

خضم خویش را ساکت می سازد و او را می شکند؟».

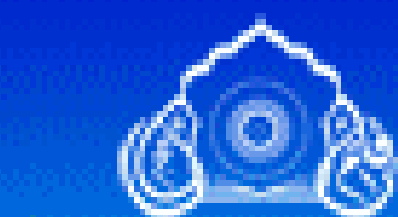
[سپیس] فرمود: «حتماً رهان‌دان این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «او هر که او را زنده کند، گویی

همه مردم را زنده کرده است؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش

از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند

آزاد کردن بنده دارد».

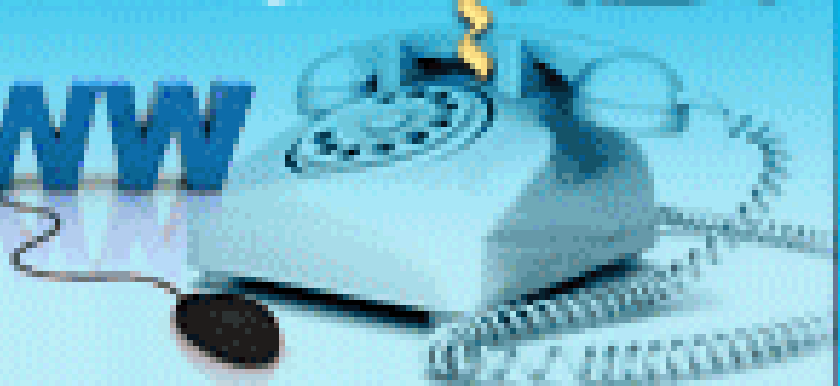


مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

فائده‌ها

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

